



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

عبدالمجید ابن ابی اسحاق  
عبدالله بن محمد بن اسحاق بن عمار

ترجمه و تصحیح  
دکتر محمد باقر شرفی

جلد ۳

دفتر نشر کتاب و اسناد و اسرار اسلامی

پشتون

دفتر نشر کتاب و اسناد و اسرار اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۳
۷	مشخصات کتاب
۷	[ادامه سوره بقره]
۷	[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵]
۷	[اشاره]
۸	[ترجمه]
۲۶	[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]
۲۶	[اشاره]
۲۷	[ترجمه]
۳۸	[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]
۳۹	[اشاره]
۳۹	[ترجمه]
۴۷	[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳]
۴۷	[اشاره]
۴۷	[ترجمه]
۷۵	[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۰]
۷۵	[اشاره]
۷۶	[ترجمه]
۸۸	[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۰]
۸۸	[اشاره]
۸۸	[ترجمه]
۱۰۰	[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۱ تا ۲۱۶]

- ۱۰۰ ..... [اشاره]
- ۱۰۱ ..... [ترجمه]
- ۱۱۱ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۷ تا ۲۲۱]
- ۱۱۱ ..... [اشاره]
- ۱۱۱ ..... [ترجمه]
- ۱۲۷ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۲ تا ۲۲۸]
- ۱۲۷ ..... [اشاره]
- ۱۲۷ ..... [ترجمه]
- ۱۴۶ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۹ تا ۲۳۳]
- ۱۴۶ ..... [اشاره]
- ۱۴۶ ..... [ترجمه]
- ۱۵۷ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۴ تا ۲۳۹]
- ۱۵۷ ..... [اشاره]
- ۱۵۷ ..... [ترجمه]
- ۱۷۰ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۰ تا ۲۴۵]
- ۱۷۰ ..... [اشاره]
- ۱۷۱ ..... [ترجمه]
- ۱۸۱ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]
- ۱۸۱ ..... [اشاره]
- ۱۸۱ ..... [ترجمه]
- ۲۰۰ ..... [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۳ تا ۲۵۷]
- ۲۰۰ ..... [اشاره]
- ۲۰۰ ..... [ترجمه]
- ۲۱۵ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۳

### مشخصات کتاب

سرشناسه: ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی: روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت: ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت: ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت: ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت: ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت: عنوان دیگر کتاب "تفسیر ابوالفتوح رازی".

عنوان دیگر: تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۶ق.

موضوع: نثر فارسی - قرن ۶ق.

شناسه افزوده: یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده: ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد: ۱ صفحه: ۹

### [ادامه سوره بقره]

[بسم الله الرحمن الرحيم] [اشاره] «۱» قوله عزّ و علا و تبارک و تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۵]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٍ مَّسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴) شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵)

### [ترجمه]

ای آنان که بگرویده‌اید نبشتند «۲» بر شما روزه چنان که نبشتند «۳» بر آنان که از پیش شما بودند تا همانا که شما پرهیزگار شوید «۴». روزهای شمرده هر که باشد از شما بیمار یا بر سفری عددی از روزهای دیگر و بر آنان که بتوانند «۵» فدای طعام درویش «۶»، هر که فرمان برد به نیکی آن بهتر باشد او را، و اگر «۷» روزه دارید به بود شما را اگر دانید شما «۸». ماه رمضان آن که فرستادند در او قرآن بیانی است «۹» مردمان را و حجتها از راه راست و فرق از میان حق و باطل، هر که «۱۰» حاضر باشد از شما ماه را «۱۱» گو روزه دار، و هر که باشد بیمار یا بر سفر بر اوست عددی از ----- (۱). اساس ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۲، ۳). مج، وز، آج، لب، فق: نوشتند. [.....] [اشاره] (۴). آج، لب، فق: شوی / شوید. (۵). آج، لب، فق: نتوانند. (۶). مج، وز، آج، لب بود پس. (۷). مج، وز، آج، لب: و آن که. (۸). آج، لب: اگر هستید که می‌دانید. (۹). مج، وز، آج، لب: بیان و لطف. (۱۰). آج، لب، فق: هر آن که. (۱۱). آج، لب، فق: ماه رمضان. صفحه: ۲ روزهای دیگر، می‌خواهد خدا به شما آسانی «۱» و نمی‌خواهد به شما دشواری «۲» و تا تمام کنید عدد «۳» و تکبیر کنید «۴» خدای را بر آن که شما را هدایت داد و تا همانا «۵» شاکر شوید. بدان که ظاهر آیت خطابش متوجه است بر مؤمنان، و اما کافران داخلند در اینکه عبارت به دلیلی دیگر جز ظاهر آیت، و مرجع اینکه با آن بود که کفار «۶» مخاطبند به شرایع یا نه! و در جای خود بیاید- ان شاء الله، بنزدیک ما مخاطبند، و بنزدیک فقها نیستند «۷». اما در آیت دلیل نیست بر آن که کفار مخاطب نیستند به شرایع برای آن که دخول مؤمنان در خطاب به [دلیلی منع نکند] [اشاره] «۸» از دخول کافران در آن خطاب به دلیلی دیگر، و اینکه قول به دلیل الخطاب باشد و آن «۹» باطل است بنزدیک بیشتر اهل علم. و کتب را معنی آن است اینکه جا که: «فرض» به تفسیر مفسران. و صیام، مصدر صام باشد، چنان که قیام مصدر قام. و صوم همین معنی دارد، و «۱۰» او در لغت امساک بود. ابن درید گفت: هر چه متحرک باشد «۱۱» ساکن شود او را گویند صام، يقال: صامت الشمس اذا قامت فی وسط «۱۲» زوالها، قال الزجاج: حتی اذا صام النهار و اعتدل

و سال للشمس لعاب فنزل و صام الفرس آن باشد که «۱۳» ایستاده باشد «۱۴»، قال الثبغی: خیل صیام و خیل غیر صائم

تحت العجاج و اخری تعلقك اللجما و در شرع عبارت بود از امساک «۲۱۹-پ» مخصوص «۱۵» بر وجهی مخصوص، و ----- (۱). آج، لب، فق: خواری. (۲). آج، لب، فق: دشواری. (۳). آج، لب، فق: تمام کنی عددی. (۴). وز، آج، لب، فق: تکبیر کنی. (۵). مج، وز، آج، لب شما. (۶). وز: گفتند. [.....] [اشاره] (۷). همه نسخه بدلها: مخاطب نه‌اند. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها و دلیل الخطاب. (۱۰). همه نسخه بدلها معنی. (۱۱). مب و. (۱۲). همه نسخه بدلها السیماء قبیل. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر اسپ. (۱۴). همه نسخه بدلها و علف نخورد: (۱۵). همه نسخه بدلها در زمانی مخصوص. صفحه: ۳ از اسمای مخصوصه باشد. حق تعالی خطاب می‌کند با مؤمنان، و



خطاب با جمله مکلفان است، و لکن چون مؤمنان صلاحیت اینکه خطاب دارند ایشان را تخصیص کرد<sup>۱</sup> به ذکر، چنان است که «۲» کسی دعوتی کند و جماعتی را بخواند، قومی بیایند و قومی نیایند. آنان را که آمده باشند به خطاب ادخلوا تشریف دهند<sup>۳</sup>، چه اینکه تشریف در حق غایبان راست نیاید و اگر چه ایشان نیز مدعو باشند. حق تعالی به هدایت کار به خطاب عام گفت: یا أَيُّهَا النَّاسُ «۴»... یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ «۵»... تا جَنِّي و انسی و مؤمن و کافر و سیاه و سپید<sup>۶</sup> و بَرِّ و فاجر در او داخل باشند. آنگاه گفت: اَعْبُدُوا رَبَّكُمْ «۷»... خدای را پرستی که اول عبادۀ الله معرفته، سر همه عبادت و فاتحه آن شناخت اوست، آنان که به اینکه حلقه در آمدند و پای در اینکه خطه<sup>۸</sup> نهادند به اختیار کردن ایمان، ایشان را ممیز کرد و به خطاب شرف و مدحت با ایشان سخن گفت که: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای آمدگان «۹»، ای گرویدگان؟ در آیی، نا آمده را نگویند در آی، گویند: بیای «۱۰». اول همه را گفت: بیای «۱۱»، اَعْبُدُوا رَبَّكُمْ «۱۲»... آنگاه آمدگان را گفت: در آی، لا- جرم چنان که اجابت کردند و قدم در حجر حجره تکلیف نهادند، فردا ایشان را گویند: از اینکه تنگ جای «۱۳» برای «۱۴»، و بدین سرای فراخ و فسیح در آی که: وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ «۱۵»... از کوی ملامت به در آی «۱۶» و به سرای سلامت در آی، ادخُلوها بِسَلَامٍ آمَنِينَ «۱۷»، از ره ----- (۱). دب: گویند. (۲). آج، لب، فق: تخصیص کردند اگر چنان که. (۳). همه نسخه بدلها ایشان را. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۱ و ۱۹ مورد در دیگر آیات قرآن، معج، وز، دب بل گفت، آج، لب، فق، مب، مر باز گفت. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۳۰، و سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۳. [.....] [اشاره] (۶). آج، لب، فق، مب، مر: سفید. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۱. (۸). معج، وز: خطر: فق، مر: خط. (۹). فق: آیندگان. (۱۰). وز، آج، لب، مب، مر: بیایی. (۱۱). وز: بیایی/ بیاید. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۱. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: خانه. (۱۴). مب: در آید. (۱۵). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۱. (۱۶). مب: به در آید. (۱۷). سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶. صفحه: ۴ اسلام به سرای سلام و از حجره ایمان به جای امان، خوانندگان من خوانده‌اند در هر دو سرای، در سرای تکلیف به دعوت رسول من در آمدند که: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ «۱»... فردا آن باشد که به دعوت سرای من در آیند که: وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ «۲»... و آن که دعوت مرا اجابت نکرد از اینکه جایش براندم که: مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُحْذَرُوا «۳»... ای مطرودین. و «اللَّعْنُ»، الطَّرْدُ- چنان که بیان کرده شده است، هر کجا یابی ایشان را بگیری چو «۴» پای به خط «۵» من در نهادند «۶» اعنی خط قرآن، و سر بر خط من نهادند اعنی خط فرمان. دستگیر بگیرشان «۷» هر کجا باشند. وَ قَتَلُوا نَفْسًا «۸»، تا بدانند که: هر که از امر «۹» بگشت خود را بگشت، در اینکه سرای رانده لعنت‌اند. و در آن سرای رانده قطعیت‌اند که: اخسُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ «۱۰»، برانی اینان را چنان که سگان را رانند، اگر چه از «۱۱» بنی اسد باشد «۱۲»، منش چنان رانم که بنی کلب را. اینکه عبارت که «اخسُوا» سگ را گویند، آن که فرمان مرا در ایمان مخالفت کند یا چو سگ باشد یا خود سگ باشد، اینکه جا چو سگ باشد که: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ «۱۳»... آن جا خود سگ باشد که: اخسُوا فِيهَا «۱۴». قوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، اهل لسان «۱۵» گفتند: اسمهم «۱۶» باسمه و رسمهم برسمه «۱۷»، فشرّفهم حين عرّفهم، و وصفهم ثمّ كلّفهم. به نام خودت بخواند که «۱۸»: «امنوا» به رسم خود رقم زد که «عبادی»، به تعریف خودت تشریف داد، به تلطیف خودت تکلیف کرد، اول مشرف آمد آنگاه معرف «۱۹» آمد، آنگاه ملطف آنگاه مکلف، ----- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵. (۲). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۵. [.....] [اشاره] (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۱. (۴). مب: چون، آج، مر: چه. (۵). دب، مر: در خط، مب: از خط: وز: به خطه. (۶). آج، لب، فق: در نهادند: مب: به در نهادند. (۷). مب: دستگیر کنی‌شان. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۱. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: از اینکه امر. (۱۰). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۸. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۲). همه نسخه بدلها: باشند. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: اهل اللسان، دب: اهل اشاره. (۱۶). همه نسخه بدلها: سّمّاهم. (۱۷). دب: و رسمهم بوسمه. [.....] [اشاره] (۱۸). معج، وز: به نام بخواندت که، دب: به نام خدا خواند، لب، فق، مب، مر: به نام خود بخواندت که. (۱۹). وز، مب: معروف. صفحه: ۵ سهّل لك السبیل و اوضح لك الدلیل، خاشاک از «۱» راهت

دور کرد و رهنمای بر سر راهت بداشت. حق تعالی از غایت کرم و نهایت نعم چون تو را تکلیفی خواست کردن که در آن مشقتی بود، چند عذر خواست و چند لطف کرد: اول تو را به ندای شرف و مدحت ندا کرد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، مذهب جماعتی فقها آن است که: کنایت از عتق، عتق باشد، و از کنایات عتق آن است که سید بنده را به نام [۲۲۰-ر] آزادان برخواند، اگر گوید: یا فلان، و نام آزادان بود آزاد شود. حق تعالی تو را به نام خود برخواند، امید است که علامت آزادیت باشد از دوزخ. عذر دیگر اینکه است که: «کتب» گفت به لفظ مجهول، اگر چه او نوشت، حواله به خود نکرد برای آن که در او رنج است، رحمت که در او راحت است حواله به خود کرد، گفت: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴿۲﴾...، او آنچه رنج تو است ﴿۳﴾ از طاعت به خود حواله نکرد، شرم نداری ﴿۴﴾ که آنچه نقص ﴿۵﴾ تو ﴿۶﴾ است از معصیت بدو حواله کنی. دگر عذر: كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ، تا بدانی که اینکه کار که تو را افتاد پیش از تو دیگران را افتاد. عذر دیگر: لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، تا بدانی که برای تو کنیم ﴿۷﴾ نه برای خود. عذر دیگر: أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ، تحقیر کار می کند بر تو تا ترغیب در کار او بری. عذر دیگر: فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ، عذر دیگر در آخر آیات: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ﴿۸﴾ ای عجب؟ به یک تکلیفی که صلاح تو است، از تو هفت عذر خواست، هر روز هزار خطا بکنی که فساد کار تو است، و یک عذر نخواهی؟ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ

(۱). دب سر. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۵۴. (۳). مج، وز، آج، لب، رنج خواست. (۴). لب، فق، مر: بداری. (۵). لب: نقیص. (۶). اساس: او، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها: گفتیم. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. صفحه: ۶ رنج به خود حواله نکرد. مثال دیگر اینکه را، آنچه در حق بیگانگان بود از شراب قطیعه گفت: وَ شَقُّوا مَاءَ حَمِيمًا ﴿۱﴾...، آنچه در حق دوستان بود، گفت از ﴿۲﴾ کأس خاص من است که: وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿۳﴾، چنان است که حق تعالی گفت: بنده من؟ کار تو به تو بر نیاید بی معاونت من، از آن بهری بر تو نوشتیم و آنچه اصل است بر خود نوشتیم: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴿۴﴾...، روزه خاص مراسم ﴿۵﴾: الصوم لی و انا اجزی به، رحمت خاص تو راست، وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ [فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ﴿۶﴾ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴿۸﴾، آنچه من بر تو نوشتیم از روزه تو را برنجانند و تنت ضعیف کند، آنچه من بر خود نوشتیم مرا نقصان نکند، تو با ضعف و حاجت به حصه خود ﴿۹﴾ من با استغنا و قدرتم به حصه خود وفا بکنم ﴿۱۰﴾؟ نویسندگان چهاراند، یکی قلم است: ن وَالْقَلَم ﴿۱۱﴾، دوم ﴿۱۲﴾: سفره اند، فی ضِجْفٍ مُّكْرَمَةٍ ﴿۱۳﴾ - الی قوله: بِأَيْدِي سَيِّفَةٍ ﴿۱۴﴾. سیم ﴿۱۵﴾، حفظه اند: وَإِنِ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ ﴿۱۶﴾ - الایة. چهارم حق است - جل جلاله: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴿۱۷﴾. قلم احوال تو نوشت، سفره ارزاق تو نوشت، حفظه اعمال تو نوشت، رحمت بر تو جبار تو نوشت، چنان است که حق ﴿۱۸﴾ تعالی گفت آنچه قلم نوشت محو کن: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿۱۹﴾...، و آنچه سفره نوشتند ﴿۲۰﴾ بدل کن: وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ ﴿۲۱﴾،

----- (۱). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵. (۲). مر: آن. (۳). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱. (۴). (۸، ۱۷). سوره انعام (۶) آیه ۵۴. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها که. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و حفظ ارتباط مطالب افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها وفا کنی. (۱۰). همه نسخه بدلها: نکنم. (۱۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۱. (۱۲). مب: دویم. (۱۳). سوره عبس (۸۰) آیه ۱۳. (۱۴). سوره عبس (۸۰) آیه ۱۵. (۱۵). مج، وز: سهام. (۱۶). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۰. (۱۸). همه نسخه بدلها: ملک. (۱۹). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. (۲۰). دب، فق، مب، مر: نوشت. [.....] [اشاره] (۲۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۱. صفحه: ۷ و آنچه حفظه نوشتند مبدل کن: فَأُولَئِكَ يَبْدَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ﴿۱﴾...، آنچه من بر خود نوشتیم کس آن را محو و بدل نکند: مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدِي ﴿۲﴾...، لا مُبَدِّلُ لِكَلِمَاتِهِ ﴿۳﴾ قوله: كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ، در او سه قول است: اول ﴿۴﴾ آن که وجه تشبیه آن است که: ایامی بر شما نوشتند چنان که ایامی برایشان نوشتند. و موضع «کاف» [نصب است] [اشاره] ﴿۵﴾، و تقدیر آن که: کتب علیکم مثل ما کتب علیهم. و «ما» مصدری است، و المعنی مثل کتابی او کتبی. قول دوم حسن بصری و شعبی گفتند: ماه رمضان بر شما نوشتند چنان که بر امت پیشین نوشتند از ترسایان هم اینکه یک [ماه بود] [اشاره] ﴿۶﴾ و

ایشان [۲۲۰-پ] زیادتی بکردند و با ربیع افگندند که وقت خوش باشد. پس وجه تشبیه مدّت است و مقدار او چنان که اینکه یک ماه است، آن نیز یک ماه بود. و وجه سیوم «۷» ربیع و سدّی گفتند: مراد آن است که حق تعالی روزه از نماز خفتن تا نماز شام فرموده بود «۸»، چنان که پس از نماز خفتن هیچ مفطرات را تناول نشایستی کردن در بدایت شرع، و اینکه روزه بنی اسرائیل بودی، پس حق تعالی منسوخ بکرد- چنان که گفته شود. عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، مجاهد و قتاده گفتند «۹»: اهل کتابند، و روا بود که وجه تشبیه از جهت وجوب بود، یعنی چنان که بر شما واجب کردم بر ایشان «۱۰» واجب کردم، و قوله: عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، بر عموم گرفتن اولیتر بود. و مورد آیت تسلی و دل خوشی تو است تا تو بدانی که اول مخاطب به اینکه خطاب و اول مکلف به اینکه تکلیف تو نه‌ای، بل پیش از تو اینکه تکلیف بر دیگران بوده ----- (۱). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۰. (۲). سوره ق (۵۰) آیه ۲۹. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۵. (۴). همه نسخه بدلها: قولی. (۵)، ۶. اساس: از حاشیه بریده شده است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، فق، مب، مر: سیم، همه نسخه بدلها آن است که. (۸). همه نسخه بدلها: است. (۹). همه نسخه بدلها مراد. (۱۰). مب نیز. صفحه ۸ است تا تو را داعی باشد به کردن و بر تو سهل آید و دل خوش باشی، و اینکه معنی لطف باشد برای آن که لطف مسهل و مقرب بود از عهد آدم تا به عهد تو که محمّدی، مرا با مکلفان اینکه خطاب است. و راوی خبر گوید عبد الملک بن هارون بن عنتره عن ابیه عن جدّه از امیر المؤمنین - علیه السّلام - که او گفت: یک روز به گرمگاه در نزدیک رسول - علیه السّلام - شدم، چون بنشستم مرا گفت: یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام، جبرئیل - علیه السّلام - حاضر است و تو را سلام می کند «۱»، من گفتم: علیک و علیه السلام یا رسول الله، سلام خدای بر تو و بر او باد. آنگه گفت: پیشتر آی «۲»، من نزدیک رسول شدم، گفت جبرئیل می گوید تو را که: از هر ماهی سه روز روزه دار تا خدای تعالی به روز اولت ده هزار ساله روزه بنویسد، به روز دوم «۳» سی هزار ساله «۴»، و به روز سیم «۵» صد هزار ساله. گفتم: یا رسول الله؟ پرس تا خود اینکه مرا باشد خاص یا «۶» جمله مردمان را عام! گفت: یا علی: اینکه تو راست و هر کس را که «۷» مثل عمل تو کند از پس تو. گفتم: یا رسول الله؟ اینکه «۸» ایام کدام است! گفت: ایام البیض، از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم. عنتره گفت من امیر المؤمنین را گفتم: برای چه اینکه ایام را ایام البیض خوانند! گفت: برای آن که چون آدم از بهشت به «۹» زمین آمد در زمین «۱۰» سقفی و سایه «۱۱» و پوششی نبود، آفتاب در اندام آدم اثر کرد، اندام او بسوخت و سیاه کرد. آدم - علیه السّلام - در خود فرو نگرید آن «۱۲» سیاهی و تباهی دید در خدای بنالید. جبرئیل آمد «۱۳»، گفت: یا آدم؟ خواهی که «۱۴» اندامت سپید شود! گفت: آری. گفت: در ماه سه روز روزه دار، سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم. آدم یک روز روزه داشت، -----

----- (۱). دب: می رساند. (۲). معج، وز، دب، آج، لب، مب: پیش در آی. (۳). دب: و بر دوم روز، مب، مر: روز دویم. (۴). لب، فق: سال. [.....] [اشاره] (۵). معج، وز، آج، لب: سه ام. (۶). معج، وز، آج، لب: تاء (۷). معج، وز: هر که. (۸). معج، وز، آج، لب: و آن، دب: و از. (۹). دب: بر. (۱۰). همه نسخه بدلها: در زیر (۱۱). همه نسخه بدلها: کنّی. (۱۲). دب: از. (۱۳). فق، مب، مر و. (۱۴). فق، مب ابد. صفحه ۹ ثلثی اندامش سپید شد. چون دو روز روزه داشت، دو بهر از اندامش سپید شد. چون سه روز روزه داشت همه اندامش سپید شد، پس اینکه ایام را ایام البیض برای اینکه خوانند. بعضی دگر از مفسّران گفتند که «۱»: حق تعالی در بدایت شرع روزه عاشورا و روزه ایام البیض فریضه کرده بود. چون روزه ماه رمضان [۲۲۱-ر] بفرمود، تخفیف کرد و آن برداشت. حسن بصری و جماعتی دگر گفتند: خدای تعالی ترسایان را فرمود که ماه رمضان روزه دارند، ایشان را سخت می آمد در گرمای گرم روزه داشتن. علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و روزه با فصل ربیع افگندند، و ده روز بیفزوندند در او «۲». پس از آن پادشاهی بود ایشان را، او را دهن به درد آمد در روزه هفت روز بیفزود، روزه ایشان چهل و هفت روز گشت. پس از آن پادشاهی دیگر پدید آمد، گفت: اینکه روزه را تمام عقد باید کردن، سه روز دیگر بیفزود تا پنجاه روز شد «۳». اکنون هنوز روزه ترسایان پنجاه روز است. مجاهد گفت: سالی ایشان را وبایی رسید، ایشان به تقرّب در روزه ده روز بیفزوندند پیش از ماه «۴» و ده روز پس از

ماه «۵» تا روزه ایشان پنجاه روز گشت. شعبی گفت: خدای تعالی ترسایان را سی روز روزه فرمود قرنی «۶» که از پس ایشان آمدند دو روز زیادت کردند، یک روز پیش «۷» ماه، و یک روز پس «۸» ماه «۹». و همچنین هر قرنی «۱۰» دو روز «۱۱» می‌فروزدند «۱۲» تا تمام پنجاه گشت، فذلک قوله: کَمَا کُتِبَ عَلَی الدِّینِ مِنْ قَبْلِکُمْ. لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ، معنی آن است تا شما متقی شوی به فعل روزه «۱۳» و پرخیزی «۱۴» از معاصی، روزه شما را منع شود - منع شر «۱۵» نه منع خیر «۱۶» - برای آن که فعل طاعات لطف -----

(۱). دب: گفته‌اند. (۲). مب: ده روز بر آن بیفزودند. (۳). همه نسخه بدلها: گشت. (۴). آج، لب، مب، مر رمضان و. [.....] [اشاره] (۵). آج، لب، مب، مر رمضان. (۶)، (۱۰). دب: قومی. (۷)، (۸). همه نسخه بدلها از. (۹). دب: روز بعد ماه. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب: در روزه. (۱۲). دب: می‌افزودند. (۱۳). دب، مب، مر و. (۱۴). مع، وز، آج، لب، فق: بیهیزی. (۱۵). همه نسخه بدلها: لطف. (۱۶). همه نسخه بدلها: جبر. صفحه: ۱۰ باشد مکلف را در اجتناب مقبحات، الا تری الی قوله: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ «۱» ... چنان است که حق تعالی گفت: بنده من؟ تو را دو راه در پیش است و دو سرای در معرض: یکی آراسته به انواع نعمت از حور و قصور و اشجار و انهار و ثمار و ولدان و غلمان الی ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر، بار خدایا؟ به اینکه سرای که رسد، و اینکه منزلت که را باشد! گفت: متقیان «۲» فی قوله: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَتْ تَقِيًّا «۳». و سرای دیگر بتافتیم به آتش سطوت، در او انواع عذاب پدید کردم از مغار «۴» و نکال و سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم و طعام ضریع و شراب غسلین، بار خدایا از جای «۵» چنین خلاص که را باشد! گفت: متقیان را فی قوله: ثُمَّ تُنَجَّى الدِّینَ اتَّقُوا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا «۶»، بار خدایا؟ اگر بهشت است متقیان راست، و اگر نجات از دوزخ است متقیان را «۷»، بار خدایا؟ ما چه کنیم تا متقی شویم! روزی «۸» چند روزه داری که به روزه متقی شوی، لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ. بنده من هر طاعت را که فرمودم مزد به اندازه است مگر روزه را «۹»، برای اینکه گفتم: الصوم لی و أنا اجزی به، که «صوم» صبر است فی قوله: اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ «۱۰» ... ای بالصوم و الصلوة. و قوله: وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا «۱۱» ... [ای بما صاموا] [اشاره] «۱۲». و جزای صبر بی اندازه بود که: إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ «۱۳» گفتند: همه طاعات «۱۴» خدای را باشد و جزا بر آن خدای دهد، روزه را جزا «۱۵» -----

(۱). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵. (۲). همه نسخه بدلها را. (۳). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳. (۴). همه نسخه بدلها: صغار. [.....] [اشاره] (۵). مع، ور، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه جای. (۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۷۲. (۷). همه نسخه بدلها: راست. (۸). مر: گفت روزی. (۹). دب از. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۵۳. (۱۱). سوره دهر (۷۶) آیه ۱۲. (۱۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: طاعت. (۱۵). همه نسخه بدلها: چرا. صفحه: ۱۱ تخصیص کرد، گفتند: برای آن که هیچ طاعت نیست. و الا ریا را ممکن بود که در آن مجال بود جز روزه را، پس از اینکه وجه را گفت: چون کاری است که خاص مراسم، کس مقدار جزایش نداند «۱» مگر من، أنا اجزی به، من جزا «۲» دانم «۳» دادن به اندازه او. یکی را از بزرگان «۴» گفتند: در روزه چه حکمت است! گفت [۲۲۱-پ] [اشاره]: [فی] [اشاره] «۵» الصَّیُومِ جُوعٌ وَ فِی الْجُوعِ رَجُوعٌ وَ فِی رَجُوعِ رَجُوعٌ وَ فِی رَجُوعِ رَجُوعِ رَجُوعٌ، نینی که موسی - علیه السلام - چون گرسنه شد با درگاه او شد که: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ «۷». در اخبار چنین است که: در اینکه دعا دو نان جوین خواست. سه پیغامبر از خدای سه چیز خواستند: موسی نان خواست: رَبِّ إِنِّي «۸» ... عیسی خوان خواست: أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ «۹» ... مصطفی غفران خواست: غُفْرَانُكَ رَبَّنَا «۱۰» ... ایشان را اجابت آمد، و پایه رسول ما از پایه ایشان رفیعتر، گمان بری که دعای او اجابت نیامد «۱۱»! دیگری را گفتند «۱۲»: در روزه چیست! گفت: تا توانگران درویش «۱۳» شوند، گرسنگی درویشان بدانند، برایشان رحمت «۱۴» کنند تا خدای برایشان رحمت کند، که در خبر است که: «۱۵» من رحم و لو علی ذبیحته رحمه الله «یوم القیامة». آنکه خواست که توهین کار و تحقیر روزگار کند بر تو گفت: أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ، روزهای است «۱۶» شمرده، درست در معنی او آن است که اینکه عبارت است از روزگار اندک، برای آن که آنچه در عدد آید اندک باشد، و به عکس اینکه، کنایت از

کثرت، ----- (۱). مر: ندارد. (۲). آج، لب، فق، مر آن. (۳). مب، مر: توانم. [.....].

[اشاره] (۴). مر: و یکی از بزرگان را. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معنی عبارت تصحیح شد. (۶). مر: رجوعی است به خدا. (۷، ۸). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۴. (۹). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. (۱۱). همه نسخه بدلها: نیاید. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر حکمت. (۱۳). همه نسخه بدلها: گرسنه. (۱۴). مر: رحم. (۱۵). در معج، ور: رحم الله. (۱۶). مب: روزی چند. صفحه: ۱۲ قوله: «وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» ۱، ... نظیرش آن که حکایت کرد از جهودان که ایشان بر سیل تحقیر و تقلیل گفتند: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً» ۲، ... و کذا قوله: «إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» ۳، ... هم کنایت است از اینکه معنی، و به عکس اینکه: «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» ۴. قولی از عبد الله عباس و عطا و قتاده آن است که: مراد از اینکه ایام سه روز است از هر ماهی، و تقدیر چنین است: کما کتب علی الذین من قبلکم ایاما معدودات، یعنی آن ایام که پیش «۵» و خوب ماه رمضان واجب بود. روایت دگر از عبد الله عباس و عامه مفسران آن است که: مراد ماه رمضان است، و آن کنایت بود یک بار از سی روز، و یک بار از بیست و نه روز. عبد الله عمر روایت کند از رسول- علیه السلام- که او گفت: «۶» نحن امه ائمه لا نکتب و لا نحسب، «الشهر هكذا و هكذا و عقد بیده، گفت: ما ائمتی امییم» ۷، کتابت نویسیم و حساب نکنیم، ماه «۸» چنین باشد و چنین باشد، و انگشت یک بار به سی روز زد «۹»، و یک بار به بیست و نه. و نصب «ایاما» بر ظرف است، و آنچه فزاء گفت که: مفعول به است درست نیست. حق تعالی گفت: بنده من؟ روزکی چند برای من رنجگی بر خود نه، اعمالوا قلیلا توجروا جزایلا، اعمالوا یسیرا توجروا کثیرا، اندکی عمل کن و بسیار ثواب بستان، و به شمار بده و بی شمار بستان و در روزی که از «۱۰» میان نه ساعت بود تا «۱۱» پانزده ساعت رنج بر تا ثواب «۱۲» دهم «۱۳»، فی یوم کان مقداره خمستین ألف سنه «۱۴» فمن کان منکم مریضا أو علی سفیر، آنگاه حق تعالی از آن جا که کرم اوست ----- (۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۴. (۲).

سوره بقره (۲) آیه ۸۰. [.....] [اشاره] (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۲. (۵). مب، مر از. (۶). وز: یحسب: وج، آج، لب، فق، مب: تحسب. (۷). معج، وز: امتی امیم، آج، لب، فق: امتی امی امام، مب: ما امتی ایم امی. (۸). مر را که. (۹). همه نسخه بدلها: به سی عقد کرد. (۱۰). معج، وز: آن. (۱۱). معج، وز، فق: یا. (۱۲). معج، وز، آج، کب: ثوابت. (۱۳). مب: دهند. (۱۴).

سوره معارج (۷۰) آیه ۴، آج، لب، فق قوله تعالی. صفحه: ۱۳ گفت: من دو رنج بر تو نهنم «۱»، هم رنج سفر، هم رنج روزه. اگر مسافری روزه بگشای «۲»، و اگر بیماری روزه بگشای «۳»، بیماری که با آن روزه نتوانی داشت «۴»، یا اگر «۵» روزه داری بیماری «۶» به زیادت شود، بنزدیک ما حد بیماری که با آن افطار باید کردن اینکه است و حد آن سفر که به آن افطار باید کردن هشت فرسنگ «۷» [۲۲۲-ر] است، و دو برید است و بیست و چهار میل، و اینکه را مرحله خوانند. و مذهب اوزاعی هم اینکه است، و شافعی گفت «۸»: دو مرحله باید شانزده فرسنگ «۹»، چهل و هشت میل، و اینکه مذهب مالک است و لیث و احمد و اسحاق. ابو حنیفه و اصحابش و ثوری گفتند: سه مرحله باید، بیست و چهار فرسنگ هفتاد و دو میل، و داود فرق نکرد از میان سفر دراز و کوتاه. و هر سفر که در او افطار باید کردن در او تقصیر باید کردن نماز را، اعنی چهار «۱۰»، دو باید کردن. اما روزه سفر، در او خلاف کردند: بنزدیک ما چنان است که مسافر را که سفر او اینکه مقدار باشد روزه نشاید داشتن، و اگر دارد درست نباشد «۱۱»، و قضایش واجب بود. و اینکه در صحابه، مذهب عمر است و عبد الله عباس و عبد الله عمر و ابو هریره و عبد الرحمن عوف و عروه بن الزبیر. از عبد الله عباس روایت اینکه است «۱۲»: الافطار فی السفر عزیمة، ای واجب. و مذهب داود آن است که: او «۱۳» مخیر است از میان روزه و افطار، خواهد دارد و خواهد نه، جز که قضا واجب بود او را، در وجوب قضا با ما موافقت کرد «۱۴»، و در وجوب افطار خلاف. امیا مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالک و عامه فقها آن است که: او مخیر است، خواهد روزه دارد و لا قضاء علیه، و خواهد روزه بگشاید و قضا کند در حضر. دلیل بر مذهب صحیح آن است که خدای تعالی گفت: فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ، و به - ----- (۱، ۹). همه نسخه بدلها: بر تو روا ندارم. (۲). معج، لب، فق، مب، مر: بگشایی.

[.....] [اشاره] (۳). مر: مگیر چنان. (۴). معج، وز: داشتن. (۵). معج از. (۶). مب: بیماریت. (۷). مب: فرسخ. (۸). آج، لب، فق، مر: گفته. (۱۰). مب، مر رکعت را. (۱۱). وز: نباید. (۱۲). مب، مر که. (۱۳). مر: که مسافر. (۱۴). دب: کرده، مر: بود. صفحه: ۱۴ هر حال به اتفاق در آیت محذوفی تقدیر باید کردن تا معنی مستقیم شود، و آن محذوف «۱» طرفی مقدم باید برای آن که مبتدا اسمی نکره است، تقدیر چنین باشد که: فعلیه عدّه، و لفظ «علیه» منبى بود از وجوب. پس حق تعالی «۲» سفر و مرض را «۳» قضا بواجب کرد، و قضا واجب نبود تا افطار نبود. و نیز اخبار متظاهر است به آن که روزه باید گشادن. جابر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: لیس من البر الصیام فی السفر. و از عبد الله عمر پرسیدند که: در سفر «۴» چه گویی! گفت: اگر کسی صدقه‌ای کند بر تو، تو آن را رد کنی! و اینکه صدقه‌ای است که خدای تعالی کرد بر ما، رد چون توان کردن «۵»؟ عبد الرحمن عوف روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: الصیائم فی السفر کالمفطر فی الحضر. و جابر روایت کند که رسول را - علیه السلام - گفتند: جماعتی در سفر روزه می‌دارند، گفت: اولئک العصاة، ایشان عاصیان‌اند. باقر «۶» - علیه السلام - گفت: پدرم در سفر روزه نداشتی و نهی کردی از آن، و ابو هریره گفت پسرش را - که با او بود در سفری و روزه می‌داشت - و او «۷» نمی‌داشت - پسر را گفت: لا محال که به حضر شوی روزه باز داری. و عروه بن الزبیر هم اینکه فرمود مردی را که در سفر روزه «۸» بود. و اخبار در اینکه معنی بسیار است. اگر در آیت تقدیر کنند لفظ «افطار» و گویند چنین است: فمن کان منکم مریضا او علی سفر فأفطر فعلیه عدّه من ایام اخر، گوئیم: در کلام تقدیر محذوفی کردن که کلام بر او دلیل نکند تا مذهب با آن درست شود «۹» روا نباشد، گفتند: معنی --- [.....] - (۱). معج: محذوفی. (۲). همه نسخه بدلها به نفس. (۳). همه نسخه بدلها: و. [.....]

[اشاره] (۴). مب: پرسیدند از روزه سفر، دیگر نسخه بدلها: پرسیدند روزه سفر. (۵). همه نسخه بدلها: رد صدقه او نشاید کردن. (۶). همه نسخه بدلها: و ابو جعفر باقر. (۷). همه نسخه بدلها: و ابو هریره. (۸). همه نسخه بدلها داشته. (۹). همه نسخه بدلها: راست کنند. صفحه: ۱۵ آن است که هر کس که در سفر روزه بگشاید، در حضر قضا بر او واجب بود تا موجب قضای او افطار باشد «۱» نه سفر، گوئیم: اینکه عدول باشد از ظاهر بی دلیلی، و حمل قرآن باشد بر مذهب و بر عکس اینکه باید کردن، مذهب را بر قرآن [۲۲۲- پ] حمل باید کردن، نه قرآن را بر مذهب. و اصل «سفر» کشف بود، يقال: سفرت المرأة اذا القت قناعها عن وجهها فهی سافرة، و اسفر الصبح اذا اضاء «۲»، و منه قوله تعالی: وُجوهٌ یومئذٍ مُّسْفِرَةٌ «۳»، و سفرت الریح السحاب اذا کشفته «۴»، قال العجاج:

فر الشمال الزبرج المزبرجا ای السحاب الرقیق. و «سفر» را برای آن گویند که عیب و هنر مرد پیدا کند، و سفره طعام مسافر بود و بر مجاز آن پوستینه را سفره خوانند که طعام در او نهند. و جاروب را «مسفره» گویند برای آن که آن جا که بروید «۵» کشف کند. و «سفیر» آن باشد که سعی کند از میان دو کس به صلاح برای آن که استکشاف حال ایشان کند. و «سفر» «۶» آن باشد که برگ جمله از درخت فرو روید «۷». و «سفر» کتاب باشد برای آن که در آن جا کشف علوم باشد. و «سفره» کتبه باشد جمع سافر، ای ذو سفر، کلابن و تامر. و شرط مسافر تا روزه بگشاید آن است که سفر او طاعت بود یا مباح، و معصیت نبود، و صید «۸» لهُو و بطر نباشد. و اگر سفر او تجارت بود برای زیادت مال نمازش تمام باید کردن و روزه نباید «۹» گشادن. و سفر هشت فرسنگ باشد یا بالای آن، و اگر چهار فرسنگ باشد و هم در روز باز نگردد «۱۰» او مخیر است از میان روزه و افطار، و اگر هم در «۱۱» روز باز گردد افطار کند --- (۱). همه نسخه بدلها: بوده باشد. (۲). لب، فق، مب، مر: اضاء.

(۳). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۸ همه نسخه بدلها ضاحکه مستبشرة. (۴). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۵۴/۲): کشفه. (۵). معج، وز: روید، دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرو ریزد. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها (در لغت مناسب با اینکه معنی «سفیر» است). (۷). معج، وز، دب، لب، فق، مب: بروید. (۸). همه نسخه بدلها و [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها: بیاید. (۱۰). معج، وز، دب: باز گردد. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: در همان روز. صفحه: ۱۶ برای آن که همان هشت فرسنگ بود. ده

کس آنند»<sup>(۱)</sup> که ایشان را در سفر روزه باید داشتن و نماز تمام کردن: آن که سفر او معصیت باشد، و آن که سفر او کمتر از هشت فرسنگ باشد، و آن که سفر او صید<sup>(۲)</sup> لهُو و بطر باشد، و آن که سفر او بیش از حضر باشد، و حدّش آن بود که در هیچ شهر ده روز مقام نکند. و مکاری و ملاح و شبان، و آن کس که در امارت خود گردد از شهری به شهری، و آن کس که در تجارت گردد از بازاری به بازاری و مقام ده روزش نباشد، و بدوی که در بادیه می‌گردد. اینکه ده کس را در سفر روزه باید داشتن. و نیز از شرط مسافر که<sup>(۳)</sup> روزه بگشاید<sup>(۴)</sup> آن است که نیت سفر از شب کرده باشد، اگر سفر به روز در پیش آید، آن روز روزه دارد و نماز تمام کند و<sup>(۵)</sup> دگر روز تقصیر و افطار کند<sup>(۶)</sup>، و تقصیر و افطار نکند تا چندانی بنرود<sup>(۷)</sup> از شهر که دیوارها و بناهای شهر نبیند و یا بانگ نماز [شهر] [اشاره]<sup>(۸)</sup> نشنود. و چون در شهری شود که آن جا نیت مقام باشد ده روز، نماز تمام کند و روزه دارد. و اگر مقام کمتر از ده روز باشد تقصیر و افطار کند، و مسائل فقه در اینکه باب بسیار است، ذکر آن در کتب فقه بود. و «عده» عدد باشد، و در شاذّ به نصب خواندند، و [تقدیر] [اشاره]<sup>(۹)</sup>: فلیصم عده من ایام اخر. و «اخر» لا ینصرف است، و سبب منع صرف او صفت است و عدل که او معدول است عن [اخریات] [اشاره]<sup>(۱۰)</sup> او اخر<sup>(۱۱)</sup>، مثل عمر و زفر. و<sup>(۱۲)</sup>: وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَ، در شاذّ عبد الله عتّاس و عطا و مجاهد خواندند: یطوقونه، به معنی [یکفونه] [اشاره]<sup>(۱۳)</sup> و یحملونه، آنان را که برایشان نهند و تکلیف کنند ایشان را. عکرمه خواند از مجاهد: یطوقونه، علی تقدیر یطوقونه، ای یتکلفونه [و یحملونه] [اشاره]<sup>(۱۴)</sup>، و بر آنان که بر خود نهند و تحمّل کنند، یقال: طاق الشّیء و أطاق و أطاق ----- (۱). ذب، آج، لب، فق، مب، مر: اند. (۲). همه نسخه بدلها و. (۳). مج، وز، دب: تا. (۴). اساس به صورت «نگشاید» هم خوانده می‌شود. (۵). همه نسخه بدلها بر. (۶). مج، وز: نکند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برود. (۸). (۹). اساس: افتادگی به نظر می‌رسد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). (۱۱). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). همه نسخه بدلها قوله. [.....] [اشاره] صفحه: ۱۷ بمعنی واحد. اهل مدینه و «۱» شام خواندند: «فدیة طعام مساکین» به اضافه و جمع، و باقی قرآء: فدیة طعام مسکین، به رفع و تنوین و وحدان. و فدیة را با طعام اضافه کردند [۲۲۳- ر] اهل مدینه، و اگر چه هر دو یکی باشد لاختلاف<sup>(۲)</sup> «اللفظین، چنان که مسجد الجامع، و<sup>(۳)</sup>: وَ حَبَّ الْحَصِيدِ<sup>(۴)</sup>، و کقول الشّاعر:

ندس الظلم حمزه و کسائی خوانند: فمن یطوع، به تشدید «طا» و «واو» و جزم «عین» بر تقدیر: یتطوع، باقی: تطوع، بر فعل ماضی علی وزن تفعّل. بدان که علما در تأویل و معنی آیت خلاف کردند، گروهی گفتند: اینکه در بدایت شرع بود، چون حق تعالی مکلفان را تکلیف روزه کرد، ایشان را عادت نبود دشخوار<sup>(۵)</sup> آمد برایشان، حق تعالی در اینکه تکلیف تخییر کرد ایشان را بین الصّیام و الاطعام، گفت: هر کس که خواهد روزه دارد، و هر که نتواند فدیة کند به طعام. آنکه اینکه تخییر منسوخ کرد به تضییق فی قوله تعالی: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ<sup>(۶)</sup>، و اینکه قول معاذ جبل است و انس مالک و سلمه اکوع و عبد الله عمر و علقمه و عکرمه و شعبی و زهری و نخعی و ضحاک و یک روایت از عبد الله عباس، بهری<sup>(۷)</sup> دگر گفتند: آیت خاص است بالشّیخ الکبیر و العجوز الکبیره که اینان باشند که توانند<sup>(۸)</sup> روزه داشتن و لکن دشخوار<sup>(۹)</sup> بود برایشان، حق تعالی ایشان را رخصت داد که روزه بگشایند و به طعام فدیة کنند هر روزی را طعام مسکینی. آنکه اینکه نیز منسوخ کرد بقوله: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ<sup>(۱۰)</sup>، و اینکه قول قتاده و ربیع است و روایت سعید جیر از عبد الله عباس. و حسن بصری گفت: مراد به آیت بیمار است که او را تخییر کردند، اگر تواند ----- (۱). همه نسخه بدلها اهل. (۲). همه نسخه بدلها: لاختلاف. (۳). همه نسخه بدلها کقوله. (۴). سوره ق (۵۰) آیه ۹. (۵). آج، لب، فق، مر: دشخوار، مب: دشوار. (۶-۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۷). همه نسخه بدلها: و بعضی. (۸). آج، لب، فق، مر: بتوانند. (۹). مج، وز، لب: دشوار. صفحه: ۱۸ روزه دارد و اگر نه فدا کند، آنکه منسوخ کرد اینکه حکم را بقوله: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ<sup>(۱۱)</sup>، بر اینکه اقوال آیت منسوخ باشد. امّا قول بعضی دگر و آن

سدی است و سعید بن المسيّب و یک روایت از عبد الله عباس، و روایت از صادق - علیه السلام - آن است که: آیت منسوخ نیست و حکم بر جای خود است، و آیت مخصوص است بالعاجز (۲) «عن الصّیام، و آن چند کس است: مردی پیر است و زنی پیر، و زن آبستن و زن شیر دهنده، و کسی که او را علّت عطاش باشد. آنگه اینان بر دو ضربند: یکی آن که فدا کند و قضا باز دارد دگر آن که فدا کند و قضا باز ندارد، اما آن که فدا کند و قضا باز دارد، زن آبستن است و زن شیر دهنده، و آن را که او را عطاشی بود که (۳) از او زایل شود اینان هر سه در اوقات عذر روزه بگشایند و فدا کنند روزه را به طعام، و چون منع زایل شود قضای روزه باز دارند. و آن که فدا کند و قضا نبود بر او [سه دیگراند] [اشاره] (۴): «مرد پیر و زن پیر، و آن را که علّت عطاش باشد و امید بهی نبود در او، اینان فدا کنند و قضا نیست بر اینان برای آن که منع اینان (۵) نخواهد شدن، پیر جوان نشود و اینکه علّت چون مأیوس باشد (۶) به نشود، اکنون بر اینکه قاعده تا معنی آیت مستقیم شود در او دو وجه [گفتند] [اشاره] (۷): یکی آن که تقدیر «کان» کردند و گفتند تقدیر اینکه است که: «کانوا یطیقونه»، طاقت داشتند، اکنون از آن شده‌اند که مطیق باشند، [و عرب حذف] [اشاره] (۸) «کان» کنند چنان که حق تعالی گفت: وَ اتَّبِعُوا مَا تَلَّوْا الشَّيَاطِينِ (۹) ... و معنی آن است که: ما کانت (۱۰) «تتلوا الشّیاطین». دیگر آن است که: [«لا» تقدیر کردند] [اشاره] (۱۱) «و علی الذّین لا یطیقونه، و «لا» نیز بسیار حذف کنند، کما قال (۱۲) «تعالی: تَاللّهِ تَفْتَوًا تَذَكَّرُ يُوسُفَ (۱۳) ... ای لا- تفتؤ (۱۴)»، و شاعر گفت: ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۲). همه نسخه بدلها: بالعاجزین. (۳). مج، وز، دب: اگر. (۴)، (۷)، (۸)، (۱۱). همه نسخه بدلها را زایل. (۵). همه نسخه بدلها: نشود. [.....] [اشاره] (۶). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۲. (۱۰). مج، وز، آج، لب، فق: ما کنت. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر الله. (۱۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۵. (۱۴). دب: لا تفتؤا. صفحه ۱۹

قلت یمین الله ابرح قاعدا ای لا ابرح، و اینکه قول آن کس است که او گفت: «ها» راجع است با «صوم»، و بیشتر مفسران [بر آنند که با «صوم» راجع است] [اشاره] (۱)، و جماعتی دگر گفتند: راجع است با فدا، آنان که فدا توانند کردن. و «طوق» و «طاق» و «وسع» به یک معنی باشد، یقال: [طاق یطوق] [اشاره] (۲) طوقا و طاقة و أطاق یطیق إطاقه. و «طوق» آن بود که در گردن کنند، و «طاق» از «ص» بنا معروف است، و طاقة من [۲۲۳- پ] [اشاره]، [الزّیحان] [اشاره] (۴) شاخی باشد از او، و الجمع طاقات. [و تارهای رسن را طاقات الحبل گویند] [اشاره] (۵)، و اصل باب قوت باشد. اما فدیة که چند باید، در او خلاف کردند: بنزدیک ما اگر تواند دو مدّ، و اگر نتواند یک مدّ، و بنزدیک شافعی (۶) مدّ علی کلّ حال، و بنزدیک ابو حنیفه و اهل عراق دو مدّ علی کلّ حال، و آن نیم صاع بود اگر تواند و اگر نتواند اعتبار نکردند. و «فدیة» جزاء و بدل باشد، یقال: فدیة هذا بذاک، اینکه را به فدای آن کردم، یعنی در عوض آن نهادم تا آن خرج شود، اینکه بماند. و «فدیة» یک بار باشد از (۷) فعل فدا، و اینکه که در زبان مردمان هست که فدیةک، یعنی من در عوض تو بادام (۸) تا تو بمانی من به بدل تو بروم. و اسیر که مال بدهد و خود را باز خرد آن را فدیة خوانند. قوله: فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا، تطوّع و نافله و سنّت به یک معنی باشد، هر که تطوّع کند به خیری (۹) عبد الله عباس گفت: معنی آن است که او را در فدا، یک (۱۰) درویش را گفتند که طعام ده (۱۱)، اینکه واجب است، اگر دو (۱۲) درویش را طعام دهد یا بیشتر تطوّع کرده باشد، و اینکه قول حسن بصری است. ----- (۱). (۲)، (۴)، (۵). اساس: افتادگی دارد با توجه به مج

و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها: آن (۶). همه نسخه بدلها یک. (۷). وز: در. (۸). مب: بادام، مر: مادام. (۹). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی. (۱۰). وز: فدای که. (۱۱). فق، مر: درویش را طعام دهد. [.....] [اشاره] (۱۲). مج: ده، فق: او. صفحه ۲۰: قولی دیگر آن است که: طعام زیاده کند بر آن مقدار که واجب است از دو مدّ تا (۱) یک مدّ. قولی دیگر آن است که: جمع کند میان روزه و اطعام، هم روزه بدارد و هم طعام بدهد، و اینکه قول ابن شهاب است. و قول وسط (۲) قول مجاهد است که [اگر] [اشاره] (۳) تطوّع کند بر اینکه وجوه او را بهتر باشد. و آن تصوّموا (۴)، «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد، و تقدیر اینکه



است که: و الصّیام خیر لکم، روزه به باشد شما را اگر دانی. اکنون بدان که، انواع روزه پنج است: فریضه است و سنت، و قبیح، و روزه ادب و روزه دستوری. آنچه فریضه است دوازده جنس «۵» است: روزه ماه رمضان است، و قضای ماه رمضان است آن را که گشاده بود «۶» به عذری و بی عذری، و روزه نذر است، و روزه کفّارت ماه رمضان است، و روزه کفّارت قتل خطاست، و روزه کفّارت [ظهار است] [اشاره «۷»]، و روزه کفّارت سوگند است، و روزه کفّارت آن کس که در حج پیش از قضای مناسک، سر بترشد برای رنجی، و روزه جزای صید است، و روزه خون متمتع اعنی بدل هدی و روزه کفّارت آن کس است که روزی از قضای ماه رمضان بگشاید بعد الزوال، و روزه اعتکاف است. و اینکه واجبات بر دو ضرب است: یکی واجب است بی سببی، و یکی مقید به «۸» سببی «۹». آنچه مطلق است روزه ماه رمضان است «۱۰» بس، و آنچه مقید است به سبب باقی اقسام است، و منقسم شود اینکه قسمت دوم «۱۱» بر سه ضرب «۱۲»: مضیق و مخیر و مرتّب. ----- (۱). همه نسخه بدلها: یا . (۲). آج، لب، فق، مب: اوسط (۳، ۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس: أن یصوموا، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: نوع. (۶). لب: بودی، مب: افطار کرده باشد. (۸). دب: یکی عند. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: به سبب. (۱۰). مب: و پس. (۱۱). مب: دویم. (۱۲). معج: قسمت، وز، دب: قسم است، لب، فق، مب، مر: قسم. صفحه: ۲۱ مضیق سه است. روزه نذر، و روزه اعتکاف و قضای ماه رمضان «۱»، اینکه سه آن است که هیچ به جای آن نشاید. و مخیر «۲» چهار است: روزه اذی حلق الرّأس، و کفّاره ماه رمضان، با خلافتی که هست از میان اصحاب ما در آن که مخیر است یا مرتّب، و کفّارت آن که روزی از قضای ماه رمضان تباہ کند بعد الزوال، و روزه جزای صید. و مرتّب چهار است: روزه کفّارت سوگند، و کفّارت قتل خطا، و کفّارت ظهار، و روزه بدل هدی متمتع. و «۳» کیفیت تخیر و ترتیب به جای خود بیاید «۴». آنکه اینکه جمله اقسام بر دو قسمت دیگر شود: ضربی آن که در افساد او متعمدا بی ضرورتی قضاء و کفّارت لازم آید، و ضربی آن که لازم نیاید در او اینکه حکم. اول چهار جنس است: روزه ماه رمضان، و روزه نذر معین، و قضای ماه [۲۲۴- ر] رمضان چون افطار پس از زوال باشد، و روزه اعتکاف. و ضرب «۵» دوم باقی اقسام هشتگانه است، و اینکه جمله اقسام باز منقسم شود بر دو قسمت دیگر: قسم اول را تتابع مراعات کنند، و قسم دوم را مراعات تتابع «۶» نکنند. امّا آن را که تتابع مراعات نکنند چهار جای است: آن هفت روز که از جمله ده روز دم المتعه «۷» باشد فی قوله: وَ سَبَعَهُ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةَ كَامِلَةً «۸» ...، و روزه نذر چون تتابع شرط نکرده باشد، و روزه جزای صید، و روزه قضای ماه رمضان، و آن را که تتابع مراعات کنند باقی اقسام است. و امّا روزه سنت: روزه جمله سال است الا ایّامی «۹» مستثناست از آن به تحریم، جز آن است که بعضی از آن مؤکدتر و فاضلتر است، و آن اربعاء بین الخميسین است، از هر ماهی پنج شنبه دهه اول، و چهار شنبه دهه میانین، و پنج شنبه آخرین ماه، و روز «۱۰» غدیر، و روز مبعث- و آن بیست و هفتم رجب بود. و روز مولد «۱۱» رسول ----- (۱). آج، مر و ۲. همه نسخه بدلها فیه. [.....] [اشاره «۳»]. همه نسخه بدلها: امّا. (۴). دب ان شاء الله تعالی. (۵). آج، لب، مب: قسم. (۶). همه نسخه بدلها: تتابع مراعات. (۷). دب: دم المتمتع. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۹). همه نسخه بدلها که. (۱۰). دب عید. (۱۱). دب: مولود. صفحه: ۲۲ - علیه السّلام- و آن هفدهم ربیع الاول بود، و روزه «۱» دحو زمین «۲» از زیر کعبه- و آن بیست و پنجم ذی القعدة بود. و روزه «۳» دهه عاشورا بود بر وجه حزن و مصیبت، و روز عرفه، و اول روز از ذو الحجّه، و اول روز رجب و جمله ماه رجب، و روزه ماه شعبان، و ایّام البیض از هر ماهی. و روزه قبیح که حرام است داشتن آن «۴»، هفت جنس است: عید فطر «۵» و عید اضحی، و ایّام التّشریق آن را که به منا بود، و روز شک- به نیت ماه رمضان، و روزه نذر معصیت، و روزه «۶» صمت، و روزه «۷» وصال، و روزه همه سال «۸»، چنان که عیدین و تشریق در آن میان باشد «۹». و روزه دستوری سه است: زن روزه سنت ندارد مگر به دستوری شوهر، و بنده به «۱۰» دستوری خداوندش، و مهمان جز به دستوری میزبانش. و روزه ادب پنج است: مسافر که از سفر در آید و «۱۱» افطار کرده باشد بقیه روز «۱۲» امساک کند بر سبیل ادب. و حیض چون در میانه روز پاکیزه «۱۳» شود، و بیماری که

بیماریش به شود «۱۴»، و کافر که اسلام آرد، و کودک چون بالغ «۱۵» شود. امّا آنچه روزه را تباه کند و اقسام و ضروب آن و احکامش که قضا تنها کجا بود، و قضا و کفّارت کجا بود، آن در کتب فقه مشروح است از آن جا «۱۶» و قوف باشد بر آن «۱۷» قوله تعالی: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ، نحویان در رفع او خلاف کردند «۱۸». بهری گفتند: فاعل فعلی محذوف است، و المعنی [أناکم شهر] [اشاره] «۱۹» رمضان، ----- (۱-۳). همه نسخه بدلها: روز. (۲). فق، مب، مر: دحو الارض. (۴). آج، لب، فق، مر: از. (۵). همه نسخه بدلها است. (۶-۷). همه نسخه بدلها: صوم. [.....] [اشاره] «۸». همه نسخه بدلها: و صوم الدّهر. (۹). آج: در آن را که به منا بوده باشد، لب: در آن میان بود و باشد، مر: در آن میان می‌رود. (۱۰). فق اذن و، معج، وز، آج، لب: بی. (۱۱). معج، وز، آج، لب اول، دب و او. (۱۲). دب، آج را. (۱۳). دب: پاک. (۱۴). همه نسخه بدلها: که در روز به شود. (۱۵). مب: که در روز بالغ شود. (۱۶). آج، لب، فق، مر که. (۱۷). مب: از آن جا طلب کند. (۱۸). دب، آج، لب، فق، مر: کرده‌اند بعضی. (۱۹). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۳ و فزّاء و اخفش گفتند: ذلکم أو هی علی معنی تلک الاّیام شهر رمضان. کسائی گفت: بدل صیام است فی [قوله: کُتِبَ عَلَیْکُمْ] [اشاره] «۱» اَیاماً مَعْدُودَاتٍ «۴». ابو عبید «۵» گفت: نصب علی الاغراء است، و ابو عمرو ادغام کرد «را» را در «را» چنان که [مذهب اوست] [اشاره] «۶» در ادغام متجانسین یا متقاربین. و ماه را برای مشهوری و معروفی شهر خواند، و فزّاء گفت: اشتقا [ق او من الشّهرة] [اشاره] «۷» باشد و هی البیاض، و منه شهرت «۸» السیف اذا سللته. و قوله: «رمضان» در او خلاف کردند. بهری «۹» گفتند [۲۲۴-پ] [اشاره]: [رمضان] [اشاره] «۱۰» نامی از نامهای خداست، از اینکه جا مطلق نگویند رمضان تا شهر با او ضمّ نکنند، پس معنی «شهر رمضان»، شهر الله «۱۱» باشد «۱۲»، ماه خدای «۱۳»، بیانش قول صادق - علیه السلام - عن آبائه - علیهم السلام - عن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که او گفت: شهر رمضان شهر الله، ماه رمضان ماه خداست. و انس مالک روایت کند از رسول - علیه السلام - گفت: رمضان مگوی «۱۴» مطلق «۱۵»، و لکن نسبت کنی «۱۶» چنان که خدای کرد فی قوله: شَهْرُ رَمَضَانَ. أصمعی گفت از ابو عمرو «۱۷» که: برای آن «۱۸» اینکه ماه را رمضان خوانند «۱۹» که شتر بچه در او به گرما بریان شدی. بهری دگر گفتند: برای آن که در اینکه ماه سنگها از گرما ----- (۱-۱۰-۷-۶-۳-۲-۱). اساس افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴. [.....] [اشاره] «۵». مر: ابو عبیده. (۸). مر: شهرت. (۹). همه نسخه بدلها: بعضی. (۱۱). مب: خدا. (۱۲). مر ماه رمضان. (۱۳). مر: خداست. (۱۴). مر: مگویند. (۱۵). معج، مب: مطلقا. (۱۶). معج، وز: کنید. (۱۷). آج، فق: ابو عمر. (۱۸). وز، دب، آج، لب، فق، مب اینکه. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. صفحه: ۲۴ تافته شدی «۱»، و «رمضاء» «۲» سنگهای تافته باشد. و گفته‌اند: برای آنش «رمضان» خوانند، لأنّ الذّنوب ترمض «۳» فیه، ای تحرق «۴»، در او گناهان بسوزد. و گفته‌اند: برای آن که دلها در او نصیب گیرد از موعظت و تقوی، چنان که سنگها از حرارت آفتاب نصیب گیرد، و دلها در او تافته شود از ترس خدای چنان که سنگها تافته شود از گرمای آفتاب. خلیل احمد گفت: اشتقاق او از «رمض» است و آن باران خریف بود که عالم را از «۵» گرد تابستان بشوید، همچنین اینکه ماه گناهکاران را از گناه بشوید، چه بزرگوار ماهی است اینکه ماه؟ شهر القران و شهر الاحسان و شهر الرضوان «۶»، تفتح فیه ابواب الجنان، و تعلق فیه ابواب الثیران، و تصفّد فیه مردة الشیطان، و هو شهر الامان و الايمان. شهر تقبل فیه التفتات و تكثر فیه [الصّید] [اشاره] «۷» قات، و تنزل فیه البرکات، و تدفع فیه [الشّبهات] [اشاره] «۸». شهر تفتح فیه الابواب، و يدفع فیه العذاب، و يرفع فیه [الحجاب] [اشاره] «۹». شهر یزهر فیه القنادیل، و يتلى فیه التّنزیل، و يذكر فیه التّأویل، و يعطى فیه الجزیل و يغفر فیه الكثير و القليل، و یسامح فیه المسافر و العلیل. شهر رمضان فی الشّهور مثل القلوب فی الصّدور، شهر الصّیام فی الاّیام، مثل الانبیاء فی الانام. در ماه رمضان بیست خصلت است: دو حرمت است، و دو عصمت است، و دو [نعمت] [اشاره] «۱۰» است، و دو رخصت است، و دو کرامت است، و دو بشارت است، و دو برکت است، و دو شب است، و دو هدیه است، [و دو فرحت] [اشاره] «۱۱» است. امّا دو حرمت: حرمت ماه رمضان و حرمت قرآن. شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ

فیه القرآن: ----- (۱). مر: باشد، مب: شود. (۲). همه نسخه بدلها: رمضان. [.....].

[اشاره] (۳). مب: یرمض. (۴). مر: یحرق. (۵). مر آن. (۶). همه نسخه بدلها شهر. (۷-۸-۹-۱۰-۱۱). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۵ اما دو عصمت: یکی «۱» از شیطان، و یکی «۲» از نیران، هر یکی از چیزی. عصمت شیطان، من قوله- علیه السلام: «۳» و یصفد «فیه مردة الشیطان، و عصمت نیران قوله «۴»: و یغلق «۵» فیه ابواب النیران. امّا دو نعمت: فتح الجنان و روح الجنان، درهای بهشت بگشایند و دلها را راحت دهند. امّا دو رخصت: رخصت افطار در حق مسافر و بیمار. امّا دو کرامت: اضافه الصوم الیه فی قوله: الصوم لی، و: طیب خلوفهم لدیه، یک کرامت آن که روزه را به خود اضافه کرد که روزه مر است «۶» و من جزا دهم به آن، و کرامت دوم آن که، رسول- علیه السلام- گفت: بوی دهن دار بنزدیک خدای از بوی مشک خوشتر «۷» است. امّا دو بشارت: ارادت یسر و نفی عسر فی قوله [۲۲۵-ر] [اشاره]: یُریدُ الله بکمُ التیسرَ و لا یُریدُ بکمُ العسرَ. امّا دو برکت: برکت نور و برکت سحور، قوله «۸»: تسحروا فان فی السحور برکت. امّا دو هدیه: یکی آن که در آن حال که خفته باشد عبادتش می نویسند، دوم آن که خاموشی از او «۹» به تسبیح بگیرند «۱۰»، و هو قوله- علیه السلام: نوم الصائم عبادة، و صمته تسبیح، و عمله مضاعف، و دعاءه مستجاب. امّا دو فرحه: یکی بنزدیک افطار «۱۱»، یکی بنزدیک لقای ملک جبار، و هو قوله- علیه السلام: «۱۲» للصائم فرحان فرحاً عند افطاره و فرحاً عند لقاء ربه، گفت: روزه دار را دو خزمی بود: یکی آن جا که روزه گشاید، و یکی آن جا که با پیش خدای ----- (۱).

همه نسخه بدلها: عصمتی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: عصمتی. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: تصفد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تغلق. (۶). مب: روزه از برای من است. (۷). مب: خوشبوتر. (۸). همه نسخه بدلها: فی قوله علیه السلام. (۹). مر: وی را، [.....] [اشاره] (۱۰). مب: خاموشی روزه دار را به تسبیح قبول کنند. (۱۱). دب، مب و. (۱۲). اساس: لقاؤه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۶ شود به جزا گرفتن. در خبر می آید که: بهشت را دری است که به آن در جز روزه داران در «۱» نشوند. چون روزه داران در شده باشند «۲»، بفرماید تا ببندند تا نیز کس «۳» از آن در در نشود. و در خبر است که: چون شب اول ماه رمضان باشد، حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد که آن را مبشره خوانند، بر درختان بهشت آید، اوراق و برگهای درخت بر هم زند، و حلقه‌های «۴» درهای بهشت بجنابند، طینی و آوازی از آن در بهشت افتد که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند. حور العین خویشتن را بیاریند و بر غرفه‌های «۵» بهشت آیند، و ندا می کنند: الاهل من خاطب الی الله، کس «۶» هست که ما را خطبت کند «۷» و از خدای تعالی بخواهد! آنگه رضوان را گویند: اینکه چه شب است! رضوان گوید «۸»: یا خیرات حسان، اینکه شب اول ماه رمضان است «۹». حق تعالی فرمود تا درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ در بندند «۱۰» و جبریل را فرمود تا مرده شیاطین را بند برنهد «۱۱» و در قعر دریاها انداخت «۱۲» تا روزه امت محمّد بر ایشان تباہ نکنند «۱۳». سعید مسیب گوید که: سلمان پارسی «۱۴»- رحمه الله- روایت کرد، گفت: رسول- علیه السلام- در آخر آدینه‌ای از ماه شعبان ما را خطبه کرد، پس از حمد و ثنای خدا گفت: «۱۵» ایها الناس قد اظلمکم شهر عظیم شهر مبارک شهر فیه لیلۃ «خیر من الف شهر، ای مردمان ماهی سایه افگند بر شما عظیم، مبارک ماهی که در او شبی هست بهتر از هزار ماه، ماهی که خدای روزه‌یش بفریضه کرد، و قیام شش سنت کرد، هر که در او «۱۶» تقرّب کند به خدای تعالی به خصلتی از خصال خیر، چنان باشد که در -----

----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر او. (۲). مب: روزه داران به بهشت روند. (۳). معج، وز: تا هر کس. (۴). اساس و دیگر نسخه بدلها: حلقه‌های / حلقه‌های. (۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: غرفهای / غرفه‌های. (۶). آج، لب، فق، مب: هر کسی. (۷). آج، لب، فق، مر: خواند. (۸). آج، لب، فق که. (۹). همه نسخه بدلها برای امت محمّد. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در بستند. (۱۱). همه نسخه بدلها: برنهادند. [.....] [اشاره] (۱۲). همه نسخه بدلها: انداختند. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: نکند. (۱۴). مب، مر: فارسی. (۱۵). همه نسخه بدلها هی. (۱۶). همه نسخه بدلها: در اینکه ماه. صفحه: ۲۷ دگر ماه فریضه‌ای گزارده، و هر که در اینکه

ماه فریضه‌ای گزارد، چنان بود که در دگر ماه هفتاد فریضه گزارده. و اینکه ماه صبر است، و صبر را ثواب بی حساب «۱» بود، و ماه مواسات است و ماهی است که روزی مؤمنان در او بیفزایند. ماهی است که اولش رحمت است، و میانش «۲» مغفرت است و آخرش آزادی از آتش دوزخ است. هر کس که روزه‌داری را روزه بگشاید، گناهان او را بیامزد خدای تعالی، و گردنش از آتش دوزخ آزاد کند، و هم چند آن «۳» مزد که روزه‌دار را بود، او را بود. گفتند: یا رسول الله! هر کسی از ما اینکه قوت ندارد که روزه‌دار را روزه گشاید. رسول- علیه السلام- گفت [۲۲۵-پ] [اشاره]: خدای تعالی کریم است، اینکه ثواب بدهد آن را که قادر نباشد مگر بر «۴» شربتی «۵» شیر یا آب سرد. هر کس که روزه‌داری را سیراب کند، خدای تعالی او را از حوض کوثر سیراب کند و شربتی دهند او را که تشنه نشود «۶» تا در بهشت شدن، و چنان باشد که برده‌ای «۷» آزاد کرده «۸»، و هر کس که از «۹» زیر دستان خود در اینکه ماه تخفیف کند، خدای تعالی او را بیامزد و از آتش دوزخش آزاد کند. چهار خصلت در اینکه ماه به پای داری «۱۰»: دو خصلت خدای را به آن راضی کنی «۱۱»، و هما شهادة ان لا اله الا الله، و الاستغفار. و دو خصلت آن است که شما را از آن گزیر نیست، و آن آن است که از خدای بهشت خواهی «۱۲»، و از دوزخ پناه با او دهی «۱۳» ابو سعید خدری روایت کند که، رسول- علیه السلام- گفت: چون شب اول ماه رمضان باشد، خدای تعالی بفرماید تا درهای بهشت بگشایند، و نیز در نیندند تا به آخر ماه رمضان، و درهای آسمان همچین. و بفرماید تا درهای دوزخ ببندند، و هیچ بنده نباشد که در شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند و الا خداى تعالی او را به هر ----- (۱). همه نسخه بدلها: ثواب بهشت. (۲). مج، وز: میانیش. (۳). دب: هم چنان. (۴). مب: به، دب: به یک. (۵). مج، وز: شربه، دب، لب، فق، مب، مر: شربت. (۶). مر: نباشند. (۷). مب: بنده. (۸). دب: کرده باشد، آج، لب، فق: کرد. (۹). مب: بر. [.....] [اشاره] (۱۰). مج، وز: دارید. (۱۱). کنی کنید، مب: کند. (۱۲). خواهی / خواهید، دب: طلبی. (۱۳). آج، لب، فق، مر: دهید، مب: برید. صفحه: ۲۸ سجده‌ای هزار و هفتصد حسنه بدهد «۱»، و برای او در بهشت خانه‌ای بنا کند از یاقوت سرخ که آن را هفتاد در بود «۲» مرصع به یاقوت. و چون یک روز از ماه رمضان روزه بدارد، خدای تعالی هر گناه که کرده بود بیامزد و کفارت گناهِش «۳» باشد تا با دگر ماه رمضان. و به هر روزی که روزه دارد «۴»، کوشکی در بهشتش بدهند، هر کوشکی را هزار در باشد از زر، و برای او هفتاد هزار فریشته «۵» از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند، و به هر سجده‌ای که بکند- اگر در شب باشد و اگر در روز- درختیش بدهند در بهشت که سوار نیکرو از سایه او به صد سال بنرود «۶». انس مالک روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: چون شب اول ماه رمضان باشد، خدای تعالی رضوان را گوید: درهای بهشت را بگشای «۷» و بهشت را بیارای برای روزه‌داران امت محمد، و مالک را گوید: درهای دوزخ «۸» ببند تا با آخر اینکه ماه، و جبریل را گوید: به زمین رو، و مرده شیاطین «۹» را ببند کن تا روزه امت محمد را «۱۰» ایشان تباہ نکنند. و خدای را تعالی در اینکه ماه هر بامداد و شبانگاه آزاد کردگان باشند «۱۱» از آتش دوزخ [از جمله] [اشاره] «۱۲» برده و پرستار. و در هر آسمانی فرشته‌ای از خواص فرشتگان او ندا می‌کند: ألا «۱۳» خواهنده‌ای «۱۴» است تا [اجا] [اشاره] «۱۵» بت کنند او را ألا مظلومی هست تا یاری کنند او را، ألا «۱۶» آمرزش خواهی هست تاش «۱۷» بیامرزند، ألا [خواهنده] [اشاره] «۱۸» ای هست تا مرادش بدهند، و حق تعالی در اینکه ماه ندا می‌کند «۱۹»: بندگان و پرستاران «۲۰» من: ابشروا ----- (۱). همه نسخه بدلها: بنویسد. (۲). همه نسخه بدلها از زر. (۳). دب، آج، لب، فق: گناهانش، مب: گناهان او. (۴). مر خدای تعالی. (۵). مج بر هر دری. (۶). مج: بنه رود/ بنرود، مر: نرود، لب، مب: برود. (۷). مج: بگشاید، وز: بگشایند. (۸). آج، لب، فق را. (۹). همه نسخه بدلها، بجز مر: شیاطین. (۱۰). همه نسخه بدلها: بر. [.....] [اشاره] (۱۱). مب: خدای را در اینکه ماه بسیاری آزاد کرده باشد. (۱۲-۱۵-۱۸). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخ بدلها افزوده شد. (۱۳). مب: تا هیچ. (۱۴). مر: خواننده. (۱۶). مب: هیچ. (۱۷). مب: تا او را. (۱۹). همه نسخه بدلها که ای. (۲۰). مر: پرستکاران. صفحه: ۲۹ و اصبروا، بشارت باد شما را، صبر کنی و مداومت کنی که بس «۱» نماند تا مؤنات از شما بردارم، و با رحمت و نعمت «۲» من آیی «۳». چون شب قدر باشد جبریل از

آسمان فرود آید با جماعتی فرشتگان، صلوات «۴» فرستد بر هر قائمی و قاعدی که «۵» به ذکر خدای مشغول باشد. انس مالک روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: اگر حق تعالی آسمان و زمین را دستوری دادی در سخن گفتن، روزه داران ماه رمضان را بشارت [۲۲۶-ر] دادندی به بهشت. کعب الاحبار گفت: خدای تعالی وحی کرد به موسی که یا موسی؟ من روزه ماه رمضان بر بندگان خود فریضه «۶» کرده‌ام، هر که او با پیش من آید، و در صحیفه او روزه ده ماه رمضان باشد، او از جمله محسنان بود، و هر که پیش من آید و در صحیفه او بیست ماه رمضان بود او از جمله ابرار باشد، و هر که آید و در صحیفه او سی ماه رمضان بود، پایه او نزد من از پایه شهیدان برتر بود. ای موسی؟ چون ماه رمضان در آید، من جمله «۷» عرش خود را بفرمایم تا از عبادت خود باز ایستند «۸» و گوش به دعای روزه داران دارند، تا هر گه از اینکه دعا کنند، اینان بر دعای او آمین کنند، که من سوگند یاد کرده‌ام که دعای ایشان رد نکنم. موسی گفت: بار خدایا؟ من در الواح امتی را می‌یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند، تو گناه گذشته ایشان را بیامری، ایشان را از امت من کن «۹»، حق تعالی گفت «۱۰»: ایشان امت محمداند. موسی گفت: بار خدایا؟ اینکه ماه «۱۱» ماه من کن «۱۲»، حق تعالی گفت: اینکه ماه «۱۳» امت محمد است، من برای خود برگزیدم، و به تحفه ایشان کردم، و ایشان راست در اینکه ----- (۱). آج، لب، فق، مب: بسی. (۲). همه نسخه بدلها: کرامت. (۳). مب، مر: آید. (۴). مع، وز: صلوات. (۵). مب او. (۶). مع: بفریضه. [.....] [اشاره] (۷). مر: جمله. (۸). مب: بایستند. (۹). مع، وز: کنی، دب: گردان، مب: گردانی. (۱۰). مب: حق تعالی ندا کرد که. (۱۱). دب، مب را. (۱۲). مب: گردان. (۱۳). مب ماه. صفحه: ۳۰ ماه از فضل و خیر آنچه هیچ امت را نیست - و اخبار در اینکه باب بسیار است، و در او کتابها مفرد کرده‌اند. «۱» قوله: الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ، عَطِيَّةُ «۲» گفت: عبد الله عباس را پرسیدم، گفت «۳» خدای تعالی می‌گوید: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ، چون قرآن «۴» ماه رمضان فرود آمد، به دگر ماهها چه آمد! گفت: خدای قرآن در ماه رمضان در شب قدر از لوح المحفوظ به آسمان دنیا فرستاد به بیت العزّة، آنکه جبریل - علیه السلام - از آن جا نجم نجم می‌آورد به حسب حاجت و مصلحت در بیست [و سه] [اشاره] «۵» سال، و ذلك قوله تعالی: فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ «۶». داود بن ابی الهند «۷» گفت: شعبی را پرسیدم، هم اینکه سؤال گفت: بلی قرآن به اوقات متفرقه آمد، جز که جبریل - علیه السلام - هر ماه رمضان آنچه در جمله سال آورده بودی با رسول - علیه السلام - معارضه کردی، آنچه خدای تعالی خواستی محو کردی و آنچه خواستی اثبات کردی، فذلك قوله: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ «۸». أبو ذر غفاری روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: خدای تعالی صحف ابراهیم در ماه رمضان فرستاد - سه روز گذشته «۹»، و در ماه رمضان شش روز گذشته تورات به موسی فرستاد، و انجیل به عیسی در ماه رمضان فرستاد - سیزده روز گذشته «۱۰»، و زبور به داود در ماه رمضان فرستاد [هژده] [اشاره] «۱۱» روز گذشته، و قرآن در ماه رمضان فرستاد - بیست و چهار روز گذشته «۱۲». وجهی دگر آن است که: أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ را [معنی آن است] [اشاره] «۱۳» که: بدیء بانزاله فی شهر رمضان، ابتدای انزالش در ماه رمضان بود، چنان که یکی از ما گوید: من فردا به حج می‌روم و [باشد که به دو ماه] [اشاره] «۱۴» آن جا رسد، و لکن معنی آن باشد که: ----- (۱). دب: کتابها فرموده‌اند، مر: کتابها مقرر کرده‌اند. (۲). همه نسخه بدلها: عطیة بن الاسود. (۳). دب: گفتیم: آج، لب، فق، مب، مر: که. (۴). همه نسخه بدلها به. (۵-۱۳-۱۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۵. (۷). همه نسخه بدلها: داود بن الهند. [.....] [اشاره] (۸). سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. (۹). فق، مب، مر بود. (۱۰-۱۲). دب، فق، مب بود. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد، مب: هیجده، مر: هیژده. صفحه: ۳۱ ابتدا فردا می‌کنم شدن به حج «۱» را، همچنین گفت: در ماه رمضان فرستاد «۲»، یعنی ابتدا [در ماه رمضان] [اشاره] «۳» کردند. آنکه قرآن را وصف کرد به آن که در او بیان است، گفتند: «هدی» به معنی لطف است، و گفتند: به معنی دلالت است «۴»: «هدی للناس» من الضلالة، رهنمای مردمان است از ضلالت، کأنه قال: فيه الدلالة على بطلان الضلالة، فيه هدی مانع عن ردی، و محتمل است [اینکه لفظ] [اشاره] «۵» لطف را و بیان را و دلالت را،

چه در او بیان حلال و حرام و شرایع و احکام است. و بیّنات، جمع بیّنه و آن حجّت باشد، [برای آن که بیّن [اشاره] «۶» و پیدا کننده بود، و از اینکه جا گواه را «بیّنات» گویند که قول او در شرع حجّت باشد مدّعی را بر مدّعی علیه. من الهدی، [محمّط است اینکه وجوه را] [اشاره] «۷»، [۲۲۶-پ] [اشاره]. و الفرقان، فرق کردن از میان حقّ و باطل. و کلام در «فرقان» و «قرآن» و معانی و تفسیر او رفته است، و نیز وجوه «هدی» و اقسام و معانی او گفته شده است بیش از اینکه معنی ندارد باز گفتن. از جمله فضایل و مناقب ماه رمضان آن است که خدای تعالی قرآن در او فرستاد که طریق شرع است و بیان کننده حلال و حرام است. قوله: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ، در شاد حسن بصری «۸» خواند: «فلیصمه» به کسر «لام»، و باقی قرآء به «۹» تسکین «لام» خوانند، و چون متّصل نبود، «لام» جز متحرّک نشاید به کسر، چنان که شاعر گفت: لتجمع خزاعه ما فرقت

من الناس من بعد إقلالها چون پیش او حرفی باشد در او دو وجه روا بود: کسر «۱۰» و سکون. و آنچه در پیش او باشد یا «او» بود یا «فا»، یا «ثم» چنان که: ----- (۱). مب، رفتن به حج. (۷-۶-۵-۲). همه نسخه بدلها: فرستادند. (۳). همه نسخه بدلها فیه. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها چنین. (۹). همه نسخه بدلها: تخفیف و. (۱۰). همه نسخه بدلها: و آن کسر بود. صفحه: ۳۲ ثمّ ليقضوا تفثهم و ليوافوا نذورهم «۱»... و كقوله: فَلْيَعِدُّوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ «۲». و اینکه «لام» امر است، غایب را به اینکه امر کنند. و از جمله عوامل «۳» جزم است «۴»، و معنی لیفعل زید آن باشد که: بگو زید را تا اینکه کار بکند، و بفرمای زید را و باید تا زید چنین کند. حق تعالی گفت: هر که در ماه رمضان حاضر آید، و معنی آن که ماه رمضان به او در آید و او را در یابد، بگو تا روزه دارد «۵»، یا باید که روزه دارد، یا از حقّ او آن است که روزه دارد. علما خلاف کردند در معنی آیت، بهری گفتند: مراد آن است که هر که «۶» اینک ماه بدو «۷» در آید، و او عاقل و بالغ و تن درست و مقیم «۸» باشد روزه دارد، و اینکه قول بیشتر فقهاست از اهل بیت، و مذهب بو حنیفه و شافعی است و اصحاب ایشان. بهری «۹» دگر گفتند: هر که در اوّل ماه رمضان مقیم باشد، واجب بود «۱۰» بر او که «۱۱» ماه تمام روزه دارد، سواء اگر در میانه «۱۲» سفر کند و اگر نه «۱۳». و اگر در میانه ماه او را سفری پیش آید، در سفرش روزه باید داشتن، و اینکه قول نخعی و سدی و قتاده است و مذهب ابن سیرین و عبیده السیلمانی است. و از امیر المؤمنین علی «۱۴» در اینکه روایتی آوردند، و مذهب درست قول اوّل است و عامّه علما و مفسران، دلیل [بر] [اشاره] «۱۵» صحّت او از ظاهر قرآن «۱۶» قوله: فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ، و اینکه «لام» تعریف عهد است، اشارت به جمله ماه، و ایشان چنان می نمایند که معنی آن است که: من «۱۷» شهد منکم «۱۸» اوّل الشَّهر فلیصمه کله، و اینکه عدول است از ظاهر. ----- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۹. (۲). سوره قریش (۱۰۶) آیه ۳. (۳). همه نسخه بدلها: حروف. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها و عمل جزم کند. (۵). مب: روزه گیرد. (۶). مب را که. (۷). دب: با او. (۸). دب: مستقیم. (۹). همه نسخه بدلها: و بعضی. (۱۰). مج، وز، شد، لب، مب: باشد. (۱۱). مب: آن. (۱۲). مب: خواه که در میانه ماه. (۱۳). مب: یا نکند. (۱۴). همه نسخه بدلها علیه السلام. (۱۵). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۶). مب کنند. (۱۷). لب، فق، مب، مر: فمّن. [.....] [اشاره] (۱۸). دب الشَّهر. صفحه: ۳۳ دگر آن که: اگر به اوّل بر او واجب شود «۱»، و آخر به عذر سفر او را روزه نشاید گشادن، باید که آن کس که به اوّل ماه تن درست باشد «۲» در میانه «۳» بیمار شود، «۴» او را نیز روزه نشاید گشادن حملا- علی المسافر، و اینکه خلاف اجماع است. دگر آن که: حق تعالی اینکه عموم فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ را تخصیص کرد بقوله: وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ، و الاّ اینکه تکرار را فایده نباشد. دگر آن که: حق تعالی مریض و مسافر را در یک قرن «۵» آورد، گفت: هر که بیمار باشد یا مسافر، جمع کرد میان ایشان در وجوب افطار او «۶» در رخصت افطار، علی خلاف بین الفقهاء، تفریق کردن میان ایشان در بعضی احکام بی دلیل وجهی ندارد. دگر آن که: عبد الله عبّاس روایت کرد که، رسول- صلی الله علیه و آله- عام الفتح در ماه رمضان از مدینه بیرون آمد، چون

به (۷) کدید رسید روزه بگشود. [و شریک] [اشاره] (۸) روایت کرد از ابو اسحاق که: ابو میسره در ماه رمضان بیرون آمد، چون به پل (۹) رسید آب بخواست و باز خورد، و شعبی [۲۲۷-] در ماه رمضان سفر کرد به باب الجسر روزه بگشاد. آنکه حق تعالی حدیث بیمار و مسافر تکرار کرد- برای تخصیص عموم که: *فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ* (۱۰)، اینکه قول آنان است که گفتند: *فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ* ناسخ نیست اینکه آیت را و اینکه حکم را که: *وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ* - چنان که بیان کردیم از تخییر. و آنان که گفتند (۱۱): آیت ناسخ است، آن آیت را گفتند: اینکه تکرار برای آن کرد تا کسی گمان نبرد که اینکه آیت چنان که ناسخ است حکم شیخ و عجز و حامل و ----- (۱). مع، وز، آج، لب: شد. (۲). مر و. (۳). مب: و در آخر ماه. (۴). همه نسخه بدلها باید که. (۵). اساس: قرق، دب: فرق، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). لب، فق، مب، مر: واو. (۷). آج: افتادگی دارد، لب، مب، مر پل رسید آب بخواست و باز خورد. (۸). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). آج: ندارد، مع، وز، دب، لب، فق، مب: بیل، مر: به پل. (۱۰). همه نسخه بدلها کرده باشد. (۱۱). همه نسخه بدلها اینکه. صفحه: ۳۴ مضع را باید تا ناسخ باشد حکم بیمار و مسافر را. پس اینکه تکرار برای آن کرد تا بدانند که اینکه حکم بر جای خود است در حق بیمار و مسافر. و بیان کردیم که: خدای تعالی چنان که به مرض افطار واجب کرد، به سفر همچنین کرد برای آن که به نفس سفر ایجاب قضا کرد- و لا- قضاء الّا بعد الافطار فایجاب القضاء ایجاب للافطار (۱). اگر گویند: در آیت محذوفی هست، و تقدیر آن که: فافطر فعلیه عدّه، گوئیم: اینکه زیادتی باشد در ظاهر قرآن من غیر دلیل. اگر گویند: نه در آیت حج آن جا که گفت: *فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ* [اشاره] (۲) «سَلَّمَ مَا» (۴) گوئیم: بلی چنین است، و لکن آن جا دلیل هست و آن اجماع است، و اینکه جا دلیل نیست- فافترق الامران. خلاف کردند در حدّ آن بیماری که با آن افطار شاید کردن. بهری گفتند: بیماری (۵) باشد اندک و بسیار. حسن بصری و ابراهیم نخعی گفتند: هر بیماری که با آن نماز نتواند (۶) کردن بر پای، آن جا افطار باید کردن و چون نماز تواند کردن بر پای، افطار نشاید کردن. عطاردی گفت: در نزدیک این سیرین شدم در ماه رمضان نان می خورد، گفتم: چرا! گفت: انگشتم درد می کند، مذهب ما و مذهب شافعی آن است که هر (۷) بیماری که داند با آن بیماری زیاده شود، و روزه زیان دارد بیماری را افطار باید کردن، از هر نوع که باشد، اگر در تن باشد، و اگر در اطراف، و اگر در (۸) چشم باشد ----- (۱). همه نسخه بدلها: الافطار. (۲). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد. [.....] [اشاره] (۳). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). همه نسخه بدلها: هر بیماری که. (۶). وز، دب، لب، فق، مر: نتواند، مب: نتوان. (۷). وز، آج، لب: هر گه. (۸). همه نسخه بدلها: درد. صفحه: ۳۵ یا درد دندان (۱)، [و اعتبار به اینکه] [اشاره] (۲) است که گفته شد: *بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* (۳). و حکم مسافر و روزه و افطار او و اختلاف فقها در او گفته شد. [فلا وجه لإعادته] [اشاره] (۴). و قوله: *يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ*، ابو جعفر یزید بن القعقاع در همه قرآن «عسر» و «یسر» خواند به ضم (۵) «سین»، و باقی قراء به اسکان «سین». و ابو بکر و روئیس خوانند: «و لتكملوا العدة» به تشدید «میم»، من التكمیل، و باقی قراء به تخفیف «میم» من الاکمال. خدای - جل جلاله - تذکیر فضل و نعمت خود کرد بر بندگان، و آن که او به ایشان نیکو [نظر تراست از آن که] [اشاره] (۶) ایشان به خود، و آن که او به ایشان خیر به (۷) خواهد از آن که ایشان به خود، می گوید: من به شما خواری و آسانی (۸) و راحت خواهم، رنج و دشواری (۹) نخواهم، ای عجب در سرای دشواری (۱۰) به تو خواری (۱۱) خواست، در سرای خواری به تو کی دشواری (۱۲) خواهد، در سرای محنت به تو محنت خواست. در سرای منحت کی به تو محنت خواهد! چون اینکه است که گفت، پس در آیت دلیل ظاهر است بر بطلان مذهب جبر. و آن که خدای به بنده کفر خواهد [و عقاب و مضرت] [اشاره] (۱۳) [۲۲۷- پ] خواهد، اگر گوید که: او مالک الملک است، آن کند که خواهد، گوئیم: بلی؟ مالک الملک است، آن کند که او خواهد، و لکن مالک الملکی حکیم است، نه مالک الملکی سفیه است، آن کند که او خواهد و لکن آن خواهد که در او برآزد، نه آن که در تو با همه

معیوبیت نبرازد» (۱۴). حسن بصری در نزدیک رابعه عدویّه شد تا او را بپرسد از رنجی که رسیده بود او را، گفت: یا رابعه چونی! گفت: چنانم کم» (۱۵) او می‌دارد. گفت: چونت می‌دارد! گفت: چنان که او می‌خواهد. گفت: چون می‌خواهد! گفت: چنان که در او نبرازد» (۱۶)، ----- (۱). همه نسخه بدلها: در دندان. (۱۳-۶-۴-۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۴. (۵). همه نسخه بدلها: تحریک. (۷). مب: بهتر. (۸). همه نسخه بدلها: آسایش (۹). دب، آج، لب، فق، مر: دشواری. (۱۲-۱۰). معج، وز: دشواری. [.....] [اشاره] (۱۱). دب، مب: آسانی. (۱۴). آج، لب، فق، مر: نبردازد. (۱۵). آج، لب، فق: چنانکم. (۱۶). آج، لب، فق، مب، مر گفت. صفحه: ۳۶ شرم نداری او در حق تو آن می‌گوید از نیکی که در تو نبرازد» (۱) و لایق تو نباشد، تو در حق او آن می‌گویی از بدی که در او نبرازد، آنچه در حق تو بگویند به راست تو را موافق نیاید، به دروغ در حق او آن مگویی، چو در سفر دنیا به تو آسانی خواست» (۲)، در سفر قیامت که صعبتر است به تو کی دشواری خواهد! به خلاف عقل خود بر میا، و مخالفت عدل مکن، که مخالفت عدل مخالفت عقل باشد، «و من خالف عقله فقد خان نفسه»، و هر که چنین کند با خود خیانت کرده باشد، انصاف خود با خود بده، بنگر تا حق تعالی چگونه می‌گوید که من چه خواهم و چه نخواهم، [یک جا] [اشاره] (۳) گفت: ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ... دگر جا گفت: وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ» (۶)، دگر جا گفت: يُرِيدُ اللَّهُ لِيُنِّينَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ - الآية، يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ» (۷)، ...، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۸) الی ما لا- یحصی من الایات. اینکه آن است که او خواست و تو از او نفی کردی آنچه تو خواستی، و بدو حوالت کردی بیش از اینکه است، منها قوله» (۹): يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» (۱۰)، ...، يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» (۱۱). اینکه ابا» (۱۲) در حق او به چه تفسیر خواهی کردن! [بر حقیقت] [اشاره]» (۱۳) سر با زدن» (۱۴) و گردن نهادن و امتناع کردن، اینکه کنایات چون محقق» (۱۵) کنی، مصوّر نشود در حق او، جز] [اشاره]» (۱۶) به کراهت تفسیر» (۱۷) نتوان دادن علی احد القولین، و تو در حق او کراهت ----- (۱).

آج، لب، فق، مب، مر: برآزود، دب: در تو نخورد. (۲). آج، لب، فق، مر: ساخت. (۱۶-۱۳-۳). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۶. (۵). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۳۱. (۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۸. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۲۶ تا ۲۸: آج، لب، فق قوله. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. (۹). دب، مر تعالی. (۱۰). سوره صف (۶۱) آیه ۸. [.....] [اشاره] (۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۲. (۱۲). مر: آیات، مب: آیا. (۱۴). کذا، در اساس، وز، لب: سربازدن/ سرباز زدن. (۱۵). دب: متحقق. (۱۷). مب آن. صفحه: ۳۷ اثبات نکنی و او در حق خود می‌گوید: وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ» (۱)، ...، چه اگر مرید الذات گویی و اگر مرید به ارادتی قدیم اثبات کارهی صورت نبندد [علی اصول] [اشاره]» (۲) لکم، دگر گفت: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (۳)، إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يُضِدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (۴). هر چه او به تو حوالت کرد تو به ارادات او حوالت کردی، و هر چه به خود حوالت کرد تو از او نفی کردی، اقلب و قد اصبت، برگردان» (۵)، تا مصیب باشی، فان لم تقلب قلبت [۲۲۸-ر] و اذا قلبت فقد اصبت، چه اگر جهد نکنی تا مصیب باشی ترسم که مصاب باشی، [چه عجب مردی که به اختیار شکر رها کنی و به جبر طالب صاب» (۶) باشی؟] [اشاره]» (۷) پس مثال تو چنان باشد که شاعر گفت: جناب تجنّبناه لیس بمجذب

و بحر تخطیناه لیس بمرزم و منهل ماء قد ترکناه خلفنا

زلالا و بعناه بشربه علقم و لم أر مثلی ما يفارق جنّه



و یقرع بالتطفیل باب جهنم به بهشت خوانده در نروی که: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ «۸»... و خود را به طفیل به دوزخ در اندازی که: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ «۹»، اینکه احوال چنین است، و زمام الاختیار بیدک «۱۰»، آنچه خواهی برای خود اختیار می کن. قوله: وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ، اهل معانی خلاف کردند در آن که اینکه «واو» عطف بر چیست! و اینکه «لام» غرض به «۱۱» چه متعلق است! فزأه گفت: غرض متعلق است در کلام به محذوفی، و تقدیر چنین است که: وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ شَرَعَ ذَلِكَ وَ ارِيدَ -----

----- (۱). سوره توبه (۹) آیه ۴۶. (۷-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۶۰. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۱ (۵). دب: بگردان. (۶). معج: طاب، با توجه به ضبط وز و دیگر نسخه بدلها و معنی کلمه آورده شد، آج روی کلمه با خطی متفاوت از متن آمده است «صبر». (۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۵. (۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. (۱۰). مر: و زمام اختیار به دست تو است. [.....] [اشاره] (۱۱). مر: بر. صفحه: ۳۸ منکم، برای آن تا عدد تمام کنی اینکه حکم مشروع کردند و از شما درخواستند، گفت: مثال اینکه چنان است که حق تعالی در قصه ابراهیم گفت: وَ كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ «۱»، معنی آن است که: وَ لِيَكُونَ «۲» من الموقنین اربانه ذلك، برای آن «۳» تا او از جمله موقنان باشد آن آیات با او نمودیم، زجاج گفت: معطوف است و متعلق به معنی آیت متقدم، برای آن که معنی اینکه آیت که: يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ... آن است که: فعل الله ذلك بكم ليسهل عليكم. آنکه اینکه را بر آن عطف کرد، وَ لَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ، یعنی اینکه ارادت یسر و نفی ارادت عسر برای آن بود تا کار بر شما آسان کند، و تا شما عدد ماه تمام بداری. در اینکه عدد خلاف کردند. بهری گفتند: مراد عدد ماه است تا عدد ماه تمام نگاه داری. قولی دیگر آن است که تا عدد ایامی که در بیماری و سفر روزه گشاده باشی نگاه داری به تمام و کمال تا قضا «۴» کنی آن را به مانند آن، و اینکه قول بیشتر مفسران است، و در آیت دلیل نیست نزد اصحاب عدد بر قول اول که گفتیم از بعضی مفسران، برای آن که خدای تعالی گفت: تا عدد نگاه داری و تمام بکنی «۵». و بر قول [اول که گفتند] [اشاره] «۶» عدد راجع است با ماه، اگر مراد عدد ماه است، ماه عبارت بود یک بار از سی روز و یک بار از بیست و نه روز، و در هر دو [مستعمل است] [اشاره] «۷» و استعمال ایشان یک لفظ را در دو معنی یا «۸» بسیاری معانی ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند، چون لفظ [ «قرؤ» و «شفق» ] و بیان [اشاره] «۹» اینکه مستقصی در جای خود بیاید- ان شاء الله. قوله: وَ لَتُكْبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُم، در او دو قول گفتند: قولی آن که تا [خدای را تعظیم] [اشاره] «۱۰» کنی و اجلال، بر آن هدایت و بیان که شما را کرد در دین، و توفیق که داد در روزه ماه رمضان، و تخصیص که [کرد شما را به اینکه] [اشاره] «۱۱» ماه، دون ----- (۱). سوره انعام (۶) آیه ۷۵. (۲). معج، وز: و لتكون. (۳). همه نسخه بدلها که. (۴). دب: و اقضا. (۵). مب: تمام کنید. (۱۱-۱۰-۹-۷-۶). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها بجز مر: با. صفحه: ۳۹ سایر امم. و بیشتر علما گفتند: مراد تکبیر شب عید است عقیب چهار نماز: شام و خفتن و بامداد و نماز عید «۱» فطر بگوید: الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر و لله الحمد على ما هدانا و له الشكر على ما اولانا، [و بنزدیک] [اشاره] «۲» شافعی: الله اكبر، سه بار باید گفتن از آنکه که ماه بینند «۳» تکبیر کنند «۴» تا آنکه که امام به نماز عید بیرون آید [۲۲۸-پ] [اشاره]. [چون امام] [اشاره] «۵» به در آید، به تکبیر او تکبیر باید کردن «۶» و در عید اضحی عقیب ده نماز در شهرها، و «۷» پانزده نماز در منا اولش نماز پیشین «۸»، و آخرش آنکه که «۹» عدد تمام شود «۱۰». مسأله «۱۱» چند در احکام روزه با اختلاف فقها که گفته نشده است آن جا «۱۲»: بدان که قضای ماه رمضان هم متتابع روا بود هم متفرق، و متابع اولیتر بود، و مذهب شافعی و مالک هم چنین است، و مذهب اهل عراق آن است که: او مخیر است، و ترجیحی نگفتند هر که او روزه ماه رمضان تباه کند به جماع، قضا و کفارت واجب بود او را، و مذهب ابو حنیفه و شافعی هم اینکه است، و کفارت مرتب است بنزدیک ما و ابو حنیفه و شافعی، و بنزدیک مالک مخیر است، و بعضی اصحاب ما چنین گفتند. و آن کس که روزه به اکل و

شرب تباه کند، بنزدیک ما قضا و کفّارت واجب بود او را، و بنزدیک ابو حنیفه و مالک. شافعی گفت: بر او قضا بود، کفّارت نبود، و چون به نسیان کند اینکه افطار بر او هیچ نباشد عندنا و عند عامّة الفقهاء (۱۳). و مالک گفت: بر او قضا بود، و هر که او جنب در روز آید (۱۴) بقصد، بی ضرورتی، قضا و کفّارت لازم آید او را. ابن حیّ گفت: بر او قضا بود بر سبیل استحباب، و جمله فقها گفتند: بر او هیچ نباشد (۱۵) اگر قی بر او غلبه کند بر او هیچ نباشد، اگر قصد کند تا بر آرد بر او قضا بود. -----

(۱). همه نسخه بدلها در عید. (۵-۲). اساس افتادگی دارد، با توجه به معج افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، به بینند، مب: به بینند. (۴). مر: گویند. (۶). همه نسخه بدلها هذا عند الشافعی. (۷). همه نسخه بدلها عقیب. [.....] [اشاره] (۸). مب عید بود. (۹). دب، فق، مر: آن که. (۱۰). دب: کند. (۱۱). وز، آج، لب: مسئله‌ای. (۱۲). مب، مر: اینکه جا. (۱۳). مر: نزد ما و نزد عامّة فقها. (۱۴). مر: جنب آید در روزه. (۱۵). دب و. صفحه: ۴۰ ابو حنیفه و مالک و شافعی هم اینکه گفتند، و اوزاعی گفت: ابو حنیفه و مالک و شافعی هم اینکه گفتند، و اوزاعی گفت: اگر بی قصد او باشد قضاست بر او، و اگر بقصد کند قضا و کفّارت. و هر که او چیزی نا خوردنی چون سنگی ریگی و مانند اینکه فرو برد بقصد بر او قضا و کفّارت باشد بنزدیک ما و مالک و اوزاعی، و اهل عراق گفتند: بر او قضا بود بی کفّارت (۱). ابن حیّ گفت: بر او نه قضا بود (۲) نه کفّارت. و اما دیوانه و مغمی علیه چون جمله ماه چنین باشند پس از آن بهتر شوند، برایشان نه قضا بود (۳) نه کفّارت، برای آن که ایشان به فقد عقل از (۴) تکلیف خارجند، و اوزاعی همچنین گفت (۵)، و اهل عراق در مجنون گفتند: بر او قضا نیست اگر همه ماه دیوانه باشد، و اگر در میانه (۶) ماه به شود جمله ماه را قضا باید کردن. و در مغمی علیه گفتند: حکم او حکم بیمار است، و شافعی هم اینکه گفت در مغمی علیه، و گفت: بر دیوانه قضا نیست به هیچ وجه. اما آبستن و شیر دهنده و مرد سخت پیر، حکم ایشان بگفتیم که بنزدیک ما چیست، و اهل عراق گفتند: برایشان قضا بود و کفّارت. و صدقه نباشد بر ایشان، [همچنین] [اشاره] (۷) که در بیمار (۸) گفتند، اعنی در حامل و مرضع. و مالک در حامل گفت (۹): بر او قضاست بس، و در مرضع گفت: قضا باز دارد، [به] [اشاره] (۱۰) هر روز مدی طعام بدهد. و شافعی گفت: هر دو را قضا بود و فدیّه به مدی طعام (۱۱)، و اینکه قول موافق مذهب ماست، و قولی دگر هست شافعی را مثل قول مالک (۱۲)، مرد پیر که روزه نتواند داشتن روزه بگشاید و به هر روز نیم صاع طعام بدهد، بنزدیک اهل عراق، و اینکه موافق مذهب ماست، و شافعی گفت: هر روزی را مدی دهد، و اینکه نیز موافق مذهب ماست (۱۳)، چون از نیم صاع عاجز باشد (۱۴). و مالک گفت: افطار ----- (۲-۱). دب، آج، لب، فق، مب و. (۴-۳). همه نسخه بدلها جمله. (۵). همه نسخه بدلها: اوزاعی، را موافق است در اینکه مسأله. (۶). دب، مر: میان: مب: نیمه. (۷-۱۰). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آج، لب، فق، مب: بیماری. [.....] [اشاره] (۹). لب، فق که. (۱۱). همه نسخه بدلها: بمد من طعام. (۱۲). همه نسخه بدلها و در هر. (۱۳). وز: ما نیست. (۱۴). مب: آید. صفحه: ۴۱ کند و لا شیء علیه. قوله عزّ و علا:

### [سوره البقره (۲): آیات ۱۸۶ تا ۱۸۹]

#### [اشاره]

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِبِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶) أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثِ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷) وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَىٰ الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ

قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹) [۲۲۹- ر] [اشاره]

### [ترجمه]

[و چون] [اشاره] «۱» پرسند تو را بندگان من از من، من نزدیکم پاسخ کنم دعای «۲» خواننده را چون بخواند مرا گو اجابت کنی مرا و بگروی به من تا همانا رشید شوید «۳». حلال کردند شما را در شبهای روزه نزدیک «۴» با زنان، ایشان پوشش شما را و شما پوشش ایشان «۵»، دانست خدای که شما بودید خیانت کردید «۶» نفسهای خود را، توبه پذیرفت بر شما و عفو کرد از شما، اکنون نزدیک کنی «۷» ایشان را و طلب کنید «۸» آنچه خدای نوشت شما را، و بخورید «۹» و بیاشامید «۱۰» تا پدید آید شما را رسن سفید «۱۱» از رسن سیاه از صبح، پس تمام کنید «۱۲» روزه تا به شب و نزدیک مکنید ایشان را «۱۳» و شما معتکف «۱۴» در مسجدها، اینکه حدهای خداست پیرامن «۱۵» آن مگردید «۱۶»، همچنین بیان بکند خدای آیتهاش برای مردمان تا ایشان پرهیزگار شوند. ----- (۱). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معنای افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: دعوت. (۳). آج، لب، فق: شوی / شوید. (۴). معنای، وز: نزدیک. (۵). آج، لب، فق: ایشانی / ایشانی. (۶-۸). آج، لب، فق: کردی / کردید. (۹-۱۲). آج، لب، فق: کنی / کنید. (۹). آج، لب، فق: بخوری / بخورید. (۱۰). وز: باز خورید، آج، لب، فق: باز خوری. [.....] [اشاره] (۱۱). وز، آج: سید. (۱۳). آج، لب: نکنی با زنان. (۱۴). معنای، وز، آج، لب: شوی. (۱۵). وز، لب: پیرامن. (۱۶). وز: مگردید. صفحه ۴۲: و مخوری مالهایتان میان شما به ناحق، و فرو گذاری «۱» آن را به حاکمان تا بخوری «۲» [بهره] [اشاره] «۳» از مالهای مردم به بزه، و شما دانی. می پرسند تو را از ماههای [نو] [اشاره] «۴»، بگو که آن وقتهاست مردمان را و حج را، و نیست نیکوی به آن که در خانه‌ها شوید از پشتهای آن، و لکن نیکو کاری «۵» آن است که از خدای بترسی و آید به خانه‌ها «۶» از درهای آن، و بترسید «۷» از خدای تا همانا شما ظفر یابید «۸». قوله تعالی: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند: یا محمد؟ خدای دعای ما چگونه شنود! و تو می گویی از اینکه جا تا به آسمان پانصد ساله راه است، و کثافت هر آسمانی پانصد ساله راه، و همچنین هفت آسمان است، خدای تعالی «۹» آیت فرستاد. حسن بصری گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی بیامد و رسول را گفت [۲۲۹- پ] [اشاره]: یا رسول الله؟ اقرب ربنا فنناجیه أم بعيد فننادیه، خدای ما به ما نزدیک است تا با او مناجات کنیم! یا دور است تا به آواز بلندش خوانیم، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: یا محمد؟ چون بندگان تو را از من پرسند. در آیت حذفی و اضماری هست «فقل لهم»، بگو ایشان را که من نزدیکم نه به مسافت بل به علم و قدرت آنچه تو از من دور پنداری از روی عالمی من به آن نزدیکم، چنان دانم که آن کس که «۱۰» نزدیک «۱۱» باشد، و آن که از من بگریزد و دور شود گمان برد که از من دور است، او در قبضه قدرت من است، چنان که از شما یکی کسی را در دست «۱۲» ----- (۱). معنای، وز: گیارید. (۲). آج، لب، فق: تا نخوری. (۳-۴). اساس: ندارد، از معنای افزوده شد. (۵). معنای، وز، آج، لب، فق: نیکوی. (۶). اساس: بخانها/ به خانه‌ها. (۷). آج، لب: بترسی / بترسید. (۸). معنای، وز، آج، لب و بقا اینکه چهار آیت است. (۹). مب، مر اینکه. (۱۰). آج، لب، فق: مب، مر: چنان که آن کس که. [.....] [اشاره] (۱۱). مب من. (۱۲). دب: چنان که یکی از شما کسی را دوست. صفحه ۴۳: دارد. پس مراد به قرب نه قرب مسافت است که آن از صفات اجسام است، بر خالق اجسام روا نبود او خالق مکان است، و خالق مکان در مکان نباشد، «کان و لا مکان فخلق المکان و لم یتغیر عما کان». در خبر می آید که: در عهد بعضی صحابه خبری از احبار جهودان بیامد و از او پرسید که: اخبرنی عن الله اینکه هو، مرا «۱» خبر ده تا خدای کجاست! او گفت: فی السماء علی العرش، در آسمان است بر عرش. جهود گفت: فأری الارض منه خالی، پس زمین از او خالی باشد، و او در مکانی بود دون مکانی؟ گفت: اینکه کلام زنادقه است، دور شو از پیش من، و الا بفرمایم تا گردنت بزنند. جهود بیرون آمد و بر

اسلام استهزا می‌کرد. امیر المؤمنین «۲» - علیه السلام - از پیش او برفتاد «۳»، گفت: یا ایا الیهود؟ به من رسید آنچه پرسیدی و آنچه جواب «۴» دادند. جواب از من بشنو، گفت: بگو. گفت: «این» عبارت باشد از مکان، و کان الله و لا مکان، و خدا بود و مکان نبود. این الاین فلا- این له، مکان به مکان کرد و او را مکان نیست، «۵» جل ان یحویه مکان و هو فی کل مکان بغیر مماسه و لا مجاوره محیط علما بما فیها و لا یخلو «شیء منها من تدبیره»، او از آن متعالی است که در مکانی باشد، و هیچ مکان از او خالی نیست نه به مماسه «۶» و مجاورت، بل به معنی علم، و من خبر دهم تو «۷» را به آنچه در کتاب شما هست، اگر بدانی که من راست می‌گویم ایمان آری «۸»! گفت: بلی. گفت: نه در تورات هست که روزی موسی - علیه السلام - نشسته بود، چهار فرشته بر «۹» او حاضر شدند. موسی از ایشان پرسید که: من این اقبلتم! یکی گفت: از اقصی مشارق «۱۰» زمین می‌آیم من عند الله. و یکی گفت: من از اقصی مغارب زمین می‌آیم من عند الله، و یکی گفت: از آسمان هفتم می‌آیم من عند الله، و یکی گفت: از زمین ----- (۱). همه نسخه بدلها: گفت مرا. (۲). فق علی، مب علی بن ابی طالب. (۳). دب: فرا او رسید، فق: در پیش او افتاد، مب: بدو دچار شد. (۴). همه نسخه بدلها: جوابت. (۵). مع، وز، لب، فق، مب، مر: یخلوا. (۶). همه نسخه بدلها و نهبه. (۷). مع: شما. (۸). آری / آرید. (۹). مع، وز: پیش، مر: نزد. (۱۰). دب: شرق. صفحه: ۴۴ هفتم می‌آیم من عند الله. موسی - علیه السلام - گفت: سبحان من لا یخلو «۱» منه مکان و لا- یكون الی مکان اقرب منه الی مکان. جهود گفت: گواهی دهم که حق آن است که تو می‌گویی، و تو به جای پیغمبر اولیتری از دیگران. قرب در حق قدیم تعالی به اینکه معنی باشد. قوله: أُجِيبَ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ «۲»، دعای دعا کننده را اجابت کنم چون مرا بر خواند. اگر چه در ظاهر کلام شرط مصلحت نیست، اما قول «۳» در ضمن کلام به مصلحت مشروط باشد، اگر صلاح دانم تا سؤال سایل را ماده منقطع شود، که ما بسیار کس را می‌بینیم که دعا می‌کنند «۴» و اجابت نیست دعای ایشان را، گوییم: برای آن که اینک وعده مطلق نیست، بل مشروط است بانتفاء المفسده. اگر گویند: چون دعا را اجابت نخواهد بودن، آیت را چه فایده بود! گوییم: فایده آیت حث و تحریض به شرط خود «۵»، اللهم افعل [۲۳۰-] بی کذا و کذا ان کان فیہ صلاحی، و برای اینکه دعوات ائمه «۶» - علیهم السلام - مشروط است به اینکه شرط: و لا حاجه من حوائج الدنیا و الاخره لك فیها رضی ولی «۷» فیها صلاح الا قضیتها، و اگر به لفظ نگویید باید که در نیت بود. اگر گویند: آنچه مصلحت به آن تعلق دارد، لا بدّ خدای تعالی خود آن بکند، چه فایده باشد در دعا کردن! گوییم از اینکه دو جواب است: یکی آن که دعا عبادتی است از جمله عبادات، من قوله - علیه السلام: الدعاء عباده «۸»، و از جمله آن دعوات قوله تعالی: قال «۹» وَ تَمُودَ الَّذِینَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ «۵»، ای قطعوا. و اجتاب «۶» الظلام اذا قطعه و انجاب السحاب اذا انقطع و انقشع، برای آن که به جواب سؤال سایل منقطع شود، و گفتند: برای آن که طمع سایل منقطع شود، اما به انجاح و اما به یأس. و «دعا»، خواندن باشد که: یا فلان، و طلب فعل باشد - چنان که بگفتیم. ----- (۱). دب: ابن اخشید. (۲). همه نسخه بدلها برای استصلاح را. (۳). مع: یعنی. (۴). مب، مر: دویم. (۵). سوره فجر (۸۹) آیه ۹. (۶). مع: ندارد. [.....] [اشاره] صفحه: ۴۶ فَلَيْسَتْ جَبِيئًا لِي، با «واو» و «فا» تسکین «لام» امر نیکوتر بود از تحریکش، و با «ثم» تحریک نیکوتر باشد. ابو عیبهه گفت: استجاب و اجاب بمعنی واحد، و انشد لکعب «۱» بن سعد الغنوی: و داع دعایا [من یجیب الی الندی] [اشاره] «۲»

فلم یستجبه عند ذاک مجیب و مبرّد فرق کرد و گفت: در استجاب اذعانی «۳» و گردن نهادنی «۴» هست، و در اجابت نیست، از اینکه کار اجابت ما خدای را به لفظ استجاب است که: استَجِيبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ «۵». و «لعل» به معنی «کی» «۶» با [شد، تا شما] [اشاره] «۷» را شد شوی، و به معنی رجا و طمع بود، لکن نه از خدای، بل که از مکلف. و الرشد اصله اصابه الخیر و هو [ضد الغی] و فلان لرشده [اشاره] «۸»، و فلان لغیة ای لزنیة و الرشد اصابه الرشد، و الرشد لغة فيه «۹». و بعضی مفسران گفتند: مراد به دعا [در آیت] [اشاره] «۱۰»، [۲۳۰-] پ [طاعت است، و مراد به اجابت ثواب، و معنی آن است که: هر که طاعت من دارد ثوابش دهم. ابو

سعید خدری روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ مسلمان نباشد که خدای را بخواند به دعایی که در او قطیعه رحمی «۱۱» نبود و بزهدی نبود الا «۱۲» خدای تعالی از سه خصلت یکی بدهد او را، اما تعجیل اجابت، و اما ذخیره آخرت به از آن، و اما صرف کند از او سوئی «۱۳» و بدی مانند آن چیز «۱۴» که او خواسته باشد در دعا. گروهی دگر گفتند: هیچ دعا «۱۵» نبود الا آن را از خدای تعالی اجابت بود، یعنی پاسخ خدای جواب آن باز دهد به حسب مصلحت به «نعم» او «لا».

----- (۱). همه نسخه بدلها بجز دب. انشد الکعب. (۱۰-۸-۷-۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: استجاب دعا. (۴). آج، لب، فق، مب: گردن نهادن. (۵). سوره انفال (۸) آیه ۲۴. (۶). دب: که. (۹). همه نسخه بدلها: لغة فی الرشد. (۱۱). معج، وز: قطیعت رحمتی. (۱۲). مب، مر که. (۱۳). معج، وز، آج، لب: سوء. (۱۴). معج، وز، آج، لب، فق: خیر. (۱۵). مب: دعایی. صفحه ۴۷ اما انجاح مطلوب تبع «۱» مصلح بود، و اینکه نیز وجهی باشد در آیت. عبد الله عمر روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: «۲» من فتح له باب فی الدعاء فتحت له ابواب الاجابة»، هر که در دعا بر او بگشایند، در اجابت بر او گشاده بود. و خدای تعالی وحی کرد به داود که «۳»: ظالمان را بگو تا دعا نکنند و مرا نخوانند که من بر خود واجب کرده‌ام که هر که مرا بخواند اجابتش کنم، و اجابت ظالمان به لعنت کنم، و اینکه اخبار مقوی اینکه وجه است که گفتیم. وجهی دگر «۴» در آیت آن است که: خدای تعالی نگفت که من در حال اجابت کنم، اجابت باشد و لکن مترخی از دعا برای آن که بنده «۵» بود که خدای تعالی آواز او بر درگاه خود دوست دارد، چنان که محمد بن المنکدر روایت کند از [جابر] [اشاره] «۶» عبد الله انصاری که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: بنده باشد که خدای را می‌خواند، و خدای او را دوست دارد، جبریل را گوید «۷»: یا جبریل! حاجت او روا کن، و لکن بدو مده «۸» تا فلان وقت که من می‌خواهم تا آواز او بر درگاه من می‌باشد. و بنده «۹» باشد که از خدای حاجتی خواهد، خدای تعالی گوید جبریل را که: حاجت او روا کن معجل «۱۰» و بدو ده تا برود، و نیز مرا نخواند که من آواز او دوست نمی‌دارم. بعضی دگر گفتند: دعا را شرایطی هست که هر که دعا به شرط خود کند به اجابت مقرون باشد، و چون «۱۱» شرایط آن به جای نیارد آن دعا را اجابت نبود «۱۲». و شرط دعا آن است که دعا کننده اول حمد و ثنای خدای گوید «۱۳»، و صلوات «۱۴» بر محمد و آل محمد دهد «۱۵» که رسول - علیه السلام - گفت: ما من دعاء الا بینة و بینة ----- (۱). لب، فق، مب، مر و. (۲-۹). مر یعنی. [.....] [اشاره] (۳). همه نسخه بدلها: به داود علیه السلام: یا داود. (۴). دب، فق، مب، مر: دیگر. (۵). فق: بنده/ بنده‌ای. (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها خدای تعالی. (۸). وز: بدو مره، دب، لب، فق، مب، مر: بدو مدت. (۱۰). مب، مر: تعجیل. (۱۱). همه نسخه بدلها: و هر که. (۱۲). مر: نکنند. (۱۳). مب: خدای تعالی بگوید. (۱۴). معج، وز، دب: آنگه صلوات. (۱۵). فق، مب: فرستد. صفحه: ۴۸ الله السیماء حجاب، { هیچ دعا نیست و الا از میان «۱» آن دعا و آسمان حجابی هست، چون بنده دعا کند و در مقدمه دعا بر من صلوات نفرستاده باشد، دعا به آن حجاب برود و بر گردد، و چون در مقدمه دعا بر من صلوات فرستد آن صلوات از پیش «۲» می‌رود و حجابها می‌درد، و آسمانها می‌برد، و دعا بر اثر آن می‌رود تا به زیر عرش، آنگه توقیع اجابت پدید آید «۳». و امیر المؤمنین «۴» - علیه السلام - گفت: هیچ دعا مکنی تا در اول بگویی «۵» که: صل علی محمد و آل محمد، و افعل بی کذا و کذا، و او همه چنین کردی. گفتند: چرا یا امیر المؤمنین! گفت: برای آن که اینکه دعا که «۶» صلوات «۷» است لا بد «۸» به اجابت مقرون بود [۲۳۱- ر] [اشاره]، و خدای تعالی شرم دارد «۹»، و شرم او کرم او بود که بنده از او دو حاجت خواهد «۱۰»، یکی اجابت کند و یکی نکند. و در خبر می‌آید که: چون بنده خود را دعا گوید «۱۱» و مسلمانان را با خود در دعا اضافه نکند، خدای تعالی گوید: ملائکتی «۱۲»، فرشتگان من؟ بنده من پندارد که سؤال از بخیلی می‌کند «۱۳»، چون حاجت خود رها کند و در دعای مسلمانان گیرد، فرشتگان گویند: بدأ الله بک، خدای ابتدای اینکه خیر به تو کناد، پس اولیتر «۱۴» آن که دعای فرشتگان برای تو بود که دعای ایشان به اجابت نزدیکتر باشد. ابراهیم ادهم را گفتند: ما «۱۵» بالنا نذعو «۱۶» فلا نجاب «۱۷»، چرا ما دعا می‌کنیم «۱۸» اجابت نمی‌آید!

گفت: برای آن که شما خدای را بشناختی «۱۹»، و طاعتش نمی‌داری، و ----- (۱)۔

مج، وز: از میانه. (۲). همه نسخه بدلها: بر من. [...] [اشاره] (۳). اساس: می‌یابد، با توجه به افتادگی اساس و دوباره نویسی نسخه، بر اساس مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). فق، مر علی، مب علی بن ابی طالب. (۵). مر: نگوید، مب: آما که در اول آن بگویند، دب، آج: نگویی، لب: بگو. (۶). مب: دعایی که با. (۷). آج، لب، فق، مب: صلوات. (۸). مب: البته. (۹). مب: می‌دارد. (۱۰). مب و. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دعا کند. (۱۲). مب ای. (۱۳). مب، مر و. (۱۴). مر: اولی. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: و ما. (۱۶). مج، وز: ندعوا، آج، مر: ندعوه، لب، فق، مب: يدعوه. [...] [اشاره] (۱۷). همه نسخه بدلها بجز وز: یجاب. (۱۸). مج، لب: می‌کنم. (۱۹). مب، مر: بشتافتید. صفحه: ۴۹ پیغامبر را بشناختی و متابعت او نکردی، و قرآن بدانستی «۱» و بر آن کار نمی‌کنی «۲»، و نعمت خدای می‌خوری «۳» و شکرش نمی‌گزاری «۴»، و بهشت بدانستی «۵» و طلب نکردی «۶»، و دوزخ بشناختی «۷» و از او بگریختی «۸»، و شیطان را بشناختی «۹» و مخالفتش نکردی «۱۰»، و مرگ را بشناختی «۱۱» و ساز او بنکردی، و مردگان را بنگریدی «۱۲» و عبرت برنگرفتی «۱۳»، و عیب خود رها کردی «۱۴» و به عیب «۱۵» مردم مشغول شدی، دعای شما را کی اجابت کنند؟ قوله: أَلْجَلْ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثِ إِلَى نِسَائِكُمْ، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که در بدایت فرض صیام حق تعالی چنان فرمود که: چون روزه‌دار روزه بگشادی، طعام و شراب و جماع چندانی روا بودی او را که نماز خفتن بکردندی «۱۶»، چون از آن وقت بگذشتی حرام شدی تا بر دگر شب نماز شام، و اگر بختی پیش از آن که افطار کردی- و آن وقت مضیق بگذشتی- همچنین روا نبودی او را از اینکه معنی چیزی تا بر دگر شب. شبی از شبهای ماه رمضان بعضی صحابه نماز خفتن با رسول- علیه السلام- بکرد «۱۷»، و گفتند: عمر خطاب بود «۱۸»- و با خانه شد، نفس او را مطالبت کرد به خلوت حلال خود و وقت رفته بود «۱۹». او خلوت کرد، چون فارغ شد غسل کرد، پشیمانی سخت او را دریافت، بامداد برخاست «۲۰» و بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! من به شکایت اینکه نفس خاطئه پیش تو آمده‌ام. رسول- علیه السلام- گفت: چه افتاد! -----

----- (۱-۵). مب، مر: بدانستید. (۲). مب، مر: نمی‌کنید. (۳). مب، مر: می‌خورید. (۴). مب، مر: نمی‌گذارید، وز، دب، آج، لب، فق: نمی‌گذاری. (۱۰-۶). مب، مر: نکردید. (۱۱-۹-۷). مب، مر: بشناختید. (۸). مب: نگریدید، مر: بنگریختید. (۱۲). وز: بنکندی، مج: بنکدی، دب: دفن کردی، آج، لب، فق: دیدی، مب، مر: دیدید. (۱۳). مب، مر: نگرفتید. (۱۴). مب، مر: کردید. (۱۵). دب: عیوب. [...] [اشاره] (۱۶). مج: نکردی. (۱۷). آج، لب، فق، مر: بکردند، مب: گزاردند. (۱۸). وز رضی الله عنه. (۱۹). مب: گذشته بود. (۲۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برخاست. صفحه: ۵۰ قصه باز گفت. رسول- علیه السلام- گفت: خطا کردی. جماعتی دیگر برخاستند و گفتند: یا رسول الله! ما را هم اینکه حادثه افتاد، و لکن شرم داشتیم که اینکه حدیث در مجلس تو بگوئیم، هیچ رخصتی هست ما را! رسول- علیه السلام- گفت: رخصت به دست من نیست، خدای تعالی از کرمش اینکه حکم از ایشان برگرفت، و اینکه آیت فرستاد، و مباح کرد ایشان را مقاربت کردن با حلال خود در شبهای ماه رمضان، گفت: حلال کردند شما را شب روزه. و نصب او بر ظرف است، ای فی لیلۃ الصیام، و کوفیان گفتند: منصوب است بعدم الخافض. الرَّفَثِ إِلَى نِسَائِكُمْ، «رفث» کنایت است از جماع. عبد الله عباس گفت: ان الله [حیی] [اشاره] «۱» کریم، خدای تعالی شرمگن «۲» است، یعنی کریم است. اینکه لفظ مصرح نگفت به کنایت گفت هر جا «۳» که گفت، یک جا مباشرت گفت، و یک جا ملامست، و یک جا افضا و یک جا دخول و یک جا رفث. دگر خواست تا تو را ادب آموزد تا اینکه لفظ [بر زبان] [اشاره] «۴»، [۲۳۱-پ] [نرانی، چه در عرف مستهجن است. دگر آن که عرب اینکه کنایات گفته‌اند، و قرآن به لغت ایشان فرود آمد، و اینکه همه کنایات است از جماع، قال الشاعر: فظلنا هنالك فی نعمه

و کلّ اللّمذاذة الّا الرّفث ای غیر الجماع. قتیبی «۵» گفت: رفث افصاح و تصریح باشد به ذکر آنچه کنایت باید کردن از او از ذکر

نکاح، و اصل او فحش باشد و کلام قبیح، و قال العجاج: و ربّ اسراب حجّج «۶» کظّم

عن اللّغا و رفت التّکلم زجاج گفت: رفت کلمتی است جامع هر مراد را که مردان را باشد از زنان، قال الشّاعر: -----

----- (۴-۱). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها:

شرمگین. (۳). همه نسخه بدلها: کجا. (۵). آج، لب: مئیمی، دب: قئینی، فق: میتمی، مب: میثمی، مر: مشعی. (۶). اساس: حجیم، با

توجّه به معج و دیگر نسخه بدلها و منابع لغت و شعر تصحیح شد. صفحه: ۵۱ و یرین من انس الحدیث زوانیا

و بهنّ عن رفت الرّجال نفار و در حرف «۱» عبد الله مسعود هست: الرّفوث، هُنّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ، اینکه هم از کنایات

ملیح است، گفت: ایشان لباس شماند و شما لباس ایشان «۲»، یعنی ملتبس شوی «۳» به یکدیگر و ملتوی، کما قال الشّاعر: فأصبحت

أَنّی تأتها تلبس بها

کلا مرکبها تحت رجلک شاجر و گفتند «۴»: وجه تشبیه از اینکه جاست که چون وقت خواب برهنه شوند بشره هر یک از ایشان

ملافی باشد بشره صاحبش را به منزله لباس، قال التّابغة الجعدی: اذا ما الضّجیع ثنی جیدها «۵»

تثنی فکانت «۶» علیه لباسا ربیع انس گفت: مراد آن است: هنّ لحاف لکم و انتم لحاف لهنّ، و لحاف جامه خواب باشد. بعضی دگر

از مفسّران گفتند: مراد از لباس سکن «۷» است، چنان که در شب گفت: وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا «۸»، ای سکن، هر یکی از ایشان سکن

صاحبش باشد که دل او به او ساکن شود، دلیلش قوله تعالی: وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لیسکن «۹» عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ،

خدای دانست که شما با خود خیانت کرده‌ای «۲» یعنی بالجماع بعد العشاء الاخرة، به آن که از پس نماز خفتن با زنان خود [خلوت]

[اشاره] «۳» کرده‌ای «۴» و «۵» شما را از آن نهی کرده بودند و اینکه هم کنایتی نیکوست، برای آن که آن کس که با کسی خیانتی

کند نقصانی کند غیر خود را «۶» برای منفعت خود، ایشان در اینکه باب نقصان حظّ خود کردند از ثواب، خدای تعالی آن را خیانت

خواند، پس آنکه چنان پوشیده داشتند تا از خود پنداشتی «۷» پوشیده می‌دارند «۸»، چنان که خاین خیانت «۹» پوشیده دارد، حق

تعالی به خیانت کنایت کرد از اینکه [دو معنی] [اشاره] «۱۰». فَتَابَ عَلَیْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ، اکنون چون توبه کردی «۱۱»، خدای تعالی

توبه شما قبول کرد و عفو بکرد شما را «۱۲»، اینکه دلیل است بر آن که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نیست، و اسقاط عقاب نه بر

سبیل وجوب است عند آن که عقیب «۱۳» قبول توبه، لفظ عفو گفت، و آن را که اسقاط [۲۳۲-ر] عقاب او واجب باشد در حقّ او

لفظ عفو نیکو نباشد. فالآن، اکنون، اینکه عبارت است از حال، اعنی آن وقت که در او باشی، و هو الزّمان بین الزّمانین، وقتی باشد

از میان دو وقت ماضی و مستقبل، آن را هم حال خوانند و هم حاضر در عبارت نحویان. بایشروهنّ، اکنون مباشرت کنی با ایشان، -

----- (۲-۱). مب: کردید، مر: کرده‌اید. (۱۰-۳). اساس: افتادگی دارد: با توجّه به معج

و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۱-۴). مب، مر: کردید. [.....] [اشاره] «۵». مب حال آن که. (۶). همه نسخه بدلها: نقصانی کند

مال او را. (۷). مب: نیز گویا. (۸). مر: می‌داری. (۹). آج، لب، مب، مر را. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر از این و. (۱۳). آج،

لب، فق: عقب، مب: زیرا که در عقب. صفحه: ۵۳ لفظ امر است و مراد اباحت، چنان که گفت: وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا «۱» ...، و قوله:

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ «۲» ...، و اینکه نیز کنایت است از جماع برای آن که بشره هر یکی از ایشان مماس بود بشره

صاحبش را. و «بشر» «۳» بیرون پوست مردم باشد. وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، و طلب کنی آنچه خدای نوشته است شما را. و «بغی»

طلب باشد، يقال: بغی الشّیء بغیا، و البغاء الزّناء، و البغی الطّلب لما لیس لک، و از اینکه جا «۴» خروج را بر امام حق بغی خوانند «۵».

و ابتغاء، افتعال باشد از اینکه بنا. بیشتر مفسران گفتند: مراد فرزند است، یعنی غرض نباید «۶» که قضای شهوت بود «۷»، باید که غرض تناسل بود. ابن زید گفت: ما احل الله لكم من الجماع، قتاده گفت: ما رخص الله لكم فيه، یعنی آنچه خدای رخصت داد شما را در آن. معاذ جبل گفت: یعنی شب قدر «۸»، و آنچه به ظاهر آیت لایق است قول آن کس است که گفت: مراد طلب فرزند است، و رسول - علیه السلام - گفت: «۹» تناكحوا تكثروا فأتى اباهى بكم الامم يوم القيامة حتى «بالسقط. و انس مالک روایت کند که زنی «۱۰» نام او حواء - و او زنی بود عطّاره - یک روز در نزدیک عایشه آمد، گفت: یا أمّ المؤمنین؟ بدان که من زن مردی‌ام، هر شب که او در آید «۱۱» من خویشتن «۱۲» بیاریم و معطر کنم بمانند آن شب که مرا پیش او بردند، و به وقت خفتن به بستر او در شوم، و او روی از من بگرداند، و من «۱۳» برای خدای روی از او بنگردانم و تحمل کنم، گمان من چنان است که او را با من خوش نیست «۱۴»، مرا ----- (۱). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۲). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. (۳). همه نسخه بدلها: بشره. (۴). مب است که. (۵). همه نسخه بدلها: خوانند. (۶). وز، مر: نیابد، لب: نیامد، مب: باید. (۷). مب: بر او. [.....] [اشاره] (۸). آج، لب، فق، مب، مر: شب و روز. (۹). آج، لب، فق، مب: و لو. (۱۰). همه نسخه بدلها بود. (۱۱). مر: که او را دیدم، مب خانه. (۱۲). دب، مر راه، مب: خود را. (۱۳). مر از. (۱۴). مب آیا. صفحه: ۵۴ بر اینکه مزد «۱» باشد! گفت «۲»: بنشین تا رسول خدای در آید. او بنشست، رسول - علیه السلام - در آمد، بوی عطر «۳» شنید، گفت: یا عایشه؟ عطر خریدی یا حواء عطّاره اینکه جا بوده است! گفت: یا رسول الله؟ او حاضر است و می‌خواهد که مسأله «۴» پرسد، آنکه حواء قصه خود با رسول بگفت. رسول - علیه السلام - گفت: برو طاعت او دار «۵» و فرمان او بر، گفت: یا رسول الله؟ هم چنین کنم، و لکن مرا در اینکه چه مژده «۶» باشد! رسول - علیه السلام - گفت: هیچ زنی نباشد که «۷» در خانه شوهر چیزی برگیرد و بنهد، و غرض او صلاح شوهر باشد، و آلا خدای تعالی او را حسنه‌ای بنویسد و سیئه‌ای بسترده «۸» و درجه‌ای «۹» برفیع کند. و هیچ زن نباشد که از شوهر بار برگیرد، و آلا او را چندان مزد باشد که روزه دار نماز کن را که شب نخسپد، و روز روزه نگشاید و در سیل خدای جهاد کند. هیچ زن نباشد که او را درد زادن بگیرد «۱۰» و آلا به هر درد او را مزد آن کس دهند که برده «۱۱» آزاد کرده بود، و به هر یک بار که کودک را شیر دهد چنان بود که برده‌ای «۱۲» آزاد کرده «۱۳»، چون «۱۴» کودک را از شیر باز گیرد منادیی از آسمان ندا کند که: ای زن؟ تو را عمل کفایت کردند در گذشته، عمل با پس «۱۵» گیر در آینده. عایشه گفت: زنان را خیر «۱۶» بسیار دادند، شما را که مردانی «۱۷» چیست! رسول - علیه السلام - بخندید و گفت: هیچ مردی نباشد که دست زن «۱۸» گیرد بر طریق مراوده، و آلا «۱۹» او را حسنه‌ای بنویسند. اگر دست در گردنش کند ده حسنه، اگر بوسه دهد ----- (۱). مب: مردی. (۲). همه نسخه بدلها: عایشه گفت. (۳). مج بوی. (۴). آج، لب، فق: مسأله‌ای. (۵). دب: کن. (۶). مج: مژده، وز، دب، مر: مزد، آج، لب، فق، مب: ندارد. (۷). مب: هر زنی که. [.....] [اشاره] (۸). دب: بردارد. (۹). همه نسخه بدلها او. (۱۰). مج: نگیرد، دب: درد گیرد: مر: نباشد. (۱۱). مج، وز: برده‌ای، دب در راه خدا، مب: بنده. (۱۲). مب، مر: بنده. (۱۳). دب، آج، لب بود. (۱۴). مب، مر: و چون. (۱۵). همه نسخه بدلها: باسر. (۱۶). فق: چیز. (۱۷). دب، مب، مر: مردانید. (۱۸). همه نسخه بدلها: زنش. (۱۹). مب که. صفحه: ۵۵ بیست حسنه، اگر با او نزدیکی کند چندان ثوابش دهند که از همه دنیا به بود. چون برخیزد که غسل کند، آب بر هیچ موی او نرسد [۲۳۲-پ] و آلا «۱» سیئتی محو کنند «۲» او را، و درجه‌ای بدهندش. و آنچه او را بر آن غسل بدهند به باشد از دنیا و هر چه در اوست، و خدای تعالی به او مباحات کند، با فرشتگان گوید: به بنده من نگری؟ در شبی «۳» سرد برخاسته است، برای من غسل می‌کند، گواه کردم شما را که او را بیامرزیدم. قوله: وَكُلُوا وَاشْرَبُوا، آیت در مردی انصاری آمد، در نامش خلاف کردند. معاذ جبل گفت: نامش ابو صرمه بود. البراء بن عازب گفت: قیس بنی صرمه، عکرمه و سدّی گفتند: ابو قیس بن صرمه بن مالک بن عدی النّجار، و اینکه مرد همه روز کار کرده بود در زمینی که او را بود، در ماه رمضان نماز شام آمد و پاره‌ای خرما آورد، و زن طعامی نساخته بود، تا زن به آن مشغول شد که طعامی سازد، او را خواب غالب شد و بخفت، نماز خفتن در آمد و او روزه بر آبی



گشاده بود بس و طعامی نخورده بود. و در ابتدا شرع چنین بود که «۴»: پس از نماز خفتن، طعام و شراب و نکاح حرام بودی. مرد بیدار شد و وقت افطار رفته بود «۵»، برخاست گرسنه و رنجور، و دست به طعام نیارست کردن از بیم خدای - عز و جل - بر دگر روزه «۶» روزه داشت، سخت رنجور شد و از پای بیفتاد. نماز پیشین رسول - علیه السّلام - او را دید، گفت: یا باقیس «۷»؟ تو را چه بود! او قصه خود بگفت. رسول - علیه السّلام - برای او دلتنگ شد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و تخفیف تکلیف فرمود، گفت: اینکه حکم برگرفتم از آنکه که آفتاب فرو شود طعام و شراب خوری تا آنکه که صبح صادق بر آید، و اینکه را نیز صورت، امر است و معنی «۸»، اباحت، حق تعالی کنایت کرد از شب به رسن سیاه، و از صبح به رسن سپید، و شاعر گفت: -----  
 (۱). آج، لب، فق: الّا از او، مب: الّا که از او. (۲). مب، مر: کند. [.....] [اشاره] (۳). گوید: ببینید که بنده من در شب. (۴). همه نسخه بدلها بیان کردیم که. (۵). دب: افطار در گذشته بود. (۶). همه نسخه بدلها: روز. (۷). همه نسخه بدلها: اباقیس. (۸). همه نسخه بدلها: و مراد. صفحه: ۵۶ الخیط الابيض وقت الصّبح منصدع

و الخیط الأسود جوز «۱» اللیل مرکوم و برای آن تشبیه کرد ایشان را به رسن که ممتدّ و کشیده شوند چون رسن، قال ابو دؤاد «۲» فی الصّبح: فلما أضاءت لنا سدفه «۳»

[و لا] [اشاره] «۴» من الصّبح خیط أنارا و در تفسیر از رسول - علیه السّلام - نصّ آمد، عدی بن حاتم گوید: رسول - علیه السّلام - مرا نماز و روزه بیاموخت و در باب روزه گفت: چون آفتاب فرو شود روزه بگشای، و آنگاه مباح است تو را طعام و شراب خوردن تا آنکه که رسن سپید از رسن سیاه پیدا شود تو را، گفت: من در شب برخاستم و دو رسن پیش خود بنهادم و در او می‌نگریدم، بر من مشتبه بود، گاهی پیدا شدی و گاهی ملتبس، بیامدم و رسول را - علیه السّلام - خبر دادم، بخندید و مرا گفت: یابن حاتم؟ [نمی] [اشاره] «۵» دانی که مراد بیاض صبح است از سواد شب. سهل بن سعد «۶» گفت: در آیت من الفجر نبود، به اول صحابه رسول بیشتر به شب دو رسن پیش خود بنهادندی و اعتبار می‌کردندی، خدای تعالی برای بیان بفرستاد: من الفجر. «من» اول شاید که ابتدای [غایت] [اشاره] «۷» بود، و شاید که تبیین را بود «۸»، اما دوم جز تبیین را نشاید. و «فجر» انشقاق عمود صبح باشند و ابتدای روشنای او، من قولک: انفجر الماء إذا انبعث و جری، چنان که آب از زمین بر آید و آنگاه برود و پراکنده شود و همچنین سپید و روشن باشد [و پیدا شود] [اشاره] «۹» از تیرگی خاک، برای اینکه صبح را «فجر» خوانند. بدان که صبح دو است: یکی کاذب و یکی صادق. صبح اول را کاذب گویند، ----- (۱). مع: جون، وز: جوسن: مر: جوف، لسان (۲۹۹ / ۷): کون. (۲). مع، وز: ابو داود. (۳). اساس و همه نسخه بدلها بجز آج: عدوه، با توجه به صورت تصحیح شده کلمه در آج، و منابع شعر و لغت تصحیح شد. (۷-۵-۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: سهل بن سعید، مع در زیر کلمه افزوده. یعنی ساعدی. (۸). ظاهرا تبیین در «من» اول بی مورد است. (۹). اساس: افتادگی دارد، مع، وز، دب: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۵۷ و آن روشنایی بود مستطیل بر درازنا مانده «۱» دنبال گرگ، پس از آن تاریک «۲» شود، آن را حکمی نیست در شرع، عند آن [۲۳۳-] [ر] نماز فریضه نشاید کردن و طعام و شراب خوردن حرام نشود، و برای آنش کاذب خوانند که خویشان مثلا - به صورت چیزی نماید که آن را حکمی باشد و بر حقیقت حکمش نبود، پس پنداری در آنچه می‌نماید دروغ می‌گوید. و دوم «۳» صبح صادق باشد، و آن روشنای «۴» مستطیل بود، چون بر آید پراکنده شود، آن را در شرع حکم اینکه باشد که عند آن نماز بامداد واجب شود، و روزه‌دار را تناول چیزی کردن که روزه تباه کند حرام شود. سمره بن جندب روایت کند که رسول - علیه السّلام - گفت: لا یمنعکم من السّحور اذان بلال و لا الصّبح المستطیل و لكن الصّبح المستطیر، گفت: نباید که بانگ نماز بلال شما را منع کند از سحور خوردن، و نه اینکه صبح به «۵» درازنا،

و لکن مانع اینکه صبح مستطیر پراکنده بود، و در خبر دلیل است بر آن که بانگ نماز بامداد پیش، از وقت فریضه شاید کردن- تنبیها علی صلاة اللیل. آنکه بیان وقت افطار کرد، گفت: ثُمَّ أَتَمُّوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ، پس روزه تمام بداری تا به شب. و «الی» در برابر «من» انتهای غایت را باشد، کأنه قال: من طلوع الفجر الی غروب الشمس، از آنگاه که صبح صادق بر آید تا آنگاه که آفتاب فرو شود. عبد الله بن أوفی «۶» گفت: با رسول- علیه السلام- بودم در بعضی سفرها، و رسول- علیه السلام- روزه داشت. چون آفتاب فرو شد، مرا گفت: اجدح لی، برای من پاره‌ای پشت تر کن. من گفتم: یا رسول الله؟ لو امسیت، اگر صبر کنی «۷» تا شب در آید. رسول «۸» دگر باره گفت: اجدح لی. من گفتم: یا رسول الله انّ علینا نهارا، هنوز روز است. رسول- علیه السلام- سیوم بار باز گفت. من آنچه فرمود بکردم. مرا گفت: ----- (۱). دب: مانند. [...] [اشاره] (۲). اساس به صورت «باریک» هم خوانده می‌شود. (۳). مب: دویم. (۴). همه نسخه بدلها: روشنایی. (۵). همه نسخه بدلها: بر. (۶). همه نسخه بدلها: عبد الله بن ابی اوفی. (۷). همه نسخه بدلها: توقّف کنی. (۸). همه نسخه بدلها علیه السلام. صفحه: ۵۸ چون شب از اینکه جانب در آید و روز از آن جانب بشود و آفتاب فرو شود وقت روزه گشادن باشد، و شب عبارت است من غروب الشمس الی طلوع الفجر الثانی. وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ، مجاهد در شاذ خواند «۱»: فی المسجد. و عکوف و اعتکاف مقام باشد بر کاری، یقال: عکف علی کذا و اعتکف و عکف بالمکان اذا أقام به، قال الله تعالی: فَأَتُوا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ «۲»... قال الفرزدق وصف القدور: تری حولهنّ المعترفین کأنهم

علی صنم فی الجاهلیة عکف و قال الطرمّاح «۳»: فبات بنات اللیل حولی عکفا

عکوف البواکی بینهنّ صریح و در شرع مقام بود در بعضی مساجد برای عبادت، و نزدیک ما درست نباشد الا به سه شرط: یکی آن که اعتکاف او در مسجدی بود از اینکه چهار مسجد: مسجد الحرام، یا مسجد رسول به مدینه، یا مسجد کوفه، یا مسجد بصره، چه اینکه مسجدها آن است که پیغامبر یا امام- علیهما السلام- در او نماز آدینه کرده‌اند به جماعت. شرط دوم «۴» آن که: روزه دارد که اعتکاف به روزه درست باشد «۵». سیوم «۶» آن که: سه روز نیت کند یا «۷» بیشتر که اعتکاف کمتر از سه روز نباشد. و واجب بود معتکف را که اجتناب کند از هر چه محرم اجتناب کند از زنان و طیب و ممارات و جدال. و در عمل «۸» او هفت چیز دیگر باشد که در احرام نبود: بیع و شرا نکند، و از مسجد بیرون نیاید الا عند ضرورت، و در زیر سایه نرود «۹»، و در هیچ مسجد «۱۰» ننشیند جز آن مسجد به اختیار، و نماز نکند در مسجد دیگر الا به «۱۱» مکه که «۱۲» هر جا که خواهد نماز ----- (۱). آج، لب، فق: گفت، مب: گفت که. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۸. (۳). همه نسخه بدلها: الاخر. (۴). مب: دویم. (۵). مج: نباشد. (۶). مج: سدام، مب، سیم. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب: تا. [...] [اشاره] (۸). همه نسخه بدلها: در اعتکاف. (۹). همه نسخه بدلها به اختیار. (۱۰). مب نرود و. (۱۱). مب: در. (۱۲). مب در، وز، دب، آج، لب، فق به. صفحه: ۵۹ کند. و هر گه که «۱» روز مباشرت کند دو کفّارتش لازم آید: یکی برای اعتکاف، و یکی برای روزه. و اگر به شب کند یک کفّارت، و کفّارت او «۲۳۳- پ» کفّارت «۲» فطر «۳» روزه رمضان باشد. و چون معتکف بیمار شود، یا زن را حیض افتد، از مسجد بیرون آیند و چون نیک شوند با سر گیرند، اگر یک روز اعتکاف داشته باشد و اگر دو روز باشد بنا کنند «۴»- و شرح آن در کتب فقه مسطور است. علما خلاف کردند در اینکه مباشرت که معتکف را از آن نهی کردند، قومی گفتند: مراد مجامعت است، و اینکه قول عبد الله عباس است و ضحاک و ربیع «۵». قتاده و مقاتل و کلبی گفتند: آیت در جماعتی آمد که ایشان اعتکاف گرفتندی، چون ایشان را حاجت بودی، بیامدندی با زنان مقاربت کردندی و غسل بکردندی «۶» و با مسجد شدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از آن. ابن زید گفت: مراد به مباشرت جماع است و دون «۷» الجماع از لمس و قبله و انواع تلذذ. اما

جماع به اجماع اعتکاف را تباه کند» (۸)، و مباشرت بدون الجماع بر دو ضرب است: یا غرض تلذذ بوده یا نه، اگر «۹» غرض تلذذ بود مکروه است عندنا و عند الشافعی، و اعتکاف را تباه نکند عند اکثر الفقهاء، و بنزدیک مالک تباه کند. ابن جریج گفت: عطا را پرسیدم از اینکه مسأله، گفت: جماع تباه کند اعتکاف را، و ما دون الجماع مکروه است، و آنچه قصد او نه تلذذ بود مباح است. سعید جبر روایت کند از عبد الله عباس که رسول - علیه السلام - گفت: معتکف از گناه معتکف است، تا معتکف باشد او را ثواب همه حسنات بنویسند. علی بن الحسین - علیهما السلام - روایت کند از پدرش که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او در عشر آخر ماه رمضان اعتکاف گیرد، همچنان باشد که دو حج و دو عمره کرده. ----- (۱). همه نسخه بدلها به. (۲). همه نسخه بدلها: مثل کفارت. (۳). همه نسخه بدلها: افطار. (۴). همه نسخه بدلها: کند. (۵). همه نسخه بدلها: ربیعه است. (۶). مب: نکردندی. (۷). همه نسخه بدلها: ما دون. (۸). همه نسخه بدلها عند اکثر الفقهاء و بنزدیک مالک تباه کند. (۹). همه نسخه بدلها: آنچه. [.....] [اشاره] صفحه: ۶۰ و گفتیم: که از شرط صحت او «۱» روزه است، و اینکه مذهب اهل عراق است و مالک بن انس. شافعی گفت: بی روزه درست باشد، و حسن بصری گفت: اگر روزه شرط کند واجب شود، و اگر شرط نکند واجب نبود. و بنزدیک ما کمتر از سه روز نباشد و اهل مدینه هم چنین گفتند، و اهل عراق گفتند: هر «۲» مسجد که در او نماز جماعت کنند اعتکاف درست باشد، و مالک گفت: جز در مسجد آدینه شهر نشاید. و اهل عراق گفتند: زن «۳» در مسجد خانه خود شاید که اعتکاف گیرد، و مالک گفت: جز «۴» در مسجدی که نماز جماعت کنند نشاید. شافعی گفت: زن و بنده و مسافر هر کجا خواهند اعتکاف گیرند، و مالک گفت: کمتر از ده روز نشاید، و اهل عراق گفتند [که: یک] [اشاره] «۵» روز درست باشد. تلک که حُدُودُ اللَّهِ، یعنی اینکه احکام که گفته شد در باب روزه و اعتکاف حدّهای خدای است. سدّی گفت: [شروط] [اشاره] «۶» الله. شهر بن حوشب گفت: فرائض الله. ضحاک گفت: معصیه الله. و «حدّ» در لغت بر معانی آمد، حدّ منع بود، یقال: حدّه عن کذا [اذا منعه] [اشاره] «۷»، و «حدّ»، حدّ سرای بود. و «حدّ» فریضه‌ای باشد از فرایض خدای، و «حدّ» حدّ زانی باشد و جز او. و حدّ شمشیر تیزنای [او بود] [اشاره] «۸». و حدّ در خلق حدّت «۹» باشد، و حدّ فرق باشد میان دو چیز، و حدّ غایت چیز بود، و حدّ شراب حدّتش باشد، و احداث [المراه] [اشاره] «۱۰» سوک داشتن زن بود بر شوهر «۱۱»، و تیز کردن «۱۲» کارد و شمشیر بود. و احداث نظر، تیز نگریستن باشد. و محادّات ممانعت و عصیان است، فی قوله: إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ «۱۳» ...، و حدید آهن بود، و حدّاد آهنگر بود و زندانبان، و منه المثل: تقيس الملائكة [۲۳۴- ر] بالحدّادين، و اصل اینکه همه راجع است با منع، قال الاعشى: ----- (۱). همه نسخه بدلها: اعتکاف. (۲). همه نسخه بدلها: در هر. (۳). فق را. (۴). مج: چو. (۵). اساس، مج: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد. (۶-۷-۸-۱۰). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). مج، وز: مدّت. (۱۱). همه نسخه بدلها: شوهرش. (۱۲). همه نسخه بدلها: و احداث تیز بکردن. (۱۳). سوره مجادله (۵۸) آیه ۵. صفحه: ۶۱ فقمنا و لما یصح دیکنا

الی جونّه عند حدّادها ای صاحبها الذی یحفظها، و قال التّابغة: أأ سلیمان اذ قال الملیک له

قم فی البریة فاحدها عن الفند ای امنعها. و حدود کلمات که متکلمان نهند از اینکه جاست، و برای آن گفتند که باید تا جامع و مانع بود و مطّرد و منعکس و شامل و کامل. «و حدود الله»، آن حدّهاست که خدای تعالی در شرع بزد تا از آن تعدی نکنند بر تشبیه به حدود سرای. فَلَا تَقْرُبُوهَا، گرد آن مگردی «۱» و پیرامن آن مشوی «۲»، یقال: قربت الشیء اقربه قربانا و قربت منه اقرب قربا. کَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ، خدای - جل جلاله - چنین بیان کند آیتهايش برای مردمان. و مراد به آیات، ادله است که در شرع نصب کرد بر احکام از حلال و حرام، که امر و نهی به آن متعلّق است. لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ، تا «۳» متقی شوند و اجتناب کنند از تعدی آن.

قوله: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - الآية. مقاتل حیان گفت و این السائب که: اینکه آیت در امرؤ القیس بن عابس الکندی آمد و در عبدان بن اشوع، و آن بود که ایشان پیش رسول - علیه السلام - شدند به خصومت برای زمینی. چون به وقت سوگند رسید، آن که صاحب ید «۴» بود دست بداشت «۵» و اختیار «۶» سوگند خوردن نکرد «۷»، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. در معنی آیت دو قول گفتند: یکی آن که خدای گفت: مالهایتان از میان شما «۸» به باطل مخوری از خیانت و رشوت و سرقت، یعنی مال یکدیگر، چنان که گفت: ----- (۱). مب: مگردید، فق: نگردی. (۲). مب: نروید. (۳). مب: اما. (۴). آج: صاحب ملک. [.....] [اشاره] (۵). مج، وز: نداشت. (۶). همه نسخه بدلها: اجتناب. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بکرد. (۸). مب: در میان خود. صفحه: ۶۲ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ «۱» ...، وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ «۲» ...، ای بعضکم بعضا، خود را عیب مکنی و خود را مکشی، یعنی یکدیگر را برای آن که چون شما در یک ملت «۳» به حکم یک شخصی «۴»، لقوله - علیه السلام: المؤمنون کنفس واحده. و قولی دیگر اینکه است که: مال خود به باطل مخوری، یعنی تلف مکنی به نا واجب در شرب خمر و معازف و انواع قمار و آنچه بدین ماند. باقر - علیه السلام - گفت: «الباطل» ای بالیمین الکاذبه، به سوگند به دروغ، و اینکه قول مطابق قول اول است. صادق - علیه السلام - گفت: خدای تعالی دانست که در اینکه امت «۵» حاکمان باشند که حکم به ناحق کنند، [خدای تعالی] [اشاره] «۶» بندگان را نهی کرد از آن که به حکومت نزد ایشان روند. و اصل «باطل» ذاهب و زایل باشد، يقال: بطل «۷» الشیء بطلا - و بطولا - و بطلانا. وَ تَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ، و اصل «إدلاء» در رسن بود که به چاه فرو گذارند «۸»، يقال: ادلیت [الدلو اذا] [اشاره] «۹» ارسلتها لتملأها، قال الله تعالی: فَادْلُوا دَلْوَهُ «۱۰» ...، و اصل «إدلاء» از دلو است، و دلاها اذا اخرجها. آنگاه هر [إلقاء قولی] [اشاره] «۱۱» یا فعلی را ادلاء گفتند، و آن را که حجت خود عرض کند، گویند: أدلی بحجته، برای آن که حجت او دست آویز و متمسک او باشد [بمثابت رسن] [اشاره] «۱۲»، قال الشاعر: فقد جعلت اذا ما حاجتی عرضت «۱۳»

بیاب دارک أدلوها بأقوام و يقال: دلا ركابه يدلوها اذا [ساقها سوقا] [اشاره] «۱۴» رفيقا، قال الزجاج: يا من قد «۱۵» تدلوا المطى دلوا

و تمنع العين الرقاد الحلوا یعنی مالهایی که شما نتوانی بردن [و بخوردن] [اشاره] «۱۶» از آن مردمان به دهن حاکمان باز منهی و به تحفه ایشان مکنی. ----- (۱). سوره حجات (۴۹) آیه ۱۱. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۲۹. (۳). مب، مر: ملتید. (۴). مب، مر: شخصید. (۵). آج، لب، فق، مب: آیت. (۶-۱۱-۱۲-۱۴-۱۶). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). لب، فق، مب، مر: بیطل. (۸). همه نسخه بدلها، بجز دب: فروهلی. (۱۰). سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۹. (۱۳). همه نسخه بدلها، بجز دب: نزلت. [.....] [اشاره] (۱۵). مج، وز: قد یأتی: تب: یأتی قد. صفحه: ۶۳ و نحویان در محل - اینکه جمله خلاف کردند، بهری گفتند: «واو» [عطف است] [اشاره] «۱»، [۲۳۴-پ] و محل - جمله فعلی جزم است عطفاً علی قوله: وَلَا تَأْكُلُوا، چنان که گویی: لا تأکل «۲» السمک و تشرب اللبن نهی باشد از هر دو بهری دگر گفتند: محل - او نصب است به اضمار «أن»، و اینکه را «واو» جمع خوانند، چنان که: لا تأکل السمک و تشرب اللبن، معنی آن است که جمع مکن میان هر دو، إِمَّا اینکه کن و إِمَّا آن، و مانند اینکه قول شاعر است: لا تنه عن خلق و تأتي مثله

عار علیک إذا فعلت عظیم. معنی آن بود که: مال مردم به باطل مخوری، آنکه بر سری آنچه بتوانی «۳» به دهن حاکم «۴» باز نهی، یعنی جمع مکنی بر اینکه قول میان اینکه دو خصلت بد تا چنان نبود که آن مثل: مع الحمی دمل و مع کفره قدری. لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ، ای قطعه. و «فريق»، فعلیل بود به معنی مفعول، یعنی آن پاره که باز برند از مال و جدا کنند، و لفظ فريق و طایفه «۵» در مال استعمال کردن برای آن است که مال عرب بیشتر اشتر و گوسفند «۶» باشد و چهار پا، و آن فرق و طویف و قطع بود، بیانش

قوله - علیه السلام: «۷:۸» لو كان لابن ادم واديان من مال لا تبغى «اليهما ثالثا» و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب، اگر آدمی را دو وادی مال باشد طلب سیوم «۹» کند، و اینکه معنی صورت نبندد «۱۰» الا در چهار پای «۱۱» - چنان که گفتیم. بِالْإِثْمِ، اصل «إثم» در لغت تقصیر باشد، اعشی گفت در وصف شتری: جمالیة تغتلی بالزراف

إذا كذب الاثمات الهجيرا [ای] [اشاره] «۱۲» المقصود رات. ----- (۱۲ - ۱). اساس:  
افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). معج، مر: تاكلوا. (۳). همه نسخه بدلها: نتوانی. (۴). دب: حکام، مب: حاکمان. (۵). معج: طائفی. (۶). همه نسخه بدلها: گوسپند. (۷). وب، وز: لا- تبغی. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب: ثالث. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سیم. (۱۰). دب: متصوّر نبود، دیگر نسخه بدلها: مصوّر نبود. (۱۱). دب: چهار پایان. صفحه: ۶۴ آنگه تقصیر را در فرمان خدای تعالی و در نواهی او «إثم» خواندند. وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، و شما دانی «۱»، یعنی شما دانی که مبطلی «۲» عبد الله عتّاس گفت: اینکه در حق مردی بود که بر «۳» او مالی بود، و صاحب مال بیئت ندارد یا حاضر نبود، او بیاید بنزدیک حاکم «۴» سوگند بخورد و مال او ببرد «۵»، او داند که حرام می خورد. مجاهد گفت: معنی آن است که خصومت بر باطل و ظلم مکنی «۶». کلبی گفت: معنی آن است که گواه دروغ بدارد و مال بستاند. قتاده گفت: معنی آن است که به حکم حاکم عند قیام بیئت برای تو «۷» مال حرام حلال مدار که تو دانی که آن حرام است، و حکم حاکم حرام، حلال نکند. شریح قاضی را چون تهمتی حاصل شدی مرد «۸» را گفتی: یا هذا؟ پیش «۹» من چنین است که تو ظالمی، و اگر شرع مرا راه دادی حکم بکردمی «۱۰» برای تو، و لکن شرع فرمود مرا، و حکم من حرام بر تو حلال نکند. [ابو سلمه] [اشاره] «۱۱» روایت کرد از ابو هریره که رسول - علیه السلام - گفت: «۱۲» اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ وَلَعَلَّ بَعْضُكُمْ اِنْ يَكُونُ اَلْحَنُّ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضِ فَاُقْضَى لَهُ مِنْ قَضِيَّتِ [اشاره] «له بشيء من حق أخيه فأنما اقطع له قطعة من الثار، گفت: من آدمیم و باشد که بعضی از شما حجّت خود بهتر عرض تواند کردن، هر کس که من برای او حکم کنم به چیزی از مال برادرش، آن پاره آتش است که برای او باز می برم. قوله: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ، مفسران گفتند: آیت در معاذ جبل آمد و ثعلب بن غنم الانصاری از رسول - علیه السلام - پرسیدند که: یا رسول الله؟ اینکه هلال اول «۱۳» پدید آید باریک و صئیل بود، آنگه می افزاید «۱۴» تا تمام شود. باز دگر باره می کاهد تا باریک ----- (۱). دب: می دانی. (۲). معج، وز: مبطلید. [.....] [اشاره] (۳). دب: در او. (۴). همه نسخه بدلها تا. (۵). مر: مال بستاند. (۶). لب، فق: می کنی. (۷). مب: خود. (۸). معج، وز: مردی. (۹). همه نسخه بدلها: گمان. (۱۰). همه نسخه بدلها: نکردمی. (۱۱ - ۱۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: هلال ماه نو. (۱۴). معج، وز، دب، آج، لب: می فزاید. صفحه: ۶۵ شود، اینکه چیست! حق تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: یا محمد!؟ تو را می پرسند از هلال. و «أهله» جمع هلال بود، ککساء و اُکسیه و رداء و اردیه. و «هلال»، فعال است به معنی مفعول، کالحساب و الکتاب، و اصل او از إهلال بود و آن رفع صوت باشد، یعنی عند آن که او پدید آید مردم آواز بردارند [۲۳۵- ر] به تسبیح و تهلیل، يقال: اهلّ الهلال و استهلّ، ماه نو شد، و حقیقت اینکه است که عند طلوع او مردم آواز بردارند. و إهلال الصبی، آواز کودک بود عند الولادة. و إهلال آواز محرم بود به لیبیک در حج و عمره، قال الشاعر: يهلّ بالفرقد ركبانها

كما يهلّ الزاكب المعتمر و ماه را در شب اول و دوم «۱» هلال خوانند، و بهری دگر گفتند: تا سه شب، و اصمعی گفت: تا آنگه که طوق دارد. بهری دگر گفتند: تا هفت شب «۲». از آن پس «۳» قمر خوانند او را، و چون تمام شود به شب چهاردهم یا سیزدهم آن را بدر خوانند، و دایره او را هاله خوانند، و ماهتاب او را فخت خوانند، و سایه او را سمر خوانند، و حدیث شب را از اینکه جا سمر خوانند که ایشان به شب به روشنای ماه «۴» بنشینند و سمر گویند. و زبرقان نامی است از نامهای قمر. قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ، تو

جواب ده ای محمّد و بگو که: آن مواقیت است که جمع میقات باشد و آن زمانی «۵» محدود «۶» مضروب بود «۷» برای مردمان تا به آن اوقات عبادات بدانند «۸» از حج و عمره و روزه و افطار و محلّ دیون، و عدّه زنان، و مشاخره مزدوران، و مدّت حیض حیاض، و مدّت حمل ایشان «۹» و جز اینکه از آن که تعلق به سال و ماه دارد، به خلاف حال آفتاب که بر یک حال است و زیادت و نقصان در او نمی آید. [قوله تعالی] [اشاره]: وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا، مفسّران گفتند: در جاهلیت مرد چون احرام گرفتی به حج یا به عمره، از در سرای و خانه و خیمه ----- (۱). مب: دویم. (۲). آج، لب، فق، مر را. (۳). آج، لب، فق، مر: پس القمر، مب: و بعد از آن. [.....] [اشاره] (۴). مب: ماهتاب. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: زمان. (۶). همه نسخه بدلها و. (۷). همه نسخه بدلها للناس. (۸). همه نسخه بدلها: عبادت کنند. (۹). همه نسخه بدلها: آبستان. صفحه: ۶۶ در نرفتی، اگر از اهل مدر بودی - اعنی حضری «۱» - سوراخی در دیوار سرای کردی از پشت سرای، یا نردبانی بنهادی و از بام راه کردی «۲»، و اگر اهل و بر بودی - اعنی بدوی - از پس خیمه گذر کردی، و اینکه حکم احرام ایشان بودی در جاهلیت، و گمان بردند که اینکه از جمله برّ است، الاّ آنان که خمس بودند - و ایشان قریش بودند و کنانه و خزاعه و ثقیف و جشم «۳» و بنو عامر بن صعصعه و بنو نضر بن معاویه - و برای آن ایشان را خمس خواندند که در دین خود سخت بودند. و «حماسه» شدّت و شجاعت بود. چون اسلام در آمد هم اینکه قاعده بود، تا یک روز رسول - علیه السلام - در سرای بعضی انصار «۴» شد، به در سرای مردی از جمله ایشان بر اثر رسول - علیه السلام - در سرای، شد. پیغامبر - علیه السلام - او را گفت: نه تو محرمی! گفت: بلی. گفت: چرا به «۵» سرای در آمدی! گفت: اقتدا به تو کردم. رسول - علیه السلام - گفت: من از حمسم، مرا روا باشد. گفت: من نیز از حمسم «۶»، دین ما یکی است و من [به همه حال] [اشاره] «۷» به تو اقتدا کنم در کارها. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و گفت: برّ نه آن است که خانه‌ها را از پشت در شوند «۸». حمزه و کسائی و عاصم «۹» [به روایت] [اشاره] «۱۰» ابو بکر، و نافع به روایت قالون در همه قرآن «بیوت» خواندند به کسر «با» برای مجاورت «یا»، و باقی قراء به ضم «با» خواندند بر اصل «۱۱». وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى، آن وجوه که ذکر کرده شده است فی قوله: ----- (۱). اساس در حاشیه به صورت «حفرمی» ضبط کرده است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مب: گرفتی. (۳). اساس: مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: طسم، با توجه به آج و منابع تفسیری و لغوی تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: انصاریان. (۵). همه نسخه بدلها در. (۶). آج و گفت: مب مرد گفت. (۷-۱۰). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مج: بر شوند، مب: به اندرون روند. [.....] [اشاره] (۹). اساس: غامرو، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها یکی شد. (۱۱). اساس: برای، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۶۷ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ «۱» اینکه جا محتمل باشد، وجهی ندار [د اعاده کردن] [اشاره] «۲». وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا، یعنی فی حال الاحرام. عبد الله عباس و براء بن عازب و قتاده و عطا گفتند «۳»: اینکه مثلی است که خدای تعالی زده، و معنی آن است که: ابواب برّ بشناسی و وجوه آن، تا از آن وجوه قصد آن کنی، و اینکه کنایت است و استعاره و حقیقت [نیست] [اشاره] «۴». [و جابر] [اشاره] «۵» روایت کرد از باقر - علیه السلام - که او گفت مراد آن است که: تأتي الأمر من وجهه «۶»، کارها را روی بشناسی تا از روی کار در [او شوی نه] [اشاره] «۷» از پشتش، و ابو الجارود هم مانند اینکه روایت کرد از باقر - علیه السلام. بهری دگر گفتند: «بیوت» کنایت است از زنان، برای آن که زنان «۸» را [۲۳۵-پ] خانه خوانند برای آن که ملازم خانه «۹» باشند، و معنی آن است که: مقاربت ایشان از آن وجه کنی که خدای فرمود فی قوله: فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ «۱۰»، یعنی در مواقعه قصد ادبار ایشان مکنی، بل من ابوابها، ای من فروعها. وَ اتَّقُوا اللَّهَ، و از خدای بترسی و از معاصی او اجتناب کنی تا خویشتن از عقاب با پناه گرفته باشی. لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، تا فلاح و ظفر یابی «۱۱». قوله تعالی:

## [اشاره]

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَ اُخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اُخْرِجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴) وَ اَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ اَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

## [ترجمه]

کارزار کنید در راه خدا با آنان که با شما کارزار کنند، و بیداد مکنی که «۱۲» خدا دوست ندارد بیداد کاران را. -----  
 ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷. (۷-۵-۴-۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه  
 بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر که. (۶). معج: تأتی الوجه من امره. (۸). همه نسخه بدلها: زنان. (۹). فق: خوانه. (۱۰).  
 سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲. (۱۱). همه نسخه بدلها و فلاح ظفر باشد و بقا. (۱۲). معج، وز، آج، لب: بدرستی که. صفحه: ۶۸ و بکشی  
 ایشان را هر کجا که کشان «۱» یابی، و برونشان کنی از آن جا که شما را برون کردند، و فتنه سخت تر است از کشتن، و کارزار «۲»  
 مکنی با ایشان بنزدیک مسجد مکه تا کارزار «۳» کنند شما را در آن جا، اگر کارزار «۴» کنند شما را، بکشید ایشان را همچین باشد  
 پاداشت «۵» کافران «۶». اگر باز ایستند «۷»، خدای آمرزنده و بخشاینده است. و کارزار «۸» کنی ایشان را «۹» تا نباشد فتنه ای «۱۰» و  
 باشد دین مر خدای را اگر باز ایستند، عقاب و قتل نبود الا بر بیداد کاران. ماه حرام به ماه حرام و حرمتها را برابری است، هر که ظلم  
 کند بر شما شما نیز بکنی بر او بمانند آنچه کرده بود بر شما، و بترسی از خدای و بدانی که خدا با پرهیزگاران است. و هزینه کنید  
 در راه خدای و میفگنی به دستهای خود «۱۱» در هلاک «۱۲»، و نکویی کنی که خدای دوست دارد نیکوکاران را. ربیع انس «۱۳» و  
 عبد الرحمن بن زید گفتند: اول آیتی که در قتال فرود آمد اینکه بود، اعنی قوله: وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ. چون اینکه  
 آیت آمد، رسول ----- (۱). کشان/ که شان، که ایشان. (۸-۳-۲). آج: کالزار. (۴).  
 آج، لب: کالزار. [.....] [اشاره] (۵). معج، وز: پاداش. (۶). معج، وز، آج، لب، فق: ناگرویدگان. (۷). معج، وز پس بدرستی که. (۹).  
 معج، وز، آج، لب: کنی با ایشان. (۱۰). معج، وز، لب: نباشد با ایشان فتنه یعنی کفر. (۱۱). معج، وز، آج، لب: میفگنید خود را به  
 دستهای شما. (۱۲). معج، وز، آج، لب و فتنه. (۱۳). همه نسخه بدلها: ربیع بن انس. صفحه: ۶۹ - علیه السلام - قتال کرد با آنان که  
 با او قتال کردند، [و رها کرد] [اشاره] «۱» ی آنان را که با او قتال نکردندی تا آنگه که «۲» اینکه آیت فرود آمد که: وَ قَاتِلُوا  
 الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً «۳» ...، اینکه آیت [منسوخ شد] [اشاره] «۴» بدان. و معنی وَ لَا تَعْتَدُوا، بر اینکه قول آن باشد که:  
 ابتدا مکنی به قتال آن کس که با شما قتال نکنند، و ناگاه به سر «۵» ایشان [مشوی پیش] [اشاره] «۶» از آن که ایشان را با اسلام  
 دعوت کنی. و بعضی دگر از مفسران گفتند: آیت محکم است و از احکام او هیچ منسوخ نیست، و آن که [اشاره] «۷» خدای  
 تعالی گوید در اینکه آیت: کارزار کنی با آنان که با شما کارزار کنند، منع نکند از وجوب قتال آنان که با ما قتال [۲۳۶-۲] نکنند،  
 برای آن که اینکه دلیل الخطاب باشد، و آن معتمد نیست - چنان که بیان کردیم. اما قوله: وَ لَا تَعْتَدُوا، بر اینکه قول آن است که:  
 تعدی مکنی «۸» از آنچه مشروع است در باب جهاد، و زنان و کودکان و پیران ضعیف را مکشی، و آن را که به صلح دست به شما  
 دهد و دست به شما دراز کند «۹»، که اگر نه چنین کنی تعدی کرده باشی، و اینکه قول عبد الله عیاس است و مجاهد. یحیی بن  
 عامر گفت: به عمر عبد العزیز نوشتم و سؤال کردم او را از اینکه آیت، او بنوشت در جواب که: نهی «۱۰» از زنان و کودکان است و

آنان که حرب نکنند با مسلمانان از جمله کافران. حسن بصری گفت: وَلَا تَعْتَدُوا، مراد نهی از جمله قبايح و منهيات است. بهری دگر گفتند: «اعتدا» ترک قتال است، یعنی قتال کنی که اگر نکنی معتدی و ظالم باشی. بریده اسلمی روایت کند که: چون رسول-صلی اللہ علیہ و آلہ- سریتی را به غزای فرستادی، بر ایشان امیری کردی و او را وصیت کردی به تقوا و ترسکاری «۱۱» در «۱۲» خاصه ----- (۷-۴-۱). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق: تا آن که. (۳). سوره توبه (۹) آیه ۳۶. (۵). دب: بسر. (۶). معج، وز، آج، لب، فق: پس. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: مکنید. [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها: دراز نکند. (۱۰). آج، لب، فق، مب آیت. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و به رستگاری. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: و در. صفحه: ۷۰ نفس خود و در زیر دستان خود، و گفتی: غزا کنی به نام خدا در راه خدای، و کارزار «۱» کنی با کافران به خدا «۲» و غلّو مکنی، و از حدّ شرع مگذری، و غدر مکنی، و مثله مکنی، و کودکان را مکشی. عطاء بن ابی رباح روایت کند که: چون ابو بکر [الصّدیق] [اشاره] «۳» یزید بن ابی سفیان را به عمل شام فرستاد، به تشیع او بیرون آمد. یزید سوار بود، و ابو بکر پیاده با او می‌رفت و او را وصایت می‌کرد، یزید گفت: یا خلیفه رسول اللہ؟ یا بر نشین، یا من نیز پیاده شوم، گفت: من بر نشینم و تو پیاده نشوی، من اینکه گامها در سبیل خدای بر می‌دارم، تو را وصایت می‌کنم به وصایایی باید که نگاه داری. در اینکه راه که می‌روی صومعه‌هاست، و جماعتی در آن جا خود را محبوس کرده دعوی می‌کنند که برای خدای می‌کنیم، ایشان را رها کن با «۴» آنچه در آنند. و از ایشان بگذری جماعتی را بینی میان سرباز تراشیده و مویهای دراز باز گذاشته، با ایشان شمشیر زن بر آن جا که از سرباز تراشیده‌اند. آنکه نگر تا هیچ زن را و کودک را و پیر و ضعیف را نکشی، و هیچ درخت نبری، و هیچ درخت خرما تباه نکنی و بنه سوزی «۵»، و هیچ گاو و گوسپند «۶» را نکشی «۷» مگر برای خوردن، و هیچ آبادانی بیران «۸» نکنی. کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبد اللہ عباس که گفت: اینکه آیت در صلح حدیبیه آمد، و از «۹» آن بود که چون رسول-علیه السلام- از مدینه بیرون آمد تا عمره‌ای آرد و با رسول-علیه السلام- هزار و چهار صد مرد بودند. چون رسول-علیه السلام- به حدیبیه رسید، مشرکان بیامدند و او «۱۰» را منع کردند و رها نکردند «۱۱» که در مکه شود «۱۲». رسول-علیه السلام- هدیی که داشت آن جا بکشت، و آن «۱۳» سال صلحی بکردند و ----- (۱). لب: کالزار. (۲). همه نسخه بدلها: و به خدای. (۳). اساس: مخدوش است، مب: ابو بکر بن ابی قحافه، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مب: در. (۵). کذا در اساس: بنه سوزی / بنسوزی، لب: نسوزی. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: گوسفند. (۷). معج: بنه کشی / بنکشی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: ویران. (۹). همه نسخه بدلها: و آن. (۱۰). همه نسخه بدلها: و رسول. [.....] [اشاره] (۱۱). مب: و نگذاشتند. (۱۲). مب: رود. (۱۳). آج، لب، فق، مب: اینکه. صفحه: ۷۱ صلح نامه بنوشتند «۱» به خط امیر المؤمنین علی-علیه السلام- چنان که طرفی برفت، و قرار دادند که آن سال باز گردد تا «۲» دگر سال قریش مکه را رها کنند «۳» و بروند، و سه روز مکه رسول را باشد تا در آید و حج کند و هدی بکشد، و آنچه خواهد به جای آورد و باز گردد. چون سال دیگر در آمد، رسول-علیه السلام- برخاست با صحابه و لشکر تا به مکه رود، اندیشه می‌کرد که نبادا «۴» که وفا نکنند قریش به عهده که کرده‌اند و با ایشان قتال باید کردن، و رسول-علیه السلام- قتال ایشان را کاره می‌بود در ماه حرام [در زمین حرم] [اشاره] «۵»، [۲۳۶-پ] خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رخصت داد که در ماه حرام قتال کنند با آنان که با ایشان قتال کنند، و اگر چه در حرم باشد. آنکه گفت: وَلَا تَعْتَدُوا، شما اعتدا مکنی، یعنی ابتدا مکنی به قتال «۶»، اگر ایشان ابتدا «۷» کنند شما نیز قتال کنی. و «قتل»، تخریب بنیت حیات باشد بای «۸» وجه کان، و «مقاتله»، مجادله و مقاساة غیری باشد برای طلب قتل او. و مراد به سبیل خدای، دین خداست. و گفته‌اند: مراد جهاد است. و «اعتدا» مجاوزة الحدّ باشد، افتعال بود من عدا طوره اذا تجاوز حدّه. و محبت از خدای تعالی ما را اراده خیر و نفع و ثواب ما باشد، برای آن که اجتماع او با کراهت محال است، جز آن است که در محبت مستمر است که مضاف از مفعول به بیفکنند و مضاف الیه به جای او بنهند، و در ارادت اینکه استمرار نیست، یقول «۹»: احب زیداً، و لا یقول «۱۰»



ارید زیدا، انما یقال «۱۱»: ارید خیره و نفعه و «۱۲» امرا یتعلق به. [قوله تعالی] [اشاره] «۱۳»: وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ، ای وجدتموهم، بکشی ایشان را ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: نوشتند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: و. (۳). معج، وز: پردازند، فق، مر: بردارند، مب، بگذارند. (۴). آج، لب، فق، مب: مبدا. (۵-۱۳). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لب، فق، مر که. (۷). فق، مر: قتال. (۸). مب: به هر. (۹). معج، وز: تقول. (۱۰). همه نسخه بدلها: تقول. (۱۱). همه نسخه بدلها: یقولون. [.....] [اشاره] (۱۲). همه نسخه بدلها: او. صفحه: ۷۲ هر کجا یابی «۱». و اصل کلمه حذق و بصارت باشد در کار «۲»، یقال: رجل ثقف لقف «۳» اذا كان حاذقا في الحرب بصيرا بمواضعها جيد الحذر «۴» فیه، چون کارزار «۵» و علم آن و مواضع حذر و مقاتل دشمن نیک شناسد او را چنین گویند، و معنی آن است که: هر کجا تمکین یابی و به مقاتل ایشان راه بری. و گفته‌اند: الثقف الظفر بالعدو، كما قال «۶» تعالی: فَاِمَّا تَتَّقَنَّهْم فِي الْحَرْبِ «۷» ... ای تظفرون بهم. و ثقاف گویند آن آهنی را که کمان و نیزه به آن راست کنند، و ثقاف گویند او را که نیزه کز «۸» شده را راست کند، و همچین متقف، و بر سیل تشبیه مؤدب را متقف گویند، برای آن که بی ادب کژی کند، مؤدب او را راست کند. وَاٰخِرُجُوْهُمْ مِنْ حَيْثُ اٰخَرَجُوْكُمْ، و ایشان را بیرون کنی از آن که جا شما را بیرون کردند، یعنی مکّه. و مراد به «فتنه»، در آیت شرک است و کفر، گفت: کفر بتر و سخت‌تر از قتل است. اگر ایشان در زمین حرم در ماه حرام بر کفر اصرار می‌کنند و ایشان محرم، از شما چرا روا نبود که ایشان را بکشی در ماه حرام در زمین حرم و شما محرم! کسائی گفت: «فتنه» اینکه جا عذاب است، و ایشان را عادت بودی که چون مسلمانی را بگرفتندی عذاب کردندی او را، خدای تعالی گفت: آنچه ایشان می‌کنند بتر است و سخت‌تر. وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوْكُمْ فِيْهِ فَاِن قَاتَلُوْكُمْ، جمله قراء در اینکه هر سه موضع به «الف» خوانند مگر حمزه و کسائی که ایشان بی «الف» خوانند [از قتل] [اشاره] «۹». و اول از مقاتله بود و در شاذ طلحه بن مصرف و یحیی بن وثاب و اعمش و عیسی بن عمر موافق حمزه و کسائی خوانند «۱۰». ----- (۱). دب: باشد. (۲). همه نسخه بدلها: کارزار. (۳). چاپ شعرانی (۹۱/۲): تعقیف لقیف. (۴). معج، وز: الحذق. (۵). لب: کالزار. (۶). آج، لب، مر الله (۷). سوره انفال (۸) آیه ۵۷. (۸). معج، وز، آج: کج. (۹). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). مر: باشند، دیگر نسخه بدلها: باشد. صفحه: ۷۳ بعضی مفسران گفتند: اینکه لفظ که در او نهی است از قتال ایشان بنزدیک مسجد الحرام پیش از آن که ایشان ابتدا کنند منسوخ است بقوله: وَاقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَا تُكُونَ فَتْنَةً «۱»، اینکه قول قتاده است و ربیع، و مقاتل حیان گفت، قوله: وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ، فی الحل و الحرم «۲» اینکه منسوخ است بقوله: وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ «۳» فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ «۵». بعضی دگر مفسران گفتند: آیت محکم است، و معنی و حکم «۶» بر جای خود است، و نشاید ابتدا کردن به قتال در حرم و نه در ماه حرام، اَلْمَا عِنْدَ الضَّرُورَةِ، و ضرورت آن بود که ایشان ابتدا کنند، چون آغاز کردند [۲۳۷-] قتال ایشان واجب شد. كَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِيْنَ، پاداشت کافران چنین بود. فَاِنِ اَنْتَهُوْا، اگر ایشان از قتل و قتال باز ایستند «۷»، خدای تعالی غفور و رحیم است، بدیع نبود از او که ایشان را بیمارزد چون ایمان آورده باشند و توبه کرده. و «انتهاء» مطاوع نهی باشد، یقال: نهیته فانتهی، كما یقال: زجرته فانزجر. و انفعال بنای مطاوع «۸» باشد، یقال: فعلته فانفعل، قیاسی مطرد. و «غفور»، بنای مبالغت است، و هر بنا که معدول بود از اصل خود وضع قیاس برای «۹» مبالغت بود. وَاقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَا تُكُونَ فَتْنَةً، و کارزار «۱۰» کنی «۱۱» با ایشان تا فتنه نباشد. «کان» تا مه است، یعنی تا کفر در جهان بنماند، و مراد به «فتنه» کفر است. و آیت در حق مشرکان است، و از مشرک «۱۲» باز نگردید «۱۳» اَلَّا بِهٖ اِسْلَامٌ یا «۱۴» قتل، چه حکم او به خلاف حکم اهل ذمت است که از ایشان جزیه قبول کنند. ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳. (۲). فق، مب، مر: و الحرم. (۳). اساس، معج، وز، لب، فق، مب: تقتلوه، به قیاس با نسخه مب، و ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. [.....] [اشاره] (۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۵. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: معنی محکم. (۷). معج، وز، آج، لب: باز ایستند. (۸). چاپ شعرانی (۹۲/۲) فعل. (۹). آج، لب،

فق، مب، مر: بر آن. (۱۰). لب: کالزار. (۱۱). مب، مر: کنید. (۱۲). چاپ شعرانی (۲/۹۳): شرک. (۱۳). همه نسخه بدلها: نگردند. (۱۴). مب به. صفحه ۷۴ مفصل بن سلمه گفت: حکمت در اینکه آن است که اهل کتاب کتابی منزل دارند از خدای تعالی، حق تعالی فرمود که: ایشان را مهلت ده که باشد که ایشان «۱» نظر کنند، و با کتاب «۲» خود رجوع کنند، و انصافی بدهند و ایمان آرند. و اما در حق مشرک عابد «۳» و ثن امید نیست، پس در امهال ایشان وجهی نیست، از ایشان راضی مشو «۴» جز به ایمان یا قتل. و «کان» چون تامه باشد به معنی وجد و حدث باشد، ای [حتی لا] [اشاره] «۵» یوجد کفر و یكون الدین لله، و اینکه قول عبد الله عباس است «۶» و ربیع و ابن زید و روایت از باقر - علیه السلام. و اصل «فته» اختیار بود، یقال: فتنته بكذا اذا جرّبه «۷» به. و برای آن «کفر» را «فته» خواند که مؤدی است به اهلاک، چنان که فتنه مؤدی بود به اهلاک «۸». و دین خدای را باشد. در «دین» دو قول گفتند، یکی ملبت و طلب «۹» اسلام من قوله: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ «۱۰» ...، و یکی اذعان و گردن نهادن حق را، من قول الاعشى: هودان «۱۱» الزّباب اذکر هوالدّ

ین دراکا بغزوه و صیال و اقسام و معانی و وجوه دین به تمامی گفته شد «۱۲»، فی قوله: مَا لَکَ «۱۳» وَ یَکُونُ الدِّینُ لِلَّهِ. (۹). همه نسخه بدلها: طریقه. (۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹. (۱۱). لب، فق، مب، مر: کان. (۱۲). همه نسخه بدلها: شده است. (۱۳). اساس، مع، وز، دب، فق، مب، مر: ملک، به قیاس با نسخه لب و با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. (۱۴). سوره فاتحه الکتاب (۱) آیه ۴. دیگر نسخه بدلها و عبارت تصحیح شد. (۱۵). اساس: فیها، با توجه به معنی عبارت تصحیح شد. صفحه ۷۵: به ذلی ذلیل، یعنی اما به طوع ایمان آرند و به آن عزیز شوند، و اما «۱» از بیم تیغ اظهار ایمان کنند به رغم و مذلت. فَبِأَنِ انْتَهَوْا، اگر باز ایستند از قتل و کفر و عناد. فَلَا عُیُودَانَ، ای [لا سبیل] [اشاره] «۲» و لا حِجَّةَ، اینکه قول عبد الله عباس است، گفت نظیره قوله. أَيْمًا الْأَجَلِینَ قَضَيْتَ فَلَا عُیُودَانَ عَلَیَّ «۳» ...، ای لا [سبیل علی] [اشاره] «۴» و قیل معناه: لا حرج علی، و اصل «عدوان» ظلم بود - چنان که گفتیم - قال الله تعالی: وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ «۵» ...، و مراد در آیت قتل است، و آن قتل برایشان به جزای عدوان و ظلم ایشان بود. آنکه جز [ارابه لفظ] [اشاره] «۶» مجزی برخواند برای ازدواج «۷» را، چنان که طریقت ایشان است، قال عمرو بن شأس الاسدی: [جزینا ذوی العدوان بالامس فرضهم] [اشاره] «۸»

[۷۳۲-پ] قصاصا سواء حذوک الثعل بالثعل و مراد به ظالم «۹» کافر محارب است اینکه جایگاه، پس معنی آیت اینکه است که گفتیم، نه آن که امری کرد به ظلم یا اباحتی کرد ظلم را. قوله: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ، بدان که ماه حرام در سال «۱۰» چهار است چنان که حق تعالی گفت: مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ «۱۱» ...، واحد فرد [و هو رجب] [اشاره] «۱۲» و ثلاثه سرد، ای متتابعه «۱۳»، یکی فرد است و آن رجب است و سه متتابع، و آن ذو القعدة و ذو الحجة و محرم است. و برای آنش حرام خواندند که حرام بود برایشان قتال کردن در اینکه ماهها تا اگر مرد، مقاتل پدر و برادر را دیدی رها کردی و نکشتی او را، پس برای حرمت ماه راه، حرام خواندند او را، و مراد به اینکه ماه در آیت ذو القعدة است که ----- (۱). اساس: یا، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد. (۸-۶-۴-۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] [اشاره] (۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۸. (۵). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۷). همه نسخه بدلها: ازدواج لفظ. (۹). همه نسخه بدلها: ظلم. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: سالی. (۱۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۶. (۱۲). اساس: ناخواناست، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). مع، وز: متابعی. صفحه ۷۶ رسول را - علیه السلام - از حدیبیه «۱» عام الصدّ ذو القعدة باز گردانیدند. و اینکه ماه را برای آن ذو القعدة خواندند لعودهم فيه عن «۲» القتال، که ایشان در اینکه ماه از کارزار «۳» فرو نشستند. اما در معنی آیت دو قول گفتند، یکی آن که: چون رسول - علیه السلام - عام الحدیبیه باز گردید «۴» و در مکه نشد، و صلحی رفت

میان ایشان و قراری که رسول - علیه السلام - دگر سال باز آید و ایشان از مکه بروند «۵»، و صحابه رسول در مکه آیند با سلاحها در نیام و برهنه نکنند. چون سال دیگر آمد، رسول - علیه السلام - برخاست و در مکه رفت و طواف کرد و ارکان حج بگذارد، و آن ذو القعدة بود که بیرون آمد از مدینه سنه سبع، و آن سال که او را منع کردند هم ذو القعدة بود سنه ست از هجرت، خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: اینکه ماه دخول به بدل آن ماه منع است، و هر دو در ماه حرام «۶» بود. قولی دگر آن است در معنی آیت که: قتال الشَّهْرِ الحَرَامِ بِالشَّهْرِ الحَرَامِ، ای بقتال الشَّهْرِ الحَرَامِ، یعنی اینکه قتال که شما را گمان است که با ایشان باید کردن، به عوض آن قتال است که ایشان با شما کنند. اگر ایشان حلال «۷» می‌دارند و روا می‌دارند که در ماه حرام با شما قتال کنند، شما نیز روا داری، که الشَّرُّ بالشَّرِّ و البادی اظلم «۸»، [معنی آیت] [اشاره] «۹»، معنی آیت «۱۰» مثل باشد، و بر هر دو وجه در آیت مضاف محذوف بود و مضاف الیه به جای او نهاده. قول اول را تقدیر اینکه بود که: دخول الشَّهْرِ بمنع «۱۱» الشَّهْرِ، علی تقدیر: دخولکم [مکه] [اشاره] «۱۲» فی الشَّهْرِ الحَرَامِ بمنعهم «۱۳» ای ایاکم عن دخولها فی الشَّهْرِ الحَرَامِ. و وجه دوم «۱۴» را تقدیر چنین باشد [۲۳۸- ر] که: قتال الشَّهْرِ الحَرَامِ، ای قتالکم ----- (۱). همه نسخه بدلها: عام الحدییه. (۱۲- ۲). همه نسخه بدلها: من. (۳). لب: کالزار. (۴). دب: نگریدید. (۵). مج: وز: برون بروند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: محرّم. [.....] [اشاره] (۷). مر: بحلال. (۸). آج، لب، فق، مب، مر و الحديد بالحديد يفلح. (۹). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها: اینکه. (۱۱). مج: وز: يمنع. (۱۳). مج: وز: يمنعکم. (۱۴). مب، مر: دویم. صفحه: ۷۷ ایاهم فی الشَّهْرِ الحَرَامِ بقتالهم ایاکم فی الشَّهْرِ الحَرَامِ، تا معنی آیت مستقیم شود، یعنی اینکه دخول به بدل آن منع، و اینکه قتال در برابر آن قتال. و الخُرْمَات جمع حرمة باشد کظلمة و ظلمات و حجره و حجرات، و برای آن به جمع گفت که سه حرمت است، و اقل جمع بر مذهب درست سه بود: یکی حرمت ماه، یکی حرمت حرم، یکی حرمت احرام «۱». و قصاص و مقاصت به معنی مساوات و مقابله بود، و اصل آن اتباع اثر بود، یعنی دنبال آن داری که با او آن کنی که او کرده باشد. فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ، هر که بر شما ظلم کند. فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ، بر او همچنان ظلم که او کرده باشد بکنی. و ظاهر چنان می‌نماید که در آیت امر است به ظلم، و لکن مراد مقابله «۲» و مجازات است. و آنچه دوم «۳» باشد بر سیل جزاء، آن را ظلم نخوانند مگر بر سیل مجاز و ازدواج، و مانند اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار است، قال الله تعالى: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۴». و دوم «۵» سیئه نباشد، چه جزاء بدی، بد «۶» نباشد، دگر قوله تعالی: وَ إِن عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ «۷». و آنچه اول ایشان کرده باشند عقاب نباشد، عقاب اینکه فعل باشد که اینان به جزای آن کرده باشند، و لکن بر سیل ازدواج با «۸» کلام جفت شود، و چنان که عمرو بن کلثوم گفت: الا لا يجهلن «۹» احد علینا

فنجهل فوق جهل الجاهلینا یعنی جزای جهل دهیم، برای آن که هیچ عاقل به جهل فخر نکند. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ مَعَ الْمُتَّقِينَ، و از خدای بترسی و بدانی که او با متقیان است به معنی نصرت. و معنی «مع» مصاحبت باشد، یعنی نصرت خدای با ----- (۱). مر قوله. (۲). اساس: به صورت «مقاتله» هم خوانده می‌شود. (۳-۵). مر: دویم. (۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. (۶). مر: بدی. (۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶. (۸). دب: تا. [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها بجز لب: يجهلین. صفحه: ۷۸ متقیان است به یک جا. وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، امر است از خدای تعالی جمله مکلفان را به انفاق مال، و در عموم اینکه، داخل زکات و صدقه [و انواع] [اشاره] «۱» بر و نفقه باشد آن کس که نفقه‌یش «۲» بر او واجب بود. و سیل خدای، طاعت اوست از باب حج و جهاد، و در [عموم] [اشاره] «۳» آیت داخل بود هر چه از باب خیر بود از عمارت مساجد و پل و رباط و اصلاح راهها و معاونت مساکین و [شفقت] [اشاره] «۴» بر یتیمان. و «انفاق»، در لغت اخراج الشيء عن الملك باشد، و «نفوق» خروج باشد. و اینکه را شرح داده‌ایم. وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، «اللقاء» نقل چیزی باشد با جهت سفلی «۵»، چنان که طرح، يقال: القی

علیه «۶» مسئله کما یقال: [طرح علیه] [اشاره] «۷» مسئله. و در معنی او چند قول گفتند، بهری گفتند: معنی آن است که لا تأخذوا فی ذلک و لا تبدؤوا «۸» به، و هر کس [که او ابتدا] [اشاره] «۹» کند به کاری او را گویند: القی یده فیه، چنان که لید گفت: حتی اذا أَلَقْتَ یدَا فِی کَافِرٍ

و أجن- [عورات الثغور ظلامها] [اشاره] «۱۰» ای بدأت فی المغیب. مبرّد گفت: کنایت کرد به دست، که بعضی از جمله است از جمله تن. و «با» زاید است، [معنی آن است که: و لا تلقوا انفسکم] [اشاره] «۱۱» [۲۳۸-پ] [اشاره]، خود را در هلاک میفگنی، چنان که گفت: بما قَدَمْتَ یدَاکَ «۱۲» ...، و: فَبِمَا «۱۳» تَبَيَّنَتْ بِالذُّهْنِ «۱۶» ...، و قول شاعر: و لقد ملأت علی نصیب جلدہ

بمساءة ان الصّيديق يعاتب ----- (۱۱-۱۰-۹-۷-۴-۳-۱). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نفقه اش. (۵). مج، مب، مر: اسفل. (۶). فق: الیه. (۸). مج، وز: بتبدءوا، آج، لب، فق، مب: تبدءونه. (۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۱۰. (۱۳). متن آیه قرآن: فبما. (۱۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۳۰. (۱۵). همه نسخه بدلها: با مثال آیت آورد و هو. (۱۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۰. صفحه: ۷۹ ای مساءة، و گفت: عرب اینکه لفظ در شربه کار دارند. وجهی دیگر در «با» آن است که ردّ او کرد با معنی در اصل، برای آن که جمله افعال متعدّیه از قتل و ضرب و قطع همه مضمّن «۱» است به «با» در معنی، برای آن که معنی اینکه است که: اوقعت به الضرب «۲» و القتل و القطع. وجهی دگر در آیت آن است که: مفعول به «۳» بیفگند، و «با» آلت راست، چنان که: فعلت بیدی و اخذت بیدی و مشیت برجلی، و معنی آن است که: و لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکة. علما در معنی او خلاف کردند، بهری گفتند: به بخل، یعنی خویشتن به هلاک مکنی «۴» به آن که به مال بخل کنی، برای آن که در مقدمه ذکر نفقه مال رفته است که در بخل و امساک هلاک است در دین و دنیا، اما دین «۵»: منع زکات و حج «۶» و نفقات واجب در اینکه باب اند، و اما در باب دنیا: بخیل را همه جهان دشمن باشند، نینی که شاعر چگونه می گوید: اللّوم داء دوی «۷» یقتلون به

لا یقتلون بداء غیره ابدا از آن که به منع قری و طعام دشمن اندوخته آید، پس مؤدّی بود آن با قتل ایشان. و اینکه قول حذیفه و حسن و قتاده و عکرمة و عطا و ضحاک و ابن کیسان است. عبد الله عباس و سدّی گفتند: معنی آن است که مگو که مرا چیزی نیست، یعنی خود را و نام خود را نیست مکنی «۸». مجاهد گفت: معنی آن است امساک مکنی از نفقه ترس درویشی را. حسن گفت: ایشان امساک کردند در «۹» سفرهای خطرناک برای جمع مال «۱۰»، حق تعالی آن هر دو نهی کرد به اینکه آیت. ----- (۱). آج، لب، فق، مر: متضمّن. (۲). فق: الضراب. (۳). لب: مفعول. [.....] [اشاره] (۴). مب: میفگنید. (۵). آج، لب، فق، مب: اما در اینکه. (۶). همه نسخه بدلها و جهاد. (۷). اساس: داء لوبر، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مج، وز: می کنی، مب: مکنید. (۹). همه نسخه بدلها: و. (۱۰). همه نسخه بدلها را. صفحه: ۸۰ ابو صالح گفت از عبد الله عباس که: آیت عام الحدیبه آمد در حق قومی که رسول- علیه السّلام- ایشان را حج فرمود، ایشان گفتند: ما چیزی نداریم تا برگ خود بسازیم و کس ما را نفقه نکند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. حسن علی ابو طالب «۱» روایت کند و ابو الدرداء و ابو هریره و ابو امامه و عبد الله عمر «۲» و جابر عبد الله انصاری و عمران بن الحصین [اشاره] «۳» از رسول- علیه السّلام- که گفت: آن کس که درمی در خانه خود نشسته در سیبیل خدای خرج کند، یعنی حج یا جهاد را [اشاره] «۴»، به هر درمی هفتصد «۵» بنویسند. و آن که به نفس خود بیرون شود و مال خرج کند، به هر درمی هفتصد «۶» هزار [درمش] [اشاره] «۷» بنویسند، و ذلک قوله تعالی: وَاللّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ «۸». عکرمة گفت: معنی و لا- تَلَقُّوا بِأَیْدِیْکُمْ إِلَى التَّهْلُکَةِ، آن است که: و لا

تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» ۹)... یعنی نفقه از وجهی حلال کنی. زید بن اسلم گفت: آیت در جماعتی آمد که ایشان به جهاد رفتندی بی برگی و سازی، یا «۱۰» در راه منقطع شدند و یا «۱۱» بر دیگران و بال شدند، حق تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت: چون مال نداری که نفقه کنی، خویشتن «۱۲» در هلاک میفگنی. بهری دگر [۲۳۹-ر] گفتند: خود را در هلاک میفگنی به اسراف در نفقه و صدقه. صادق- علیه السلام- گفت: اگر مردی هر چه دارد به یک بار در صدقه و نفقه خرج کند، او محسن و موفق «۱۳» نباشد لقله: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ. بهری دگر از مفسران گفتند: مراد آن است که خویشتن «۱۴» در هلاک میفگنی به ترک جهاد، ----- (۴-۱). دب: حسن بن علی علیهما السلام، آج: حسن بن علی ابو طالب، علیهما السلام. (۲). اساس و دیگر نسخه بدلها عبد الله عمرو، که در اساس کلمه خط خوردگی دارد. (۷-۳). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر بدلها افزوده شد. (۶-۵). مع، وز: هفصد. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۷. (۱۰). همه نسخه بدلها: یا. [.....] [اشاره] (۱۱). همه نسخه بدلها: و اما. (۱۲). آج، مب: خود را. (۱۳). آج، فق، مب: موافق. (۱۴). مب، مر را. صفحه: ۸۱ برای آن که چون تن در جهاد ندهید «۱» کفار مستولی شوند، و چون مستولی شوند مسلمانان را هلاک کنند، همچنان باشد که آن هلاک، ایشان به سر خود آورده به دست خود. اسلم بن عمران گوید: به غزای قسطنطینیته «۲» بودم، و امیر اهل مصر عقبه بن عامر الجهنی بود- صاحب رسول الله «۳»، و امیر اهل شام فضاله بن عبید بود- صاحب رسول الله، و امیر جمله لشکر عبد الرحمن خالد ولید «۴» بود. رومیان بیامند و مصاف برکشیدند و پشت به دیوار مدینه روم باز نهادند، و مسلمانان در برابر ایشان دو صف برکشیدند. سواری از لشکر مسلمانان بیرون آمد و بر «۵» لشکر روم حمله برد، و صف «۶» ایشان «۷» بردید، آنگه بر جای خود آمد و بایستاد، مردمان گفتند: سبحان الله القی بیده الی التهلکة. ابو ایوب انصاری- رحمه الله علیه- گفت: شما اینکه آیت را تاویل چنین می کنی «۸»! مردی را که حمله چنین برد و قتالی چنین کرد و طلب شهادت کرد او را می گوی «۹» خود را در هلاک افگند؟ ما به دانیم «۱۰»، تفسیر اینکه آیت «۱۱» در ما فرود آمد که انصاریانیم. چون خدای تعالی دین مسلمانی عزیز کرد، و رسول- علیه السلام- ممکن «۱۲» شد، با یکدیگر گفتیم در سر: تا «۱۳» چند از اینکه جهاد و مشقت خواهیم دیدن؟ اسبابها ما مختل شد، مصلحت در آن باشد که روزی چند با سر املاک و اسباب شویم، و عمارتی کنیم املاک را، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۱۴» که: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، بترک الجهاد و الاقامة فی الاهل. آنگه ابن ابو عمران گفت: لا جرم ابو ایوب چندان «۱۵» مداومت کرد بر جهاد که او را ----- (۱). همه نسخه بدلها ندهند. (۲). همه نسخه بدلها بجز مع: قسطنطینیته. (۳). همه نسخه بدلها: رسول- صلی الله علیه و آله. (۴). مب: عبد الرحمن بن خالد ولید. (۵). آج، لب، مب، مر: در. (۶). مب لشکر. (۷). آج، لب، فق، مر را. (۸). دب: کنی، آج، لب، فق: مکنی، مب، مر: مکنید. (۹). مب، مر: می گوید. (۱۰). لب، مب، مر: بدانیم، مب: به بدانیم. [.....] [اشاره] (۱۱). دب اینکه آیت، آج، لب، فق که اینکه آیت. (۱۲). مب: متمکن. (۱۳). مع، وز: ماتا. (۱۴). مب قوله تعالی. (۱۵). دب: چنان. صفحه: ۸۲ بکشتند «۱»، و در قسطنطینیته «۲» دفتش کردند، و گور او آن جاست. عبد الله عیاس گفت به روایت ابو الجوزاء که: مراد آن است که خویشتن در عذاب خدای میفگنی به ترک جهاد، دلیلش قوله تعالی: إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا «۳». انس مالک روایت کرد از رسول- صلی الله علیه و آله- که گفت: سه چیز از اصل ایمان است: باز ایستادن «۴» از گوینده لا اله الا الله، و تکفیر [اونان] [اشاره] «۵» کردن به عملی که بکند از گناه، و جهاد پیوسته داشتن تا آنگه که آخر امت من با دجال جهاد کنند، و «۶» ایمان داشتن به قضا و قدر خدای. ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: هر که بمیرد و غزا نکند و با خود [اندیشه] [اشاره] «۷» و تدبیر غزا نکند، مات علی شعبه من النفاق، بر شاخ «۸» نفاق میرد. ابو هریره و سفیان گفتند: آن کس باشد که [به تنهای] [اشاره] «۹» حمله برد بر لشکری بسیار. محمد بن سیرین و عبیده السلمائی گفتند: مراد نومییدی است از رحمت خدای. ابو [قلابه گفت] [اشاره] «۱۰»: مردی باشد که گناهی بکند، آنگه گوید: مرا توبت نیست، دست در میان دارد و گناه می کند، نومیید از «۱۱» رحمت خدای تعالی. یمان بن رباب و مفضل بن

سلمه گفتند: عرب آن کس (۱۲) را که تن به هلاک (۱۳) فرو نهد و از نجات نومید شود، گویند: [ألقى بیده] [اشاره] (۱۴)، [۲۳۹- پ] الی التهلکة. یکی از براء بن عازب پرسید که: نه مراد به اینکه آیت آن کس است که تنها بر لشکری عظیم حمله برد! گفت: نه، مراد مردی است که گناهی بکند با خود فرو ----- (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مر آن جا بکشند، چاپ شعرانی (۹۷/۲) تا در آن جا کشته شد. (۲). وز، دب، لب، مل: قسطنطنیه، آج: قسطنطنیه، فق مر: قسطنطنیه. (۳). سوره توبه (۹) آیه ۳۹. (۴). وز، آج، لب، فق: استادن. (۱۴-۱۰-۹-۷-۵). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس: «ما» (بدون نقطه)، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). مب: شاخی از، دیگر نسخه بدلها: شاخی. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق: نومید شده از. (۱۲). آج، لب، فق: عربان کسی. [.....] [اشاره] (۱۳). معج، وز: بهلکه، آج، لب، فق، مب: به هلاکت. صفحه ۸۳ نهد (۱) که مرا از اینکه گناه توبه نیست، از رحمت خدای نومید شود گناه می کند و اصرار می نماید. راوی خبر گوید که: حبيب بن الحارث بنزدیک رسول آمد، گفت: یا رسول الله؟ ائنی رجل معراض للذنوب (۲)، من مردی ام که تعرض گناه بسیار کنم، مرا تدبیر چیست! گفت: توبه کن. گفت: یا رسول الله؟ توبه می کنم، و با سر گناه می شوم. گفت: پس از آن با سر توبه شو. گفت: یا رسول الله؟ پس گناه من بسیار شود (۳). گفت: یا حبيب؟ عفو خدای از گناه تو بیشتر است. فضیل عیاض گفت معنی آیت آن است که: خود را در هلاک میفکنی به گمان بد که به خدای بری (۴)، نبینی در عقب اینکه گفت: وَأَحْسِنُوا، و مراد آن که: و أحسنوا الظن بالله ان الله يحب المحسنين الظن به. اسماعیل بن علی برادر زاده دعبل شاعر گفت: در نزدیک حسن هانی شدیم در بیماری که او را بود به عیادت، او را گفتیم: یا با علی؟ تو در اول روزی از روزهای آخرت، و آخر روزی از روزهای دنیا، توبه بکن. گفت: اسندونی، مرا باز نشانی، او را باز نشانند. گفت: حدثنی حماد بن سلمه عن یزید الرقاشی عن انس بن مالک، عن النبی - صلی الله علیه و آله - انه قال: جعلت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی أترانی لا اکون منهم! پیغامبر - علیه السلام - گفت: من شفاعت خود برای اهل کبائر امت نهاده ام، گمان بری که من از ایشان نیم (۵) «۶» «و کان أحسننا ظناً بالله» ، از ما (۷) همه او به خدای نیکو گمان تر (۸) بود. انس گفت: رسول - علیه السلام - گفت: «۹» «۱۰» «۱۱» لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله ان حسن الظن بالله ثمن الجنة، گفت: نباید (۱۲) که مرگ به یکی از شما آید و (۱۳) او به ----- (۱). فق: با خود گوید، مب: با خود اندیشه کند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: الذنوب. (۳). معج: شو. (۴). مب: برید: آج: که خدای را بری. (۵). معج، وز، دب، آج، لب: نه ام. (۶). همه نسخه بدلها: بالله ظناً. (۷). در معج، وز، دب: از هما. (۸). معج: نیکو گماتر. (۹). آج، لب، فق، مب: بالظن. (۱۰). لب، فق، مب: احسن (۱۱). معج: ثمننا. (۱۲). آج، لب، فق: نبادا، مب، مر: مبادا. (۱۳). معج از [.....] [اشاره] صفحه ۸۴ خدای نیکو گمان نباشد، که گمان نیکو به خدای - جل جلاله - بهای بهشت است. هم او روایت (۱) کند که فردای قیامت حق تعالی فرماید تا بنده را به دوزخ برند، چون او را سوی (۲) دوزخ می برند، سر بر دارد و گوید: بار خدایا؟ گمان من به تو نه اینکه بود (۳)، حق تعالی گوید (۴)، بنده من گمان تو به من چه بود! گوید: آن که (۵) مرا بیمارزی و عفو کنی، حق تعالی گوید: عفو (۶) کردم، به بهشتش برید (۷). و اگر آیت حمل کنند (۸) بر عموم تا همه معانی داخل بود تحت آن اولیتر، چه تنافی نیست از میان اینکه معانی. و «تهلکه» تفعله باشد من الهلاک. و گفته اند: سبب هلاک بود، و «هلاک» ضیاع بود. و گفته اند: «تهلکه» آن چیزی است که (۹) عاقبت او به هلاک انجامد. و «احسان»، ایصال هر نفعی بود حسن به غیر (۱۰)، و نه هر که او فعلی (۱۱) حسن بکند او را محسن (۱۲) خوانند، برای آن که خدای تعالی کفار را عقاب کند و از او حسن است، و نگویند که محسن است بر (۱۳) کافر، یا احسان می کند با او. عکرمه گفت معنی آن است که: أحسنوا الظن بالله فی الخلف و العوض (۱۴)، گمان به خدای تعالی نیکو بری که آنچه شما نفقه کنی عوض باز دهد. ابن زید گفت: أنفقوا بدء (۱۵) و أحسنوا عودا (۱۶) [۲۴۰- ر] [اشاره]، به اول نفقه کنی و آنچه دوم بار کنی از باب احسان باشد. و گفته اند: معنی آن است که واسطه کار نگاه داری که بین - ----- (۱). همه نسخه بدلها: انس روایت. (۲). آج، لب، فق، مر: بسوی. (۳). معج، وز:

من به اینکه بود، مر: من به تو اینکه بود، مر: من به تو آن بود، مب: خدایا به تو گمان اینکه نبود. (۴). همه نسخه بدلها: می گوید.  
 (۵). مب مرا به دوزخ نفرستی و. (۶). دب، مب، مر: عفو. (۷). مب: برند. (۸). فق، مر: آیت را حمل کنند، دب: آیت حمل کنی.  
 (۹). همه نسخه بدلها: آن باشد که. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نفعی حسن به گیری باشد. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر:  
 فعل. (۱۲). اساس: بکند احسانش، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها: با. (۱۴-۱۶). همه نسخه  
 بدلها گفت. [.....] [اشاره] (۱۵). معج، وز، دب، آج، لب: بدا، مر: بدوا. صفحه: ۸۵ الاسراف و التقصیر است «۱».

## [سوره البقره (۲): آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳]

### [اشاره]

وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ  
 أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ  
 ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
 شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶) الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ  
 اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ  
 فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَوَ  
 اسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹) فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا  
 آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (۲۰۰) وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱)  
 أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲) وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ  
 تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

### [ترجمه]

تمام بکنی «۲» حج و عمره خدای را، اگر باز دارند شما را «۳» آنچه میسر شود از هدی، و متراشی سرهایتان تا برسد هدی به جای  
 خود، هر که باشد از شما بیمار یا باشد به او رنجی از سرش فدای از روزه یا صدقه‌ای یا چیزی که بکشد چون ایمن شوی هر که  
 تمتع کند به عمره را «۴» حج آنچه خوار شود از هدی «۵» هر که نیابد، روزه سه روز در حج و هفت روز چون باز آیی آن ده روز  
 تمام باشد، اینکه آن راست که نباشد اهلش «۶» حاضران مسجد حرام «۷»، و بررسی از خدا و بدانید که خدای سخت عقوبت است.  
 حج ماههای دانسته است هر که اندازد در آن حج را جماع نیست «۸» و نه فاسق شدن و نه سوگند خوردن «۹» در حج، و آنچه کنی  
 از نیکی آن را خدای می داند، و زاد برگیرید که بهترین زاد پرهیزگاری باشد، و برسید از من ای خداوندان عقلمها. -----

----- (۱). وز قوله عز و جل، دیگر نسخه بدلها قوله تعالی. (۲). وز: بکنید. (۳). وز و یا. (۴). معج:  
 برای. (۵). معج: هدیه. (۶). معج، وز، لب، فق: اهل آن. (۷). معج، وز، آج، لب، فق: مکه. (۸). معج، وز، آج، لب و فحش. (۹). معج،  
 وز، آج، لب، فق به خدای. صفحه: ۸۶ نیست بر شما بزه «۱» که طلب کنید نعمتی از خدایتان چون بیایی «۲» از عرفات یاد کنی  
 خدای را بنزدیک مشعر حرام، و یاد کنید او را چنان که شما را راه داد «۳»، و اگر چه «۴» بودید پیش «۵» آن از گمراهان. پس بیایی  
 از آن جا که بیایند مردمان و آموزش خواهید از خدا که خدای آمرزنده و بخشاینده است. [۲۴۰-پ] [اشاره] چون بگزاری ارکان  
 حجتان، یاد کنید خدای را چون یاد کردنتان «۶» پدرانتان «۷» را یا «۸» سخت تر یاد کردن، از مردم «۹» کس هست که می گوید «۱۰»:

بار خدایا بده ما را در دنیا، و نباشد او را در آخرت از «۱۱» نصیبی «۱۲». و از ایشان کس هست که می‌گوید «۱۳»: خدای ما «۱۴» بده ما را در دنیا نیکویی و در آخرت نیکویی، و نگهدار ما را از عذاب آتش «۱۵». ایشان آنانند که باشد ایشان را بهره از آنچه اندوخته باشند، و خدا «۱۶» زود شمار است. یاد کنید خدای را در روزهای شمرده، هر که تعجیل کند در دو روز، بزه نیست بر او، و هر که -

----- (۱). بزه‌ی / بزه‌ای، حج، وز، لب، فق: بزه. (۲). حج، وز: بیاید. (۳). حج، وز، آج، لب، فق: راه نمود شما را. (۴). و اگر چه، ترجمه «ان» است که ان مخففه از ثقیله است و ظاهرا به معنی: «بدرستی که» یا «همانا» ست. [.....] [اشاره] (۵). چاپ شعرانی (۲/ ۱۰۰) از. (۶). حج، وز، آج، لب، فق: یاد کردیتان. (۷). آج، لب، فق: پدران ایشان. (۸). حج: و، وز: تا. (۹). آج، لب، فق: مردمان، حج: پس از مردمان. (۱۰-۱۳). حج، وز، آج، لب، فق: هستند که گویند. (۱۱). نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). حج و بهره. (۱۴). حج، وز، آج، لب، فق: بار خدایا. (۱۵). حج، وز، آج، لب، فق: دوزخ. (۱۶). حج: خدای تعالی.

صفحه ۸۷ باز «۱» پس استند «۲» نیست بزه بر او آن را که ترسد، و برتسید از خدای و بدانید که با او برند شما را جمع کرده «۳». قوله تعالی: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ، ابن ابی اسحاق در شاذ «حج» «۴» خواند به کسر «حا» در جمله قرآن، و اینکه لغت تمیم است، و قیس عیلان و طلحه بن مصرف اینکه جا و در آل عمران به کسر خواندند و در باقی قرآن به فتح. و ابو جعفر و حمزه و کسائی و عاصم به روایت حفص در آل عمران به کسر خواندند و در همه قرآن به فتح، و جمله قراء در همه قرآن به فتح «حا» «۵» خوانند، و آن «۶» لغت اهل حجاز است. کسائی گفت: هر «۷» دو لغت است و میانشان فرقی نیست، کرطل و رطل و کسر البیت و کسر. ابو معاذ گفت: «حج» به فتح مصدر باشد و به کسر اسم، چنان که قسم و قسم، و سقی و سقی، و شرب و شرب، و در مصحف عبد الله چنین است که: و أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ إِلَى الْبَيْتِ لِلَّهِ، و شعبی خواند: و أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ، به رفع «عمره» علی الابتداء. بدان که «حج» در لغت قصد باشد، و در شرع قصدی باشد مخصوص در وقتی مخصوص به جای مخصوص بر ادای مناسکی مشروع، و اینکه از جمله اسماء مخصوصه «۹» است، و از «۱۰» میان مسلمانان خلافتی نیست در وجوب حج، اما در وجوب عمره خلاف کردند: مذهب ما و مذهب شافعی بر قول جدید «۱۱» او، و «۱۲» سفیان ثوری [۲۴۱-] ر [و «۱۳» سفیان عیینه و احمد و اسحاق و عطا و قتاده آن است که واجب است، و در صحابه مذهب ----- (۱). آج، لب، فق: از. (۲). حج، وز، آج، لب، فق: ایستد. (۳). حج، وز، آج، لب، فق، مب، مر اینکه هشت آیت است. [.....] [اشاره] (۴). مب: بحج. (۵). کذا: در اساس و دب، دیگر نسخه بدلها عبارت: «و جمله قراء در همه قرآن به فتح «حا» را ندارند. (۶). حج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۷). همه نسخه بدلها: اینکه. (۸). حج، وز، دب، مب: الی بیت الله. (۹). حج، وز: مخصوص. (۱۰). فق، مب: و در. (۱۱). همه نسخه بدلها: حدیث. (۱۲). مر حدیث. (۱۳). همه نسخه بدلها قراء. صفحه ۸۸ امیر المؤمنین علی - علیه السلام - است و عبد الله عباس و زید بن ثابت. و قومی گفتند: سنت است، و آن مذهب اهل عراق است و مالک بن انس و ابو ثور، و یک قول شافعی در قدیم، پس از آن باز آمد و اینان بنا بر قراءت شعبی کردند که به رفع خوانند، دلیل بر صحت مذهب درست قراءت عامه «۱» است: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ، امر کرد «۲» به عمره همچنان که به حج، و امر از خدای تعالی دلیل ایجاب کند تا دلیل برخاستن «۳» که مراد ندب است. دلیل دیگر، اجماع اهل البیت و نیز اجماع صحابه - که کس بر اینان که گفتیم منکر نیست. دگر خبر جابر که گفت، از رسول - علیه السلام - پرسیدم حدیث عمره و گفتم «۴»: یا رسول الله؟ اَبی شیخ کبیر، پدرم «۵» سخت پیر است، حج و عمره نتواند کردن، گفت: حج عنه و اعتمر، تو از او حج و عمره بکن، یعنی به نیابت او. و ابو السق «۶» گوید: نزدیک رسول - علیه السلام - آمدم به عرفه، او را گفتم: مرا عملی آموز که بدان از عذاب برهم، گفت: نماز فریضه به پای دار، و زکات مال بده، و حج و عمره بکن، و ماه رمضان روزه دار. «عمره» را در میان فرایض بر شمرد. و شقیق بن عبد الله روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت: متابعت کنی از میان حج و عمره، که آن درویشی و گناه چنان ببرد که کوره خبث از آهن و زر و سیم ببرد، و حج [مبرور را] [اشاره] «۷» هیچ ثواب نبود بدون بهشت، و عبد الله عباس «۸» گفت: و الله که عمره مقارن حج است در کتاب خدای، و اینکه آیت بخواند. عبد الله عمر گفت:



هیچ کس از خلقان خدای نباشد که نه بر او حج و عمره است. مسروق گفت: ما «۹» را در کتاب نماز فرمودند «۱۰» و زکات «۱۱» و حج و عمره «۱۲» از حج ----- (۲). (۲). حج، وز: کرده، آج، لب، فق، مب، مر: کردند.

(۳). دب: برخیزد. (۴). مر: ندارد، دیگر نسخه بدلها: گفت. (۵). همه نسخه بدلها مردی. [.....] [اشاره] (۶-۱). کذا: در اساس، حج، وز: ابوالمشتق، دب: ابو الشفق، آج، لب، فق: ابو الشقیق، مب: ابو الشعبی، مر: ابو الشقیق. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به حج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مب: عبد الله مسعود. (۹). دب، حج، وز، هما، دیگر نسخه بدلها: همانا. (۱۰). حج، وز: فرموده‌اند، دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرمود. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب: در زکات. (۱۲). همه نسخه بدلها و عمره. صفحه: ۸۹

بمثابت زکات است از نماز «۱». مردی از سعید جبر پر سید که: عمره فریضه است یا سنت! گفت: فریضه است. مرد «۲» گفت: شعبی می گوید که: عمره سنت است، گفت: شعبی دروغ می گوید و اینکه آیت بخواند- و اخبار در اینکه معنی بسیار است. مفسران در اتمام حج و عمره خلاف کردند، عبد الله عباس و علقمه و ابراهیم و مجاهد گفتند: اتمام او آن است که جمله ارکان و فرایض و مناسک او به جای آرد به شرایط و حقوقش از فرایض و سنن. سعید جبر و عطا «۳» و سدی گفتند: چون شروع کردند در او، اتمام واجب باشد از آن که شروع ملزم بود بنزدیک [بعضی از فقها] [اشاره] «۴». طاووس گفت: اتمام ایشان افراد بود، یک از یک جدا دارد «۵». مردی بنزدیک امیر المؤمنین علی «۶» آمد و گفت: چه معنی دارد وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ! گفت: آن که احرام از خانه خود فراگیری «۷»، و همانا اینکه مرد را [خانه از پس] [اشاره] «۸» مواقیت بوده باشد برای آن که بنزدیک اهل البیت پیش از میقات احرام نشاید گرفتن، و اگر بگیرد «۹» مجزی نبود چون به میقات خود رسد احرام با سر باید گرفتن. قتاده گفت: اتمام عمره آن بود که [نه در ماههای] [اشاره] «۱۰»، «۲۴۱-پ [حج آری، چه اگر] «۱۱» در ماه حج آرد آن خود تمتع بود او را هدی واجب باشد، و اینکه مذهب ماست چنان که بعضی شرح داده شود «۱۲»- ان شاء الله. بدان که حج سه گونه است: تمتع و افراد و قران. امّا تمتع فرض آن کس باشد ----- (۱). (۱). حج، لب، فق، مب، مر: ایمان. (۲). همه نسخه بدلها: مردی. (۳). اساس: افتادگی دارد، با قلمی و دیگر ضبط کلمه «عکرمه» است، با توجه به حج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰-۸-۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به حج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب: دارند. (۶). دب، فق، علی، مب علی بن ابی طالب- علیه السلام، مر علی- علیه السلام. (۷). حج، وز: هاگیری، مب: خود بگیرد، مر: خود گیرید. [.....] [اشاره] (۹). حج، وز، بگرد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گیرد. (۱۱). حج، لب، فق: اگر چه. (۱۲). حج، لب، فق، مب، مر: شد. صفحه: ۹۰ که از حاضران مسجد الحرام نباشد، و افراد و قران فرض آن کس باشد که از حاضران مسجد الحرام باشد، و حد او آن بود که از خانه او تا به مسجد الحرام بیشتر از دوازده میل نباشد از چهار جانب. امّا حج- علی اختلاف انواعها- «۱» مشتمل است بر: فریضه و سنت. و فریضه بر دو ضرب است: رکن است، و جز رکن. امّا ارکان متمتع ده است: نیت است، و احرام از میقات خود در وقت خود، و طواف عمره، و سعی بین الصفا و المروه برای عمره، و نیت حج، و احرام به حج، و وقوف به عرفات، و وقوف به مشعر، و طواف زیارت- یعنی طواف حج- و سعی برای حج. و آنچه نه رکن است هشت چیز است: لئیک چهار گانه با تمکین، و دو رکعت نماز طواف عمره است، و تقصیر است پس از سعی عمره، و لئیک زدن بنزدیک احرام به حج یا آنچه قایم بود مقام آن، و هدی است یا آنچه قایم بود مقام آن [از] [اشاره] «۲» روزه چون عاجز باشد، و دو رکعت طواف حج، و طواف النساء، و دو رکعت آن. و فرق از میان قارن و مفرد آن است که قارن هدی با خود دارد و مفرد ندارد. و آنچه سنت است آواز برداشتن است به لئیک، و استلام «۳» ارکان، و به منارفتن، و سنگ انداختن است، و سر تراشیدن یا تقصیر کردن، و قربان کردن آن را که متمتع نباشد، چه اگر متمتع بود هدیش واجب باشد. و «عمره» در لغت زیارت بود و در شرع همچنین، امّا آن است که زیارت خانه کعبه است برای [ادای] [اشاره] «۴» مناسکی مخصوص. و واجبات عمره آن است که گفتیم، و فقها گفتند: افراد آن بود که حج بکند و فارغ شود و آنگه عمره مبتوله- یعنی بریده «۵» مستأنف- بیارد. و قران آن بود که جمع کند از میان حج و عمره، و اینکه مذهب -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: انواعه. (۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مر: استسلام. (۵). دب، لب، فق، مب: مر: برهد. صفحه: ۹۱ ابو حنیفه است و اصحابش، و افراد مذهب شافعی است و اصحابش. قوله: فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ، علما در معنی «احصار» خلاف کردند، بهری گفتند: احصار آن باشد که به مانعی از راه باز افتد، و باز ماند از «۱» آن که افعال حج به جای آرد از خوف و بیماری و دشمن و جراحت و کسر و نفاذ نفقه، و بماندن راحله، و هر چه منع و عذر باشد، چون [چنین] [اشاره] «۲» باشد او هدی خود بفرستد به دست آنان که شوند «۳»، و او بر احرام می‌باشد تا آنکه که هدی [آن جا] [اشاره] «۴» بکشند. چون هدی کشته باشند «۵» او حلال شود از احرام، و اینکه قول نخعی است و حسن و مجاهد و عطا و قتاده و عروه بن زبیر و مقاتل و کلبی، و مذهب اهل عراق است. بهری دگر گفتند: احصار آن بود که دشمنی قاهر او را باز دارد از بنی آدم، اما مرض و سایر اعذار داخل نبود در اینکه باب، و اینکه قول عبد الله عباس است و عبد الله عمر و سعید مسیب و سعید جبر و شهر بن حوشب و مذهب شافعی است و اهل مدینه. اما من حیث [۲۴۲-ر] اللغه فرقی باشد میان حصر و احصر، حصر اذا حبس، و المحصور، المحبوس بمرض او عذر، و احصر اذا جعل بحيث یمنع من السیر، و یصیر معرضا للحبس، کقولهم: أقبره و قبره، فأقبره جعله ذا قبر و بنی له قبرا، و قبره دفنه. و چنان که در لغت فرق است بنزدیک ما فرق است میان آن که به منع بیماری ممنوع شود، و میان آن که دشمن منع کند او را. اگر منع از جهت بیماری باشد، حکم او آن است که هدی «۶» به مکه فرستد، و او بر احرام می‌باشد، و اجتناب کند از هر چه محرم را اجتناب باید کردن تا آنکه که «۷» هدی به جای خود رسد، و جای او منا باشد که روز عید و ایام تشریق آن جا هدی کشند «۸». و اگر احرام به عمره دارد محل او مکه باشد بفناء الکعبه، چون هدی به جای «۹» خود رسد او تقصیر بکند و حلال شود از هر چه احرام گرفته بود از آن، اما زنان که زن -----

(۱). معج: الا. (۴-۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مب: روند. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کشته باشد. (۶). همه نسخه بدلها که دارد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آنکه. (۸). لب: می‌کشند. [.....] [اشاره] «۹». لب: بجانب. صفحه: ۹۲ حلال نباشد او را الا که طواف النساء بکند یا «۱» بفرماید تا بکنند. و بر او باشد که بر دگر سال به حج رود اگر حج واجب باشد. و اگر «۲» سنت باشد مستحب بود او را که دگر سال برود، اگر بهتر شود و از قفای ایشان برود «۳» و از دو موقف یکی در یابد- اعنی موقف عرفات یا مشعر- حجش تمام بود، و بر دگر سال حجش نباید کردن، و اگر هر دو موقف فایت شده باشد، حجش درست نبود، سال آینده حج باید کردن او را، و اگر هدی با خود ندارد بهایش بفرستد تا آن جا بخرند و بکشند، و او چنان کند که گفتیم. و اگر محصور معتمر «۴» باشد هم اینکه کند که گفتیم، و چون در دگر ماه شود عند زوال [منع] [اشاره] «۵» عمره از سر باید گرفتن. اما آن که او را دشمنی قاهر باز دارد، او را مصدود خوانند لقوله تعالی: وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ «۶» ... چنان که رسول را- علیه السلام- باز داشتند از مکه «۷» عام الحدیبه «۸»، چون چنین باشد هدی «۹» [هم] [اشاره] «۱۰» بر جای خود بکشد، اعنی آن جا که رسیده باشد و او را منع کرده باشند و از احرام حلال شود، همه چیزش حلال باشد- زن «۱۱» و جز آن، و بر دگر سال حج بکند چنان که بگفتیم، همان نوع حج که در او شروع کرده بود اگر قارن بود و اگر متمتع. و اصل «حصر» منع باشد، و «حصر» احتباس البطن بود، و «حصر» آن باشد که زبانش در بندد در وقت سخن گفتن، و «حضور» آن بود که گرد زنان نگردد «۱۲» صیانت را «۱۳». و «فا» برای جواب شرط آمد، و محل «ما» رفع است، و در کلام حذفی است و تقدیر اینکه است که: فعليه ما استیسر من الهدی. و استیسر و تیسر به یک معنی باشد آنچه ----- (۱). معج، وز، فق: تا. (۲). معج، وز حجت، مب حج، مر چه. (۳). همه نسخه بدلها بجز مب: بشود. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: معمر. (۵-۱۰). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، فق شود. (۶). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۷). مب در. (۸). دب، لب، مر: الحدیبه. (۹). مب را. (۱۱). همه نسخه بدلها: او را زن. (۱۲). معج، وز: زنا نگردد/ زنان نگردد. (۱۳). چاپ شعرانی (۱۰۴/۲) فَمَا اسْتیسرَ مِنَ الْهَدَى صفحه: ۹۳ خوار باشد بر او، یعنی آنچه به دست آید، کما قال تعالی: فَأَقْرَبُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ «۱». ... در معنی او خلاف

کردند، بهری گفتند: گوسفندی «۲» بود، و [هو قول علی «۳»] [اشاره «۴»] - علیه السّلام - و ابن عبّاس و الحسن و قتاده. و روایت کرده‌اند از عایشه و عبد الله عمر که گفتند: اشتری باشد یا «۵» گاوی «۶»، و تفسیر چنین کردند «۷»: که هر اشتری که به دست آید یا هر گاو «۸» که میسر شود، و اینکه تخصیص عموم باشد بی دلیلی، پس از اینکه وجه قول اول درست باشد. و بعضی [دگر نحویان] [اشاره «۹»] گفتند: محل «ما» نصب است بتقدیر «۱۰»: فلیهد ما استیسر، و رفع بهتر است قیاساً علی نظائر من قوله تعالی: فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ، و قوله: فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ «۱۱». و «هدی» جمع است و واحدش هدیه باشد. ابو عبیده گفت از ابو عمرو، و گفت «۱۲»: اینکه را نظیر نیست مگر جدیه السّرج، و الجمع جدی، و [اگر گویند من] [اشاره «۱۳»] باب: تمره و تمر باشد بعید نبود. و در اشتقاق «هدی» خلاف کردند. بهری گفتند: من اهدیت «۱۴» الهدیّه، از هدیه است برای آن که فرستنده چون [هدیه «۱۵»] داند [اشاره «۱۶»] و تقرب کند به آن به خدای تعالی، و بعضی گفتند: من هدیده باشد، اعنی هدایت به طریق رشاد، برای آن که سوق است الی رشاد طریق مخصوص «۱۷». [دگر گفتند: اعلاه بدنه] [اشاره «۱۸»]، «۲۴۲-پ» و اوسطه «۱۹» بقره و ادونه شاء، و شک نیست که هر چه بهتر و مهتر بود در او ثواب بیشتر بود، و انما خدای تعالی اینکه تکلیف آسان کرد برای آن که در حال عذر و منع است، ----- (۱). سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰. [.....] [اشاره «۲»]. مع، وز، دب: گوسپندی.

(۱۳-۳). مب: علی بن ابی طالب. (۱۸-۱۶-۹-۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، مر: و. (۶). دب: گافی / گاوی. (۷). دب: داده‌اند، دیگر نسخه بدلها: دادند. (۸). دب: گاف / گاو. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: فتقدیر، مر: فتقدیره. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. (۱۲). مب، مر که گفت. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اهتدیت. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب: هدی. (۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر بعضی. (۱۹). همه نسخه بدلها بجز مب: و واسطه. [.....] [اشاره] صفحه: ۹۴ باشد که به مراد او به دست نیاید. و اعرج در شاذ خواند: من الهدی «۱» علی وزن فعلیل به معنی مفعول در جمله قرآن، و عصمت روایت کرد از عاصم مثل اینکه قراءت در حال رفع و جر، و امّا در حال نصب به تخفیف چنان که: هَیْدِیَّ بِالْبَیْضِ الْكَعْبَةِ «۲» ...، و قوله: وَ لَا الْهَیْدِیَّ وَ لَا الْقَلَائِدَ «۳». قوله: وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ، سر تراشی تا آنکه که هدی به جای خود رسد. خلاف کردند در محل هدی، بهری گفتند: حیث یحل ذبحه او نحره و اكله و الانتفاع به، یعنی تا آنکه که هدی بکشد «۴» و به آن جا رسد که صلاحیت اکل و انتفاع دارد به گوشتش، چنان که رسول - علیه السّلام - گفت در گوشتی که به صدقه به بریره دادند، رسول - علیه السّلام - «۵» بنخورد، بریره گفت: یا رسول الله؟ اینکه مرا هست اکنون! گفت: آری. گفت: اکنون من به هدیه پیش تو آورده‌ام، رسول - علیه السّلام - گفت: قریبوه فقد بلغ محله، ای بلغ موضعا یحل لی اكله «۶»، به جایی رسید که مرا بشاید «۷» خوردن، هدیه گشت پس از آن که صدقه بود، و اینکه قول آن کس است که گفت «۸»: احصار منع دشمن باشد، و چون چنین بود جز در جای خود که ایستاده باشد بنشاید کشتن، چه خوف راه و فقد برنده «۹» مانع باشد از آن که به مکه برند، و رسول - علیه السّلام - همچنین کرد عام الحدیث «۱۰». راوی خبر گوید، مسور بن مخرمه گفت: عام الحدیث چون رسول - علیه السّلام - با مشرکان قریش صلح کرد بحسب مصلحت، و صلح نامه بنوشتند، رسول - علیه السّلام - اصحابان را گفت: برخیزی و چیزی که داری از هدی بکشی و سر بتراشی، گفت: و الله که هیچ کس بر نخاست تا «۱۱» رسول - علیه السّلام - سه بار باز -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: خواند هدی. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۹۵ تصحیح شد. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۴). همه نسخه بدلها: بکشند. (۵). همه نسخه بدلها از آن. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر یعنی. (۷). مر: شاید، فق، مب: نشاید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آج، لب، فق، مب، مر: برید. (۱۰). مع: الحدیث. (۱۱). مع: با. صفحه: ۹۵ گفت، و هم کس «۱» فرمان نبرد. رسول - علیه السّلام - دلتنگ شد «۲» و در خیمه ام سلمه شد و گفت: یا ام سلمه؟ دیدی که اینان چه کردند؟ سه بار فرمودم که هدی بکشی و سر بتراشی، فرمان نبردند؟ ام سلمه گفت: یا رسول الله؟ تو بیرون رو و هدی خود بکش و حلاق خود را بخوان تا سر تو بتراشد، و به ایشان هیچ مگو. رسول - علیه السّلام - از خیمه به در آمد و با کس سخن نگفت تا هدی خود بکشت، و حلاق را بخواند و سر

بتراشید و تقصیر بکرد، صحابه (۳) که آن دیدند در افتادند و هر کسی هدی خود بکشت، و بعضی سر بعضی می تراشیدند و دلتنگ و غمناک بودند به جهت (۴) آن که در فرمان رسول - علیه السلام - توقف کرده بودند. بهری دگر گفتند: محل هدی حرم باشد، اما منا اگر محرم به حج بود [و اما مکه] [اشاره] (۵) اگر محرم به عمره بود، و اینکه قول آن کس بود که گوید: مرد ممنوع به بیماری و عذری در تن او معذور باشد. فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا، حق تعالی گفت: آن را که ممنوع باشد روا نبود که سر بتراشد الا آنکه که هدی او به جای خود رسد الا که عذری پیش آید [از بیماری] [اشاره] (۶) یا (۷) هوامی در سر پدید آید یا صداعی، آنکه روا بود (۸) که سر بتراشد و آن را فدیہ کند به روزه یا به صدقه یا به ذبیحه. کعب بن عجره گفت: آیت در حق من آمد که رسول - علیه السلام - به من بگذشت، و مرا موی بسیار بر سر بود و جمنده در افتاده (۹) بود و به رویم فرو (۱۰) می آمد، من ----- (۱). معج، وز: همه کس، دب، آج، لب، فق، مب: هم کسی. (۲). همه نسخه بدلها: دلتنگ برخاست، که بر متن مرجح می نماید. (۳). معج، وز: اصحابان، دب، آج، لب، مب، مر: اصحاب. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها: بودند از آن. (۵-۶). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). معج، وز: تا. (۸). لب، مب: نبود. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: در او افتاده، مب: بر او افتاده. (۱۰). مب: در. صفحه: ۹۶ از آن رنجور بودم، و من دیگ می پختم (۱)، رسول مرا گفت: همانا رنجوری از اینکه جمنده! گفتم: بغایت یا رسول الله؟ آیت فرود آمد، رسول - علیه السلام - گفت: سر تراش که خدای رخصت (۲) بداد، و فدا کن به روزه. و بنزدیک ما روزه فدای حلق سه روز است، و اطعام شش درویش راست، و به روایتی ده درویش (۳) [۲۴۳- ر] [اشاره]. و «نسک» گوسپندی است و بنزدیک شافعی هم چنین است، و اینکه قول مجاهد است و علقمه و ابراهیم (۴) و اختیار جثائی و روایت از کعب بن عجره، حسن و عکره گفتند: روزه ده روز، یا طعام ده درویش، هر درویشی را نیم صاع، یا ذبیحه ای. و «نسک» جمع نسیکه باشد، کصیفه و صحف جمعی است علی غیر قیاس. خلاف کردند در آن که ذبیحه کجا کشتند (۵) و طعام کجا دهند (۶). بهری گفتند: هر دو به مکه باید، و درست آن است که هر جا که خواهد اینکه روزه بدارد و اینکه صدقه بدهد، و اینکه گوسپند بکشد. فَإِذَا أَمِنْتُمْ، حق تعالی چون حکم خائف بگفت، حکم ایمن نیز بگفت، چون ایمن شوی از دشمن یا از بیماری. فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، در اینکه خلاف کردند، بهری گفتند: آن کس را گفت که ممنوع باشد چندان مدّت که حج از او فایت شود آن حج را عمره کند و حلال شود پس تمّتع کند به آن عمره به حج سال آینده، و اینکه قول عبد الله زبیر است. قولی دگر آن است که انس مالک روایت کرد که، رسول - علیه السلام - لیبیک زد به حجّه (۷) و عمره و آن را (۸) قارن نام نهاد. قولی دگر آن است که جابر عبد الله انصاری و ابو سعید خدری روایت کردند که: سالی صحابه (۹) با رسول به حج بودند، لیبیک زدند به حج، رسول - علیه السلام - گفت: ----- (۱). مب: دیگ بر سر آتش نهاده بودم و طعام می پختم. (۲). همه نسخه بدلها: دستوری. (۳). همه نسخه بدلها را. (۴). همه نسخه بدلها و ربیع. (۵). همه نسخه بدلها: کشد. (۶). همه نسخه بدلها: دهد. (۷). همه نسخه بدلها: حج. (۸). مب حج. [.....] [اشاره] (۹). معج، وز، دب: اصحابان، آج، لب، فق، مب، مر: اصحاب. صفحه: ۹۷ نیت با عمره گردانی و حلال شوی، پس احرام به حج فرا گیری (۱)، و اینکه مانند آن است که ما گوئیم. قولی دگر آن است که عبد الله عباس و عبد الله عمر و سعید بن مسیب و عطا گفتند: آن باشد که در ماههای حج احرام (۲) فرا گیرد (۳) به عمره، آنکه حلال شود، پس احرام فرا گیرد (۴) به حج - و اینکه بعینه مذهب ماست در متعه حج. راوی خبر گوید که: آن سال که رسول - علیه السلام - به حج وداع می شد، امیر المؤمنین علی - علیه السلام - را به یمن فرستاد تا خمس معادن (۵) ایشان بستاند، و آن قراری که ترسایان نجران داده بودند و بر آن صلح کرده، و آن دو هزار حله بود از حله های اوقی، هر حله را قیمت چهل درم، برفت تا آن بستاند. رسول - علیه السلام - گفت: چون اینکه هر دو کار تمام کرده باشی به راه مکه بیا (۷) که مرا به مکه بینی که من امسال عزم حج دارم. او برفت و آن هر دو مهم تمام کرد، و رسول - علیه السلام - بفرمود (۸) تا در [احیاء] [اشاره] (۹) و قبایل عرب ندا کردند که: رسول - علیه السلام (۱۰) - حج وداع می رود، بشتابی و مساعدت کنی، خلقی عظیم جمع

شدند، و رسول - علیه السلام - از مدینه به در رفت «۱۱» بیست و پنجم ذو القعدة «۱۲»، و امیر المؤمنین را اعلام نکرده بود که چه نوع حج می باید کردن. رسول - علیه السلام - هدی با خود داشت و حج قارن می کرد، هدی براند و به ذو الحلیفه آمد و احرام فرا گرفت از آن جا و «۱۳» لُبیک بزد، از آن جا به کراع الغمیم آمد، و مردم بعضی سوار بودند و بعضی پیاده، پیادگان به رنج افتادند «۱۴»، بیامدند و شکایت با رسول کردند. رسول - علیه السلام - گفت: من چهار پای ندارم که شما را بر نشانم، -----

(۱). مب: بگیریید، دیگر نسخه بدلها: ها گیرید. (۸-۲). مب: ماههای حرام. (۳). همه نسخه بدلها: ها گیرد.

(۴). همه نسخه بدلها: ها گیرد. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۶). همه نسخه بدلها او را. (۷). مع، وز، دب، آج، لب: بیایی.

(۹). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). همه نسخه بدلها به. (۱۱). مع، وز، دب، آج، لب: به در آمد، مب، مر: بیرون آمد. (۱۲). مب: بیست و پنجم شهر ذو الحجّه. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۱۴). مب: به زحمت بودند. [.....] [اشاره] صفحه: ۹۸ اما بروی و میانها سخت در بندی «۱» و رمل به نسیل «۲» آمیخته کنی تا آسوده شوی - و اینکه دو نوع [رفتن] [اشاره] «۳» باشد، ایشان همچنان کردند و بیاسودند. و امیر المؤمنین - علیه السلام - از ره یمن روی به مکه نهاد، و آن حله‌ها بیاورده بود «۴» از بنی نجران، و در تنگها نهاده و استوار کرده. چون رسول - علیه السلام - بنزدیک مکه رسید از ره مدینه، علی [نیز بنزدیک] [اشاره] «۵» رسید از راه یمن خواست تا از پیش بیاید و رسول را - علیه السلام - ببیند و احوالی بداند «۶»، بر لشکر خود خلیفه‌ای بداشت، و بیامد و رسول را - علیه السلام - بدید و پرسید، و از آنچه کرده بود او را خبر داد، رسول - علیه السلام - شادمانه «۷» شد به دیدار او [و] [اشاره] «۸» ترویج [آن کارها] [اشاره] «۹» که او را فرموده بود. آنگه گفت: یا علی بم اهلت، احرام به چه نیت گرفتی! گفت: یا «۱۰» رسول الله، تو مرا نگفتی «۱۱» که چه نوع حج را نیت کنم «۱۲»! [جز آن است] [اشاره] «۱۳»، «۲۴۳-پ] که من نیت در نیت تو بستم و گفتم: اللهم اهلالا- کاهلال نبيک، بار خدایا! لئیک می زرم چنان که رسول تو زد، و نیت در نیت «۱۴» او بستم، گفت: یا علی؟ هدی رانده‌ای! گفت: بلی: یا رسول الله؟ سی و چهار اشتر «۱۵». رسول - علیه السلام - گفت: الله اکبر؟ و من شصت «۱۶» شش رانده‌ام، «۱۷» فانت شریکی «فی حجی و مناسکی و هدی، همچنین بر احرام «۱۸» باش و با نزدیک لشکر شو، و لشکر را بر گیر و با مکه آی که به مکه موعده است - إن شاء الله. -----

(۱). دب: بروی، مب: میانها استوار کنید. (۲). کذا: در اساس، مع، آج، لب، فق، مب، مر، وز: سیل، چاپ شعرانی (۲/۱۰۸): نبل، که ضبط اساس و نسخه بدلها ظاهرا با معنی لغت سازگار نمی افتد. (۱۳-۹-۸-۵-۳). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها: بسته بود. (۶). آج در حاشیه افزوده: یکی، فق کسی، مب، مر شخصی و. (۷). دب، لب، مر: شادمان، مب: بسی شادمان. (۱۰). مع: ایم، وز، دب، آج، لب: ای. (۱۱). مع: گفتی. (۱۲). همه نسخه بدلها: کن. (۱۴). مع: عبارت: «تو بستم و گفتم: اللهم... کاهلال» را تکرار کرده است. (۱۵). وز، مب، مر: شتر. (۱۶). وز: شست و شش، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شصت و شش. (۱۷). دب، لب، مب: شریک. (۱۸). مر: با احرام. [.....] [اشاره] صفحه: ۹۹ امیر المؤمنین - علیه السلام «۱» با سر لشکر شد، ایشان را دید آن تنگها بر گشاده «۲» و حله‌ها «۳» در پوشیده، گفت: چرا چنین «۴» کردی! گفتند: خواستیم تا خود را بیاراییم. آن را که خلیفه کرده بود، گفت: چرا اینکه حله‌ها «۵» به ایشان دادی! گفت: مرا شفاعت «۶» کردند، او را ملامت کرد و ایشان را سخن «۷» درشت گفت و بفرمود تا حله‌ها «۸» بکنند و بیفشاندند و در تنگها بست «۹» و گفت: حله‌ای هنوز رسول نادیده شما در پوشیدی و مبتذل «۱۰» کردی. ایشان را آن خوش نیامد، کینه در دل گرفتند. چون در مکه آمدند، زبان در او دراز کردند، و هر کسی شکایتی می کرد «۱۱» از او. رسول - علیه السلام - بفرمود تا آواز دادند «۱۲» و مردم جمع شدند، آنگه خطبه بکرد و در آخر بگفت: «۱۳» ارفعوا السننکم عن علی بن ابی طالب فانّه خشن «فی ذات الله غیر مداهن فی دینه، زبان از علی برداری که او مردی درشت است در حق خدا و مداهنه نکند در دین «۱۴». مردم نیز «۱۵» شکایت او نکردند، و کراهت رسول در آن معنی بشناختند، و رسول - علیه السلام - و امیر المؤمنین بر احرام بودند، و بیشتر مردم که با رسول بودند هدی نداشتند، خدای تعالی اینکه

آیت فرستاد: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ - تا به آخر آیت. رسول - علیه السّلام - صحابه را جمع کرد و آیت برایشان خواند و گفت: هر که «۱۶» هدی رانده‌ای «۱۷» بر احرام بایستی، و هر که «۱۸» هدی نرانده‌ای «۱۹» حلال شوی که خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و دخلت العمرة فی الحج، و عمره در حج شد، و شبک بین اصابعه، و انگشتان درهم افگند، و آنگه گفت: «۲۰» لو استقبلت [من امری] [اشاره] «ما استدبرت» ----- (۱). معج، مر برفته: مر برفت. (۲). مب: که بارها گشوده.

(۸-۵-۳). دب، آج: چونین. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: حلّها/ حلّه‌ها. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۱۰۹): شاعت. (۷-۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سخت. (۹). مب: بستند. (۱۰). کذا: در اساس، معج، وز: متبدّل، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مبدّل. (۱۱). مب: می کردند. (۱۲). مب: منادی کردند. (۱۳). مر: فاوخش. (۱۴). مب خود. (۱۵). مب: مردم زبان از شکایت او کوتاه کردند. (۱۷). مب: هر کدام. [.....] [اشاره] «۱۸». مب: رانده‌اید. (۱۹). مب: نرانده‌اید. (۲۰). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۰۰ الله ما سقت الهدی، { اگر اینکه که اکنون می‌دانم، پیش از اینکه دانستمی هدی نراندمی. آنگه بفرمود تا منادی ندا کردن گرفت که «۱»، رسول خدای می‌فرماید که: هر که هدی نرانده است باید که حلال شود. مردم بهری «۲» حلال شدند و بهری «۳» بر احرام بایستادند، و خلاف فرمان رسول کردند و گفتند که «۴»: رسول الله؟ اشعث اغبر و نحن نلبس الثياب و نقرب النساء و ندهن، رسول خدای چنین کالیده [موی] [اشاره] «۵» و گرد زده می‌آید و ما جامه‌ها «۶» در پوشیم و با زنان نزدیکی کنیم و غسل کنیم و روغن در سر مالیم «۷»! ما هرگز اینکه نکنیم و حلال نشویم؟ بهری دگر گفتند: ما شرم داریم که آب از سرها ما فرو می‌چکد «۸» از غسل جنابت، و رسول خدای اشعث و اغبر می‌آید، و گفتا گوی «۹» می‌کردند. رسول - علیه السّلام - بر آن منکر شد، و گفت: من برای آن حلال نمی‌شوم که هدی رانده‌ام، و اگر نه هدی بودی من نیز حلال شدمی. فایده نداشت گروهی حلال شدند و گروهی اصرار کردند، [همانا در آن] [اشاره] «۱۰» خود را و ضیعتی می‌پنداشتند «۱۱» و اعتقادی کرده بودند که در آن وضع قدری هست. رسول - علیه السّلام - روی به یکی از ایشان کرد و گفت: تو هدی رانده‌ای! گفت: نه. گفت: چرا حلال نشوی «۱۲»! گفت: و الله که من حلال نشوم هرگز و تو محرم «۱۳»، رسول [۲۴۴- ر] [اشاره] - علیه السّلام - گفت: انک لن تؤمن بهذا ابدا، تو هرگز به اینکه ایمان نیاری «۱۴». سبب نزول «۱۵» آیت و وقت نزولش و سبب متعه حج اینکه بود. و از جمله آنان که متعه حج گویند، جماعتی صحابه و تابعین اند که نام ایشان گفته شد پیش از اینکه، گفت: آن کس که حج متمتع «۱۶» کند آنچه میسر شود او را از ----- (۱). آج، لب، فق: ندا کردند گفت که، مب، مر: ندا کردند که. (۳-۲). همه نسخه بدلها: بعضی. (۴). همه نسخه بدلها: گفتند یا. (۵-۱۰). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: جامه‌ها. (۷). همه نسخه بدلها: بر سر کنیم. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: سرهای ما می‌چکد. (۹). فق، مب، مر: گفت و گوی. (۱۱). مر: همانا خود را در آنچه کردند خوب می‌پنداشتند. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نشدی. (۱۳). مب: هرگز حلال نشوم تا تو محرم باشی. [.....] [اشاره] «۱۴». دب: نیاوردی، آج، لب، فق، مب، مر: نیاوری. (۱۵). دب اینکه. (۱۶). دب: متمتع. صفحه: ۱۰۱ هدی. و «ما» در محل رفع است - چنان که برفت پیش از اینکه - علی تقدیر: فعلیه ما استیسر من الهدی. و فقها گفتند: آن متمتع را که هدی واجب بود محتاج بود به چهار شرط: یکی آن که احرام به عمره در ماه حج آرد، دوم آن که حلال شود هم در ماه حج، سیم «۱» آن که احرام به حج گیرد هم در ماه حج و در احرام حج با میقات نشود و اینکه بعینه مذهب ماست جز که ما حتم گوئیم و فقها نگویند، و مذهب ما آن است که هر کس که نه حاضری المسجد الحرام باشد فرض او متمتع «۲» است و صفت او آن بود که چون به میقات اهلس رسد احرام گیرد به عمره اولاً، و در لئیک بگوید: لئیک بمتعۀ عمره الی الحج، و همچنین «۳» می‌رود لئیک زنان می‌شود تا آنگه که خانه‌ها «۴» ی مکه ببیند. چون عروش مکه ببیند لئیک رها کند، و چون در مکه شود باید که بر غسل باشد، و اولیتر آن بود که غسل از چاه میمون یا «۵» چاه فسخ کند، و از بالای مکه در شهر شود، و چون بیرون آید از زیر شهر بیرون آید، و مستحب آن

است که در مکه پای تهی رود (۶)، و بر (۷) غسل در مسجد رود، و از در بنی شیبه در شود (۸) و پای برهنه کند، و دعواتی که در کتب عبادات مشروح است به هر جای می‌خواند. آنگه آهنگ حجر اسود (۹) کند، و از آن جا آهنگ طواف کند و آن را استلام کند اولاً و بوسه بر دهد، یا دست در او مالده، یا اشارت کند به حسب تمکن. آنگه هفت بار گرد خانه طواف کند، و در هر شوطی استلام ارکان بکند و دعوات بخواند. چون از طواف فارغ شود به مقام ابراهیم آید و دو رکعت نماز بکند، آن را رکعتی (۱۰) الطواف خوانند. آنگه بیاید و میان صفا و مروه سعی کند هفت بار، ابتدا به صفا کند و ختم به مروه، و بر صفا بایستد و روی به کعبه کند و دعا بخواند و در هر نوبتی از سعی هروله بکند بین المیلین که سنت اینک است. چون فارغ شود، تقصیر بکند اعنی -----

(۱). معج، وز: سه‌ام. (۲). فق: متمتع. (۳). دب، اج: هم چونین. (۴). اساس و همه نسخه بدلها: خانها/ خانه‌ها. (۵). معج: تا. (۶). مب: پای برهنه. (۷). آج، لب، فق، مب: و با. (۸). مب: به مسجد شود. (۹). مب، مر: حجر الاسود. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: رکعت. صفحه: ۱۰۲. پاره‌ای از موی سر و محاسن بگیرد و حلال شود از هر چه احرام داشت از آن الما زنان و طیب و صید برای حرمت حرم (۱). و مستحب آن است که جامه دوخته در نپوشد تا متشبه باشد به محرمان، آنگه همچنان (۲) باشد تا روز ترویبه، [روز ترویبه] [اشاره] (۳) غسل کند و باید که وقت زوال بود آنگه نماز پیشین و دیگر بکند، و عقب (۴) آن احرام گیرد [به حج، پس] [اشاره] (۵) از آن که نماز احرام بکند شش رکعت یا دو رکعت و در دعا ذکر عمره نکند که عمره تمام شد او را ذکر حج کند، پس آنگه (۶) اگر پیاده [بود هم از آن جا که] [اشاره] (۷) احرام گرفته باشد آغاز لثیک زدن کند، و اگر سوار باشد آنگه که راحله او برخیزد، چون با بطح رسد آواز (۸) بلند کند و طواف خانه نکند (۹)، [روی به منا نهد] [اشاره] (۱۰) و به منا شود و شب آن جا (۱۱) باشد، و بامداد به عرفات آید، و روز آن جا باشد، چون وقت زوال بود غسل بکند و نماز پیشین و دیگر به جمع بگذارد و [به موقف] [اشاره] (۱۲) بایستد و بر کوه نشود الا عند ضروره (۱۳). و حد عرفات از بطن عرنه است تا (۱۴) به ثویه تا (۱۵) به نمره تا (۱۶) به ذی المجاز، بر زمین بایستد و دعای موقف خواندن گیرد تا آفتاب فرو شدن. [چون آفتاب فرو شود] [اشاره] (۱۷) از عرفات بیاید و نماز شام به مزدلفه آرد، و اگر از شب ربعی شده باشد هر دو نماز به جمع بکند [۲۴۴-پ] آن جا، و مزدلفه در مشعر الحرام است. و حد مشعر الحرام از میان مازمین است تا به حیاض تا به وادی محسر، به موقف مشعر در اینکه میانه باید (۱۸) تا باشد، چون صبح بر آید نماز بامداد بکند و به موقف -----

-- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حج. [.....] [اشاره] (۲). دب: چونان. (۱۷-۱۲-۱۰-۷-۵-۳). اساس: افتادگی دارد با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). معج، آج، لب: عقب. (۶). معج، مب، مر: پس از آن که (۸). دب، آج، لب، فق را. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: بکند، مب: کند. (۱۱). دب، مب: شب به منا. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: عند الضروره، مر: به کوه نرود مگر در حال ضرورت. (۱۴). چاپ شعرانی (۲/۱۱۱): یا. (۱۵). همه نسخه بدلها: یا. (۱۶). معج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا. (۱۸). آج، لب، فق: ماند، دب، مر: بماند، در اینکه میان بماند. صفحه: ۱۰۳ بایستد به مشعر الحرام، و تا آفتاب بر نیاید از وادی محسر بنگذرد، از آن جا به منا آید و هفت سنگ بیندازد به جمره القصوی که جمره العقبه گویند آن را، از جمله هفتاد ریگ (۱) که دارد بر گرفته از مزدلفه تا به منا، و باقی دارد تا تمامی ایام تشریق هر روز بیست و یک بیندازد، آنگاه همان روز با مکه آید، و طواف زیارت بکند و نماز مقام ابراهیم بکند، و سعی صفا و مروه بکند- چنان که اول بار کرد. چون اینکه کرده باشد، از همه چیز حال شود الا از زنان، آنگه باز آید و طواف النساء بکند. چون کرده باشد، زن نیز بر او حلال شود. آنگه با منا آید، و هر روزی (۲) از ایام تشریق بیست و یک سنگ می‌اندازد (۳) به سه جمره: الاولی و الوسطی و العقبه، و آن سه روز بود بعد یوم النحر، از پس روز نحر. و اینکه ایام اولتر آن باشد که به منا مقام کند، و اگر خواهد (۴) با مکه آید و طواف خانه می‌کند (۵)، چون ایام التشریق گذشته باشد با مکه آید و طواف خانه کند- طواف الوداع- و وداع بکند. و اگر ضرورت (۶) بود و حج نکرده بود لا بد چاره سازد که در خانه کعبه شود و نماز کند آن جا. چون طواف وداع بکند بر گردد، و به درمی خرما بخرد و به درویشان دهد تا کفارت

خللی باشد که افتاده بود- اینکه جمله‌ای است مجمل از سیاق حج متمتع. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ، اگر کسی هدی نیابد یا بها ندارد، فَصِيَامٌ ثَلَاثَةٌ أَيَامٍ فِي الْحَجِّ، ای فعلیه صیام ثلثه ایام فی الحج، و جهد بکند تا هدی بخرد، اگر نیابد بهایش بنزدیک معتمدی رها کند تا بخرد و به نیابت او بکشد» (۷) طول ذی الحجه. اگر نیابد و کسی نباشد که اینکه تکفل کند یا بها ندارد، آنگه به عوض آن ده روز روزه دارد، سه روز در حج، و آن روزی باشد پیش «۸» روز ترویبه، و روز ترویبه، و روز عرفه، و اینکه سه روز پیوسته باید. و اگر اینکه ایام فوت شود رها کند تا ایام تشریق برود» (۹)، ..... [اشاره] (۳). مب: بیندازد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب که. (۵). مر و. (۶). همه نسخه سنگ. (۲). اساس: هر روزی/ هر روزی. [.....] [اشاره] (۳). مب: بیندازد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب که. (۵). مر و. (۶). همه نسخه بدلها: ضرورت. (۷). مب در. (۸). آج، لب، فق، مب، مر از. (۹). مب: بگذرد. صفحه: ۱۰۴ آنگه اینکه سه روز «۱» بدارد» (۲)، و هفت روز چون با خانه آید بدارد، و اینکه قول عطا و قتاده است و مجاهد گفت: اینکه هفت روز در راه بدارد. و عبد الله عمر گفت و حسن و مجاهد «۳» که: آن سه روز از آنگه که احرام گیرد تا ماهها تمام شدن، هر گه که خواهد بدارد. اما ایام تشریق روزه‌یش «۴» حرام است بنزدیک ما، و اینکه قول جماعتی مفسران است. تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ، آن ده روز تمام باشد، اشارت است [۲۴۵-ر] به اینکه سه روز و آن هفت «۵»، چون مجموع کنند ده «۶» تمام باشد، و ذکر «کامله» برای تأکید آورد، چنان که: زید نفسه و القوم کلهم اجمعون «۷»، چنان که اعشی گوید: ثلاث بالغداة فهن «۸» حسبی

و ست حین یدر کنی المساء فذلک تسعه فی الیوم ری

و شرب المرء فوق الرئی داء و قال الفرزدق: ثلاث و اثنتان فهن خمس

و سادسه تمیل الی شمام و بعضی دگر گفتند: کامله بالهدی، و اینکه قول حسن است روایت از باقر- علیه السلام، و قولی دیگر آن است که: کامله بالثواب، و قیل: کامله بحدودها و شرائطها. و بعضی دگر گفتند: «کامله» برای آن گفت تا ایهام «۹» نیفکند که «او» به معنی «او» است چنان که هست فی قوله تعالی: فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثًا وَ رُبَاعًا «۱۰» وَ سَبْعَةً إِذَا رَجَعْتُمْ. (۳). مب و قتاده. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: روزه اش. (۵-۶). چاپ شعرانی (۱۱۳/۲) روز. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اجمعین. (۸). دب، لب، فق، مب، مر: فمن. [.....] [اشاره] (۹). وز، مر: ابهام. (۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۳، آج، لب، فق الایه، چاپ شعرانی ذلک لمن لم یکن أهله حاضری المسجد الحرام (۱۱). دب، مب از. صفحه: ۱۰۵ آن است که از خانه ایشان تا به مکه دوازده میل باشد از چهار جانب. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: حاضران مسجد اهل حرم «۱» باشند، و مکحول و عطا گفتند: آنان که از میان مکه «۲» خانه دارند، و زهری و مالک گفتند: آنانند که خانه ایشان در عرفه و عرنه و پیرامن مکه باشد، آنان که چنین باشند فرض ایشان قرآن یا افراد باشد، و آنان که وراء «۳» اینکه باشند «۴» فرض ایشان تمتع «۵» باشد. وَ اتَّقُوا اللَّهَ، از خدای بترسی در مراعات و محافظت حدود و احکام و فرایض حج. وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ، و بدانی که خدای تعالی سخت عقوبت است آنان را که حدود و احکام او را کار نبندند و از آن تعدی کنند. و فرق میان عذاب و عقاب آن است که عذاب شاید که مبتدا بود بی سببی، و لکن عقاب آلا به استحقاق نباشد عقیب «۶» فعلی که موجب آن بود. الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ «حج» مرفوع است به ابتداء، و «اشهر معلومات» خبر اوست، و خبر باید که «۷» مبتدا بود، و اینکه جا چنین نیست برای آن که حج ماه نباشد، پس لا بد بود از تقدیر محذوفی، و اینکه از باب وَ سَأَلَ الْقَرِيَةَ «۸» ...، وَ جَاءَ رَبُّكَ «۹» باشد، علی تقدیر حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه و تقدیر اینکه باشد «۱۰»: وقت الحج اشهر معلومات، چنان که: الحرّ شهران و البرد شهران، یعنی وقت الحرّ و وقت البرد [۲۴۵-پ] [اشاره]. و کسائی گفت عرب گوید: الصّید شهران و الطّیلسان ثلاثة اشهر، یعنی اوان «۱۱» الصّید و اوان الطّیلسان، اینکه قول کسائی است، و



زجاج گفت: اشهر الحج اشهر معلومات، و معنی متقارب است، و آن سؤال است و ذو القعدة و ده روز از ذو الحجة علی قول بعض المفسرین، و اینکه قول عبد الله عتاس است و عبد الله عمر و ابراهیم و ----- (۱) - (۱).

اساس: حرام، با توجه به حج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مب: آنان باشند که در میان. (۳). مب: دور از. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: باشد. (۵). مب و افراد. (۶). آج، لب، فق: عقب. (۷). مر تابع. (۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۹). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. (۱۰). مب که. (۱۱). همه نسخه بدلها: زمان. [.....] [اشاره] صفحه: ۱۰۶ شعبی و مجاهد و حسن و مذهب ماست، و روایت محمد بن علی الباقر - علیهما السلام. و بر قول بعضی دگر، و آن عطا و ربیع و طاووس و ابن شهاب است، نه روز از ذو الحجة، چه بر قول ایشان وقوف «۱» به عرفات واجب است «۲» به مشعر واجب نیست «۳»، حج درست بود بی آن، و بنزدیک ما وقوف به موقوفین واجب است، و از جمله ارکان است، و حق تعالی عبارت کرد از دو ماه و ده روز به «اشهر» و آن جمله قلیل است، و اقل جمع بر مذهب درست سه باشد، آن ده روز را به یک ماه برخواند برای آن فعلی در بعضی از او «۴» واقع است، و چون فعل «۵» در بعضی «۶» روز یا ماه واقع باشد عرب اضافت با جمله ماه یا روز کنند «۷»، گویند: خرجنا یوم الجمعة و فی اوائل الشهر و فی النصف الاول منه و شهر کذا و قدمنا مکة یوم الترویة، و اگر چه اینکه خروج در بعضی از روز و بعضی از ماه بوده باشد. و اما شوال، اگر چه بسیار مردمان باشند که در اینکه ماه در راه حج نباشند در ساز و اهبت «۸» و نیت حج باشند، برای آن سؤال را ماه حج خواند «۹»، و آنان که از اقصی «۱۰» بلاد آیند ایشان خود «۱۱» در راه باشند، و آن از جمله افعال حج بود برای آن که فضای مناسک بی قطع مسافت ممکن نباشد. و برای آن «معلومات» گفت، که اینکه جمعی باشد که هر یکی از وحدان او مؤث باشد، و اینکه جا نه چنین است بل که «۱۲» «شهر» مذکر است، پس «معلومه» «۱۳» بایست تا گفتی «۱۴»، و لکن چون «شهر» مشتمل باشد علی «۱۵» ایام و لیال «۱۶»، بر روزها و شبها - و آن جمع بود و جمع مؤث - هر ماهی را از روی معنی بر تقدیر مؤثی بنهاد، چون جمع کرد ماه را جمع مؤث کرد - از اینکه وجه که بیان کردیم. ----- (۱). مر: توقّف. (۲-۳). مر و. (۴). حج: بعضی روزه، مب: از آن ماه. (۵). مب: فعلی. (۶). مب از. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کند. (۸). مب: تهیّه. (۹). مب: ماه ذی حج خواند. (۱۰). مر: اقصی. (۱۱). مب در اینکه ماه. (۱۲). مب: برای. (۱۳). حج: معلوم. (۱۴). مب، مر. گفت. (۱۵). مب: بر. [.....] [اشاره] (۱۶). مب: لیالی. صفحه: ۱۰۷ و بعضی دگر گفتند: مراد خود سه ماه تمام است، برای آن که تمامی حج در تمامی ماه ذو الحجة پیوسته است، نبینی که متمّع چون هدی نیابد بهایش رها کند «۱» بنزدیک کسی تا بخرد و به نیابت او بکشد «۲» به منا در طول ذی الحجة. پس از اینکه «۳» وجه ذو الحجة به یک بار از جمله ماههای حج باشد، و اینکه وجهی قریب است. اکنون بدان که: هر کس که در جز اینکه ماهها احرام گیرد، احرامش درست نباشد به حج و آن عمره سنت باشد، چنان که آن کس که در نمازی شود پیش [۲۴۶-ر] از وقت آن نماز او را به نافله ای مجزی باشد، و اینکه قول عطا و طاووس و مجاهد است، و مذهب اوزاعی و شافعی. و مذهب مالک و ثوری و ابو حنیفه و محمد مکروه است که چنین کند اگر روا باشد و مجزی از او. و مذهب ما آن است که: احرام پیش از وقت حج و رسیدن او به میقات اهلهش درست نباشد، دلیل ما قوله تعالی: الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ؛ و المعنی وقت الحج و اوان الحج. چون تخصیص کرد حج را به اینکه ماهها باید تا مخصوص باشد، و الا اینکه تخصیص را فایده «۴» نبود چون نماز نبینی که چون تخصیص کرد آن را به مواقیت هر یکی مختص آید به وقتی، چون پیش از وقت کند درست نباشد، فکذلک الاحرام بالحج. فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ، قِيلَ معناه: قدر، هر که او در اینکه ماهها با خویشتن تقریر و تقدیر حج کند، و گفته اند معنی آن است که: فَمَنْ أَوْجِبَ عَلَى نَفْسِهِ، هر که او در اینکه ماهها بر خویشتن [حج واجب کند] [اشاره] «۵» بالخوض فیه، به آن که در او خوض و شروع کند از احرام و لئیک زدن و آنچه افعال حج بود. فَلَا زَقَتْ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ «۶»، ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند: فلا رفت و لا فسوق و لا جدال «۷»، اینکه دو به رفع، و اینکه «۸» باز پسین به فتح، چنان که امیه گفت: فلا لغو و لا تأثیم فیها

و ما فاهوا به لهم «۹» مقیم ----- (۱). مب: بهای هدی گذارد. (۲). معج، وز: بکشاند، مب او در هدی بکشد. (۳). مب: پس بدین. (۴). مب: فاییده (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر فی الحج. (۷). آج، فق، مب فی الحج، لب فی الحجّه. (۸). لب، فق، مر دو، مب: آن دو. (۹). دب، آج، لب، فق، مب: ابدا. صفحه: ۱۰۸ و ابو رجاء العطاردی در شاذّ به عکس اینکه خواند: فلا رفث و لا فسوق و لا جدال، باز پسین به رفع، و دو گانه پیشین به فتح، چنان که شاعر گفت و اخفش آورد: ذاکم و جدکم الصغار بعینه

لا امّ لی ان کان ذاک و لا أب و ابو جعفر هر سه به تنوین و رفع خوانند، و باقی قراء همه به فتح خوانند بر عکس قراءت ابو جعفر، و چون به فتح خوانند معنی نفی جنس بود، چنان که: لا رجل فی الدار و لا امرأه و چون به رفع «۱» و تنوین خوانند، معنی نفی یکی باشد. منکر از جمله جنس، چنان که: لا رجل فی الدار و لا امرأه، در اینکه وجه شاید که دو مرد «۲» در سرای باشند یا جماعتی، برای آن که او نفی یکی کرد، و بر قراءت اول هیچ کس از جنس مردمان نه یکی و نه جماعتی نشاید تا «۳» باشند، هذا هو الفرق بین «۴» القراءتین من جهة المعنی اکنون مفسران خلاف کردند در معنی آیت، عبد الله مسعود و عبد الله عباس و عبد الله عمر «۵» و حسن بصری و عمرو بن دینار و مجاهد و قتاده و ابراهیم و ربیع و زهری و سدّی و عطا و عکرمة و ضحاک گفتند: مراد به «رفث» جماع است - و اینکه مذهب ماست، و طاووس و ابو العالیه گفتند: مراد تعریض «۶» به جماع است و ذکر آن کردن پیش زنان. و عطا گفت «۲۴۶- پ» [اشاره]: وعده مرد است «۷» زن را به جماع بعد الاحلال من الاحرام. حضیر بن قیس «۸» گفت: با عبد الله عباس «۹» بودم در راه حج. چون فرود آمدیم، او بیامد و تعهد شتر می کرد در میانه دنبال شتر به دست گرفت، و می پیخت «۱۰» چنان که عادت رحال «۱۱» باشد، و می گفت: و هنّ یمشین بنا همیسا

ان یصدق «۱۲» الطیر ننگ لمیسا او را گفتم: أترفت و انت محرم، رفث می گویی و تو محرمی! گفت: إنّما الرّفث ----- (۱). چاپ شعرانی (۲/ ۱۱۵): بر منع. (۲). چاپ شعرانی دو زن. (۳). مب: که. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: من. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها: عبد الله بن عمر. (۶). وز: تعرّض. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مراد است. (۸). همه نسخه بدلها: حصین بن قیس. (۹). وز و عبد الله عمر و حسن بصری. (۱۰). آج، مب: می پیچید، فق: می هحت. (۱۱). همه نسخه بدلها: رجال. (۱۲). وز، دب، آج، لب، فق: صدق. صفحه: ۱۰۹ ما قیل عند النساء، اینکه رفث آنکه باشد که پیش زنان گویند، اشارت به آن «۱» می کند که: الرّفث ذکر الجماع عند النساء. و علی بن طلحه روایت کرد از عبد الله عباس که گفت: «رفث» جماع بود و قبله و لمس و تعریض کردن مر جماع را به فعل و قول. و بعضی دگر گفتند: «رفث» کلام فحش «۲» بود و سخن زشت، کما قال العجاج:

عن اللّغا و رفث التکلم و لا فسوق، عبد الله عباس و حسن و طاووس و سعید جبیر و قتاده و ربیع و زهری و قرظی گفتند: جمله معاصی باشد، و اینکه مصدر است، و الاسم الفسق. ضحاک گفت: یکدگر را به لقب خواندن باشد، من قوله تعالی: وَ لَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ «۳» ابن زید گفت: الذّبیح للاصنام «۴»، چیزی برای اصنام کشتن باشد، به آمدن رسول اینکه معنی منقطع شد که خدای تعالی آیت فرستاد: وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ «۵»...، و هر چه نه به نام خدای کشته بودندی حرام کرد و گفت: آن فسق است، و نیز قوله: أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ «۶» ابراهیم و مجاهد و عطا گفتند: هو السّباب، یکدیگر را دشنام دادن باشد، لقوله - علیه السلام -: «۷» سباب المسلم فسوق و قتاله کفر. عبد الله بن عمر گفت: هر چه محرم را از آن

نهی کردند در حال احرام از قتل «۸» صید و ناخن گرفتن و موی سر گرفتن، و آنچه مانند اینکه است. و در اخبار ما هست: الفسوق، الکذب، دروغ باشد. و لا جدال، و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و عمرو بن دینار و سعید جبیر و عکرمه و ضحاک و زهری و عطاء بن یسار و عطاء بن ابی رباح و قتاده گفتند: «جدال» مجادله و مخاصمه بود، و عبد الله عمر گفت: دشنام دادن و مناظرت بود. قرظی گفت: «جدال» آن بود که قریش چون حج بکردندی «۹» با هم خصومت و -----

----- (۱). (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به او. (۲). مب: کلام درشت. (۳). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۱. (۴). مج: الاصلنام. (۵). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱. (۶). سوره انعام (۶) آیه ۱۴۵. [.....] [اشاره] (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فسق. (۸). چاپ شعرانی (۲/۱۱۶): قبیل. (۹). دب، آج، لب، فق: بکردندی، مب، مر: کردند. صفحه: ۱۱۰ مناظرت کردندی اینان گفتندی «۱». حجنا اتم «۲» من حجکم، حج ما از حج شما تمامتر است، و آنان هم اینکه گفتندی «۳» و در اینکه باب خصومت کردندی. القاسم بن محمد گفت، آن بود که قومی گفتندی: الحج الیوم، و گروهی دگر گفتندی [۲۴۷-ر] [اشاره]: الحج غدا، یکی گفتی: حج امروز است، و یکی گفتی: فرد است، در اینکه باب خصومت کردندی. ابن زید گفت: آن بودی که هر یکی به موقفی بایستادندی، آنکه هر گروهی دعوی کردندی که: موقف ابراهیم آن «۴» است که ما ایستادیم «۵». مقاتل گفت: «جدال» آن بود که در حج وداع رسول - علیه السلام - فرمود صحابه را که: هر که هدی نرانده است حلال شود و حج عمره کند، گروهی مخالفت کردند و گفتند: ما نکنیم که ما احرام به حج گرفته‌ایم، و در اینکه گفت و گوی کردند - چنان که بیان کردیم - فذلک جدالهم. و مجاهد گفت: «جدال» آن بود که گروهی حج ذو الحجه کردند، و گروهی تأخیر کردند تا دگر ماه و دگر وقت، و ذلک النسیء الذی ذکره الله فی قوله: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ «۶»... و گروهی گفتندی: اینکه رواست و گروهی گفتندی: روا نیست فذلک جدالهم. و در اخبار اصحاب ما آمد که «جدال» قول الرجل «۷»: لا والله و بلی و الله صادقاً او کاذباً، گفتن: لا والله و بلی و الله باشد به راست یا به دروغ. و اهل معانی گفتند: صورت نفی است و معنی نهی، ای لا ترفثوا و لا تفسقوا و لا تجادلوا، یعنی رفت و فسوق و جدال مکنی، چه اگر خبر بودی دروغ بودی، چنان که رسول - علیه السلام - گفت: لا حلف فی الاسلام و لا فتک فی الاسلام، المعنی لا تحلفوا و لا تفتکوا. ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: هر کس که او حج خانه -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: اینکه گفتی. (۲). وز: اتمم، دب: خیر. (۳). همه نسخه بدلها با هم. (۴). مب: اینکه. (۵). مب، مر: ایستاده‌ایم. (۶). سوره توبه (۹) آیه ۳۷. (۷). آج، لب، فق، مب: الرجال. صفحه: ۱۱۱ خدای بکند و رفت و فسوق «۱» نکند از گناه به در آید چنان که آن روز که از «۲» مادر بزاد. وهیب بن الورد می گوید: با سفیان ثوری طواف خانه می کردم در شب، سفیان برفت و من در حجر شدم و نماز می کردم، سر بر سجده نهادم، آوازی شنیدم که از میان استار کعبه به در می آمد «۳» و می گفت: یا جبریل «۴» اشکو الی الله ثم الیک ما یفعل هؤلاء الطائفون حولی من تفکهم فی الحدیث و لغطهم «۵» و سومهم. وهیب «۶» گفت: من تأویل «۷» که خانه با جبریل شکایت می کند، می گفت: شکایت می کنم با خدای پس «۸» با تو ای جبریل از آن که اینکه طواف کنندگان می کنند از مزاح و گفتا گوی «۹» در پیرامن من «۱۰» و نرخ چیزها کردن. و اصل «جدال» و «جدل» و «مجادله» از جدالت است و هو الارض و آن «۱۱» زمین باشد، یقال: جادلته فجدلته، ای صارعته فصرعته علی الارض. و ما تفعّلوا من خیر یعلمه الله، و آنچه شما کنی از خیر خدای داند. آیت وارد است مورد ترغیب «۱۲»، و معنی آن است که: من عالمم به آنچه می کنی از خیر و بر من فرو «۱۳» نمی شود تا واثق باشی به آن که بر من بنشود به وقت جزا به اجزا و تفاصیل آن عالمم تا همه را جزا به سزا بدهم [۲۴۷-پ] [اشاره]، چه از حق آن که عالم الذات بود آن است که عالم بود به همه معلومات بر هر وجهی که صحیح بود که بدانند. آنکه تحریض «۱۴» کرد خلق را بر طاعت و پرهیزگاری، گفت: وَ تَزَوَّدُوا، و زاد برگیری، فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، که بهترین زاد تقوی و پرهیزگاری است. مفسران گفتند: آیت وارد است در باب قومی که ایشان از یمن به حج آمدندی بی زاد، گفتند «۱۵»: نحن وفد الله افتراه لا یطعمنا، ما وفد خداییم ما را طعام نخواهد «۱۶» دادن! ----- (۱). چاپ شعرانی

(۱۱۷/۲) و جدال. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر: کز. (۳). لب: می آید. (۴). فق: جبرئیل. [...] [اشاره] (۵). دب: تعظیم. (۶). مب، مر: وهب. (۷). همه نسخه بدلها بجز مر بر آن کردم. (۸). معج، وز، دب، لب، فق، مر: خدایش، با توجه به آج و ترجمه عبارت تصحیح شد. (۹). لب، مب: گفتگوی، فق، مر: گفتگوی. (۱۰). معج: اینکه، مب: وی. (۱۱). دب، آج، لب، مر به. (۱۲). مب را. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر من فوت. (۱۴). دب، لب، فق، مب، مر: تحریص. (۱۵). مب: گفتندی. (۱۶). مر: نخواهند. صفحه: ۱۱۲ و بعضی گفتند «۱»: نحن مر تحلون الی الله و حجّاج بیت الله لا- یطعمنا! ما به خدای می شویم «۲» و حجّاج خانه خداییم «۳» گمان بری که ما را «۴» طعام ندهد! آنگه در راه یا سؤال کردندی یا غضب «۵» و سلب، خدای تعالی ایشان را نهی کرد از آن که بی زاد به حج روند تا ایشان را یا راه باید زدن و یا سؤال کردن و یا وبال و عیال باشند بر مردمان. مفسران گفتند: زاد حاج کعک و زیت و خرما و پست و مانند اینکه بود، و در اینکه باب حجری «۶» نیست هر کس آنچه بر تواند گرفتن به حسب قوت و حاجت هر کس آنچه خواهد و تواند گرفتن بگیرد. عبد الله عمر گفت: جماعتی بودند که به حج شدند و زاد بر گرفتندی، چون احرامها گرفتندی آن زاد بینداختندی و زادی نو طلب کردند، بس «۷» بدی «۸» که به دست آمدی، و بدی «۹» که به دست نیامدی، به رنج افتادندی، خدای تعالی گفت: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ، و مراد آن که زادی که داری نگه داری تا به رنج نیوفتی. آنگه گفت: اینکه زاد از دو روی «۱۰» بر گیری: یکی برای راه حج، یکی برای سفر قیامت. اینکه زاد کعک و خرما بود، و آن زاد عمل صالح و تقوی بود. گروهی گفتند: مراد به هر دو زاد، زاد سفر حجاز است، یعنی زادی که به آن مستغنی باشی از مردمان، و زادی از تقوی که تو را منع کند از غضب «۱۱» و قطع طریق تا «۱۲» زاد ظاهر مانع بود تو را از سؤال، و زاد باطن مانع بود از معاصی. و اهل اشارت گفتند: خدای چون ذکر سفر حج کرد مکلفان را سفر قیامت یاد آورد و گفت: برای اینکه راه زادی ساختی که به یک دو ماه بروی و باز آیی برای سفری که چون بروی آن جا بمانی و نیز باز نیایی، اگر اینکه را «۱۳» زاد باید، اولی و احری که آن را زاد باید. زاد اینکه راه گران باری بود، و زاد آن راه سبک باری بود. اینکه جا هر چه ----- (۱) - (۱).

وز: گفتندی. (۲). مب: می رویم. [...] [اشاره] (۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: اویم. (۴). معج، وز به. (۵). لب، فق: غضب. (۶). دب، فق، مر، مب: حرجی. (۷). کذا: در اساس، دب، لب، فق، دیگر بدلها: پس. (۸-۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بودی. (۱۰). معج: زاد از دو روزی. (۱۱). دب، آج، لب، مر: غضب و سلب، فق، مب، غضب. (۱۲). اساس: یا، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۱۳). دب، آج، لب، مب: راه. صفحه: ۱۱۳ گران بارتر باشی تو را «۱» به بود برای آن که اینکه جا بار بر پشت شتر باشد، و آن جا بر گردن تو باشد، اینکه جا زاد بر راحله باشد و آن جا زاد خود راحله باشد، اینکه جا اگر راحلهت «۲» نبود و زادت نبود از تقوی زادی ساز و از پای خود راحله ای ساز «۳»، اگر ترحلی نبود به نعلی قناعت کن، چنان که گفت [۲۴۸-ر] [اشاره]: و حییت «۴» من خوص الزکاب بأسود

من دارش «۵» فعدوت أمشی را کبا و اگر هیچ دانی «۶» که از تو کدل زادی سازی و از هوای نفس راحله و آن زاد تو کدل بر گردن اصطبار نهی و پای قهر به پشت هوای نفس در آری، چو «۷» او را پست کرده باشی انگار که راه بزیدی، هر چه «۸» راحلهت «۹» در زیر تو ضعیف تر باشد، تو راه حق به سپری به عکس راحله حاج که هر چه او قویتر باشد ایشان ایمنتر باشند، و چون سستی کند ایشان بترسند و خایف شوند. خطر ایشان در ضعف راحله باشد، و خطر تو در قوت راحله تو، و أنت براحتک احجی من الحاج برواحلهم، انت أحجی لو استعملت الحجی. اگر عقل داری تو را اینکه به است. آن که راه حج سپرد زاد او حاضر باید، و تو چون راه حق سپری، از زاد اینکه راه به نیستی «۱۰» قناعت کن «۱۱». تو را اگر همی راه حق جویی اول

طلب کرد باید سیبل الزشادی پس از نیستی زاد آن راه سازی

کجا» ۱۲) بهتر از نیستی نیست» ۱۳) زادی بیش از آن نبود که چون از نیستی زاد سازی نیست شوی. و همه هستی در تحت آن نیستی هست، و همه وجود در ضمن آن عدم، و همه اثبات در میان آن انتفاء، لا جرم چون چنین کنی هم حاجی باشی» ۱۴) هم غازی، پایه جهاد بیش از پایه حج ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز فق آسانتر بود و آن جا هر چه سبک بارتر باشی تو را. (۲). راحله‌ت / راحله‌ات، مر: راحلیت. (۳). مب: راحله کن. (۴). و حییت، وز، آج: وجیت، دب، لب، فق، مب، مر: و حیث، چاپ شعرانی (۱۱۹ / ۲): و قنعت. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها: دارش. (۶). همه نسخه بدلها: توانی. (۷). آج، مب: چون. (۸). مر: هر چند. (۹). راحله‌یت / راحله‌ات. (۱۰). مع: نبینی، وز دب: نبستی. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز مع، وز: کنی، آج شعر. (۱۲). اساس: روی کلمه خط کشیده شده و به دست خواننده‌ای نا اهل به صورت «ترا» تصحیح شده است. (۱۳). مر: هست. (۱۴). مب، مر و. صفحه: ۱۱۴ است، اگر دشمنی» ۱) را نمی‌یابی که با او جهاد کنی تا کشته او شوی، با خود گرد و با خود جهاد کن» ۲) و در آن جهاد اجتهاد کن که از تو دشمنتر تو را دشمن» ۳) نیست، اعدی عدوک بین جنیک، تا کشته خود شوی به دست خود، تا قاتل و مقتول تو باشی» ۴). به قاتلی درجه مجاهدان یابی، به مقتول پایه شهیدان: صلاح تو در کشتن تست و آنگه

صلاحیست» ۵) اینکه مضمرا اندر فسادی نبینی که پروانه شمع هر گه

که بر باطنش چیره» ۶) گردد و دادی، بری گردد از خویش و بر صدق دعوی

کند خویشی خویش را چون» ۷) رمادی و لکن تو از آن پست همّت تری» ۸) و دون منزلت تر» ۹) که اختیار چنین چیزها کنی. تو خود کشته هوایی، چگونه کسی را کشی؟ تو خود اسیر مرادی، کسی را چگونه اسیر کنی؟ گفتم» ۱۰) تو هوا را کشی، هوا تو را کشت» ۱۱). گفتم» ۱۲): تو مراد را قهر کنی، مراد تو را قهر کرد. گفتم» ۱۳): قهرمانی قاهر باشی، قهرمانده‌ای مقهور شدی، همه عمر در بند آرزو مانده تا باشد که بر آید، صد هزار جان عزیز بر آید و آن بر نیاید، صد هزار عمر چو» ۱۴) عمر تو برسد، و آن برسد، عمر تو [۲۴۸-پ] به سر آید، و جز آن که نوشته تو است به سر تو نیاید» ۱۵)، قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا» ۱۶). ...، تو را یک نفس از اینکه هوس پروای دگر چیز نیست» ۱۷). ایا مانده بر موجب هر مرادی

شب و روز در محنت اجتهادی ----- (۱). مع، مر: دشمن. (۲). مع، وز، دب، لب، مر: جهادی کن. (۳). وز: از تو دشمنتر تو را کس، دب: که تو دشمنتر تو کس، آج، لب، فق، مر، لب: دشمنتر از تو کس. (۴). صورت ظاهر نسخه اساس چنان می‌نماید که عبارت: «تا کشته خود شوی ... تو باشی» به صورت و هیأت شعر (بیت) ملحوظ نظر کاتب بوده است: تا کشته خود شوی به دست خود || تا قاتل و مقتول تو باشی اگر بر فرض چنین بوده باشد، در مصراع دوم کلمه‌ای از قلم افتاده است. [.....] [اشاره] (۵). همه نسخه بدلها بجز مع: صلاحیت. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خیره. (۷). آج: خویشی خویشتن چون. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: آن دون همّت تری. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: منزلتری. (۱۰-۱۲-۱۳). همه نسخه بدلها: گفتیم. (۱۱). مر: کشد. (۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۱۵). مب قوله تعالی. (۱۶). سوره توبه (۹) آیه ۵۱. (۱۷). آج شعر. صفحه: ۱۱۵ نه در حق خود مر تو را انزعاجی

نه در حق حق» ۱) مر تو را انقیادی تو می‌باید تا بی هوس باشی، مصحف بی هوس» ۲) اعنی بی هوش بی هوشی» ۳) مدهوشی» ۴)

مانده‌ای، از عقل دیوانه، و از شرع بیگانه «۵»: چو دیوانگان دایم اندر تفکر

که گویی مرا چون بر آید مرادی «۶» اینکه همه «۷» رنج بر منزل سپنج؟ گنج ابد رها کرده و رنج ابد اختیار کرده «۸»: ز بهر دو روزه مقام مجازی

به هر گوشه‌ای کرده ذات العمدی همانا به خواب اندری یا «۹» ندانی «۱۰»

که ما را جز اینکه است دیگر معادی اینکه نه جای معاد است، جای معاد وقت میعاد «۱۱» است، فیوم القیامه میعاده، امروز روز عهد است فردا روز «۱۲» و عد است: الیوم عهد کم فأین الموعد

هیئات لیس لیوم عهد کم «۱۳» غد تو را میعاد به معادی است، پس تو را اعداد و استعداد می‌باید برای آن معاد تا آن روز که معاد شوی آن برای تو معدّ باشد، آن چیست! زاد تقوی است، وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى. ای خواجه؟ تو بر جناح سفری، و مسافر را از زاد چاره نیست، از آن ملخ بیاموز- اگر چه اینکه حدیث از ملخ «۱۴» است از فواید ملخ «۱۵» است: مَرَّ الْجِرَادُ عَلَى زُرْعِي فَقُلْتُ لَهُ

اسلك سبيلك لا تولع بافساد فقام منهم خطيب فوق سنبلة

إِنَّا عَلَى سَفَرٍ لَا بَدَّ مِنْ زَادٍ ----- (۱). همه نسخه بدلها: خود. (۲). مج، وز، لب، فق، مر: بی هوسی. (۳). مج، وز: اعنی بی هوشی بی هوش، دیگر نسخه بدلها: بی هوش. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: مدهوش. (۵). آج شعر (۶). مج: مرادم. (۷). مر: ای همه. (۸). مج، دب، لب، فق: کرده‌ای، آج شعر. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۱۰). مج، آج، لب، فق، مب، مر: بدانی. (۱۱). مج: جای میعاد، آج، لب، فق، مب: جای وقت میعاد، مر: نه جای وقت میعاد. (۱۲). مج، وز روز. (۱۳). دمب، آج، لب، فق، مب، مر: وصلکم (۱۴). مج: از ملخ، آج، فق، مر: حدیث ملخ، دب، مب، اینکه ملخ است. (۱۵). وز، آج، مب: ملخ. صفحه: ۱۱۶ زاد «۱» تقوی می‌باید، تو به زاد ازدیاد معاصی آورده‌ای، به اینکه زاد راه نتوان «۲» بریدن، اینکه زاد برسد و تو را به منزل نرساند «۳»: و زادی قلیل ما آراه مبلّغی

أَلْزَادُ أَبْكَى أُمَّ لَطُولُ مَسَافَتِي تُوْرَا زَادٍ يَأْتِي فِي مَعَاصِي زَادِياد است، یا دوستی آل زیاد است، اینت «۴» بترک «۵» سازی که تو را زاد «۶» است؟ حقیقت دان که تو را از دوستی یزید و زیاد بس «۷» زیاده جاه نباشد، و اگر از اینک زیادتی بود، آن زیادت همه نقصان است، و اگر اینکه ربح «۸» می‌شناسی عین خسران است [۲۴۹-ر] [اشاره]. زیاده المرء فی دنیاہ نقصان

و ربحه غیر محض الحق خسران زاد عقبی تقوی «۹» باید که آن راهی پر آفت است، به پر خیز «۱۰» باید بدان راه رفتن، راهی است پر خار و خاشاک. یکی را از بزرگان پرسیدند که: تقوی چه باشد! گفت: هل سلکت طریقا ذا شوک! فقال: نعم. گفت: هرگز در هیچ راه خارستان رفته‌ای! گفت: بلی. گفت: چگونه کردی! گفت: حذرت و تشمرت. گفت: بر حذر و هشیار و دامان چاک زده. گفت: تقوی آن است که در راه دین همچنان روی. شاعر نظم کرد اینکه معنی و گفت: خلّ الذنوب صغیرها

و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق آر

ض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره

إنّ الجبال من الحصى مردان آنان بودند که در راه دنیا هم تقوی زاد کردند تا به راه دین رسیدن «۱۱».

----- (۱). همه نسخه بدلها تو. (۲). مر: نتوانی. [...] [اشاره] (۳). مع، دب شعر. (۴). معج اینکه است: (۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرگ سازی، معج: برگ سازی، چاپ شعرانی (۲/۱۲۱): برگ و سازی. (۶). آج، لب، مر: آزاده. (۷). دب، آج: پس. (۸). وز، دب، لب، فق، مب: اینکه رنج، مر: مر اینکه که را ریح. (۹). معج: پرهیز. (۱۰). معج، وز، آج، فق، مب، مر: پرهیز. (۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: رسیدند، مب: رسیدندی. صفحه: ۱۱۷ عبد الله مبارک گوید: سالی از سالها به حج خانه خدای می شدم، در راه منقطع شدم بر توکل می رفتم. از کناره بیابان کودکی را دیدم که بر آمد-ظننته سباعینا او ثمانیا- گمان چنان بردم که هفت سال «۱» یا «۲» هشت ساله است، جامه ای کوتاه پوشیده ایزاری «۳» در سر بسته نعلینی در پای کرده قضیبی خیزران در دست گرفته، با او نه زادی نه راحله ای نه یاری. گفتم: سبحان الله؟ بادیه ای بدین خونخواری و کودکی بدین خردی؟ او را گفتم: یا صبی؟ از کجا می آیی! گفت: من الله. گفتم: کجا می روی! گفت: الی الله. گفتم: چه می جویی! گفت: رضا الله. گفتم: زادت کجاست راحله ی کجاست «۴»! گفت: زادی تقوای و راحلتی رجلائی و مرادی مولای، گفت: زاد من تقوای من است و راحله من پایهای من است و مراد من خدای من است. عجب داشتم «۵»، گفتم: اینت «۶» زهد و اینت «۷» توکل؟ گفتم: أخبرنی من انت، خبر ده مرا تا تو کیستی! گفت: تا چه خواهی کرد! «۸» اینکه حدیث را رها کن از محنت روزگار ما چه می خواهی! گفتم: علی «۹» حال. گفت: نحن قوم مظلومون، ما مردمانی ستم رسیدگانیم. گفتم: زیادتی کن در بیان. گفت: نحن قوم مقهورون. گفتم: روشنتر بگوی. گفت: نحن قوم مطرودون، ما گروهی رانندگان بازماندگان درماندگانیم. گفتم نمی دانم، گفت: لنحن علی الحوض ذوآده

ندوده و یسعد «۱۰» و رآده و ما فاز من فاز الّا بنا

و ما خاب من حینا زاده [۹۴۲-پ] [اشاره] و من سرنا نال منّا السرور

و من ساءنا ساء میلاده و من کان غاصبنا حقنا

فیوم «۱۱» القیامه میعاده اینکه بگفت و برفت چنان که من به گرد او نرسیدم. در سودای آن فتادم «۱۲» تا اینکه

----- (۱). همه نسخه بدلها: ساله. (۲). لب: تا. (۳). معج، وز، آج، فق، مر: ازاری، مب: دستاری. (۴). اساس در حاشیه افزوده: مرادت چیست! (۵). مب: مرا عجب آمد، اساس در بالای کلمه با خطی متفاوت از متن افزوده: و با خود. [...]

[اشاره] (۶-۷). معج: اینست. (۸). مب: چه می خواهی. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر کل: (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب: نسعد، مر: تسعد. (۱۱). معج، وز، دب، آج، لب: فانه. (۱۲). همه نسخه بدلها: افتادم. صفحه: ۱۱۸ کودک چه کسی است! گفت: دیگر ندیدم او را تا به میان رکن و مقام رسیدم، او را دیدم ایستاده و خلاق بر او جمع شده، و او را از حلال و حرام و مسایل و احکام می پرسیدند و او جواب می داد. من گفتم: اینکه کودک کیست! گفتند: نمی دانی! اینکه زین العابدین علی بن الحسین «۱» است. من گفتم: سبحان الله؟ اینت «۲» زهد و توکل، و اینت علم و بیان؟ الله أعلم حیث یجعل رسالت «۳»... از اینکه چه عجب داری؟ خادمان

ایشان را چون در خدمت خانه ایشان حقیقتی بود، برکت آن به اعقاب ایشان برسد تا در حق ایشان جنس اینکه بود. مالک دینار گوید: سالی از سالها به حج می‌شدم، آن جا که وداعگاه بود، زنی را دیدم پیر ضعیفه بر چهار پا یکی «۴» ضعیف نشسته و مردم گرد او در آمده، می‌گفتند: برگرد که خدای بر تو رحمت کند. راهی صعب است و تو بس ضعیفی، و چهار پای نیک نیست. او می‌گفت: نه چنان آمده‌ام که بر گردم، من نیز بگفتم که برگرد که مصلحت نیست تو را بی‌ساز در بادیه رفتن. مرا نیز همین جواب داد. رفتیم «۵»، چون به میان بادیه رسید آن چهار پایک او خرکی «۶» ضعیف بود، بماند. مردم همه بگذشتند و او را رها کردند. من نیز خواستم تا بگذرم، اینکه خبرم یاد آمد که رسول - علیه السلام - گفت: «۷» المؤمن أخو المؤمن من امه و أیبه ان جاع اطعمه و ان عری کساه و ان خاف امنه، و ان مرض عاده» و ان مات شیخ جنازه، باز ایستادم و او را گفتم: نه تو را می‌گفتم که میای که راه صعب است و چهار پای ضعیف است؟ گوش با من نکرد «۸» و سر سوی آسمان کرد و گفت: الهی لا- فی بیتی ترکنتی و لا- الی بیتک حملتني فو عزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک، گفت: بار خدایا، نه در خانه خودم رها کنی «۹»، نه به خانه خودم رسانی، به عزّ و جلال تو که اگر ----- (۱). مب: علی بن الحسین زین العابدین. (۲). وز: آنت. (۳). اساس، رسالته، با توجه به معج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد، سوره انعام (۶) آیه ۱۲۴. (۴). دب، آج، لب، فق، مر: چهار پای، معج، وز: چهار پاکی. (۵). فق، مب: رفتم. (۶). دب، آج، لب، فق، خزک. (۷). اساس: اعاده، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مر: نکردی. [.....] [اشاره] (۹). همه نسخه بدلها: رها کردی. صفحه: ۱۱۹ اینکه با من جز تو کردی شکایتش جز با تو «۱» نکردم. هنوز اینکه سخن تمام نگفته بود که شخصی را دیدم که از گوشه بیابان بر آمد «۲» زمام ناقه‌ای تیزرو به دست گرفته و ناقه فرو خوابانید و گفت: برنشین، و او را برنشانند و چون باد از پیش من بجست. دگرش باز ندیدم تا به طوافگاه رسیدم، او را دیدم، گفتم: به آن خدای که با تو آن کرامت کرد که مرا بگوی تا تو کیستی! گفت: نمی‌دانی، انا شهده بنت مسکه بنت فضة خادمة فاطمة «۳»، من دختر زاده فضاها «۲۵۰- ر» خادمه فاطمه زهرا «۴». اینکه نه منزلت من است، اینکه منزلت آن بار خدایان «۵» من است که خداوند لطیف با من ضعیف اینکه کند که دیدی. آن زاد تقوی است، و اینکه زاد توکل، و تو را چاره نیست از هر دو در حضر به ما حضر از زاد توکل ترجیحی می‌کن، و در سفر به زاد تقوی به اضافت ترجیحی توکل می‌کن که: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى. در اینکه سفر هیچ زاد صالح نیست مگر زاد تقوی، چه در هر منزل که فرود آیی، و اول منزلت «۶» آخرت گور است تو را اینکه زاد فریاد رسد «۷»: الموت بحر موجه غالب

تذهب فيه حيلة السابح لا يصحب الانسان في قبره

غیر التقی و العمل الصالح راوی خبر گوید که: امیر المؤمنین «۸» - علیه السلام - چون به گورستان در آمدی، گفت: «۹» السلام علیکم یا اهل القبور اما الدور «فقد سکنت و اما الاموال فقد قسمت و اما الازواج فقد نکحت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم، سلام بر شما باد ای اهل گورستان، اما سراهاتان «۱۰» دیگران در نشستند، اما مالهایتان «۱۱» قسمت کردند، و اما زنانتان شوهران باز کردند، اینکه آن خبر است که نزدیک ماست، بنزدیک شما چه ----- (۱). دب، آج، لب، مر: شکایت جز پیش تو. (۲). دب، آج، لب، مر: بیابان نزد من آمد. (۳). اساس: با خطی متفاوت از متن در زیر کلمه افزوده است: «الزهره علیه السلام»، معج، وز، دب، آج، لب، فق، مر گفت. (۴). اساس: با خطی متفاوت از متن در زیر کلمه آورده است: «علیها السلام». (۵). دب، آج، لب، فق: بار خدای. (۶). همه نسخه بدلها: منزل. (۷). معج، دب، آج، لب، فق، مر: مالها. (۸). دب، آج، لب، فق، مب: علی. (۹). اساس: اللدور. (۱۰). معج، وز، سراهاتان. (۱۱). معج، دب، آج، لب، فق، مر: مالها. صفحه: ۱۲۰ خبر است! آنگه گفت: اگر ایشان را دستوری بودی تا جواب دادندی، جز اینکه نگفتندی: و تزوّدوا فان خیر الزاد التقوی، و اعشی گوید: اذا انت لم ترحل بزاد



من التقی

و ابصرت بعد الموت من قد تزودا ندمت علی ان لا تكون كمثلہ

و انك لم ترصد كما كان ارسدا مالک دینار گوید: یکی از جمله زهاد بصره فرمان یافت، جنازه او بر گرفتند و خلقی عظیم حاضر شدند. چون به گورستان رسیدند و او را دفن بکردند، سعدون مجنون- و او از عقلائی مجانین بود- بر بالای «۱» رفت، و آواز در داد «۲». الا یا عسکر الاحیا

ء هذا عسکر الموتی أجاوبوا الدّعوة الصّغری

و هم منتظروا الکبری یحثون علی الزّاد

و ما الزّاد سوی التّقوی یقولون لكم جدّوا

فهدا آخر الدّنیاء و اتقون یا اُولی الألباب، از من بترسی ای خداوندان عقلها، یعنی از عقاب من بترسی و از معاصی من حذر کنی تا در عقاب من نیوفتی؟ قوله: لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلاً من ربکم، سبب نزول آیت آن بود که جماعتی از عرب چون به حج رفتندی روا نداشتندی هیچ تجارتی کردن از «۳» ایام عشر دست از همه تجارت بداشتندی، و آن را که در ایام حج تجارت کردی او را داج خواندندی، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و ایشان را رخصت تجارت داد، گفت: نیست بر شما بزه‌ای أن تبتغوا [۲۵۰-ر] فضلاً من ربکم، که از خدای تعالی «فضلی» بجوی «۴»، و مراد به «فضل» روزی است. عبد الله عباس گفت: عرب را سه بازار بود: عکاظ و مجنّه و ذو المجاز. ایشان در وقت موسم آن جا تجارت کردند و وجه معاش ایشان از آن جا بودی. چون اسلام در آمد تخرّج کردند از اینکه، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رخصت داد ایشان را در تجارت کردن در اینکه ایام. -----

----- (۱). مب، مر: بالای. (۲). مب که. آج شعر. [.....] [اشاره] (۳). همه نسخه بدلها: در. (۴). معج، آج، بجویی / بجویید. صفحه: ۱۲۱ ابو امامه التیمی گفت، عبد الله عمر را گفتم: ما جماعتی ایم که شتر به کرا «۱» می دهیم به حاج «۲». مردمان می گویند شما را حج نیست، اکنون بگو تا «۳» ما را حج باشد یا نه! گفت: شما احرام گیری چون حاجیان! گفتم: آری. گفت: طواف کنی و سعی کنی و سنگ اندازی! من گفتم: آری. گفت: شما را حج بود. آنکه گفت: مردی بنزدیک رسول- صلی الله علیه و آله- آمد و او را از اینکه برسید. رسول- علیه السلام- ندانست تا چه جواب باید داد «۴»، جبریل آمد و اینکه آیت آورد و رخصت از خدای تعالی. و عبد الله عباس چنین خواند «۵»: لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلاً من ربکم فی موسم الحج. ابو هریره روایت کرد «۶» که، رسول- علیه السلام- گفت: چون روز عرفه باشد خدای تعالی حاجیان را بیامزد، چون شب مزدلفه بود بازرگانان «۷» را بیامزد، چون روز منا باشد جمّالان را بیامزد، چون وقت سنگ انداختن جمره العقبه باشد سیلان را بیامزد، و هیچ کس آن جا حاضر نیاید از گویندگان «لا اله الا الله»، «الا اله الا الله» خدای تعالی او را بیامزد. فإذا أفضتُم من عرفات، یعنی چون به جمع از عرفات باز آیی يقال: افاض القوم فی الحدیث اذا اندفعوا فیه و اکتروا التصرّف فیه، قال الشاعر: فلما افضنا فی الحدیث و اسمح

أَتْنَا عِيُونَ بِالنَّمِيمَةِ تُضْرَبُ وَيُقَالُ: أَفَاضَ الْبَعِيرُ بَجْرَتِهِ إِذَا رَمَى وَدَفَعَ بِهَا فِي كَرَشِهِ، قَالَ الرَّاعِي يَصِفُ الْإِبِلَ: فَأَفْضَنَ بَعْدَ كَطْوَمَهْنَ بَجْرَةً

من ذی الأبارق اذرعین حقیلاً و یقال: أفاض الرّجل بالقداح إذا ضرب بها لأنّها تقع متفرّقات، قال ابو ذؤیب یصف الحمار و الاتن. -  
----- (۱). مج: کرای، فق، مر: کرایه. (۲). فق: حجّاج. (۳). فق: بگوئید که شما. (۴).  
فق: رسول- صلّی الله علیه و آله- هیچ جواب نداد، مج، وز، دب، آج، لب، مب: ندانست تا چه جواب دهد. (۵). فق قوله تعالی.  
(۶). همه نسخه بدلها: روایت کند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب: بازرگانان، مب: بازرگان. (۸). فق که. صفحه: ۱۲۲ و کأنهن ربابة  
و کأنه

یسر فیض علی القداح و یصدع و اصل کلمه من فاض «۱» الماء و افضته انا، آب ریخته شد و من بریختم آن را، و اینکه در جای  
مبالغه به کار دارند، برای آن که چنان که آب در جای جمع کرده باشند، آنکه مجموع آن بریزند، آن به دفع و قوّت خویش ریخته  
شود، همچنین اینکه جا پنداری «۲» که سیری «۳» مدّخر بوده است اینکه جا مبتدل «۴» می شود. و افاضت را به ایضاع و اسراع تفسیر  
دادند، و اصل اینکه است که گفته شد. امّا «عرفات» جمع عرفه باشد، مثل درجه و درجات و درکه و درکات. آنکه اینکه اسم را  
جمع «۵» بگرفتند و بر موضعی نهادند، چنان که گفتند: ثوب اخلاق و أسمال و أرض سباسب. اینکه اسماء وحدان را به لفظ جمع  
وصف کردند [۲۵۱-ر] و برای آن صرف کردند او را با آن که دو سبب در او حاصل است از: علمیت و تأنیث. و اگر گویند: سبب  
سه است. یکی دیگر جمع است، جواب آن است که: نه جمع و نه تأنیث هیچ دو «۶» نه آن است که منع صرف کند برای آن که آن  
جمع بر مفاعیل و مفاعل باید «۷»، و تأنیث بر فعلا و فعله باشد، چون حمراء «۸» و صحراء و حمزه و طلحه. امّا چون اینکه اسم را جمع  
کند «۹»، چون: مسلمات و مؤمنات «۱۰»، اینکه بنا منع صرف نکنند، پس پنداری که بر اصل خود بمانده است به مثابیت آن که پیش  
از آن که بر اینکه بقعه نهادند «۱۱»، چون چنین باشد اسم بماند بر یک سبب، و یک سبب منع صرف نکند. مفسّران خلاف کردند  
در آن که اینکه جایگاه را چرا عرفات خواندند، و اینکه روز را عرفه؟ ----- (۱). همه  
نسخه بدلها بجز دب: افاض. (۲). همه نسخه بدلها: پنداری. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اشتري. (۴). دب، آج، لب، فق، مب،  
مر: مبتدل. [.....] [اشاره] (۵). وز، دب، اج، لب، فق، مب: اسم جمع را. (۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها بجز فق، هر دو به  
چاپ شعرانی (۱۲۶/۲): هیچ از اینکه دو. (۷). همه نسخه بدلها چون مصاییح و مساجد. (۸). همه نسخه بدلها: قمرء. (۹). همه  
نسخه بدلها: کنند. (۱۰). همه نسخه بدلها: و مسلمون. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: نهادیم. صفحه: ۱۲۳ ضحاک گفت: برای آن  
که چون آدم را به زمین فرستادند، آدم به زمین هند فرود آمد و حوّا به جدّه، یکدیگر را طلب کردند در اینکه جایگاه به هم  
رسیدند در روز عرفه یکدیگر را باز شناختند، روز «۱» را عرفه نام نهادند، و جایگاه را عرفات. سدّی گفت: برای آن عرفات خواندند  
اینکه جایگاه را که چون هاجر به اسماعیل بار بنهاد، ساره را از آن رشک می آمد، گفت او را: برخیز و از بر من برو. او برخاست و  
اسماعیل را برگرفت و بیامد و به اینکه جایگاه آمد. چون ابراهیم باز آمد، ساره گفت: ایشان برفتند. ابراهیم «۲» در طلب ایشان  
می گشت «۳» تا به اینکه جا رسید «۴»، روز عرفه بود، ایشان را دید بشناخت «۵»، روز را عرفه نام شد «۶» و جای را عرفات. عبد  
الرّحمن بن عزّاد «۷» روایت کند از رسول- علیه السّلام- که او گفت: چون هاجر و اسماعیل بیامدند، از پس مدّتی ابراهیم- علیه  
السّلام- خواست تا بیاید و ایشان را ببیند. ساره گفت: با من عهد کن که فرو نیایی. ابراهیم عهد کرد. چون آن جا رسید اسماعیل  
حاضر نبود، برگشت از آن جا به دگر نوبت که آمد که او را ببیند شب بود، راه باز ندانست. چون صبح بر آمد آن جا رسیده بود  
علامات «۸» بدید و جای باز شناخت در روز عرفه، نام بر جای نهاد و بر روز. عطا گفت: برای آن است که چون ابراهیم- علیه

السَّلام- از بنای خانه فارغ شد، جبریل - علیه السَّلام - بیامد و ارکان حج بر او نمود و او را می گفت: عرفت عرفت! شناختی! او می گفت: نعم؟ روز «۹» را عرفه خواندند و جای را عرفات، و اینکه قول روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی - علیه السَّلام - و عبد الله عباس. سدی «۱۰» گفت: چون خدای تعالی جبریل را فرستاد و ابراهیم را ارکان حج بیاموخت، ابراهیم بیامد و آن به جای آورد «۱۱»، ابلیس بیامد تا او را و سواس آرد «۱۲» به منا. ----- (۱). مج، فق: اینکه روز، مب، مر: آن روز. (۲). فق علیه السَّلام. (۳). آج، لب، مب: می گفت، فق: می رفت. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). فق اینکه. (۶). فق: نام نهاده شد. (۷). مج، مر: عبد الرحمن بن جواد، آج، لب، فق، مب: عبد الرحمن بن خراد، وز: عبد الرحمن خراد. [.....] [اشاره] (۸). همه نسخه بدلها: علامت. (۹). مب: می گفت بلی نهم روز. (۱۰). فق، مب، مر و سدی. (۱۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: به جای می آورد. (۱۲). مب: وسوسه کند. صفحه: ۱۲۴ ابراهیم هفت سنگ به او انداخت با هر سنگی تکبیری کرد. از آن جا بپرید «۱» بر جمره دوم افتاد، آن جا نیز هفت سنگ انداختش با هر سنگی تکبیری می کرد. از آن جا بپرید «۲» [۲۵۱-پ] بر جمره سوم «۳» افتاد، آن جا نیز هفت سنگ انداختش «۴». از آن جا بگریخت به ذو المجاز آمد، ابراهیم او را به ذو المجاز بدید بشناخت او را از او تجاوز کرد، و آن جا «۵» ذو المجاز خواندند. چون به عرفات رسید آن جاش دید، بشناختش آن جا «۶» عرفات خواندند چون از آن جا بیامد، ازدلف الی «۷» جمع فسمی مزدلفه، آن جا را مزدلفه خواندند «۸» به منا نزدیک شد. عبد الله عباس گفت: روز «ترویبه» را برای آن ترویبه خواندند که آن شب ابراهیم در خواب دید که اسماعیل را می کشتی، آن روز همه روز اندیشه می کرد در آن. و «ترویبه» اندیشه باشد. چون شب عرفه بود دگر باره در خواب دید، فعرف صحته، بشناخت بدرستی «۹» خواب «۱۰»، برای آن اینکه روز را عرفه خواندند. و بعضی دگر گفتند: برای آن که در اینکه روز در اینکه جای مردمان به گناه اعتراف دهند، برای اعتراف ایشان روز را عرفه خواندند «۱۱» و جای را عرفات خواندند «۱۲». بعضی دگر گفتند: برای آن که آدم و حوا در اینکه جایگاه به گناه اعتراف دادند، و گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا «۱۳». بعضی دگر گفتند: اشتقاق او از «عرف» است، و آن بوی خوش بود، قال الله تعالی: عَرَفَهَا لَهُمْ «۱۴». ای طیبها لهم. چون ذبح به منا کنند و نیز حلق، آن جا خون و فرث و سقط ذبایح حاصل آید، [آن جا پاک نبود، از «۱۵» اینکه جا از اینکه معنی هیچ نباشد، اینکه جای را عرفات خواندند لطیها من العرف و هو الزَّائِحَةُ الطَّيْبَةُ، و بعضی ----- (۲-۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱۲۷/۲): بپرید. (۳). مج، وز، آج، لب: سهام، فق، مب، مر: سیم. (۴). همه نسخه بدلها بجز فق، مر: آن جاش نیز هفت سنگ انداخت. (۵). مب، مر را. (۶). مب، مر: و آن جای را. (۷). آج، لب، فق، مب: ای. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: خواندندی. (۹). همه نسخه بدلها: درستی. (۱۰). آج، مب را. [.....] [اشاره] [۱۱-۱۲]. مر: خواندند. (۱۳). سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. (۱۴). سوره محمد (۴۷) آیه ۶. (۱۵). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. صفحه: ۱۲۵ دگر گفتند [اشاره] «۱»: لِأَنَّ النَّاسَ يَتَعَارَفُونَ بِهَا. بعضی دگر گفتند: اصل کلمه از صبر است من قولهم: رجل عارف إذا كان صابراً خاشعاً، شاعر گفت: فصبرت عارفةً لذلك حرّة

ترسو «۲» إذا نفس الجبان تطَّلَعُ ای نفساً صابرةً عارفةً حرّةً ثابتةً، و قال ذو الرِّمَّة:

روف لما خَطَّتْ عليه المقادر پس برای تذلل و خضوع حاج و صبر ایشان بر وقوف در اینکه روز در «۳» اینکه موقف اینکه نامها بر روز و بر جای نهادند «۴». فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ، اشتقاق «مشعر» از شعار است، و شعار علامت بود و برای آتش مشعر خواند که معلمی از معالم حج است «۵»، وقوف آن جا از جمله ارکان حج است، و بعضی دگر گفتند: برای آتش «مشعر» خواندند که اشعار کردند مردمان را حرمت او و حکم او. و «حرام» و «حرمت» و «احرام» جمله اصل منع بود من حرمته عطاء، ای منعته. و «حرمان»، منع باشد، و «محروم» ضدّ مرزوق باشد برای آن که ممنوع بود از روزی، و اینکه امر بر سبیل و جوب است اعنی قوله «۶»:

فَازْكُرُوا اللَّهَ مَرَادٌ وَقُوفٌ بِهِ مَشْعَرٌ اسْتِ وَ دَعَا خَوَانِدْنَ أَنْ جَا. وَ حَدَّ مَشْعَرَ الْحَرَامِ مَا بَيْنَ الْمَأْزَمِينَ إِلَى الْحِيَاضِ إِلَى وَادِي مُحَسِّرٍ، پَسْ بَرَاءِ حَرَمَتِ أَوْ رَا حَرَامِشْ خَوَانِدَنْد. چنان که مسجد الحرام و بلد الحرام مکّه را، و البیت الحرام کعبه را، و اصل او منع است - چنان که گفتیم - قال زهیر: و إن آتاه خلیل یوم مسئلته» (۷)

یقول لا غائب مالی و لا حرم [۲۵۲-] ر [اشاره] و آن جای را که در اوست آن را جمع برای آن گویند که نماز شام و خفتن در او به جمع باید کردن. و افاضه از عرفات پیش از آن که آفتاب فرو شود نشاید، هر که از -----  
 - (۱). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شده. (۲). همه نسخه بدلها: ترسوا. (۳). همه نسخه بدلها: به. (۴).  
 مب قوله تعالی. (۵). مر و. (۶). مب تعالی. (۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۲۹): مسغبه. صفحه: ۱۲۶  
 عرفات بیاید پیش «۱» آفتاب فرو شدن بر او خونی باشد، اعنی خون شتری، اگر ندارد به عوض آن باید تا هژده «۲» روز روزه دارد. و  
 اذْکُرُوهُ کَمَا هَدَاکُمْ، المعنی «۳» لدینه و مناسک حجّه، و وجه تشبیه آن است که شکر که واجب بود بر قدر نعمت بود، حق تعالی  
 گفت: شکری کنی مرا موازی هدایت من به حسب نعمت من. و إن کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّینَ، «ان» مخففه است از ثقیله «۴»، برای  
 آن که «لام» در خبر او آورد، و اینکه «لام» ملازم بود در خبر «۵» تا فرق باشد از میان اینکه حرف چون مخففه باشد، و از میان او  
 چون مجازات را بود. و چون مخفف کنند او را عملش باطل شود. و «کان» از پس اینکه حرف آید، چنان که در اینکه آیت هست،  
 و چنان که گفت: و إن کانت لکبیره إلا علی الدین - هدی الله «۶». و کوفیان گفتند: اینکه «ان» نافی است، و «لام» به معنی الّاست،  
 تقدیر چنین است که: و ما کنتم من قبله الا من الضالین «۷»، و مثله «۸»: و إن نظنک لمن الکاذبین «۹»، ای ما نظنک الا من الکاذبین، و  
 قال الشاعر: ثکلتک امک إن قتلت لمسلما

حلت علیک «۱۰» عقوبه الرحمن المعنی ما قتلت الا مسلما، اینکه قول کوفیان است، و بصریان گفتند تقدیر اینکه است: و انه علی  
 معنی الأمر و الشأن، المعنی ان الشأن کونکم ضالین قبل هدیة الله ایاکم. قوله: ثم أفیضوا من حیث أفاض الناس، عامه مفسران  
 گفتند: قریش و خلفای قریش از جمله حمس از حرم «۱۱» بیرون نشدندی «۱۲» به عرفات، و موقف به مزدلفه کردند، گفتندی:  
 نحن اهل الله و قطان حرمه لا - نخرج من الحرم و لا نخلفه فلسنا ----- (۱). آج، لب،  
 فق، مب، مر از. (۲). لب، مر: هیژده، فق، مب: هیجده. (۳). چاپ شعرانی (۲/ ۱۲۸) کما هداکم. [.....] [اشاره] (۴). مر: مثقله. (۵).  
 مب و. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. (۷). مر: قبله لمن الضالین - (۸). مب قوله تعالی. (۹). سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۸۶. (۱۰). اساس:  
 علیه، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مب: احرام. (۱۲). آج، لب، فق، مر: بیرون رفتندی، مب: بیرون رفتند.  
 صفحه: ۱۲۷ کسائر الناس، ما اهل حرم خدایم و ساکنان حریم، ما از حرم بیرون نشویم که ما چون دگر مردم «۱» نه ایم بر سیبل  
 تعظم «۲»، یعنی ما آن که دیگران کنند نکنیم، مراد ایشان تعظیم و تمیز «۳» خود بود، گفتندی: اگر ما کار حرم و حرمت او آسان  
 فرو گیریم، دیگران حرمت حرم ندارند. چون مردمان از عرفات بیامدندی، ایشان از مزدلفه برفتندی، حق تعالی اینکه آیت فرستاد و  
 ایشان را گفت: شما را نیز آن باید کردن که دیگر مردمان می کنند، آن جا موقف باید کردن به عرفات، و از آن جا بیاید آمدن، که  
 فرمان خدای تعالی چنین است، و سنت ابراهیم خلیل اینکه است. و بعضی دگر گفتند: مخاطب به اینکه آیت جمله مؤمنانند، و مراد  
 بقوله: من حیث أفاض الناس - مزدلفه است الی منا، یعنی از مزدلفه و جمع، به منا آی «۴»، و اینکه قول قریب است برای آن که افاضه  
 از عرفات برفت فی قوله: فإذا أفصتُم من عرفات و جمهور مفسران بر آن قولند که اول گفته شد [۲۵۲- پ] [اشاره]. و مراد به «ناس»  
 در آیت جمله مردمانند مگر حمس که ایشان مأمورند به اقتدا کردن به مردمانی که بر وفق شرع و نهاد مصلحت کار می کنند. کلبی  
 گفت: مراد اهل یمن اند، ضحاک گفت: مراد به «ناس» ابراهیم است تنها، و روا بود که اینکه لفظ گویند یک «۵» کس را، برای آن

که حق تعالی گفت: الَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ «۶»... و مراد نعیم مسعود است. إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ «۷»...، بو سفیان «۸» است و اینکه پیشوای «۹» جماعتی را گویند که لسان القوم باشد «۱۰»، پنداری «۱۱» که او مردی است که او را به منزلت جماعتی «۱۲» نهاده‌اند. زهری گفت: مراد به «ناس» اینکه جایگاه آدم است، یعنی بر سنت آدم و طریقت او در ادای مناسک، و دلیل اینکه قول قراءت سعید جبر است «۱۳»: ----- (۱). همه نسخه بدلها: مردمان. (۲). همه نسخه بدلها: تعظیم.

(۳). لب، فق: تمیز. (۴). آی / آبی، آید. (۵). آج، لب: یکی کسی را، فق: یکی را. [...] [اشاره] (۶-۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۳. (۸). همه نسخه بدلها: ابو سفیان. (۹). مب: پیشوایی. (۱۰). آج، لب، فق، مب: باشند. (۱۱). همه نسخه بدلها: پنداری. (۱۲). همه نسخه بدلها: جمعی. (۱۳). مب قوله تعالی. صفحه: ۱۲۸ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ «۱»، یعنی آدم - علیه السّلام - آنه نسی ما عهد الیه. عبد الله عباس گوید: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از عرفات بیامد با سکینه و وقار، و اسامه زید ردیف او بود، و مردم را گفت: ۲ أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ [بِالشَّكِينَةِ] [اشاره]، بر شما باد که به سکون و آهستگی روی و رانی «۳»، و ان البر ليس بايجاف الخيل و الابل، که بز و نیکوکاری نه در تاختن اسب و اشتر است، و شتر «۴» رسول را - علیه السّلام - ندیدم «۵» که بدوید یا تیزتر برفت تا بجه «۶» رسید «۷»، نام منزلی است. و ابو صالح روایت کند از عبد الله عباس که - رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - یکی را از جمله صحابه به امیر حاج کرد، و او را فرمود تا مردمان را به عرفات برد و آن جا موقوف «۸» بدارد، از آن جا بیاید آفتاب فرو شده و به مزدلفه آید و آن شب آن جا باشد. چون صبح بر آید از آن جا به مشعر الحرام آید آن جا به موقوف بایستد. چون بیامد، قریش و حمس را به جمع دید آن جا ایستاده، چون خواست تا ایشان را بگذارند «۹»، باز ایستادند و گفتند: هذا مفيض آبائنا، اینکه موقوف و فیض گاه پدران ماست «۱۰»، از اینکه جا بنرویم. او برفت و جماعت حاج با او برفتند از اهل ربیعه تا به عرفات آمدند، و ایشان آنان «۱۱» بدند «۱۲» که خدای تعالی ایشان را خواست بقوله: مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ. آن جا موقوف کردند تا آفتاب فرو شد، از آن جا بیامدند به مشعر آمدند و آن جا موقوف کردند. چون آفتاب بر آمد به منا آمدند. قوله: وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ، المعنى هناك، و از خدای آمرزش خواهید «۱۳» آن جا، یعنی ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی

(۲/ ۱۲۹): النَّاسِي. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد. (۳). وز در زیر کلمه افزوده است: یعنی مرکوب برانید. (۴). مب: اشتر. (۵). اساس: به صورت «ندیدیم» هم خوانده می شود. (۶). کذا: در اساس، معج: بجه، وز: بجه، آج، لب، فق: بجه، لب: پخه، مب، مر: بجه، چاپ شعرانی (۲/ ۱۳۰): بجه، و در زیر نویس اشاره شده است که: تا بجمع رسید چنان که در تفسیر درّ المثور است و اینکه کلمه اینکه جا مصحّف است، آج در حاشیه آورده است: تا به محسّر رسیدم. (۷). همه نسخه بدلها: رسیدم. [...] [اشاره] (۸-۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر آن جا. (۱۰). همه نسخه بدلها ما. (۱۱). فق: آن نان / آنان. (۱۲). مب، مر: بودند. (۱۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق: خواهی / خواهید. صفحه: ۱۲۹ به عرفات. إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، که خدای تعالی آمرزگار و بخشاینده است. ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السّلام - که گفت: الحجاج و العمار وفد الله ان دعوه اجابهم و ان استغفروا غفر لهم، گفت: حاجیان و معتمران [۲۵۳-] وفد و زایران خداوند، اگر خدای را خوانند اجابت کند ایشان را، و اگر آمرزش خواهند بیامرزد ایشان را. مجاهد روایت کند از رسول - علیه السّلام - که گفت: اللهم اغفر للحجاج و لمن استغفر لهم الحاج، گفت: بار خدایا؟ حاجیان را بیامرزد و آنان را که حاجیان برای ایشان استغفار کنند. علی بن عبد العزیز گفت: سالی از سالها من عدیل ابو عبید «۲» القاسم بن سلّام بودم، چون به موقوف رسیدم چاهی «۳» بود از آن جا آب بر آوردم و غسل کردم و نفقه‌ای که داشتم آن جا فراموش کردم. چون به مازمین رسیدم، ابو عبید «۴» گفت: برو پاره‌ای خرما و کره برای ما بخر، مرا یاد آمد که نفقه آن جا رها کردم، بیامدم تا به آن جایگاه که آن شکسته «۵» فراموش کرده بودم هم آن جا نهاده بود بر گرفتم و در میان بستم و از آن جا روی با قافله نهادم. در آن وادی نگاه کردم، همه وادی پر از قرده «۶» و خنازیر بود پر از کپی و خوک بود، بترسیدم از آن حال و بیامدم و پیش از صبح با قافله رسیدم و ایشان بر جای خود بودند. مرا گفت: کجا بودی! قصّه با او بگفتم، و حدیث قرده و خنازیر

بگفتم و تعجب آن، مرا گفت: دانی تا از چه بود! گفتم: نه. گفت: آن گناه بنی آدم است که آن جا رها کرده‌اند و پیامده (۷). فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ، چون قضای مناسک کرده باشی، یعنی از گزاردن حج فارغ شده باشی و ذبایح کشته باشی، و هو جمع منسک، يقال: نسكت أنسك نسكا و نسكا و نسيكاً و منسكاً، و المنسك الموضع كالمشرق و المغرب، و نسك اذا تعبد، و النَّاسِكُ العابد. و ابو عمرو «كاف» در «كاف» ادغام کند بر عادت او در «ا» جمله ----- (۱). همه نسخه بدلها: ندارد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو عبیده. (۳). لب: چایی / چاهی. (۴). دب: ابو عبیده. (۵). اساس در حاشیه افزوده: نفقه. (۶). مر: قرد. (۷). مب: و آمده‌اند، قولی تعالی. (۸). مب: ادغام کند و بر عادت. صفحه: ۱۳۰ قرآن برای آن که مثلین اند (۱)، چنان که شاعر گوید: و لا یشارکک (۲) عندی بعد واحده (۳)

لا و الَّذی اصبحت عندی له نعم (۴) فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ، بیشتر مفسران در اینکه آیت گفتند که: عرب را عادت بودی (۵) که چون (۶) حج بگزاردندی بیامدندی و بنزدیک کعبه بایستادندی و مفاخر پدران خود می گفتندی که: کان ابی یقری الضیف و یضرب بالسیف و یطعم الطعام و ینحر الجزور و یفکک العانی (۷) و یجزّ الثّواری و مانند اینکه، پدر من مهمانی چنین کردی، و شمشیر چنین زد، و درویشان را طعام چنین دادی، و شتران کشتی، و اسیران را از بند رها کردی و مویهای پیشانی ایشان ببردی، و اینکه علامت آزاد کردی اسیران بودی و آنچه بدین ماند. حق تعالی گفت: به بدل آن که اینکه محالات می کردی (۸) ذکر من کنی (۹) چه خانه [۲۵۳-پ] [اشاره]، خانه من است و نعمت نعمت من است، و به نعمت و تمکین من شما و پدران شما ممکن شدی، پس شکر من و ذکر من باید کردن شما را، نه ذکر پدران. سدّی گفت: عرب را عادت بودی که چون حج بگزاردندی به منا گفتندی: اللّٰهم انّ ابی کان عظیم الجفنه عظیم القیة کثیر المال فأعطنی مثل ما اعطیته، بار خدایا، پدر من بزرگ جفنه، بزرگ قبه، بسیار مال بود. بار خدایا؟ چندان که او را دادی (۱۰) مرا بده (۱۱). خدای تعالی گفت: اینکه ثنا که بر پدران می گوی بر من گوی. عبد الله عباس و عطا و ربیع و ضحاک گفتند: معنی آن است که فَاذْكُرُوا اللّٰهَ کَذکر (۱۲) الصّیّان الصّیّغار الّباء، مرا خوانی و پناه با من دهی و فزع با من کنی و ----- (۱). آج: سنگین اند، مب: ساکنند. [.....] [اشاره] (۲). معج، وز، دب، آج، لب، مب، فق: و لم تشارکک، مر: و لم تشارکک. (۳). معج، وز، دب، مر: غایته. (۴). دب، لب، فق، مب، مر: ام نعم. (۵). معج، وز: بودندی. (۶). مب حاج. (۷). معج: المعانی. (۸). معج، دب، آج، لب، فق: می گویی، مب، مر: می گویند. (۹). معج، وز، دب، آج، لب، فق: می کنی، مب، مر: کنید. (۱۰). معج، وز، آج، لب، فق، مر: بدادی. (۱۱). مر: مرا نیز بده. (۱۲). همه نسخه بدلها: کذکرکم. صفحه: ۱۳۱ بیاری مرا در خواهی همچنان که کودک خرد (۱) چون بترسد یا درماند فزع با مادر و پدر کند. ابو الجوزاء گفت: عبد الله عباس را پرسیدم از اینکه آیت، گفتم: چه معنی دارد اینکه که خدای تعالی گفت: خدای را چنان یاد کنی که پدرانتان و (۲) یا سخت تر، و مرد باشد از ما که سالیان بر او بگذرد که پدران را (۳) یاد نکنند. گفت: نه چنان است که گمان بردی، مراد آن است که برای خدای تعالی خشم چنان باید گرفتن چون بینی که در خدای عاصی شوند که خشم گیری برای پدرت چون شنوی که او را دشنام دهند. أو أشدّ ذکراً، آنکه گفت: به آن قناعت مکنی که ذکر من چنان کنی که ذکر پدران، بل (۴) ذکر من بیشتر و بهتر و به همت و عنایت سخت تر. و نصب «ذکرا» بر تمییز (۵) است، و نصب «اشدّ» بر تقدیر فعلی، المعنی اذکروه ذکرا اشدّ. و گفته‌اند: «او» به معنی «او» است، و گفته‌اند: به معنی «بل» است، و زجاج گفت: «اشدّ» در محلّ جرّ است عطفاً علی قوله: کَذکرکم، الا آن است که مفتوح کرد (۶) برای آن که لا-ینصرف است. فَمِنَ النَّاسِ، «من» تبعیض راست. مَن یَقُولُ، و «من» نکره موصوفه است، چنان که شاعر گفت:

بَّ من انضجت غیظاً صدره (۷) رَبَّنَا، و التّقدير یا رَبَّنَا، و لكن حذف حرف ندا کرد لدلالة الکلام علیه، و نصب «رَبَّنَا» برای آن است

که منادی مضاف است. آتنا فی الدنیا، بده ما را در دنیا. وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ، و او را در آخرت نصیبی نیست. انس مالک گفت: ایشان را عادت بودی که گرد خانه طواف می کردند برهنه، ----- (۱). معج، مر: خورد. (۲). همه نسخه بدلها: را. (۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: که او پدر را، مر: پدر او را. [.....] [اشاره] (۴). آج، لب، فق، مب، مر: بلکه. (۵). معج، وز، دب، لب: تمیز. (۶). معج، وز، دب، آج، لب، فق: کردند، مب: کردند. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر ای ربّ انسان. صفحه : ۱۳۲ و دعای ایشان اینکه بود که: اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْمَطْرَ وَأَعْطِنَا عَلَىٰ عِدْوَانَا الظُّفْرَ وَرَدْنَا صَالِحِينَ إِلَىٰ صَالِحِينَ «۱»، بار خدایا؟ ما را باران ده، و بر دشمن ظفر ده، و ما را به سلامت به خانه خود رسان [۲۵۴-ر] و ایشان به سلامت. قتاده گفت: اینکه در حق کسانی است که همه همت ایشان دنیا بود، اگر عملی کنند برای دنیا بود، و اگر سعی کنند برای دنیا بود، و اگر تمنا کنند تمنا دنیا کنند، و اگر دعا کنند از خدای دنیا خواهند، ایشان مردمان دون همت باشند و دنی المنزله «۲» که از خیرات دینی «۳» و آخرتی به دنیا قناعت کرده باشند «۴»: و ان امرءا دنياه اكبر همه «۵»

لمستمسك «۶» منها بحبل غرور ایشان «۷» از آنانند که: وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا «۸» ... همه شادی ایشان در آن باشد که از دنیا چیزکی به دست آرند ندانند که وصف دنیا اینکه است که تسرّ و تضرّ و تغرّ و تکرّ و تمرّ، روزکی چند اصحابش را خرّم باز کند. و سرورها غرور، و سرور «۹» او «۱۰» غرور بود، اگر روزی به مسرت بگذرد سالی در مساءت بدارد، به دستی «۱۱» شکر می چشانند به دیگر دست شرنگ می پالاید، هر چه «۱۲» او پالوده بود همه آورده بود: و من عادة الايام ان صروفها

إذا سرّ منها جانب ساء جانب يحيى بن خالد البرمكي، قدامه بن نوح را گفت: هیچ بیتی دانی که جامع است وصف دنیا را! گفت: نعم، قول العدوی: حتوفها «۱۳» رصد و عیشها رنق

و کدّها نکد و ملکها دول عجب چیزی است کار دنیا؟ با اینکه همه مساءت محبوب است. عجب معشوقی است که با اینکه همه جفا دوستی او از دل اربابش کم نمی شود، ولأبی العتاهیه: ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر، ردنا صالحین، مب: ردنا بسالمین بالمقر. (۲). دب، مر: دنی منزلت، آج، لب، فق، مب: دون منزلت. (۳). معج: دنیا وز: دنی. (۴). دب، آج، لب قال الشاعر. (۵). دب، فق، مب، همیه. (۶). فق: بمستمسك. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: هم ایشان. (۸). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۶. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: سرور. (۱۰). معج، دب، آج، لب: همه. [.....] [اشاره] (۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یکی دستی. (۱۲). همه نسخه بدلها از. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فتوحها. صفحه : ۱۳۳ اصبحت الدنیا لنا عبرة

و الحمد لله على ذلكا اجتمع الناس على ذمها

و ما أرى منهم لها تاركا و شعبي گفت: دنیا را به هیچ چیز مثل نزدهام مگر بیت کثیر: اسیء بنا أو احسنی لا ملومة

لدينا و لا مقلية ان تقلت و مثله: ندمه ثم نهواه و نطلبه

يا صدق ذا المثل المحبوب مسبوب و منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة، و بهری از ایشان آند که می گویند: خدای ما بده «۱» ما را در دنیا نیکی و در آخرت نیکی، حق تعالی تو را باز آموخت که دعا چگونه کن «۲» و باز نمود که مردم از اینکه دو گونه اند:

یکی آن که دنیا می‌خواهد و از آخرتش تیمار نیست و او را در آن خلاق و نصیبی نیست، و خلاق نصیب مقدر باشد من الخلق و هو التقدير. [۲۵۴-پ] و بهری آنند «۳» که از خدای تعالی خیر دنیا می‌خواهند و نصیب آخرت فراموش نمی‌کنند، اینکه می‌خواهند برای عاجل معاش، و آن طلب می‌کنند برای آجل معاد. اینکه برای ممر، و آن برای مقر، اینکه برای حال و آن برای مال. مفسران خلاف کردند در معنی اینکه دو حسنه که حسنه دنیا چیست و حسنه آخرت چیست! روایت کردند که امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: حسنه دنیا زنی صالح «۴» است و حسنه آخرت حور العین «۵» است. وَ قِنَا عَذَابِ النَّارِ، مراد به اینکه عذاب دوزخ، زن بد است. حسن بصری گفت: حسنه دنیا علم و عبادت است، و حسنه آخرت بهشت است. سدی و مقاتل حیان گفتند: حسنه دنیا روزی فراخ حلال است، و حسنه آخرت آرزوی و ثواب است. ----- (۱). اساس: بدهد، با توجه به نو نویسی نسخه در محل افتادگی، به قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مر: کنی. (۳). مب: آنانند. (۴). مج، وز، دب، مر: صالحه. (۵). مر: بهشت. صفحه: ۱۳۴ عطیه گفت: حسنه دنیا علم و عمل است، و حسنه آخرت مساهلت حساب است و ثواب بهشت. و گفته‌اند: حسنه دنیا توفیق و عصمت است، و حسنه عقبی نجات و رحمت است. و گفته‌اند حسنه دنیا فرزندان نجیب‌اند، و حسنه آخرت صحبت پیغامبران و صالحان است. و گفتند «۱»: در دنیا مال و نعمت است، و در آخرت تمام نعمت است، و آن نجات از دوزخ و رسیدن به بهشت است. و گفته‌اند: در دنیا اخلاص است، و در آخرت خلاص است. قتاده گفت: حسنه دنیا و آخرت عافیت است. انس مالک روایت کند که: در خدمت رسول - صلی الله علیه و آله - در عیادت بیماری شدیم «۲» سخت به حالی شدید بود، پنداشتی کبوتر بچه‌ای است که موی از وی بکنند. رسول - علیه السلام - گفت: دعا نمی‌کنی! گفت: آری یا رسول الله؟ دعا می‌کنم که: بار خدایا؟ هر عقوبتی که مرا در قیامت خواهی کرد، همه با دنیا افکن که من طاقت عذاب دوزخ ندارم. رسول - علیه السلام - گفت: بد گفתי برای خود، «۳» هَلَا قَلْتَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابِ النَّارِ، چرا نگفתי بار خدایا؟ ما را در دنیا نیکی ده و در آخرت نیکی ده، و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار! و آن مرد اینکه دعا بکرد، خدای تعالی او را شفا داد. عوف در تفسیر اینکه آیت گفت: هر که «۴» خدای تعالی او را اسلام و قرآن داده باشد و اهل و مال «۵»، او را حسنه دنیا و آخرت داده باشد. حماد روایت کرد از ثابت که جماعتی بنزدیک انس مالک آمدند و گفتند: برای ما دعای کن، گفت «۶»: اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً ----- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفته‌اند. (۲). وز: شدم. (۳-۶). مب قوله تعالی. (۴). مج، وز: که را (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عیال. صفحه: ۱۳۵ و قِنَا عَذَابِ النَّارِ. گفتند: «زدنا» زیادتی بکن، هم اینکه باز «۱» گفت. گفتند: «۲» زیادتی بکن. گفت: چه زیادت «۳» خواهی، و اینکه [۲۵۵-ر] دعایی است شامل خیر دنیا و آخرت را «۴» برای شما خیر دنیا و آخرت بخواستم. و بیشتر دعای رسول - علیه السلام - اینکه بودی که گفתי: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابِ النَّارِ. مجاهد روایت کند از عبد الله عیاس که گفت: خدای تعالی بنزدیک رکن یمانی فریشته‌ای است که از آنگاه که خدای تعالی جهان «۵» آفرید، آن جا ایستاده است و می‌گوید: آمین آمین، بر دعای آنان که ایشان گویند: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابِ النَّارِ. ابن جریج گفت: چنین رسید به من که فرمودند اهل موقف را که بیشتر دعای ایشان اینکه بود «۶»: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابِ النَّارِ. أولئك لهم نصيب مما كسبوا، ایشان آنان باشند که ایشان را نصیبی بود و بهری «۷» از آنچه کرده باشند. مفسران گفتند: من الخیر، و الدعاء «۸» و من الثواب بالجزاء، برای آن که ایشان از خدای تعالی خیر دنیا و آخرت خواسته‌اند به دعا ایشان را خیر دعا «۹» بدهند، و به عمل صالح ایشان را جزای ثواب بدهند. جویر «۱۰» روایت کند از ضحاک از عبد الله عباس که گفت: سبب نزول آیت آن بود که مردی بنزدیک رسول آمد گفت: یا رسول الله، پدرم از دنیا برفت و او حج خانه خدا نکرده بود، اگر من برای او حج بکنم مجزی باشد از او! گفت: ای مرد اگر پدرت را وامی بودی تو قضا کنی، آن را مجزی نباشد از او! گفت: آری یا رسول ----- (۱). مب: اینکه دعا. [.....] [اشاره] (۲). مج، وز، دب، آج،



لب، فق، مر زدنای. (۳). مر: زیادتی. (۴). مب: از. (۵). دب، آج، لب، فق، مر را. (۶). مب: اینکه باشد که قوله تعالی. (۷). مع، وز، دب، آج، فق، مر: بهره‌ای. (۸). همه نسخه بدلها: بالدعاء. (۹). همه نسخه بدلها: دنیا. (۱۰). مع، وز، جبیر، دب، آج، لب، مر: چنین، مب: حنین. صفحه: ۱۳۶ الله؟ گفت: وام خدای اولیتر که بگزارند، و گفت: یا رسول الله؟ پس مرا هیچ مزدی باشد! خدای تعالی آیت فرستاد: **أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا**، یعنی من حج عن میت کان الاجر له و للمیت مثله. فضل عباس روایت کند، گفت: روزی «۱» ردیف رسول بودم، مردی بیامد گفت: یا رسول الله؟ مادری پیر دارم و بر راحله نتواند نشستن «۲»، و اگر او را در بندم «۳» ترسم که رنجور شود، و حج نکرده است. رسول - علیه السلام - گفت: اگر تو را وامی باشد نه تو از او قضا کنی! گفت: بلی. گفت: برو از او حج بکن. انس روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: مردی به حجبی وصایت «۴» کند چهار حج بنویسند: یکی آن را که وصایت نامه نویسد، و یکی آن را که وصایت او به جای آورد «۵» و از پیش ببرد، و یکی آن را که ها گیرد «۶» و بکند، و یکی آن را که فرموده باشد. سعید جبیر گوید: مردی بنزدیک عبد الله عباس آمد و گفت: مردی جمالم و شتر به کرا «۷» داده «۸» و شرط کرده «۹» که من نیز حج کنم مجزی باشد! گفت تو از آنانی که خدای تعالی [۲۵۵- پ] گفت: **أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ**، و خدای تعالی زود شمار است. اگر گویند: اینکه چه معنی دارد، و در اینکه چه مدح بود که او زود شمار بود! گوئیم، اینکه را دو معنی است: یکی آن که خدای تعالی حساب همه خلقتان به زمانی اندک بر آرد، چنان که حساب بعضی او را منع نکند از حساب دیگری، چنان که یکی را از ما که جسم بود و عالم بود به علم، و معلومات او بر حسب علومش باشد، او را احتیاج نبود به عقد دستی و نه ضبط شماری و ضم بعضی با بعضی، چه او - جل جلاله - عالم است به جمیع معلومات علی کل وجه یصح ان یعلم علیه، و جسم نیست ----- (۱). همه نسخه بدلها من. (۲). مب: دارم و نتواند سوار شدن. (۳). مب: او را بر راحله بندم. (۴). مع، وز، آج، لب، فق، مر: وصایتی. (۵). دب، مر: آورد. [.....] [اشاره] (۶). دب: فرار گیرد، مر: بگیرد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: کرایه. (۸). همه نسخه بدلها: داده‌ام. (۹). دب، مب: کرده‌ام. صفحه: ۱۳۷ که منع کند او را اقبال او بر یکی از اقبال بر دیگری «۱» تا به یکی از یکی باز ماند. در خبر هست که: خدای تعالی حساب خلائق «۲» بر آرد به مقدار «۳» آن که یکی از ما گوسپندی «۴» بدو شد، چه او متکلم است نه به آلت از او صحیح بود که خطاب کند با خلائق به خطابهای مختلف، و منع نکند او را خطاب بعضی از خطاب دیگری چنان که متکلمان به آلت را، و اینکه امری است و حکمی که او به اینکه منفرد است و در اینکه غایت مدح باشد. و وجه دوم «۵» در آیت آن است که: او سریع الحساب است، به معنی آن که سریع الجزاء است. و «حساب» در آیت به جای جزا باشد، و اینکه شایع است در کلام عرب و عجم، نبینی که گویند: تا وقت حساب تو باشد تا من حساب تو بر آرم، و مانند اینکه از الفاظ. و آیت وارد است مورد الوعید للمکلفین، چنان که گفت: **وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ** «۶»...، او «۷» برای آن جزا را به لفظ حساب بر خواند «۸» که جزای بندگان عقیب «۹» حساب ایشان باشد و بر وفق عمل ایشان باشد، و بیان اینکه قوله تعالی: **جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا** «۱۰»، ای کافیا. و معنی «حساب» از خدای تعالی اعلام او خلقتان راست مقدار مستحقات ایشان از ثواب و عقاب بر اعمالشان، و موافقت او ایشان را بر آن تا بدانند که آنچه با ایشان می‌رود از خیر و شر بر کرده ایشان است، [و] [اشاره] «۱۱» اگر خدای تعالی عفو کند ایشان را «۱۲»، از چه عفو کرده است، و دگر آن که تا ایشان را حث «۱۳» کرده باشد بر فعل طاعت و زجر کرده از معصیت چون دانند که با ایشان موافقت و مناقشت خواهد رفتن، اینکه خبر دادن ایشان را و بر اینکه واقف کردن در حق ایشان لطف باشد، اینکه معنی و غرض در -----

----- (۱). مع، وز، دب، آج، لب، مر: دیگر. (۲). لب را. (۳). دب از. (۴). مع، لب، فق، مب، مر: گوسفندی. (۵). دویم. (۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۶. (۷). همه نسخه بدلها: و. (۸). دب: یاد کرد. (۹). آج، لب، فق، مب: عقب. (۱۰). سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۶. [.....] [اشاره] (۱۱). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معنی افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: دانند که. (۱۳). مب: تحریص. صفحه: ۱۳۸ حساب است. و «حساب» به معنی محاسبه است که فعال و مفاعله به یک معنی باشد. قوله تعالی: **وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ**

مَعْدُودَاتٍ، مراد به ذکر خدای تعالی در اینکه اَیَّام که «۱» اَیَّام تشریق است تکبیر [است که باید] [اشاره] «۲» کردن عند «۳» رمی الجمار، با هر سنگی تکبیری و در عقب نمازهای [۲۵۶-ر] فریضه در منا عقیب پانزده نماز، و در شهرهای عقیب ده «۴» نماز، و اینکه قول عبد الله عباس است و حسن بصری «۵». و «ایام معلومات» عشر ذی الحجّه است، و اینکه قول زجاج است و مذهب مالک و شافعی، و بیشتر علما بر این اند. و مذهب ما هم چنین است، و فَرَّاء بعکس گفت: «ایام معدودات» عشر ذو الحجّه «۶» است، و «ایام معلومات»، ایام تشریق است، و اینکه مذهب ابو حنیفه است. دلیل بر صحّت مذهب درست آن است که «معدودات» عبارت بود از قَلَّتْ، و سه از ده کمتر باشد. و دگر آن که خدای تعالی گفت: فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، و مراد نفر است از منا به اتفاق، و اینکه در ایام تشریق باشد دون عشر ذی الحجّه، و من تأخر الی الیوم الثالث، و اینکه لایق نیست الا به اینکه ایام، و آیت دلیل می‌کند بر وجوب تکبیر در اینکه اَیَّام به عقیب اینکه صلوات که گفتیم: اوّلش نماز پیشین من یوم النحر، و آخرش انقضای اینکه عدد، اما ده در شهرها، و امّا پانزده در منا، و اینکه قول عبد الله عباس است و عبد الله عمر و زید بن ثابت و روایت از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام. و فقها گفتند: سنّت است تکبیر کردن در اینکه ایام، و مذهب ابو حنیفه آن است که: از نماز بامداد «۷» روز عرفه تا به نماز دیگر روز عید و اینکه قول عبد الله مسعود است. و مذهب ابو یوسف و محمد چنان است که از بامداد روز عرفه الی آخر ایام التشریق. ----- (۱). اساس: «ذکر»، با خطی متفاوت از متن در قسمت افتادگی، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس: زیر وصالی رفته است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). مب: در حال. (۴). مج، وز: دو. (۵). فق گفت. (۶). مج، دب، آج، لب، فق، مب: ذی الحجّه. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر در. صفحه : ۱۳۹ در اوّل خلاف کردند با ما و در آخر وفاق. و مذهب شافعی موافق مذهب ماست، و اینکه قول عطاست و اختیار ابو علی الجبائی گفت «۱» برای آن که روز عید وقت نماز پیشین آن وقت بود که حاجیان از لیبیک زدن خاموش شوند باید که «۲» تکبیر کردن آغاز کنند، و نماز پیشین ایام تشریق آخر نماز بود که [به منا کنند] [اشاره] «۳» علی اختلافهم فی الثفر، و به مذهب ما اینکه تعلیل درست نیست. اما کیفیت تکبیر: مذهب اهل مدینه و شافعی آن است که به اوّل سه بار تکبیر کنند متوالی، و مذهب ابو حنیفه و اهل عراق دو بار، و مذهب ما در اوّل دو تکبیر است، و بنزدیک فقها- علی اختلافهم فی بعضها: الله اکبر الله اکبر «۴» لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد، و بنزدیک ما: لله الحمد علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمه الانعام، و اینکه زیادت فقها را نیست. و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السّلام- گفت: ایام التشریق ایام اکل و شرب و ذکر الله. و از صادق- علیه السّلام- روایت کرده‌اند «۵» که گفت: رسول- علیه السّلام- بفرمود تا منادی ندا کرد در ایام تشریق که: «۶» انها ایام [اکل و شرب و] [اشاره] «بعل، و «البعل» قال- علیه السّلام- [۶۵۲-پ] [اشاره: ۷] «ملاعبه» [اشاره] «الرجل اهله و المرأة بعلها. قوله: فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ، هر که او تعجیل کند در دو روز، یعنی در نفر، در روز دوم اگر خواهد که در نفر اوّل بیاید، و نفر اوّل در دوم ایام تشریق بود، و سهام روز عید. و معنی «نفر» بیامدن از منا بود روا باشد و هو قوله تعالی: فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ. و اگر تأخیر کند و توقّف تا در نفر اخیر بیاید، اولتر بود، و آن سوم ایام تشریق بود و چهارم عید «۸»، جز آن که «۹» در نفر اوّل بیاید لا بدّ از پس زوال باید که بیاید، و اگر در نفر دوم آید روا بود که پیش از زوال بیاید. ----- (۱). همه نسخه بدلها: گفتند: ۲. دب در. (۳). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). همه نسخه بدلها، عبارت: «الله اکبر» را ندارد. [.....] [اشاره] (۵). مج: کرده است. (۶-۷). اساس: زیر وصالی رفته است، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مج و. (۹). همه نسخه بدلها اگر. صفحه : ۱۴۰ و اگر مرد از آنان باشد که او را در وقت احرام خطایی رفته باشد از اصابت صیدی یا خلوت حلالی، او را روا نبود که در نفر اوّل بیاید، بل توقّف کند تا نفر دوم. و آن را که در نفر اوّل آید عند الضّرورة قبل الزّوال روا بود، اگر با پس زوال افتد و توقّف می‌باشد تا آفتاب فرو شود «۱» نشاید «۲» از منا بیامدن، و چون از منا بیاید آنگه «۳» باید آمدن برای وداع خانه و طواف وداع، و مستحب است که در مسجد خیف نماز بکند بنزدیک آن مناره که در میان «۴»

مسجد است. و از آن جا به مسجد حصبا آید- و آن مسجد رسول است، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. و آن جا بیاساید و به ستان باز خسبد» (۵) ساعتی، از آن جا بیاید» (۶) در مکه آید و جهد کند که در خانه کعبه شود اگر ضرورت» (۷) باشد علی کل حال رها نکند و آما اولتر هم آن است که در خانه شود» (۸). باید تا بر غسل باشد، و به چهار گوشه خانه نماز بکند و بر رخام سرخ و از» (۹) میان دو ستون» (۱۰) نماز بکند و دعواتی که معین هست آن جا بخواند و به در آید و طواف وداع بکند، و در مستجار بایستد و حاجت» (۱۱) بخواهد و از خدای در خواهد تا آخر عهد نکند. و در آن که بعد غروب الشمس از منا بنشاید آمدن شافعی موافقت کرد ما را. و در معنی آیت خلاف کردند، عبد الله عباس و عبد الله عمر و عطا و عکرمة و مجاهد و قتاده و ضحاک و نخعی و سدّی گفتند: معنی آیت آن است که سواء» (۱۲) اگر در نفر اول بیاید و اگر در دوم- چنان که شرح دادیم- بر او حرجی و بزه‌ای و اثمی نیست، و او را کفّارتی لازم نیاید. و از امیر المؤمنین- علی علیه السلام- روایت کردند و از ابو ذرّ و عبد الله مسعود و مطرف شخیر، که معنی آیت آن است که: در هر نفری که بیاید از اول و دوم» (۱۳)، گناه ----- (۱). مع: می شود.

(۲). مع: شاید. (۳). مع: تا مکه، دب، وز، مر: با مکه، مب: به مکه. (۴). دب: میانه. (۵). مع، وز، آج، لب، فق، مر و ساعتی آن جا باز خسبد، دب: و ستان بخسبد ساعتی. (۶). همه نسخه بدلها: بیاید. (۷). مر: ضرورت. (۸). همه نسخه بدلها و. (۹). مب: و در. (۱۰). مع، وز، دب، لب، فق، مر: استون. [.....] [اشاره] (۱۱). دب خود. (۱۲). مب: خواه. (۱۳). مع و. صفحه: ۱۴۱ او مغفور بود، و آن حج که کرده باشد کفّارت گناه او شده باشد. و معاویه بن قزّه گفت: سواء» (۱) در هر نفری که بیاید، خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه، از گناه بیرون آید چنان که آن روز که از مادر زاده باشد [۲۵۷- ر] [اشاره]. اسحاق بن یحیی گفت: مجاهد را از اینکه آیت پرسیدم، گفت: «فلا إثم عليه الى قابل»، معنی آن است که: در هر نفر که بیاید گناه بر او نویسند تا دگر سال. و سعید بن المسيّب گفت: مردی در منا فرمان یافت. عمر خطاب را گفتند: رغبت کنی که بر او» (۲) نماز کنی! گفت: چه منع کند مرا که بر» (۳) مردی نماز کند که تا او را بیامرزیدند گناهی نکرد، و اینکه اخبار قوّت قول دوم است قوله: لِمَنْ اتَّقَى، آن را که بپرخیزد» (۴). در «او» خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: در روایت عوفی و کلبی مراد آن است لِمَنْ اتَّقَى قَتْلَ الصَّيْدِ، آن را که بپرخیزد» (۵) از آن که صید کند و صید کشد، که در ایام تشریق صید نشاید کردن. قتاده گفت: مراد آن است که آن را که در صید چیزی نکند که خدای تعالی از آن نهی کرده است. ابو العالیه گفت: معنی آن است که حج او کفّارت گناه» (۶) شود اگر فیما بقی من عمره از گناه اتقا و اجتناب کند. و عبد الله مسعود گفت: لِمَنْ اتَّقَى اللهُ فِي حَجِّهِ، آن را که در حج از خدای بترسد. و در مصحف عبد الله چنین» (۷) نوشته است که: لِمَنْ اتَّقَى اللهُ. عبد الله عباس گفت: لِمَنْ اتَّقَى عِبَادَةَ الْأَصْنَامِ وَ مَعَاصِيَ اللهِ، آن را که از کفر و شرک پرخیزد» (۸). آنکه گفت: و من خواستمی که از آنان بودمی که اسم تقوا متناول بود ایشان را. وَ اتَّقُوا اللهُ، از خدای بترسی فی جمیع الاحوال من الاقوال و الافعال، در جمیع ----- (۱). مب: خواه. (۲). مع، وز، دب، آج، لب، فق، دب: بر اینکه مرد، مر: بر اینکه مرده. (۳). مع: بر سر. (۴-۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پرهیزد. (۶). دب: گناهان، مب: گناه او. (۷). آج، لب، فق، مب: عبد الله جبیر، مر: عبد الله عمر. (۸). مع، وز: پرخیزد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: پرهیزد. صفحه: ۱۴۲

احوال، در گفتار و کردار، در هر حال که باشی، بر هر وجه که باشی. وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ، و بدانی که حشر شما و جمع شما» (۱) فردا» (۲) قیامت با خدای- جل جلاله- خواهد بودن، و آیت وارد است مورد وعید» (۳)، و آن که» (۴) هر کسی را بر وفق عمل او جزا دهد از ثواب و عقاب. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۰]

[اشاره]

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ (۲۰۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۰۸) فَإِن زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

### [ترجمه]

از مردمان کس هست که به عجب آرد تو را گفتار او در زندگانی دنیا، و گواه می‌گیرد خدای را بر آنچه در دل اوست و او سخت خصومت است. [۲۵۷-پ] [اشاره] [و] [اشاره] [۵] چون برگردد بکوشد [۶] در زمین تا تباهی کند در آن جا و نیست کند کشت و بچه [۷]، و خدای دوست ندارد تباهی [۸]. و چون گویند او را بترس از خدای، بگیرد او را عزیزی به گناه، بس باشد او را دوزخ و بد جایگاه است آن. و از مردمان کس هست که بفروشد خود را برای طلب خشنودی خدای، و خدای رحمت کننده است بر بندگان. [۲۵۸-ر] [اشاره] ای آنان که بگرویده‌ای در شوی [۹] در ----- (۱). مر: جمیع شما، مب: حشر شما همه. (۲). همه نسخه بدلها: فردای. (۳). مب را. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مر: آنگه. [.....] [اشاره] (۵). اساس: زیر و ضالی رفته است، با توجه به معج افزوده شد. (۶). معج: سعی گردد و بشتابد، وز، آج، لب، فق: سعی کند و بشتابد. (۷). معج، وز، آج، لب، فق را. (۸). معج: ندارد فساد کنندگان را. (۹). معج: در آید. صفحه: ۱۴۳ صلح جمله و پی‌مگیری (۱) اثر پیه‌ای (۲) دیو را که او (۳) شما را دشمنی ظاهر است (۴). اگر خطا کنی از پس آن که (۵) آمد به شما حجتها بدانی که خدای منیع و محکم کار است. گوش می‌دارند الا آن که به ایشان آید خدای در سایه‌بانی از ابر و فریشتگان و گزارده شود کار و با خدای بود باز گشت کارها. قوله: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ: الاية. کلبی و سدّی و مقاتل و عطا گفتند: آیت در اخنس شریق (۶) فرود آمد- و او حلیف بنی زهره بود- و نامش ابی-بود- و برای آتش اخنس خواندند که روز بدر با سید مرد از قتال رسول- صلّی الله علیه و آله- باز پس استاد، و ایشان به جحفه فرود آمده بودند، قوم را گفت: یا بنی زهره؟ محمّد خواهر زاده شماست، اگر پیغامبری صادق است اولیتر کس که تصدیق و متابعت او کند شمایی، و اگر دروغزن است برای قرابت و خویشی اولیتر آن بود که از او برگردی و با او کالزار (۷) نکنی. گفتند: نکو می‌گویی، رأی رأی تو است، تو برو به جانبی تا ما با تو بیاییم. چون منادی بر آمد که لشکر جمع می‌کرد تا به کالزار (۸) بدر شوند، خنس هو بأصحابه (۹)، ای تأخر، فسّمی اخنس، با پس ایستاد، او را برای اینکه اخنس خواندند، و او مردی شیرین سخن بود و نکو دیدار بود. هر وقت بنزدیک پیغامبر آمدی و با او نشستنی و سخن گفتی [۲۵۸-پ] و اظهار ایمان کردی و سوگند خوردی که تو را دوست دارم- و منافق بود، و رسول- علیه السّلام- از نفاق و باطن او بی‌خبر بود (۱۰). رسول- علیه السّلام- مجلس او از خود نزدیک بکردی (۱۱)، و بر او اقبال کردی و ----- (۱). معج: پیروی مکنید. (۸-۲). معج، وز، آج، لب، فق: اثرهای. (۳). معج مر. (۴). معج: دشمنی است آشکارا. (۵). وز، آج، لب، فق: آنچه. (۶). همه نسخه بدلها: اخنس بن شریق. (۷). همه نسخه بدلها: کارزار. (۹). دب: هو و اصحابه. (۱۰). دب: با خبر بود، مب: نفاق او و باطن او هنوز آگه نبود. [.....] [اشاره] (۱۱). دب: مجلس او به خود نزدیکی داشتی. صفحه: ۱۴۴ بناوختی او را از آن که باطن او ندانست. پس از میان او و ثقیف خصومتی افتاد، شبیخونی برد (۱) آن جا و چهار پای ایشان (۲) بکشت و کشت (۳) ایشان بسوخت. سدّی گفت: به زرعی از آن مسلمانان بگذشت و چهار پایانی، چهار پایان را بکشت و زرعی (۴) بسوخت. مقاتل گفت: او را بر غریمی مال (۵) بود در طایف، برفت که آن مال بستاند، خرمی گندم از آن آن (۶) مرد بسوخت و مادپانی پی بکرد، خدای تعالی در او اینکه آیت بفرستاد. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: آیت در سریت رجیع آمد، و آن آن (۷) بود که کفار قریش گفتند: ما اسلام

آوردیم جماعتی علمای اصحابت «۸» به ما فرست تا ما معالم دین خود از ایشان بیاموزیم، و اینکه مکرری بود که کردند. رسول-صلی الله علیه و آله- خیب بن عدی الأنصاری را و مرثد بن ابی مرثد الغنوی را و خالد بن بکیر «۹» را، و عبد الله بن طارق را، و زید بن الدثنه «۱۰» آن جا فرستاد، و عاصم بن ثابت را برایشان امیر کرد. ایشان روی به مکه نهادند جایی فرود آمدند که آن را «۱۱» بطن الرّجیع گویند از میان مکه و مدینه، و ایشان خرمای عجوه داشتند، از آن خرما بخوردند و استخوان «۱۲» آن آن جا بیفگندند. عجوزی آن جا بگذشت و آن استخوان «۱۳» بدید بدانست که آن استخوان «۱۴» عجوه است، و آن جنس خرما به مدینه باشد. بیامد و قوم خود را گفت: در اینکه راه اهل مدینه گذشته‌اند. گفتند: چه دانی! گفت: استخوان «۱۵» خرما عجوه دیدم، و آن جز به مدینه نباشد. هفتاد مرد برخاستند و سلاح بر گرفتند و به آن راه از قفای ایشان برفتند تا

(۱). مج: شیخون بزد. (۲). مب: چهار پایان ایشان را. (۳). همه نسخه بدلها: کشتهای. (۴). مج: مزرع، مب را. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: مالی، مب: وامی. (۶). همه نسخه بدلها: از آن. (۷). مب: چنان. (۸). مج: وز، دب، آج، لب، فق را، مب: اصحاب، مر: صحابه را. (۹). اساس و همه نسخه بدلها: خالد بن بکر با توجه به مراجع و منابع مربوط به اعلام، تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها را، مب با. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر مقام. (۱۲-۱۳-۱۴-۱۵). مج: استخوان. صفحه: ۱۴۵ ایشان را دریافتند و با ایشان قتال کردند، مرثد را و خالد را و عبد الله طارق را بکشتند. و عاصم بن ثابت جعبه تیر خود فرو ریخت «۱»، هفت تیر بود در آن جا، آن را بینداخت و به هر تیری مردی را از بزرگان مشرکان بیفگند، آنگهی گفت: اللهم انی حمیت دینک صدر النهار فاحم لحمی اخر النهار، بار خدایا؟ من اول روز دین تو را حمایت کردم، در آخر روز گوشت من «۲» از مشرکان نگاه دار. مشرکان گرد او در آمدند «۳» و او را بکشتند، و خواستند تا سر او ببرند و به هدیه به سلافه بنت سعد [شهید] [اشاره] «۴» برند که عاصم پدر او را روز احد کشته بود، و او نذر کرده بود که: اگر عاصم را بکشند [او به کاسه سر] [اشاره] «۵» او خمر باز خورد، خدای تعالی جمعی [۲۵۹-] ر [از زنبور «۶» بفرستاد تا او را حمایت کردند، هر کس که پیراهن «۷» او بگردید او را بزدند «۸». کس گرد او نگشت او را حمی الدبر «۹» خوانند. چون زنبور رها نکرد که ایشان گرد او گردند، گفتند: رها کنی تا شب در آید که زنبور به شب برود. چون شب در آمد، ابری سیاه بر آمد، و بارانی عظیم بیارید، و سیلی در آمد و جثه عاصم بر گرفت و ببرد، و خدای تعالی فرمود فریشتگان را تا به بهشت بردند، و پنجاه مشرک را کشته بودند همه را به دوزخ بردند. و عاصم سوگند خورده بود در حیات خود که دستها «۱۰» مشرک نکند و نگذارد «۱۱» که هیچ مشرک دستها او «۱۲» کند از تعصب دین را. خدای تعالی دعای او اجابت کرد، و تمکین نکرد مشرکان را از آن که دست بدو کشند «۱۳». ----- (۱). دب و.

[.....] [اشاره] (۲). همه نسخه بدلها: گوشت مرا حمایت کن. (۳). مب: بر آمدند. (۴-۵). اساس: زیر وصالی رفته، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مب: زنبوران. (۷). وز: پرامن، مب: پیرامون. (۸). مب: او را نیش می زدند. (۹). آج: حمی الزنابیر، فق، مر: حمی الزهر. (۱۰). مج: وز: دست را هیچ، دب: دست فرا پیش هیچ، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر هیچ. (۱۱). دب: و رها نکند. (۱۲). مج: وز: دست را او، دب: دست فرا او، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر او. (۱۳). دب: دست به او کنند، آج، لب، فق، مب، مر: دست بدو کنند. صفحه: ۱۴۶ عمر خطاب چون اینکه حدیث بشنید، متعجب فرو ماند از اجابت دعای عاصم. و مشرکان خیب بن عدی را و زید بن الدثنه را به اسیری بگرفتند و به مکه بردند. اما خیب بن عدی را بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بخردند تا او را به بدل پدر باز کشند، که پدرشان را او کشته بود در احد. او را به خانه بردند بند بر نهاده و باز داشتند و ایشان «۱» برفتند. او از دختران حارث استره‌ای بخواست تا خویشتن پاکیزه «۲» کند که دانست که او را بخواهند کشتن. ایشان او را استره‌ای دادند، و اینکه زن را کودکی خرد «۳» بود، بدوید و بنزدیک خیب رفت. خیب او را برگرفت و بر کنار خود نشانده و ستره «۴» در دست داشت - آن زن فریاد بر آورد و بانگ برداشت «۵». خیب گفت: چه بانگ می داری؟ می ترسی که من اینکه کودک را بکشم! از اینکه معنی اندیشه مدار، که غدر از دین ما و شأن ما نیست، و کودک را به ایشان داد. آنکه ایشان گفتند: ما

خیب را دیدیم خوشه‌ای انگور به دست گرفته بود «۶»، می خورد، و نه از آن انگور بود «۷»، ما دانستیم که آن روزی است که خدای تعالی او را فرستاد. آنگه او را برگرفتند و از حرم بیرون بردند تا او را بکشند. چون او را به آن جا بردند که خواستند کشتن، درختی بود آن جا، گفتند: صلب کنیم اینک «۸» را بر اینک درخت. او گفت: چندانی رها کنی که رکعتی چند نماز کنم، آنگه دو رکعت نماز کرد و گفت: اگر نه آنستی «۹» که شما گوید خیب ترس مرگ را به نماز تعلل می کند، بیشتر بکردمی «۱۰»، آنگه اینک بیتها انشا کرد «۱۱»: و لست أبالی حین اقتل مسلما علی أی شقّ کان فی الله مصرعی و ذلک فی ذات الامله و إن یشأ «۱۲» یبارک فی اوصال شلو ممزّع ----- (۱). دب باز، مب: و خود. (۲). دب: پاک. (۳). مج، فق، مب، مر: خورد. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها: استره. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: بر آورد، مب: فریاد و فغان برگرفت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). دب: و وقت انگور نبود. (۸). دب، مر: او. (۹). مب: نه آن بودی. (۱۰). مب: می کردم. (۱۱). مب نظم. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ان نشأ. صفحه: ۱۴۷ آنگه گفت: اللهم احصهم عددا و خذهم بددا. و او را زنده بردار کردند، او گفت [۲۵۹-پ] [اشاره]: بار خدایا؟ تو دانی که کس نیست اینک جا که سلام من به رسول تو رساند «۱»، سلام من به رسول رسان. آنگه مردی از مشرکان نام او سلامان و کنیت او ابو میسره نیزه بر آورد تا بر سینه او زند، او گفت: اتق الله، از خدای ترس؟ چون نام خدای بشنید، در طغیان و عتو بیفزود، نیزه بر سینه خیب زد و به «۲» پشت او بیرون برد «۳»، فذلک قوله: و إذا قیل له اتق الله أخذته العزة بالإثم «۴»، یعنی سلامان. و اما زید بن الدثنه: صفوان بن امیه او را بخرد تا به عوض پدر او را باز کشد، که پدرش را او کشته بود- امیه بن خلف الجمحی را. آنگه او را به دست یکی از موالی خود داد که اینک را به تعیم بر و بکش، و جماعتی از قریش حاضر بودند، و ابو سفیان در میان ایشان بود، زید را گفتند: به خدای بر تو، تو را چیزی پرسیم «۵» راست بگو. گفت: چیست آن! گفت: تو خواستی که محمد به جای تو در دست ما اسیر بودی، و او را به جای تو بکشتندی و تو به سلامت به مدینه بودی به جای او! گفت: به خدای تعالی که من هرگز نخواهم که محمد را رنجی رسد به مقدار تهی «۶» که در دست او شود، و مرا همه سلامت بود، جز که خود را به فدای او کنم از همه مکاره. ابو سفیان گفت: و الله که من ندیدم کسی را که اصحابش دوست تر دارند او را از آن که اصحاب محمد، محمد را. آنگه اینک غلام او را ببرد و بکشت، و نام اینک غلام نسطاس بود. چون خبر به رسول- علیه السلام- رسید، صحابه را گفت: کیست از شما که بشود و خیب را از آن درخت بگیرد «۷»! زبیر گفت: یا رسول الله؟

مقداد اسود را با من بفرست تا برویم، باشد که بیاریم. رسول- علیه السلام- ایشان را بفرستاد، به روز ----- (۱). آج، لب تو که خدایی. (۲). مب: و از. (۳). مب: بیرون آمد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۶. (۵). همه نسخه بدلها: بیرسم. [.....] [اشاره] (۶). دب، مب: خاری. (۷). دب: بیاورد. صفحه: ۱۴۸ پنهان می شدند و به شب می رفتند. چون به تعیم آمدند و درخت خیب بدیدند، چهل مرد مشرک پیرامون او خفته بودند مست، او را از درخت فرو گرفتند، و چهل روز بر او بگذشته بود، و او هیچ متغیر نشده بود، و دست او به «۱» جراحت «۲» نهاده بود و خون از جراحت «۳» می آمد، رنگ رنگ خون بود و بوی بوی مشک بود. زبیر او را بر اسب خود گرفت و اسب برانندند. مشرکان بیدار شدند، خیب را بر درخت ندیدند. آواز در قریش دادند، هفتاد سوار بر نشستند و از قفا ایشان بیامدند. چون در ایشان رسیدند «۴» خیب را از اسب بیفکنند. خیب چون بر زمین افتاد، زمینش فرو برد، او را بلیع الارض خواندند. آنگه زبیر آواز داد و گفت: برای چه می آیی! من زبیر بن العوامم، مادرم صفیه بنت عبد المطلب، و اینک که با من است مقداد بن الاسود است، دو شیر بیشه ایم، اگر خواهی تا به تیغ کالزار «۵» کنیم، و اگر خواهی [فرود آیم و پیاده] [اشاره] «۶» کالزار «۷» کنیم، و اگر خواهی برویم، گفتند: بروی [۲۶۰-ر] هر کجا خواهی. و ایشان «۸» با مکه رفتند، و اینان پیش رسول آمدند. جبریل آمد و گفت: یا رسول الله؟ فریشتگان تعجب نمودند از شجاعت اینان. و جماعتی منافقان چون ایشان می رفتند، اعنی خیب و اصحابش، و آن کار افتاد، ایشان «۹» گفتند: دیدی «۱۰» که اینان چه زیانکار بودند؟ برفتند و خود را هلاک کردند. چون رسول خبر یافت از گفت ایشان، و ایشان خبر یافتند که رسول را از گفت ایشان خبر کرده اند،

آمدند و به بدل آن سخنهای نیکو گفتند و سوگند ان به خدای خوردند که در دل ایشان نفاق نیست، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۱۱». وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، «من» تبعیض راست

(۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۲). مب: او دست بر جراحتش. (۳). همه نسخه بدلها: جراحتش. (۴). همه نسخه بدلها زیر. (۷-۵). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۶). اساس: به جهت وصالی به صورت «پیاده قتال و» نو نویسی شده است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مب باز گشتند و. (۹). همه نسخه بدلها را. (۱۰). مب: دیدید. (۱۱). مب قوله تعالی. صفحه: ۱۴۹ بلا-خلاف، و «من» نکره است موصوفه، از مردمان کس هست که به عجب «۱» می آورد تو را، کاری که نکو باشد «۲» در فن خود و جنس خود بغایت بود که آن را امر معجب رایق گویند، و راقی کذا و «۳» أعجبنی. حق تعالی در اینکه آیت صفت تزویق «۴» زبان منافقان گفت که، ایشان به زبان چگونه چابک و چابکی می کنند. و کلام منمق مزخرف چگونه می کنند «۵» تا تو را به گفت زبان به عجب «۶» می آرند، کافر با مؤمن چنین باشد که: «المؤمن غرّ کریم و الفاجر خب لئیم». پس چون با ایمان کرم یار باشد، صفت کریم اینکه است: انّ الکریم اذا خادعته انخدعا کریم را چون بفریبی فریفته شود، یعنی کریم سهل جانب باشد، زود به دست آید از آن جا که کریم باشد، و دیر از دست بشود از آن جا که حلیم باشد. چون گویند باور دارد، چون سوگند خوردند راست پندارد، و همه خلق را از حساب خود انگارد، چو او سلیم الجانب باشد به همه کس گمان سلامت جانب برد. و منافق همه تزویر و تزویق «۷» زبان باشد، ظاهری آراسته آبادان دارد، باطنی خراب بیران «۸». منافق با دنیا ماند، «ظاهرها سرور و باطنها غرور»، چون گوری «۹» که ظاهرش مذهب باشد و خداوندش «۱۰» در اندرون «۱۱» معذب باشد. در سیرت او نگری، گمان بری که کسی هست، حسن سیرت بینی و از خبث سریرت خبر نداری: صلی فأعجبنی و صام فرابنی نوح القلوص عن المصلی الصائم آخر «۱۲»: ابتدا تراه ساجدا او را کعا لیجر منک أمانة و وداعا آیت اگر چه بر سببی خاص باشد یا در حق شخصی معین باشد، چون کسان دیگر در آن معنی مشارک باشند متناول باشد ایشان را. پس آیت متناول است جمله

----- (۱). معج: تعجیل، دیگر نسخه بدلها: تعجب. (۲). معج، دب، آج، لب، فق، مب، مر و. [.....]. (۳). دب: او، آج، لب، فق، مب، مر: ای. (۴-۷). آج، لب، فق، مب، مر: تزویق. (۵). فق: افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها: می گویند. (۶). معج، وز، دب، مر: زبان تعجب. (۸). فق، مب، مر: ویران. (۹). آج، لب: گوهر. (۱۰). معج: خداوندیش. (۱۱). معج: ایدرومی (اندرونی!). (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر، و قال آخر. صفحه: ۱۵۰ منافقان را که در ظاهر جز آن گویند که در باطن دارند، ظاهر با خلق است و باطن با حق «۱»، لا جرم ظاهر به رسول سپرد [۲۶۰-پ] و باطن با خود حواله کرد، الیک الظواهر و اللّه يتولّى السرائر. سخن او از آراستگی تو را به عجب «۲» آرد. تو در دنیا از او سخن قبول کنی، من از او در آخرت سخن قبول نکنم. آنکه به آن رها نکند که سخن رایق بگوید تا آن را بندزند «۳» و مؤکد کند به سوگند. خدای را سپر کار خود ساخته بود، و سوگند سلاح «۴» خود کرده «۵»، جز منفعت به آن کند و دفع مضرت به آن کند. گاهی تیغش بود گاهی سپرش. منافق آنکه دروغزن تر باشد که سوگند خورد. و اکذب ما یکون أبو المعلى اذا آلی یمینا بالطلاق آن که در سوگند به خدای دروغزن بود کمتر چیز بر او «۶» زن بود، من لا- یمالی بالطلاق کیف یمالی بالطلاق. گاهی به خدای سوگند «۷» خورد و گاهی به رسول «۸» و گاهی به کعبه و گاهی به قرآن: و حلف ألف یمین غیر صادق مطروده کعبوب الرّمح فی نسق خدای را به دروغ به گواهی خواند، خدا گواه است بر دل من حواله به خدا کند خدای داند و گواه «۹» من است گواه تو نیست گواه بر تو است، و اللّه شهید علی ما تعملون «۱۰». و اللّه یشهد إن المنافقین لکاذبون «۱۱». اینکه گواهی مدخر است نهاده تا آن جا که خصم او باشد و گواه او و حاکم او: یک الخصام و انت الخصم و الحکم مشکل بود کار آن کس که حاکم گواش بود، اعنی بر او، فکیف چون خصم ----- (۱). همه نسخه بدلها است. (۲). معج: تو را عجیب، آج، لب، فق، مب، مر: تو را تعجب. (۳). معج: پندارند. (۴). لب: صلاح. (۵). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر اتخذوا ایمانهم حنّه [سوره منافقون (۶۳) آیه ۲] [اشاره]. [.....]. (۶). معج: بر آن، فق: چیزی بر او، مر: چیزی را وزن.

(۷). مب دروغ. (۸). مب خدا. (۹). معج، وز: گواهی. (۱۰). اساس، معج، وز، آج، لب، مب، مر: يعملون، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد، [سوره آل عمران (۳) آیه ۹۸] [اشاره]. (۱۱). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. صفحه: ۱۵۱ بود، آنگه به اینکه رها نکند ستیزه‌ها روی و لجاج پیشه گیرد. آلت او سوگند و لجاج بود، اینکه پیش گیرد و آن پیشه گیرد. در حجاج لجاج کند و در حلال جدال کند و در حرام خصام کند، و آن «۲» همه برای اینکه حطام «۳» کند که فی الحیوة الدنیا. و «اعجاب»، تعظیم الشیء فی النفس باشد. و «عجب» عظم الشیء فی النفس باشد و از اینکه جا متکبر را معجب گویند که بر خود معظم باشد. و اصل «عجب» آن بود که مانند آن یا نبود یا کم بود، قاله المفضل، و ابن محیصن در شاذ خواند: و یشهد الله، به فتح «یا» و «ها»، و رفع «ها» «الله»، بر آن که گواهی «۴» خدا دهد و معنی ردّ بر او بود. او می گوید و خدای گواهی «۵» می دهد که دروغ می گوید، بیانش «۶»: «وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَكَٰذِبُوْنَ» «۷». و در مصحف ابی هشت: و یشهد الله، و اینکه قوت «۸» قراءت عامّه است در معنی، و خدای را به گواهی «۹» می در خواهد «۱۰». بار خدایا؟ تو گواه منی بر آنچه در دل من است، اگر هیچ «۱۱» ممکن است برای من گواهی «۱۲» بده، خدای را به گواهی «۱۳» می خواهد «۱۴». به دروغ خدای گواهی «۱۵» بداد به راست که او دروغ می گوید، وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَكَٰذِبُوْنَ «۱۶». وَهُوَ الَّذِي خِصَمُ، و او سخت خصومت است: يقال: لددت يا هذا و [انت تلدّ لدا و لدادة] [اشاره] «۱۷»، چون در لجاج خصم را غلبه کند گویی «۱۸»: لَدَّه يَلِدُّه لَدَّا [۲۶۱- ر] و رجل الدّ و امرأة لَدَّاء و رجال و نساء لَدَّ، قال الله تعالى: وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَدًّا «۱۹»، و رسول- عليه السلام- گفت: «۲۰» اَنْ اَبْغَضَ الرَّجَالَ اِلَى اللّٰهِ اِلَّا لَدَّ الْخِصَمُ «دشمنتر ----- (۱)».

معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه. (۲). همه نسخه بدلها: اینکه. (۳). مب دنیا. (۴-۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گواهی. (۶). مب قوله تعالی. (۷). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: موافق. (۹-۱۲-۱۳-۱۵). همه نسخه بدلها: معج، وز، آج، لب، فق، مر: گواهی. [.....] (۱۰). مب: می طلبد، مر: در می خواهد. (۱۱). مر: اگر چه. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز دب: می خواند. (۱۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۱۷). اساس: زیر و ضالی رفته و به دلیل نو نویسی مشوّش است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۸). آج، لب، فق، مب، مر: گویند. (۱۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۲۰). معج، وز: الخصام، دب، آج، لب، مب، مر: الخصیم. صفحه: ۱۵۲ کس بنزدیک خدای مردی سخت خصومت ستیزه کش «۱» باشد، و قال الزّاجز: لَدَّ اقران الرّجال اللدّ و قال الشّاعر: اَنْ تَحْتَ التّرابِ حَزْمًا و عَزْمًا و خَصِيمًا الدّذا مغلاق زجاج گفت: اشتقاق او من لیدی العنق ای جانباه، از سویهای گردن است، یعنی به هر جانب که به او فراز شوی گردن بر پیچد. و «خصام»، مخاصمه باشد، و اینکه قیاس مطرد است، فعال در معنی مفاعله، اینکه قول ابو عبید «۲» است. زجاج گفت: «خصام»، جمع خصیم باشد کطویل و طوال و کریم و کرام، اینکه نیز قیاسی مطرد است، و قیل: جمع خصم. و گفت: «خصم» را بر خصوم و خصام جمع کنند، کبحر و بحور و بحار. و بر اینکه وجه اضافه الشیء الی جنسه باشد، کقولهم: کریم الرّجال و هو شجاع الفرسان، و اضافه به معنی «من» باشد، من باب خاتم فضّه و باب ساج «۳». زجاج گفت: حقیقت خصومت تعمق در بحث باشد، و از اینکه جا گوشها «۴» جوال را خصوم گویند. سدّی گفت: «الدّ الخصام» اعوج الخصام باشد، کثر خصومت، یعنی خصم راه به سر خصومت او نبرد. و مجاهد گفت: «الدّ» آن بود که مستقیم نبود در خصومت، و اینکه در معنی قول سدّی است. حسن بصری گفت: «الدّ» دروغزن باشد. قتاده گفت: شدید القسوة سخت و سنگدل «۵» باشد در معصیت، و در باطل مجادل بود، عالم زبان جاهل عمل باشد، حکمت گوید و خطبه «۶» کند، به زبان خاطب بود و به عمل خاطی «۷»، به زبان خطیب «۸» و به عمل مخفی نه مصیب. ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه گر. (۲). دب: ابی عبیده، مب، مر: ابو عبیده. (۳). لب، فق، مب و بحار. (۴). گوشها/ گوشه‌ها، دب، لب، فق: گوشهای. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: سخت سنگدل. (۶). معج: حکم گوید و خطیبت. [.....] (۷). معج، وز، لب: خاطی. (۸). آج، لب، فق قول، مب: خطیب القول. صفحه: ۱۵۳ قوله: وَ اِذَا تَوَلّٰی، ادبر و اعرض، چون برگردد و پشت بر کند، اینکه قول عکرمة است. و قول آنان که گفتند که: آیت در حق احسن شریق آمد که پیش رسول سخنی دگر گفت و پس او سخنی دگر. و از شأن



مناقض اینکه بود که دو روی و دو زبان باشد. دو روی دارد: یکی با تو «۱»، یکی با خصم تو. دو زبان دارد: یکی با تو «۲»، یکی با دشمن تو، تجدون من شرّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينِ «۳» یأتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه. رسول - علیه السّلام - گفت: در جهان از او بتر «۴» نباشد با تو به رویی باشد و با دشمنت به رویی: لا خیر فی صحبۀ خوّان یأتی من الغدر بألوان فلعنۀ اللّٰه علی صاحب له لسانان و جهان کاغذوار دو روی بودند «۵» و قلم‌وار دو زبان. و «۶» آن کس که چنین بود: به قلم و کاغذ دوای او [۲۶۱- پ] بر نیاید «۷». به نوشتن قلم متعظ نشود، به نوشتن «۸» کاغذ مبالات نکند، از صریر اقلام نه اندیشد «۹» تا صلیل حسام نباشد، و با تحریر کاغذ ننگرد تا تقطیرش نکنند از دو وجه: یکی از قطر و یکی از قطر. پس جزای او «۱۰» آن بود که با او معامله هم از نوع شکل او کنند در دنیا و آخرت. در دنیا قلم‌وار به تیغش تباہ کنند، و در آخرت چو «۱۱» کاغذ رویش سیاه کنند «۱۲»: من کان کالطّرس ذَا وَجْهِينِ من سفه و ذَا لِسَانِینِ فِیْمَا قَال من کلم فسوّدن وجهه کالطّرس محتسبا و اضرب علاوته بالسّیف کالقلم ترجمته «۱۳»: هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو روی گاه سخن همچو کاغذ سیاه کن رویش چو قلم گردنش به تیغ بزن

----- (۲-۱). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). مر: ذو الوجھین. (۴). مب: بتری. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: بود. (۶). مع، وز، دب: و دوای، آج، لب، فق، مب، مر: وای بر. (۷). همه نسخه بدلها: کاغذ بر نیاید. (۸). همه نسخه بدلها: نوشته. (۹). مب: نیندیشد. (۱۰). مب در. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۱۲). مع، آج شعر. (۱۳). مر: ترجمه. [.....] صفحه: ۱۵۴ پس قولی اینکه است که: «اذا تولّی» ادبر و اعرض، چو «۱» روی برگرداند «۲» زبان بگرداند، چو پشت بر کند «۳» روی برتابد، اینکه قول عکرمه است. حسن بصری گفت: از آن که گفته باشد باز آید سخن بگرداند کلمتش مختلف شود، دو قول شود. از دو روی، دو روی «۴» عجب نباشد، و از دو زبان، دو قولی بدیع نبود، و آن که چنین بود سیان قوله و بوله و نجواه و نجواه لا جرم نا معتمد شود. ضحاک گفت: «و اذا تولّی» معنی آن است که تولّی الامر و صار والیا، والی شود. سِعی فی الأرض سِعی الملکة و لئیم الظفر باشد چو «۵» دست بر یابد «۶» عفو نکند، آنچه نکند برای آن نکند که نتواند، و آنچه نراند «۷» برای آن که نرود «۸»، چنان که گفت: و الظلم فی خلق النّفوس فإن تجد ذا عَفْءٍ فلعلّمه لا یظلم تا رعیت باشد به ظلم گردن نرم دارد، چون والی شود دست به ظلم دیگران دراز کند. سِعی فی الأرض، ای اسرع بالفساد، سعی خیر نکند سعایت شرّ کند، و اصل «سعی» اسراع فی المشی باشد، یقال: فلان سعی بین القوم بالنّمیمة، اینکه در شر باشد و سعی فی کذا من الخیر اذا بالغ «۹» فیه، قال الاعشی: و سعی لکنده سعی غیر مواکل قیس فصرّ عدوها و بنی لها سِعی فی الأرض «۱۰»، ای سار فیها للفساد، برای آن که اینکه «لام» به اضمار «ان» نصب کند. و «ان» مع الفعل در تقدیر مصدر باشد، در اینکه زمین برود تا تباهی کند. ابن جریج گفت: بقطع الرّحم و سفک الدّماء، تا رحم و خویشی بزد و خونها به ناحق بریزد. و «فساد» نامی است جامع جمله معاصی را. ----- (۱). آج، لب، فق، مب: چون. (۲). آج، لب، فق، مب، مر کلمتش مختلف شود و. (۳). مر: برگرداند. (۴). مع، وز، آج، مب، مر: دورویی، فق: در روی. (۵). مب: چون. (۶). دب: دست بر آید، مب: دست یابد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب، برانده. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب: برود. (۹). مع، وز، لب، فق، مب، مر: بلغ. (۱۰). چاپ شعرانی (۱۴۷/۲) لئیسد فیها صفحه: ۱۵۵ و یهلک الحرث و النّسل، حسن بصری و ابن ابی اسحق و ابو جعفر خواندند: «و یهلک»، به رفع بر «۱» آن که «واو» عطف نباشد و استیناف باشد، علی تقدیر: و هو یهلک الحرث و النّسل. و عرب هر چه کشت بود آن را حرث [۲۶۲- ر] خوانند. و «نسل»، بچه همه چیز باشد، و اشتقاقه من نسل اذا سقط. و مجاهد گفت: چون والی ظلم کند، خدای تعالی به شومی ظلم او باران «۲» آسمان باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود. سعید بن المسیب گفت: قطع الدرهم من الفساد فی الارض، زر و درم درست بریدن از جمله فساد است در زمین. در اهلاک حرث و نسل خلاف کردند. بعضی گفتند: تولّی اهلاک و مباشرت آن کردند «۳» به نفس خود، و اینکه قول عامه مفسران است، و ظاهر تر «۴» اینکه است، و قول مجاهد آن است که: در زمین ظلم آشکارا کردند تا خدای تعالی زرع و نسل هلاک کرد. و اللّٰه لا یحبّ الفساد، که خدای تعالی فساد دوست ندارد، و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجرّه برای آن که محبت ارادت بود علی

بعض الوجوه، و محال بود که مریدش باشد و محبتش نباشد، دلیل می‌کند آیت «۵» که خدای تعالی هیچ معصیت را مرید نبود، برای آن که فساد اسمی است جامع و جمله معاصی را، و «لام» استغراق جنس راست. قتاده روایت کرد از عطا که عطا گفت: مردی نام او علاء بن متبه احرام گرفت در پیرهنی دوخته، رسول - علیه السلام - فرمود او را که: پیرهن «۶» بکن، قتاده گفت: ما شنیدیم که پیغامبر - علیه السلام - فرمود تا آن پیرهن «۷» در او «۸» دریدند، گفت: حاشا ان الله لا يحب الفساد. صحابه رسول و تابعین «۹» چنین بودند که به رسول خدای و به خدای گمان چنین ----- (۱). د: برای. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). آج، لب، مب: کردن. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بر. [...] (۵). دب: آیه دلیل می‌کند، مر: آیه دلیل است. (۶). مج، وز، فق، مب، مر: پیراهن، دب: پیرهن بکش. (۷). مج، وز: پیراهن. (۸). آج، لب، فق، مر: در تن او. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تابعش. صفحه: ۱۵۶ بردند که آن را که جرمی کرده باشد و جنایتی و کاری به خلافت شرع، پیرهنی خلق بر او تباہ نکنند «۱»، و تعلیل به اینکه کردند که خدای فساد دوست ندارد، نمی‌دانم تا چگونه روا می‌دارند گروهی که هر فساد که در جهان هست همه نسبت و حوالت و اضافت به سایر وجوه و حقایق، به خدای کنند از خلق و فعل و احداث و انشاء و قضا و قدر و ارادت، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. و إذا قیل له اتق الله، آنکه حق تعالی بیان کرد حال اینکه کافر منافق چون او در زمین گناهی «۲» کند از اهلاک زرع و نسل او را و عظم کنند و به خدای بترسانند و گویند: از خدای بترس. أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، ای حملته علیه، آن عزت و منعت و حمیت جاهلیت که در دل و دماغش باشد حمل کند او را بر آن که بتر کند چون نام خدای شنود، و گفته‌اند: أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، ای للائم البذی فی قلبه. پس «با» به جای «لام» بنهاد، کقول عنتره. و كأن رباً او کحیلاً معقدا حش الاماء به جوانب قمقم ای حش الاماء له. فَكَسَبُ جَهَنَّمَ، او را دوزخ بس است به جزای گناهی. وَ لَيْسَ الْمِهَادُ. ای الفراش [۲۶۲- پ] [اشاره]، و بد بستری است او را آن جایگاه، و برای آن «مهاده» و «فراش» خواند که جای ایشان بر آن جایگاه باشد «۳»، و از آن مفارقت نبود ایشان را چون مرد خفته که ملازم بستر باشد. عبد الله مسعود گفت: از جمله کبایر بزرگ آن است که کسی کسی را گوید: اتق الله، از خدای بترس، او گوید: علیک بنفسک، به جواب اینکه گوید که: تو برو و نفس خود را نگاه دار. و در خبر است که امیر المؤمنین «۴» - علیه السلام - در اینکه آیت و ما بعدها گفت: اقتل الزجلان و رب الكعبه، عبد الله عباس از او بنشنید و بیاموخت «۵». یک روز در ----- (۱). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: نکنند، دب: کنند. (۲). همه نسخه بدلها: فسادی، اساس در بالای کلمه حرف «ف» را افزوده است. (۳). دب: بر آن جا شد. (۴). فق، مب، مر علی. (۵). دب: و یاد گرفت. صفحه: ۱۵۷ مسجد رسول در عهد عمر خطاب پیش او اینکه آیتها می‌خواندند، عبد الله عباس گفت: اقتل الزجلان - چنان که شنیده بود از علی - علیه السلام - عمر گفت: چه معنی دارد اینکه سخن در اینکه جا! گفت: از «۱» ضمن اینکه دو آیت بوی خصومت و قتال دو کس می‌آید. گفت: چگونه! گفت: برای آن که آن کس که خود را به رضای خدا در راه خدای بفروشد او آمر معروف و ناهی منکر باشد، اینکه معروف بر هر کس بکنند چون به کافر «۲» منافق متعدی رسد، او را گوید: اتق الله، و چون نام خدای شنود، أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، او را انفت «۳» بر آن دارد که ناهمواری کند و گوید، از میان قتال و خصومت آمد «۴». عمر پسندید «۵» و گفت: بارک الله علیک یا غواص غص، ای غواص فرو شو که نیک غواصی می‌کنی، و اینکه غواصی «۶» استادش بود، عمر «۷» گمان برد که از غوص «۸» اوست. قوله: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ، شری اذا باع، و یشری «۹» [اذا] [اشاره] «۱۰» بیع، کسائی در همه قرآن امالت کند «۱۱» مَرْضَاتِ اللَّهِ خواند، و نصب «ابتغاء» علی انه مفعول له. مفسران خلاف کردند در سبب نزول «۱۲» آیت، و آن که «۱۳» آیت در حق که فرود آمد. ضحاک گفت: آیت در زیبر و مقداد فرود آمد چون برفتند و خیب را از درخت بگرفتند - چنان که قصه‌یش «۱۴» برفت. و جماعتی دیگر مفسران گفتند: آیت در صهب رومی آمد که او برخاست تا هجرت کند و بیاید از مکه به مدینه. قریش خبر بداشتند «۱۵»، از پی او بیامدند، چون در ----- (۱). دب: در. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب و. (۳). لب، فق، مب، مر: انفس. (۴). مج، وز، آج، فق، مب، مر:

آید. [.....] (۵). آج، لب، فق، مب، مر: بشنید. (۶). همه نسخه بدلها: غَوَاص. (۷). معج، وز، آج، لب، فق چنان. (۸). معج، مب، آج، لب: آن غواص، وز: که غَوَاص، دب: از غَوَاصی. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: یشتری. (۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۱). دب، مب ابتغاء. (۱۲-۱۳). دب اینکه. (۱۴). قصه‌یش قصه‌اش، معج، وز، دب: قصه پیش، آج، لب، فق، مب، مر: قصه از پیش. (۱۵). معج: خبر دادند، آج، مر: قریش چون اینکه بدانستند. صفحه: ۱۵۸ او رسیدند، او از شتر فرود آمد و کمان بزه کرد و گفت: بینی که در اینکه کنانه «۱» چند تیر است، و شما دانی که تیر من خطا نشود، هر تیری در دل مردی نشانم. آنگاه به نیزه قتال کنم، آنگاه به شمشیر تا کشته شدن «۲». اگر خواهی مالی و قنیتی «۳» که مراست در مکه به شما تسلیم کنم، مرا و دین مرا رها کنی. به آن راضی شدند و از او برگشتند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و اینکه قول سعید بن المسیب است، و اینکه قول خطاست برای آن که اگر چنین بودی خدای تعالی «یشری» نگفتی که بیع «۴» باشد، «یشتری» گفتی که بیتاع باشد، برای آن که او مال بداد و نفس باز خرید، و معنی آیت آن است که: نفس بفروشد و به بها رضای خدا بستاند. و بعضی دیگر گفتند: آیت در باب امر به معروف [۲۶۳-ر] و نهی منکر آمد- چنان که حکایت کرده شد از عبد الله عباس و قوله: اقتل الزّجلان. ابو امامه روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: افضل الجهاد کلمه حقّ عند امام جائز، گفت: فاضلتر جهادی کلمتی حق بود نزدیک «۵» امیری ظالم. و جابر عبد الله انصاری روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: سید شهیدان روز قیامت حمزه عبد المطلب باشد، و مردی که برخیزد بنزدیک امامی جائز، او را امر معروف کند و نهی منکر کند، اینکه مرد «۶» او را بکشد. عبد الله عباس گفت، و «۷» در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- آمده است که: آیت در شأن امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- آمد در شب غار. چون رسول- علیه السّلام- از مکه به مدینه خواست آمدن، و آن شب مشرکان قصد آن کردند که به سر پیغامبر فرو شوند و او را بکشند، جبریل آمد و رسول را- علیه السّلام- از مکر ایشان خبر داد. رسول- علیه السّلام- گفت: پس چه باید کردن مرا! گفت: تو را بیاورد رفتن و علی را بر جای خود بخوابانیدن، چه اگر تو بروی و ایشان ببینند، و تو را بر جای خود نبینند، بر پی تو بیایند و تو را رنجه دارند «۸». حق تعالی چنین می‌فرماید که: علی را بر بستر ----- (۱). معج، وز، آج، لب، فق من. (۲). مب: کشته شوم. (۳). فق: قیمتی، مب: غنیمتی. (۴). آج، لب: بیع. [.....] (۵). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بنزدیک. (۶). دب: اینکه جائز. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). دب: تو را تعرّض رسانند. صفحه: ۱۵۹ خود بخوابان و تو برو. رسول- علیه السّلام- کس فرستاد و علی را بخواند و گفت «۱»: مشرکان امشب به کشتن من عزم کرده‌اند، خدای تعالی مرا می‌فرماید که از مکه برو، و تو را می‌فرماید که بر جای من بخسب تا اگر مشرکان تعرّض و قصد من کنند به تو دفع «۲» شود، به جای آن که مرا خواهند کشتن تو را بکشند، تو را «۳» شاید که جان تو به جای جان من باشد! امیر المؤمنین- علیه السّلام- بگریست- علی ما جاء فی الاخبار: فاستعبر باکیا. رسول- علیه السّلام- گفت: یا علی ما کنت جباناً، تو هرگز بد دل نبودی، أجزعا من الموت تبکی، از ترس مرگ می‌بگری! گفت: نه یا رسول الله؟ و لکن برای آن می‌گیرم تا چرا یک جان دارم که به یک بار فدا کنم «۴»، می‌بایستی تا هزار جان داشتمی تا به هر نوبتی جانی فدا کردم. آنگاه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده، و آنان که ره او «۵» می‌داشتند نشستند و دو صف برابر یکدیگر «۶» فراز آمدند «۷»، خدای تعالی خواب برایشان افکند، تا رسول- علیه السّلام- هر یکی را «۸» مشتی خاک بر سر کرد، و می‌خواند. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ «۹» وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى «۱۰». ایشان از آن خواب در آمدند، بر سر خود خاک دیدند، گفتند: اینکه خاک بر سر ما که کرد! کاری که در اولش خاک بر سر باشد، در آخرش باد در دست بود. در اول شب خاک بر سر بودشان، و به میانه شب چون بدانستند که مرغ از قفس «۱۱» پریده «۱۲» [۲۶۳-پ] باد در دستشان ماند، به آخر شب که به طلب رفتند و نیافتند آب حسرت در چشمشان بود، به آخر کار که آخرت بود آتش در جانشان ----- (۱). آج، لب، فق، مر یا اخی، مب یا اخی علی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: رفع. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «تو را» ندارد. (۴). آج، لب، مب، مر: فدای تو. (۵). معج، وز، آج، لب، فق،

مب، مر: راه او. (۶). مج بنزدیک ایشان، دب، وز، آج، لب، فق، مر: بنزد ایشان، مب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنزد ایشان.

(۷). همه نسخه بدلها بجز مب: فراز آمد، مب: آمد. (۸). مب: هر یک از ایشان را. (۹). سوره یس (۳۶) آیه ۹. (۱۰). سوره انفال (۸) آیه ۱۷. [.....] (۱۱). دب، لب، فق، مب: قفس. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب: پرید. صفحه: ۱۶۰ باشد. ایشان عجب داشتند، گفتند: ما به یک بار چونین «۱» غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بی خبر. آنگه توقف کردند تا شب به نیمه آخر رسید. آنگه قصد بام کردند «۲»، گروهی «۳» در را «۴» مراقبت می کردند، اینان از بام فرو نگریدند «۵»، امیر المؤمنین علی بر جای رسول خفته بود، روی پوشیده و پای بیرون کرده، برای آن که پایش به پای رسول نیک ماند «۶»، شکلا و ثباتا، هم به شکل و هم به ثبات، تا گمان نبرند که آن نه رسول است. می نگریدند و می گفتند: محمّد بر جای خود است، تا آنگه که فرو شدند و بر بالین او بایستادند، او بیدار بود و می نمود که خفته ام. آنگه یک یک را «۷» می گفت: تو ابتدا کن «۸». او برخاست و بانگ بر ایشان زد، گفت: شما چه کار داری اینکه جا! چون آواز علی شنیدند خائب شدند که ایشان به طلب محمّد آمده بودند، اگر دانستندی که همه بلا و آفت ایشان از علی خواهد بود، به کشتن او راغبتر بودند. او را گفتند: یا علی؟ محمّد کجاست! گفت: من ندانم، ما کنت علیه رقیبا، من رقیب او نبودم تا دانم که کجا باشد. در ساعت ایشان از سرای بیرون آمدند، پی دیدند نهاده، بدانستند که آن «۹» که در اول شب خاک بر سر ایشان کرد همان بود که در آخر شب باد به دست ایشان داد، اینکه بیت در حق ایشان محقق شد. دردا و دریغا که از آن خاست «۱۰» نشست خاکی است «۱۱» مرا بر سر و بادی است «۱۲» به دست در خبر می آید از صادق - علیه السلام - که گفت: حق تعالی در اینکه شب به ----- (۱). همه نسخه بدلها: چنین. (۲).

همه نسخه بدلها بجز فق، مر گروهی، فق گروه، مر: ندارد. (۳). لب. با گروهی، دب، مب، مر: و گروهی، فق: گروه. (۴). همه نسخه بدلها بجز دب: راه. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و می گفتند: محمّد بر جای خود است تا آنگاه فرو شدند و بر بالین او بایستادند. (۶). مر: مانند بود، مب: رسول (ص) شبیه بود. (۷). دب: اینکه آن را، مب: یک یک یکدیگر را. (۸). مب و هیچ کدام را دلیری آن نبود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه الصلوة و السلام. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر کس. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۱-۱۲). اساس و همه نسخه بدلها: خاکیست ... بادیست. صفحه: ۱۶۱ امیر المؤمنین علی - علیه السلام - با فریشتگان مباحات کرد، جبریل و میکائیل را گفت: من در آسمان میان شما برادری داده ام، از شما کیست تا اختیار آن کند که جان فدای برادر کند! ایشان هر یک توقف می کردند، حق تعالی گفت: علی از شما جوانمردتر است که جان به فدای برادر کرده است، و بر بستر او بخفته تا به جای او اینکه را کشند. به عزّت من که بر وی و بر او موکل باشی، و دشمن را از او دفع کنی. بیامدند و بر بالین او بنشستند و می گفتند: بخ بخ لک یابن ابی طالب هنیئا لک یابن ابی طالب سبقت الملائکة المقرّبین و امیر المؤمنین بر بستر رسول - علیه السلام - خفته، اینکه بیتها انشا می کرد «۱»: فدیت بنفسی خیر من وطی الحصى و اکرم خلق طاف بالبيت و الحجر و بت اقا سی منهم ما ینوبنی و قد صبرت نفسی علی القتل و الأسر و احمد لّمّا خاف أن یمکروا به فنجاه ذو الطول العظیم من المکر [۲۶۴- ر] و بات رسول الله فی الغار آمنّا فما زال فی حفظ الإله و فی ستر و در امالی عمّم «۲» الشیخ «۳» المفید السعید ابو محمّد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین النیسابوری «۴» - قدس الله روحه «۵» - دیدم به خطّ او که نوشته بود: حدّثنا الشیخ «۶» ابو محمّد زید بن علی الحسنی «۷» من لفظه، قال: حدّثنا الحسین بن علی بن جعفر، یقول سمعت الحسین النیسابوری «۸» یقول سمعت ابی یقول سمعت العنبری مذکر البصره، گفت: از عنبری که مذکر بصره بود شنیدم که: آن شب که امیر المؤمنین علی - علیه السلام - بر جای رسول بخفت «۹» شب غار، اینکه بیتها بگفت: أقیك بنفسی أيّها المرسل الّذی هدانا به الرّحمن من عمّة الجهل و یفدیک حوبائی و ما قدر مهجتی لمن أنتمی منه الی الفرع و الاصل ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: انشا کرد، مج، وز، آج، لب، فق، مر و می گفت، مب و می گفت نظم. [.....] (۲). دب: امم، آج، لب، فق، مب: عجم. (۳). مر الکبیر. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: النیسابوری. (۵). مب العزیز. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: السعید، مب: السعید. (۷). دب، مب،

مر: الحسینی. (۸). دب، مر: النیشابوری. (۹). آج، لب، فق، مب، مر در. صفحه: ۱۶۲ و من ضمّنی اذ كنت طفلا و یافعا و أنعشنی بالبرّ و العلوّ و التّهلّ و من جدّه جدی و من عمّه اُبی و من أهله اُمّی و من بنته اهلی لك الخیر اِنّی ما حییت لشاکر لإحسان ما أولیت یا خاتم الرّسل و هم اینکه ایبات به اسنادی دگر از سلیمان بن جعفر الهاشمی از صادق - علیه السّلام - از پدرانیش، از امیر المؤمنین «۱» - علیهم السّلام - که در روز مؤاخات اینکه بیتها گفت بگفتم، چون رسول - علیه السّلام - مرا گفت: انت اخی فی الدنیا و الاخره، و پیش از بیت آخر اینکه بیت زیادت: و من حین آخی بین من کان حاضرا دعانی و آخانی و بین من فضلی و ممتنع نبود که بیتها آن شب انشاد کرده باشد، و اینکه روز انشاد کرده، و اینکه بیت الحاق کرده - و الله اعلم. رسول - علیه السّلام - از میان همه صحابه او را به جای خود به آن اختیار کرد تا بدانند که مقام او او را شایسته بود، در شب غار اَنامه منامه، و در روز تبوک اقامه مقامه، آن شبش بر بستر خود و آن «۲» روزش بر منبر خود، به علمش منبر داد و به شجاعتش بستر داد. آن شبش گفت: جز تو کس پای ایشان ندارد، اینکه روزش گفت: جز تو کس جای من ندارد، همان پای که آن شب در پیش من سپر کردی، امروز منبر «۳» سپر کن، تا به وقت آن که مرا عمر سپری شود «۴»، بدانند که در پیش اینکه دین سپری، و به پای پایه «۵» علم فرق منبر سپری «۶»، جز تو کس را سزاوار نبود. پای که بر مهر «۷» نبوّت نهند چو «۸» به منبر صاحب نبوّت «۹» رسد، منبر از او «۱۰» بنازد، و محراب از او «۱۱» بیالد «۱۲»، آن جا که دیگران از محراب و منبر لاف زنند، محراب و منبر بدو «۱۳» فخر کند «۱۴» [۲۶۴-پ] [اشاره]: -----

----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر علی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر را. (۴). آج، لب، فق، مب، مر عالمیان. (۵). آج: و به پایه و مایه. (۶). آج، مب، مر، لب: سری، [.....]. (۷). مر: منبر، (۸). همه نسخه بدلها: چون. (۹). آج به تو. (۱۰-۱۱). آج: از تو. (۱۲). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنالد. (۱۳). مج، ور، دب، لب، فق، مر: از او. (۱۴). آج: از تو فخر کنند. صفحه: ۱۶۳ و تزیدین أطیب الطیب طیبیا ان تمسیه این متلک اینا و إذا الدّرّزان حسن وجوه کان للدّرّ حسن وجهک زینا آخر «۱»: فالطیب انت إذا أصابک طیبه «۲» و الماء انت إذا اغتسلت «۳» الغاسل آن جا که دیگران به طیب مطیب شوند، طیب به او مطیب شود، و آن جا که دیگران به آب غسل کنند، آب چو بدو رسد مغتسل شود، اگر او پاک کننده است، عجب مدار که اصل همه پاکی آن «۴» است که اصل اوست، و اصل او از آب «۵» است: خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا «۶» ... همه آلودگی به او پاک شود که او مطهّری مطهّر است. الله طهّر کم بفضل نبیه و أبان شیعتهم بطیب المولد اگر عبادت کرد لله، و اگر جهاد کرد فی الله، و اگر نان داد لوجه الله، و اگر جان داد ابتغاء مرضات الله. وَاللّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ، فعول من الرّأفة، و هی الرّحمة - و قد مرّ تفسیره «۷». یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً، قراء خلاف کردند در «سَلْم». ابن کثیر و نافع و کسائی «سَلْم» خواندند بفتح السّین، و باقی به کسر «سین»، و هما لغتان، و اینکه دو لغت صحیح اند. اهل لغت در معنی خلاف کردند، اخفش گفت: «سَلْم» به کسر «سین» صلح باشد، و به فتح «سین» استسلام و انقیاد. ابن جریر گفت: به فتح «سین» صلح باشد و به کسر «سین» اسلام باشد، و ابو مسلم بر هر دو حمل کرد: بر صلح، و بر اسلام. بعضی مفسّران گفتند: آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب است چون عبد الله سلام «۸» و اصحابش، و اسد و اسید - پسران کعب - و یامین بن یامین و ثعلبه بن سلام «۹»، و آن آن بود «۱۰» که: ایشان تعظیم شنبه نگاه می داشتند، و گوشت و شیر اشتر «۱۱» نمی خوردند، و ----- (۱). آج، لب، مب، مر، فق: و قال الاخر. (۲). چاپ شعرانی ۱۵۴/۲: طبه. (۳). مب: اذا اغتسلت. (۴). مر: ندارد، دیگر نسخه بدلها: آب. (۵). همه نسخه بدلها: آن. (۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۴. (۷). مب قوله تعالی. [.....]. (۸-۹). اساس: سلام. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه قوم آنان بودند. (۱۱). مر: شتر. صفحه: ۱۶۴ گفتند: یا رسول الله؟ توریت کتاب خداست، رها کن ما را تا در نماز شب می خوانیم، خدای تعالی آیت فرستاد که یک بارگی بگو تا در اسلام آیند و جهودی از دل بر گذارند «۱»، و اینکه قول قتاده «۲» و ضحاک و سدّی است و ابن زید، و دلیل بر آن که «سَلْم» به معنی اسلام آمده است قول کندی است: دعوت عشیرتی للسّلم لما رأیتهم تولّوا مدبرینا ای دعوتهم الی الاسلام. و اینکه آنگاه گفت که بنی کنده مرتد شدند با اشعث قیس از پس وفات رسول - علیه السّلام.

طاووس (۳) گفت: فی التَّیْلِم، ای فی الدِّین. مجاهد گفت: فی احکام اهل الاسلام. ربیع گفت: فی الطَّاعَة. سفیان ثوری گفت: فی انواع البرِّ، و اینکه اقوال به معنی متقارب است. و اصل کلمه از استسلام و انقیاد است، برای آن صلح را سلّم گویند، و قال زهیر [۲۶۵-۲] [اشاره]: و قد قلتما إن ندرک التَّیْلِم واسعا بمال و معروف من الامر (۴) نسلم حذیفه بن الیمان گفت: در اینکه آیت اسلام بر هشت سهم است: سهمی نماز است، و سهمی زکات است، سهمی روزه است، و سهمی حج است، و سهمی عمره است، و سهمی جهاد است، و سهمی امر معروف است، و سهمی نهی منکر است. و نوید (۵) آن کس که او را سهم و نصیب نیست. و انس روایت کند که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: «۶» مثل الاسلام کمثل الشَّجْرَة النَّابِئَة الْاِيْمَان بِاللَّهِ اَصْلُهَا، وَ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ جَذْوَعُهَا، وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ لِحَاوْءُهَا، وَ الْحَجُّ وَ الْعَمْرَة جَنَاهَا، وَ الْوُضُوءُ وَ غَسْلُ الْجَنَابَة شَرِبُهَا، وَ بَرُّ الْوَالِدِيْنَ وَ صَلَة الرَّحْمِ غُصُونُهَا، وَ الْكُفُّ عَمَّا حَرَّمَ اللهُ وَ رَقْعُهَا، وَ الْاَعْمَالُ الصَّالِحَة ثَمَرُهَا، وَ ذَكَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَرُوقُهَا، فَكَمَا لَا تَحْسِنُ الشَّجْرَة وَ لَا تَصْلِحُ الْاَلْوَارِقُ الْاَخْضَرُ، كَذَلِكَ لَا يَصْلِحُ الْاِسْلَامُ اِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ الْاَعْمَالِ الصَّالِحَة. ----- (۱).

دب، مب، مر: بگذارند. (۲). مب: قول مجاهد. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: طاوس. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: الامن. (۵). آج، لب، فق، مر شد، مب شود. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: و بالاعمال. صفحه: ۱۶۵ گفت: مثل اسلام چون مثل درخت است رسته (۱)، ایمان به خدای اصل آن درخت است، و نماز پنج بنه (۲) آن درخت است، و روزه ماه رمضان پوست آن درخت است، و حج و عمره بار آن درخت است، وضو و غسل جنابت آبخوردن (۳) آن درخت است، و میزت (۴) با مادر و پدر و صله رحم شاخهای (۵) آن درخت است، و باز استاد (۶) از آنچه خدای به حرام کرده است برگ آن درخت است، و عمل صالح میوه آن درخت است، و ذکر خدای تعالی بیخ آن درخت است، چنان که درخت نیکو نبود الا به برگ سبز، همچونین اسلام نیکو نبود و صالح الا به اجتناب از محارم و به اعمال صالحه. کافه، ای جمیعاً، جمله به یک بار. و اصل او از «کف» باشد، و آن منع بود، و از اینکه جا نورده پیراهن را «کفه» گویند، برای آن که منع کند از آن که ریسمانهای او منتشر شود، و «کفه المیزان» برای آن که حاوی باشد آن زر و سیم را که در او باشد، و میان دست را «کف» (۷) گویند برای آن که «۸» از تن منع کند، و ممنوع البصر را «مکفوف» گویند، و جمله جماعت را برای آن «کافه» گویند که بعضی منع کنند بعضی را به ازدحامشان. و نصب او بر حال باشد، ای مجتمعین مانعین مانعا بعضهم بعضاً (۹). و لا- تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ، جمع «خطوه» باشد، و خطوه گام بود، فرجه ما بین القدمین، به ضم «خا» و «۱۰» فتح، یک بار گام نهادن باشد (۱۱). اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ، که او شما را دشمنی آشکار است و تفسیر اینکه برفته است. شعبی (۱۲) روایت کند از جابر عبد الله انصاری که یک روز عمر خطاب [۲۶۵-پ] رسول را- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: یا رسول الله، ما از جهودان حدیثهای (۱۳) نیکو ----- (۱). مر: درسته. (۲). آج، لب، فق، مب: نماز پنج

گانه تنه. (۳). مر: آب. (۴). مر: و نیکویی کردن. (۵). مر: شاخ. [.....] (۶). مر: بازداشتن. (۷). لب: کفه. (۸). آج خطرهِ را، لب، فق حضرت را، مب، مر مضرت را. چاپ شعرانی ۱۵۷/۲: خطرات را. (۹-۱۱). مب قوله تعالی. (۱۰). مج، وز، دب، لب، فق، مب به. (۱۲). اساس: شعبی. (۱۳). آج، لب، فق، مب، سخنهای، مر: سخنان. صفحه: ۱۶۶ می شنویم دستور باشی (۱) که بنویسیم! رسول- علیه السلام- گفت: ا متھو کون انتم کما تھوکت الیھود و النصارى لقد جئتکم بها بیضاء نقیئہ و لو کان موسی حیًا ما و سعه الا اتباعی ، گفت: شما متھد (۲) و شاکی چنان که جهودان و ترسیان، من به شما دینی آورده‌ام سپید و پاکیزه، و اگر موسی زنده بودی، او را روا نبود مگر متابعه (۳) من. فَاِنْ زَلَلْتُمْ، مِنَ الزَّلَّةِ، اگر شما را خطایی (۴) کرده شود، من زلّہ القدم، اصل آن است که پای را بر جای ثبات نباشد. مقاتل حیّان گفت: اخطاتم، سدّی گفت: ضللتم، یمان گفت: ملتّم، عبد الله عباس گفت: مراد شرک است، قتاده گفت: خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و دانست که از قومی اینکه زلله‌ها حاصل خواهد آمدن (۵)، و لکن بگفت تا حجت برانگیخته بود (۶) بر ایشان. ابو السّمّال (۷) العدوی در شاذّ خواند: «فان زللتم»، به کسر «لام»، و اینکه دو لغت است. مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ، پس از آن که دلایل و حجت به شما آید از أدلّه عقل و شرع. فَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. عزیز فی نغمه (۸)، در انتقام و کینه کشیدن

عزیز است، کسی را بر فرمان او دست نباشد، با آن که عزیز و قوی و منبع است، حکیم است» (۹) محکم کار و درست کردار است. آنچه کند به حسب مصلحت کند» (۱۰). هیل ینظرون، معنی آن است که: هل ینتظرون. و «نظر»، به معنی انتظار در کلام عرب شایع و بسیار است، یقال: نظرته، ای انتظارته، قال الشاعر: فیما نحن نظره أتنا معلق شکوه و زنا دراع یعنی چه گوش می‌دارند آنان که در اسلام نمی‌آیند گوش آن می‌دارند که خدای به ایشان آید! فی ظلل من الغمام، جمع ظلّه باشد، در سایه‌بانی از ابر سپید» (۱۱). و قتاده ----- (۱). مب: دستوری ده، فق، مر: دستور باشد. (۲). همه نسخه بدلها: متردد. (۳).

دب، لب، فق، مب، مر: متابعت. (۴). مب رفته باشد یا. (۵). مر: خواهد شدن. (۶). مع، وز، آج، لب، فق: حجت انگیزته باشد. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: ابو السیماک، با توجه به منابع تفسیری تصحیح شد. [.....]. (۸). همه نسخه بدلها: نعمته. (۹). مب یعنی. (۱۰). مب قوله تعالی. (۱۱). مع، لب، فق، مب، مر: سفید. صفحه: ۱۶۷ خواند» (۱): فی ظلال، جمع ظل. و ابر را برای آن غمام خوانند که آسمان بپوشد. و الملائکة، جمله قراء به رفع خوانند عطا علی اسم الله، و ابو جعفر به جر خوانند عطا علی الغمام، و معنی آن بود که «۲»: مع الملائکة، با فریشتگان. و در قراءت ابی و عبد الله مسعود چنین است «۳»: هل ینظرون الا ان یأتیهم الله و الملائکة فی ظلل من الغمام. بدان که علما در تأویل و معنی «اتیان» بسیار سخن گفته‌اند. بعضی اخباری آورده‌اند و اتیان «۴» حمل کرده «۵» بر انتقال، و آیت را تفسیر داده بر وجهی که مقتضی تشبیه و تجسیم بود، و آن قولی است که قطع کنیم بر بطلان آن، برای منع ادله عقل از آن. و قومی دگر گفته‌اند: اینکه آیت را و آنچه مانند اینکه باشد، به تنزیلش ایمان آریم [۲۶۶- ر] و در تأویلش توقّف کنیم. اتیان بگوییم چنان که در قرآن هست، و لکن تفسیر و کیفیت ندانیم، و آنچه ندانیم نگوییم. و اینکه جماعتی اند از مفسران و فقهای سلف چون: کلبی و اوزاعی و مالک و احمد و اسحاق، و ایراد اخباری که ایشان کردند «۶» نیاوردیم صیانت کتاب را، از آن که در او تشبیه و تجسیم باشد- تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. امّا آنان که به تأویل اینکه آیت و کلام در او مشغول شدند، چند قول گفتند. یکی آن که: «فی» به معنی «با» است که عرب حروف صفات بعضی به جای بعضی بنهند، و معنی آن است که: ان یأتیهم الله فی ظلل، ای بظلل، خدای ابری بیارد در آن ابر فریشتگان باشند، و اینکه وجهی باشد در تأویل اینکه آیت. و وجهی دگر گفتند اینکه آیت علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه باشد، چنان که گفت: وَ سَأَلَ الْقَرِیْبَةَ (۷) ...، وَ جَاءَ رَبُّكَ (۸) ... ای اهل القریبه، و: ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر که. (۲). آج من الملائکة ای، لب، فق، مب، مر علی الملائکة ای. (۳). مب قوله تعالی. (۴). مب را. (۵). مب: حمل کرده‌اند. (۶). همه نسخه بدلها در اینکه باب. (۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۸). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. صفحه: ۱۶۸ أمر رَبُّكَ ...، معنی آن است که: یأتیهم امر الله، او عذاب الله. و وجهی دگر گفتند: «اتیان» به معنی قصد است، کما قال الله تعالی: فَأَتَى اللَّهَ بُنِیَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ (۱) ...، ای قصد الله، و قوله: فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا (۲) ...، ای قصدهم الله، علی تقدیر: قصد الله عذابهم. و اینکه جوهری است که در جایی که حاجت بود اتیان را تأویل کردن، مأول باشد به اینکه تأویلات. امّا به «۳» اینکه آیت حاجت نیست «۴» اینکه جوهر، چه چون مورد آیت معلوم شد تأویل خود معلوم باشد، و اتیان بر حقیقت خود است، مورد آیت تهدید و وعید است کافرانی را که ایشان عند نزول آیات و ظهور بینات و حجج ایمان نمی‌آرند. خدای تعالی گفت: آنچه ممکن است با اینان کرده شد از باب تسهیل سبیل تکلیف از اقدار و تمکین و عدت و ساز و آلت و ازاحت علت و نصب ادلت و بعثت انبیاء و انزال کتب و اظهار معجزات، و ترادف ادله چنانستی که حق تعالی گفت: من اینکه همه بکردم ایمان نیاوردند، مگر انتظار محالی می‌کنند از آمدن من بنزدیک ایشان در ظلّه‌های ابر با فریشتگان، و اینکه بر سبیل استبعاد و استحاله گفت و قطع طمع رسول- علیه السلام- از ایمان ایشان. و اینکه چنان باشد که یکی از ما بر غلام خود خشم گیرد تا او را ادب کند. چون خواهد که او را استمالتی کند و یا دست گیرد او را عذری کند و دل خوشی دهد و گوید: با سر کار خود رو که از اینکه پس جفا نیز نکنم تو را، و نیز تحفه‌ای دهد او را و آنچه عادت باشد که در مثل آن جایگاه با «۵»، مثل او کنند به جای آرد «۶»، غلام صلح نکند و عذر نپذیرد، خواجه به پای خود بیاید و سخنها «۷» نیکو

گوید و وعده‌ها نیکو دهد [غلام با جایگاه نیاید] [اشاره ۸]. خواجه گوید [۲۶۶-پ] [اشاره]: هر چه ممکن گردد از استمالت تو کرده شد، اینکه مانده است که سلطان وقت را به شفاعت پیش تو می‌باید آوردن تا تو دل خوش کنی، -----  
 ----- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶. (۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۲. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: در. (۴). همه نسخه بدلها به. (۵). آج، مب: یا. (۶). مب: آورد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سخنهای. (۸). اسا: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۶۹ و اینکه بر سبیل تهکم و سخریت گوید، و برای آن اینکه اطلاق کند که داند که همه عاقلان استحالت اینکه حدیث به ضرورت دانند، در مثل اینکه موضع تأویل اینکه حدیث [نه از لفظ اتیان جویند، که اتیان سلطان اینکه جا به معنی امر است یا حکم است یا عذاب است یا قصد است، چه اینکه تعسف اینکه جا در نخورد، بل طلب تأویل اینکه حدیث] [اشاره ۱] از قراین او جویند و از معنی و فحوی خطاب «۲»، فکذلک تأویل الایة و الله اعلم بالصواب. قوله: وَ قُضِيَ الْأَمْرُ، کار گزارده شد «۳»، عبارتی است از قیام ساعت، و مورد او هم وعید است، و اینکه هم در معرض استحالت است برای آن که به قیام ساعت تکلیف باطل شود و مکلف ملجأ گردد، بیان اینکه جمله قوله: وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَع الْأُمُورُ، و مرجع و بازگشت کارها با خداست - جل جلاله - که اتفاق است که اینکه کلمت وعید است، و اینکه هم کنایت از روز قیامت است، پس به اینکه جمله معنی آیت و تأویل او روشن شد - و الله ولی التوفیق. قوله تعالی

### [سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۱۰]

#### [اشاره]

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ (۲۰۵) وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۰۸) فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُجْعَلُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

#### [ترجمه]

از مردمان کس هست که به عجب آرد تو را گفتار او در زندگانی دنیا، و گواه می‌گیرد خدای را بر آنچه در دل اوست و او سخت خصومت است. [۲۵۷-پ] [اشاره] [و] [اشاره ۵] چون برگردد بکوشد «۶» در زمین تا تباهی کند در آن جا و نیست کند کشت و بچه «۷»، و خدای دوست ندارد تباهی «۸». و چون گویند او را بترس از خدای، بگیرد او را عزیزی به گناه، بس باشد او را دوزخ و بد جایگاه است آن. و از مردمان کس هست که بفروشد خود را برای طلب خشنودی خدای، و خدای رحمت کننده است بر بندگان. [۲۵۸-ر] [اشاره] ای آنان که بگرویده‌ای در شوی «۹» در ----- (۱). مر: جمیع شما، مب: حشر شما همه. (۲). همه نسخه بدلها: فردای. (۳). مب را. (۴). وز، دب، آج، لب، فق، مر: آنکه. [.....] [اشاره ۵]. اساس: زیر و صالی رفته است، با توجه به مج افزوده شد. (۶). مج: سعی گردد و بشتابد، وز، آج، لب، فق: سعی کند و بشتابد. (۷). مج، وز، آج، لب، فق را. (۸). مج: ندارد فساد کنندگان را. (۹). مج: در آید. صفحه: ۱۴۳ صلح جمله و پی‌مگیری «۱» اثر پیه‌ای «۲» دیو را که او «۳» شما را دشمنی ظاهر است «۴». اگر خطا کنی از پس آن که «۵» آمد به شما حجت‌ها بدانی که خدای منیع و محکم کار است. گوش می‌دارند الا آن که به ایشان آید خدای در سایه‌بانی از ابر و فریشتگان و گزارده شود کار و با خدای بود باز گشت کارها.



قوله: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ: الْاِيَةُ. کلبی و سدّی و مقاتل و عطا گفتند: آیت در اخنس شریق «۶» فرود آمد- و او حلیف بنی زهره بود- و نامش ابی بود- و برای آنش اخنس خواندند که روز بدر با سیصد مرد از قتال رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- باز پس استاد، و ایشان به جحفه فرود آمده بودند، قوم را گفت: یا بنی زهره؟ محمّد خواهر زاده شماس، اگر پیغامبری صادق است اولتر کس که تصدیق و متابعت او کند شمایی، و اگر دروغزن است برای قرابت و خویشی اولتر آن بود که از او برگردی و با او کالزار «۷» نکنی. گفتند: نکو می گویی، رأی رأی تو است، تو برو به جانبی تا ما با تو بیاییم. چون منادی بر آمد که لشکر جمع می کرد تا به کالزار «۸» بدر شوند، خنس هو بأصحابه «۹»، ای تأخر، فسّمی اخنس، با پس ایستاد، او را برای اینکه اخنس خواندند، و او مردی شیرین سخن بود و نکو دیدار بود. هر وقت بنزدیک پیغامبر آمدی و با او نشستی و سخن گفتی [۲۵۸-پ] و اظهار ایمان کردی و سوگند خوردی که تو را دوست دارم- و منافق بود، و رسول- علیه السّلام- از نفاق و باطن او بی خبر بود «۱۰». رسول- علیه السّلام- مجلس او از خود نزدیک بکردی «۱۱»، و بر او اقبال کردی و ----- (۱).

مخ: پیروی مکنید. (۸-۲). مخ، وز، آج، لب، فق: اثرهای. (۳). مخ مر. (۴). مخ: دشمنی است آشکارا. (۵). وز، آج، لب، فق: آنچه. (۶). همه نسخه بدلها: اخنس بن شریق. (۷). همه نسخه بدلها: کارزار. (۹). دب: هو و اصحابه. (۱۰). دب: با خبر بود، مب: نفاق او و باطن او هنوز آگه نبود. [.....] [اشاره] (۱۱). دب: مجلس او به خود نزدیکی داشتی. صفحه: ۱۴۴ بنواختی او را از آن که باطن او ندانست. پس از میان او و ثقیف خصومتی افتاد، شیخونی برد «۱» آن جا و چهار پای ایشان «۲» بکشت و کشت «۳» ایشان بسوخت. سدّی گفت: به زرعی از آن مسلمانان بگذشت و چهار پایانی، چهار پایان را بکشت و زرع «۴» بسوخت. مقاتل گفت: او را بر غریمی مال «۵» بود در طایف، برفت که آن مال بستانند، خرمی گندم از آن آن «۶» مرد بسوخت و مادایانی پی بکرد، خدای تعالی در او اینکه آیت بفرستاد. عبد الله عبّاس و ضحاک گفتند: آیت در سرّیت رجیع آمد، و آن آن «۷» بود که کفّار قریش گفتند: ما اسلام آوردیم جماعتی علمای اصحابت «۸» به ما فرست تا ما معالم دین خود از ایشان بیاموزیم، و اینکه مگری بود که کردند. رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- خیب بن عدی الأنصاری را و مرثد بن ابی مرثد الغنوی را و خالد بن بکیر «۹» را، و عبد الله بن طارق را، و زید بن الدّثنه «۱۰» آن جا فرستاد، و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد. ایشان روی به مکه نهادند جایی فرود آمدند که آن را «۱۱» بطن الرّجیع گویند از میان مکه و مدینه، و ایشان خرماى عجوه داشتند، از آن خرما بخوردند و استخوان «۱۲» آن آن جا بیفگندند. عجوزی آن جا بگذشت و آن استخوان «۱۳» بدید بدانست که آن استخوان «۱۴» عجوه است، و آن جنس خرما به مدینه باشد. بیامد و قوم خود را گفت: در اینکه راه اهل مدینه گذشته‌اند. گفتند: چه دانی! گفت: استخوان «۱۵» خرما عجوه دیدم، و آن جز به مدینه نباشد. هفتاد مرد برخاستند و سلاح برگرفتند و به آن راه از قفای ایشان برفتند تا -----

(۱). مخ: شیخون بزد. (۲). مب: چهار پایان ایشان را. (۳). همه نسخه بدلها: کشتهای. (۴). مخ: مزرع، مب را. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: مالی، مب: وامی. (۶). همه نسخه بدلها: از آن. (۷). مب: چنان. (۸). مخ، وز، دب، آج، لب، فق را، مب: اصحاب، مر: صحابه را. (۹). اساس و همه نسخه بدلها: خالد بن بکر با توجه به مراجع و منابع مربوط به اعلام، تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها را، مب با. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر مقام. (۱۲-۱۳-۱۴-۱۵). مخ: استخوان. صفحه: ۱۴۵ ایشان را دریافتند و با ایشان قتال کردند، مرثد را و خالد را و عبد الله طارق را بکشتند. و عاصم بن ثابت جعبه تیر خود فرو ریخت «۱»، هفت تیر بود در آن جا، آن را بینداخت و به هر تیری مردی را از بزرگان مشرکان بیفگند، آنگهی گفت: اللهم انی حمیت دینک صدر التّهار فاحم لحمی اخر التّهار، بار خدایا؟ من اوّل روز دین تو را حمایت کردم، در آخر روز گوشت من «۲» از مشرکان نگاه دار. مشرکان گرد او در آمدند «۳» و او را بکشتند، و خواستند تا سر او ببرند و به هدیه به سلافه بنت سعد [شهید] [اشاره] «۴» برند که عاصم پدر او را روز احد کشته بود، و او نذر کرده بود که: اگر عاصم را بکشند [او به کاسه سر] [اشاره] «۵» او خمر باز خورد، خدای تعالی جمعی [۲۵۹-ر] از زنبور «۶» بفرستاد تا او را حمایت کردند، هر کس که پیراهن «۷» او بگردید او را بزدند «۸». کس گرد او نگشت او را

حمی‌الدبر» (۹) خوانند. چون زنبور رها نکرد که ایشان گرد او گردند، گفتند: رها کنی تا شب در آید که زنبور به شب برود. چون شب در آمد، ابری سیاه بر آمد، و بارانی عظیم بیاید، و سیلی در آمد و جثه عاصم بر گرفت و ببرد، و خدای تعالی فرمود فریشتگان را تا به بهشت بردند، و پنجاه مشرک را کشته بودند همه را به دوزخ بردند. و عاصم سوگند خورده بود در حیات خود که دست‌ها «۱۰» مشرک نکند و نگذارد «۱۱» که هیچ مشرک دست‌ها او «۱۲» کند از تعصب دین را. خدای تعالی دعای او اجابت کرد، و تمکین نکرد مشرکان را از آن که دست بدو کشند «۱۳». ----- (۱). دب و.

[.....] [اشاره] (۲). همه نسخه بدلها: گوشت مرا حمایت کن. (۳). مب: بر آمدند. (۴-۵). اساس: زیر وصالی رفته، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مب: زنبوران. (۷). وز: پرامن، مب: پیرامون. (۸). مب: او را نیش می‌زدند. (۹). آج: حمی الزنابیر، فق: حمی الزهر. (۱۰). معج، وز: دست را هیچ، دب: دست فرا پیش هیچ، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر هیچ. (۱۱). دب: و رها نکند. (۱۲). معج، وز: دست را او، دب: دست فرا او، آج، لب، فق، مب، مر: دست بر او. (۱۳). دب: دست به او کنند، آج، لب، فق، مب، مر: دست بدو کنند. صفحه ۱۴۶ عمر خطاب چون اینکه حدیث بشنید، متعجب فرو ماند از اجابت دعای عاصم. و مشرکان خیب بن عدی را و زید بن الدثنه را به اسیری بگرفتند و به مکه بردند. اما خیب بن عدی را بنو الحارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بخیریدند تا او را به بدل پدر باز کشند، که پدرشان را او کشته بود در احد. او را به خانه بردند بند بر نهاده و باز داشتند و ایشان «۱» برفتند. او از دختران حارث استره‌ای بخواست تا خویشتن پاکیزه «۲» کند که دانست که او را بخواهند کشتن. ایشان او را استره‌ای دادند، و اینکه زن را کودکی خرد «۳» بود، بدوید و بنزدیک خیب رفت. خیب او را بر گرفت و بر کنار خود نشانند- و ستره «۴» در دست داشت- آن زن فریاد بر آورد و بانگ برداشت «۵». خیب گفت: چه بانگ می‌داری؟ می‌ترسی که من اینکه کودک را بکشم! از اینکه معنی اندیشه مدار، که غدر از دین ما و شأن ما نیست، و کودک را به ایشان داد. آنکه ایشان گفتند: ما خیب را دیدیم خوشه‌ای انگور به دست گرفته بود «۶»، می‌خورد، و نه از آن انگور بود «۷»، ما دانستیم که آن روزی است که خدای تعالی او را فرستاد. آنکه او را بر گرفتند و از حرم بیرون بردند تا او را بکشند. چون او را به آن جا بردند که خواستند کشتن، درختی بود آن جا، گفتند: صلب کنیم اینکه «۸» را بر اینکه درخت. او گفت: چندانی رها کنی که رکعتی چند نماز کنم، آنکه دو رکعت نماز کرد و گفت: اگر نه آنستی «۹» که شما گوید خیب ترس مرگ را به نماز تعلل می‌کند، بیشتر بکردمی «۱۰»، آنکه اینکه بیتها انشا کرد «۱۱»: «و لست أبالی حین اقتل مسلما علی أی شقّ کان فی اللّٰه مصرعی و ذلک فی ذات اللّٰه و إن یشأ» «۱۲» یبارک فی اوصال شلو ممزّع ----- (۱). دب باز، مب: و خود. (۲). دب: پاک. (۳). معج، فق، مب، مر: خورد. [.....] [اشاره] (۴). همه نسخه بدلها: استره. (۵). معج، وز، آج، لب، فق: بر آورد، مب: فریاد و فغان بر گرفت. (۶). آج، لب، فق، مب، مر و. (۷). دب: و وقت انگور نبود. (۸). دب، مر: او. (۹). مب: نه آن بودی. (۱۰). مب: می‌کردم. (۱۱). مب نظم. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ان نشأ. صفحه ۱۴۷ آنکه گفت: اللهم احصهم عددا و خذهم بددا. و او را زنده بردار کردند، او گفت [۲۵۹-پ] [اشاره]: بار خدایا؟ تو دانی که کس نیست اینکه جا که سلام من به رسول تو رساند «۱»، سلام من به رسول رسان. آنکه مردی از مشرکان نام او سلامان و کنیت او ابو میسره نیزه بر آورد تا بر سینه او زند، او گفت: اتق الله، از خدای بترس؟ چون نام خدای بشنید، در طغیان و عتو بیفزود، نیزه بر سینه خیب زد و به «۲» پشت او بیرون برد «۳»، فذلک قوله: و إذا قیل له اتق الله أخذته العزة بالإثم «۴»، یعنی سلامان. و اما زید بن الدثنه: صفوان بن امیه او را بخیرید تا به عوض پدر او را باز کشد، که پدرش را او کشته بود- امیه بن خلف الجمحی را. آنکه او را به دست یکی از موالی خود داد که اینکه را به تنعیم بر و بکش، و جماعتی از قریش حاضر بودند، و ابو سفیان در میان ایشان بود، زید را گفتند: به خدای بر تو، تو را چیزی پرسیم «۵» راست بگو. گفت: چیست آن! گفت: تو خواستی که محمد به جای تو در دست ما اسیر بودی، و او را به جای تو بکشتندی و تو به سلامت به مدینه بودی به جای او! گفت: به خدای تعالی که من هرگز نخواهم که محمّد را رنجی رسد به مقدار تهی «۶» که در دست او شود، و مرا همه

سلامت بود، جز که خود را به فدای او کنم از همه مکاره. ابو سفیان گفت: و الله که من ندیدم کسی را که اصحابش دوست تر دارند او را از آن که اصحاب محمّد، محمّد را. آنکه اینکه غلام او را ببرد و بکشت، و نام اینکه غلام نسطاس بود. چون خبر به رسول - علیه السّلام - رسید، صحابه را گفت: کیست از شما که بشود و خیب را از آن درخت بگیرد؟<sup>(۷)</sup> زبیر گفت: یا رسول الله؟ مقدار اسود را با من بفرست تا برویم، باشد که بیاریم. رسول - علیه السّلام - ایشان را بفرستاد، به روز -----

(۱). آج، لب تو که خدایی. (۲). مب: و از. (۳). مب: بیرون آمد. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۶. (۵). همه نسخه بدلها: بیرسم. [.....] [اشاره] (۶). دب، مب: خاری. (۷). دب: بیاورد. صفحه: ۱۴۸ پنهان می شدند و به شب می رفتند. چون به تنعیم آمدند و درخت خیب بدیدند، چهل مرد مشرک پیرامون او خفته بودند مست، او را از درخت فرو گرفتند، و چهل روز بر او بگذشته بود، و او هیچ متغیر نشده بود، و دست او به «۱» جراحت «۲» نهاده بود و خون از جراحت «۳» می آمد، رنگ رنگ خون بود و بوی بوی مشک بود. زبیر او را بر اسب خود گرفت و اسب برانداخت. مشرکان بیدار شدند، خیب را بر درخت ندیدند. آواز در قریش دادند، هفتاد سوار بر نشستند و از قفا ایشان بیامدند. چون در ایشان رسیدند «۴» خیب را از اسب بیفکنند. خیب چون بر زمین افتاد، زمینش فرو برد، او را بلیع الارض خواندند. آنکه زبیر آواز داد و گفت: برای چه می آیی! من زبیر بن العوّام، مادرم صفتیه بنت عبد المطلب، و اینکه که با من است مقدار بن الاسود است، دو شیر بیشه ایم، اگر خواهی تا به تیغ کالزار «۵» کنیم، و اگر خواهی [فرو آیم و پیاده] [اشاره] «۶» کالزار «۷» کنیم، و اگر خواهی برویم، گفتند: بروی [۲۶۰- ر] هر کجا خواهی. و ایشان «۸» با مکه رفتند، و اینان پیش رسول آمدند. جبریل آمد و گفت: یا رسول الله؟ فریشتگان تعجب نمودند از شجاعت اینان. و جماعتی منافقان چون ایشان می رفتند، اعنی خیب و اصحابش، و آن کار افتاد، ایشان «۹» گفتند: دیدی «۱۰» که اینان چه زیانکار بودند؟ برقتند و خود را هلاک کردند. چون رسول خبر یافت از گفت ایشان، و ایشان خبر یافتند که رسول را از گفت ایشان خبر کرده اند، آمدند و به بدل آن سخنها نیکو گفتند و سوگند ان به خدای خوردند که در دل ایشان نفاق نیست، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۱۱». و مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، «من» تبعیض راست -----

(۱). مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر. (۲). مب: او دست بر جراحتش. (۳). همه نسخه بدلها: جراحتش. (۴). همه نسخه بدلها زبیر. (۵-۷). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۶). اساس: به جهت وصالی به صورت «پیاده قتال و» نو نویسی شده است، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مب باز گشتند و. (۹). همه نسخه بدلها را. (۱۰). مب: دیدید. (۱۱). مب قوله تعالی. صفحه: ۱۴۹ بلا- خلاف، و «من» نکره است موصوفه، از مردمان کس هست که به عجب «۱» می آورد تو را، کاری که نکو باشد «۲» در فن خود و جنس خود بغایت بود که آن را امر معجب رایق گویند، و راقنی کذا و «۳» أعجبنی. حق تعالی در اینکه آیت صفت تزویق «۴» زبان منافقان گفت که، ایشان به زبان چگونه چابوسی و چابکی می کنند. و کلام منمق مزخرف چگونه می کنند «۵» تا تو را به گفت زبان به عجب «۶» می آرند، کافر با مؤمن چنین باشد که: «المؤمن غرّ کریم و الفاجر خبّ لثیم». پس چون با ایمان کرم یار باشد، صفت کریم اینکه است: انّ الکریم اذا خادعته انخدعا کریم را چون بفریبی فریفته شود، یعنی کریم سهل جانب باشد، زود به دست آید از آن جا که کریم باشد، و دیر از دست بشود از آن جا که حلیم باشد. چون گویند باور دارد، چون سوگند خوردند راست پندارد، و همه خلق را از حساب خود انگارد، چو او سلیم الجانب باشد به همه کس گمان سلامت جانب برد. و منافق همه تزویر و تزویق «۷» زبان باشد، ظاهری آراسته آبادان دارد، باطنی خراب بیران «۸». منافق با دنیا ماند، «ظاهرها سرور و باطنها غرور»، چون گوری «۹» که ظاهرش مذهب باشد و خداوندش «۱۰» در اندرون «۱۱» معذب باشد. در سیرت او نگری، گمان بری که کسی هست، حسن سیرت بینی و از خبث سریرت خبر نداری: صلّی فأعجبنی و صام فرابنی نوح القلوص عن المصلّی الصّائم آخر «۱۲»: ابدا تراه ساجدا او را کعا لیجرّ منک أمانه و وداعا آیت اگر چه بر سببی خاص باشد یا در حق شخصی معین باشد، چون کسان دیگر در آن معنی مشارک باشند متناول باشد ایشان را. پس آیت متناول است جمله -----

----- (۱). مج: تعجیل، دیگر نسخه بدلها: تعجب. (۲). مج: دب، آج، لب، فق، مب، مر و. [.....] (۳). دب: او، آج، لب، فق، مب، مر: ای. (۴-۷). آج، لب، فق، مب، مر: ترویق. (۵). فق: افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها: می گویند. (۶). مج: وز، دب، مر: زبان تعجب. (۸). فق، مب، مر: ویران. (۹). آج، لب: گوهر. (۱۰). مج: خداوندیش. (۱۱). مج: ایدرومی (اندرونی!). (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر، و قال آخر. صفحه: ۱۵۰ منافقان را که در ظاهر جز آن گویند که در باطن دارند، ظاهر با خلق است و باطن با حق «۱»، لا جرم ظاهر به رسول سپرد [۲۶۰-پ] و باطن با خود حواله کرد، الیک الظواهر و الله يتولى السرائر. سخن او از آراستگی تو را به عجب «۲» آرد. تو در دنیا از او سخن قبول کنی، من از او در آخرت سخن قبول نکنم. آنگه به آن رها نکند که سخن رایی بگوید تا آن را بندزند «۳» و مؤکد کند به سوگند. خدای را سپر کار خود ساخته بود، و سوگند سلاح «۴» خود کرده «۵»، جز منفعت به آن کند و دفع مضرت به آن کند. گاهی تیغش بود گاهی سپرش. منافق آنگه دروغزن تر باشد که سوگند خورد. و اکذب ما یکون أبو المعلى اذا ألی یمینا بالطلاق آن که در سوگند به خدای دروغزن بود کمتر چیز بر او «۶» زن بود، من لا-یبالی بالخلق کیف یبالی بالطلاق. گاهی به خدای سوگند «۷» خورد و گاهی به رسول «۸» و گاهی به کعبه و گاهی به قرآن: و حلف ألف یمین غیر صادق مطروده کعوب الزمخ فی نسق خدای را به دروغ به گواهی خواند، خدا گواه است بر دل من حواله به خدا کند خدای داند و گواه «۹» من است گواه تو نیست گواه بر تو است، و الله شهید علی ما تعملون «۱۰». و الله یشهد إن المنافقین لکاذبون «۱۱». اینکه گواهی مدخر است نهاده تا آن جا که خصم او باشد و گواه او و حاکم او: یک الخصام و انت الخصم و الحکم مشکل بود کار آن کس که حاکم گواش بود، اعنی بر او، فکیف چون خصم ----- (۱). همه نسخه بدلها است. (۲). مج: تو را عجیب، آج، لب، فق، مب، مر: تو را تعجب. (۳). مج: پندارند. (۴). لب: صلاح. (۵). مج: وز، آج، لب، فق، مب، مر اَتَّخَذُوا أیمانَهُمْ جُنَّةً [سوره منافقون (۶۳) آیه ۲] [اشاره]. [.....] (۶). مج: بر آن، فق: چیزی بر او، مر: چیزی را وزن. (۷). مب دروغ. (۸). مب خدا. (۹). مج: وز: گواهی. (۱۰). اساس، مج: وز، آج، لب، مب، مر: یعملون، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد، [سوره آل عمران (۳) آیه ۹۸] [اشاره]. (۱۱). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. صفحه: ۱۵۱ بود، آنگه به اینکه رها نکند ستیز «۱» روی و لجاج پیشه گیرد. آلت او سوگند و لجاج بود، اینکه پیش گیرد و آن پیشه گیرد. در حجاج لجاج کند و در حلال جدال کند و در حرام خصام کند، و آن «۲» همه برای اینکه حطام «۳» کند که فی الحیوة الدنیا. و «عجاب»، تعظیم الشیء فی النفس باشد. و «عجب» عظم الشیء فی النفس باشد و از اینکه جا متکبر را معجب گویند که بر خود معظم باشد. و اصل «عجب» آن بود که مانند آن یا نبود یا کم بود، قاله المفضل، و ابن محیصن در شاذ خواند: و یشهد الله، به فتح «یا» و «ها»، و رفع «ها» «الله»، بر آن که گواهی «۴» خدا دهد و معنی ردّ بر او بود. او می گوید و خدای گواهی «۵» می دهد که دروغ می گوید، بیانش «۶»: و الله یشهد إن المنافقین لکاذبون «۷». و در مصحف ابی-هست: و یشهد الله، و اینکه قوت «۸» قراءت عامه است در معنی، و خدای را به گواهی «۹» می در خواهد «۱۰». بار خدایا؟ تو گواه منی بر آنچه در دل من است، اگر هیچ «۱۱» ممکن است برای من گواهی «۱۲» بده، خدای را به گواهی «۱۳» می خواهد «۱۴» به دروغ خدای گواهی «۱۵» بداد به راست که او دروغ می گوید، و الله یشهد إن المنافقین لکاذبون «۱۶». وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ، و او سخت خصومت است: یقال: لدت یا هذا و [انت تلد لددا و لدادة] [اشاره «۱۷»]، چون در لجاج خصم را غلبه کند گویی «۱۸»: لده یلده لدا [۲۶۱-ر] و رجل الد و امرأة لداء و رجال و نساء لدد، قال الله تعالی: وَ تُنذِرُ بِهِ قَوْمًا لُدًّا «۱۹»، و رسول- علیه السلام- گفت: ۲۰ ان ابغض الرجال الی الله الالد الخصم «دشمنتر ----- (۱). مج: وز، آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه. (۲). همه نسخه بدلها: اینکه. (۳). مب دنیا. (۴-۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گواهی. (۶). مب قوله تعالی. (۷). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: موافق. (۹-۱۲-۱۳-۱۵). همه نسخه بدلها: مج: وز، آج، لب، فق، مب، مر: گواهی. [.....] (۱۰). مب: می طلبد، مر: در می خواهد. (۱۱). مر: اگر چه. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز دب: می خواند. (۱۶). سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. (۱۷). اساس: زیر و صالی رفته و به دلیل نو نویسی مشوش است، با توجه به مج و دیگر

نسخه بدلها افزوده شد. (۱۸). آج، لب، فق، مب، مر: گویند. (۱۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۹۷. (۲۰). میج، وز: الخصام، دب، آج، لب، مب، مر: الخصیم. صفحه: ۱۵۲ کس بنزدیک خدای مردی سخت خصومت ستیزه کش «۱» باشد، و قال الزّاجز: لدّ اقران الزّجال اللّدّ و قال الشّاعر: انّ تحت الثّراب حزما و عزما و خصیما اللّدّا مغلاق زجاج گفت: اشتقاق او من لیدی العنق ای جانباه، از سویهای گردن است، یعنی به هر جانب که به او فراز شوی گردن بر پیچد. و «خصام»، مخاصمه باشد، و اینکه قیاس مطرد است، فعال در معنی مفاعله، اینکه قول ابو عبید «۲» است. زجاج گفت: «خصام»، جمع خصیم باشد کطویل و طوال و کریم و کرام، اینکه نیز قیاسی مطرد است، و قیل: جمع خصم. و گفت: «خصم» را بر خصوم و خصام جمع کنند، کبحر و بحور و بحار. و بر اینکه وجه اضافه الشّیء الی جنسه باشد، کقولهم: کریم الزّجال و هو شجاع الفرسان، و اضافت به معنی «من» باشد، من باب خاتم فضّه و باب ساج «۳». زجاج گفت: حقیقت خصومت تعمق در بحث باشد، و از اینکه جا گوشها «۴» جوال را خصوم گویند. سدّی گفت: «الدّ الخصام» اعوج الخصام باشد، کژ خصومت، یعنی خصم راه به سر خصومت او نبرد. و مجاهد گفت: «الدّ» آن بود که مستقیم نبود در خصومت، و اینکه در معنی قول سدّی است. حسن بصری گفت: «الدّ» دروغزن باشد. قتاده گفت: شدید القسوة سخت و سنگدل «۵» باشد در معصیت، و در باطل مجادل بود، عالم زبان جاهل عمل باشد، حکمت گوید و خطبه «۶» کند، به زبان خاطب بود و به عمل خاطی «۷»، به زبان خطیب «۸» و به عمل مخطی نه مصیب. ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: ستیزه گر. (۲). دب: ابی عبیده، مب، مر: ابو عبیده. (۳). لب، فق، مب و بحار. (۴). گوشها/ گوشه‌ها، دب، لب، فق: گوشهای. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب: سخت سنگدل. (۶). میج: حکم گوید و خطیبت. [.....]. (۷). میج، وز، لب: خاطی. (۸). آج، لب، فق قول، مب: خطیب القول. صفحه: ۱۵۳ قوله: و إذا تولّی، ادبر و اعرض، چون برگردد و پشت بر کند، اینکه قول عکرمه است. و قول آنان که گفتند که: آیت در حق اخنس شریق آمد که پیش رسول سخنی دگر گفت و پس او سخنی دگر. و از شأن منافق اینکه بود که دو روی و دو زبان باشد. دو روی دارد: یکی با تو «۱»، یکی با خصم تو. دو زبان دارد: یکی با تو «۲»، یکی با دشمن تو، تجدون من شرّ النّاس ذا الوجهین «۳» یأتی هؤلء بوجه و هؤلء بوجه. رسول - علیه السّلام - گفت: در جهان از او بتر «۴» نباشد با تو به رویی باشد و با دشمنت به رویی: لا خیر فی صحبه خوآن یأتی من الغدر بألوان فلعنّه الله علی صاحب له لسانان و جهان کاغذوار دو روی بودند «۵» و قلموار دو زبان. و «۶» آن کس که چنین بود: به قلم و کاغذ دوای او [۲۶۱- پ] بر نیاید «۷». به نوشتن قلم متعظ نشود، به نوشتن «۸» کاغذ مبالات نکند، از صریر اقلام نه اندیشد «۹» تا صلیل حسام نباشد، و با تحریر کاغذ ننگرد تا تقطیرش نکنند از دو وجه: یکی از قطر و یکی از قطر. پس جزای او «۱۰» آن بود که با او معامله هم از نوع شکل او کنند در دنیا و آخرت. در دنیا قلموار به تیغش تباہ کنند، و در آخرت چو «۱۱» کاغذ رویش سیاه کنند «۱۲»: من کان کالطّرس ذا وجهین من سفه و ذالسانین فیما قال من کلم فسودن وجهه کالطّرس محتسبا و اضرب علاوته بالسّیف کالقلم ترجمته «۱۳»: هر که چون کاغذ و قلم باشد دو زبان و دو روی گاه سخن همچو کاغذ سیاه کن رویش چو قلم گردنش به تیغ بز ----- (۲-۱). آج، لب، فق، مب، مر و. (۳). مر: ذو الوجهین. (۴). مب: بتری. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: بود. (۶). میج، وز، دب: و دوای، آج، لب، فق، مب، مر: وای بر. (۷). همه نسخه بدلها: کاغذ بر نیاید. (۸). همه نسخه بدلها: نوشته. (۹). مب: نیندیشد. (۱۰). مب در. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: چون. (۱۲). میج، آج شعر. (۱۳). مر: ترجمه. [.....] صفحه: ۱۵۴ پس قولی اینکه است که: «اذا تولّی» ادبر و اعرض، چو «۱» روی برگرداند «۲» زبان بگرداند، چو پشت بر کند «۳» روی برتابد، اینکه قول عکرمه است. حسن بصری گفت: از آن که گفته باشد باز آید سخن بگرداند کلمتش مختلف شود، دو قول شود. از دو روی، دو روی «۴» عجب نباشد، و از دو زبان، دو قولی بدیع نبود، و آن که چنین بود سیان قوله و بوله و نجواه و نجواه لا جرم نا معتمد شود. ضحاک گفت: «و اذا تولّی» معنی آن است که تولّی الامر و صار والیا، والی شود. سّعی فی الأرض سّیئ الملکة و لثیم الظّفر باشد چو «۵» دست بر یابد «۶» عفو نکند، آنچه نکند برای آن نکند که نتواند، و آنچه نراند «۷» برای آن که نرود «۸»، چنان که گفت: و الظّلم فی

خلق النَّفوس فإن تجرد ذا عَفَّةٍ فَلَعْمَةٌ لَا يَظْلَمُ تا رعیت باشد به ظلم کردن نرم دارد، چون والی شود دست به ظلم دیگران دراز کند. سَعَى فِي الْأَرْضِ، ای اسرع بالفساد، سعی خیر نکند سعایت شرّ کند، و اصل «سعی» اسراع فی المشی باشد، يقال: فلان سعی بین القوم بالتمیمة، اینکه در شر باشد و سعی فی کذا من الخیر اذا بالغ «۹» فيه، قال الاعشى: و سعی لکنده سعی غیر مواکل قیس فضرّ عدوها و بنی لها سَعَى فِي الْأَرْضِ «۱۰»، ای سار فیها للفساد، برای آن که اینکه «لام» به اضمار «ان» نصب کند. و «ان» مع الفعل در تقدیر مصدر باشد، در اینکه زمین برود تا تباهی کند. این جریح گفت: بقطع الرّحم و سفک الدّماء، تا رحم و خویشی برّود و خونها به ناحق بریزد. و «فساد» نامی است جامع جمله معاصی را. ----- (۱). آج، لب، فق،

مب: چون. (۲). آج، لب، فق، مب، مر کلمتش مختلف شود و. (۳). مر: برگرداند. (۴). مچ، وز، آج، مب، مر: دورویی، فق: در روی. (۵). مب: چون. (۶). دب: دست بر آید، مب: دست یابد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب، برانده. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب: برود. (۹). مچ، وز، لب، فق، مب، مر: بلغ. (۱۰). چاپ شعرانی (۱۴۷/۲) لَيْفَسِدَ فِيهَا صَفْحَةً : ۱۵۵ وَ يَهْلِكُ الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ، حسن بصری و ابن ابی اسحق و ابو جعفر خواندند: «و يهلك»، به رفع بر «۱» آن که «واو» عطف نباشد و استیناف باشد، علی تقدیر: و هو يهلك الحرث و النّسل. و عرب هر چه کشت بود آن را حرث [۲۶۲-ر] خوانند. و «نسل»، بچه همه چیز باشد، و اشتقاقه من نسل اذا سقط. و مجاهد گفت: چون والی ظلم کند، خدای تعالی به شومی ظلم او باران «۲» آسمان باز گیرد تا حرث و نسل هلاک شود. سعید بن المسیب گفت: قطع الدرهم من الفساد فی الارض، زر و درم درست بریدن از جمله فساد است در زمین. در اهلاک حرث و نسل خلاف کردند. بعضی گفتند: تولّی اهلاک و مباشرت آن کردند «۳» به نفس خود، و اینکه قول عامّه مفسّران است، و ظاهرتر «۴» اینکه است، و قول مجاهد آن است که: در زمین ظلم آشکارا کردند تا خدای تعالی زرع و نسل هلاک کرد. و اللّٰه لا يُحِبُّ الْفَسَادَ، که خدای تعالی فساد دوست ندارد، و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره برای آن که محبّت ارادت بود علی بعض الوجوه، و محال بود که مریدش باشد و محبش نباشد، دلیل می کند آیت «۵» که خدای تعالی هیچ معصیت را مرید نبود، برای آن که فساد اسمی است جامع و جمله معاصی را، و «لام» استغراق جنس راست. قتاده روایت کرد از عطا که عطا گفت: مردی نام او علاء بن متیّه احرام گرفت در پیرهنی دوخته، رسول- علیه السّلام- فرمود او را که: پیرهن «۶» بکن، قتاده گفت: ما شنیدیم که پیغامبر- علیه السّلام- بفرمود تا آن پیرهن «۷» در او «۸» دریدند، گفت: حاشا انّ اللّٰه لا يحب الفساد. صحابه رسول و تابعین «۹» چنین بودند که به رسول خدای و به خدای گمان چنین ----- (۱). دب: برای. (۲). همه نسخه بدلها از. (۳). آج، لب، مب: کردن. (۴). مچ، وز، دب، آج، لب، فق: بر. [.....] (۵). دب: آیه دلیل می کند، مر: آیه دلیل است. (۶). مچ، وز، فق، مب، مر: پیرهن، دب: پیرهن بکش. (۷). مچ، وز: پیرهن. (۸). آج، لب، فق، مر: در تن او. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: تابعش. صفحه : ۱۵۶ بردند که آن را که جرمی کرده باشد و جنایتی و کاری به خلافت شرع، پیرهنی خلق بر او تباه نکنند «۱»، و تعلیل به اینکه کردند که خدای فساد دوست ندارد، نمی دانم تا چگونه روا می دارند گروهی که هر فساد که در جهان هست همه نسبت و حوالت و اضافت به سایر وجوه و حقایق، به خدای کنند از خلق و فعل و احداث و انشاء و قضا و قدر و ارادت، تعالی اللّٰه عن ذلك علواً کبیراً. وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ، آنکه حق تعالی بیان کرد حال اینکه کافر منافق چون او در زمین گناهی «۲» کند از اهلاک زرع و نسل او را وعظ کنند و به خدای بترسانند و گویند: از خدای بترس. أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، ای حملته علیه، آن عزّت و منعت و حمیت جاهلیت که در دل و دماغش باشد حمل کند او را بر آن که بتر کند چون نام خدای شنود، و گفته اند: أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، ای للآثم الّذی فی قلبه. پس «با» به جای «لام» بنهاد، کقول عنتره. و کأن ربّاً او کحیلاً معقدا حش الاماء به جوانب قمقم ای حش الاماء له. فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ، او را دوزخ بس است به جزای گناهی. وَ لَسِيسَ الْمِهَادُ. ای الفراش [۲۶۲-پ] [اشاره]، و بد بستری است او را آن جایگاه، و برای آن «مهاده» و «فراش» خواند که جای ایشان بر آن جایگاه باشد «۳»، و از آن مفارقت نبود ایشان را چون مرد خفته که ملازم بستر باشد. عبد اللّٰه مسعود گفت: از جمله کبایر بزرگ آن است که کسی کسی را گوید: اتق اللّٰه، از

خدای بترس، او گوید: علیک بنفسک، به جواب اینکه گوید که: تو برو و نفس خود را نگاه دار. و در خبر است که امیر المؤمنین «۴» - علیه السلام - در اینکه آیت و ما بعدها گفت: اَقْتُلِ الرَّجُلَانَ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ، عبد الله عباس از او بنشینید و بیاموخت «۵». یک روز در ----- (۱). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: نکنند، دب: کنند. (۲). همه نسخه بدلها: فسادی، اساس در بالای کلمه حرف «ف» را افزوده است. (۳). دب: بر آن جا شد. (۴). فق، مب، مر علی. (۵). دب: و یاد گرفت. صفحه: ۱۵۷ مسجد رسول در عهد عمر خطاب پیش او اینکه آیتها می خواندند، عبد الله عباس گفت: اَقْتُلِ الرَّجُلَانَ - چنان که شنیده بود از علی - علیه السلام - عمر گفت: چه معنی دارد اینکه سخن در اینکه جا! گفت: از «۱» ضمن اینکه دو آیت بوی خصومت و قتال دو کس می آید. گفت: چگونه! گفت: برای آن که آن کس که خود را به رضای خدا در راه خدای بفروشد او آمر معروف و ناهی منکر باشد، اینکه معروف بر هر کس بکنند چون به کافر «۲» منافق متعددی رسد، او را گوید: «اتق الله»، و چون نام خدای شنود، أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ، او را انفت «۳» بر آن دارد که ناهمواری کند و گوید، از میان قتال و خصومت آمد «۴». عمر پسندید «۵» و گفت: بَارِكِ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا غَوَاصِ غَصِّ، ای غَوَاصِ فرو شو که نیک غَوَاصِ می کنی، و اینکه غَوَاصِ «۶» استادش بود، عمر «۷» گمان برد که از غوص «۸» اوست. قوله: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ، شری اذا باع، و یشری «۹» [اذا] [اشاره] «۱۰» بیع، کسائی در همه قرآن امالت کند «۱۱» مَرْضَاتِ اللَّهِ خواند، و نصب «ابتغاء» علی انه مفعول له. مفسران خلاف کردند در سبب نزول «۱۲» آیت، و آن که «۱۳» آیت در حق که فرود آمد. ضحاک گفت: آیت در زبیر و مقداد فرود آمد چون برفتند و خیب را از درخت بگرفتند - چنان که قصه‌یش «۱۴» برفت. و جماعتی دیگر مفسران گفتند: آیت در صهیب رومی آمد که او برخاست تا هجرت کند و بیاید از مکه به مدینه. قریش خبر بداشتند «۱۵»، از پی او بیامدند، چون در ----- (۱). دب: در. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب و. (۳). لب، فق، مب، مر: انفس. (۴). معج، وز، آج، فق، مب، مر: آید. [.....] (۵). آج، لب، فق، مب، مر: بشنید. (۶). همه نسخه بدلها: غَوَاصِ. (۷). معج، وز، آج، لب، فق چنان. (۸). معج، مب، آج، لب: آن غواص، وز: که غَوَاصِ، دب: از غَوَاصِ. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: یشری. (۱۰). اساس: ندارد، از آج افزوده شد. (۱۱). دب، مب ابتغاء. (۱۲-۱۳). دب اینکه. (۱۴). قصه‌یش قصه‌اش، معج، وز، دب: قصه پیش، آج، لب، فق، مب، مر: قصه از پیش. (۱۵). معج: خبر دادند، آج، مر: قریش چون اینکه بدانستند. صفحه: ۱۵۸ او رسیدند، او از شتر فرود آمد و کمان بزه کرد و گفت: بینی که در اینکه کنانه «۱» چند تیر است، و شما دانی که تیر من خطا نشود، هر تیری در دل مردی نشانم. آنگاه به نیزه قتال کنم، آنگاه به شمشیر تا کشته شدن «۲». اگر خواهی مالی و قنیتی «۳» که مراست در مکه به شما تسلیم کنم، مرا و دین مرا رها کنی. به آن راضی شدند و از او برگشتند، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و اینکه قول سعید بن المسیب است، و اینکه قول خطاست برای آن که اگر چنین بودی خدای تعالی «یشری» نگفتی که بیع «۴» باشد، «یشری» گفتی که بیتاع باشد، برای آن که او مال بداد و نفس باز خرید، و معنی آیت آن است که: نفس بفروشد و به بها رضای خدا بستاند. و بعضی دیگر گفتند: آیت در باب امر به معروف [۲۶۳-] و نهی منکر آمد - چنان که حکایت کرده شد از عبد الله عباس و قوله: اَقْتُلِ الرَّجُلَانَ. ابو امامه روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت: افضل الجهاد کلمة حق عند امام جائر، گفت: فاضلتر جهادی کلمتی حق بود نزدیک «۵» امیری ظالم. و جابر عبد الله انصاری روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: سید شهیدان روز قیامت حمزه عبد المطلب باشد، و مردی که برخیزد بنزدیک امامی جائر، او را امر معروف کند و نهی منکر کند، اینکه مرد «۶» او را بکشد. عبد الله عباس گفت، و «۷» در تفسیر اهل البیت - علیهم السلام - آمده است که: آیت در شأن امیر المؤمنین علی - علیه السلام - آمد در شب غار. چون رسول - علیه السلام - از مکه به مدینه خواست آمدن، و آن شب مشرکان قصد آن کردند که به سر پیغامبر فرو شوند و او را بکشند، جبریل آمد و رسول را - علیه السلام - از مکر ایشان خبر داد. رسول - علیه السلام - گفت: پس چه باید کردن مرا! گفت: تو را بیاید رفتن و علی را بر جای خود بخوابانیدن، چه اگر تو بروی و ایشان بیایند، و تو را بر جای خود نینند، بر پی تو بیایند و تو را رنجه دارند «۸». حق تعالی چنین

می‌فرماید که: علی را بر بستر ----- (۱). معج، وز، آج، لب، فق من. (۲). مب: کشته شوم. (۳). فق: قیمتی، مب: غنیمتی. (۴). آج، لب: بیع. [.....] (۵). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بنزدیک. (۶). دب: اینکه جائز. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). دب: تو را تعرض رسانند. صفحه: ۱۵۹ خود بخوابان و تو برو. رسول- علیه السلام- کس فرستاد و علی را بخواند و گفت «۱»: مشرکان امشب به کشتن من عزم کرده‌اند، خدای تعالی مرا می‌فرماید که از مکه برو، و تو را می‌فرماید که بر جای من بخصب تا اگر مشرکان تعرض و قصد من کنند به تو دفع «۲» شود، به جای آن که مرا خواهند کشتن تو را بکشند، تو را «۳» شاید که جان تو به جای جان من باشد! امیر المؤمنین- علیه السلام- بگریست- علی ما جاء فی الاخبار: فاستعبر باکیا. رسول- علیه السلام- گفت: یا علی- ما کنت جباناً، تو هرگز بد دل نبودی، أجزعا من الموت تبکی، از ترس مرگ می‌بگری! گفت: نه یا رسول الله؟ و لکن برای آن می‌گیرم تا چرا یک جان دارم که به یک بار فدا کنم «۴»، می‌بایستی تا هزار جان داشتمی تا به هر نوبتی جانی فدا کردم. آنگه از سرای بیرون آمد شب تاریک شده، و آنان که ره او «۵» می‌داشتند نشسته بودند به دو صف برابر یکدیگر «۶» فراز آمدند «۷»، خدای تعالی خواب برایشان افگند، تا رسول- علیه السلام- هر یکی را «۸» مشتی خاک بر سر کرد، و می‌خواند. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ «۹» وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى «۱۰». ایشان از آن خواب در آمدند، بر سر خود خاک دیدند، گفتند: اینکه خاک بر سر ما که کرد! کاری که در اولش خاک بر سر باشد، در آخرش باد در دست بود. در اول شب خاک بر سر بودشان، و به میانه شب چون بدانستند که مرغ از قفس «۱۱» پریده «۱۲» [۲۶۳-پ] باد در دستشان ماند، به آخر شب که به طلب رفتند و نیافتند آب حسرت در چشمشان بود، به آخر کار که آخرت بود آتش در جانشان ----- (۱). آج، لب، فق، مر یا اخی، مب یا اخی علی. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: رفع. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: عبارت «تو را» ندارد. (۴). آج، لب، مب، مر: فدای تو. (۵). مخ، وز، آج، لب، فق، مب، مر: راه او. (۶). معج بنزدیک ایشان، دب، وز، آج، لب، فق، مر: بنزد ایشان، مب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنزد ایشان. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب: فراز آمد، مب: آمد. (۸). مب: هر یک از ایشان را. (۹). سوره یس (۳۶) آیه ۹. (۱۰). سوره انفال (۸) آیه ۱۷. [.....] (۱۱). دب، لب، فق، مب: قفس. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب: پرید. صفحه: ۱۶۰ باشد. ایشان عجب داشتند، گفتند: ما به یک بار چونین «۱» غافل شدیم که کسی خاک بر سر ما کرد و ما بی‌خبر. آنگه توقف کردند تا شب به نیمه آخر رسید. آنگه قصد بام کردند «۲»، گروهی «۳» در را «۴» مراقبت می‌کردند، اینان از بام فرو نگریدند «۵»، امیر المؤمنین علی بر جای رسول خفته بود، روی پوشیده و پای بیرون کرده، برای آن که پایش به پای رسول نیک ماند «۶»، شکلا و ثباتا، هم به شکل و هم به ثبات، تا گمان نبرند که آن نه رسول است. می‌نگریدند و می‌گفتند: محمّد بر جای خود است، تا آنگه که فرو شدند و بر بالین او بایستادند، او بیدار بود و می‌نمود که خفته‌ام. آنگه یک یک را «۷» می‌گفت: تو ابتدا کن «۸». او برخاست و بانگ بر ایشان زد، گفت: شما چه کار داری اینکه جا! چون آواز علی شنیدند خائب شدند که ایشان به طلب محمّد آمده بودند، اگر دانستندی که همه بلا و آفت ایشان از علی خواهد بودن، به کشتن او راغبتر بودندی. او را گفتند: یا علی؟ محمّد کجاست! گفت: من ندانم، ما کنت علیه رقیبا، من رقیب او نبودم تا دانم که کجا باشد. در ساعت ایشان از سرای بیرون آمدند، پی دیدند نهاده، بدانستند که آن «۹» که در اول شب خاک بر سر ایشان کرد همان بود که در آخر شب باد به دست ایشان داد، اینکه بیت در حق ایشان محقق شد. دردا و دریغا که از آن خاست «۱۰» نشست خاکی است «۱۱» مرا بر سر و بادی است «۱۲» به دست در خبر می‌آید از صادق- علیه السلام- که گفت: حق تعالی در اینکه شب به ----- (۱). همه نسخه بدلها: چنین. (۲). همه نسخه بدلها بجز فق، مر گروهی، فق گروه، مر: ندارد. (۳). لب. با گروهی، دب، مب، مر: و گروهی، فق: گروه. (۴). همه نسخه بدلها بجز دب: راه. (۵). آج، لب، فق، مب، مر و می‌گفتند: محمّد بر جای خود است تا آنگاه فرو شدند و بر بالین او بایستادند. (۶). مر: مانند بود، مب: رسول (ص) شبیه بود. (۷). دب: اینکه آن را، مب: یک یک یکدیگر را. (۸). مب و هیچ کدام را دلیری آن



نبود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه الصلوة و السلام. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر کس. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۱-۱۲). اساس و همه نسخه بدلها: خاکبست ... بادبست. صفحه: ۱۶۱ امیر المؤمنین علی - علیه السلام - با فریشتگان مباحات کرد، جبریل و میکائیل را گفت: من در آسمان میان شما برادری داده‌ام، از شما کیست تا اختیار آن کند که جان فدای برادر کند! ایشان هر یک توقف می کردند، حق تعالی گفت: علی از شما جوانمردتر است که جان به فدای برادر کرده است، و بر بستر او بخفته تا به جای او اینکه را کشند. به عزّ عزّت من که بر وی و بر او موکل باشی، و دشمن را از او دفع کنی. بیامدند و بر بالین او بنشستند و می گفتند: بخ بخ لک یابن ابی طالب هینئاً لک یابن ابی طالب سبقت الملائکة المقرّبین و امیر المؤمنین بر بستر رسول - علیه السلام - خفته، اینکه بیتها انشا می کرد «۱»: فدیت بنفسی خیر من وطئ الحصى و اکرم خلق طاف بالبيت و الحجر و بت اقا سی منهم ما ینوبنی و قد صبرت نفسی علی القتل و الأسر و احمد لَمّا خاف أن یمکروا به فنجاه ذو الطول العظیم من المکر [۲۶۴-ر] و بات رسول الله فی الغار آمنّا فما زال فی حفظ الإله و فی ستر و در امالی عمّم «۲» الشیخ «۳» المفید السّعیّد ابو محمّد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین النیشابوری «۴» - قدس الله روحه «۵» - دیدم به خطّ او که نوشته بود: حدّثنا الشیخ «۶» ابو محمّد زید بن علی الحسنی «۷» من لفظه، قال: حدّثنا الحسین بن علی بن جعفر، یقول سمعت الحسین النیشابوری «۸» یقول سمعت ابی یقول سمعت العنبری مذکر البصره، گفت: از عنبری که مذکر بصره بود شنیدم که: آن شب که امیر المؤمنین علی - علیه السلام - بر جای رسول بخفت «۹» شب غار، اینکه بیتها بگفت: أقیك بنفسی أيها المرسل الّذی هدانا به الرّحمن من عمّة الجهل و یفدیک حوبائی و ما قدر مهجتی لمن أنتمی منه الی الفرع و الاصل ----- (۱). همه نسخه بدلها، بجز مج: انشا کرد، مج، وز، آج، لب، فق، مر و می گفت، مب و می گفت نظم. [.....] (۲). دب: امم، آج، لب، فق، مب: عجم. (۳). مر الکبیر. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: النیشابوری. (۵). مب العزیز. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: السّید، مب: السّعیّد. (۷). دب، مب، مر: الحسینی. (۸). دب، مر: النیشابوری. (۹). آج، لب، فق، مب، مر در. صفحه: ۱۶۲ و من ضمّنی اذ کنت طفلاً و یافعا و أنعشنی بالبرّ و العلّ و التّهلّ و من جدّه جدّی و من عمّه أبی و من أهله أمّی و من بنته اهلی لک الخیر إئی ما حییت لشاکر لإحسان ما أولیت یا خاتم الرّسل و هم اینکه ایات به اسنادی دگر از سلیمان بن جعفر الهاشمی - از صادق - علیه السلام - از پدرانش، از امیر المؤمنین «۱» - علیهم السلام - که در روز مؤاخات اینکه بیتها گفت بگفتم، چون رسول - علیه السلام - مرا گفت: انت اخی فی الدّنیاء و الاخره، و پیش از بیت آخر اینکه بیت زیادت: و من حین آخی بین من کان حاضرًا دعانی و آخانی و بین من فضلی و ممتنع نبود که بیتها آن شب انشاد کرده باشد، و اینکه روز انشاد کرده، و اینکه بیت الحاق کرده - و الله اعلم. رسول - علیه السلام - از میان همه صحابه او را به جای خود به آن اختیار کرد تا بدانند که مقام او او را شایسته بود، در شب غار آنامه منامه، و در روز تبوک أقامه مقامه، آن شبش بر بستر خود و آن «۲» روزش بر منبر خود، به علمش منبر داد و به شجاعتش بستر داد. آن شبش گفت: جز تو کس پای ایشان ندارد، اینکه روزش گفت: جز تو کس جای من ندارد، همان پای که آن شب در پیش من سپر کردی، امروز منبر «۳» سپر کن، تا به وقت آن که مرا عمر سپری شود «۴»، بدانند که در پیش اینکه دین سپری، و به پای پایه «۵» علم فرق منبر سپری «۶»، جز تو کس را سزاوار نبود. پای که بر مهر «۷» نبوت نهند چو «۸» به منبر صاحب نبوت «۹» رسد، منبر از او «۱۰» بنازد، و محراب از او «۱۱» ببالد «۱۲»، آن جا که دیگران از محراب و منبر لاف زنند، محراب و منبر بدو «۱۳» فخر کند «۱۴» [۲۶۴-پ] [اشاره]: ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر علی. (۲). دب، آج، لب: اینکه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر را. (۴). آج، لب، فق، مب، مر عالمیان. (۵). آج: و به پایه و مایه. (۶). آج، مب، مر، لب: سری، [.....] (۷). مر: منبر، (۸). همه نسخه بدلها: چون. (۹). آج به تو. (۱۰-۱۱). آج: از تو. (۱۲). مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بنالد. (۱۳). مج، ور، دب، لب، فق، مر: از او. (۱۴). آج: از تو فخر کنند. صفحه: ۱۶۳ و تزیدین أطیب الطیب طیباً ان تمّیه این مثلک أینا و إذا الدّرّزان حسن وجوه کان للدّرّ حسن وجهک زینا آخر «۱»: فالطّیب انت إذا أصابک طیبه «۲» و الماء انت إذا اغتسلت «۳» الغاسل آن جا که دیگران به طیب مطیب

شوند، طیب به او مطیب شود، و آن جا که دیگران به آب غسل کنند، آب چو بدو رسد مغتسل شود، اگر او پاک کننده است، عجب مدار که اصل همه پاکی آن «۴» است که اصل اوست، و اصل او از آب «۵» است: خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا «۶»... همه آلودگی به او پاک شود که او مطهری مطهر است. الله طهر کم بفضل نبیه و ابان شیعتهم بطیب المولد اگر عبادت کرد لله، و اگر جهاد کرد فی الله، و اگر نان داد لوجه الله، و اگر جان داد ابتغاء مرضات الله. وَاللَّهُ رُؤُفٌ بِالْعِبَادِ، فعول من الرأفة، و هی الرحمة - و قد مر تفسیره «۷». يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً، قراء خلاف کردند در «سلم». ابن کثیر و نافع و کسائی «سلم» خواندند بفتح السین، و باقی به کسر «سین»، و هما لغتان، و اینکه دو لغت صحیح‌اند. اهل لغت در معنی خلاف کردند، اخفش گفت: «سلم» به کسر «سین» صلح باشد، و به فتح «سین» استسلام و انقیاد. ابن جریر گفت: به فتح «سین» صلح باشد و به کسر «سین» اسلام باشد، و ابو مسلم بر هر دو حمل کرد: بر صلح، و بر اسلام. بعضی مفسران گفتند: آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب است چون عبد الله سلام «۸» و اصحابش، و اسد و اسید - پسران کعب - و یامین بن یامین و ثعلبه بن سلام «۹»، و آن آن بود «۱۰» که: ایشان تعظیم شنبه نگاه می‌داشتند، و گوشت و شیر اشتر «۱۱» نمی‌خوردند، و ----- (۱). آج، لب، مب، مر، فق: و قال الاخر. (۲). چاپ شعرانی ۱۵۴/۲: طبته. (۳). مب: اذ اغتسلت. (۴). مر: ندارد، دیگر نسخه بدلها: آب. (۵). همه نسخه بدلها: آن. (۶). سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۴. (۷). مب قوله تعالی. [.....]. (۸-۹). اساس: سلام. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: و اینکه قوم آنان بودند. (۱۱). مر: شتر. صفحه: ۱۶۴ گفتند: یا رسول الله؟ توریت کتاب خداست، رها کن ما را تا در نماز شب می‌خوانیم، خدای تعالی آیت فرستاد که یک بارگی بگو تا در اسلام آیند و جهودی از دل بر گذارند «۱»، و اینکه قول قتاده «۲» و ضحاک و سدی است و ابن زید، و دلیل بر آن که «سلم» به معنی اسلام آمده است قول کندی است: دعوت عشیرتی للسلام لما رأیتهم تولوا مدبرینا ای دعوتهم الی الاسلام. و اینکه آنگاه گفت که بنی‌کنده مرتد شدند با اشعث قیس از پس وفات رسول - علیه السلام. طاووس «۳» گفت: فی السلام، ای فی الدین. مجاهد گفت: فی احکام اهل الاسلام. ربیع گفت: فی الطاعة. سفیان ثوری گفت: فی انواع البر، و اینکه اقوال به معنی متقارب است. و اصل کلمه از استسلام و انقیاد است، برای آن صلح را سلم گویند، و قال زهیر [۲۶۵- ر] [اشاره]: و قد قلتما إن ندرک السلام واسعا بمال و معروف من الامر «۴» نسلم حذیفه بن الیمان گفت: در اینکه آیت اسلام بر هشت سهم است: سهمی نماز است، و سهمی زکات است، سهمی روزه است، و سهمی حج است، و سهمی عمره است، و سهمی جهاد است، و سهمی امر معروف است، و سهمی نهی منکر است. و نومید «۵» آن کس که او را سهم و نصیب نیست. و انس روایت کند که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: «۶» مثل الاسلام کمثل الشجرة الثابتة الايمان بالله اصلها، و الصلوات الخمس جذوعها، و صیام شهر رمضان لحاؤها، و الحج و العمرة جناها، و الوضوء و غسل الجنابة شربها، و بر الوالدين و صلة الرحم غصونها، و الکف عما حرم الله و رقتها، و الاعمال الصالحة ثمرها، و ذکر الله عز و جل عروقها، فکما لا تحسن الشجرة و لا تصلح الا بالورق الاخضر، كذلك لا يصلح الاسلام الا بالكف عن محارم الله و الاعمال الصالحة. ----- (۱).

دب، مب، مر: بگذارند. (۲). مب: قول مجاهد. (۳). اساس و همه نسخه بدلها: طاوس. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: الامن. (۵). آج، لب، فق، مر شد، مب شود. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: و بالاعمال. صفحه: ۱۶۵ گفت: مثل اسلام چون مثل درخت است رسته «۱»، ایمان به خدای اصل آن درخت است، و نماز پنج‌بنه «۲» آن درخت است، و روزه ماه رمضان پوست آن درخت است، و حج و عمره بار آن درخت است، وضو و غسل جنابت آبخور «۳» آن درخت است، و مبرت «۴» با مادر و پدر و صله رحم شاخهای «۵» آن درخت است، و باز استادان «۶» از آنچه خدای به حرام کرده است برگ آن درخت است، و عمل صالح میوه آن درخت است، و ذکر خدای تعالی بیخ آن درخت است، چنان که درخت نیکو نبود الا به برگ سبز، همچونین اسلام نیکو نبود و صالح الا به اجتناب از محارم و به اعمال صالحه. کافه، ای جمیعا، جمله به یک بار. و اصل او از «کف» باشد، و آن منع بود، و از اینکه جا نورده پیراهن را «کفه» گویند، برای آن که منع کند از آن که ریسمانهای او منتشر شود، و «کفه المیزان» برای آن که حاوی باشد آن زر و سیم را

که در او باشد، و میان دست را «کف» (۷) گویند برای آن که «۸» از تن منع کند، و ممنوع البصر را «مکفوف» گویند، و جمله جماعت را برای آن «کافه» گویند که بعضی منع کنند بعضی را به ازدحامشان. و نصب او بر حال باشد، ای مجتمعین مانعین مانعا بعضهم بعضا (۹). و لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ، جمع «خطوة» باشد، و خطوه گام بود، فرجة ما بین القدمین، به ضم «خا» و «۱۰» فتح، یک بار گام نهادن باشد (۱۱). إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ، که او شما را دشمنی آشکار است و تفسیر اینکه برفته است. شعبی (۱۲) روایت کند از جابر عبد الله انصاری که یک روز عمر خطاب (۲۶۵-پ) رسول را- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- گفت: یا رسول الله، ما از جهودان حدیثهای (۱۳) نیکو ----- (۱). مر: درسته. (۲). آج، لب، فق، مب: نماز پنج گانه تنه. (۳). مر: آب. (۴). مر: و نیکویی کردن. (۵). مر: شاخ. [.....]. (۶). مر: بازداشتن. (۷). لب: کفه. (۸). آج خطرهِ را، لب، فق حضرت را، مب، مر مضرت را. چاپ شعرانی ۱۵۷/۲: خطرات را. (۹-۱۱). مب قوله تعالی. (۱۰). مع، وز، دب، لب، فق، مب به. (۱۲). اساس: شعبی. (۱۳). آج، لب، فق، مب، سخنهای، مر: سخنان. صفحه: ۱۶۶ می شنویم دستور باشی (۱) که بنویسیم! رسول- علیه السلام- گفت: ا متهو کون انتم کما تهوکت اليهود و النصارى لقد جئتکم بها بیضاء نقیة و لو کان موسی حیّا ما و سعه الا اتباعی، گفت: شما متهدّد (۲) و شاکی چنان که جهودان و ترسایان، من به شما دینی آورده‌ام سپید و پاکیزه، و اگر موسی زنده بودی، او را روا نبود مگر متابعه (۳) من. فَإِنْ زَلْتُمْ، من الزلّة، اگر شما را خطایی (۴) کرده شود، من زلّة القدم، اصل آن است که پای را بر جای ثبات نباشد. مقاتل حیّان گفت: أخطأتم، سدی گفت: ضللتهم، یمان گفت: ملتّم، عبد الله عباس گفت: مراد شرک است، قتاده گفت: خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و دانست که از قومی اینکه زلله‌ها حاصل خواهد آمدن (۵)، و لکن بگفت تا حجت برانگیخته بود (۶) بر ایشان. ابو السّمّال (۷) العدوی در شاذّ خواند: «فان زللتهم»، به کسر «لام»، و اینکه دو لغت است. مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتِ، پس از آن که دلایل و حجت به شما آید از ادله عقل و شرع. فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. عزیز فی نغمه (۸)، در انتقام و کینه کشیدن عزیز است، کسی را بر فرمان او دست نباشد، با آن که عزیز و قوی و منبع است، حکیم است (۹) محکم کار و درست کردار است. آنچه کند به حسب مصلحت کند (۱۰). هَلْ يَنْظُرُونَ، معنی آن است که: هل ينتظرون. و «نظر»، به معنی انتظار در کلام عرب شایع و بسیار است، یقال: نظرته، ای انتظرته، قال الشاعر: فینا نحن ننظره أتاناً معلق شکوة و زنا دراع یعنی چه گوش می‌دارند آنان که در اسلام نمی‌آیند گوش آن می‌دارند که خدای به ایشان آید! فِی ظُلُلٍ مِنَ الْعَمَامِ، جمع ظلّه باشد، در سایه‌بانی از ابر سپید (۱۱). و قتاده ----- (۱). مب: دستوری ده، فق، مر: دستور باشد. (۲). همه نسخه بدلها: متردد. (۳). دب، لب، فق، مب، مر: متابعت. (۴). مب رفته باشد یا. (۵). مر: خواهد شدن. (۶). مع، وز، آج، لب، فق: حجت انگیزه باشد. (۷). اساس و همه نسخه بدلها: ابو السّمّال، با توجه به منابع تفسیری تصحیح شد. [.....]. (۸). همه نسخه بدلها: نغمه. (۹). مب یعنی. (۱۰). مب قوله تعالی. (۱۱). مع، لب، فق، مب، مر: سفید. صفحه: ۱۶۷ خواند (۱): فِی ظلال، جمع ظلّ و ابر را برای آن غمام خوانند که آسمان ببوشد. وَالْمَلَائِكَةُ، جمله قراء به رفع خوانند عطفاً علی اسم الله، و ابو جعفر به جرّ خوانند عطفاً علی الغمام، و معنی آن بود که (۲): مع الملائكة، با فریشتگان. و در قراءت ابی و عبد الله مسعود چنین است (۳): هل ينظرون الا ان يأتيهم الله و الملائكة فی ظلل من الغمام. بدان که علما در تأویل و معنی «اتیان» بسیار سخن گفته‌اند. بعضی اخباری آورده‌اند و اتیان (۴) حمل کرده (۵) بر انتقال، و آیت را تفسیر داده بر وجهی که مقتضی تشبیه و تجسیم بود، و آن قولی است که قطع کنیم بر بطلان آن، برای منع ادله عقل از آن. و قومی دگر گفته‌اند: اینکه آیت را و آنچه مانند اینکه باشد، به تنزیلش ایمان آریم (۲۶۶-ر] و در تأویلش توقّف کنیم. اتیان بگوییم چنان که در قرآن هست، و لکن تفسیر و کیفیت ندانیم، و آنچه ندانیم نگوییم. و اینکه جماعتی اند از مفسران و فقهای سلف چون: کلبی و اوزاعی و مالک و احمد و اسحاق، و ایراد اخباری که ایشان کردند (۶) نیاوردیم صیانت کتاب را، از آن که در او تشبیه و تجسیم باشد- تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. امّا آنان که به تأویل اینکه آیت و کلام در او مشغول شدند، چند قول گفتند. یکی آن که: «فی» به معنی «با» است که عرب حروف صفات بعضی به جای بعضی بنهند، و معنی آن است

که: ان یأتیهم الله فی ظلل، ای بظلل، خدای ابری بیارد در آن ابر فریشتگان باشند، و اینکه وجهی باشد در تاویل اینکه آیت. و وجهی دیگر گفتند اینکه آیت علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه باشد، چنان که گفت: وَ سَأَلَ الْقَرِیْبَةَ (۷)...، وَ جَاءَ رَبُّكَ (۸)... ای اهل القریبه، و: ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر که. (۲). آج من الملائکة ای، لب، فق، مب، مر علی الملائکة ای. (۳). مب قوله تعالی. (۴). مب را. (۵). مب: حمل کرده‌اند. (۶). همه نسخه بدلها در اینکه باب. (۷). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. (۸). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. صفحه ۱۶۸: أمرُ رَبِّكَ...، معنی آن است که: یأتیهم امر الله، او عذاب الله. و وجهی دیگر گفتند: «اتیان» به معنی قصد است، كما قال الله تعالی: فَآتَى اللَّهُ بُنِیَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ (۱)...، ای قصد الله، و قوله: فَآتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا (۲)...، ای قصدهم الله، علی تقدیر: قصد الله عذابهم. و اینکه جوهری است که در جایی که حاجت بود اتیان را تاویل کردن، مأول باشد به اینکه تأویلات. اما به «۳» اینکه آیت حاجت نیست «۴» اینکه وجوه، چه چون مورد آیت معلوم شد تاویل خود معلوم باشد، و اتیان بر حقیقت خود است، مورد آیت تهدید و وعید است کافرانی را که ایشان عند نزول آیات و ظهور بینات و حجج ایمان نمی‌آرند. خدای تعالی گفت: آنچه ممکن است با اینان کرده شد از باب تسهیل سبیل تکلیف از اقدار و تمکین و عدت و ساز و آلت و ازاحت علت و نصب ادلت و بعثت انبیاء و انزال کتب و اظهار معجزات، و ترادف ادله چنانستی که حق تعالی گفت: من اینکه همه بکردم ایمان نیاوردند، مگر انتظار محالی می‌کنند از آمدن من بنزدیک ایشان در ظلّه‌های ابر با فریشتگان، و اینکه بر سبیل استبعاد و استحاله گفت و قطع طمع رسول - علیه السلام - از ایمان ایشان. و اینکه چنان باشد که یکی از ما بر غلام خود خشم گیرد تا او را ادب کند. چون خواهد که او را استمالتی کند و یا دست گیرد او را عذری کند و دل خوشی دهد و گوید: با سر کار خود رو که از اینکه پس جفا نیز نکنم تو را، و نیز تحفه‌ای دهد او را و آنچه عادت باشد که در مثل آن جایگاه با «۵» مثل او کنند به جای آرد «۶»، غلام صلح نکنند و عذر نپذیرد، خواجه به پای خود بیاید و سخنها «۷» نیکو گوید و وعده‌ها نیکو دهد [غلام با جایگاه نیاید] [اشاره «۸»]. خواجه گوید [۲۶۶-پ] [اشاره]: هر چه ممکن گردد از استمالت تو کرده شد، اینکه مانده است که سلطان وقت را به شفاعت پیش تو می‌باید آوردن تا تو دل خوش کنی، ----- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۶. (۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۲. [.....]. (۳). همه نسخه بدلها: در. (۴). همه نسخه بدلها به. (۵). آج، مب: یا. (۶). مب: آورد. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سخنهای. (۸). اسا: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۱۶۹ و اینکه بر سبیل تهکم و سخریت گوید، و برای آن اینکه اطلاق کند که داند که همه عاقلان استحالت اینکه حدیث به ضرورت دانند، در مثل اینکه موضع تاویل اینکه حدیث [نه از لفظ اتیان جویند، که اتیان سلطان اینکه جا به معنی امر است یا حکم است یا عذاب است یا قصد است، چه اینکه تعسف اینکه جا در نخورد، بل طلب تاویل اینکه حدیث] [اشاره «۱»] از قراین او جویند و از معنی و فحوی خطاب «۲»، فَكَذَلِكَ تَأْوِيلُ الْآيَةِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ. قوله: وَقَضَى الْأَمْرُ، کار گزارده شد «۳»، عبارتی است از قیام ساعت، و مورد او هم وعید است، و اینکه هم در معرض استحالت است برای آن که به قیام ساعت تکلیف باطل شود و مکلف ملجأ گردد، بیان اینکه جمله قوله: وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ، و مرجع و بازگشت کارها با خداست - جل جلاله - که اتفاق است که اینکه کلمت وعید است، و اینکه هم کنایت از روز قیامت است، پس به اینکه جمله معنی آیت و تاویل او روشن شد - و الله ولی التوفیق. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۱ تا ۲۱۶]

[اشاره]

سَلِّبْنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱) زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲) كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۱۳) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّذِينَ آمَنُوا وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵) كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

### [ترجمه]

پرس از فرزندان یعقوب تا چند دادیم ایشان را از حجتی روشن، و هر که بگرداند نعمت خدای از آن پس که آمده باشد به او «۴»، خدای سخت عقوبت است. [۲۶۷-] ر [بیاراستند برای آنان که کافر شدند زندگانی نزدیکتر، و فسوس «۵» می‌دارند از آنان که بگرویدند و آنان که ترسکار «۶» باشند بالای ایشان باشند روز قیامت، و خدای روزی می‌دهد آن را که -----  
 ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و همه نسخه بدلها و فحوای عبارت افزوده شد. (۲). معج، وز است. (۳). معج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: شود. (۴). معج، وز، آج، لب، فق بدرستی که. (۵). معج، وز: افسوس. (۶). فق: ترسکاران. صفحه: ۱۷۰ خواهد بی شمار. [۲۶۷- پ] بودند مردمان یک گروه «۱»، بفرستاد خدای پیغامبران را بشارت دهنده و ترساننده، و بفرستاد با ایشان کتاب بحق «۲» تا داوری کند میان مردمان در آنچه ایشان خلاف کنند در آن، و خلاف نکردند در آن مگر آنان که به ایشان دادند از پس آن که آمد به ایشان حجتها به ظلم میان ایشان، راه نمود خدای آنان را که بگرویدند به آنچه خلاف کردند در آن از حق به فرمان او، و خدای راه نماید آن را که خواهد به ره راست. یا «۳» پنداشتی که در شوی در بهشت، و نیامد «۴» به شما مانند آنان «۵» که گذشتند از پیش «۶» شما به ایشان رسید سختی و رنج، و بجنابیند ایشان را تا گفت پیغامبر و آنان که بگرویدند به او کی باشد یاری خدای، الا یاری خدا «۷» نزدیک است. [۲۶۸- ر] می‌پرسند از تو که چه هزینه کنند، بگو آنچه هزینه کنی از مال «۸»، پدر و مادر راست و خویشان را و بی‌پدران را و درویشان را و رهگذریان را، و آنچه کنی از نیکی «۹» خدای به آن داناست. -----  
 ----- (۱). فق یک گروه. (۲). معج، وز: براستی، آج، لب، فق: بدرستی. [.....]. (۳). معج: آیا. (۴). اساس: بیامد، معج، وز: نیاید، با توجه به آج، لب تصحیح شد. (۵). فق: آن نان. (۶). معج از. (۷). معج، وز: خدای. (۸). معج: از نیکویی. (۹). معج پس. صفحه: ۱۷۱ «۱» نوشتند بر شما کالزار «۲» و آن مشقت است شما را، و باشد «۳» که نخواهی چیزی و آن بهتر بود شما را، و باشد که خواهی چیزی و آن بتر بود شما را، خدای داند و شما ندانید «۴». قوله «۵»: سَلِّ بِنِي إِسْرَائِيلَ، پرس ای محمد از فرزندان یعقوب، و مراد جهودان مدینه‌اند. کم آتیناهم، که چند دادیم. «کم» را معنی تکثیر بود به ازای «رب» که معنی آن تقلیل بود. و او به دو معنی آید: به معنی استفهام، چنان که: کم رجلا رأیت و کم یوما صمت، چند مرد را دیدی و چند روز روزه داشتی! که «۶» چنین بود، معنی و تقدیر او آن بود که: أَعْشَرُونَ رَجُلًا رَأَيْتَ ام ثَلَاثُونَ، نصب او به اینکه تقدیر بود، و چون خبر بود ما بعد او مجرور بود، چنان که: کم رجل رأيت، و کم یوم صمته، بس «۷» مراد «۸» که دیدم او را، و بس «۹» روزا «۱۰» که روزه داشتم، علی تقدیر مائة رجل و الف یوم. و در آیت به معنی استفهام است، و به اینکه معنی اگر در اسم شدی و نصب کردی معنی آن است [۲۶۸- پ] که: پرس از ایشان که چند دادیم ایشان را، یعنی پدران ایشان را از آیاتی که در اول سورت گفت از عصا و ید بیضاء و فلق دریا و من و سلوی و جز آن. و «من» تبیین راست، و آیت علامت و دلالت بود به قرینه «سل» گفتیم که «کم» استفهام است، و روا بود که خبر بود و معنی آن که: سلهم عن عدد تلك الايات، پرس از ایشان تا بگویند که بس «۱۱» آیات که ما دادیم ایشان را.

وَمَنْ يُدِدِلْ نِعْمَةَ اللَّهِ، بعضی مفسران گفتند: مراد به «نعمت» کتاب است، و تبدیل ایشان کتاب را تحریف بود فی قوله: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (۱۲) ... و بعضی دیگر «نعمت» بر عموم گرفتند، و تبدیل آن نعمت کفران بود، یعنی به بدل شکر -----

(۱). دب، مب، مر: شیئا. (۲). مج، وز، فق: کارزار. (۳). آج، لب، فق: و شاید. (۴). لب: ندانی / ندانید. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: قوله تعالی. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: کم. (۷-۹). مب: بسا. [.....]. (۸). مر: مرد را. (۱۰). مر: روز را. (۱۱). مب: بسی. (۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۶. صفحه: ۱۷۲ کفران کنند. مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ، و اینکه لفظ به کتاب لا یقتر است، و تأنیث بر لفظ نعمت کرد، و «فا» به جواب شرط آمد، و ضمیری که باید که عاید بود با جمله شرطی در او مقدر است، و التَّقْدِيرُ: شدید العقاب [له] [اشاره] «۱»، كما هو فی قوله: وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۲)، و التَّقْدِيرُ أَنْ ذَلِكَ مِنْهُ، خدای تعالی سخت عقوبت است او را. قوله: زَيْنَ اللَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، بیاراستند برای کافران. عبد الله عباس گفت: آیت در شأن ابو جهل هشام آمد و مشرکان عرب که ایشان سخریت و فسوس کردند بر درویشان مسلمانان، و تنعم کردند به مالی و معیشتی که ایشان را بود، و گفتندی: اگر محمد (۳) حق بودی، سادات و اشراف ما او را متابعت کردند، نه اینکه «۴» مستی ضعفا و مساکین چون عبد الله مسعود و عمار و صهیب و سالم و خباب، و اینکه روایت کلبی است از ابو صالح از عبد الله عباس. و مقاتل گفت: آیت در منافقان آمد - عبد الله ابی سلول و اصحابش - که ایشان تنعم کردند و از ضعفای اصحاب رسول سخریت کردند، گفتندی که: جماعت را ببینی که محمد به اینان غلبه خواهد کرد ما را. عطا گفت: آیت در علما و رؤسای جهودان آمد از بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع سخریت کردند «۵» از فقرای اصحاب رسول، حق تعالی گفت: من مالهای ایشان به روزی شما کنم بر سبیل غنیمت بی‌قتال، علی اسهل الوجوه و ایسرها، و ذلك قوله فی آخر الایة: وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. مجاهد و حمید در شاذ خواندند: «زین» به فتح «زا» و «یا»، علی تقدیر: زین الله، برای آن که بر قراءت عام معنی هم اینکه «۶» باشد، و آنچه با خدای اضافت کنند به اینکه لفظ کنند کقوله: عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ (۷) ...، و أُوْتِيتَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (۸) ...، و: -----

(۱). اساس: زیر و صالی رفته، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۳. (۳). مب به. (۴). همه نسخه بدلها: آن. (۵). مج، وز: کردند. (۶). همه نسخه بدلها: عام هم اینکه معنی. (۷). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶. (۸). سوره نمل (۲۷) آیه ۲۳. صفحه: ۱۷۳ زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ (۱) ...، و امثال ذلك. قوله تعالی: زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، مرفوع است [۲۶۹-ر] باسناد الفعل اليه، و برای آن علامت تأنیث در فعل نیاورد و نگفت «زینت» که از میان فعل و فاعل فصل کرد به چیزی دیگر، كما قال الشاعر: أَنْ أَمْرًا غَزَاهُ مَنْكُنْ وَاحِدَةً بَعْدَى وَ بَعْدَكَ فِي الدُّنْيَا لَمَغْرُورٍ يَعْنِي فِي عَيْنِ مَنْ يَرَى أَنَّ كَفَرَانَ دُنْيَا وَ حَيَاتٍ أَوْ وَ حَطَامٍ أَوْ مَزِينٍ اسْتِ وَ أَنْ كَارِي (۲) می دانند، و آن را که آن نیست «۳» در چشم ایشان نمی آید، و بدو سخریت و استخفاف می کنند. ابو القاسم عبید الله «۴» بن احمد الطائی روایت کرد از پدرش از رضای علیه السلام - از پدرش، از پدرانش، از امیر المؤمنین علی - علیهم السلام - از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - که او گفت: «۵» من استدل مؤمنا او مؤمنة او حقره لفقره و [قله] [اشاره] ذات یده شهرة الله يوم القيامة و فضحه، هر که مؤمنی یا مؤمنه‌ای را خوار دارد و حقیر دارد برای درویشی و اندک مالی، خدای تعالی فردا قیامت او را مشهر و رسوا «۶» بکند، و هر که او مؤمنی را یا مؤمنه‌ای را بهتانی نهد، یا در او چیزی گوید که در او نبود، خدای تعالی او را فردا قیامت بر تلی «۷» از آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد بیرون آید. و مؤمن بنزدیک خدای تعالی گرامیتر و معظّمتر بود از فریشته مقرب، و هیچ چیز نیست که خدای تعالی دوست تر دارد از مؤمنی تائب یا مؤمنه‌ای تائبه. و مؤمن را در آسمان چنان شناسد که مرد اهل و ولدش را. ابراهیم بن ادهم روایت کند از عباد بن کثیر بن قیس که گفت: روزی مردی در آمد با جامه‌های پاکیزه و بنزدیک رسول - علیه السلام - بنشست، و از رسول - علیه السلام - چیزی می پرسید، مردی دیگر بیامد با جامه‌ای خلق و در پهلوی او بنشست، آن مرد جامه در خود «۸» کشید از او، رسول - علیه السلام - آن بدید گفت: -----

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. (۲-۳). آج، لب، فق، مب، مر که. [.....]. (۴). همه نسخه بدلها

بجز دب: عبد الله. (۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: او را رسوا و مشهور. (۷). آج، لب، فق، مب: پلی. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: خود دور. صفحه: ۱۷۴ «۱» اکل «هذا تقدراً من اخيک المسلم، اینکه برای تقدّر می کنی از برادر مسلمان، یعنی تو را» (۲) او قدر می آید، می ترسی که از توانگری تو چیزی با او شود، یا از درویشی او چیزی با تو آید! مرد گفت: یا رسول الله؟ توبه کردم و عذر می خواهم از کرده خود با خدای و پیغامبر، اینکه نفس بد و شیطان مکار مرا بر اینکه حمل کرد، اکنون گواه باش که نیمه مال من او راست. مرد «۳» گفت: ای رسول الله؟ گواه باش که من قبول نکردم، گفت: چرا! گفت: ترسم که دل من هم چنان تباه کند که دل او. یکی از جمله صحابه گفت: هیچ مسلمان را حقیر مدار که کوچک ایشان بنزدیک خدای بزرگ است. و یحیی معاذ گفت: بد قومی باشند آنان که اگر مؤمن در میان ایشان توانگر بود حسدش «۴» برند، و اگر درویش بود حقیرش دارند. وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، و آنان که متّقیان باشند و پرهیزگاران [۲۶۹-پ] [اشاره]، فردا قیامت در درجه و منزلت زبر «۵» ایشان باشند. در خبر می آید از ابو ذر الغفاری که گفت: یک روز رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- مرا گفت: یا با ذر «۶»؟ در مسجد نگاه کن تا کیست که در چشم تو رفیعت می آید. گفت: نگاه کردم، مردی و سیم جسیم را دیدم، حله‌ای نیکو پوشیده، گفتم: هذا یا رسول الله، اینکه مرد در چشم من نیک می آید. گفت «۷»: در نگر، تا از اینکه جمع در چشم تو کیست که حقیر می آید. من نگاه کردم مردی ضعیف ضعیف حال را دیدم، خلقانی پوشیده، گفتم: هذا یا رسول الله، اینکه حقیرتر می آید مرا. رسول- علیه السلام- گفت: و الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهَذَا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ قَرَابِ الْأَرْضِ مِنْ هَذَا، به آن خدای که جان من به امر اوست که اینکه مرد حقیر که در چشم تو نمی آید «۸»،

----- (۱). کذا: در اساس، دب، لب، فق، مر، معج، وز، اهل، آج: تفعل. (۲). آج، لب، فق، مب، مر از. (۳). مب: آن مرد درویش. (۴). اساس: افتادگی دارد و دوباره نو نویسی شده و کلمه به صورت «تعظیمش» نوشته شده، با توجه به معج و همه نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب: زور. (۶). معج، وز، دب، فق: اباذر، آج، لب، مب، مر: ابو ذر. (۷). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مر اکنون. (۸). مب: می آید. صفحه: ۱۷۵ بنزدیک خدای تعالی بهتر و فاضلتر است از جهانی از اینکه مرد بر باز کرده «۱» وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، و خدای روزی دهد آن را که خواهد بی شمار، یعنی بی اندازه و بسیار، و «بی شمار» «۲»، کنایت است از بسیاری، برای آن که هر چه حساب در او شود اندک بود، اعنی از بسیار به جای بود که شمار به او محیط نشود، اینکه قول عبد الله عباس است، بر اینکه قول نفی حساب از او نفی تضییق و تقییر باشد، و عرب عطاء اندک را محسوب خوانند، چنان که قیس بن الخطیم گفت: أنى سربت و كنت غير سروب و تقرب الاحلام غير قريب ما تمنعني يقظي فقد تؤتينه «۳» فى التوم غير مصرّد محسوب وجهی دگر در معنی آیت آن است که: «بغير حساب»، ای بغير احتساب و ظنّ و تقدیر للمرزوق «۴»، یعنی نا اندیشیده از جایی که او گمان نبرد، چنان که گفت: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا «۵» كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، حسن بصری و عطا گفتند: مردمان از عهد آدم تا به روزگار نوح- علیه السلام- بر یک ملت و طریقت بودند. قتاده و عکرمه گفتند: از عهد آدم تا وقت بعثت نوح ده قرن بودند، و همه بر یک شریعت بودند، اختلاف که پیدا شد در عهد نوح- علیه السلام- پدید آمد، پس خدای تعالی نوح را بفرستاد. کلبی و واقدی گفتند: مراد به «ناس» اهل سفینه نوح اند، آن هفتاد «۳» که بر دین نوح بودند به او ایمان آورده «۴» که با او در کشتی بودند، پس از آن مختلف شدند. عبد الله عباس گفت پیش از ابراهیم- علیه السلام- مردمان یک ملت بودند بر کفر، خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد. بعضی دگر از مفسران گفتند: مردمان یک ملت و طریقت بودند، در آن معنی که بر ایشان تکلیف نبود و امر و نهی، خدای تعالی تکلیف کرد و پیغامبران را بفرستاد. و مراد به «امت» در آیت، ملت است، چنان که گفت: -----

----- (۱). همه نسخه بدلها که خواهد. (۲). آج، لب: نرسد. (۳). همه نسخه بدلها مرد. (۴). آج، لب، فق: آوردند. صفحه: ۱۷۷ إنا وجدنا آباءنا على أمة «۱» ...، ای علی ملّته و طریقه. و امت در قرآن و کلام عرب بر وجوه است: امت به معنی ملت- چنان که بگفتیم- و «امت» آمد به معنی امام فی قوله: إن ابراهیم كان أمة «۲» ...، و «امت» آمد به معنی حین و روزگار فی قوله: وَ

أَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ (۳) ...، و «أُمَّتٍ» آمد به معنی جماعت فی قوله: وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ (۴). و الأُمَّةُ الام، اُمّت مادر باشد، تقول (۵): هذه أُمَّةُ فلان، ای امّه، و اُمّت مردی (۶) باشد منفرد به دینی که او را در آن دین مشارکی نباشد، چنان که رسول - علیه السلام - گفت: ۷. یبعث زید بن عمرو بن نفیل امه واحده (یوم القیامه [۲۷۰- پ] [اشاره]). و «أُمَّتٍ»، به معنی قامت آمد، یقال: فلان حسن الأُمَّةِ ای القامه، قال الشّاعر: و انّ معاویه الاکرمین حسان الوجوه طوال الامم ای القامات، و اصل همه از امّ است، و آن قصد بود. و جمله اقوال خارج نیست از دو (۸) قول: یکی آن که مردم همه از یک ملت بودند بر کفر، و الکفر علی اختلاف انواعه مله واحده، و یکی آن که: بر یک ملت بودند از مسلمانی و خدای شناسی، و در میان ایشان خلاف نبود در اینکه، و قول سوم از بی تکلیفی. فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ، خدای بفرستاد پیغامبران را، و جمله ایشان صد و بیست و چهار هزار پیغامبر (۹) بودند - علی ما جاء فی الاخبار - از ایشان سیصد و سیزده رسول بودند، و بیست و هشت مذکورند در قرآن به اسماء اعلام، و پنج از ایشان اولوا العزم اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد - علیهم السلام. مُبَشِّرِينَ، بشارت دهنده مؤمنان و مطیعان را به ثواب. و مُنذِرِينَ، ترساننده -

----- (۱). سوره زخرف (۴۳) آیه ۲۳. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۰. [.....] (۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۵. (۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳. (۵). دب: یقال، آج، لب، فق: یقول. (۶). اساس: زیر و صالی رفته، و در نو نویسی کلمه، به صورت «مردای» نوشته شده، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). معج، دب، آج، لب، فق: وحده. (۸). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سه. (۹). معج، وز، آج، لب، فق: پیغامبران. صفحه: ۱۷۸ کافران و عاصیان را به عقاب. ابو هریره روایت کند که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - گفت: صلوا علی انبیاء الله و رسله فان الله بعثهم کما بعثنی، گفت صلوات (۱) فرستی بر پیغامبران خدای که ایشان نیز فرستادگان خداوند چنان که مرا فرستاد. اگر گویند: نه قاعدت آن است که زمین نشاید که از حجتی خالی باشد، پس چگونه بود که خلقان مجتمع باشند بر کفر، واحده! جواب (۲) گوئیم بر قول آنان که گفتند بر ایمان مجتمع بودند یا بر بی تکلیفی، اینکه سؤال نیاید، و بر قول آنان که اجتماع بر کفر گفتند، جواب ایشان آن است که: حجت خدای در میان ایشان مغمور و مقهور بود، قوت قهر و غلبه ایشان نداشت، برای آن خدای تعالی ذکر او (۳) در میان اینان نکرد. و قاضی القضاة و ابو مسلم بن بحر گفتند: مراد آن است که مردم یک اُمّت بود (۴)، به آن معنی که بر ایشان پیش از بعثت انبیا جز تکلیف عقلی نبود، چون خدای تعالی خواست تا تکلیف شرعی کند پیغامبران بفرستاد با کتابها. وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، کتاب گفت، و پیغامبران که خداوندان کتابند یکی باشند (۵)! از اینکه چند جواب گفتند: یکی آن که چون «لام» جنس در او آورد، جنس صالح باشد یکی را و جمع را. و جواب دوم آن است: اراد مع کلّ نبی کتابا، با هر پیغامبری کتابی، چنان که گفت: فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً (۶) ...، و معنی آن که: فاجلدوا کلّ واحد منهم، و مانند اینکه بسیار است. أبو ذرّ غفاری - رحمه الله علیه - روایت کند که: من از رسول - علیه السلام - پرسیدم که خدای تعالی از آسمان چند کتاب فرستاد. گفت: خدای تعالی (۷) پنجاه صحیفه برشیت انزله کرد، و شیت وصی آدم بود. و بر نوح سی صحیفه انزله کرد، و بر ابراهیم ----- (۱).

دب: صلوات. (۲). معج، دب، وز ایشان، آج، لب، فق آن. (۳). دب: ایشان. (۴). معج، وز، دب: بودند، آج، لب، فق: مردم یک ملت بودند. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: کتابند: بیش اند. (۶). سوره نور ۲۴ آیه ۴. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب از آسمان. [.....] صفحه: ۱۷۹ ده صحیفه انزله کرد، آنگه توریت [۲۷۱- ر] بر موسی انزله کرد و انجیل بر عیسی. گفتیم: یا رسول الله؟ در صحف ابراهیم چه بود! گفت: همه امثال بود، و توریت موسی (۱) عبر (۲) بود، مانند آن که: عجباً لمن ایقن بالموت کیف یفرح، و عجباً لمن ایقن بالنار کیف یضحک و عجباً لمن رأى الدنيا و قلبها بأهلها کیف اطمأن اليها، عجب از آن که مرگ به یقین داند، چگونه شاد شود؟ و عجب از آن که دوزخ به یقین داند و چگونه باز خندد؟ و عجب از آن که دنیا ببیند و تقلّب او به اهلش چگونه ساکن شود با دنیا؟ و اینکه خبر ایجاب آن نکند که در اینکه کتابها هیچ اوامر و نواهی و احکام نباشد. در دگر خبر آورده اند که: انجیل همه وعظ است، و در خبری دیگر آمده است که: زبور همه حکمت است، و در خبری دیگر آمده است که: در توریت هزار حکم بیش





فردا باشد، و ترسایان را پس فردا. و خدای تعالی راه نماید آن را که خواهد به راه راست. و در اینکه جا هیچ شبهت نیست مجربه را برای آن که آنچه هدایت است که تعلق به خدای دارد - جل جلاله - از الطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادلت و ارسال رسل و انزال کتب، اینکه فعل خداست، و جز خدای تعالی ----- (۱). -

سوره آل عمران (۳) آیه ۶۷. (۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۵. (۳). همه نسخه بدلها: به روزگار. (۴). همه نسخه بدلها بجز مب از. (۵). همه نسخه بدلها بجز وز، مب کتاب. صفحه: ۱۸۲ نتواند کردن، و هر چه فعل خدای باشد لا محال خدای تعالی آن را مرید باشد، و خدای تعالی مرید است که همه مکلفان را هدایت کند به راه راست و خود کرده است، آنچه ایشان مهتدی نشده‌اند دلیل نکند که برای آن است که خدای تعالی هدایت نکرد، چه هدایت عام است و مهتدی بعضی‌اند، چنان که امر و نهی [۲۷۲- ر] عام است و لکن مطیع و منتهی «۱» اندک. قوله: *أَمْ حَسِبْتُمْ*، خدای تعالی به اینکه آیت خطاب کرد با مؤمنان *أَمْتِ مُحَمَّدٍ* آنان که معنی‌اند «۲» بقوله تعالی: *فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ* «۳». قتاده و سدی گفتند: آیت در غزای خندق آمد که مسلمانان را از آن خوف رسید و جهد و مشقت که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: *وَ إِذِ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ* «۴»، و گفته‌اند: در کالزار «۵» احد آمد که عبد الله ابی سلول، اصحاب رسول را گفت: تا کی شما خویشتن در تلف نهی و به علف شمشیر کنی! و به جان و به مال خطر کنی! و خویشتن را غرور دهی! ایشان گفتند: هر که از ما قاتل بود، مجاهد و غازی باشد، و هر که مقتول بود شهید بود. ایشان گفتند: اینکه چه تمنای باطل است، اگر محمد رسول حق بودی، خدای تعالی دشمن را بر او ظفر ندادی، و قتل و اسر بر اصحاب او مسلط نکردی، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد و گفت: می‌پنداری که آسان به بهشت شاید شدن! گمان می‌بری که به بهشت خواهی شدن، و شما را به بلا مبتلا «۶» نکنند که آنان را که پیش «۷» شما بودند کردند! اینکه تمنای است از شما عطا گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول - علیه السلام - با اصحابان «۸» از مکه به مدینه آمدند «۹»، ایشان را سختی برسید، که ایشان دست تهی آمده بودند، و خان و مان رها کرده، و جهودان به معادات برخاستند، و منافقان زبان طعن دراز ----- (۱). - (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مهتدی. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: معین. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. (۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰. (۵). مج، وز، دب، فق، مب، مر: کارزار. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب: ابتلا. (۷). مب، مر از. (۸). آج، لب، فق، مر: اصحاب. (۹). همه نسخه بدلها: آمد. [.....] صفحه: ۱۸۳ کردند. مسلمانان دلتنگ شدند، خدای تعالی به تسلی ایشان اینکه آیت فرستاد: *أَمْ حَسِبْتُمْ* بیان کردیم که: «ام» معادل همزه استفهام بود، و اینکه جا در کلام استفهامی «۱» ظاهر نیست «۲». *فَرَأَى* گفت «۳»: به معنی همزه استفهام است، و «میم» صله است، معنی آن است که: «أحسبتم» «۴». و *زَجَّاجٌ* گفت: به معنی «بل» است، چنان که شاعر گفت: *بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی و صورتها أم انت فی العین املح ای بل انت.* و خطاب کرد با مؤمنان، گفت: پنداشتی که به بهشت خواهی شدن، و مانند آن که مکلفان را در [آن] [اشاره] «۵» تکلیف بود شما را نخواهد بودن. *وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ*، و به شما نیامده مانند آن که به آنان آمد که پیش شما بودند. و گفته‌اند: «لَمَّا» به معنی «لم» است و هر دو نفی را باشد، چنان که گفت: *لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ* «۶»... ای لم يلحقوا بهم، و چنان که نابغه گفت: *ازف الترحل غیر أن رکابنا لَمَّا تزل برکابها و كأن قد ای لم تزل.* و در «لَمَّا» معنی باشد زیادت که در «لم» نبود، و [برای] [اشاره] «۷» آن تا قطع طمع منتظر نباشد، چنان که کسی را بینی که منتظر رکوب امیر باشد گویی: *لَمَّا يركب الامير*، یعنی هنوز بر نشسته نیست «۸» [۲۷۲- پ] [اشاره]، انتظار آن «۹» که باشد که بر نشیند، و در برابر او «قد» به کار دارند تا قطع طمع کنند به آن، گویند اینکه منتظر را: *قد رکب* ----- (۱). - (۱). اساس: اسای، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). دب، آج، لب، فق، مب: است. (۳). همه نسخه بدلها همزه. (۴). اساس: جستم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، با توجه به نسخه آج تصحیح شد. (۶). سوره جمعه (۶۲) آیه ۳. (۷). اساس: زیر وصالی رفته، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). اساس: وصالی شده و متن اصلی محو شده، به نظر می‌رسد که متن برابر نسخه مب به صورت

«اسیر سوار نشده است» نو نویسی گردیده. با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت در جمله بعدی «باشد که بر نشیند» تصحیح شد. (۹). مع، وز، دب، آج، لب، فق، مر: کن، مب: منتظر باش. صفحه: ۱۸۴ الامیر، یعنی انتظار مکن (۱) که امیر بر نشست، و اینکه معنی روا نیست اینکه جا تا کلام بر ظاهر خود باشد، یعنی ایشان هنوز آن نکرده و با ایشان هنوز آن نرفته که با امت پیشین. و «مثل» و «مثل» یکی باشد، کسبه و شبه و حذر و حذر. خَلُوا مِنْ قَبْلِكُمْ، ای مضوا، آنان که گذشتند پیش (۲) شما، آنگه بیان کرد آن را (۳) که به ایشان رسید: مَسْتَهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ، سختی و گرسنگی و درویشی. الْبَأْسَاءُ الشَّدَّةُ، وَالضَّرَاءُ الضَّرُّ مِنَ الْجُوعِ وَضِيقِ الْيَدِ وَ سَوْءِ الْحَالِ، و آیت در (۴) جاری مجرای اینکه آیت است که گفت: الم، أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۵) ...، و گفته‌اند: مراد به «بأساء» درویشی است، و به «ضراء» بیماری و زمانت. وَ زُلْزَلُوا، ایشان را بجنبانیدند و مضطرب بکردند و بترسانیدند و دل مشغول کردند، حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ، تا کار به حدی رسید که رسول خدای و مؤمنان استبطاء نصرت کردند، و گفتند: آخر اینکه نصرت خدای کی خواهد (۶)، خدای تعالی تسلی داد ایشان را: أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ، گفت: نصرت خدای نزدیک است. مقریان (۷) خلاف کردند در اعراب «يقول». نافع خواند و در شاذ شبیه و اعرج و مجاهد: «حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ» به رفع «لام»، و دیگران به نصب خوانند. امرا فرق از میان اینکه دو قراءت در (۸) معنی است (۹) که «حَتَّى» نصب فعل مضارع به اضممار «ان» کند، و «ان» مؤذن بود به استقبال، و معنی آن بود که: «الی ان يقول، یعنی آن اضطراب می‌بود تا آنگاه که رسول اینکه گفت: مَتَى نَصُرُ اللَّهُ، گفت رسول غایت آن بود. و آن که به رفع خواند، گوید: قول رسول در آن حال بود. ----- (۱). مب: مکش. (۲). مع، مب، مر از. (۳). مب: آنچه. (۴). همه نسخه بدلها معنی. (۵). سوره عنکبوت (۲۹) آیات ۱ تا ۳. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: خواهد بودن. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بصریان. (۸). اساس به صورت «دو» هم خوانده می‌شود. (۹). همه نسخه بدلها: در معنی آن است. صفحه: ۱۸۵ و کوفیان گفتند: چون «حَتَّى» در فعلی شود که معنی ماضی بود عمل نکنند، و تقدیر اینکه است که: حَتَّى قَالَ الرَّسُولُ، برای آن که عمل عامل در فعل مستقبل بود برای آن که ماضی مبنی بود، و کوفیان اینکه را نصب علی الظرف (۱) گویند، يقول: سرنا حَتَّى ندخل مَكَّةَ بِالرُّفْعِ، ای حَتَّى دخلناها. و چون به معنی مستقبل باشد نصب باید کردن. و وهب مته گوید: از (۲) میان مکه و طائف هفتاد پیغامبر را مرده یافتند، سبب مرگ ایشان جوع و سختی بود. و هم او گفت: در کتاب بعضی حواریان خواندم که، چون خدای تعالی بعضی در بلا بر تو بگشاید شادمانه (۳) شو، برای آن که سبیل انبیا و رسل است. و چون در نعمت و راحت بر تو بگشاید بر خویشتن بگری، برای آن که با تو خلاف آن کرد که با پیغمبران کرد. مصعب سعد (۴) گوید، پدرم از رسول - علیه السلام - پرسید که: ای النَّاسِ اشْدُّ بَلَاءً! [۲۷۳-ر] [اشاره]، کدام (۵) مردمان به بلا مبتلا ترند! گفت: «الانبياء، پیغامبران، ثم الامثل فالمثل من الناس، پس آن که نیک مردتر باشد، و «امثل» شبه باشد، یعنی هر کس که در حسن سیرت با ایشان ماند، آنکه گفت: مرد را خدای تعالی بر حسب دینش ابتلا کند، آنگه گفت: فلا- يبرح البلاء عن العبد حتى يدعه يمشى على الارض و ليس عليه خطيئة، و بلا با مرد ملازم می‌باشد تا او را چنان بکند که بر زمین می‌رود و بر او هیچ خطیئه و گناه نباشد. و در خبر می‌آید که: عیسی را - علیه السلام - وزیر بود، شیر او را بدرید. عیسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا؟ مرا وزیر بود (۶) اینکه مرد در دین تو، و عونى بود بر بنی اسرئیل، سگی را بر او مسلط کردی تا او را بخورد. حق تعالی گفت: آری برای آن که خواستم که او را منزلی باشد، و او به عمل خویش (۷) به آن منزلت نمی‌رسید (۸)، ----- (۱). اساس: علی الصرف، با توجه به آج تصحیح شد. (۲). مب: در. (۳). لب، مب: شادمان. (۴). مع، دب، وز، آج، لب، فق، مب: مصعب بن سعد. (۵). مع، دب، آج، لب، فق، که کدام. (۶). مر: بودی. (۷). مع، دب، آج، لب، فق، مر: خویشتن را، مب: خود را. (۸). مع، دب، آج: نمی‌رسانید. صفحه: ۱۸۶ من او را ابتلا کردم به اینکه بلا تا به آن منزلت برسد (۱). [و اینکه خبر با اصول موافق نیست برای آن که به مثل انتها عوض ابتدا توان کردن، چه عوض از تعظیم و تجلیل عاری بود به مثل ثواب ابتدا نتوان کردن که نا مستحق را تعظیم

کردن از حکیم نیکو نباشد] [اشاره ۲]، و آیت دلیل آن می‌کند که به بهشت دشخوار «۳» توان رسیدن الا به تحمل مکاره و مشاق، و منه قوله: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «۴» حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ. و در خبر است که: چون خدای تعالی بهشت بیافرید، جبریل را گفت: در بهشت بگرد و ببین. جبریل در بهشت بگردید «۵»، گفت: بار خدایا؟ نه همانا که هیچ کس باشد که [در] [اشاره ۶] «۶» اینکه جای نیاید، فلما حفت بالمکاره. چون پرچین «۷» او به شدائد و محن و تکالیف شاق بر سر نهاد، جبریل در آن نگرید، گفت: بار خدایا؟ ترسم که کس در اینکه جا نیاید از آن که اختیار تحمل اینکه مشاق نکند. آنگاه دوزخ بیافرید، و گفت: یا جبریل؟ برو و ببین. او برفت و بدید، گفت: بار خدایا؟ کس نباشد که اختیار اینکه کند و در اینکه جا شود. آنگاه چون پرچینش «۸» به شهوات بر نهاد، گفت: بار خدایا؟ می‌ترسم که کس بنماند که نه در اینکه جا آید. و در خبر هست که لقمان پسرش را گفت: یا بنی‌ان الله تعالی یَجْزِبُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ بِالْمَحْنِ وَ الْبَلَاءِ كَمَا يَجْزِبُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ، گفت: خدای بنده صالح را به بلا چنان ابتلا کند که زر را به آتش امتحان کنند. حسن بن محمد الواعظ «۹» گفت: بکر بن علی المصیصی از جمله ابدال بود، سی سال بود که بیمار بود. اصحابش او را گفتند: خواهی که بهتر شوی از اینکه بیماری! گفت: نه. گفتند: خواهی تا بمیری! گفت: نه. گفتند: چگونه! گفت: اگر از اینکه ----- (۱). همه نسخه بدلها: برسید. (۶-۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۳). مج، وز، دب، فق، مر: دشوار. (۴). همه نسخه بدلها بجز مج، وز و اللذات. (۵). مج، وز، دب، فق، م، مر و بدید، آج، لب و بدوید. (۷). آج: بر جنبش، لب، فق: بر حبس، م: بر حبس، چاپ شعرانی (۲/ ۱۷۰): بر جنبش. (۸). مج: بر جنبش، آج، لب، فق: بر جنبش، م: بر جنبش، چاپ شعرانی (۲/ ۱۷۰): جنبش. (۹). همه نسخه بدلها: حسین بن محمد الواعظ. صفحه: ۱۸۷ دو گانه یکی خواهم، خلاف آن خواسته باشم به خود که خدای به من خواسته است، و من نخواهم که خواست من در خلاف خواست خدای بود، مرا به اینکه فضول چه کار است؟ من بنده مملو کم، خداوند من آنچه صلاح من باشد به داند، خود می‌کند. گفتند: رابعه العدویة هر گاه کاری بر او سخت شدی، در میان سرای می‌گشتی و می‌گفتی [۲۷۳- پ] [اشاره]: تحکم یا الهی کیف شئتاً فیائی قد رضیت بما رضیتا ترفق فی عذابک لی قلیلاً و لا تعجل فمئلی «۱» لن یفوتنا «۲» یَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنْفِقُونَ، ظاهر آیت چنان است که سؤال از نفقه است که ما چه نفقه کنیم. و جواب دلیل آن می‌کند که سؤال از آنان افتاد که نفقه با ایشان صرف شود، و خدای تعالی از هر دو جواب داد، و ممکن باشد که سؤال از اینکه افتاد، و لکن حق تعالی برای بیان را «۳» آنچه پرسیدند و «۴» آنچه پرسیدند جواب کرد آن را از اینکه جا گفت: وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَیْرِ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ و بعضی مفسران گفتند: آیت در عمرو بن الجموح آمد، که او مردی پیر بود و مال بسیار داشت. از رسول - علیه السلام - پرسید که: من چه نفقه کنم و بر که نفقه کنم! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، جواب اینکه آمد: قُلْ، بگو ای محمد: مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرِ، آنچه هزینه کنی من خَیْرِ، مراد به اینکه «خیر» مال است بلا خلاف برای قرینه انفاق از خیر، یعنی از مال. فَلِلْوَالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِیْنِ، بر مادر و پدر باید کردن و خویشانی که نزدیکتر باشند. عبد الله مسعود روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: «۵» الید العلیا خیر من الید السفلی و ابدأ» بمن تعول امک و اباک و اختک و اخاک و ادناک فادناک، گفت: دست زیرین به باشد از دست زیرین، و ابتدا به آن کس کن که عیال تو باشد - مادر و پدرت و خواهر و برادرت، پس از آن، آن که نزدیکتر باشد پس نزدیکتر. ابو هریره روایت کند که: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من ----- (۱). دب، آج، لب، فق، م، مر: بمئلی. (۲). دب، لب، فق، م، مر: تقونا. (۳). همه نسخه بدلها از. (۴). مج، وز، دب، مر از. (۵). دب، آج، لب، فق، م، مر: ابدأ. صفحه: ۱۸۸ دیناری دارم. گفت: برو بر خود نفقه کن. گفت: دیگری دارم. گفت: برو بر اهلت نفقه کن. گفت دیگری دارم. گفت: برو بر فرزندان نفقه کن. گفت: دیگری دارم. گفت: برو بر زیر دستانت «۱» نفقه کن. گفت: دیگری دارم. گفت: تو دانی هر کجا که خواهی صرف کن. و رسول - علیه السلام - گفت: صدقه تو بر درویش صدقه‌ای باشد، و بر خویشاوند «۲» دو صدقه باشد، برای آن که هم صدقه باشد و هم صله رحم. حق تعالی ابتدا کرد بالاولی فالاولی، گفت: آنچه تو را باشد از فاضل نفقات

ابتدا به مادر و پدر کن، آنگه به آنان که به تو نزدیکتر باشند» (۳)، هر چه قرابت او نزدیکتر باشد ولایت و اولیتری او را بود. آنگه گفت: چون از آن فاضلی بماند بر «۴» یتیمان برای آن که بی پدر باشند «۵» و ایشان را کسی نبود که تولی کار ایشان کند، و ایشان طفل باشند. آنگه گفت: «و المساکین» که ایشان چیزی ندارند «۶» یا کفاف ندارند. آنگه گفت: و ابن السبیل، و رهگذری که او غریب باشد و پناهی ندارد. جماعتی مفسران - سدّی و جز او - گفتند: آیت منسوخ است به آیت زکات، و اینکه درست نیست برای آن که در آیت [۲۷۴- ر] [اشاره]، [حدیث] [اشاره] «۷» قَلت و کثرت نیست، و انما «۸» در آیت ذکر آنان است که نفقه برایشان باید کردن، و نفقه بر ایشان منع نکند از وجوب زکات، و جمع از میان هر دو ممکن است. گروهی دیگر گفتند: منسوخ است از وجهی دیگر به آیت موارث، و اینکه هم درست نیست که وجوب نفقه بر آنان که ذکر کرد از مادر و پدر و دیگران، منع نکند از آن که چون مرده باشند ترکه ایشان را مستحقّانی باشند از روی شرع به حسب مصلحتی که خدای دیده باشد، پس اینکه منع نیست از آن، و آن منع نیست از اینکه، و ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دوستان. (۲).

دب، آج، لب، فق: خویشاوندان، مب، مر: خویشان. (۳). مج، وز، دب فق: باشد. [.....] (۴). مب: برای. (۵). همه نسخه بدلها: باشد. (۶). دب، آج، لب: ندارد. (۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: اما. صفحه ۱۸۹ جمع از میانشان ممکن است. و محتمل بود که خدای تعالی ندب و استحباب «۱» خواست، گفت: هر کس که خواهد که طرفی از مال خود در وجوه بَر صرف کند مصارف آن اینکه است که ذکر کرد. و حسن بصری گفت: مراد به آیت زکات است، و لکن پدر و مادر را، و من یجب علیه نفقه من الاقرین، از آن جا به در آرند به دلیلی خارج، و در باقی روان «۲» باشد، و بر اینکه وجه هم نسخ صورت نبندد. قوله: کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ، ای فرض - چنان که در آیت صیام بیان کردیم - و آیت دلیل فرض جهاد می‌کند. و امت خلاف نکردند در آن که فریضه است، خلاف کردند «۳» که فرض بر کفایت است یا فرض بر اعیان؟ و مذهب درست آن است که: فرض بر کفایت است - اذا قام به من فی قیامه غنی عن الباقین سقط عنهم، چون جماعتی که در قیام ایشان غنا باشد به آن قیام کنند، از دیگران بیفتند. و آیت مجمل است و محتاج به بیان آن که جهاد کی باید کرد و با کی «۴» باید کردن، چنان که آیت نماز و روزه و زکات و حج همه مجمل است، و تفصیل آن از بیان رسول - علیه السلام - دانند. و وجه اتصال آیت به آیت متقدّم «۵» آن است: که خدای در آیت پیشین بیان کرد که به بهشت نرسند الاّ به تحمّل مشاق، و از جمله مشاق که در شرع آن را تحمّل باید کردن جهاد است. و از عطا روایت کرد ابن جریر که: از او پرسیدم وجوب جهاد، گفت: برایشان واجب بود، یعنی صحابه رسول، بر ما واجب نیست. همانا، مراد آن بوده باشد که بر ما واجب نیست، برای آن که شرایط وجوب حاصل نیست، از جمله شرایط او وجود امامی عادل بود، یا آن که امام او را نصب کند برای جهاد، و بی امام جهاد واجب نبود الاّ آنگه که کافران بر مسلمانان غلبه کنند. آنگه علی سبیل الذّب عن حوزة ----- (۱). مج: استحقاق. (۲).

دب، آج، لب، فق، مب، مر: روا. (۳). همه نسخه بدلها: خلاف در آن است. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۵). مر: مقدّم. صفحه ۱۹۰: الاسلام، واجب باشد آن از باب وجوب دفع مضرّت بود که در عقل مقرر است. انس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: ثلاث من اصل الایمان: الکف عنّ قال لا اله الاّ الله، سه چیز از اصل ایمان است: باز ایستادن از آن که گویند لا اله الاّ الله باشد، لا تکفّر بذنّب و لا تخرجه من الاسلام بعمل. او را به گناهی که بکند کافر نگویی، و به عملی که کند از [۲۷۴- پ] اسلام به در نیاری، «۱» و الجهاد ماض «منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدّجال لا یبطله جور و لا عدل، و دوم جهاد از آنگه که خدای تعالی مرا بفرستاد تا به آخر زمان که آخر امت من با دجال کارزار» «۲» کنند، روزگار جور یا عدل آن را باطل نکند، و الایمان بالاقدار، و ایمان داشتن به قضا و قدر خدای. ابو هریره روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: هر که بمیرد و غزا نکند و یا خود عزم نکند بر غزا، «۳» مات علی شعبه من «التفاق، او بر شاخی از نفاق مرده باشد. زهری و اوزاعی گفتند: خدای تعالی جهاد بر مردان نوشته است اگر کنند و اگر نکنند «۴»، هر که از ایشان غزا کند فبها و نعم، و هر که بنشیند او عدّه است، یعنی ذخیره.

اگر به او استعانت کنند» (۵) یاری دهد، و اگرش برانگیزانند برانگیخته شود» (۶)، و اگر مستغنی باشند از او بنشینند، و اینکه موافق مذهب ماست در آن که جهاد فرض بر کفایت است، و مذهب شافعی هم چنین است. و دلیل بر صحت اینکه مذهب قوله تعالی: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى (۷). و اگر آنان که قاعد» (۸) بودند برایشان واجب بودی و ایشان تارک و جوب» (۹) بودندی به قعود از جهاد ایشان از خدای تعالی موعود نبودندی بالحسنی که تأیث احسن باشد، بل موعود» (۱۰) بودندی بالسوای که سزای تارک واجب بود. پس به اینکه اعتبار معلوم شد که جهاد فرض بر کفایت است. -

----- (۱). آج: فرض. (۲). لب: کالزار. (۳). آج: لب: عن. (۴). دب، آج، لب، فق،

مب، مر و. [.....] (۵). مج، مر و اگر نکنند. (۶). لب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: برانگیزد. (۷). سوره نساء (۴) آیه ۹۵. (۸). لب، مر: قاعده. (۹). همه نسخه بدلها: واجب. (۱۰). همه نسخه بدلها: موعود. صفحه: ۱۹۱ و «قتال» مصدری باشد در معنی مقاتله، و آن بیشتر از میان دو کس بود، اعنی مفاعله، مگر جایی چند معدود من قولهم: طارقت النعل» (۱) و عاقبت اللص، و عافاه الله. و اما قوله: «علیکم»، اگر چه ظاهر او عموم است، آن را تخصیص باید کردن به ادله مخصیصه، برای آن که زنان و کودکان و پیران ضعیف و دیوانگان و بیماران و معذوران که ایشان را ممکن نباشد نهوض به جهاد از اینکه خارجند، و آن را که بر او جهاد واجب بود و اگر او نتواند شدن کسی را به جای خود بدارد، و ساز و آلت و عدت و برگ بدهد، روا باشد مگر آنکه که امام او را فرماید و بدل نستاند از او که پس فرض جهاد از او ساقط نشود. و از شرط» (۲) وجوبش - چنان که گفتیم - وجود امامی عادل است یا کسی که از قبل او و دست او باشد، و الا واجب نبود، و با ائمه جور و سلطان ظالم» (۳) جهاد واجب نیست، هر کس که کند اگر مصیب شود مأجور نبود، و اگر مصاب شود مأثوم بود، الا آنکه که خایف باشند بر بیضه اسلام - چنان که بیان کردیم - که بر سبیل مدافعه واجب بود. و اما آن که با کدام صنف از کفار جهاد باید کردن، و با کدام صنف نباید کردن در دگر جای بیاید که لایق بود - ان شاء الله» (۴). قوله: وَهُوَ كَرِهٌ لَكُمْ، ای کراهه لکم و مشقه علیکم، و شما را از روی نفار طبع اینکه خوش نیست، و هر چه تکلیف بدو تعلق دارد به هیچ حال مشتهی نبود، لا بد با مشقت بود تا بر او استحقاق ثواب بود. و جمله قراء «کره» به ضم «کاف» خواندند، مگر در شاذ که ابو عبد الرحمن السیلمی خواند: «کره» به فتح «کاف»، و آن دو لغت است: کالضعف و الضعف، و الزهب و الزهب» (۵). و محققان» (۶) لغت فرق کردند، گفتند: «کره» به ضم «کاف» مشقت باشد ----- (۱). آج:

اللیل، مر: النخل، لب: نعم. (۲). لب، فق: شرایط. (۳). مج، وز: ظلم. (۴). همه نسخه بدلها و به الثقة. (۵). اساس: به صورت: الذهب و الذهب هم خوانده می شود. (۶). همه نسخه بدلها اهل. صفحه: ۱۹۲ [۲۷۵-] [ر] [اشاره]، و «کره» اکراه بود، و بیان کردیم که معنی اینکه «کره» نفار طبع است که به اکراه» (۱) فعل مختار در وجود نیاید، برای آن که اینکه خطر جان است و مشقت نفس است و مؤونت مال است. و عکره گفت: اینکه لفظ منسوخ است بقوله: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (۲) ...، یعنی کرها ثم انقادوا، و اینکه درست نیست برای آن که نسخ در اخبار نشود» (۳)، در اوامر و نواهی شود. آنکه حق تعالی بیان کرد که: مصالح شرع» (۴) موقوف نباشد بر ارادت و کراهت تو، و عسی أن تکرهوا شیئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ، بسیار بود که تو کاره باشی چیزی را و آن تو را بهتر بود، و باشد که تو چیزی دوست داری و تو را آن بتر بود، برای آن که در جهاد احدی الحسینین است، اما ظفر و غنیمت، و اما شهادت، و ترک او شر است برای آن که در او ذل است و غضاضت و فقر و حرمان غنیمت. عبد الله عباس گفت: یک روز ردیف رسول بودم - صلی الله علیه و علی آله - گفت: یابن عباس ارض عن الله بما قدر و ان كان خلاف هواك، گفت راضی شو از خدای به آنچه بر تو قضا کرده است» (۵)، و اگر چه بر خلاف هوای تو باشد که اینکه در کتاب خداست. گفتیم: کجاست یا رسول الله! که من در قرآن خوانده‌ام و نمی دانم که کجاست! گفت نمی دانی ای زیرک، و عسی أن تکرهوا شیئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ. حسن» (۶) گفت: لا تکره الملمات الواقعة و البلیا الحادئه، گفت: کاره مباش مهمات واقعه را و بلاهای حادثه را، که بسا کار که تو آن را کاره باشی و نجات تو در آن باشد، و بسا کار که تو را خوش آید و هلاک تو در آن باشد. و ابو سعید الضریر در اینکه معنی

آورد، قول القائل: ربّ امر تتقیه جزّ امرًا ترتجیه خفی المحبوب منه و بدا المكروهه فيه و عبد الله المعترّ گوید در اینکه معنی: ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بالکراهة. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. [.....] (۳). وز، فق، مب و. (۴). همه نسخه بدلها: شرعی. (۵). همه نسخه بدلها: قضا کند. (۶). مع: چنین، وز: خیبی را چنین. صفحه: ۱۹۳ لا تکره المكروه عند نزوله انّ الحوادث لم تزل متباينة کم نعمه لا تستقل بشکرها لله فی درج الحوادث کامنه محمد بن الیث گفت: مدتی بود که در خانه بمانده بودم بی کار و بی عمل و دلتنگ، روزی کسی «۱» از آن متوکّل آمد و گفت: اجب امیر المؤمنین، من بترسیدم و روح از من برفت، بر نشستم و چون مرده می شدم اندیشناک تا خود چه خواهد بودن؟ در راه مردی از پیش من برافتاد و اینکه بیت بر تمثیل می خواند: کم مرّة حفت بک المکاره خار لک الله و انت کاره من اینکه به فال گرفتم، چون در پیش متوکّل شدم بفرمود تا منشور مصر برای من بنوشتند، و خلعت راست کردند و مرا به ولایت آن جا فرستاد، و فی هذا المعنی ایضا انشده «۲» محمد بن الفرخان: کم فرحة مطویة لک بین أثناء المصاب و مضرّة قد اقبلت من حیث تنتظر المواهب و انشد ابو عبد الله الوضّاحی: ربّما خیر للفتی و هو للخیر کاره ثم تأتي السور من حیث تأتي المکاره

### [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۷ تا ۲۲۱]

#### [اشاره]

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكَ حَتَّى يَزِدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِن تَخَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَنَّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰) وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَ لَأَمَّهُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

#### [ترجمه]

[می پرسند تو را از ماه حرام کارزار «۳» در او، بگو که کارزار «۴» در او بزرگ است و منع از راه خدای و کفر است به او و مسجد حرام و بیرون «۵» کردن اهلش از او بزرگتر «۶» است نزدیک خدای و فتنه بزرگتر است از کشتن، و به زایل نباشد کارزاری «۷» کنند «۸» با شما تا برگردانند شما را از دین شما اگر توانند، و هر که برگردد از شما از دینش بمیرد و او کافر بود، ایشان تباه شود کارهای ایشان در ----- (۱). اساس: در حاشیه آورده است «ملازمی». (۲). مع، وز، دب: انشد. (۳-۴-۷). آج، لب، فق: کالزار. (۵). مع: بیران، با توجه به وز تصحیح شد. (۶). مع: بزرگ، با توجه به وز و معنی کلمه تصحیح شد. (۸). آج، لب، فق: می کنند. صفحه: ۱۹۴ دنیا و آخرت و ایشان اهل دوزخند، ایشان در آن جا همیشه باشند] [اشاره «۱»] [۲۷۵-پ] [آنان که بگرویدند و آنان «۲» که هجرت کردند و جهاد کردند در راه خدای، ایشان امید می دارند رحمت خدای، و خدای آمرزگار و بخشاینده است] [اشاره «۳»]. [می پرسند تو را از می «۴» و قمار، بگو در آن هر دو بزه بزرگ است و

سودهایی مردمان را، و بزه آن بزرگتر از سود آن است، و می‌پرسند تو را که چه نفقه کنند، بگو عفو، همچنین بیان می‌کند خدای برای شما آیتها شاید شما اندیشه کنید [اشاره ۵]. [در دنیا و آخرت و می‌پرسند از تو از یتیمان، بگو که نیک کردن ایشان را بهتر بود، و اگر آمیختگی کنید با ایشان برادرانتانند] ۶، و خدای داند اهل فساد را از اهل اصلاح، و اگر خواهد خدای عذاب کند شما را که خدای منبع و محکم کار است [اشاره ۷]. [و به زنی مکنید زنان مشرکان] ۸ را تا آرند ایمان و پرستار مؤمنه بهتر بود از بت پرست و اگر چه شما را عجب آرد، و دختر مدهی بت پرستان را ۹ تا آرند ایمان. و بنده مؤمن به بود از بت پرست، و اگر چه نیکو آید شما ----- (۷-۵-۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۲). فق: آن نان/ آنان. (۴). لب: دن. (۶). مع: بل در ایشانند، با توجه به وز تصحیح شد. [.....]. (۸). وز: مشرکات. (۹). مع: و به زنی مکنید مشرکات را، با توجه به وز تصحیح شد. صفحه: ۱۹۵ را. ایشان می‌خوانند به سوی دوزخ و خدای می‌خواند ۱ با بهشت و آموزش به فرمان او، و روشن می‌کند آیات و دلالات خود برای مردمان تا همانا که ایشان اندیشه کنند [اشاره ۲]. قوله تعالی: یَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ، مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که: رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- عبد الله بن جحش را بفرستاد- و او پسر عمه ۳ رسول بود- در جمادی الاخره پیش از قتال بدر به دو ماه [و در اینکه وقت [اشاره ۴] هفده ۵] ماه از هجرت گذشته بود، و هشت مرد مهاجر را با او بفرستاد: سعد ابو وقاص، و عکاشه بن محسن الاسدی، و عتبۀ بن غزوان السیلمی، و ابو حذیفه بن عتبۀ بن ربیع، و سهیل بن بیضاء، و عامر بن ربیع، و واقد بن عبد الله، و خالد بن بکیر. و نامه‌ای نوشت برای امیر ایشان- عبد الله بن جحش- و او را گفت: سر علی اسم الله، برو به نام خدای، و اینکه نامه را سر باز مکن تا دو منزل از مدینه بنروی ۶، آنگه سر نامه باز کن و بر اصحاب خود خون و بر آنچه در نامه باشد ۷ کار کن و از پیش ببر، و اگر از اصحاب تو کسی نخواهد که با تو بیاید او را اکراه مکن. او نامه بستند، چون دو منزل برفت نامه را سر باز کرد و بر اصحاب خود خواند، در نامه نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد، برو با اصحابت بر برکت ۸ خدا تا به بطن نخله، آن جا فرود آی و راه کاروان قریش نگاه دار تا کی آیند ۹ و خیرت ۱۰ از آن با ما ده. نامه بر خواند و گفت: سمعا و طاعة. ----- (۱). مع: می‌خواهد، با توجه به وز تصحیح شد. (۴-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). فق، مب، مر: پسر عم. (۵). مب: هفتده. (۶). مع، وز: بیرون روی، مب: بروی. (۷). آج، لب به آن. (۸). مب، مر: نزله. (۹). دب، فق، آج: تا که آیند، لب: تا آیند، مب، مر: تاکیانند. (۱۰). همه نسخه بدلها: خبری. صفحه: ۱۹۶ آنگه اصحاب خود را گفت، مرا فرموده‌اند که: بر شما اکراه نکنم، هر که را آرزوی شهادت است خود بیاید، و هر که نخواهد باز پس شود، که من می‌روم به آنچه رسول خدای مرا فرمود. اصحاب او گفتند: ما نیز سمیع و مطیعیم فرمان خدای و رسول را. برفتند تا به جایی رسیدند که آن را بحر گفتند بالای فرع، و آن نام جایی ۱ است. سعد ابو وقاص را شتری گم شد و عتبۀ بن غزوان را، ایشان دستوری خواستند که به طلب شتر روند، دستوری داد ایشان را، و عبد الله بن جحش برفت با اصحابش تا به بطن نخله رسید از میان [مکه] [اشاره ۲] و طایف. آن جا فرود آمدند، که نگاه کردند کاروانی از آن قریش از طایف می‌آمد میویز ۳ داشت و ادیم و چیزی از متاع طایف، و در میان کاروان عمرو بن الحضرمی بود و الحکم بن کيسان و عثمان بن عبد الله بن المغیره، و نوفل بن عبد الله المخز و ميثان. چون اصحاب رسول را دیدند بترسیدند. عبد الله بن جحش گفت: اینکه قوم بترسیدند، یکی را بنشانی ۴ و سر بتراشی ۵ تا ایشان گمان برند که شما معتمرید، ایمن شوند. عکاشه را بنشانند و سرش را بتراشیدند، ایشان که آن دیدند گفتند که: اینان عمره آورده‌اند، ایمن شدند [۲۷۶-ر] و گفتند: زایرانند، باکی نیست. و آن آخر روزی بود از جمادی الاخره که گروهی می‌گفتند: جمادی است و گروهی می‌گفتند: رجب است، روز شک بود، با یکدیگر گفتند: اگر ما امشب توقف کنیم، فردا رجب باشد، و رجب ماه حرام است در او قتل و قتال نشاید کرد ۶، اگر کاری خواهیم کرد ۷ امروز باید کرد ۸. واقد بن عبد الله السیهمی آغاز کرد و تیری انداخت عمرو بن الحضرمی را، و او را بکشت. اول کشته از مشرکان در اسلام او بود، و حکم را و عثمان را به اسیری گرفتند، اول اسیری در



اسلام ایشان بودند، و نوفل بجست، و ایشان کاروان برانندند تا ----- (۱). دب، آج: چاهی. (۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: مویز. [.....] (۴). بنشانی/ بنشانی. (۵). بتراشی/ بتراشید. (۸-۷-۶). همه نسخه بدلها: کردن. صفحه: ۱۹۷ به مدینه آمدند. قریش گفتند: محمد استحلال می کند ماه حرام را، و اینکه ماهها مأمّن خائفان بودی، و روا نداشتندی به هیچ وجه در او کارزار (۱) کردن. و خون ریختن و غارت کردن. مسلمانان اهل مکه را (۲) بدان تعبیر کردند، و گفتند: ای صابیان؟ هم حرمتی بمانده بود ماه حرام را، آن حرمت نیز برداشتی. و جهودان از آن مردمان و نامهای ایشان تفوّل کردند، گفتند: و اقد أو قدت الحرب و عمرو عمرت الحرب و الحضرمی حضرت الحرب، و اقد ایقاد حرب کرد و عمرو عمارت حرب کرد و حضرمی به حرب [حاضر آمد] [اشاره] (۳) و اینکه طریقتی باشد ایشان را در تفوّل. آن حدیث به رسول - علیه السّلام - رسید. عبد الله بن جحش را گفت: من تو را نفرمودم که [در ماه حرام] [اشاره] (۴) قتال کن و کسی را بکش، و آن کاروان و آن اسیران را موقوف بکرد و هیچ گونه دست به آن دراز نکرد. اصحاب آن سرّیه از آن اندیشناک شدند و از دست در افتادند، گفتند: یا رسول الله؟ ما اینکه حضرمی (۵) را بکشیم، پس از آن شب ماه رجب را دیدیم، نمی دانیم او را (۶) در رجب کشتیم یا در جمادی؟ و مردم در آن گفتاگوی (۷) کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول - علیه السّلام - آن مال پیش خواست، و خمس آن بیرون کرد - و اول خمسی که در اسلام بود آن بود - و باقی قسمت کرد میان اصحاب سرّیه، و اول غنیمتی در اسلام آن بود، و اهل مکه فدای آن اسیران بفرستادند. رسول - علیه السّلام - گفت: توقّف کنیم، اگر سعد و عتبه بیایند (۸)، و الاّ اینان را به بدل ایشان باز کشیم. چون ایشان باز رسیدند، رسول - علیه السّلام - فدیّه بستند و اسیران را باز جایگاه داد. اما حکم بن کیسان اسلام آورد و با رسول - علیه السّلام - به مدینه بماند، و او را ----- (۱). لب: کالزار. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۷۸): مسلمانان را اهل مکه. (۳-۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج، لب، فق: ما این حضرمی (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر که. (۷). دب، مر: گفت و گوی: لب: گفتگوی. (۸). همه نسخه بدلها: باز آیند. صفحه: ۱۹۸ روز بئر معونه بکشتند شهید. و اما عثمان بن عبد الله، با مکه شد و آن جا بماند تا به وقت مرگ، و کافر مرد (۱). و اما نوفل، روز خندق خواست تا اسب به خندق بجهاند، اسبش نجست (۲) و در خندق افتاد و شکسته شد با اسب، و مشرکان جیفه او را دیت بدادند و باز خریدند. رسول - علیه السّلام - گفت: نستانی (۳) که او خبیث الجیفه و خبیث الدیت است، سبب نزول آیت اینکه بود. قوله تعالی: یَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ، مراد ماه رجب است، و اینکه ماهها را برای آن حرام خوانند که قتال و قتل در آن (۴) حرام است. و گفته اند: لعظم حرمته، برای تعظیم حرمت او را حرامش خوانند و از اینکه جا اینکه ماه را منصل الأسنه گفتند و مضر (۵) الأسنه، که در اینکه ماه عرب سنانها از نیزه بگرفتندی. و گفته اند: رجبش برای آن خوانند که از ماههای حرام منفرد است، چه او، تنهاست و آن سه گانه باقی، پیوسته. و گفته اند: برای آن که از ماهها هیچ به حرمت او نیست، و گفته اند: برای تعظیمش من التّرجیب، من قول سعد: أنا جذیلها المحکک و عذیقها المرّجّب، منّا امیر و منکم امیر - قاله یوم السّقیفه. و مرّجّب، درختی بود که از بسیاری باری (۶) که دارد ترسند که (۷) بشکنند، دعامه ای از [۲۷۶-پ] زیر او برزنند. و اینکه ماه را «أصم» خوانند، برای آن که در او قعقه سلاح نشیدندی، و اینکه از باب لیله نائم و نهاره صائم. و اینکه ماه را «أصب» خوانند، لأنّ الله تعالی یصب فیهِ رحمته علی عباده، در اینکه ماه خدای تعالی رحمت خود بر گناهکاران ریزد. و اینکه ماه را نیز «رجم» خوانند، برای آن که خدای تعالی شیاطین را در اینکه ماه رجم فرماید، و در جاهلیت عظیم الحرمة بود، و چون اسلام آمد حرمتش بیفزود، و در فضل او کتابی مفرد کرده اند. اما قوله: قتال فیهِ، مجرور است بر بدل، و اینکه را بدل اشتمال گویند، و بدل ----- (۱). معج: بود. (۲). وز: نه بجست، آج، لب، فق، مب، مر: بجست. (۳). معج، وز: بستانید، دب، لب: بستانی. (۴). همه نسخه بدلها: در او. [.....] (۵). کذا در اساس و تب، معج، وز، دب: مضمّر، آج، لب، فق، مب، مر: مظهر. (۶). همه نسخه بدلها بجز مر: بار. (۷). معج، دب، آج، لب، فق شاخ. صفحه

۱۹۹: اشتغال آن بود که از میان بدل و مبدل ملابستی بود، چنان که سلب زید ثوبه، و أعجبنی زید داره. و بدل بر چهار نوع بود، و هر یکی در جای خود چون پیش آید ذکر کرده شود، مگر «بدل الغلط» که آن در قرآن نباشد. و از حق بدل آن بود که، چون او را اضافه کنی با مبدل [منه] [اشاره] «۱» معنی مستقیم بود، چنان که سلب زید ثوبه، و معنی آن است که: سلب ثوب زید، فکذلک هیئنا، معنی اینکه که: یسئلونک عن قتال الشهر الحرام، یعنی عن القتال فی الشهر الحرام، و اینکه را ظرف متسع گویند، چنان که: یا سارق اللیلة اهل الدار، المعنی فی اللیلة. و در قراءت عبد الله مسعود چنین است: عن الشهر الحرام و عن قتال فيه. قل یا محمد، بگو ای محمد که: قتال فیهِ کبیر، کالزار» (۲) در ماه حرام کبیر است، و گناهی بزرگ است، و از جمله کبائر است. و صد عن سبیل الله، «صد» منع بود، و مصادود ممنوع بود من قوله. هُم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام» (۳) ... [و مراد] [اشاره] «۴» منع ایشان است رسول را- علیه السلام- از مکه عام الحدیبیه. و «صد» مرفوع است به ابتداء، و ما بعد او معطوف است بر او، الی قوله: اکبر، و «اکبر» مرفوع است بر خبر ابتداء، اینکه قول زجاج است و ابو علی الفارسی، و معنی آن بود که: منع کردن رسول خدای را و صحابه و مسلمانان را از خانه خدا، و نیز کافر شدن به خدا، و نیز اهل حرم را و مکه را از مکه بیرون کردن» (۵)، اینکه جمله که شما کردید با رسول خدا و با صحابه او، بنزدیک خدای تعالی بزرگتر است [از قتال در ماه حرام] [اشاره] «۶». و قوله: و المسجد الحرام، معطوف است علی قوله: عن الشهر الحرام، و عن المسجد الحرام» (۷)، اینکه قول فزاع است. و ابو علی گفت عطف است علی قوله: عن سبیل الله، و عن المسجد الحرام» (۸)، گفت: و بیان اینکه از روی معنی و نظیر او فی

(۱). اساس: ندارد، با توجه به مب افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۳-۸). سوره فتح (۴۸) آیه ۲۵. (۴-۶). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). اساس: کردند، با توجه به معج تصحیح شد. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲، سوره انفال (۸) آیه ۳۴. صفحه: ۲۰۰. قوله: إِنَّ الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد الحرام» (۱)، و ابو علی قول فزاع را رد کرد و گفت سؤال از قتال ماه حرام افتاد، نه از قتال در مسجد الحرام. و آنچه سبب نزول است از قصه عبد الله جحش دلیل اینکه می کند، دگر طول الکلام و آن که وهم سابق نشود به آن که عطف مسجد بر شهر باشد. و اما قول آن کس که گفت: عطف است بر ضمیر مجرور فی قوله «به» ای بالله و المسجد الحرام خطاست، برای آن که عرب عطف نکنند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور متصل، اما آنکه که حرف جز باز آرند، لا یقال: مررت به و زید، و انما یقال: مررت به و بزید، برای آن که جار و مجرور بمنزله اسمی «۲» واحد باشد، و العطف علی بعض الاسم لا یصح. و اما قول آن کس که گفت: «و صد»، «و کفر» معطوف است بر «کبیر» قول او فاسد است، برای فساد معنی، و آن آن است که اگر گویند: قتال ماه حرام «کبیر» است و «صد» است، معلوم است که «صد» نیست، اگر گویند: سبب «صد» است، گوئیم: «صد» حاصل بود، و اینکه سبب که قتال است نبود، دگر آن که: و کفر به اگر عطف باشد بر «کبیر» باید تا کفر [۲۷۷-ر] بود و اینکه خلاف اجماع است. دگر آن که خدای آیت بدان فرستاد تا حجت بود مسلمانان را بر کافران، و حجت آنکه باشد که چنین بود که ما گفتیم، و اگر چنان باشد حجت کافران را بود بر مسلمانان چون قتال کبیر» (۳) باشد و صد و منع باشد و کفر باشد، اینکه همه قوت قول کافران بود، و آیت برای ایشان آمده باشد و مخالف بود سبب نزول را، پس نظم آیت چنین است که: یسئلونک عن الشهر الحرام، ای قتال الشهر الحرام، قل قتاله کبیر و الصد عن سبیل الله و عن المسجد الحرام و الکفر به، ای بالله و إخراج اهله، ای اهل المسجد الحرام اکبر عند الله، ای هذه الأشياء باجمعها اکبر عند الله، یعنی اینکه که شما کردید بزرگتر است و شیعتی در باب کبیره‌ای از قتال در ماه حرام، اینکه به حجت

--- (۱). سوره حج (۲۲) آیه ۲۵. (۲). همه نسخه بدلها: اسم. (۳). همه نسخه بدلها: کبیره. صفحه: ۲۰۱. کردی و به اینکه تمسک کردی، و آن کبائر و کفر خود فراموش کردی» (۱). قوله: وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ، اینکه جمله دگر است مستأنف هم در آن معنی، و مراد به «فتنه» کفر است [و شرک به خدای عظیمتر] [اشاره] «۲» است از کشتن پسر حضرمی. چون اینکه آیت آمد، عبد الله بن جحش نامه نوشت به مسلمانان مکه و گفت: چون کافران شما را تعبیر کنند بدانچه من کردم، شما نیز ایشان را تعبیر کنید به کفر و

منع رسول و اخراج او از مکه که خدای برای من مشرکان را جواب داد. آنکه گفت: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ، گفت: اگر اینکه کافران ممکن باشند و توانند، پیوسته با شما کارزار» (۳) کنند تا شما را از دین خود برگردانند اگر توانند. قتاده گفت: قتال در ماه حرام و در حرم منسوخ است بقوله: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۴) ... و بقوله: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (۵) ... و جنائی اینکه قول اختیار کرد. و عطا و دیگر مفسران گفتند: او بر تحریم است، و مذهب ما آن است که: هر کس که اینکه ماه و اینکه جای را حرمت دارد، و قتال نکند، با او قتال نکنند و ابتدا نکنند به اذیت او، و آن کس که اینکه «۶» حرمت ندارد با او قتال کنند. و رسول - علیه السلام - چون فتح مکه بکرد، خطبه کرد و گفت: ان الله احلها لي في هذه الساعة و لا يحلها لاحد بعدى الى يوم القيامة. و قوله: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ، بدان که ارتداد مؤمن بنزدیک ما درست نبود، برای آن که اجماع است که بر ایمان استحقاق ثواب ابد بود، و بر کفر استحقاق عقاب ابد بود، و جمع از میان ایشان در حق یک شخص متعذر بود، برای آن که صحت استحقاق تبع صحت وصول است، و چون وصول صحیح نبود ----- (۱). د. ب. آج، لب، فق، مب، مر و اگر گویند چگونه شاید که صد و کفر مبتدا باشد، و اینکه هر دو نکره است، و مبتدا باید که معرفه باشد، گویم: روا بود که نکره باشد، چون موصوف باشد یا مخصوص، کقولهم: رجل من بنی تمیم فارس و غلام کریم النسب حاضر و آنچه بدین ماند. و صد مخصوص است بقوله: «عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَفَرُ بِهِ نِيزِ يَقُولُهُ اِي بِاللَّهِ، پس بدین وجه روا باشد. (۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۳). لب: کالزار. (۴). سوره توبه (۹) آیه ۵. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳. (۶). مب ماه را. صفحه: ۲۰۲ استحقاق متصور نبود، مگر آنکه که احباط گویند که کفر او ایمانش را محبط کرد، یا عقاب کفرش ثواب را محبط کرد. و چون احباط درست نیست، بنا کردن بر او درست نباشد، پس آن را که بینند از مسلمانان که مرتد شود، یا ایمانش درست نبوده باشد، یا اظهار ارتداد و کفر که کند بر سبیل تقیه و یا غرض دیگر بود برای اینکه دلیل که گفتیم. و تأویل ارتداد در آیت برگردیدن باشد از ظاهر اسلام نه از ایمان، چه اینکه دلیل مانع است از او. فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ به جواب شرط مجزوم است، و «او» حال راست. فَأُولَئِكَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ، ایشان را عملهای «۱» باطل باشد در دنیا و آخرت، و مراد به احباط در آیت و هر کجا که باشد نفی قبول و وقوع بود در اول، و لکن چون با اول صورت واقع دارد و در ثانی حال آن را ثمرتی نبود تا محبط ماند، خدای تعالی آن را محبط خواند [۲۷۷-پ] [اشاره]. و اصل «حبوط» آن بود که چهار پای را شکم بیامهد» (۲) و از آن بمیرد پس هر بطلان و هلاک را حبوط گویند. اما حبوط اعمال ایشان در دنیا آن بود که خدای تعالی اطلاع کند خلق را بر سر و نفاق ایشان، تا آن مدح که ایشان را کرده باشند به ذم بدل شود، چنان که در حق ابلیس بود و اما در آخرت ثوابی که ایشان را بودی، اگر آن عمل به اخلاص کردند و آن ایمان با حقیقت بودی آن نباشد، و کلام در بطلان احباط در دگر جایگاه بیاید - ان شاء الله. وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، و ایشان اهل دوزخ باشند برای کفرشان. چون رسول - علیه السلام - از طعنه مشرکان رنجور دل شد، و در حق اینکه مردمان و غنیمتی که آورده بودند توقفی «۳» کرد، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و رسول - علیه السلام - غنیمت قسمت کرد، گفتند: یا رسول الله، ما را بر اینکه غزا که کردیم، و بر اینکه رنج که بردیم هیچ مزدی و ثوابی خواهد بود! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: ----- (۱). همه نسخه بدلها هرزه و. (۲). همه نسخه بدلها: بیامسد. (۳). آج، لب: توقفی. صفحه: ۲۰۳ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، «امنوا» ای صدقوا، ایمان آرند و تصدیق کنند و هجرت کنند و خانه و مسکن خود رها کنند در رضای خدا، و در سبیل خدای تعالی جهاد کنند. وَأُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ، ایشان امید رحمت خدای دارند. آیت به «۱» تسلی ایشان فرستاد تا آیس نشوند و امید بر ندارند. وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است، بیامرزد گناهکاران را به رحمت. قوله: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی صحابه رسول پیش رسول آمدند، و گفتند: یا رسول الله؟ افتنا في الخمر و الميسر فأنهما مذهبه للعقل مسلبة للمال، ما را فتوا کن در باب خمر و قمار که اینکه هر دو عقل برنده و مال رباینده

است (۲)، مصدر به جای اسم فاعل بنهاد مبالغت را (۳). خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. جماعتی مفسران روایت کردند که: خدای تعالی در خمر چهار آیت فرستاد، به مکه اینکه آیت فرود آمد: وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سِكْرًا (۴) ... ای مسکرا علی احد القولین، و آنکه حلال بود، چون معاذ جبل و جماعتی از صحابه با رسول - علیه السلام - در اینکه باب مراجعتی کردند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد که: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ. جماعتی دست برداشتند و جماعتی دست برداشتند برای منفی که در او بود. تا روزی عبد الرحمن بن عوف مهمانی کرد و طعامی بساخت و جماعتی را حاضر کرد. چون طعام بخوردند، ایشان را خمر آورد، و ایشان خمر خوردند و اینکه آنکه بود که خمر هنوز حلال بود. نماز شام در آمد و ایشان مست شده بودند، یکی را پیش داشتند تا نماز کنند به ایشان، الحمد برخواند و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۵)، و در او بخواند که: اعبدا ما تعبدون (۶)، و همچنین تا آخر بی «لا» که حرف نفی است. ----- (۱). مب، مر: آیت از جهت. (۲). همه نسخه بدلها: ربانیده‌اند. (۳). دب، آج، لب، فق، مر يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ می پرسند تو را از خمر. (۴). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۷. (۵). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱. (۶). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۲. صفحه ۲۰۴: خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ (۱) ... چون اینکه آیت آمد، قومی دگر دست برداشتند و گفتند: خیری نباشد در چیزی که ما را از نماز باز دارد و در او اثم باشد. و قومی دگر به اوقاتی که نه اوقات نماز بودی تعاطی می کردند، تا روزی یکی از جمله مسلمانان خمر خورد، [چون مست شد] [اشاره ۲] او را کشتگان بدر یاد آمد، برایشان بگریست و نوحه کرد، و در نوحه و مرثیه ایشان [اینکه بیتها بگفت] [اشاره ۳]: تَحْيَى بِالسَّيْلَةِ امَّ بَكَرٍ وَ هَلْ لَكَ بَعْدَ رَهْطِكَ مِنْ سَلَامٍ ذَرِينِي اصْطَبِحْ بَكْرًا فَانِّي رَأَيْتُ الْمَوْتَ نَقَبٌ (۴) عن هشام و ود بنو المغيرة لو فدوه بالف من رجال او سوام [۸۷۲-] ر] و كَاتِي بِالطَّوِي طَوِي بدر من الشيزي تكلل بالسنام و كَاتِي بِالطَّوِي طَوِي بدر من الفتيان و الحلل الكرام اینکه حدیث به رسول رسید، رسول - علیه و علی آله السلام - برخاست و بیامد و چیزی که در دست داشت خواست تا بر او زند، او زینهار خواست و عذر خواست و توبه کرد و پناه با خدای داد از خشم خدا و پیغامبر. زهری روایت کرد از زین العابدین علی بن الحسین بن علی - علیهم السلام - از پدرش از امیر المؤمنین - علیه السلام - که او گفت: من شتری داشتم نکو، و شتری دیگر رسول - علیه السلام - مرا داده بود از غنیمت. آن هر دو شتر بیاوردم و یکی را میعاد (۵) گرفتیم تا برویم و پاره‌ای هیزم بیاریم. شتران را نزدیک دیوار بستی از آن مردی انصاری بیستم، و من برفتم تا رسن و جوال و آلت جمع کنم، که (۶) باز آمدم اشتران را کشته یافتیم و شکم شکافته و کوهان بریده، مرا سخت آمد تا نزدیک بود که آب از چشم من روان گردد. گفتیم: اینکه که کرد! گفتند: عمّت کرد حمزه. گفتیم: چرا! (۷) ----- (۱).

سوره نساء (۴) آیه ۴۳. [.....] (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: اشعار گفت، به دلیل نو نویسی متن به قیاس با نسخه معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). اساس نو نویسی و مخدوش است، با توجه به معج تصحیح شد. (۵). دب، لب، فق، مب، مر: معاد، آج: معاون. (۶). مب، مر: چون. (۷). همه نسخه بدلها: چرا کرد. صفحه ۲۰۵: گفتند: مست بود با جماعتی زنگی خنیاگر که در میان ایشان بود - و اینکه بیتها بگفت - و ایشان گرسنه بودند، او بیامد و چنین کرد - و هی: الا یا حمز للشرف التواء و هن - معقلات با [لفناء] [اشاره ۱] ضع السيكين في الليات منها فضرجهن حمزة بالدماء و عجل من شرائحها كبابا ملهوجه علی و هج الصيلاء و اصلح من اطايها طبيخا لشربك من قديد او شواء فأنت ابا عمارة المرجي لكشف الضر عنا و البلاء امير المؤمنين علی - علیه السلام - گفت: من بیامدم و شکایت با رسول خدای کردم، و او در حجره ام سلمه بود، و بریده مولای رسول آن جا بود. رسول - علیه السلام - برخاست و نعلین در پای کرد و بیامد و مادر (۲) پی او. چون به در سرایی که ایشان در آن جا بودند برسید، سلام کرد و دستوری خواست و در سرای شد و حمزه را گفت: چرا چنین کردی! و او را ملامت کردن گرفت. او نیز در رسول نگریست، و آنکه چشم از او بگرفت و گفت: نه شما و پدران شما بنده پدر من بودیت (۳)! رسول - علیه السلام - گفت: یا علی؟! عمّت سخت مست است، و باز پس آمد و گفت: غرامت شتران بر من است. با (۴) دیگر روز حمزه برخاست و بیامد و در

دست و پای رسول افتاد و عذر «۵» خواست. رسول - علیه السّلام - گفت: من برای تو استغفار کردم و از خدای در خواستم تا تو را عفو کرد. پس از آن عتبّان بن مالک طعامی ساخت و سر شتری بریان کرد و جماعتی را حاضر کرد، و سعد بن ابی وقاص آن جا بود، چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت آمدند. سعد در آن میانه قصیده‌ای خواند که در آن جا هجای انصاریان بود و فخر قوم او. انصاری برخواست و آن استخوان «۶» برگرفت و بر سر سعد زد و سر او -----

(۱) - اساس: افتادگی دارد، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب: بر. (۳). مع، وز، دب، آج، لب، فق: بودی، مب، مر: بودید. (۴). همه نسخه بدلها: بر. (۵). مب: عذرها. (۶). مع، وز، دب، آج: استخوان. صفحه: ۲۰۶ بشکست. او به شکایت به رسول آمد، یکی از صحابه گفت: اللهم بین لنا بیانا شافیا فی الخمر، بار خدایا! ما را بیانی شافی کن در باب خمر، خدای تعالی آیت سوره المائدۀ بفرستاد: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ «۱» - الایة، و خمر حرام شد اینکه قول بیشتر مفسران است. و قول بعضی مفسران و بعضی اصحاب ما آن است که خمر همیشه حرام بود، و اینکه اخبار را قبول نکنند. خلاف کردند در آن که اینکه آیت دلیل تحریم خمر می کند یا نه! حسن بصری گفت: آیت دلیل تحریم خمر می کند از آن جا که خدای تعالی گفت: فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ، و لفظ «اثم» و «حرج» و مانند اینکه دلیل تحریم کند. اگر تنها بودی هم دلیل تحریم کردی، اعنی «اثم» من قوله: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ «۲۷۸- پ» مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ «۲». ...، فکیف که وصف می کند «اثم» آن را به کبر که: قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ. و گفت: در باب خمر اول، آیت نماز آمد که: لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى «۳» ...، و اینکه دلیل تحریم نکرد، بیش از آن نیست در او که نهی است از نماز کردن در حالی که مستی باشد که نداند که چه می گوید، پس از آن اینکه آیت آمد: قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ، و اینکه دلیل تحریم کرد - چنان که گفتیم. و پس از آن به تأکید تحریمش آیت سوره المائدۀ آمد: إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ «۴». و قتاده و جماعتی دیگر گفتند: آیت «۵» سوره البقره دلیل تحریم نمی کند، آیت سوره المائدۀ دلیل تحریم به کند. و تفسیر داد «اثم» را به گفتا گوی «۶» و خصومتی که ممکن باشد که «۷» رود، و قول حسن بصری درست تر است. امّا «خمر» اسمی است عصیر انگور را چون بجوشد و سخت شود، اعنی در سورت و مست کردن نزدیک بیشتر مفسران، و ابو حنیفه و سفیان ثوری و ابو یوسف -----

(۱) - (۱). سوره مائده (۵) آیه ۹۰. (۲). سوره اعراف (۷) آیه ۳۳. [.....]. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۳. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۰. (۵). همه نسخه بدلها: اینکه آیت اعنی. (۶). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت و گوی. (۷). همه نسخه بدلها آن جا. صفحه: ۲۰۷ گفتند: هر چه از انگور و خرما کنند و بجوشد نه بر آتش آن را خمر خوانند «۱» آنکه در مطبوع خلاف کردند، مذهب ما آن است که: هر عصیری که بجوشد «۲» اگر بر زمین باشد و اگر بر آتش، حرام شود. و حدّ جوشیدن او آن بود که زبر و زیر «۳» شود، و حلال نشود پس از آن که حرام شد، اگر خمر شده باشد، امّا چون بر آتش بجوشد حرام شود، مگر آنکه که چندانی بجوشانند که دو بهر شود و سه یکی «۴» بماند آنکه حلال بود و اینکه در عصیر بود در خمر نبود. و مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف و اهل عراق آن است که: خمر و عصیر را «۵» حکم یکی باشد. و مذهب فقهای اهل مدینه آن است که: هر چه بسیار از او مستی کند اندکش حرام باشد، و مذهب ما اینکه است، و مذهب اهل عراق جز اینکه است، گفتند: آنچه [از آن] [اشاره] «۶» مستی کند آن شربت باز پسین حرام «۷» است. امّا نبیذ التمر، که در او اخبار آورده اند که: تمره طیبه و ماء طهور، آن است که رسول - علیه السّلام - در اسفار و غزوات «۸» به منزلی که فرود آمدی، آبها شور و ناخوش بودی. روزی به بعضی منازل فرود آمد، و آب سخت شور و ناخوش بود، بفرمود تا خرمایی چند در مطهره آب افکنند، و رسول - علیه السّلام - بخفت به قیلوله. آنکه برخاست، و از آن آب وضو کرد. گفتند: یا رسول الله! روا باشد! گفت: چرا روا نباشد؟ تمره طیبه و ماء طهور، خرمای پاک و آبی پاکیزه. اینکه است معنی آن که گویند از رسول الله: «تَوْضَأُ بِنَبِيذِ التَّمْرِ»، برای آن که نبذ رمی بود، یعنی ماء نبذ فیہ التمر، آبی که خرما در او افکنده باشند، نه خمری که از خرما کرده باشند، و اینکه را نقیع خوانند که خرما یا مویز در آب افکنند تا طعم

آن فرا گیرد» (۹)، برای بامداد به شب در افگند، و برای شبگاه» (۱۰) بامداد در افگند بیش» (۱۱) از یک روز یا (۱۲) یک شب در او -  
 ----- (۱). همه نسخه بدلها: گویند. (۲). همه نسخه بدلها سواء. (۳). همه نسخه بدلها:  
 زیر و زبر. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: سیکي. (۵). همه نسخه بدلها: در خمیر و عصیر. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و  
 دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). همه نسخه بدلها آن. (۸). همه نسخه بدلها: اسفار غزوات. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ها  
 گیرد، مب، مر: گیرد. [.....] (۱۰). همه نسخه بدلها بجز دب: شبانگاه. (۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مر: بیشتر. (۱۲). مج: که. صفحه  
 : ۲۰۸ نباشد، و مراد آن که چندان در او رها نکنند که آن به حدی رسد که در او سورتی و شدتی پدید آید، یا «۱» به حد آن که  
 اگر بسیار بود مستی کند» (۲)، اگر چنین بود مسکر باشد، و مسکر حرام بود، هر مسکری که باشد سواء اگر از انگور کنند و اگر از  
 خرما یا مویز یا جويا ارزن، اندک و بسیارش در «۳» تحریم یکی باشد بنزدیک ما و «۴» شافعی و مالک و احمد و ابو ثور. و هر چه  
 چنین بود خمر بود، برای آن که اشتقاق خمر از خمر است، و هو ما و اراک» (۵) من شجر او «۶» غیره. و «خمره» آن بود که در عجن  
 کنند، [و خمر ستر بود، و خمار گویند مقنع را] [اشاره] «۷»، و «خمار»، بیماری و رنجی بود از شرب خمر، و «خمرت»، مصلی نماز  
 کوچک باشد، و «مخمرت»، ملابست باشد. پس «خمر» برای آتش گویند که عقل پیوشد، و خمیر را «۸» هم برای اینکه خمیر  
 گویند. چون لفظ قرآن بر خمر است [۲۷۹-ر] [اشاره]، و هر چه مخامر عقل بود آن را خمر خوانند، پس از ظاهر آیت لا بد باید تا  
 حرام بود و از اجماع امت، و اخبار در اینکه باب از رسول- علیه السلام- و صحابه و تابعین بیرون از حد است. و اجماع حاصل است  
 بر آن که: کل مسکر حرام. و در کیفیت او خلاف کردند، و غرض رسول- علیه السلام- اشارت به جنس است نه به عین، فکیف  
 که «۹» یک شربت از جمله عین شرابی؟ و اینکه تخصیص باشد بی دلیل، و اخبار در اینکه معنی بسیار است «۱۰» اینکه که: ما اسکر  
 کثیره فقليله حرام، هر چه بسیارش مستی «۱۱» کند، اندکش حرام باشد از انواع خمر. و عایشه «۱۲» روایت کند از رسول- علیه  
 السلام «۱۳»: ما أسکر الفرق فملء الکف منه ----- (۱). همه نسخه بدلها: تا. (۲). آج،  
 لب، فق، مب، مر و. (۳). همه نسخه بدلها باب. (۴). همه نسخه بدلها و بنزدیک. (۵). وز: وراک. (۶). همه نسخه بدلها: شجر و. (۷).  
 اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). همه نسخه بدلها به. (۱۰). همه نسخه بدلها: بسیار  
 آمد و لفظ. (۱۱). مر: مست. [.....] (۱۲). وز رضی الله عنها. (۱۳). مج، وز، دب که. صفحه : ۲۰۹ حرام، گفت: آنچه فرقی «۱» از او  
 مستی کند» (۲) چندان که در کفی کنند از او حرام باشد. و «فرق» انائی بود که شانزده رطل در او گنجد. و لفظی دگر از رسول-  
 علیه السلام- اینکه است «۳»: کل مسکر حرام اوله و آخره. و رسول- علیه السلام- گفت: «۴» «۵» «۶» «۷» «۸» «۹» «۱۰» ان من التمر خمر» و ان  
 من العنب خمر» و ان من الزبيب خمر» و ان من العسل خمر» و ان من الحنطة خمر» و ان من الشعير خمر» و ان من الذرة خمر»  
 ، فرمود: از انگور خمر باشد و از خرما و مویز و انگین و گندم و جو و ارزن. و قال- علیه السلام: کل شراب عاقبتہ کعاقبہ الخمر فهو  
 حرام، گفت: هر شرابی که آن را عاقبتی بود چون عاقبت خمر، یعنی در مستی، او حرام است. و اما اخبار در نهی و زجر و [بال و  
 عقاب] [اشاره] «۱۱» شارب خمر آن را حدی نیست. اما خبری جامع هست، مضاء بن حرب «۱۲» روایت کند از ابو عبد الله که گفت:  
 روزی جماعتی از اهل شام بنزدیک عبد الله عمر آمدند و گفتند: یابن عمر؟ ما را خبر ده تا از رسول- علیه السلام- چه شنیده‌ای در  
 باب شراب مسکر! گفت: از رسول- صلی الله علیه و علی آله- شنیدم که او گفت: و الذی بعثنی بالحق» به آن خدایی که مرا به حق  
 به خلقان فرستاد که هر کس که او یک شربت باز خورد از شراب مسکر، خدای تعالی چهل روز نماز او نپذیرد، و اگر توبه کند  
 مقبول باشد. و چون دو شربت باز خورد، خدای تعالی هشتاد شبانروز «۱۳» نماز او نپذیرد، و اگر توبه کند مقبول بود توبه اش. و بدان  
 خدای که مرا به حق «۱۴» بفرستاد که هر که او سه شربت مسکر باز خورد، خدای تعالی صد و بیست روز نماز او نپذیرد. و واجب  
 باشد بر خدای که او را ردغه الخبال بچشاند. گفتند: «ردغه الخبال» چه باشد! گفت: خون و ریم اهل دوزخ که از شکم ایشان بیرون  
 آمده باشد، و آن در «۱۵» وادی بود از دوزخ چندان که از مشرق ----- (۱). دب،

آج، لب، فق، مب، مر: فرق. (۲). دب، آج، لب، فق، مر از کفش، مب در کفش. (۳). مب، مر که. (۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴). همه نسخه بدلها: لخمرا. (۱۱). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مر: مضار بن حرب. (۱۳). هشتاد روز، مب، مر: شبانه روز. (۱۴). دب، آج، لب، مب، مر: به خلق، فق: به خلقان. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دو. صفحه ۲۱۰ تا به مغرب در آن جا موج می‌زند. آنگه گفت: و ازیدکم یا اهل الشام، زیادت کنم برای شما ای اهل شام. رسول- علیه السلام- گفت: و أُلذی بعثنی بالحق، به آن خدای «۱» که مرا به حق «۲» بفرستاد، که شارب خمر فردای قیامت می‌آید سیه روی، از رق چشم، لبها از دهن باز افتاده، آب از دهنش می‌رود، هر که او را بیند از اوش نفرت آید. و ازیدکم یا اهل الشام، رسول- علیه السلام- گفت: شارب خمر تشنه بمیرد، و در گور تشنه باشد، و روز قیامت تشنه برخیزد، و هزار سال بانگ می‌دارد که: وا عطشاه؟ پس از هزار سال آبی بیارند چون دردی زیت که بنزدیک دهن برد، رویش بریان کند و دندانهایش در آن کاس «۳» افتد، و چشمهایش بیرون آید تا همه باز خورد. چون خورده باشد، هر چه در شکمش باشد گداخته شود. و ازیدکم یا اهل الشام «۴»، رسول- علیه السلام- گفت: شارب الخمر می‌آید روز قیامت، حق تعالی گوید: بگیری اینکه را، هفتاد هزار فریشته روی به او نهند و در او آویزند، و او را در روی «۵» می‌کشند، و فرشتگان عذاب از پیش «۶» [۲۷۹-پ] باز آیند «۷» با سلاسل و اغلال، بر روی او می‌زنند تا او دهن باز کند، طعمی در دهن او نهند: كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ «۸»، چون سرهای دیوان، آن به گلوش فرو نشود، و کرم از آن جا بیرون می‌آید و در دهن و کام و شکم او می‌افتد، او چون وحوش «۹» در بیابان می‌رمد. و ازیدکم یا اهل الشام، رسول- علیه السلام- گفت: شرب خمر در دیوان شارب الخمر «۱۰»، از بالای همه گناهان او بشود چنان که درخت «۱۱» بلند از بالای همه درختان برود. و ازیدکم یا اهل الشام، رسول- علیه السلام- گفت: هر که فرزندش را خمر -----

----- (۱). مح، مر: خدایی. (۲). مب: به خلق. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: کاسه. [.....]. (۴). مب زیادت کنم از برای شما ای اهل شام. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به روی. (۶). مر او. (۷). مب، مر: می‌آیند، بقیه نسخه بدلها: آیند. (۸). سوره صفات (۳۷) آیه ۶۵. (۹). همه نسخه بدلها: وحش. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: گفت در شرب خمر شارب خمر. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: درختی. صفحه ۲۱۱ دهد، خدای تعالی او را از شراب غسلین بچشانند، و آن در شکم همچنان جوشد که آب بر آتش. و ازیدکم یا اهل الشام، رسول- علیه السلام- گفت: شارب خمر روز قیامت از تشنگی سر بر زمین می‌زند و می‌گوید: وا عطشاه؟ و ازیدکم یا اهل الشام، رسول- علیه السلام- گفت: هر که در پیش «۱» او آیتی باشد از کتاب خدای، و او خمر فرو ریزد آن جا، به هر حرفی که در آن آیت بود فریشته‌ای بیاید و به موی پیشانی او در آویزد، و «۲» او را پیش خدای آرد تا قرآن با او خصومت کند، و هر که را قرآن خصم باشد او مقهور و مغلوب بود. و ازیدکم یا اهل الشام، خدای تعالی هم به آن لفظ که نهی می‌کند از عبادت اصنام، نهی می‌کند از خمر، در حق اصنام می‌گوید: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ «۳» ... در باب خمر می‌گوید: فَاجْتَنِبُوهُ «۴» ... و به قولی مراد به «رجس» نه اوثان است خمر است، یعنی پلیدی از جهت اوثان، علی تقدیر الرِّجْسِ الصَّادِرِ مِنْ جِهَةِ الْأَوْثَانِ، و بر اینکه قول «من» ابتدای غایت باشد. و ازیدکم یا اهل الشام، رسول- علیه السلام- در باب خمر چند کس را لعنت کرد: خمر را لعنت کرد و آن که فشارد، و آن که فرماید تا فشارند، و ساقی را، و شاربش را، و حاملش را که بر گیرد، و آن را که به او برند، فان تاب تاب الله علیه، اگر توبه کند خدای تعالی توبه‌اش بپذیرد لقلوله: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «۵». «توآبان»، آنان باشند که از کرده توبه کنند، و متطهران آنان باشند که خود نکنند و خویشتن از آن پاکیزه دارند. و الخمر جماع الأثم و أمّ الخبائث و مفتاح الشرّ، خمر جمع «۶» بزه است، و مادر پلیدیهاست، و کلید همه شرها و بدیهاست. قوله: وَ الْمَيْسِرِ، یعنی القمار. مراد به «میسر» قمار است. عبد الله عباس گفت: در جاهلیت فرد به اهل و مال و فرزند قمار باختی. چون بماندی و مقمور «۷» شدی از -----

----- (۱). مع، وز، دب، لب، فق، مب، مر: در نفس. (۲). همه نسخه بدلها: تا. (۳). سوره حج (۲۲) آیه ۳۰. (۴). سوره مائده (۵) آیه ۹۰. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲. (۶). همه نسخه بدلها: مجمع. [.....]. (۷). فق: مقهور. صفحه ۲۱۲

همه بیرون آمدی و بدادی. و اصل او از «۱» «یسر لی الشیء اذا وجب یسر یسرا» باشد، و یاسر واجب به قمار باشد، یعنی ما وجب له. آنکه قمار را «یسر» و «میسر» خواندند برای آن که اعتقاد وجوب آن کرده بودند، و مقامر را یاسر و یسر خوانند، قال النَّابِغَةُ فی الیاسر: او یاسر ذهب القداح بوفره اسف تأکله الصّدیق مخلّع و قال آخر فی الیسر (۲): فبت کأنتی یسر غیین یقلّب بعد ما اختلع القداحا مقاتل گفت: برای آن قمار را میسر خوانند که قامر مقمور را گوید: یسر لی ما قمرت، آنچه بمانده (۳) از او دیده (۴). و اصل آن که عرب باختندی بر شتر بودی، شتری بخیردندی و بکشتندی، آنکه پاره پاره بکردندی. و در پاره‌های او خلاف کردند. ابو عبیده گفت و ابو عمر (۵) که: ده جزو بودی. اصمعی گفت: بیست و هشت پاره بودی. آنکه به ده تیر بر اجزای (۶) قمار کردند و آن تیرها را «ازلام» و «قداح» خواندندی، هفت را از آن ده نصیب بودی، و سه را نصیب نبودی [۲۸۰-ر] [اشاره]. و نام آن تیرها اینکه است: «الفذّ» و او را یک نصیب باشد، و «توأم» و او را دو نصیب باشد، و «رقیب» و او را سه نصیب باشد، و «حلس» و او را چهار نصیب باشد، و «نافس» و او را پنج نصیب، و «مسبل» و او را شش نصیب باشد، و «معلی» و او را هفت نصیب باشد. و آن سه که آن را نصیب نبود: آن را «منیح» و «سفیح» و «وغد» خوانند. آنکه اینک تیرها در خریطه‌ای کنند و آن را ربابه خوانند، قال ابو ذؤیب: و کأنتهن ربابه و کأنته یسر فیض علی القداح و یصدع آنکه آن کیسه در دست مردی نهند که معتمد ایشان بود، و آن مرد را «مجیل» و «مفیض» خوانند، دو اسم مشتق است از فعل او تا او بگرداند، و آنکه یک یک بیرون

--- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اومن. (۲). اساس به صورت «المیسر» هم خوانده می‌شود. (۳). مع: نمانده. (۴). کذا: در اسامی و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۱۹۱): از او بده. (۵). دب، آج، لب: ابو عمرو. (۶). آج: بران احزا. صفحه: ۲۱۳ می‌آرد به نام هر کسی، هر (۱) مرد را که به نام او آن تیر بر آمده باشد، آن نصیب که بر او نوشته باشد (۲) می‌دهد. و «نصیب» را از اینکه جا سهم خوانند که نصیب بر آن تیر نوشته بود (۳). و تیر به تازی سهم باشد. پس اگر از آن تیرها بی نصیب به نام کسی بر آید خلاف کرده‌اند. بهری گفتند: هیچ (۴) نگیرد، و بهای شتر جمله غرامت کنند او را. و بهری گفتند: چیزی ندهند او را و غرامت نکنند بر او، و آن [تیر را لغو گویند] [اشاره] (۵)، و دگر باره به نام او دیگری بر آرند، آنکه آنچه برده باشند برنگیرند (۶)، بل به درویشان دهند، برای اینکه کار ایشان به قمار [باختن] [اشاره] (۷) فخر آورند که در آن خیری (۸) به درویشان رسد، و آن را که به آن مشغول نباشد (۹)، او را بنکوهند و ذم کنند، و به تازی او را «برم» خوانند، قال متمم بن نویره: و لا برما تهدی النساء لعرسه اذا القشع فی برد الشتاء تقعقا عبد الله مسعود روایت کند که شطرنج و نرد حرام است و همه بازی حرام است (۱۰)، و در دوزخ است تا بازی کردن به جوز و کعب. و ابو صالح روایت کرد از عبد الله عیّاس که گفت: «میسر» قمار است، و جمله در دوزخ است. و روایت کرده‌اند که: عبد الله مسعود بگذشت به جماعتی که شطرنج می‌باختند، گفت: ما هذه التّمائیل الّتی أنتم لها عاکفون (۱۱). و رسول - علیه السّلام - گفت: من لعب بالترّد فقد عصی الله و رسوله، هر که به نرد بازی کند، در (۱۲) خدا و پیغامبر عاصی باشد. عبد الله بن عمرو (۱۳) گفت: خواندم در بعضی کتابهای منزل که «هر که او شطرنج باز در سبیل قمار، همچنان بود که گوشت (۱۴) خوک خورده، و هر که باز در نه به قمار، ----- (۱). همه نسخه بدلها: هر کدام. (۲). همه نسخه بدلها: بودند. (۳). همه نسخه بدلها: باشد. (۴). همه نسخه بدلها نصیب. (۵-۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). مع، وز: برگیرد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: برنگیرد. (۸). همه نسخه بدلها: چیزی. [.....] (۹). اساس: باشد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). همه نسخه بدلها و قمار همه حرام است. (۱۱). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۵۲. (۱۲). دب، آج، لب، فق، مر: در نرد. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبد الله بن عمر. (۱۴). مع، وز: گوشتک، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوشت سگ. صفحه: ۲۱۴ همچنان باشد که خویشتن به روغن او بیندوده (۱). و در خبر است که امیر المؤمنین (۲) - علیه السّلام - به قومی بگذشت که شطرنج می‌باختند، گفت: ما هذه التّمائیل الّتی أنتم لها عاکفون (۳)، و پاره‌ای خاک بر گرفت و در آن میان ریخت. چنین گویند (۴) آنان که تعاطی آن کار کنند که هر گه که (۵) آن نطع باز افکنند (۶) قدری خاک در آن میان



باشد. عبد الله عباس روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: «۷» ملعون من لعب بالاشتریق»، یعنی الشطرنج، و الناظر الیه کاکل لحم الخنزیر، گفت: ملعون است آن «۸» که شطرنج باز، و آن که در آن نگرده چنان است که گوشت خوک می خورد. و رسول - علیه السلام - گفت: من لعب بالنرد شیر فکأنا غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه، گفت: هر که او نرد باز، همچنان بود که دست در خون و گوشت خوک نهاده. و اخبار در اینکه معنی بسیار است، و اگر چه میسر در عرب قمار بر اینکه وجه بود، آیت متضمن نهی است از جمله انواع قمار. و روایت است از رسول - علیه السلام - که گفت: «۹» ایاکم و هاتین الکعبتین الموشومتین «فإنهما من میسر العجم، گفت: دور باشی از اینکه دو استخان نگاشته که آن از قمار اهل عجم است. و صادق - علیه السلام - گفت از پدرانیش که نرد و شطرنج [۲۸۰-پ] از جمله میسر است. قُلْ فِیْهِمَا إِثْمٌ کَبِیْرٌ، بگو ای محمد که در آن هر دو یعنی خمر و میسر بزه‌ای عظیم هست «۱۰» و فسادی بسیار به آن تعلق دارد از مخاصمت و مشامت و کلام فحش و دروغ و ضرب مزامیر «۱۱» و منع صلوات و زوال عقل، و انواع آنچه تعلق دارد به او از جمله فواحش. ----- (۱). مع، وز، دب، آج، لب: باندوده. (۲). همه نسخه بدلها علی. (۳). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۵۲. (۴). همه نسخه بدلها: گفتند. (۵). همه نسخه بدلها: که هر که. (۶). همه نسخه بدلها بجز دب: افکند. (۷). مع، وز: بالاشریق. (۸). همه نسخه بدلها کس. [.....] (۹). آج: الموشومتین. (۱۰). همه نسخه بدلها: است. (۱۱). مع، وز: خوامیر. صفحه: ۲۱۵ اهل کوفه خوانند مگر عاصم: «کثیر» بالثاء، باقی قراء «کبیر» «۱» بالباء. و مَنَافِعُ لِلنَّاسِ، و در آن جا منفعتهایی هست مردمان را. بهری گفتند: مراد منفعت تن است «۲» از آنان که خمر با طبع ایشان موافق بود، و لذتی به آن متعلق است، و منافع تجارتنی که به آن کردند، چنان که اعشی گفت: لنا من ضحاهها خبث نفس و کأبه و ذکری هموم ما تغب أذاتها و عند العشاء طیب نفس و لذه و مال کثیر عدوه «۳» نشواتها و چنان که دیگری گفت «۴»: و إذا شربت فإنتی ربّ الخورنق و السدیر و إذا صحوت فإنتی ربّ الشویهة و البعیر یکی از جمله خلفا شاعری را گفت: ما تصنع بشرب الخمر! چه خواهی کردن خمر را که اولش تلخ است و آخرش خمار! گفت: چنین است «۵»، و لکن بینهما حاله لا یساویها ملکک، در آن میانه حالتی هست که با ملک تو برابر نکم. گفت: توبه بکن تا تو را فلان اقطاع بدهم «۶». گفت: چون مست شوم ملک من از ملک تو بیش باشد. گفت: باز چون هشیار «۷» شوی نه همان گدای باشی! گفت: اعاود السكر لیعاودنی الغنی «۸»، با سر مستی شوم تا توانگری با من آید. منافع خمر از اینکه معانی بود، و منافع میسر آن مالی که از آن جا جمع کنند و ببرند. و إثمهما أكبر من نفعهما، گفت: و لکن بزه‌اش بزرگتر است از سودش. مفسران گفتند: اثم خمر آن بود که چون مست شود مردم را ایذا کند، و اثم قمار آن بود که مال مردمان «۹» به ناحق ببرد. ربیع و ضحاک گفتند «منافع» پیش تحریم بود، و «إثم» پس از تحریم، و ----- (۱). مع به، وز ببر. (۲). اساس: نیست، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس: عدّه، با توجه به مع تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها: گوید. (۵). اساس: با خطی متفاوت از متن نوشته «گفت ایها الامیر»، با توجه به مع و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). اساس: با خطی متفاوت از متن «بدهم»، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مع، وز: هشیاری. (۸). اساس: با خطی متفاوت از متن «یعنی»، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مع، فو: مردم. صفحه: ۲۱۶ بر اینکه قول مراد به «إثم» عقوبت و وبال قیامت باشد بر جمله. حق تعالی باز نمود که: در اینکه هر دو سود و زیان هست، و زیان بیش از سود است، و اگر هیچ زیان نبودی جز آفت عقل بس بودی. و آن ابیات که این طباطبا العلوی گوید، ابیاتی جامع است مذمت «۱» آن را که اختیار بی عقلی کند، و هی: سألت عن السکران ما وزن عقله و احمق ما یلقى اذا ما تعاقلا تره اذا استرخت قواه لسکره یزاول أمرا لم یزل عنه زائلا یری العجز منه قوه مستفاده و لو أنه لا قی کمیًا لقاتلا یحارب اعلاه أسافله فإن اراد استواء فی القیام تمایلا فإن قلت قل لا قال من سکره نعم فإن قلت نصحا قل نعم قال لا و لا إذا اخذت منه المدام رأیته کذی الجدّ فی بعض الامور تهازلا ذکیا بلیدا ساهیا متفکرا کحیران مبهوت تذکر ما خلا إذا ما اقضاه الهم فی السکر دینه رأیت غریم الهم ثم مماطلا لدیه کنوز من أمانی نفسه فمهما یرد منها غرورا تناولا- و یتحف بالتقبیل کل مسائل و إن لم یکن فی الناس خلا مواصلا و دیگری

گوید در اینکه معنی: إخوانهم ما دارت الكأس بينهم فإن غبت عنهم ساعة فذمهم و كلهم يلقاك» (۲) بالبشر كاذبا و كلهم رث الوصال سووم» (۳) فهذا ثنائی لم اقل بجهالة و لكننی بالفاسقين عليم و دیگری گوید «۴»: تركت التبیذ و شرابه و صرت خدینا» (۵) لمن عابه شراب» (۶) یضل سبیل الهدی و یفتح للشیر أبوابه» (۷) ----- (۱). مج، آج، لب، فق: مذهب. (۲). همه نسخه بدلها: تلقاك. [.....] (۳). آج: ذمیم. (۴). همه نسخه بدلها: و هم در اینکه معنی گفت. (۵). مج: خدینا. (۶). اساس: شرابا، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج، وز: اثوابه. صفحه: ۲۱۷ و دیگری گوید: تركت التبیذ لشرابه» (۱) و اقبلت أشرب عذبا نقاها شراب التبیین و المرسلین و من لا یرید الشراب الطباخا [۱۸۲- ر] [رأیت] [اشاره]» (۲) التبیذ یذل العزیز و یزداد فیہ العمی» (۳) و انتفاخا و یورث شرابه سوءة و یکسو التقی التقی انسابا» (۴) [و یترك] [اشاره]» (۵) القلب» (۶) بورا خلاء كما ترك الزارعون السبباخا فإن كان ذا جائرا للشباب فما العذر فیہ إذا المرء شاخا و فیہ ایضا: شربنا من الزازی حتی كأنما ملوک حوت ما بین هیت الی مصر فلما تجلی الشکر عنا رأیتنا تجلی الغنا عنا و عدنا الی الفقر و فیہ ایضا: لحي الله اصحاب التبیذ فما لهم اذا فقدوا الصیبهاء عهد و لا عقد مؤدتهم ما دامت الكأس تحتشی فإن عاق عنها» (۷) عاق بطل الودّ قوله: وَ یَسْأَلُونَكَ ما ذا یُنْفِقُونَ، سبب نزولش آن بود که رسول- علیه السلام- ایشان را بر صدقه حثه» (۸) کردی، گفتند: یا رسول الله: ما را بیان کن تا چه دهیم! و چند دهیم! و به که دهیم! خدای تعالی آیت فرستاد: می پرسند تو را ای محمّد که چه نفقه کنند! «ما» استفهامیه است. قل العفو، ابو عمرو» (۹) و حسن بصری و قتاده و ابن ابی اسحق به رفع خواندند علی معنی الذی ینفقونه هو العفو، و مثال اینکه قراءت قوله تعالی: ----- (۱). آج: و شرابه. (۲-۵). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). همه نسخه بدلها بجز مج: فیہ غمی، مج: فیہ عمی. (۴). مج، وز، اتساخا، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اتاخا. (۶). دب: و نزل القلب، لب: و ینزل القلب، چاپ شعرانی (۲/ ۱۹۵): و یترك للقلب. (۷). همه نسخه بدلها: عنهم. (۸). آج: حث. (۹). همه نسخه بدلها: ابو عمر. صفحه: ۲۱۸ و إِذَا قِيلَ لَهُمْ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (۱) [رفع او] [اشاره]» (۲) در هر دو جایگاه بر خبر ابتدای» (۳) محذوف است، و دیگران به نصب خواندند بر تقدیر: قل انفقوا العفو، و مثالش قوله تعالی: [وَقِيلَ] [اشاره]» (۴) حَتَّى عَفَّوْا» (۱۰) ...، ای کثروا. و قال- علیه السلام: احفوا الشوارب و اعفوا اللّحی، ای کثروها، گفت: شارب نیک بگیرد یعنی سلبت، و محاسن رها کنید تا بسیار شود، قال الشاعر: و لكننا یعض الشیف لا بأسوق عافیات الشحم کوم ای کثیرات الشحم. و «عفو» نیز کاری بود آسان که گفتیم، و عرب گویند» (۱۱) ----- (۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۲۴. [.....] (۲-۷). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مبتدای. (۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به قرآن مجید افزوده شد. (۵). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۰، همه نسخه بدلها: و اذا قيل لهم ماذا انزل ربکم قالوا خیرا. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر اینکه. (۸). همه نسخه بدلها: عبد الله عباس العفو مراد آن است. (۹). همه نسخه بدلها: بصدقه. (۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۹۵. (۱۱). همه نسخه بدلها: گوید، که بر متن مرجح است. صفحه: ۲۱۹ خذما عفا، ای ما اتاک سهلا. جابر روایت کند که: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ هذه بیضة ذهب أصبتها من بعض المعادن لا أملك غیرها ارید ان أجعلها صدقة لله، گفت: مردی شکل خایه» (۱) زرّین بیاورد پیش رسول- علیه السلام- و گفت: یا رسول الله؟ به خدا» (۲) که من جز اینکه ندارم و می خواهم که» (۳) صدقه کنم برای خدا. رسول- علیه السلام- رو از او بگردانید، او به دگر جانب آمد و اینکه بگفت. رسول- علیه السلام- رو بگردانید» (۴)، با دگر جانب آمد و» (۵) بگفت: رسول- علیه السلام- از او به خشم آمد» (۶)، از دست او بستد و بینداخت، چنان که اگر بر او آمدی عضوی تباه کردی از او، و گفت: چون می» (۷) گویی که هم اینکه دارم صدقه را چه خواهی کردن! آنگهی گفت: یکی از شما می آید و جمله مال [۲۸۱- پ] صدقه می کند، آنکه به درها می گردد و سؤال می کند، «أفضل الصدقة ما كان عن» ظهر غنی، و لیبدأ احدکم بمن یعول، فاضلتر صدقه آن بود که از سر توانگری باشد، و یکی از شما باید که ابتدا به عیال خود کند. کلبی گفت: بعد نزول اینکه آیت کسی آن چنان نکرد، چون کسی را چیزی بودی و

خواستی که از آن صدقه‌ای کند قوت خود و قوت عیال از آن جا برداشتی، و آنچه فضله بودی صدقه کردی، و اگر مرد اهل حرفت بودی، یک روزه نفقه برداشتی از آن جا و باقی صرف کردی» (۹). آیت زکات بیامد، اینکه آیت منسوخ شد اعنی حکمش علی قول الکلبی. و اولیتر آن بود که نگویند که آیت منسوخ است، برای آن که جمع از میان اینکه آیت و «۱۰» آیت زکات ممکن است. کَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ زَجْرَاجِ كُفْتِ: برای آن «کذلک» گفت و خطاب با جماعتی است، که معنی جماعت قبیل «۱۱» بود و آن موحد اللَّفْظِ و مَذْكَرٌ است. بهری دیگر ----- (۱). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر مرعی.

(۲). همه نسخه بدلها: به خدای عز و جل. (۳). همه نسخه بدلها: می‌خواهم تا اینکه. (۴). مب، روی از او فرا بگردانید. (۵). دب اینکه سخن. [...] (۶). مب: در خشم شد. (۷). همه نسخه بدلها: همی. (۸). همه نسخه بدلها: علی. (۹). همه نسخه بدلها چون. (۱۰). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر میان. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب: قبيله. صفحه: ۲۲۰ گفتند: برای آن موحد گفت که خطاب با رسول است - علیه السلام - و مراد او و ائمت، «کذلک» خطاب با او، و «لکم» خطاب با او و ائمت اوست. همچنین خدای تعالی بیان کند برای شما آیتها را، لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي «۱» وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى «۷»، عبد الله عباس به روایت عطیه و ضحاک و سدی گفتند: سبب نزول آیات آن بود که عرب در جاهلیت کار یتیم عظیم داشتندی، و مال او از مال خود دور داشتندی، و با او مؤاکله و مخالطه نکردندی، و اگر او را چهار پای بودی کس بر او ننشستی «۸»، و اگر خدمتکاری بودی کس او را خدمت نفرمودی و متشمم بودندی از آن، چون اسلام آمد از رسول - علیه السلام - پرسیدند حدیث یتیمان. خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى، و می‌پرسند ای محمد تو را از یتیمان. قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ، بگو که اصلاح کار ایشان به حسب مصلحت بهتر بود شما را. ----- (۱). همه نسخه بدلها امر. (۲). اساس: لعلهم، با توجه به معج تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها لعلکم. (۴). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها و ترجمه عبارت افزوده شد. (۵). معج، وز، آج، لب، فق: کنی بدانی. (۶). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر سرای. (۷). همه نسخه بدلها الاية. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب: بر ننشستی. [...] صفحه: ۲۲۱ قتاده و ربیع و سعید جبر از عبد الله عباس گفتند: چون خدای تعالی در باب یتیم «۱» و مال او تشدید فرمود و آیات فرستاد من قوله: وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ «۲» ...، و [قوله: ان] [اشاره] «۳»: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا «۴» ...، مردم بترسیدند یتیمان را از خویشتن دور کردند، و مالهای ایشان را از مال خود دور داشتند، و طعام ایشان از طعام خود [۲۸۲- ر] جدا کردند «۵»، و با ایشان اختلاط نکردند تا اگر از طعام یتیم که روز را ساخته بودند چیزی بماندی کس بنخوردی و بر نگرفتی «۶» تا عوضی دادی آن را تا «۷» تباه شدی، و اینکه کار بر ایشان سخت شد. بنزدیک رسول - علیه السلام - آمدند و از او پرسیدند، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و رسول را فرمود که بگو «۸»: إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ، اگر شما اینکه برای خیر می‌کنی اصلاح کار ایشان شما را بهتر بود، و اصلاح مال ایشان بی طمعی و اجرتی و خیانتی و اخذ عوضی مزد در آن بیشتر باشد شما را، و اگر مصلحت در آن بود که با ایشان اختلاط کنید روا بود که ایشان برادران شما در دین، در طعام و شراب و دواب و مواشی و اسباب به یک جای اگر مصلحت دانی، و اگر مال ایشان را به حفظ و تجارت و عمارت به بر آری و از آن عوضی و اجرت مثلی برداری هم [روا] [اشاره] «۹» بود. فَإِخْوَانُكُمْ، ای فهم اخوانکم، ایشان برادران شما اند. و در شاذ ابو مجلد خواند: فإخوانکم، به نصب علی تقدیر: فا [خوانکم] [اشاره] «۱۰» تخالطون، یعنی ایشان را جاری مجرای برادران داری، و آن که با مال برادر کنی از وجوه صلاح با مال ایشان همان کنی. [ابو عبید] «۱۱» گفت [اشاره] «۱۲»: اینکه آیت دلیل آن است که مسافران «۱۳» چون همسفره باشند، ایشان را روا بود که طعام و شرابشان «۱۴» به یک جای باشد، و زیادت و نقصانی که آن -----

----- (۱۲- ۱۰- ۱). همه نسخه بدلها: یتیمان. (۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۲. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۰. (۵). معج، وز، آج، لب، فق: دور داشتند، دب: دور کردند. (۶). دب: بر نگرفتندی. (۷). همه نسخه بدلها بجز لب، مب: یا. (۸). همه نسخه بدلها بجز دب که. (۹). اساس: افتادگی دارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها

افزوده شد. (۱۱). مب، مر: ابو عیبه. (۱۳). همه نسخه بدلها را. (۱۴). همه نسخه بدلها بجز دب: شراب ایشان، دب: شراب و طعام ایشان. صفحه: ۲۲۲ جا بود بطبیئة النفس باکی نبود از آن، برای آن که چون در حق یتیم خدای تعالی رخصت داد، در حق بالغان اولتر که رخصت باشد. آنکه گفت: وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ، و خدای تعالی مفسد را از مصلح باز داند که کیست، که غرض او از «۱» مخالطت اصلاح است، و کیست که غرض او فساد است، باشد که آن کس که مخالطت نکند، او افساد و تلف ما ایشان کند، و باشد که آن کس که مخالطت کند غرض او صلاح باشد تا مال ایشان محفوظ باشد و برایشان تباه نشود. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَكُم، و اگر خدای تعالی خواستی کار بر شما سخت کردی، و شما را رخصت ندادی در مخالطت ایشان. عبد الله عباس گفت: معنی آن است که حکم کردی به اثم و حرج شما به تصرف «۲» در مال ایشان. و اصل «عنت» سختی و مشقت بود، یقال: عقبه عنوت، ای شاقه کژود «۳». زجاج گفت: «عنت» آن بود که پای شتر شکسته شود، باز بندند دگر باره شکسته شود چنان که بتواند رفتن، قطامی گفت: فلا هم صالحوا من یتغی عنتی و لا هم کزرو و الخیر الذی فعلوا إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ که خدای تعالی عزیز است، کس دست زبر فرمان او نیارد آوردن به قهر چون تکلیفی شاق کند، و حکیم است اگر اینکه کند و اگر بخلاف بحکمت «۴» کند. وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ «۵»، آیت در شأن مرثد بن ابی مرثد آمد، و مقاتل گفت: ابو مرثد الغنوی و نامش ایمن بود، و عطا گفت: هو ابو مرثد بن کناز بن الحصین «۶» - و او مردی بود شجاع و قوی. رسول - علیه السلام - او را به مکه فرستاد تا جماعتی مسلمانان را که آن جا بودند «۷» بیارد پنهان. چون به مکه آمد زنی مشرکه نام او عناق در جاهلیت دوست او بود، بشنید که او آمده است، برخاست و بنزدیک او آمد و ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز دب آن. (۲).

اساس: متضع، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). مع، وز: کود، آج: اکود. (۴). مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: اگر خلاف اینکه. (۵). همه نسخه بدلها الایه. (۶). اساس و همه نسخه بدلها: ابو مرثد بن کنان بن الحصین، با توجه به مآخذ مربوط به اعلام تصحیح شد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب ایشان را. صفحه: ۲۲۳ گفت: یا مرثد؟ بیای تا ساعتی به خلوت بنشینیم. مرد گفت: و ویحک یا عناق «۱» انّ الاسلام قد حال بیننا و بین ذلک، اسلام آمد «۲۸۲-پ» و منع کرد از چنین چیزها. گفت: پس ممکن باشد که مرا به زنی کنی! گفت: بلی، و لکن پس از آن که دستوری با رسول برم. او را موافق نیامد که «۲» دانست که رسول - علیه السلام - دستوری ندهد، بر او تشنیع کرد و مشرکان را به سر او آورد تا او را بزدند، و او از دست ایشان بجست و پنهان شد. چون فرصت یافت کاری که داشت در مکه بگزارد «۳» و با نزدیک رسول آمد گفت: یا رسول الله؟ زنی مشرکه می خواهد تا به زن من باشد «۴»، روا بود یا نه! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ «۵» بناکحت مکنید تا آنکه که ایمان آرند. مفضل گفت: اصل نکاح جماع بود، پس به کثرت استعمال در عقد نیز استعمال کردند، و گفت: از اسماء منقوله است که نقل من الجماع الی العقد کالغائط و غیر ذلک. و درست آن است که از اسماء مشترکه است، کالجون و القرء «۶» و الشفق، و در هر دو معنی حقیقت است برای آن که در هر دو مستعمل است بر یک حد، و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند الا که مانعی باشد، و دلیل بر آن که چنین است آیت «۷» است، و اجماع امت بر آن که [نکاح با مشرکات] [اشاره] «۸» حرام است عقدا و طیا. وَ لَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ حَرَّةٌ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ بِجَمَالِهَا، گفت: پرستاری مؤمنه «۹» بهتر بود از زنی آزاد مشرکه، و اگر چه به عجب آرد شما را به جمال و مال، یعنی جمال و مال او از حد عادت به حد تعجب شده باشد. مفسران گفتند: آیت در شأن خنساء آمد، و او کنیزکی سیاه بود از آن حدیفه یمان. گفت: یا خنساء؟ ذکرت فی الملاء الاعلی مع سوادک و دما متک، گفت: -----

----- (۱). اساس: با خطی متفاوت از متن نوشته «بالاعناق»، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). مب: به آن که. (۳). مب: بگذاشت. (۴). مب، مر: تا زن من شود. (۵). مب، مر: مشرکان. (۶). مع، وز، دب، آج، لب، و القروء. (۷). دب: اینکه آیت: دیگر نسخه بدلها بجز وز: اینکه. (۸). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). همه نسخه بدلها: مؤمن. [.....] صفحه: ۲۲۴ خدای تعالی تو را با سیاهی و زشت رویی «۱» یاد کرد در ملاء اعلی، و

در شأن تو آیتی فرستاد، پس حدیفه او را آزاد کرد و به زنی کرد. سدی گفت: آیت در عبد الله رواحه آمد، که او پرستاری سیاه داشت، بر او خشم گرفت و او را بزد و بیرون کرد، آنکه بترسید و پشیمان شد. بیامد و رسول را- علیه السلام- خبر داد رسول- علیه السلام- گفت: چگونه کسی است اینکه پرستار! گفت: شهادتین می گوید و نماز می کند، و روزه می دارد، و وضو و آب دست به جای می آرد. رسول- علیه السلام- گفت: هی مؤمنه، اینکه کنیزک مؤمنه است. عبد الله رواحه گفت: به آن خدایی که تو را به حق به خلقان فرستاد که آزادش بکنم و به زنی کنم «۲»، و آنچه گفت بکرد. جماعتی مردم «۳» طعنه زدند و گفتند: پرستاری سیاه را به زنی کرده‌ای، و زنی آزاد مشرک را بر او عرض کردند «۴» و ایشان رغبت کردند در نکاح مشرکات برای آن که تا باشد که ایمان آرند «۵». خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و نکاح مشرکات حرام کرد، قوله: وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا، و دختر به مرد مشرک مدهید تا «۶» ایمان آرد. از هر دو طرف نهی کرد، هم خواستن و هم دادن، در «۷» جمله مناکحت با ایشان حرام است. وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ، و بنده مؤمن به باشد از آزادی مشرک، و اگر چه شما را به عجب آرد به مال و جمال و حسن حال. حسن بصری و قتاده روایت کنند «۸» از انس مالک که: یک روز رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- نشسته بود، اعرابی در آمد و سلام کرد و گفت: یا رسول الله؟ ایمنع سوادی و دمامه وجهی من دخول الجنة! گفت: سیاهی من و زشت روی ام مرا منع نکنند «۹» از آن که به بهشت روم «۱۰»! گفت: نه، مادام تا از خدای بترسی و به رسول او ایمان داری گفت: یا رسول الله [۲۸۳-ر] [اشاره]؟ به آن خدای که تو را شرف نبوت داد که ----- (۱). مج، وز، لب، فق، مر: رویت، دب: زشتی رویت، آج: رویت. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب او را. (۳). مج، وز، آج، لب، فق، مر: مردمان. (۴). همه نسخه بدلها: عرضه کردند. (۵). اساس: آرد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها آنکه که. (۷). همه نسخه بدلها: بر. (۸). اساس، مج، وز: کند، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، مب، مر: کند. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز آج، لب، مب: شوم. صفحه: ۲۲۵ من پیش از اینکه به هشت ماه ایمان آورده‌ام، و اقرار داده که: خدای تعالی یکی است، و تو رسول اوایی به حق. رسول- علیه السلام- گفت: انت من القوم لك ما لهم و عليك ما عليهم، گفت تو از اینانی آنچه ایشان را بود تو را بود، و آنچه بر ایشان بود بر تو بود، گفت: پس برای چیست که من خطبت کردم با هر یک از اینان که حاضراند کس اجابت نکرد مرا، و هیچ منع نمی دانم جز دمامت وجه «۱» و سواد لون «۲»، و ألما من در میان قوم خود حسبی دارم از بنی سلیم، و پدران من معروفانند، و لکن غلبنی «۳» سواد أخوالی، و لکن «۴» غلبه کرده است بر من سواد خالیانم. رسول- علیه السلام- گفت: عمرو بن وهب حاضر است! و او مردی بود از ثقیف، و در «۵» صعوبت جانبی و انفه‌ای «۶» بود. گفتند نه یا رسول الله، اعرابی را گفت: تو خانه او دانی! گفت: دانم، گفت: به خانه او رو و در بزنی زدن برفق «۷»، و چون در سرای شوی سلام کن و بگوی که: رسول- علیه السلام- دختر تو را به من داد- و او دختری داشت ذات جمال و عقل و عفاف. بیامد و در بزد و در بگشاد «۸» چون سواد و دمامت او دیدند، کاره شدند و اظهار کراهت کردند. او گفت: رسول- علیه السلام- دختر تو را به من داد، او را زجر کردند [و رد کرد «۹»] [اشاره «۱۰»] ردی قبیح. مرد برخاست و بیرون آمد «۱۱»، دختر گفت: یا پدر؟ برو و اینکه حال بدان، اگر پیغامبر- علیه السلام- مرا به او داده است، من راضی ام [به آنچه رسول] [اشاره «۱۲»] خدای کرد. مرد بر اثر او بیرون آمد، او با پیش رسول رفته بود و شکایت کرده «۱۳»، مرد در پیش رسول آمد، رسول- علیه السلام- گفت: [یا هذا] [اشاره «۱۴»] تویی که رسول مرا رد کردی و زجر ----- (۱). مج: دمامه الوجوه، دیگر نسخه بدلها: دمامه الوجوه. (۲). همه نسخه بدلها: سود اللون. (۳). مج، وز: غلبتی. (۴). همه نسخه بدلها: و ألما آن که. [.....]. (۵). همه نسخه بدلها او. (۶). همه نسخه بدلها بجز وز: انفه. (۷). لب، فق، مب، مر: بر وفق. (۸). همه نسخه بدلها بجز آج، لب، فق بگشادند. (۹). دب، آج، لب، فق، مر: کردند. (۱۰). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج افزوده شد. (۱۱). همه نسخه بدلها چون مرد بیرون آمد. (۱۲). اساس: در قسمت نو نویس آورده است: «که او به حکم» که با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مب،

مر: کرد. (۱۴). اساس: در قسمت نو نویسی آورده است: «او را» که با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۲۶ کردی! گفت: یا رسول الله؟ کردم و بد کردم، و انا استغفر الله، برای آن که مرد غریب بود، گمان بردم که «۱» دروغ می گوید. اکنون یا رسول الله؟ حکم ما و خانه‌ها «۲» و مالها و فرزندان ما تو راست، و من پناه با خدای می‌دهم، از خشم خدا و خشم رسول خدا. رسول- علیه السلام- گفت: خیز ای اعرابی که من دختر او را به تو دادم و با خانه شو مرد گفت: یا رسول الله؟ من مردی غریب و دست تنگم و شرم دارم دست تهی به خانه زن رفتن، رسول- علیه السلام- گفت: نزد «۳» سه کس از صحابه من رو و آنچه تو را باید از ایشان بستان، بر علی رو و بر عثمان و بر عبد الرحمن عوف. او بر علی آمد، صد درم داد او را، و همچنین عبد الرحمن عوف و عثمان «۴». او درم بستد و به بازار آمد تا جامه و چیزی خرد که او را به کار آید، و به خانه باز شود، منادی رسول را دید که بر آمد و ندا کرد: یا خیل الله ارکبی و ابشری، برنشینی و بشارت است «۵» شما را. مرد سر سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا؟ تو خداوند آسمان و زمینی و فرستنده محمدی به نبوت به خلقان، مرا رغبت «۶» چنین می «۷» باشد که اینکه درمها در سبیل تو و جهاد دشمنان تو و مساعدت رسول تو صرف کنم. آنگاه آنچه جامه‌های «۸» ابریشم و حریر خواست خریدن، اسبی خرید و تیغی و نیزه‌ای و سپری و دستار «۹» بگرفت و سینه و شکم سخت بیست و لثام بر بینی «۱۰» بست و سلاح پوشید و بر اسب نشست، و از او هیچ پیدا نبود مگر چشمهایش «۱۱». بیامد و در میان مهاجر بایستاد. هر کس «۱۲» می گفت: اینکه سوار کیست «۱۳»! کس او را نمی شناخت، گفتند «۱۴»: رها کنی، همانا مردی باشد از عرب آمده تا معالم دین بداند، اکنون

(۱). همه نسخه بدلها بجز دب، مر مرد. (۲). اساس: خانها/ خانه‌ها، مج، وز، دب: جانها. (۳). همه نسخه بدلها: بر. (۴). همه نسخه بدلها: عثمان و عبد الرحمن عوف. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: بشارت باد. (۶). مج: رغبت کن. (۷). همه نسخه بدلها: ندارد. (۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: جامه‌های/ جامه‌های. (۹). فق: دستاری. (۱۰). همه نسخه بدلها: بر روی. (۱۱). مب، مر: چشمانش. (۱۲). اساس: با خطی متفاوت از متن «یکی»، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). مب و. (۱۴). مج: گفت. صفحه: ۲۲۷ می خواهد [تا] [اشاره «۱»] با ما مساعدت کند. چون رسول- علیه السلام- بر آمد، گفت: اینکه سوار کیست! گفتند: یا رسول الله؟ ما نمی دانیم، از عرب است. [بر جمله] [اشاره «۲»] چون به کارزار گاه «۳» در شدند، او حمله می برد و از پیش و پس به نیزه و تیغ کارزار «۴» می کرد، در میانه آستین [از او پاره] [اشاره «۵»] باز کرد «۶». چون رسول- علیه السلام- سواد بازوی او بدید، [۲۸۳- پ] گفت: سعد است! [مرد] [اشاره «۷»] گفت: آری؟ تن و جان من فدای تو باد، گفت: سعد جدک، بخت نیک باد. آنگاه کارزار «۸» می کرد به تیغ و نیزه تا آن که کش بیفگندند «۹». رسول را گفتند: یا رسول الله؟ سعد را بیفگندند. رسول- علیه السلام- به بالین او آمد و سرش «۱۰» بر کنار گرفت و گرد از روی او می سترد به جامه خود، و می گفت: ما اطیب ریحک و احسن وجهک و أحبک الی الله، چه خوش است بوی تو «۱۱»، چه نیکوست روی تو، و چه دوست دارد خدای تو را. و بگریست آنگاه باز خندید و روی بگردانید و گفت: «۱۲» ورد الحوض برب «الکعبه»، به کنار حوض فراز آمد. ابو امامه گفت: یا رسول الله؟ حوض چیست! گفت: حوضی است که خدای تعالی مرا داده است، عرض او از میان صنعا الی بصری، کناره‌های او مکمل به در و یاقوت، به عدد ستاره «۱۳» آسمان، بر کنار او اناست از شیر سپیدتر است و از انگبین شیرینتر. هر که از او شربتی «۱۴» باز خورد هرگز تشنه نشود. صحابه گفتند: یا رسول الله؟ چرا بگریستی! بعد از آن «۱۵» بخندیدی! و پس روی بگردانیدی! گفت: بلی، اما گریه برای مفارقت سعد بود، و اما خنده «۱۶» از بشاشت بود ----- (۷-۵-۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). اساس و مب ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳-۸). دب، آج، فق، مر: کارزار، لب: کالزار. (۴). لب: کالزار. [.....] (۶). آج، لب، فق: آستین از بازو باز کرد. (۹). مب، مر: کسی او را بیفگند. (۱۰). همه نسخه بدلها: سر او. (۱۱). همه نسخه بدلها و. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مب: و رب. (۱۳). فق: ستارگان. (۱۴). مج: شربه، وز: شربه‌ای. (۱۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و پس، مب، مر: و باز. (۱۶). همه نسخه بدلها من. صفحه: ۲۲۸ و خز می من به منزلت «۱» او نزد «۲» خدای تعالی و

کرامت او بر خدای. و اما آن که روی بگردانیدم برای آن بود که حور العین را دیدم جامه‌ها از ساق بر گرفته و می‌شتافتند، یک بر سر یک می‌افتاد و مبادرت می‌کردند تا او را بر بودند، من روی بگردانیدم از شرم ایشان. آنکه فرمود تا اسپ و سلاح او بر گرفتند و به خانه زن او بردند» (۳) و گفت «۴»: بگویی که اینکه میراث شوهر تو است، و خدای تعالی او را بهتر از تو بداد به بدل تو. پس جمله آن که بنده مؤمن از خواجه مشرک به باشد، برای آن که او اینکه جا بنده است آن جا سید باشد. و آن که اینکه جا خواجه است متکبر و مترفع از بندگی، آن جا از همه بندگان و اسیران ذلیتر و بازمانده تر باشد. **أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ**، ایشان با دوزخ دعوت می‌کنند، یعنی مشرکان، برای آن که ایشان با عمل اهل دوزخ می‌خوانند، بمثابت آن است که ایشان را با دوزخ می‌خوانند. **وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ**، و خدای تعالی شما را با بهشت و مغفرت و آمرزش می‌خواند به فرمان او. **وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ**، و بیان می‌کند آیت‌های «۵» خود را از اوامر و نواهی و احکام «۶» و حلال و حرام و براهین و دلالات برای مردمان. **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**، تا همانا اندیشه کنند و یاد گیرند و متعظ شوند. **قوله عز و علا (۷):**

### [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۲ تا ۲۲۸]

#### [اشاره]

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لَأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳) وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵) لِلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرِيصٌ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ فَإِنْ فَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲۶) وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷) وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكُنَّ مِنْ أَرْحَامِهِنَّ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعُولَتْهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸)

#### [ترجمه]

[و می‌پرسند تو را از عذر زنان، بگو که آن رنج است دور شوید از زنان در عذر «۸» و پیرامن ایشان مشوید تا پاک شوند چون غسل کنند، پس به ایشان شوید از آن جا که فرمود شما را خدای، بدرستی که خدای -----  
 (۱). آج، لب، فق، مب، مر: من المنزل. (۲). مع، وز، دب: او از، آج، لب، فق، مب، مر: او را از. (۳). همه نسخه بدلها بجز دب: آوردند. (۴). مع: گفتند. (۵). همه نسخه بدلها: آیات. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). مع، وز، دب، فق، مب، مر: قوله تعالی، آج، لب: قال الله تعالی. (۸). وز، آج، لب، فق: حیض. صفحه: ۲۲۹ دوست دارد توبه کنندگان «۱» را و دوست دارد پاکیزگان «۲» را] [اشاره «۳»]. [زنان شما کشتزار شمااند، پس بیاید به کشتزار خود آن جا که خواهید و در پیش افگنید برای خود و بترسید از خدا و بدانید که شما با پیش او شوید و مرده «۴» ده مؤمنان را] [اشاره «۵»]. [و مکنید خدای را در معرض سوگندتان که نکویی کنید و پرهیزید «۶» و نیکی کنید میان مردمان و خدای شنوا و داناست] [اشاره «۷»]. [۲۸۴- ر] [نگیرد شما را خدای به بازی در سوگند شما، و لکن بگیرد شما را به آنچه اندوزد دلهای شما، و خدای آمرزگار و بردبار است] [اشاره «۸»]. [آنان را که دوری کنند به سوگند از «۹» زنان «۱۰» انتظار چهار ماه است اگر باز آیند، پس بدرستی که خدای آمرزگار و بخشاینده است] [اشاره «۱۱»]. [و اگر عزم کنند طلاق را، خدای شنوا و داناست] [اشاره «۱۲»]. [و زنان طلاق داده باز ایستند به خود سه «۱۳» پاکی، و نباشد حلال

ایشان را که پنهان کنند آنچه آفریده بود خدای در شکمهای «۱۴» ایشان اگر ایمان دارند -----

----- (۱). وز، آج، لب، فق: توبه کاران. (۲). آج، لب، فق: پاکیزه کاران. (۱۲-۱۱-۸-۷-۵-۳). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۴). وز: مزده. (۶). وز: پرهیزید، آج، لب، فق: پرخیزید. (۹). وز: سوگندان. (۱۰). مج آنان زنان. با توجه به وز و معنی آیه زاید می‌نماید. (۱۳). مج: ندارد، با توجه به وز افزوده شد. (۱۴). وز، آج، لب، فق: رحمهای. صفحه: ۲۳۰ به خدای و روز باز پسین، و شوهران ایشان سزاوارتراند به باز آوردن ایشان در آن اگر خواهند نیک کردنی «۱»، و ایشان راست مانند آن که بر ایشان است به نیکویی، و مردان را بر ایشان پایه‌ای هست، و خدای عزیز و داناست [اشاره] «۲». قوله تعالی: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ - الْآيَةِ، سعيد جبير گفت «۳» از عبد الله عباس که او گفت: ما رأيت قوما خيرا من اصحاب رسول الله ما سألوه الا عن ثلاثة عشرة «۴» مسئله حتى قبض، کلهن فی القرآن، گفت: هیچ قوم را ندیدم بهتر از اصحاب رسول - عليه السلام - در همه عمر او و ایشان، او را بیشتر از سیزده مسأله پرسیدند، هر سیزده در قرآن هست: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ «۵» ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ «۶» يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ «۷» ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ «۸» ... وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى «۹» ... وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ «۱۰» ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا «۱۱» ... وَ إِذَا سَأَلْتَهُ عِبَادِي عَنِّي «۱۲» ... يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ «۱۳» ... وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ «۱۴» ... وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ «۱۵» ... وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ «۱۶». مفسران گفتند: عرب را در جاهلیت عادت چنان بود که چون زن را حیض پدید آمدی از او اجتناب کلی کردند، او را در خانه تنها بنشاندندی و با او مجالست و مؤاکلت و مشاربت نکردندی بر عادت مجوس. ----- (۱). وز: نیک کردن، آج، فق: نیک کردی. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: گوید. (۴). اساس: عشر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۹، مب قوله تعالی. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۷، مب قوله تعالی. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۵، مب قوله تعالی. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۹، مب قوله تعالی. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۰، مب قوله تعالی. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲، مب قوله تعالی. (۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷ و سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۲. (۱۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶، مب قوله تعالی. (۱۳). سوره انفال (۸) آیه ۱، مب قوله تعالی. (۱۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵، مب قوله تعالی. (۱۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۸۳، مب قوله تعالی. (۱۶). سوره طه (۲۰) آیه ۱۰۵، مب قوله تعالی. [.....] صفحه: ۲۳۱ ابو الدحداح «۱» از رسول - عليه السلام - پرسید که: و ما نصنع بالنساء اذا حضن، چه فرمایی ما را در حق زنان چون ایشان را «۲» عذری پیدا شود! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ. و «محيض» مصدر بود يقال «۳». حاضت المرأة يحيض حیضا و محیضا كالسير و المسير، و العیش و المعیش. و اصل «حیض» انفجار باشد، عرب گویند «۴»: حاضت الشجرة «۵»، آن بود که چیزی از او بیاید بمانند خون و مانند آن، اینکه جا از درخت توت «۶» باشد. قُلْ هُوَ أَذَىٌّ، بگو که آن رنج است یعنی خون، و اینکه قول قتاده و سدی است. و قيل: قدر، پلیدی است، و الأذى ما یکره و یغتم «۷» به، هر مکروهی را که از آن «۸» دلتنگی آید آن را «اذی» گویند. فاعتزلوا النساء فی المحیض، دور باشی از زنان در حال حیض. و «اعتزال» دوری بود، قال الله تعالی حکایه عن ابرهیم - عليه السلام: وَ أَعْتَزَلْتُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ «۹» ...، و اینکه جماعت را برای آن معتزله خوانند که قتاده و عمرو بن عبید از شاگردان حسن بصری بودند، و مذهب حسن در فاسق آن بود که: فاسق منافق بود. پس از وفات حسن بصری مناظره‌ای رفت و اصل عطا را با عمرو بن عبید در اینکه مسأله. و اصل، ابطال اینکه مذهب بکرد، و «منزلت بین المنزلین» اظهار کرد، و اول کسی که [در معتزله] [اشاره] «۱۰» اظهار «منزلت بین المنزلین» کرد و اصل عطا بود. پس چون حجت بر عمرو [بن] [اشاره] «۱۱» عبید بایستاد، او گفت: الرجوع الی الحق خیر من التمداد فی الباطل، با حق آمدن به [از] [اشاره] «۱۲» آن باشد [۲۱۶-پ] که بر باطل بایستادن «۱۳»، و از مذهب حسن باز آمد «۱۴». پس ایشان را برای آن که اعتزال کردند و دوری جستند از ----- (۱). مب، بر: ابو الدجاج. (۲). مب حیفی و (۳). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: یقول، دب: تقول. (۴). همه نسخه بدلها: گوید. (۵). مج، وز، السمره، لب، فق، الثمره، مب، مر:



المراه. (۶). مع، وز، آج، لب: تود/توت. (۷). مب: یغم، مع، وز، لب: تعتم. (۸). همه نسخه بدلها: از او. (۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۸. (۱۰-۱۱-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۳). اساس: در قسمت نویس «بایستادند»، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۴). اساس: در قسمت نویس «باز آمدند»، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۳۲ مذهب حسن «۱» معتزلی خواندند و گفتند: برای آن که از حلقه قتاده دور شدند و کنارهای «۲» گرفتند. قتاده چون ذکر ایشان کردی، گفتم: ما فعلت المعتزله. اکنون بدان که: «حیض» خونی باشد سیاه و گرم، با دفع و آگاهی جدا شود. و «استحاضه» خونی باشد سرد و زرد فام، اینکه فرق است از روی ظاهر. و حیض را احکامی باشد که گفته شود و مستحاضه به حکم ظاهر «۳» باشد هر گه که شرط آن به جا آرد. اما آن حکم که به «۴» حیض تعلق دارد، بعضی واجب بود و بعضی حرام و بعضی مکروه. آنچه محرمات و واجبات است نمازش واجب نبود، بل «۵» درست نیاید از او، و روزه‌یش درست نباشد، و در مسجدها شدنش «۶» حرام بود، و اعتکافش درست نباشد، و طوافش درست نباشد، و قراءت عزایمش حرام باشد، و دست بر قرآن نهادنش حرام باشد، و بر شوهرش مقاربت کردن با او حرام باشد، و اگر کند بقصد، کفارتش واجب بود، در اول حال دیناری و در میانه نیم دینار، و در آخرش دانگی و نیم. و تعزیر بر او واجب باشد، و غسل و وضو بر او «۷» درست نباشد در ایام حیض بر وجه رفع حدث. و چون خون منقطع شود غسلش واجب باشد، و طلاقش درست نباشد در ایام حیض، و قضای روزه‌یش واجب باشد، و قضای نمازش واجب نبود. و مکروهات: قرآن خواندن «۸» آنچه جز عزایم است مکروه بود او را، و مصحف بر گرفتن و دست بر حواشی «۹» نهادن، و خضاب کردن و اقل-ایام حیض سه روز بود، و بیشترش ده روز، و آنچه «۱۰» میانه اینکه باشد به حسب عادت. و حیض [۲۸۵-ر] بر دو ضرب باشد: یا مبتداء بود یا نبود. اگر مبتداء بود، او را ----- (۱). مع، وز، دب، لب، فق، مب، مر ایشان را. (۲). همه نسخه بدلها: کنار. [.....] (۳). مب: مستحاضه خونی طاهر. (۴). همه نسخه بدلها: و بیست حکم به، که بر اساس مرجح می‌نماید. (۵). مب، مر: یا. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: و در مسجد شدن او. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب: از او. (۸). مب، مر و. (۹). مر مصحف. (۱۰). اساس: در، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۳۳ چهار حالت باشد: یکی آن که تمیز داند «۱» و فرق از میان اینکه خونها که حیض و استحاضه بود بر آن کار باید کردن. دوم آن که: تمیز نداند و مشتبه شود بر او، بر عادت زنانی که خویش «۲» او باشند کار کند. سیم «۳» آن که: خویش ندارد، بر عادت زنانی که بر سن او باشند کار کند. چهارم آن که: نه خویشان دارد «۴» و نه همسالان. از ماه اول سه روز نماز رها کند، و از ماه دوم ده روز که اینکه اکثر حیض است و آن اقل، یا نه، از هر ماهی هفت روز نماز دست بدارد، مخیر است او از میان اینکه هر دو. و آن که مبتداء نباشد او را نیز چهار حالت است: یکی آن که او را عادت بی تمیز بر آن کار کند. دوم آن که: او را عادت باشد و تمیز باشد «۵» بر عادت کار کند. سیم «۶» آن که: او را تمیز باشد بی عادت، بر تمیز «۷» کار کند. چهارم آن که: او را عادت و تمیز «۸» نباشد از هر ماه هفت روز نماز نکند، اینکه جمله مذهب ماست، و مذهب ابو حنیفه و اهل عراق در اقل و اکثر ایام حیض موافق مذهب ماست. و همچنین مذهب حسن بصری هم اینکه است. و مذهب شافعی و اهل مدینه آن است که: اقل-حیض شبانروزی بود و بیشترش پانزده روز. و بعضی فقها را مذهب آن است که: آن را حدی محدود نیست، مادام تا خون بیند حیض باشد، نماز نکند. و اقل-طهر ده روز بود، و جمله فقها خلاف کردند، گفتند: پانزده روز باشد و در آن حکمهای بیست گانه‌ای، در بیشتر مسائل شافعی موافقت کرد ما را. و مالک [۲۸۵-پ] خلاف کرد در قراءت قرآن، گفت: اگر مدت دراز شود و ترسد از فراموشی روا بود که خواند، اما دخول المساجد، و مس-المصحف، و کتابه القرآن، و اعتکاف، و طواف، و نماز، و روزه، و وجوب قضای روزه دون نماز، شافعی و بیشتر فقها موافقت کردند. اما در کفارت و طی حیض در اول دیناری، و «۹» میانه نیم دینار، و آخر دانگی ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نداند. (۲). همه نسخه بدلها: خویشان. (۳-۶). مع، وز، سه‌ام. (۴). همه نسخه بدلها: خویشان باشند او را. (۵). اساس: نباشد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷-۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر:

تمیز. [.....] (۹). همه نسخه بدلها بجز دب: و در. صفحه: ۲۳۴ نیم (۱): شافعی را در او دو قول است: در قول اول همچین گفت، در اول و وسط و در آخر حیض گفت: بر او استغفار باشد، و مذهب اوزاعی و احمد و اسحاق هم چنین است، و شافعی در جدید گفت (۲): بر او کفّارت نباشد در هیچ حال، بر او توبت باشد بس، و اینکه مذهب ابو حنیفه است و اصحابش و مالک و ثوری. ملامست مرد زن حیض را از بالای ناف تا به سر، و از زیر زانو تا به قدم مباح است، و در او خلاف نیست میان فقها. اما از ناف تا به زانو ملامست آن روا بود و اجتناب فاضلتر، و اینکه مذهب مالک است و اسحاق و محمد بن الحسن. و مذهب شافعی و اصحابش و ابو حنیفه و ابو یوسف آن است که: حرام باشد. چون خون منقطع شود و شوهرش را روا باشد که نزدیکی کند بعد غسل الفرج، سواء اگر به اقل-ایام پاک شده باشد و اگر (۳) به اکثر، و اگر چه غسل نکرده باشد. و مذهب ابو حنیفه [۲۸۶-ر] آن است که: اگر به ده روز پاک شده باشد روا بود، و اگر زیر ده روز باشد روا نبود الا پس (۴) غسل یا تیمّم، و نماز، اگر وقت نماز در آید و نماز نکند (۵) روا بود و طی او شوهر را. و مذهب شافعی آن است که: تا یک نماز نکند (۶) با استباحه آن طهارت (۷) و دخول وقت، روا نبود شوهرش را و طی او. استمرار عادت به دو بار باشد پیایی که حیض بیند در روزی معین، و اینکه مذهب ابو حنیفه و بعضی اصحاب شافعی است و مروزی و اوزاعی. سریح (۸) گفت که (۹): عادت به یک بار ثابت شود. و لَا تَقْرُبُوهُنَّ، یقال: قریبه أقربه قربانا، و قربت منه أقرب قریبا. و «قربت» کنایت است در آیت از جماع، و معنی آن است که: پیرامن ایشان مگردی در ایام حیض، حَتّٰی یَطْهُرْنَ، تا آنکه که پاکیزه شوند. «حتّٰی» انتهای غایت را باشد چون «الی»، اینکه دو لفظ اعنی: فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ...، و لَا تَقْرُبُوهُنَّ یکی امر است و یکی ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: نیم. (۲). همه نسخه بدلها: و در جدید گفت اعنی شافعی. (۳). همه نسخه بدلها: باشد او. (۴). همه نسخه بدلها از. (۵). مج: بکند، لب: کند. (۶). لب: کند. (۷). همه نسخه بدلها: بطهارت. (۸). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: و ابو العباس بن سریح. (۹). همه نسخه بدلها: گفتند که. صفحه: ۲۳۵ نهی. دلیل است بر تحریم وطی زنان در ایام حیض، برای آن که اوامر قرآن را به ظاهر حمل بر وجوب کنند و نهی شرعی دلیل فساد منهی-عنه کند. ابو سعید خدری روایت کند که رسول-علیه السلام- گفت: هرگز ندیده‌ام ناقص دینان ناقص عقلا را که عقل مرد عاقل حازم بهتر ببرند از آن که اینکه زنان. گفتند: یا رسول الله؟ نقصان عقل و دین ایشان از کجاست! گفت: نه گواهی دو زن به یکی مرد برگیرند، آن از نقصان عقل ایشان است [۲۸۶-پ] [اشاره]، و امّا نقصان دین آن است که: از هر ماهی چند روز نماز نتوانند کردن و روزه نتوانند داشتن (۱). معاذة العدویة روایت کند که: زنی بنزدیک عایشه آمد و گفت «ما بال الحایض تقضی الصوم و لا- تقضی الصّیلموه!، چرا زن حیض (۲) قضای روزه ندارد (۳) و قضای نماز نکند! عایشه گفت او را: أحروریة انت! تو خارجی! گفت: نه، و لکن سائلم. عایشه او را گفت: ما را در عهد رسول اینکه کار افتادی، ما را قضای روزه فرمودند و قضای نماز فرمودند، بنگر که عایشه چون از او احکام شرع می پرسند، تهمت خارجی می برد، و چون جواب درست می گوید حوالت بر سمع می کند. راوی خبر گوید که: چون اینکه آیت آمد، صحابه رسول چون زنان ایشان را (۴) حیض پیدا شدی، ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کردند. چون هوا سرد شد، ایشان سرما می یافتند، پیش رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله؟ ما را حال آن نیست که جامه زیادتی باشد تا به زنان حیض دهیم، و چون ایشان را از جامه خواب (۵) گرم بیرون کردیم (۶) سرما می یابند، و اگر جامه به ایشان دهیم ما سرما می یابیم. رسول-صلوات الله و سلامه علیه و آله الطّاهرين الطّیبین (۷)- گفت: خدا شما را نمی فرماید که ایشان را از خانه و جامه خواب بیرون کنید (۸)، می فرماید که با ایشان خلوت مکنید تا ایام حیض باشد ایشان را، آن عادت عجم است- یعنی گیرکان. ----- (۱). همه نسخه بدلها: روزه داشتن. (۲). آج، لب، فق: حیضه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: بکند. (۴). همه نسخه بدلها عذر. [.....] (۵). همه نسخه بدلها و خانه. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب: کرده ایم. (۷). همه نسخه بدلها: رسول علیه السلام. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر شما را. صفحه: ۲۳۶ سعید مسیب (۱) روایت کند از ابو هریره از رسول-صلی الله علیه و آله و سلّم- که گفت: هر که او با زن حیض قربت کند و او را فرزندی آید [۲۸۷-ر]

[اشاره]، و آن فرزند را جذام «۲» بود، گو کس را ملامت مکن جز خویشتن را، و هر که او روز شنبه و چهارشنبه خون گیرد و او را برص «۳» رسد، گو ملامت خویشتن را کن. عایشه روایت کند که: یک شب با رسول - صلوات الله و سلامه علیه و اله «۴» - خفته بودم، مرا حالت عذر پیدا شد، از بستر بجستم و کناره‌ای گرفتم. رسول - صلوات الله و سلامه علیه و اله «۵» - گفت: چه بود تو را! مگر حائض شدی! گفتم: آری. گفت: ازار را بند سخت کن و باز آی و به جای خود بخسپ. و ام سلمه مانند اینکه روایت کند، و مانند اینکه روایت است از میمونه زوجه النبی - صلوات الله و سلامه علیه و اله «۶». عایشه گوید، رسول - صلوات الله علیه و آله و سلم «۷» - مرا گفت: آن نماز کن «۸» مرا ده. من گفتم: یا رسول الله؟ من حائضم، گفت: ان حیضتک لیست فی یدک، حیضت در دست نیست. و از او پرسیدند که: شاید که با حائض نان خورند! گفت: رسول - صلوات الله علیه و آله و سلم «۹». با من از یک اناء آب خوردی و از یک قدح. و گاه او «۱۰» اول خوردی و من دوم، و گاه من اول خوردمی و او دوم، [و اعتبار کردم نیک، دهن هم آن جا بنهادی که من نهاده بودمی] [اشاره] «۱۱». اینکه اخبار دلیل می‌کند بر آن که از «۱۲» حائض هیچ حرام نیست مگر وطی او در فرج. و اما دیگر چیزها همه «۱۳» رواست، به خلاف آن که گبرکان و ترسایان کردند،

--- (۱). مج، وز: سعید بن مسیب. (۲). مج، دب، آج، لب، فق، مج: جزام. (۳). مج، وز، دب: مرضی، آج، لب، فق، مج، مر: برصی. (۴-۵-۷). همه نسخه بدلها: رسول علیه السلام. (۶). همه نسخه بدلها: صلی الله علیه و آله. (۸). مج: نماز گه، وز: نماز گر، آج، لب، فق: نماز کفی، مج، مر: نماز کنی. (۹). مج، وز: رسول الله، دب، آج، لب، فق: رسول علیه السلام. (۱۰). آج، لب، فق، مر: گابودی. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). آج، لب، فق، مج، مر: بر. [.....] (۱۳). دب، آج، لب، فق، مج، مر: هم. صفحه: ۲۳۷ که گبرکان مفارقت کلی کردند، و ترسایان در حیض مقاربت کردند. خدای گفت: نه آن باید، نه اینکه شاید، واسطه اینکه هر دو باید گرفتن که - «۱» خیر «الأمور اوساطها». و لا تقرَّبوهنَّ [۲۸۷-پ] حَتَّى يَطْهَرْنَ، کوفیان خوانند مگر عاصم «۳» «یَطْهَرْنَ»، به تشدید «طا» و «ها»، و باقی قراء خوانند «۴»: «یَطْهَرْنَ» به تخفیف. و آن کس که به تشدید خواند، تقدیر چنین بود که: «یتطهَرْنَ» «تا» با «طا» کردند، و «طا» در «طا» ادغام کردند، و معنی آن بود که: «حَتَّى يَغْتَسِلْنَ»، تا آنکه که غسل بکنند. و آن کس که خواند: «یَطْهَرْنَ» به تخفیف، معنی آن باشد که: تا خون حیض منقطع شود از ایشان، و ایشان از آن پاک شوند. و اختلاف فقها در آن که کی روا باشد مرد را که با حلال خود مقاربت کند و آنچه مذهب است در آن باب گفته شد. و قراءت به تخفیف حجت ماست و حجت ابو حنیفه علی وجه. و قراءت به تشدید، حجت شافعی است پیش از غسل روا بود مقاربت بنزدیک ما، و بنزدیک ابو حنیفه چون ده روز گذشته باشد، و بنزدیک شافعی روا نبود تا غسل بنکند یا تیمم و بعد «۵» انقطاع الدَّم، و اینکه مذهب زفر است و لیث و سالم و قاسم بن محمّد و ابن شهاب. و حسن بصری گفت: اگر پیش «۶» غسل مقاربت کند کفارتش لازم آید همچنان که در حال حیض. فَإِذَا تَطَهَّرْنَ، ای اغتسلن، چون غسل باز کنند. فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ، به ایشان شوی از آن جا که خدای فرمود شما را. و «اتیان» کنایت است از جماع، و اگر چه صورت امر است مراد اباحت است، چنان که گفت: وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا «۷»...، و قوله: فَإِذَا قُضِيََتِ الصَّلَاةُ فَانْتَبِهُوا فِي الْأَرْضِ «۸»...، و مراد بقوله: مِّنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ، آن است که من حیث امرکم الله بالاعتزال. و فایده، اطلاق حظر «۹» است. و خلاف کردند فی «۱۰» الامر

----- (۱). همه نسخه بدلها: و خیر. (۲). دب، آج، لب، فق، مج، مر: اوسطها. (۳-۴). همه نسخه بدلها حَتَّى. (۵). دب، مج، مر از. (۶). دب، فق، مج، مر از. (۷). سوره مائده (۵) آیه ۲. (۸). سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۰. (۹). اساس: حضر، با توجه به دب و مب تصحیح شد، دیگر نسخه بدلها: خطر. (۱۰). اساس: کی، دب: من، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۳۸ الوارد بعد الحظر «۱». مذهب فقها آن است که: ایجاب اباحت کند، و مذهب ما آن است که: حکم او همان باشد که قبل الحظر «۲» بوده باشد من اشتراکه بین الوجوب و الندب، و تقدّم حظر «۳» را هیچ اثر نبود در تغییر حکم او، پس معنی آن است که: آنچه محظور «۴» بود اکنون مطلق است، و اینکه قول مجاهد است و ابراهیم و قتاده و عکرمه. و البی «۵» گفت از عبد الله عباس که:

مراد آن است که «جامعوهن» فی الفرج لا- غیر»، با ایشان مقاربت در موضع مخصوص کنی که آن جای، مأمور به است. و بعضی دگر گفتند: معنی آن است که من حیث امرکم الله به من الطهر، یعنی اینکه واقعه در ایام طهر باید دون ایام حیض تا امتثال فرمان خدای کرده باشد. و تفسیر [«حیث» به وجه باز کرد] [اشاره] «۶» ند، کأته قال: فأتوهن من قبل طهرهن لا من قبل حیضهن [۲۸۸- ر] [اشاره]، و اینکه قول ابن زید است و ضحاک و روایت عطیه «۷» عن ابن عباس. و محمد حنفیه «۸» گفت: من حیث أمرکم الله ای من الحلال دون الفجور، یعنی به حلال مقاربت کنی نه به حرام. ابن کیسان گفت: معنی آن است که به ایشان واقعه آنکه کنی که ایشان روزه ندارند و معتکف و محرم نباشند، یعنی در اوقاتی که حلال بود شما را واقعه ایشان. فزاد گفت: مثال اینکه چنان باشد که کسی گوید: أتیت الأمر من مأتاه، ای من الوجه «۹» الّذی یؤتی، از آن ره آن باشد. واقدی گفت: مراد آن است که فی الفرج، و مراد به «من»، «فی» است، چنان که گفت: ارونی ماذا خلقوا من الارض، ای فی الارض، و قوله: إذا نُودی لِلصَّلَاةِ مِن یومِ الْجُمُعَةِ «۱۰»، ای فی یوم الجمعة. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، مقاتل سلیمان گفت و کلبی: یحب ----- (۱). اساس: الحضرم، با توجه به دب تصحیح شد. (۳). اساس: حضرم، با توجه به دب تصحیح شد. (۴). اساس: محضرم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). همه نسخه بدلها: و والبی. [.....] (۶-۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج: عتبه. (۸). وز، دب، آج، لب، فق: محمد خلیفه. (۹). مب: من الوجوه. (۱۰). سوره جمعه (۶۲) آیه ۹. صفحه: ۲۳۹ التّوَّابین من الذنوب، خدا دوست دارد توبت کاران را آنان که [از گناه] [اشاره] «۱» توبت کنند، و آنان را که در طهارت و پاکی از احداث آب به کار دارند. مجاهد گفت: یحب التّوَّابین من الذنوب و المتطهّرين من أذبار النساء، یعنی دوست دارد «۲» آنان را که خویشتن پاکیزه دارند از آن که خلوت کنند با زنان بر «۳» و جهی دیگر. مقاتل حیّان «۴» گفت: التّوَّابین من الذنوب و المتطهّرين من الشّرك، از گناه توبت کنند و از شرک خویشتن پاک سازند «۵». سعید جبیر بعکس اینکه گفت: یحب «۶» التّوَّابین من الشّرك و المتطهّرين من الذنوب، از شرک توبت کنند به ایمان، و از پس ایمان نیز گناه نکنند و پاکی جویند از گناه. منهال بن عمرو گوید: بنزدیک ابو العالیه بودم، برخاست و وضوی نیکو باز کرد و آنکه گفت: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ، ابن جریج گفت عن مجاهد: التّوَّابین، آنان «۷» که گناه کرده باشند پس توبت کنند. و المتطهّرين، آنان که خود هرگز گناه نکرده باشند. عبد الرّحیم قتاد «۸» گفت: التّوَّابین من الكبائر و المتطهّرين من الصّیغائر، التّوَّابین من الافعال، و المتطهّرين من الاقوال، التّوَّابین من الاظهار، و المتطهّرين من الاضمار، التّوَّابین من الاثام، و المتطهّرين من الاجرام، التّوَّابین من الجرایر، و المتطهّرين من خبث السّرائر، التّوَّابین من الذنوب، و المتطهّرين من العیوب. و ظاهر آیت با آن می ماند که یحب التّوَّابین، یعنی آنان را که مقاربت کرده باشند با زنان در حال حیض و ندانسته باشند، چون بدانند از آن توبت کنند. و یحب المتطهّرين، یعنی آنان را که طلب پاکیزگی کنند و از اینکه معنی دور باشند، الا آن است که اگر چه آیت عقیب اینکه حدیث آمد، روا باشد که مراد عموم بود، پس حمل ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). وز: دارند. (۳). همه نسخه بدلها: به. (۴). همه نسخه بدلها: مقاتل بن حیّان. (۵). همه نسخه بدلها: دارند، که به اعتبار گنگی لفظ بر متن مرجح می نماید. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). همه نسخه بدلها بجز دب باشند. (۸). آج، لب، فق: قتاد، دیگر نسخه بدلها: قتاده. صفحه: ۲۴۰ کردن بر عموم اولیتر باشد. قوله: نَسَاؤُكُمْ حَرِّثَ لَكُمْ - الایه، سعید جبیر گوید «۱» از عبد الله عیّاس که او گفت عمر خطّاب بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ هلکت و اهلکت، [گفت] [اشاره] «۲»: هلاک شدم [۲۸۸- پ] و دیگری را هلاک کردم. رسول- علیه السلام- گفت: چه کردی! گفت: حوّلت البارحة رحلی، دوش رحل بر گردانیدم. رسول- علیه السلام- جواب نداد، جبیریل آمد و اینکه آیت آورد: نَسَاؤُكُمْ حَرِّثَ لَكُمْ، زنان شما کشتزار شما اند. فَأَتُوا حَرِّثُكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ، به کشتزار خود آیی آن جا که خواهی، پس از آن که از موضعی دیگر اجتناب کنی و از ایام حیض. محمّد بن المنکدر روایت کرد از جابر عبد الله انصاری که او گفت که: جهودان دعوی کردند که هر کس که با حلال خود خلوت کند از جای «۳»

معتاد و لکن از خلف، فرزند احوال آید. رسول را- علیه السلام- پرسیدند از اینکه حدیث، گفت: «۴» کذبت «یهود، جهودان دروغ گفتند. خدای تعالی تصدیق رسول را و تکذیب یهود را اینکه آیت فرستاد. قولی دیگر در سبب نزول آیت آن است که: کافران مدینه در بعضی کارها اقتدا کردند به جهودان پیش از آمدن رسول- علیه السلام- و جهودان را عادت چنان بود که با زنان خلوت کردند علی حرف، ای علی جنب. و قریش را عادت چنان بود «۵» که شرح کردند یعنی «۶» کشف. چون رسول- علیه السلام- هجرت کرد، یکی از جمله مهاجر زنی انصاری را بخواست، به وقت خلوت خواست که با او نزدیکی کند بر عادت ایشان، امتناع کرد و گفت: اگر بر عادت ما نباشی «۷» و الا اجتناب کن، و در اینکه باب از میان ایشان گفتا گوی «۸» رفت و اینکه حدیث به رسول رسید، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. ----- (۱). همه نسخه بدلها: گفت. [...] «۲».

اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب: نه در جای، مب: در موضع: بقیه نسخه بدلها: در جای. (۴). وز: کذب. (۵). همه نسخه بدلها: بودی. (۶). همه نسخه بدلها: یعنی. (۷). اساس: به صورت «نباشی» هم خوانده می شود. (۸). معج، وز: گفت گوی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت و گوی. صفحه: ۲۴۱ اینکه اخبار و مانند اینکه، همه دلیل آن می کند که اتیان النساء من غیر المأتی روا نباشد، و تعلق آن کس که به خلاف اینکه گوید با اینکه آیت درست نباشد، چه آیت مقصور و وارد است بر اینکه اسباب که گفته شده و اینکه جماعت تفسیر «أنی» «۱» چنین دادند که: کیف شئتم، و متی شئتم، و حیث شئتم بعد ما کان الصیام واحدا «أنی» راسه معنی باشد، چنان که خواهی، و هر گاه که خواهی، و آن جا که خواهی، پس از آن که موضع یکی باشد. و اینکه از جمله کنایات لطیف است که در قرآن هست. خدای تعالی زنان را کشت خواند، و مراد کشتزار است. مرد را تشبیه کرد به زراع «۲»، و زن را به مزرعه، و آب را به تخم، و فرزند را به زرع اعنی نبات، و حرف تشبیه برای مبالغت بیفکنند، چنان که حق تعالی گفت: حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا «۳» ...، و شاعر گفت: النَّشْرُ مَسْكٌ وَالْوَجُوهُ دَنَانِي ر و اطراف الأکف غنم و اینکه کنایت بنزد عرب مشهور است، مفضل بن سلمه گفت انشدنی أبی: إذا أكل الجراد حروث قوم فحرثي همه أكل الجراد [۹۸۲-] ر [و انشد احمد بن يحيى ثعلب] [اشاره] «۴»: حَيْذًا مِنْ هِبَةِ اللَّهِ الْبَنَاتِ الصَّالِحَاتِ هُنَّ لِلنَّسْلِ وَاللِّزْعِ «۵» و هن الشجرات يجعل الله لنا فيما يشاء البركات انما الأرحام ارضون لنا محترثات علينا الزرع فيها و على الله النبات و اما إتيان النساء في أديارهن، بیشتر فقها بر آنند که حرام است، و مذهب مالک آن است: که مباح است «۶»، و در اخبار ما اباحت و تحریم هر دو هست، و شیخ ابو جعفر «۷»- رحمه الله عليه- فتوی بر کراهت کرد حملا للأخبار علی وجوهها «۸» ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: اینکه.

(۲). مب: بر زارع. (۳). سوره كهف (۱۸) آیه ۹۶. (۴). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). آج: هن اصل النسل و الزارع. (۶). همه نسخه بدلها و طحاوی در کتابش گفت از محمد بن عبد الله بن الحکم که شافعی گفت: درست نشده است به خبری معلوم تحریم و تحلیل اینکه مسأله، و قیاس اقتضای تحلیل می کند، و اما المرتضى- رحمه الله- فانه ادعی اجماع الطائفة ذكره فی كتاب الانتصار. (۷). همه نسخه بدلها: شیخ ابو جعفر الطوسی. [...] «۸». آج، لب، فق، مب، مر: وجهها. صفحه: ۲۴۲ و جمعا بینها. و آنان که اباحت کنند «۱» به اینکه آیت تمسک کردند و گفتند خدای تعالی گفت: أَنِّي شِئْتُمْ، و «أنی» بر سه معنی باشد- چنان که گفتیم «۲»، و به معنی موضع آمده فی قوله «۳»: أَنِّي لَكِ هَذَا «۴» ... ای من اینکه لك هذا، قال الشاعر: فأصبحت أَنِّي تَأْتِيهَا تَلْتَبِسُ بِهَا كَلَامًا مَرَكِبِيهَا تَحْتَ رِجْلِكَ شَاجِرٌ وَقَالَ الْكَمِيتُ: أَنِّي وَمِنْ أَيْنِ ابِكِ «۵» الطَّوْبُ مِنْ حَيْثُ لَا صَبُوءٌ وَلَا رَيْبٌ لَفْظٌ أَمْرٌ اسْتِ وَمَرَادُ ابِاحَتِ. و «أنی» محتمل است مکان را تخصیص کردن به آن که بعد ما كان [الصیام] [اشاره] «۶» واحدا، تخصیص قرآن باشد به اخبار آحاد، و اینکه درست نباشد بنزدیک ما «۷». اما تمسک فقها بقوله: نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ، و اینکه جا حرث نبود، چه محتمل حرث نیست، گوئیم: اینکه دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. دگر آن که بین الفخذین به اجماع مباح است و لا حرث هناك. اما تفسیر ایشان «حرث» را به فرج خلاف قرآن است، که خدای تعالی زن را حرث خواند بقوله: نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ، و لم يقل فروج نسائكم حرث لكم. اما تمسک ایشان بقوله: فَأْتُوا هُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ، و

آنه الفرج لا- غیر، گوئیم: در اینکه همه حیثیتی نیست برای آن که معنی امر، اباحت است اینکه جا، و اباحت تصرف در (۸) ایشان است و انواع «۹» الاستمتاع و لا مخصّص «۱۰» هاهنا «۱۱» فدل «۱۲» علی العموم. -----

(۱). مج، وز، آج، لب، فق، مر: گفتند، مب: کردند. (۲). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتیم. (۳). اساس: قولک، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۷. (۵). آج: نالک. (۶). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج افزوده شد، آج: المقام. (۷). مج، وز، دب و بیشتر محققان، آج، لب، فق، مب، مر و بیشتر فقها. (۸). همه نسخه بدلها: ندارد. (۹). همه نسخه بدلها: بانواع. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: و لا تخصیص. (۱۱). همه نسخه بدلها: ههنا. (۱۲). آج، لب: و یدل. صفحه: ۲۴۳  
 امّا تمسّک ایشان بقوله: قُلْ هُوَ اذی، و تفسیر ایشان «اذی» را به قدر و نجاست، و أنّ الاذی ههنا اکثر اعنی فی الادبار، هم معتمد نیست برای آن که حمل الشیء علی غیره باشد من غیر علمه جامعه بینهما، و از جمله قیاس باشد و ما به قیاس نگوییم. دگر آن که جماعتی مفسّران تفسیر «اذی» به تحریم و مفسده کردند، اگر حمل بر آن کنند اینکه طریقه مطرد نبود، دگر آن که «اذی» حاصل است در اینکه جا بالبول و دم الاستحاضه، و مع ذلك مانع نیست از وطی و اباحت آن، روایت کرده‌اند عن نافع عن ابن عمرو عن «۱» زید بن اسلم عن محمّد بن المنکدر «۲» عن طرق مختلفه «۳» عن ابن عمر ایضا «۴». و قدّموا لأنفسهم، گفته‌اند: مراد طلب فرزند است، و گفته‌اند: مراد آن است که زنان پارسا را طلب کنید برای مناکحت تا فرزند صالح باشد، چنان که [۲۸۹-پ] گفت-  
 علیه السّلام: تخیروا لنطفکم، اختیار کنی برای آبتان، یعنی برای فرزند «۵». و همچونین گفت «۶»- علیه السّلام: فانظر فی آی نصاب تضع ولدک فان العرق دساس، و کذا قوله- علیه السّلام: یا کم و خضراء الدمن. و گفته‌اند: تقدیم الافراط من الاولاد، فرزندان را از پیش فرستادن تا فردا شفیع تو باشند. و بر اینکه قول مراد امر بود به صبر و توطین «۷» نفس علی موت الاولاد و تطیب «۸» النفس بکونهم شفعا لابویهم. و رسول- علیه السّلام- گفت: «۹» من قدم ثلاثه من الولد لم یمسه «النار الا تحله القسم»، گفت: هر کس که سه فرزند را در پیش افکند، آتش به او نرسد الا به ----- (۱). همه نسخه بدلها: از.

[.....] (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب و. (۳). لب، فق، مب، مر: عن طرف مخلد. (۴). آج، فق، مب، مر و غرض از ایراد اینکه وجود آن است تا که معلوم شود که اینکه وجوه که تمسک کرده‌اند به آن از الفاظ قرآن معتبر نیست، اگر چه در اخبار ما نیز وارد است از اباحت و تحریم او که بر آن بود که تحریم را ترجیح دهد و اجتناب کند از آن- و فّقنا لما فیهِ المحبّه و الرضا. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: فرزندان. (۶). همه نسخه بدلها: قوله. (۷). مر: توطن. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تطیب. (۹). همه نسخه بدلها: تمسه. صفحه: ۲۴۴ مقدار تحلیل سوگند فی قوله: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ «۱». و گفته‌اند: کنایت است عن قلّه مکته فی النار. گفتند: یا رسول الله؟ و اگر دو باشند «۲»! گفت: و اگر دو باشند. تا راوی خبر گوید که: گمان چنین است که اگر گفتندی اگر یکی باشد! هم بگفتی که: اگر یکی باشد اینکه حکم حاصل بود. عطا گفت: مراد آن است که بنزدیک خلوت نام خدای برند. مجاهد گفت: مراد آن است که عند خلوت ذکر خدای کنند تا خدای تعالی فرزند صالح دهد بحسب مصلحت. عبد الله عباس گفت که رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: هر که او عند خلوت با حلالش بگوید: «۳» بسم الله جنبی «الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا، اگر فرزندی باشد ایشان را، شیطان به او مضرت نکند. و در اخبار ما آمده است که: چون مرد با حلال خود دخول کند، مستحب آن است که بر وضو باشد و دو رکعت نماز کند، و او را نیز فرماید تا دو رکعت نماز کند. آنکه چون زن را پیش آورند «۴» دست راست بر پیشانی او نهد و بگوید: اللهم علی کتابک تزوّجتها و علی امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت فرجها، فان قضیت لی فی رحمها نسبا فاجعله مسلما سوّیا، و لا تجعله شرک شیطان. سدی و کلبی گفتند: مراد خیر و عمل صالح است، دلیلش سیاق آیت من قوله: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ، و حمل او کردن بر عموم اولیتر «۵» بود تا جامع بود فواید را. ابن کیسان گفت: معنی آن است که آنچه خدای تعالی شما را فرموده است تقدیم کنی آن را، و آنچه حلال کرده است شما را یا حرام کرده است بر شما امثال کنی. وَ اتَّقُوا اللَّهَ: و از خدای بترسی در جمیع احوالتان در آنچه امر کرد و نهی کرد شما را، و معنی آن که:

اتَّقُوا اللَّهَ ﴿٦﴾، از معاصی خدای پرهیزی ﴿٧﴾. ----- (١). سوره سجده (٣٢) آیه ١٣. (٢).  
 معج، وز، دب: باشد. (٣). معج، وز: اجنبی. (٤). معج، وز: او آرند. (٥). مر: اولی. (٦). همه نسخه بدلها: اتَّقُوا معاصی الله. [.....] (٧).  
 معج، وز، آج: پرهیزی، مب، مر: پرهیزید. صفحه: ٢٤٥ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ، و بدانی که شما را با پیش او می‌باید شدن، و حساب با او دادن. و حقیقت ملاقات بر خدای روا نباشد، چه حقیقت او مقابلت و مقاربت بود، و اینکه بر اجسام روا بود، پس معنی محاسبه و مجازات باشد. و دلیل بر اینکه، آن است که آیت وارد است مورد وعید و تهدید و تنبیه بر عمل صالح، و زجر از معصیت [٢٩٠- ر] [اشاره]، و مخالفت «١»، و تقدیر آن که: انکم ملاقوا ثوابه او عقابه علی ما تستحقون «٢»، و بدانی که شما ملاقی ثواب او یا عقاب او خواهی بودن بر حسب آنچه مستحق باشی آن را. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ، و بشارت ده مؤمنان را. و «بشارت»، هر چیزی بود متضمن خیر و نفع را که سرور «٣» آن بر بشره پیدا شود. قوله: وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ، کلبی گفت آیت در عبد الله رواحه آمد که او سوگند خورده بود که با دامادش بشیر بن التَّعْمَانِ خیر و احسان و مبرّت نکند، برای وحشتی که از میان ایشان رفت «٤». هر گه که او را گفتندی که در حق او خیری بکن و توشیح کن از میان او و خصوم او و اصلاح بعضی کارها او گفتی: من سوگند خورده‌ام که اینکه نکنم، و مرا روا نباشد خلاف سوگند کردن «٥»، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. مقاتل بن حیان گفت: آیت در حق ابو بکر الصّدیق آمد «٦» که سوگند خورده بود که با پسرش خیری نکند- عبد الرحمن- تا اسلام آرد «٧». ابن جریج گفت: آیت در او آمد که او سوگند خورد که با مسطح بن اثاثه هیچ خیر نکند برای آن که او در حدیث افک خوضی کرده بود. و «عرضه» فعله باشد به معنی مفعول، كالجرعة و الاكلة و اللقمة و غیر ذلك. و «عرضه»، چیزی بود که در معرض کاری نهند، و اصل یا از «عرض» باشد و هو الجانب، یا از عرض مصدر عرضت علیه الامر عرضه کردن چیز «٨» و چیزی که -----

----- (١). همه نسخه بدلها او. (٢). همه نسخه بدلها: يستحقون. (٣). معج، وز: سرور. (٤). معج، وز، آج، لب، فق، مر: برفت، مب: رفته بود. (٥). مر: سوگند خوردن. (٦). آج، لب، فق، مر: ابو بکر آمد. (٧). همه نسخه بدلها: نیارد. (٨). معج، وز، لب، فق، مب، مر: خیر. صفحه: ٢٤٦ صلاحیت کاری دارد. عرب گوید: هذا عرضه لذلك الامر، ای صالح له، چنان که شتر قوی را گویند: هذا عرضه للسيف، و دختر رسیده را گویند: هذه عرضه للنكاح، و معنی هم اینکه که گفتیم که: او را در معرض آن نهاده‌اند، اما او در جانب آن است که صلاحیت اینکه دارد، و اما پنداری خویشتن عرضه می‌کند و تعرّض «١» اینکه کار می‌کند، اینکه اصل و اشتقاق کلمت است، و علی هذا قول الشاعر: لا- تجعلینی عرضه للوايم ای فی معرض الملامه، و قول دیگری که گفت: و ان رفعوا الحرب العوان التي ترى فعرضه الحرب مثلك او مثلی و قال حسان: و قاك الله قد سيرت جندا من الأنصار عرضتها للقاء و در معنی آیت چند قول گفته‌اند، یکی آن که: و لا- تجعلوا اليمين بالله عرضه مانعة و علمه «٢» فی ان لا- تبروا «٣» و تتقوا و تصلحوا بين الناس، گفت: سوگند به خدای تعرّض «٤» مکنی، یعنی به علّتی مانعه که برای آن علّت بر نکنی و تقوا و اصلاح، برای «٥» عرضه چون چیزی باشد متعرّض «٦» [٢٩٠- پ] بین الامرين، و آن حایل و مانع باشد. اینکه یک قول آن است که «عرضه» علّت باشد. قولی دیگر آن است که: عرضه ای حجّه، یعنی سوگند به خدای به حجّت مکنی به آن که از خیر و صلاح امتناع کنی، و گویی «٧» ما سوگند خورده‌ایم، بل اگر سوگندی خورده باشی و خلاف سوگند صلاح بود متابعت صلاح کنی، و خلاف سوگند که آن جا حثی نبود. عبد الرحمن بن سمره روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: اذا حلفت علی یمین فرأيت غیرها خیرا منها فأت الّذی هو خیر ثم کفر عن یمینک، گفت: چون سوگند خورده باشی «٨» بر کاری، پس خلاف سوگند اولیتر و بهتر باشد آن باید -----

----- (١). دب: تعریض. (٢). معج، وز: فاعله. (٣). مر: تبرّوا. (٤). معج، وز، دب، آج: بعرضه. (٥). دب آن که. [.....] (٦). معج، وز، دب: معترض. (٧). اساس: گوئی / گویی گویند. (٨). باشی / باشید. صفحه: ٢٤٧ کردن که بهتر بود، و کفّارت سوگند بکردن «١». انس «٢» مالک گفت: در بعضی غزوات ابو موسی اشعری بیامد و رسول را- علیه السلام- گفت: من مرکوبی ندارم که بر نشینم مرا بر نشان. رسول- علیه السلام- دل مشغول بود، و او الحاح و ابرام کرد. رسول- علیه السلام- سوگند خورد که

تو را بر نشانم. او برفت، چون وقت ارتحال بود هر کس سازه ره می‌کردند، رسول - علیه السلام - ابو موسی را گفت: تو چرا ساز «۳» نمی‌کنی! گفت: یا رسول الله؟ مرکوب ندارم، و تو سوگند خورده‌ای که مرا بر نشانی. گفت: اکنون سوگند می‌خورم کت بر نشانم، و او را چهار پای بداد. سنان بن حبيب گفت، سعید جبير را گفتم: مرا مولایی هست و با من در سرای بود، اکنون سوگند خورده‌ام که با من در سرای نباشد و نمی‌گزیرد «۴»، گفت هذا من عمل الشیطان، برو و او را با «۵» خانه آور و کفارت سوگند بکن، آنگه بر خواند: وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ. و بنزدیک ما چون اولیتر خلاف سوگند باشد، اولی به جای آرد - و لا کفارة علیه. و قول اول قول حسن است و طاووس و قتاده، و قول دوم «۶» قول عبد الله عباس است و مجاهد و ربیع، و اینکه هر دو قول به معنی یکی است، جز آن که یکی «عرضه» را به علت تفسیر داد و یکی به حجت. قولی دیگر آن است که: وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ، ای الحلف «۷» بالله عرضه، ای قوه لایمانکم، یعنی چون خواهی که کاری بکنی از بز و خیر «۸» و صلاح، سوگند به خدای را به مقوی و مؤکد آن «۹» مکنی، و معنی هم آن است که در اول گفتیم، جز که «عرضه» را تفسیر به قوت داد، من قول العرب: هذه النافه عرضه للسيف اذا كانت قویة علیه. و اصل در اینکه، آن است که گفتیم، معنی آن است که: اینکه شتر مایه «۱۰» سفر است. -----

----- (۱). وز: کردن، مب: بیاید دادن. (۲). آج، لب، فق: آن است که. (۳). دب راه، مب ره. (۴). همه نسخه بدلها: نمی‌گریزد. (۵). مج: در. (۶). مب، مر: دویم. (۷). آج، لب، فق، مر: احلف. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: از بهر خیز. (۹). مج، وز: مؤکدات. (۱۰). فق: ندارد، همه نسخه بدلها: بابت. صفحه: ۲۴۸ قولی دیگر آن است که: خدای را به «عرضه» «۱» سوگند مکنی در هر نیک و بدی و اندک و بسیاری تا «۲» به هر محقر و معظمی سوگند به خدای یاد کنی [سلم ما «۳»]، و معنی نهی باشد از [سلم ما «۴»] سوگند و ابتدال آن با [سلم ما «۵»] هر کاری و مبالات ناکردن به او در هر حقی و باطلی. و قوله: أن تبرؤا، بر اینکه قول معنی آن باشد که: لاین تبرؤا، سوگند به خدای در هر چیزی [۲۹۱-] [ر] مبذول مدارید [سلم ما «۶»] تا شما را راستیگر [سلم ما «۷»] و متقی خوانند، و بر قول اول تقدیر آن باشد که: لئلا تبرؤا، چنان که گفت: یُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضَعُوا لَكُمْ ما «۸»...، و المعنى لئلا تضلوا، و قال [سلم ما «۹»]: وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ [سلم ما «۱۰»]...، ای لئلا تمید بکم، و مرجع معنی در اینکه اقوال با اینکه [سلم ما «۱۱»] دو وجه است که گفته شد. و سوگند را برای آن «یمین» خوانند که عند سوگند مردم دست راست بدهند، برای اینکه گویند: بذل یمینه فی کذا، پس به کثرت استعمال حقیقت شد [سلم ما «۱۲»] در سوگند، و اینکه از اسماء منقوله باشد، و هر چه از اینکه بنا اشتقاق دارد از «یمن» و «تیمن» و «تیمان»، همه را مرجع با اینکه معنی است. و در محل آن تبرؤا، سه قول گفتند، خلیل گفت: موضع او جر است به تقدیر حرف جرّ، و المعنى لأن تبرؤا. و قولی دیگر آن است که: محل او رفع است به ابتداء، و خبر در او مقدر، و تقدیر اینکه است که [سلم ما «۱۳»]: ان تبرؤا و تثقوا اولی بکم و اجمل، برای آن که «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد، معنی آن بود که: بزکم اولی بکم و تقواکم اجمل لکم. و قولی دیگر آن است که سیویه گفت: محل او نصب است، برای آن که چون حرف جرّ بیفکنند و اتصال [سلم ما «۱۴»] فعل کنند، فعل عمل نصب کند، چنان که گفت: -----

----- (۱). لب، فق، مب، مر: تعرض. [.....] (۲). مج، وز: ما، لب، فق، مب، مر: یا. (۳). مب: نکنید. (۴). مج، وز: اینکه. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق: عند. (۶). آج: مداری / مدارید. (۷). مج: دب: راستگیر، آج: راستگو، لب، فق: راستگر، مب، مر: راستگی. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶. (۹). مج، وز تعالی. (۱۰). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. (۱۱). دب: در اینکه، مب: و بر اینکه. (۱۲). دب: شده. (۱۳). مب: آن است قوله تعالی. (۱۴). مج، وز، دب، آج: ایصال. صفحه: ۲۴۹ وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ [سلم ما «۱»]...، و التقدیر: من قومه، و کذا قوله تعالی: وَ لَا تَعَزِّمُوا عُقَدَةَ النِّكَاحِ [سلم ما «۲»]...، و المعنى على عقدة النكاح، و لکن چون حرف جرّ از میانه بیفکنند [سلم ما «۳»]، فعل به مفعول به رسیده و عمل نصب کرد. وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، ای سمیع لایمانکم، علیم بپایاتکم، خدای شنواست اینکه سوگندها [سلم ما «۴»] شما را، و داناست به نیتها [سلم ما «۵»] شما. قوله: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ - الاية، لغو از کلام و جز [سلم ما «۶»] او آن بود که بیفکنند [سلم ما «۷»]، برای آن که در او فایده نبود و در شمار نیاید، چنان که ذو الرّمه گفت:



و مطرح بینهما المرئی لغوا کما الغیت فی الماء [سَلَّمَ ما «۸» الحوارا و قال المثقب العبدی: او مائئاً تجعل اولادها لغوا و عرض المائئ الجلمد و اللغا و اللغو واحد، و هو ما لا فائدهُ فيه، و نظیر او در لغت قولهم: صغو [سَلَّمَ ما «۹» فلان معک و صغاه، قال الله تعالی: لا یسمعون فیها لغواً و لا تأثیماً، [سَلَّمَ ما «۱۰»]، و قال امیة بن أبی الصیلت: فلا- لغو و لا- تأثیم فیها و ما فاهوا به لهم مقیم علما خلاف کردند در «یمین لغو»، بعضی گفتند: آن است که بر زبان عرب می‌رود «لا و الله» و «بلی و الله» اینکه بر زبان برانند، و غرض ایشان وصل کلام بود، و در دل عقد سوگند [۲۹۱-پ] ندارند، بر اینکه کفارتی و اثمی نباشد، و اینکه قول عبد الله عباس است و شعبی و عکرمة و مجاهد، و قال الفرزدق: و لست بمأخوذ بلغو تقوله اذا لم تعمد عاقدات العزائم بعضی دگر گفتند: «یمین لغو» آن بود که مردی گمان برد در کاری از کارها بر آن سوگند خورد، چون بنگرد آن کار به خلاف آن بود، بر آن نیز اثمی و کفارتی -----

(۱). همه نسخه بدلها سلبعین رجلا، سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. [.....] (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۵. (۳). همه نسخه بدلها بجز وز: بیفگند. (۴). مب: سوگندهای. (۵). فق، مب، مر: نیتهای شما را. (۶). دب: خبر. (۷). مج، آج، لب، فق، مر: بیفگند. (۸). آج: فی الدیة. (۹). لب، فق: صغوا، آج: صغا. (۱۰). سوره واقعه (۵۶) آیه ۲۵. صفحه: ۲۵۰ نباشد، و اینکه قول زهری است و حسن بصری و سلیمان بن یسار و نخعی و ربیع و زراره و مکحول و سدی و عبد الله عباس به روایت البی. و [سَلَّمَ ما «۱»] روایت کردند از امیر المؤمنین علی- علیه السّلام- که: «یمین لغو» سوگند در غضب بود، و اینکه روایت طاووس است از عبد الله عباس، بر اینکه هم اثمی و کفارتی نباشد، دلیلش قوله [سَلَّمَ ما «۲»]- علیه السّلام: لا یمین فی غضب. و بعضی دگر گفتند: آن سوگند در [سَلَّمَ ما «۳»] معصیت بود که خدای تعالی مؤاخذت نکند بر حنث آن، و بر او کفارت نباشد. و بنزدیک ما از آن توبه باید کردن، و اینکه قول عبد الله عباس است و عکرمة و شعبی. و رسول- علیه السّلام- گفت: من نذر فیما لا یملک فلا نذر له و من حلف علی معصیة فلا- یمین له، گفت: هر که نذر کند بر چیزی که ندارد، نذرش بر نه افتد، و هر که سوگند خورد بر چیزی که معصیت باشد، او را سوگند نبود. و رسول- علیه السّلام- گفت: من حلف علی قطیعة رحم او معصیة فبره ان یحنث فیها و یرجع عن یمینه، گفت: هر که او سوگند خورد بر قطع رحمی یا بر معصیتی، بر او آن است که حانث شود و از آن سوگند باز آید. و حسن بصری روایت کند که رسول- علیه السّلام- به قومی بگذشت که ایشان تیر می‌انداختند، یکی از ایشان تیری بینداخت [سَلَّمَ ما «۴»] گفت: اصبت و الله و اخطأت، من صواب انداختم و تو خطا [سَلَّمَ ما «۵»]، کسی که با رسول بود گفت: یا رسول الله؟ اینکه مرد حانث شد، رسول- علیه السّلام- گفت: کلاً ایمان الزّماء لغو لا کفارة فیها، سوگند تیراندازان لغو باشد، در او کفارت نبود. و عایشه گفت: سوگند لغو آن بود که در هزل و جدل و خصومت بود، و حدیثی که عقد دل نکرده باشد [سَلَّمَ ما «۶»] بر آن زید بن اسلم گفت: هو دعاء الحالف علی نفسه، نفرین باشد بر خویشتن، چنان ----- (۱). آج، لب، فق: ندارد. (۲). همه نسخه بدلها: قول النبی. (۳). اساس با خطی متفاوت از متن: بر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: خطا کنی. [.....] (۶). مب، مر: باشند. صفحه: ۲۵۱ که گوید: چشمش کور بادا [اگر دید] [اشاره] [سَلَّمَ ما «۱»] گوشش کور بادا اگر شنید، و مانند اینکه. و گفت: اینکه چنان است که [خدای تعالی] [اشاره] [سَلَّمَ ما «۲»] گفت: وَ یَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَیْرِ [سَلَّمَ ما «۳»]، ... و همچونین قوله تعالی: وَ لَوْ یُعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِيَ إِلَیْهِمْ أَجْلُهُمْ [سَلَّمَ ما «۴»]. ضحاک گفت: مراد آن سوگند است که آن را کفارت کرده باشند [۲۹۲-ر] [اشاره]، [برای آن که] [اشاره] [سَلَّمَ ما «۵»] به کفارت حنث و عقوبت برخیزد. ابراهیم گفت: آن باشد که سوگندی خورد بر چیزی، پس فراموش کند، و آن چیز بر خلاف سوگند بکند، و دلیلش قول النبی- علیه السّلام: «۷» رفع عن «امتی الخطأ و النسیان و ما» استکرها علیه. وَ لَکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبْتُمْ قُلُوبُکُمْ، یعنی ما قصدتم و تعدّتم، و لکن شما را به آن گیرد که دلها شما کسب کند، یعنی آنچه قصد کنی و عمد و نیت کنی و عقد دل کنی بر آن. وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ، و خدای آمرزگار و بردبار است. اما کلام در حکم آیت: بدان که سوگند بر دو ضرب است: ضربی آن که در او کفارت واجب بود، و ضربی آن که واجب نبود. امّا آن

که «۸» در او کفّارت واجب نبود، سوگند بر ماضی بود چنان که: و الله ما فعلت، به خدای که نکردم و کرده باشد، و نگفتم و گفته باشد، یا کردم و نکرده باشد، اینکه را کفّارت نبود بنزدیک ما، و بنزدیک ابو حنیفه و اصحابش و همچنین مالک و لیث و ثوری و احمد و اسحاق. و شافعی گفت: اگر عالم باشد که خلاف می‌گوید، بر او کفّارت بود، و از آنچه بر او کفّارت نبود آن است که: سوگند خورد که واجبات نکند یا مندوبات و یا قبايح «۹» ارتکاب کند، حکم اینکه، آن باشد که خلاف سوگند کند، و واجب و مندوب به جای ----- (۵-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و وز، افزوده شد. (۳). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۱۱. (۶). معج، وز، دب: علی. (۷). آج، لب، فق، مر: و من. (۸). همه نسخه بدلها: آنچه. (۹). اساس: با خطی متفاوت از متن: قباح، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۵۲ آرد، و لا کفّاره علیه عندنا. و جمله فقها گفتند کفّارت واجب بود. اما مباحات: اگر سوگند خورد که کاری نکند از جمله مباحات چون سفر و شرکت و تجارت و جز آن، یا کاری نکند، اعتبار کنند «۱»، اگر صلاح در کردن یا ناکردن باشد، آن چنان کند که صلاح در آن باشد، و اگر چه خلاف سوگند بود، و لا کفّاره عندنا علیه، و بنزدیک ما کفّارت بر او نباشد، و جمله فقها گفتند بر او کفّارت باشد، اگر گوید او گبر است یا جهود یا ترسا، یا از خدای بیزار است، یا از مسلمانی و قرآن، اگر فلان کار بکند یا نکند، اینکه سوگند نباشد و مخالفتش حث نباشد، و کفّارت واجب نشود. و همچنین گفت مالک و اوزاعی و لیث و شافعی و ابو حنیفه و ثوری و ابو یوسف و محمد گفتند: اینکه سوگند باشد، و خلافش حث بود و کفّارت لازم آید بذو. و هر که بر محالی سوگند خورد من صعوده الی السیماء او قتل میت، گوید که: به خدای که بر آسمان شوم، یا فلان کس را بکشم، و او مرده باشد سواء اگر داند و اگر نداند، او را کفّارت لازم نیاید. و ابو حنیفه و شافعی گفتند: در حال حث شود و کفّارتش لازم آید، سوگند کافر منعقد نشود، و چون حث حاصل شود بر او کفّارت نباشد سواء اگر در حال کفر حث شود یا پس از اسلام [۲۹۲-پ] [اشاره]، مادام تا سوگند در حال کفر بوده باشد «۲». و مذهب ابو حنیفه همچونین است. و شافعی گفت: کفّارت لازم آید بر او، اگر کسی سوگند خورد به علم خدا یا «۳» قدرت خدا یا حیات خدا، اگر مرادش قادری و عالمی و حیّی باشد، سوگندش باشد، و اگر مرادش آن معانی باشد که اشعری گوید، کفّارتش لازم نیاید، و ابو حنیفه چنین «۴» گوید. و اصحاب شافعی گفتند: اینکه سوگند باشد، اگر سوگند خورد بالرحمن، و مرادش نام خدای باشد سوگند بود، و اگر مرادش سورت باشد سوگند نباشد، و همچونین به قرآن. و ابو حنیفه و اصحابش هم چنین گفتند، و شافعی و اصحابش گفتند: اینکه ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: اعتبار کند، مب: اعتبار می‌کند. (۲). دب، آج، لب، فق، مر: خورده باشد. (۳). همه نسخه بدلها به. (۴). آج، لب: همچنین. صفحه: ۲۵۳ جمله سوگند باشد و بر او کفّارت واجب بود. اگر گوید «۱»: اقسمت، آنکه گوید: غرض من سوگند نبود از او بشنوند «۲»، برای آن که سوگند به نیت منعقد شود، و اینکه لفظی است محتمل، روا بود که سوگند خواهد بدو، و روا بود که خیر خواهد «۳»، از آن که در روزگار گذشته سوگندی خورده‌ام. و شافعی گفت: قبول کنند، فیما بین و بین الله. اما که در حکم قبول کنند یا نکنند، شافعی را دو قول است. چون گوید: اقسمت، و نگوید بالله، اینکه سوگند نباشد، سواء اگر نیت سوگند کند و اگر نکند، و شافعی هم چنین «۴» گفت. و ابو حنیفه گفت: سوگند باشد، اگر نیت کند و اگر نه. و مالک گفت: اگر در نیت او سوگند باشد سوگند بود، و اما نبود، چون گوید: لعمر الله، و نیت سوگند کند سوگند باشد، و اهل عراق هم چنین گفتند. و اصحاب شافعی مختلف شدند بر دو وجه چون گوید: و حق الله، سوگند نباشد اگر قصد سوگند کند و اگر نه، و ابو حنیفه و محمد همچونین گفتند، و شافعی گفت: چون نیت سوگند کند سوگند باشد. و ابو یوسف هم چنین گفت، گفت چون گوید: بالله و تالله، و سوگند نخواهد «۵» سوگند نبود. و چون گوید: نیت سوگند نکرده بودم، هم از او بشنوند، و شافعی گفت چون گوید: بالله، اگر به نیت سوگند گفته باشد [سوگند بود] [اشاره] «۶»، و اگر گوید: به نیت سوگند نگفتم، از او بشنوند «۷» برای آن که لفظ محتمل است سوگند را، و اینکه معنی را که بالله أستعین. و اما «و الله» «۸» و «تا

اللّه»، در آن دو قول باشد او را. چون گوید: «اللّه» به کسر «ها» بی حرف قسم سوگند نباشد، و شافعی و اصحابش هم اینکه گفتند، مگر ابو جعفر الاسترابادی من اصحاب الشّافعی که او گفت «۹»: سوگند باشد. چون گوید: -----

----- (۱). مب: گویند. [.....] (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نشنوند. (۳). مب، مر: خواهند. (۴). آج: همچونین. (۵). لب، مب، مر: بخواهد، فق: خواهد. (۶). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). دب، آج، لب، فق: نشنوند. (۸). دب، مب، مر: باللّه. (۹). اساس: با خطی متفاوت از متن اینچنین، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. صفحه: ۲۵۴

اشهد باللّه، اینکه [۲۹۳- ر] سوگند نباشد «۱». و اصحاب شافعی خلاف کردند بر دو وجه. بهری گفتند: چون اطلاق کند «۲» و سوگند خواهد «۳»، سوگند بود. و ابو حنیفه هم چنین گوید. و بهری دگر گفتند: سوگند نباشد. چون گوید: اعزم باللّه، اینکه سوگند نباشد، اگر سوگند خواهد و اگر نه. و شافعی را دو قول است: اگر نخواهد، سوگند نباشد «۴»، و اگر خواهد، باشد. چون گوید: «اسئلك باللّه»، او «اقسم عليك باللّه» اینکه سوگند نباشد به هیچ حال. و شافعی گفت: اگر سوگند خواهد، باشد «۵»، و اگر نخواهد، نباشد. و سوگند آلا به خدای نباشد و به نامهای خدای که به آن مختص است، و مسایل سوگند و خلاف در آن بسیار است، و اینکه قدر کفایت است اینکه جا قوله: وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ بیان کردیم که اصل «غفر» ستر باشد، و «مغفر» از اینکه جاست، و «غفارت» همچونین. و «حلم»، امهال باشد به تأخیر عذاب از مستحق، تقول «۶»: حلم الرّجل يحلم حلما، فهو حلیم، و حلمت فی التّوم حلما و أنا حالم، برای آن که عرب عقل را «حلم» خوانند، و عاقل را «حلیم». و آن که به حلم رسد، وقت آن باشد که به حلم رسد. و سر پستان را حلمه التّدی گویند، برای آن که محلم باشد، و کودک را حلیم کند. و تحلم الضّب «۷» آن باشد که فربه شود. و «حلام»، بزغاله فربه باشد برای ثقلش، که حلیم ضد سبکسار باشد. و «حلم» «۸» قراد بزرگ باشد برای آن که با حلمه پستان ماند و حلم الأدمی اذا وقع الحلم فيه. قوله: لِلَّذِيْنَ يُؤْلُوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ «۹»، يؤلون ای يحلفون. و الايلاء الحلف. قتاده -----

----- (۱). اساس: کلمه در زیر وصالی به صورت «باشد» ضبط شده، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق: کنند. (۳). آج، لب، فق: خواهند. (۴). معج، وز، دب: اگر سوگند بخواهد نباشد، آج، فق، مر: اگر سوگند نخواهد نباشد، مب: اگر سوگند بخواهد باشد. (۵). آج، لب، فق: اگر خواهد سوگند باشد. (۶). همه نسخه بدلها: يقول. [.....] (۷). آج: در حاشیه به صورت: «الضّبی اذا سمن و کذالك» توضیح داده است. (۸). آج: حلمه. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: ترّبص. صفحه: ۲۵۵ گفت: «ایلاء» طلاق اهل جاهلیت باشد. سعید مسیب گفت: من ضرار اهل الجاهلیه بود، چون مرد زنی داشتی «۱» با او خوشش بودی و نخواستی که شوهری دیگر کند، سوگند خوردی که با او نزدیکی نکند، او را رها کردی، نه بیوه بودی و نه شوی و «۲»، چنین «۳» می کردند در جاهلیت و اسلام، و اینکه اضراری بود که می کردند به زنان، حق تعالی اینکه آیت فرستاد و آن را اجلی مضروب پیدا کرد «۴»: لِلَّذِيْنَ يُؤْلُوْنَ مِنْ نِسَائِهِمْ. و در مصحف عبد الله مسعود چنین است که: لِلَّذِيْنَ آلَوْا مِنْ نِسَائِهِمْ، و در قراءت عبد الله عتّیاس: لِلَّذِيْنَ يَقْسَمُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ. «و الايلاء»، الحلف، يقال: آلی يؤلی ایلاء، قالت الخنساء: قآلیت آسی علی هالك و أسئل «۵» نایحه مالها [۳۹۲- پ] و الإسم الألیه، قال الشّاعر: علی الیه و صیام شهر امسک طایعا آلا بکف «۶» و در او چهار لغت است: «ألیه»، و «الوه»، و «الوه»، و «الوه». اگر گویند عرب نگوید: [آلی] [اشاره] «۷» من کذا انما تقول «۸»: آلی علی کذا، گویم: اینکه فعل «۹» را معنی «بعد» در او تضمین کرد، چون اینکه معنی مضمن شد به اینکه معنی، تعدیه کرد او را به حرفی که «بعد» را به آن تعدیه کنند، و تقدیر چنین است که: لِلَّذِيْنَ «۱۰» یبعدون من نِسَائِهِمْ بِالْأَلِيَّةِ و الحلف. و «ترّبص»، تمکث و درنگ کردن باشد، حق تعالی گفت: آنان که سوگند ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: که. (۲). اساس: به صورت: «شوی وز» هم خوانده می شود، معج، وز: شوزی، دب: شوهر، آج: شوهروار، لب، فق: شوهرور، مب، مر: شوهردار. (۳). همه نسخه بدلها: اینچنین. (۴). معج، وز، دب، آج، لب، فق: گفت: مب و گفت. (۵). اساس: با خطی متفاوت از متن: «اسئلك»، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). معج، وز، آج، لب، فق: یلف. (۷). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده

شد. (۸). دب: یقول. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: قول. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر یؤلون. صفحه: ۲۵۶ خورند (۱) که با حلال خود مقاربت نکنند، با ایشان چهار ماه مدارا باید کردن. و گفته‌اند: «تربص»، از مقلوب است، «تصبر» باشد، چون: جذب و جذب (۲)، و آن انتظار باشد خیری یا شری را که به کسی فرود آید (۳)، و منه قوله تعالی: فَتَرْبِصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ (۴). و قوله: تَرْبِصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ (۵)، و قال الشاعر: تَرْبِصُ بِهَا رَيْبَ الْمُنُونِ لَعَلَّهَا تَطَّلِقَ يَوْمًا أَوْ يَمُوتَ حَلِيلَهَا و از شرایط «ایلاء» آن بود که سوگند بخورد به خدای تعالی یا به نامی از نامهای مختص به او، بر وجهی که لغو (۶) نباشد که: با زن مقاربت نکند بر وجه اضرار، هر گاه که اینکه شرایط حاصل بود مرد مولی باشد، و هر گاه که از اینکه شرایط چیزی مختل بود ایلاء نباشد، و اینکه مذهب امیر المؤمنین علی است و عبد الله عباس و حسن بصری. نخعی گفت و شعبی و ابن سیرین: «ایلاء»، در غضب باشد. سعید بن المسیب گفت: آن بود که سوگند خورد که با زن سخن نگوید، و هر گاه که ایلاء برای صلاحی کند از آن که زن کودک را شیر دهد تا حملی پیدا نشود که شیر زده گردد کودک، اینکه جا حکم ایلاء نکنند، برای آن که غرض او مصلحت است نه اضرار. چون چنین باشد، و مرد مقام کند بر اینکه سوگند و کفارت نکند (۷) سوگند را، زن مخیر باشد از (۸) آن که صبر کند بر اینکه ایذاء، و از میان آن او را رفع کند بر حاکم، چون رفع کند او را بر حاکم، او را چهار ماه مهلت دهد، و هو قوله: تَرْبِصُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، تا (۹) اندیشه کند، یا طلاقش دهد، یا کفارت سوگند بکند و با سر مقاربت شود. اگر امتناع کند از اینکه و از آن، حاکم او را حبس کند و طعام و شراب بدو (۱۰) تنگ کند تا آنکه که از دو گانه (۱۱) یکی بکند: اما رجوع و اما طلاق. اگر طلاقش دهد از او جدا شود و عدت داشتن از روز طلاق، و اگر مرد ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خوردند. [.....] (۲). مج، وز، دب، آج:

جذب و جذب. (۳). مب: فرود آرند. (۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۵. (۵). سوره طور (۵۲) آیه ۳۰. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: کفر. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۸). همه نسخه بدلها میان. (۹). وز: یا. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب: بر او. (۱۱). مب، مر: دو کار. صفحه: ۲۵۷ [۲۹۴-] ر خواهد تا رجعت کند تواند مادام تا از عدت بیرون نیامده باشد. چون از عدت به در آمد مالک شود نفس خود را، و مرد را بر او سیلی نباشد. فَإِنْ فَأَوْ، و المعنی فان رجعوا، اگر باز آیند. و باز آمدن از سوگند به حث باشد، و هو أن یجامعها، و آن بود که خلوت کند با زن اگر حاضر و متمکن باشد، و اگر غایب بود یا متمکن نبود، عزم کند و گواه بر (۱) گیرد بر رجوع او از ایلاء، و شافعی در اینکه مسأله موافق ماست. و کفارت واجب بود بنزدیک ما و بیشتر فقها. و حسن بصری و نخعی گفتند: لا- کفارة علیه، لقوله تعالی: فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ. اما پس از آن که چهار ماه بگذرد، و او رجوع نکرده باشد، فقها خلاف کردند. بعضی گفتند: چون چهار ماه بگذرد، و رجوع نکرده باشد زن از او باین شود و به یک طلاق بریده، و اینکه قول عبد الله مسعود است و زید بن ثابت و مقاتل بن حیان و قتاده و کلبی، و مذهب ابو حنیفه است. و بعضی دگر گفتند: چون چهار ماه بگذرد، و زن صبر کند و رفع نکند مرد (۲) را بر حاکم، بر مرد هیچ نبود و طلاق لازم نیاید، و اینکه قول بیشتر علما و صحابه است، و مذهب ماست و شافعی و مالک و ابو ثور و احمد و اسحاق. فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ، محمول است بنزدیک ما و بیشتر مفسران و فقها بر عفو و اسقاط عقاب قیامت. و حسن و ابراهیم و قتاده گفتند: مراد اسقاط کفارت است. وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ، اگر عزم طلاق کنند (۳)، یعنی آنان که ایلاء کرده باشند، و بعد العزم بنزدیک ما باین نشود الا که طلاق دهد او به صریح (۴) لفظ، به آن لغت که زبان او باشد. و اهل مدینه گفتند: اگر امتناع کند از طلاق، حاکم طلاق دهد زن را یک طلاق رجعی. و «عزم» ارادتی باشد که متقدم (۵) بود بر فعل، و اگر همه به یک وقت بود، و تعلق به فعل عازم دارد، و از میان آن و میان فعل سهوی و نسیانی در نشود. و اصل «عزم»، العقد علی الشیء باشد، و قول العرب: عزمت عليك، یعنی ----- (۱). آج، لب، فق، مر خود.

(۲). اساس: مرد. (۳). وز، دب، آج، لب، فق: کند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: تصریح. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: مقدم. صفحه: ۲۵۸ سوگند دادم بر تو. و «عزیمت» و «صریمت» عزم باشد، و فسون را نیز عزیمت خوانند برای آن که در آن جا سوگند باشد. و «طلاق» حل عقد نکاح باشد، و اصل او از اطلاق است، تقول (۱): «طلقت المرأة تطلق طلاقا فیهی طالق، بی «ها» ی تأنیث. کوفیان

گفتند: برای آن که مختص است به مؤنث (۲) و اشتراک نیست در او تا فرق باید نهاد (۳). و بنزدیک بصریان درست نیست اینکه قول، برای آن که بسیار جایها هست که اختصاص نیست، اشتراک است، و «ها» بیفگندند چنان که: ناقه ضامر و ساعد (۴) عبل. سیبویه گفت: هذا علی وجه النسب باشد. فقوله: حائض [۲۹۴-پ] و طاهر و طامث. ای ذات حیض و طهر و طمٹ. اما طلاق که پس (۵) ایلاء باشد رجعی بود عندنا و عند ابن عمر و سعید بن المسیب و جماعه من الفقهاء. و بنزدیک جماعتی باین باشد، و اینکه قول عبد الله عباس و عبد الله مسعود و حسن بصری است. و قوله: فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای سمیع لطلاقه، علیم بیتیته (۶)، و قیل: سمیع لایلائه، علیم بیتیته فی الرجوع، و هر دو قول مروی است از مفسران. و «سمیع» آن باشد که حاصل بود بر صفتی که از مکان آن را مسموعات شنود (۷) چون موجود باشد و مرجع او با حیثی است به شرط انتفاء آفات از او. و «علیم» مبالغت است در عالم. قوله: وَ الْمُطَلَّقاتِ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ - الاية، مقاتل بن حیان و کلبی گفتند: سبب نزول آیت آن بود که در اول اسلام چون مرد زن را سه طلاق دادی، و زن حامل بودی، طلاق رجعی بودی، و مرد مالک رجعت بودی تا بار بنهادن (۸) تا (۹) اینکه حکم منسوخ شد بقوله تعالی: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ (۱۰) - (۱). آج، لب، فق، مب، مر: بقول. (۲). آج، مب، مر: است مؤنث را. (۳). آج، لب، فق، به ها. (۴). فق، مب، مر و. (۵). آج، لب، فق، مب، مر از. (۶). آج، لب، مب، مر: فی الرجوع. (۷). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۲۲۳): که از مکان آن مسموعات را شنود. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: بار بنهادی. (۹). مج، وز: به. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۹. صفحه: ۲۵۹ - الاية، و بقوله: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ (۱۱). مردی زن را طلاق داد، نام او اسماعیل عبد الله الغفاری، و زن را قتيله (۲) نام بود، و زن آبستن بود. مقاتل گفت: نام او مالک بن الاشدق بود از اهل طائف. و مرد ندانست که زن آبستن است، و زن نگفت. چون بدانست که آبستن است، مراجعت کرد و زن را با خانه آورد. زن آن جا بزاد و فرمان یافت، و فرزند نیز بمرد، و خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. وَ الْمُطَلَّقاتِ (۳) و رها کردگان، یقال: طَلَّقْتَهَا فَطَلَّقَتْ و طَلَّقْتَ (۴) ایضا. و طَلَّقَ (۵) و اطلق (۶) در لغت یکی باشد، جز که به عرف شرع تفعلیل مخصوص شده است به اطلاق النساء من حیالہ النکاح علی وجه مخصوص. و اسم، طلاق باشد، و الانطلاق المضي علی وجهه (۷) من غیر مانع. و طلوق البعیر أن یرکب (۸) رأسه (۹) فلا یمنع، و آن یک تاختن (۱۰) که اسب کند در میدان یا (۱۱) در مسابقه بی مانعی آن را طلقی (۱۲) گویند. و «طلق»، حلال مطلق باشد، فعل به معنی مفعول. يَتَرَبَّصْنَ، ای بینظرن، تربص کنند، یعنی انتظار کنند و شوهر نکنند. ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ، سه قروء. و «قروء» جمع کثیر باشد، و جمع قلیلش «قروء» و «اقراء» باشد. اگر گویند: اینکه جا جمع قلیل بایست (۱۳) که سه است، گوئیم: برای آن که بر جمع کثیر گفت که حواله با جمله مطلقات کرد، هر مطلقه ای را سه قروء (۱۴)، پس جمع کثیر بایست (۱۵) اینکه جا. فقها خلاف کردند در «قروء» (۱۶). قومی گفتند: حیض باشد، و اینکه قول عمر است - (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۰. (۲). دب: فتيله. (۳). وز، آج، لب، فق، مب، مر: طلقها. [.....] (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۵). وز: طلقا. (۶). مب ایضا. (۷). همه نسخه بدلها: وجه. (۸). مج، وز، آج، مب، مر: ترک. (۹). آج: رسنه. (۱۰). مب، مر است. (۱۱). اساس، وز، لب، فق، مب، مر: تا، مج: با زن، با توجه به دب و آج تصحیح شد. (۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی، لسان: طلق. (۱۳). مج، وز: می بایست. (۱۶-۱۴). اسامی به صورت: «قروء» هم خوانده می شود. (۱۵). مج، وز: باشد. صفحه: ۲۶۰ و علی (۱) در یک روایت، و عبد الله مسعود و ابو موسی و مجاهد و مقاتل بن حیان، و مذهب ابو حنیفه است و سفیان ثوری و اهل کوفه، و حجّت ایشان قول النبی - علیه السّلام - [۲۹۵-ر] [اشاره]، [مستحاضه] [اشاره] (۲) را که از او پرسید که: نماز کنم! گفت: دعی الصلاة ایام اقرانک، ای ایام حیضک. و نیز قول الزجاج، انشده ثعلب عن ابن الأعرابی: و صاحب صاحبته جرائض لیس إذا استنفضته بناهض له قروء کقروء الحائض مراد آن است که: عداوت (۳) به اوقات پیدا می شود، چون حیض که آن را اوقاتی باشد. آن که اینکه قول گوید، گوید که: زن حلال نباشد بر شوهران که بر او عقد بندند تا حیض سوم (۴) تمام نشود او را. و نیز خبری روایت کردند از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که او گفت: آنکه حلال شود که از

حیض سوم «۵» غسل بکند، و نماز تواند کردن. و جماعتی «۶» گفتند: «قرء» طهر باشد، و اینکه قول زید بن ثابت است و عبد الله عمر و عایشه و مذهب ماست، و مالک و شافعی و اهل مدینه، و حجت اینان قول الله تعالی «(۷): يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ»... و چون عبد الله عمر زن را طلاق داد، و او حیض بود، او را گفت: راجعها، مراجعت کن. چون پاک شود، خواهی طلاقش ده، و اینکه آیت بخواند: إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ «۹»... و المعنی لقبل عدتھن و دلیل دیگر بر آن که «قرء» طهر باشد قول الاعشى: و فی کل عام أنت جاشم غزوة تشد لأقصاها عظیم عزائکا مورثه مالا و فی الحی رفعه لما ضاع فیها من قروء نسائکا ----- (۱). مب: علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام. (۲). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۳). همه نسخه بدلها او. (۴-۵). اساس: سؤم، لب، فق: سیم. (۶). همه نسخه بدلها دیگر. (۷). مج، وز، آج: الله تبارک و تعالی. (۸-۹). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱. صفحه: ۲۶۱ و آنچه به غیبت غزو ضایع شد از او طهر باشد نه حیض، و آن کس که اینکه قول گوید که: چون زن «۱» حیض سوم «۲» بیند «۳» حلال شود «۴» بر مردان «۵» که بر او عقد بندند. و از زهری روایت کرده‌اند از عروه از عایشه، که گفت: چون در حیض سوم «۶» شود حلال شود بر شوهران. و در لغت «قرء» از جمله اسماء مشترکه است به معنی حیض باشد و به معنی طهر، کالجون و الشفق، يقال: قرأت «۷» المرأة اذا حاضت و اذا طهرت. و در اصل او اهل لغت خلاف کردند، ابو عمرو بن العلاء و ابو عیبه گفتند: آن وقت باشد آمدن چیز را یا شدنش را، يقال: رجع فلان لقرئه و لقرائه، ای لوقته الئدی يرجع فیه، و هذا قاریء الریاح، ای وقت هبوبها، و قال مالک بن الحارث الهذلی: کرهت العقر عقربی شلیل اذا هبت لقرائها الریاح و قال آخر: رجاء ایاس أن یؤوب و لا أری ایاسا لقرء الغائبین یؤوب ای لوقتھم، و يقال: قرأت النجوم اذا طلعت و قرأت اذا افلت تشبیها بظهور الدّم و انقطاعه، قال کثیر [۲۹۵- پ] [اشاره]: اذا ما الثریا و قد قرأت أحسن السیما کان منها افولا- پس «قرء» بر اینکه قول صالح بود هر دو را: هم حیض و هم طهر، برای آن که هر یکی به وقتی معین باشد. و گفته‌اند: اشتقاق او از قرء «۸» است و هو الجمع و الحبس، قال عمرو بن کلثوم: ذراعی عیطل آدماء بکر هجان اللّون لم تقرأ جینا ای لم تضمّ رحمها علی جنین، من قولهم: ما قرأت النّاقه سلا، ای لم تحمل -----

(۱). اساس: با خطی متفاوت از متن: زنان. (۲). مج، وز، آج، لب: سهام، فق، مب، مر: سیم. (۳-۶). اساس: بینند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: شوند، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب: شوهران، مب، مر: مردمان. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مر: قرأت. (۸). مج، وز: قروء، آج، لب: قرأ. صفحه: ۲۶۲ قط. و منه قرأت القرآن لأن القاریء جامع للحروف «۱»، و اینکه اختیار زجاج است. و آن کس که گفت: قریت «۲» الماء فی الحوض، ای جمعت از اینکه جاست، گفت: تخفیف همز «۳» کرد، پس بر اینکه قاعده اگر بر طهر حمل کنند لاجتماع الدّم فی الموضع الئدی هو فیه بهتر باشد، و از اینکه جا گفتیم «۴»: حمل کردن بر طهر اولیتر است، و در حیض از اینکه وجه اشتقاقی لایح ندارد. اما کلام در عدت و حکم او: بدان که عدت بر دو چیز «۵» است: عدت مطلقه و عدت المتوفی عنها زوجها. اما مطلقه بر دو ضرب بود: ضربی او را عدت باید داشتن، و ضربی نباید داشتن. اما آن که ایشان را عدت نباید داشتن سه‌اند: یکی آن که با او دخول نرفته باشد، و یکی آن که لم تبلغ المحیض و لا فی سنّها من حیض، و یکی الایسه من المحیض و لا فی سنّها من حیض. و اما آنان که ایشان را عدت باید داشتن بر دو ضربند: یکی عدت به أقرء دارد «۶»، و یکی «۷» به شهر. فاما آنان که به ماه دارند دو کس باشند: یکی آن که حیض بینند «۸»، و لکن آنان که به سن او باشند حیض بینند «۹»، و یکی آن که حیضش منقطع شود، و آنان که در سن او باشند حیض بینند، اینان که عدت به ماه باید داشتن سه ماه تمام. و اما آن که به أقرء عدت دارد، زنی باشد که حیض بیند و او را عادت مستقیم باشد، او «۱۰» بنشیند تا سه پاکی بیند: یکی پاکی آن که در او طلاق گیرد، و دو پاکی دیگر پس از آن چون خون «۱۱» بیند «۱۲»، حیض سوم «۱۳» حلال شود بر شوهران. و اما آن که حیض بیند، و لکن عادت مستقیم ندارد و گاهی «۱۴» بیند و گاهی «۱۵» -----

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: جامع الحروف. (۲). اساس: قرأت، با توجه به مج تصحیح شد.

[.....] (۳). همه نسخه بدلها: همزه. (۴). همه نسخه بدلها که. (۵). همه نسخه بدلها: دو ضرب. (۶). مع: وارد. (۷). همه نسخه بدلها عدت. (۸). دب: نینند، آج، لب، فق، مب، مر: نینند. (۹). مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بینند. (۱۰). مع، وز: او را. (۱۱). همه نسخه بدلها: حیض. (۱۲). همه نسخه بدلها از. (۱۳). مع، وز، دب، آج، لب: سهام، فق، مب، مر، سیم. (۱۴-۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گاه. صفحه: ۲۶۳ نینند، او را مسترابه گویند، او را عدت به اقراء و شهوور باشد، هر دو را مراعات کند، اگر از آن روز که شوهرش طلاق دهد سه ماه به او «۱» بگذرد سپید «۲» پاکیزه، او از عدت بیرون آمده باشد، اگر سه ماه کم «۳» یک روز بگذرد، روز آخرین خون بیند او را به اقراء عدت باید داشتن، آن یک حیض در شمار آرد و انتظار دوم کند تا تمامی نه ماه از روز طلاق، اگر خون بیند در شمار آرد، و اگر نینند «۴» [پس از آن عدت بدارد] [اشاره «۵» به سه ماه، اگر سه ماه پاک بگذرد بر او [باین شود] [اشاره]، و اگر در آن میانه خون بیند، عدت او به اقراء افتد انتظار حیض سوم «۶» کند تا تمامی [۲۹۶-ر] یک سال، و اگر در اینکه مدت خون بیند باین شود، و اگر نیند سه ماه دیگر بنشینند و عدت تمام بدارد، تمامی «۷» پانزده ماه. اما مستحاضه: چون ایام حیض خود شناسد به عادت مستمر بر آن عادت عدت بدارد به اقراء، و اگر ایام عادت نداند بر تمیز کار کند، و به تمیز اینکه خون از آن خون، عدت بدارد هم به اقراء و اگر تمیز نتواند کردن و بر او مشتبه باشد، اعتبار کند عادت زنان خود در حیض و بر عادت ایشان عدت بدارد، اگر زنان نباشند او را یا مخلفات العاده «۸» باشند، عدت به ماه «۹» دارد سه ماه «۱۰». اما عدت زن آبستن وضع حملش باشد، و اگر چه عقیب «۱۱» طلاق بود به یک ساعت. و اما پرستار چون به حکم کسی باشد به نکاح، و طلاقش دهد، اگر عدت به ----- (۱). مع: سه ماه از او دیگر. (۲). لب، فق، مب، مر: سفید به همه نسخه بدلها و.

[.....] (۳). مع از. (۴). اساس: در حاشیه، و نیز دب، آج، لب، فق، مب، مر سه ماه دیگر بنشینند و عدت تمام بدارد تا تمامی پانزده ماه. (۵). اساس: افتادگی دارد، لکن در حاشیه با خطی متفاوت از متن آورده است. (۶). مع، وز: سهام، لب: سیوم، دب، فق، مب، مر: سیم. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۸). همه نسخه بدلها: مخلف العاده. (۹). همه نسخه بدلها: تمام. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر و اگر ایام عادت نداند بر تمیز کار کند و به تمیز اینکه خون از آن خون مدت بدارد هم به اقراء. (۱۱). آج، لب، فق: عقب. صفحه: ۲۶۴ اقراء دارد، دو قرء «۱» بنشیند، و اگر عادت «۲» دارد چهل و پنج روز بنشیند. اما عدت المتوفی عنها زوجها: چون زن آزاد بود، اگر نکاح دوم بود و اگر متعه، اگر دخول بوده باشد و اگر نه، عدت او چهار ماه و ده روز باشد. و اگر پرستاری بود نه مادر فرزند، عدت او نیمه عدت زن آزاد بود، دو ماه و پنج روز. و اگر طلاقش دهد و آنگه مرد «۳» بمیرد، اگر طلاق رجعی باشد و مادر فرزند باشد، عدت او چهار ماه و ده روز بود، و اگر مادر فرزند نبود، عدت او دو ماه و پنج روز باشد. و اگر طلاق باین بود عدت او مطلقه باشد. و چون مرد زن آزاد را «۵» طلاق دهد، طلاق رجعی، پس بمیرد، عدت او ابعدا الاجلین باشد، چهار ماه و ده روز. و اگر طلاق باین بود عدت او مطلقه باشد. و چون مرد را وفات رسد و زن آبستن بود، عدت او ابعدا الاجلین باشد، اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع حمل نبوده باشد، صبر کند تا بار بنهد، و اگر بار بنهد و چهار ماه و ده روز تمام نشده باشد، صبر کند تا تمام بگذرد. و اگر مرد غایب باشد، و در غیبت زن را طلاق دهد، عدت از آن روز باشد که مرد او را طلاق داده باشد، و عدت او به ماه باشد، سه ماه بنشیند. و اگر مرد غایب بود و در سفر فرمان یاود «۶»، عدت او از آن «۷» روز دارد که خبر به او رسید، چهار ماه و ده روز. و اگر غایب بود، غیبتی که ندانند که مرده است یا زنده، زن مخیر باشد خواهد صبر کند و خواهد خبرش بر امام رفع کند، تا امام ولایتش را نفقه زن الزام کند. اگر مرد غایب را ولی نباشد یا مالی در دست او نبود از آن او، بر امام باشد که کس بفرستد به طلب او چهار سال. اگر در اینکه مدت «۸» خبر زندگانش آرند، روا نباشد که شوهر کند. و اگر هیچ اثر و خبر نباشد «۹» از او و باز آیند، او از آن روز عدت بدارد، [۲۹۶-پ] عدت المتوفی عنها زوجها، چون عدت به سر آید، اگر خواهد شوهر ----- (۱). مع، وز، آج، لب: قروء، مب، مر: قراء. (۲). همه نسخه بدلها به ماه. (۳).

اساس: مرد. (۴). همه نسخه بدلها: طلاق. (۵). همه نسخه بدلها: مرد آزاد زن را. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: یابد. (۷). آج، لب،

فق، مب، مر: و زن عده از آن. (۸). مج، وز، فق: در اینکه چهار سال. (۹). آج، لب، فق: نیاید، مب، مر: نیاید. صفحه: ۲۶۵ کند. اگر در عده شوهرش باز آید، یا پس از عده، مادام تا شوهر نکرده باشد او اولتر بود به زن، و اگر شوهر کرده باشد شوهر اول را بر او سبیلی نبود. قوله: وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ عَكْرَمَه و ابراهیم گفتند: مراد حیض است، و آن، آن بود که زن عده به اقراء دارد، چون مرد خواهد که رجعت کند، گوید: من حیض سوم<sup>۱</sup> بدیدم. عبد الله عباس و قتاده و مقاتل گفتند: مراد آبستنی است و فرزند. و معنی آیت آن بود که: حلال نباشد زن را که آنچه خدای آفریده باشد در رحم او از حیض و حمل پنهان دارد تا حق مرد ضایع کند از رجعت یا فرزند، برای آن که اگر حیض سوم<sup>۲</sup> ندیده باشد، گوید: دیده‌ام، حق مردم باطل کرده باشد در رجعت، و اگر حمل پنهان کند نسب<sup>۳</sup> فرزند از پدر بریده باشد. *إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ*، اگر ایمان دارند به خدای و روز باز پسین، و معنی آن است که: هر که ایمان دارد به خدای و روز قیامت، اینکه حکم فرو نگذارد، و اینکه کتمان<sup>۴</sup> نکند، معنی<sup>۵</sup> آن است که: اینکه حکم مؤمنان را لازم است دون کافران را، و لکن اینکه شرط برای آن کرد که مؤمنان را ایمان به خدای و قیامت باید تا مانع بود از اینکه، چنان که یکی از ما گوید کسی را: اگر تو مسلمانی، تو را<sup>۶</sup> اینکه نشاید کردن؟ یعنی که مسلمانی باید تا منع کند تو را از اینکه. قوله: *وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ* «بعول» جمع بعل آمد<sup>۷</sup> و «تا» برای مبالغت آورد در جمع، *كَالذَّكُورَةِ وَالْخِيوطَةِ* و السَّبُورَةِ<sup>۸</sup>، يقال: تبعلت المرأة إذا تزوجت، و منه قوله - عليه السلام: *جهداء المرأة حسن التبعل*، و أراد ملاعبة الرجل اهله و المرأة زوجها، ----- (۱). مج، وز: سهام، دب، آج، لب: سیوم، فق، مب: سیم. (۲). مج، وز: سهام، دب: سیوم، آج، لب، فق، مب، مر: سیم. (۳). همه نسخه بدلها: نسبت. (۴). لب: گناها، فق: گنه‌ها، مب، مر: گناهان. (۵). اساس با خطی متفاوت از متن افزوده «نه»، دب، آج، لب، فق، مب، مر آیت. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر از. (۷). همه نسخه بدلها: باشد. (۸). کذا در اساس، مج، وز: البسوره، دب، آج، لب، فق، مب، مر: البشوره. (۹). همه نسخه بدلها: و جهاد. صفحه: ۲۶۶ و جماع را «بعال» گویند، و منه قال - عليه السلام، و از اینکه جا گفت رسول - عليه السلام - ایام تشریق را: ایام اکل و شرب و بعال. و شوهر را برای آن «بعل» خوانند که به کار زن قیام کند و به آن مستقل باشد. و اصل «بعل» سید باشد و مالک، قال الله تعالى: *أَتَدْعُونَ بَعْلًا*<sup>۱</sup>. و در شاذ مسلمة بن محارب خوانند: «و بعولتهن» باسکان «تا» *لكثرة الحركات*. *أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ* اولتر و سزاوارترند به رجعت ایشان یعنی زنان خود، و تقدیر چنین است که: *بردّهن الیهم*. *فِي ذَلِكَ* اشارت است به حال عده، ای فی حال العده، برای آن که چون از عده بیرون آمد<sup>۲</sup>، مالک نفس خود گردد، و شوهر را بر او سبیلی نباشد به رجعت، و آیت مختص است به رجعیات دون باینات. *إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا لَا إِضْرَارًا*، اگر اینکه رجعت بر سبیل اصلاح کنند نه بر سبیل اضرار، برای آن که ایشان را عادت بودی که چون خواستندی که رنج نمایند [۲۹۷-] ر زنان را طلاق دادندی، ایشان را رها کردندی تا انقضای عده نزدیک رسیدی، آنکه رجعت کردندی، باز دگر باره طلاق دادندی، پس دگر باره رجعت کردندی، همچونین می کردندی و غرض ایشان اضرار بودی. *وَلَهُنَّ* ای للنساء، و زنان را، *مِثْلَ الَّذِي عَلَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ*، و زنان را بر<sup>۳</sup> مردان نیز حقی باشد، مانند آن که مردان را بر ایشان حقی باشد. و در خبر است که زن معاذ، رسول را گفت: یا رسول الله؟ حق زنان بر مردان چیست! گفت: آن که بر روی ایشان نزنند، و ایشان را زشت نخوانند، و از آنچه خورند ایشان را هم از آن دهند، و از آنچه پوشند ایشان را<sup>۴</sup> پوشانند، و از ایشان هجران ننمایند. حسن بصری روایت کند که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: به زنان وصیت خیر کنی<sup>۵</sup> که ایشان اسیرانند بنزدیک شما. مالک نباشند بر نفس خود به ----- (۱). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۲۵. [.....]. (۲). مج، وز: آید. (۳). مج، وز: سر. (۴). آج، لب هم. (۵). مج، وز، مر: پذیرید، دیگر نسخه بدلها: پذیری. صفحه: ۲۶۷ هیچ چیز، چه<sup>۱</sup> شما ایشان را به امانت خدای گرفته‌ای، و استحلال فرج ایشان به کلام خدای کرده‌ای. میمونه روایت کند - زوجه النبی - صلی الله علیه و آله - که رسول - علیه السلام - گفت: *۲* خيار الرجال من امتی خیرهم «لنساءهم»، و خیر النساء من امتی خیرهن «لازواجهن»، گفت: بهترین مردان از امت من بهترین باشند زنانشان را، و بهترین زنان بهترین باشند شوهر ایشان<sup>۳</sup> را. چون بار



بردارند هر زنی از ایشان در شبان روز «۴» مزد «۵» هزار شهید باشد که ایشان در سبیل خدای کشته باشند صابر محاسب «۶»، و هر یکی را از ایشان تفضیل دهند بر حور العین به مقدار تفضیل من بر کمتر کسی از امت من. و بهترین زنان امت من، آنان باشند که رضا «۷» شوهر نگاه دارند در هر چه او خواهد، مادام تا معصیت خدای نباشد. و بهترین مردان از امت من آن باشد «۸» که با اهل خود به رفق و لطف زندگانی کند «۹»، چنان که مادر با فرزند لطف کند، هر مردی را از ایشان در هر شبان روزی مزد صد شهید بنویسند که ایشان در سبیل خدای کشته باشند صابر محاسب. عمر خطاب «۱۰» گفت: ای رسول الله؟ چون است که مردان را مزد صد شهید باشد، و زنان را مزد هزار «۱۱» شهید! رسول- علیه السلام- گفت: ندانی که مزد زنان از مزد مردان «۱۲» بیش باشد، و ثوابش بنزدیک خدای تعالی تمامتر بود، و خدای تعالی درجات مرد در بهشت رفیع کند به رضای زن از او، و به دعای زن او را، بداندستی «۱۳» که از شرک برگرفته، هیچ گناهی نیست که وزر و وبال آن بنزدیک خدای تعالی بیشتر بود از عصیان زن در شوهر. -

----- (۱). همه نسخه بدلها: و. (۲). مر: اخیارهم، دیگر نسخه بدلها: خیارهم. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شوهران‌شان. (۴). لب: شبانه روزی، آج، فق، مر: شبان روزی. (۵). مج: مژد. (۶). آج، لب، مب: صابر بر محاسب. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رضای. (۸). همه نسخه بدلها: باشند. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: کنند. (۱۰). اساس: عبارت «رضی الله عنه» را داشته که از نسخه محو کرده‌اند، و لفظ «الله» باقی مانده. [.....] (۱۱). مج: صد هزار. (۱۲). اساس: مردان. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: نداشتی، دب: نداشتی. صفحه: ۲۶۸ از خدای بترسی «۱» در حق دو ضعیف: زن و یتیم، که خدای تعالی شما را بپرسد از ایشان، هر که با «۲» ایشان احسان کند به رحمت [۲۹۷-پ] و رضوان رسد، و هر که با ایشان بدی کند، مستوجب سخط خدای شود. حق مرد بر زن چون حق من است بر شما. و هر که حق من ضایع کند، چنان بود که حق خدای ضایع کرده، و هر که حق خدای ضایع کند، باز گردد به خشم خدای، و مأوای او «۳» دوزخ بود، و آن بد جایی است. وَلِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ، یعنی در فضل، عبد الله عباس گفت: به آن مهر «۴» که به او دهد، و مال «۵» که نفقه کند بر او، و بعضی دگر گفتند: مرد «۶» مفضل است بر زن به عقل، و گفته‌اند: به میراث. و قتاده گفت: به فرض جهاد بر «۷» مردان. حجاج بن دینار روایت کند از باقر- علیه السلام- از جابر عبد الله انصاری که گفت: ما بنزدیک رسول- علیه السلام- حاضر بودیم و جماعت صحابه، زنی بیامد و بر بالای سر رسول- علیه السلام- بایستاد و گفت: السلام علیک یا رسول الله، من رسول زنانم بنزدیک تو، و هیچ زن نباشد که اینکه پیغام من بشنود «۸» که تو را می گویم و آلا راضی باشد. ای رسول الله؟ خدای تعالی، خدای مردان و خدای زنان است، و آدم پدر مردان و زنان است، و حوا مادر مردان و زنان است. مردان چون از خانه بیرون آیند به جهاد ایشان را بکشند در سبیل خدای، ایشان زنده باشند و روزی خورند، و ما از اینکه خیر جهاد و درجه شهادت محرومیم، و ما در خانه‌ها محبوس مانده خدمت ایشان باید کردن هیچ مزد باشد باشد ما را بر اینکه! رسول- علیه السلام- گفت: آری؟ سلام من به ایشان برسان، و ایشان را بگوی که طاعت شوهران داشتن ایشان را، برابر جهاد و شهادت بود، و لکن کم باشد «سلم» ما «۹» از ایشان که اینکه به جای آرد «سلم» ما «۱۰». ----- (۱). اساس: با خطی متفاوت از متن: بترسید، با توجه به مج تصحیح شد. (۲).

مج، وز: از. (۳). مج، مب، مر در. (۴). آج، لب، فق، مب: که به آن مهری. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: مالی. (۶). مج، وز: مراد. (۷). مج: به. (۸). مج، وز، مب، مر: نشنود. (۹). همه نسخه بدلها: باشند. (۱۰). همه نسخه بدلها: آرند. صفحه: ۲۶۹ انس مالک روایت کند که «سلم» ما «۱»: زنان بنزدیک رسول آمدند «سلم» ما «۲»، و گفتند: یا رسول الله؟ ذهب الرجال بفضل الجهاد فما لنا، مردان فضل جهاد بردند «سلم» ما «۳»، ما را چیست! رسول- علیه السلام- گفت: مهنه إحدیکن فی بیتها تدرک عمل المجاهدین فی سبیل الله، خدمت یکی از شما در خانه‌یش «سلم» ما «۴»، در یابد عمل مجاهدان در سبیل خدای. عمران بن حصین روایت کند که: از رسول- علیه السلام- پرسیدم «سلم» ما «۵» که بر زنان جهاد باشد! گفت: بلی، جهاد ایشان غیرت بود که با خود بر جهاد کنند و صبر کنند بر آن حمیتی که ایشان را بود، اگر صبر کنند «سلم» ما «۶» مجاهد باشند و مرابط باشند، و ایشان را دو مزد بود. و همچونین

گفت: ان الله كتب الجهاد على الرجال و الغيرة على النساء فمن صبر منهن احتسابا كان له مثل اجر شهيد، خدای تعالی جهاد بر مردان نوشت و غیرت بر زنان، هر که صبر کند «سَلَّمَ» ما «۷» از ایشان بر آن، او را مانند مزد شهیدی بود. قولی دیگر آن است: که تفضیل «سَلَّمَ» ما «۸» مردان بر زنان آن «سَلَّمَ» ما «۹» است که طلاق به «سَلَّمَ» ما «۱۰» مردان باشد، و گفته‌اند: [۲۹۸-ر] به آن است که زنان را از «سَلَّمَ» ما «۱۱» مردان عدت باید داشتن، و مردان را عدت نباید داشتن. و گفته‌اند: به گواهی «سَلَّمَ» ما «۱۲» است، که گواهی «سَلَّمَ» ما «۱۳» دو زن به یک مرد بگیرند. و «سَلَّمَ» ما «۱۴» گفته‌اند: به قوت بر عبادت است. و الله عزیز حکیم، و خدای تعالی عزیز است، حکم کند و کس بر او حکم نکند، و حکیم است حکم جز به حکمت نکند. قوله تعالی:

### [سوره البقرة (۲): آیات ۲۲۹ تا ۲۳۳]

#### [اشاره]

الطَّلَاقِ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكِ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٍ بِاِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا اَتْيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا اِلَّا اَنْ يَخَافَا اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَآ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهٖ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ فَلَا تَعْتَدُوْهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ (۲۲۹) فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدِ حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهٗ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يَتَرَاجَعَا اِنْ ظَنَّا اَنْ يُقِيْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ وَ تِلْكَ حُدُوْدُ اللّٰهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ (۲۳۰) وَ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سِرِّحُوْهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوْهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوْا وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهٗ وَلَا تَتَّخِذُوْا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَا مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهٖ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ (۲۳۱) وَ اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُوْهُنَّ اَنْ يَنْكِحْنَ اَزْوَاجَهُنَّ اِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعِظُ بِهٖ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكُمْ اَزْكَى لَكُمْ وَ اطْهَرُ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ (۲۳۲) وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضَيْنَ اِنْ اَوْلَادُهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُوْدِ لَهٗ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةً وَ بَوْلِدَهَا وَ لَا مَوْلُوْدٌ لَهٗ بِوَلَدِهٖ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَاِنْ اَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْرِعُوْا اَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِذَا سَلَّمْتُمْ مَا اْتَيْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ (۲۳۳)

#### [ترجمه]

----- (۱). مع، وز، دب، آج، لب، مر رسول. [.....] (۲). مب: روایت کند که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله از زنان همیشه به خدمت می آمدند. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برند. (۴). مب، مر: خانه اش. (۵). همه نسخه بدلها: پرسیدند. (۶). مب ایشان. (۷). اساس: در قسمت وصالی، با خطی متفاوت از متن نوشته: پس اگر صبر کنند، با توجه به مع و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تفضل. (۹). مع، مر: به آن. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر دست. (۱۱). مر برای. (۱۲). آج: گواهی، لب، فق، مب، مر: گواهی. (۱۳). دب، لب، فق، مب، مر: گواهی. (۱۴). مب نیز. صفحه: ۲۷۰ طلاق دو بار است، بداشتنی «سَلَّمَ» ما «۱» به نیکی یا دست بداشتنی «سَلَّمَ» ما «۲» به نکوی «سَلَّمَ» ما «۳»، حلال نباشد شما را که هاگیری از آنچه داده باشید زنان «سَلَّمَ» ما «۴» را چیزی مگر که ترسند که راست ندارند حدّهای خدای، اگر ترسی که راست ندارند حدّهای خدای، بزه نیست برایشان در آنچه فدا کند به آن، آن حدّهای خداست، در مگذری از آن، و هر که در گذرد از حدّهای خدای، ایشان بیداد کاران باشند. [۲۹۸-پ] اگر طلاق دهد او را، حلال نبود او را از «سَلَّمَ» ما «۵» پس تا بکند شوهری جز او، اگر طلاقش دهد نیست بزه برایشان که رجعت کنند اگر گمان برند که بدارند حدّهای خدای و آن حدّهای خداست بیان می کند «سَلَّمَ»

ما «۶» برای «سَلَمَ ما «۷» قومی که دانند. [۲۹۹-ر] چون طلاق دهی زنان را و برسند به وقت خود، بدارید ایشان را به نیکوی یا دست بداریدشان به نیکوی، و باز مدارید ایشان را برای مضرت تا ظلم کرده باشی، و هر که آن کند بیداد کرده باشد بر خود، و مگیرید آیات خدای به فسوس، و یاد کنی نعمت خدای بر شما و آنچه فرود فرستادند بر شما از کتاب و حکمت، پند می‌دهد شما را به آن، و بترسی «سَلَمَ ما «۸» خدای و بدانی که خدای به همه چیز داناست. ----- (۲-۱). دب، آج، لب، فق: بداشتی. [.....] (۳). دب: نیکی، آج، لب، فق: نیکویی. (۴). آج، لب، فق: ایشان. (۵). مج، وز، آج، لب، فق: آن. (۶). مج، آج، لب، فق: آن را. (۷). مج، وز، آج، لب، فق: برای حد. (۸). مج، وز، آج، لب، فق: از. صفحه: ۲۷۱ [۲۹۹-پ] چون طلاق دهی زنان را، برسند به وقت خود، منع مکنی ایشان را که به زن باشند شوهران را چون خشنود شوند میان ایشان به نیکوی آن پند دهند به آن، آن را که از شما ایمان دارد «سَلَمَ ما «۱» به خدای و به روز باز پسین، آن پاکتر بود شما را و پاکیزه‌تر، خدای داند و شما ندانی. [۳۰۰-ر] مادران شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام، آن را که خواهد که تمام شیر دهد، و بر آن کس که برای او زاده باشند روزی و جامه ایشان بود به قاعده «سَلَمَ ما «۲»، تکلیف نکنند هیچ کس را مگر طاقتش، زیان نکنند «سَلَمَ ما «۳» مادری را به فرزندش و نه پدری را به فرزندش، بر میراث خوار مانند آن بود، اگر خواهند از شیر باز کردن از خشنودی از ایشان و مشورت کردن بزه نیست برایشان، و اگر خواهی که شیردهی فرزندان را «سَلَمَ ما «۴»، بزه نیست بر ایشان «سَلَمَ ما «۵»، چون تسلیم کنی آنچه داده باشی، به نیکوی، و بترسی از خدای، و بدانی که خدای به آنچه شما می‌کنی بیناست. قوله: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ، هشام روایت کند عن عروۃ عن عائشه که: زنی بنزدیک او آمد و گفت: شوهری دارم، مرا چند بار طلاق داد هر گاه که وقت آن باشد که عدت --- ----- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ایمان آرد. (۲). فق: نیکی. (۳). آج، لب، فق: زیان نکند. (۴). مج، وز: فرزندان خود را، آج، لب، فق: فرزندان ایشان را. (۵). اساس: بر ایشان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۷۲ به سر آید، دگر باره مراجعت کند، و غرض او اضرار من است. و در جاهلیت چنین کردند، چون ایشان را با زن خوش نبود، و نخواستندی که او شوهری دیگر کند برای حمیت. و طلاق را حدی محدود نبود، عایشه اینکه حدیث با رسول بگفت. آیت آمد که: الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ، طلاق سه «سَلَمَ ما «۱» باشد، دو در اینکه آیت است، و سوم «سَلَمَ ما «۲» قوله تعالی: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ «سَلَمَ ما «۳». و در خبر است که: رسول - علیه السَّلَام - اینکه آیت برخواند، گفتند: یا رسول الله! فأین الثالثة! طلاق سوم «سَلَمَ ما «۴» کجاست! گفت: فإمساک بمِعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٍ بِإِحْسَانٍ. اکنون مفسران اینکه آیت را تفسیر بر تخصیص دادند، گفتند: معنی آیت آن است که آن طلاق که مرد در او مالک رجعت باشد دو است. اما طلاق سوم «سَلَمَ ما «۵» آن بود که: رجعت نتواند کردن با آن، و اینکه رجعت آنگاه تواند کردن که زن هنوز در عدت بود، فاما چون از عدت بیرون آمد «۶»، مالک شد نفس خود را و اختیار با زن افتد، و مرد از جمله خاطبان و خواهند گان یکی باشد، در طلاق اول چنین باشد و در دوم. فاما از طلاق سوم «۷» در حال باین شود و مالک نفس خود «۸»، و شوهر را بر او سبیلی نباشد به رجعت، جز آن که زن شوهر نتواند کردن تا عدت بندارد. چون عدت بداشت، نشاید که با «۹» زن او باشد، الا آنکه که شوهری دیگر بکند و با خانه شوهر شود و از او جدا شود به طلاق یا مرگ شوهر، و عدت بدارد آنگاه اگر خواهد با نزدیک اینکه مرد آید [۳۰۰-پ] به نکاحی نو و مهری نو. عبد الله عیاس گفت: معنی آیت آن است که خدای تعالی عدد طلاق سنت را بیان کرد، گفت: چون خواهد که طلاق دهد زن را، باید که طلاقش آنگاه دهد که ----- (۱). مج: سه بار. (۲-۴). مج، وز: سهام، دب، آج، ل، فق، مب، مر: سیم. (۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۰. [.....] (۵). مج، وز، دب، آج، لب: سهام، فق، مب، مر: سیم. (۶). مج، دب: آید. (۷). مج، وز: سهام، آج، لب: سیوم، فق، مب، مر: سیم. (۸). همه نسخه بدلها شود. (۹). آج، لب، فق، مر: تا. صفحه: ۲۷۳ پاک باشد، پاکبی که در او «۱» مقاربت نکرده باشد با او، آنگاه رها کند تا از عدت بیرون آید آنگاه طلاق دیگر دهد. و عروه و قتاده گفتند: مراد بیان طلاق رجعی است - چنان که گفتیم - و اینکه اختیار زجاج است.

و المَرَّةُ، الدَّفْعَةُ، فعلةٌ واحدةٌ من مَرَّ يَمُرُّ مَرًا و مَرَّةً. و المرَّ، المرور، و «مرّ» که خلاف حلو است از اینکه جاست، لآنه یمرّ به، فلا یقام عنده لمرارته، از او بگذرند و بر او بنه ایستند. و المَرَّةُ، الصَّفراء من علل البدن. و المَرَّةُ، القوَّة، و منه قوله تعالى: ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى (۲). و اصل او من امرار الحبل و هو احکام فتلّه لآنه یمرّ به یده حتّی یحکمه. و قوله: فإِمْسَاكٌ (۳)، المعنی فعلیه إمساک، و هو الکفّ و الامتناع من الشّیء و هو المنع ایضا، یقال: أمسک عن کذا کامساک الصّائم عن الطّعام و الشّراب، و امسکت الدّابّة اذا منعته من السّیر. و «امساک» خلاف اطلاق باشد، و بخیل را از اینکه جا ممسک گویند. و تمسّک بکا إذا تعلق (۴) و استمسک مثله. و المسکة، القوَّة، و تماسک إذا قوى علی إمساک نفسه، و منه المسک للجلد لآنه یمسک ما تحته (۵)، و المسک، السّوار لاستمساکه فی الید. و قوله: بِمَعْرُوفٍ، ای علی وجه جمیل سایغ فی الشّرع. أو تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ، و التّسْرِیح، خلاف الامساک، و هو الاطلاق من قولهم: سرّحت الدّابّة اذا ترکتها فی المرعى. و السّرح ایضا کذلک. و السّرح (۶) اسم للدّواب السّارحة کالزّکب و الشّرب. و الشّرحان، الدّئب لسروحه فی اثر السّیرح. و سرحة، درختی است دراز لانطلاقه فی جهه العلو. و شانه را «سرح» گویند لانسراحه فی الشّعر. و ملخ را «سریاح» گویند لانطلاقه فی البلاد. خدای تعالی بیان کرد که طلاق سنت (۷)، اما رجعی در شرع دو طلاق باشد، و -----

----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: در آن پاکی. (۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۶. (۳). همه نسخه بدلها بمعروف. (۴). مچ، وز، به. (۵). آج: ما یحبسه، لب، فق، مب، مر: ما یحسنه. (۶). همه نسخه بدلها: فی السّرح. (۷). کذا: در اساس، مچ، وز، دب، آج، مب، مر، لب، فق: سه، چاپ شعرانی (۲/۲۳۴): سه است. صفحه: ۲۷۴ مرد را با زن دو طریق است: اما بداردش بوجه، و اما رها کندش بشرع، قوله: وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا، و حلال نباشد شما را که چیزی به ایشان داده باشی باز گیری از ایشان، چون ایشان را طلاق خواهی دادن از مهر و تحفه و هبه هدیه و عطیه و لباس و حلّی و آنچه مانند اینکه بود، کما قال تعالی: وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئًا (۱). آنکه خلع را از اینکه استثنا کرد، گفت: إِبْلًا أَنْ یَخَافَا. و حمزه و ابو جعفر خواندند: اَلَا ان یخافا، به ضمّ الیاء. و گفته‌ایم [۳۰۱- ر] که: خوف از باب ظنّ باشد، و به معنی ظنّ صریح آمده است فی قول الشّاعر: اتانی کلام عن نصیب یقوله و ما خفت یا سلّام انک عائبی ای ما ظننت، و انشد الفراء. اذا مت فادفتی الی جنب کرمه تروى (۲) عظامی بعد موتی عروقها و لا تدفنتی بالفلاة فانّی اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها و ابو عبیده گفت: خوف اینکه جا به معنی علم است، و اینکه حکم با هر دو روان است، اگر علم حاصل بود، و الا ظنّ در امثال اینکه، قایم مقام علم بود. و آیت در جمیله بنت ابی آمد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس، که او زن را بغایت دوست داشت، و زن او را بغایت دشمن داشت، و هیچ با او نمی ساخت. یک بار برخاست و به شکایت بنزدیک پدر آمد، پدر التفات نکرد، و دوم بار آمد و پدر گفت: برو با خانه شوهر رو. و چون بدید که پدر سخن او نمی شنود، برخاست و بیامد و شکایت با رسول کرد. رسول- علیه السّلام- کس فرستاد و شوهرش (۳) حاضر کرد و گفت: اینکه زن چرا شکایت می کند! گفت: یا رسول الله؟ شکایت او نمی دانم تا چراست (۴)، به آن خدای که تو را به حقّ به خلقان فرستاد که من بر همه زمین از او دوست تر کس را ندارم. زن گفت: ای رسول الله؟ راست می گوید، و من با تو چیزی نگویم (۵) که فردا به خلاف آن آیتی آید، و تو را معلوم کنند، و مرا خجالتی باشد. او مرا سخت دوست -----

----- (۱). سوره نساء (۴) آیه ۲۰. (۲). اساس: یروى، با توجه به مچ و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها را. (۴). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها که. (۵). مچ، وز: ما با تو چیزی نگویم. صفحه: ۲۷۵ دارد، و من سخت کارهم او را، اگر مرا از او بر نیاری، ترسم که از من کاری آید که بدان هلاک شوم. رسول- علیه السّلام- مرد را گفت: چه گویی! گفت: یا رسول الله؟ من حدیقه‌ای به او داده‌ام، بگو تا با من دهد، گفت: بلی یا رسول الله و زیادت. رسول- علیه السّلام- گفت: حدیقه او با او ده تا طلاق دهد. حدیقه با او داد- و آن خرما ستانی بود، و مرد او را طلاق داد. اول خلعی که در اسلام کردند اینکه بود، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، و اینکه استثناست از آن جمله که گفت: وَ لَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِنْهَا آتِیْتُمُوهُنَّ شَیْئًا، و حلال نباشد شما را که چیزی که به زنان داده باشی بازستانی الا که حلال (۱) اینکه بود که خلع

کنی «۲»، آلا که ترسند زن و شوهر که حدّهای خدا اقامت نکنند و به جای نیارند، زن ترسد که چون او را با مرد خوش نباشد کاری کرده شود او را که ناپسند باشد، و شوهر بترسد نیز از اینکه، و آنگه از او نیز بر زن تعدی باشد چون حال بر اینکه [۳۰۱- پ] جملت بود خلع کنند. و بنزدیک ما خلع آنگاه باید کردن که زن گوید مرد را که: من فرمان تو نبرم، و هیچ حدّ تو به جای نیارم، و از جنابت تو غسل نکنم، و پای بیگانه‌ای بر فراش تو نهم. چون کار به اینکه حدّ رسد «۳» خلع باید کردن. و اگر اینکه معنی نگوید، و لکن از حال او معلوم بود یا مظنون، هم اینکه حکم باشد. و حدی محدود نیست بنزدیک ما آن را که مرد اقتراح کند بر زن، اگر مثل مهر باشد «۴» یا بیشتر یا کمتر، بر حسب مراد مرد باشد، برای آن که طلاق حق مرد است، و حق او موقوف باشد بر رضای او چندان که خواهد اقتراح تواند کردن. و خلع به سببی باشد که از جهت زن بود خاصه، و نشوز «۵» از جهت مرد بود، و ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: حال. (۲). چاپ شعرانی (۲/ ۲۳۶) آلا یقیما حدود اللّه (۳). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها میان ایشان. (۴). اساس یا کمتر، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، در آج اینکه کلمه بعدها به «نشود که» تغییر پیدا کرده است و به نظر ویراستار محترم اینکه کتاب همین وجه صحیح است. صفحه: ۲۷۶ مبارات از جهت هر دو باشد، و طلاق که عقیب اینکه چیزها باشد آلا باین نبود. و حکم بن عینه روایت کند که در عهد عمر خطاب زنی بود همچونین ناسازگاری کرد با شوهر، و بنزدیک عمر آمد، عمر او را وعظ کرد، هیچ قبول نکرد و گفت: اگر مرا فرمایی که با خانه او رو، خویشتن را هلاک کنم. عمر بفرمود تا آن شب او را باز داشتند در اصطبلی که در او چهار پای بود، و سرگین، و سه شبان روز آن جا رها کرد. آنگه او را بخواند و گفت: چه گویی! با خانه شوهر شوی! گفت: نه، و تا من در خانه او شده‌ام مرا از آن خوشتر نبود که اینکه شبها که در میان اینکه سرگین خفته بودم. عمر «۱» مرد را گفت: تو را از اینکه هیچ نیاید، خالعه‌ها و لو من قرطها و خالعه‌ها بما دون عقاص رأسها، خلع کن با او به گوشواره و گیسوبند او، فلا خیر لک فیها، که تو را در او خیری نیست. فذلک قوله: فلا جناح علیهما فیما افتتدت به، یعنی بر مرد و زن هیچ حرجی و جناحی نیست در آنچه فدا کند زن و بدهد، و خویشتن از او باز خرد، نه زن را در دادن نه مرد را بر ستدن، برای آن که زن به طیبیت نفس می‌دهد، و مرد طلاق به عوض فدیة می‌دهد. فزاء گفت: مراد در آیت شوهر است تنها، برای آن که او می‌گیرد، و لکن حق تعالی هر دو را به یک جا بگفت، چنان که در قصه موسی گفت: نسیا خوئتهم «۲»...، و نسیان از موسی نبود، از رفیق موسی بود. و قوله: یشخرج منهنما اللؤلؤ و المرجان «۳»، و لؤلؤ و مرجان که باشد از دریا شور بود دون دریا خوش، و کما قال الشاعر: فان تزجرانی «۴» یابن عفان انزجر و ان تدعانی احم عرضا ممّعا [۲۰۳- ر] و اولیتر حمل آیت بود بر ظاهر خود، برای آن که ضرورتی نیست عدول کردن از ظاهر، و خوف از هر دو حاصل است، و رفع جناح در حق هر دو هست، در حق زن به ابناء و کراهت، و در حق مرد به گرفتن فدیت. و فقها را در خلع دو قول است: قولی آن است که خلع فسخی بود بی طلاق، و ----- (۱). معج، وز رضی اللّه عنه، در اساس اینکه عبارت معوج گردیده و کلمه «اللّه» باقی مانده. (۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۶۱. (۳). سوره رحمان (۵۵) آیه ۲۱. (۴). اساس: با خطی متفاوت از متن: «ترجوننی»، دب: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۷۷ اینکه قول عبد اللّه عباس است و مذهب شافعی در قدیم. و قول دیگر آن که خلع طلاق باین باشد، و اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی در جدید. تلک حدود اللّه فلا تعتدوها، اینکه حدّهای خداست، از آن تعدی مکنی، یعنی اوامر و نواهی و احکام اوست، از آن تجاوز مکنی، و من یتعد حدود اللّه فأولئک هم الظالمون، و هر که تعدی کند از احکام و اوامر خدای تعالی ظالم بود. و خلع بر سه وجه بود: یکی آن که زن پیر باشد یا دمیم الوجه «۱» باشد، مرد مضارت کند و از او چیزی خواهد تا او به فدیة مفارقت کند، آن حلال نباشد برای آن که آن از جهت مرد است. دوم آن که: زن کاری ناشایست «۲» کند، مرد او را ایذا کند، او فدیت کند، آن حلال باشد بقوله: ولا تعضلوهن لتیذهنّوا ببعض ما آتیتموهنّ إلا أن یأتین بفاحشه مبینة «۳». و سوم آن باشد که در اینکه آیت شرح دادیم، و در آیت دلیل است بر آن که سه طلاق به یک بار درست نیاید لقوله تعالی: الطلاق مرّتان، آنگه به سوم «۴»

گفت: «أَوْ تَسْرِیحُ بِإِحْسَانٍ، أَوْ قَوْلُهُ: فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ» (۵)، چون خدای تعالی سه طلاق فرمود به سه بار، چون به یک بار گوید مشروع نباشد، چنان که شهادت لعان چون به یک بار گوید مشروع نباشد، و چون رمی الجمار بسبع حصیات، اگر به یک بار بیندازد مجزی نبود، فکذلک الطلاق، لا جرم گفت: اینکه حدود من است، و هر که از حدود من تعدی کند ظالم باشد، و چیزی نه به جای خود نهاده باشد. یا مراد آن است که: بر نفس خود ظالم بود، به آن معنی که جالب (۶) «مضرتی بود به خود که با ظلم ماند از ضرر محض که در او نفعی نبود و دفع ضرری نبود. فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ، اگر طلاقش دهد، و اینکه طلاق سوم (۷) باشد

----- (۱). اساس، معج، وز، مب، مر: ذمیم الوجه، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها

تصحیح شد. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ناشیسته. [.....] (۳). سوره نساء (۴) آیه ۱۹. (۴). معج، وز: سهام، آج، لب، مب، مر: سیم.

(۵). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها حتی تنکح زوجا غیره. (۶). اساس: به صورت: «حالت» هم خوانده می‌شود، دب: ندارد، آج، لب، فق، مب، مر: طالب. (۷). معج، وز: سهام، دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: سیم. صفحه: ۲۷۸ حلال نباشد او را تا شوهری دیگر نکند، آنگه از آن شوهر مفارقت کند یا به طلاق یا به مرگ شوهر، آنگه عدت ندارد، آنگه اگر خواهد به تراضی با زن اینکه مرد باشد. و کوفیان «بعده» را رفع علی الغایه گویند، و بصریان بنا گویند بر ضم بنای عارض، و اعتراض اینکه بنا برای آن است که مضاف الیه بیفکنده است، و تقدیر آن است که: [۳۰۲-پ] فَإِنْ طَلَّقَهَا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ. و «ذلک»، اشارت باشد به دو طلاق مقدم، و نکاح از پس آن بر سبیل تجدید (۱) بود، چون در طلاق به دو بار رفته باشد، و سوم (۲) بر اینکه وجه با (۳) استکمال شرایط حاصل آید، مرد را روا نبود که با سر او شود تا او شوهری دیگر نکند (۴). و نکاح از اسماء مشترک است، هم عقد را متناول باشد هم وطی را. و آن شوهر را که هدم سه طلاق کند، باید که جامع بود چهار شرط را: باید که بالغ بود، و نکاح دوام بود، و نکاح صحیح باشد فاسد نباشد از نکاح محرمه و معتکفه و حائض، چه اگر چنین بود حلال نباشد او را. و مالک موافقت کرد در حائض و گفت: نکاح در حیض تحلیل نکند (۵)، و اگر چه مهر و عدت واجب آید، و نیز باید تا دخول کند، چه اگر نابالغ بود یا نکاح متعه بود، یا دخول نکند، روا نباشد که با شوهر اول شود. و حریت اعتبار نیست، بل شاید که بنده بود. مفسران گفتند: آیت در شأن تمیم، و قیل عایشه بنت عبد الرحمن بن عتیق القرظی آمد، و او زن رفاعه بن وهب القرظی بود، و پسر عم او بود، طلاقش داد سه طلاق به سه بار، از پس او به زن عبد الرحمن بن زبیر بود. او نیز طلاقش داد. برخاست و بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ من بنزدیک رفاعه بودم، مرا طلاق داد، سه طلاق پس به زن عبد الرحمن زبیر بودم، و ان ما (۶) معه مثل هذب الثوب، و آلت او چو ریشه جامه بود، با من خلوت نتوانست کردن، روا بود که با زن رفاعه ----- (۱). معج، وز: تحدید. (۲).

معج، وز: سهام. (۳). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: تا. (۴). معج، وز، مر: بکند. (۵). معج، وز: بکند. (۶). اساس: انما، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۷۹ باشم! رسول- علیه السلام- گفت: لا، حتی تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک، اینکه می‌گفت در حجره عایشه، و ابو بکر حاضر بود و خالد بن سعید بن العاص حاضر بود بر در حجره، و آواز اینکه زن می‌شنید (۱)، آواز در حجره داد که: یا با بکر، رها کرده‌ای اینکه زنک را تا چنین تصریح می‌کند (۲) پیش رسول! و «عسیله» کنایت باشد از جماع لما فیهِ مِنَ اللَّذَّةِ (۳) کما کان فی العسل من اللَّذَّةِ. و او تصغیر عسل باشد. آنگه اینکه زن مدتی بر آمد تا نزدیک رسول آمد، و گفت: یا رسول الله؟ عبد الرحمن زبیر که شوهر دوم بود مرا، با من خلوت کرد، شاید که با پیش شوهر اول شوم به نکاح! و گمان برد که رسول را آن فراموش شده باشد. رسول- علیه السلام- گفت: نه، که اول راست گفتمی و اینکه خلاف می‌گویی، برفت. چون رسول- علیه السلام- از دنیا برفت، بنزدیک ابو بکر آمد و از او پرسید. ابو بکر گفت: نه من حاضر بودم روز اول که از رسول- علیه السلام- [۳۰۳-ر] پرسیدی و گفتمی، آلت او مثل هذب الثوب (۴) است، برو که روا نباشد تو را با زن او بودن تا شوهری دیگر نکنی، برفت. در عهد عمر بیامد، از او پرسید. عمر گفت: به پیغامبر شدی و جواب یافتی، و به ابو بکر شدی، و اکنون بنزدیک من آمده‌ای، اگر دگر اینکه حدیث کنی، بگویم (۵) تا رجعت کنند، نه خدای تعالی در باب تو (۶) به رسول فرستاد: فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ

حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ: و مراد به نکاح در آیت جماع است به اجماع لقوله- علیه السّلام: (۷) حتی تذوقی عسیلته «و یذوق عسیلتک، عموم آیت را به اجماع تخصیص کردیم: فَإِنْ طَلَّقَهَا، یعنی شوهر دوم، اگر او طلاقش دهد، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا، بزه نباشد مرد و زن را که مراجعت کنند با یکدیگر شوند به نکاح نو. و مراد به مراجعت، تجدید نکاح -----

----- (۱). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: می شنیدند. (۲). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: می گوید در. (۳). مج: المدء. [.....]

(۴). دب: ندارد، همه نسخه بدلها: هدبه الثوب. (۵). دب: ندارد، همه نسخه بدلها: بفرمایم. (۶). آج، لب، فق، مب، مر آیت. (۷).

مج، وز: عسیله. صفحه: ۲۸۰ است. و مراجعت لغوی است در آیت نه شرعی، برای قرینه حال، که معلوم است به اجماع که بعد

طلاق مردی که در میانه طلاق شوهر اول او را نکاحی بوده باشد رجعت شرعی صورت نیندد، چه رجعت آن بود که مرد به طلاق

اول یا دوم یا طلاق که نه باین باشد در عدت رجعت کند با سر زن آید به نکاح اول. و اینکه جا نکاح اول کجا مانده است تا او

رجعت کند با آن نکاح! پس معلوم شد که مراد به رجعت در آیت نکاح مجدد است. إِنْ ظَنَّا، گفته‌اند: ان علماء، و گفته‌اند: ان

رجوا، اگر دانند یا امید دارند و حمل کردن [بر ظاهر] [اشاره] «۱» اولیتر بود. أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ، که حدّهای خدای به جای

خواهند «۲» داشتن. و مراد به حدود خدای، آن است که خدای فرموده است هر یکی را از رعایت حق صاحبش، اعنی زن و

شوهرش. و محل «آن» فی قوله: أَنْ يَتَرَاجَعَا، نصب است به نزع حرف الجز «۳»، و تقدیر آن است «۴»: فِی أَنْ يَتَرَاجَعَا، ای فِی الرَّجْعَةِ. و

چون حرف جرّ نباشد، فعل به مفعول رسد و عمل نصب کند، و كذلك قوله: أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ، ان مع الفعل در محل نصب است

بوقوع الظن علیه. مجاهد گفت: مراد آن است که اگر دانند که نکاح آن نه بر تدلیس است، و مراد به تدلیس اینکه جا تحلیل است،

یعنی حلّه، و اینکه مذهب سفیان است. و اوزاعی و مالک و ابو عبیده و احمد و اسحاق گفتند: چون زن را سه طلاق دهد و خواهد

که با زن او باشد، او را به شوهری دگر دهند «۵»، و غرض ایشان تحلیل باشد تا شوهر او را «۶» حلال شود، و اینکه جماعت گفتند:

اینکه نکاح درست نباشد. و شافعی گفت: اگر در نکاح تحلیل شرط کند نکاح فاسد بود، و اگر شرط نکند درست باشد، و اینکه

شرط اگر از پیش عقد نکاح کند نکاح باطل نباشد. نافع گفت: مردی بنزدیک عبد الله عمر آمد و گفت: مردی زن را سه طلاق

باین ----- (۱). اساس، دب: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲).

آج، لب، فق، مر: خواهد، مب: باید. (۳). مج، وز، آج، لب، مب: نزع خافض. (۴). مب که. (۵). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها:

دهد. (۶). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اول را. صفحه: ۲۸۱ داد «۱»، برادرش برفت و او را به زنی کرد تا چون او طلاق دهد با زن

برادر باشد. پس «۲» عبد الله عمر گفت. نشاید آما به نکاح [۳۰۳-پ] رغبت. ما بر عهد رسول- علیه السّلام- اینکه را سفاح

خواندیم، که رسول- علیه السّلام- گفته است: لعن الله المحلل والمحلل له، یعنی شوهر دوم و اول. عقبه بن عامر روایت کرد که

رسول- علیه السّلام- گفت: «۳: ۴» الا- ادلکم علی التیس المستعار! قالوا: «بلی یا رسول الله، قال: «هو المحلل والمحلل له، گفت: راه

نمایم شما را بر نریزی به عاریت بسته! گفت: بلی یا رسول الله. گفت: آن باشد تا «۵» او را در آرند تا تحلیل کند برای دیگری

اینکه معنی خواست. قبیصه بن جابر الاسدی گفت، شنیدم از عمر خطّاب که می گفت بر منبر: لا اوتی «۶» بمحلل و لا محلل له الا

رجمتهما، هیچ کس را پیش من نیارند از آنان که حلّه- و جند «۷» برای دیگری، الا هر دو را رجم کنم. و تلک حُدُودُ اللَّهِ، اینکه که

بیان کرد و گفت در اینکه آیت، از جمله حدود خداست، بیان می کند برای آنان که بدانند. عاصم خواند به روایت ابان و مفضل:

«بنینها» «۸»، به «نون» و اگر چه اینکه بیان برای عالم و جاهل آمد، عالمان را تخصیص کردند، چنان که گفت: هُدَى لِلْمُتَّقِينَ، و اینکه

طریقه را بیان کرده‌ایم فیما تقدّم. قوله: وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ، چون طلاق دهی زنان را، خطاب است با صحابه «۹» رسول، و مراد ایشان

و ما «۱۰». فَبَلَّغْنِ أَجَلَهُنَّ، ای قاربن بلوغ الاجل، و هو انقضاء العدة، مراد به «بلوغ اجل»، مقاربت بلوغ است، نه آن که عدت تمام به

سر شود، چه اگر چنین باشد او را امساک نرسد [که چون عدت به سر آمد، زن مالک نفس خود گشت، مرد را رجعت نرسد]

[اشاره] «۱۱» امساک به معروف چون کند یا تسریح، که نه امساک ----- (۱). مج، وز،

آج، لب، فق، مب: طلاق داد، مر: طلاق دهد. (۲). مع، وز، دب، آج، لب، فق، مر: ندارد. (۳). مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند. (۴). اساس: قالوا، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۵). مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۶). آج: یؤتی. (۷). کذا در اساس و تب و مع، مب، لب: حله چند، آج: حله کنند. (۸). مب: تبینها. (۹). مع: به اصحاب. (۱۰). مب قوله تعالی. (۱۱). اساس، دب: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. صفحه: ۲۸۲ به دست او باشد نه تسریح. و مراد به «امساک» در آیت رجعت است، ای راجعوهن، رجعت کنی با ایشان به معروف، یعنی بر وجه مشروع چنان که خدای فرموده است. محمد بن جریر گفت: بِمَعْرُوفٍ، ای باشهاد علیها، برای آن که چون بر طلاق گواه «۱» باشد و بر رجعت نباشد ایشان را متهم بکنند به زنا، و اشهاد بر رجعت بنزدیک ما مستحب است برای اینکه را، و اگر نکند «۲» روا باشد و حلال بود او را. و مراد به «تسریح»، تخلیه و امهال است تا از عدت بیرون آید و مالک نفس خود شود. وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضَرْارًا، معنی آیت آن است که: چون زنان را طلاق دادی، و ایشان عدت بنزدیک آخر رسانیدند، اگر رغبت باشد شما را که با ایشان رجعت کنی بکنی بر وجه معروف، و اگر نباشد امهال و تخلیه کنی و رها کنی تا عده‌تشان «۳» به سر آید، و از بند شما بیرون شوند، تا اگر خواهند که «۴» جای دیگر عقدی بندند ببندند، و ایشان را معذب مدارید «۵» بین الباب و الدار، لا- ایما و لا ذات بعل، نه شوهر دارند و نه ندارند به شما شوهر «۶» بی شوهر باشند، و از بند شما نارسته شوهری دیگر نتوانند کردن. و غرض از آیت نهی از اضرار است [۳۰۴- ر] و امساک ایشان بر سبیل مضارت تا اعتدا و ظلم کرده باشی، و هر که اینکه کند بر خویشتن ظلم کرده باشد به ایصال عذاب و عقوبت به خود و نقصان حظ خود از «۷» ثواب اگر بر شرع کار کردی. و راوی خبر گوید که، رسول- علیه السلام- گفت: ملعون من ضار مسلما او ما کره، گفت: در لعنت است آن کس که مضرت رساند به مسلمانی «۸» یا مکاری کند با او. وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا، ابو الدرداء روایت کند که: در جاهلیت مرد زن را ----- (۱). ضبط اساس در اصل به صورت «گواه» بوده و بعدها با خطی متفاوت از متن به «گواه» تبدیل شده است. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نکنند. (۳). کذا: در اساس، مع، وز، آج، لب، فق، مب، مر: عدت ایشان. (۴). مب، مر: در. (۵). آج، لب، فق: مداری/ مدارید، مب: نداری/ ندارید. (۶). آج: کلمه «شوهر» را خط زده و به «زن» تبدیل کرده است. (۷). مب، مر: بر. [.....] (۸). آج، لب: رساند مسلمانی را. صفحه: ۲۸۳ طلاق دادی، آنگه گفتی: کنت لا- عبا، یا بنده آزاد کردی، آنگه رجوع کردی گفتی: بازی می کردم، یا «۱» نکاح بستی «۲»، خدای تعالی نهی کرد از اینکه، و اینکه قول آن کس بود که گوید: ثلاث جدّها جدّد و هزلها جدّد: التّکاح و الطّلاق و العتاق. و اینکه بنزدیک ما درست نیست، بل اینکه همه محتاج باشد به عزیمت و عقد یت، چه اگر اینکه معانی در حال سهو و نوم و سکر و جنون و احوالی که در آن احوال از مرد درست نبود یت کردن در وجود آید واقع نبود، و خبری آوردند، و آن سه را پنج کردند به رجعت و نذر، و اینکه بنزدیک ما درست نیست. و طلاق بر وجهی نا مشروع، طلاق بدعت باشد، و آنچه بدعت باشد واقع نبود به موقع صحّت. و کلبی گفت: مراد به آیات الله: فامساک بمعروف أو تسریح یا احسان است «۳»، و اینکه نوعی تعذیب باشد، و خدای تعالی نهی می کند از اینکه، و آن شاعر پارسی اینکه معنی به «۴» نظم آورد در حق کسی که به وعده‌های خلاف او را معذب می داشت، و جواب کلی نمی داد تا آیس شدی- و الیأس احدی الزّاحین- پس او ممدوحش را گوید «۵»: یا «۶» مرکز معروف و ایا معدن احسان جز من، ز تو با شکر سراسر همه انسان ز احسان و ز معروف نزدیک چو منی را نه امساک به معروف و نه تسریح به احسان و اذکروا نعمت الله علیکم بیان الشریعه، نعمت خدای بر خویشتن یاد کنی به انواع. «منها»، از آن جمله بیان شرع که مصالح شما به آن متعلق است. و ما أنزل علیکم من الکتاب، آنچه فرو فرستاد از کتاب، یعنی قرآن. و الحکیمه، و مواعظ قرآن و بیان حلال و حرام و حدود احکام. یعظکم به، در جای «۷» حال است، شما را به آن وعظ می کند و پند می دهد. و از خدای بترسی و بدانی که خدای تعالی به همه چیزها «۸» عالم است. ----- (۱). مع، وز: تا. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: کردی. (۳). کلمه «است» در اساس با خطی متفاوت از متن آمده، همه نسخه بدلها: ندارد. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: در. (۵). مع، وز، آج،



لب، فق، مب، مر: می گوید. (۶). مج، وز: یا. (۷). آج، لب، فق، مب، مر خود یعنی در جای. (۸). مج، وز به آن. صفحه: ۲۸۴ و إذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ بیشتر مفسران گفتند: آیت در شأن جمل «۱» بنت یسار آمد- خواهر معقل بن یسار- و او زن ابو الدحداح «۲» بود، و او را طلاق داد و رها کرد تا عدت به سر آمد آنگه بیامد و خطبه کرد. برادرش معقل را [۳۰۴-پ] خشم آمد و گفت: من کریمه «۳» خود را به او دادم تا «۴» او بی جرمی «۵» طلاقش دهد، آنگه رها کند تا عدت به سر آید و در عدت مراجعت نکند، آنگه بیاید و خطبه کند، و الله که هرگز به او ندهم اینکه را، و ابو الدحداح مردی نیک بود، خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد. رسول- علیه السلام- او را بخواند «۶» و آیت بر او خواند. او گفت: ای رسول الله؟ توبت کردم و کفارت سوگند بکرد، و خواهر را به او داد. و بعضی دگر «۷» مفسران گفتند: آیت در جابر عبد الله انصاری آمد که او دختر عم خود را به مردی داد، و او طلاق داد «۸» طلاق رجعی، و رها کرد تا عدت برفت. آنگه آمد و خطبه کرد. جابر ابا کرد، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد، گفت: چون زنان را طلاق دهی فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ و عدت به سر برند- اینکه جا حقیقت است. زجاج گفت: «اجل» آخر مدت باشد و عاقبت کار، و لیسید گفت: اجزها بالبر لله الاجل ای عاقبه الامور. فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و «عضل» منع باشد از نکاح منعی مکنی ایشان را از آن که به زن اکفاء خود باشند، و انشد الاخفش: و نحن عضلنا بالزّماح نساونا و ما فیکم عن حرمة لکم عضل و انشد ایضا: و ان قصائدی لک فاصطنعی کرائم قد عضلن عن النکاح و اصل «عضل» ضیق و شدت بود، یقال: عضلت المرأة و الشاة، چون فرزند در ----- (۱). آج، مب، مر: جملاء، تفسیر طبری (۲/ ۴۸۵): جمیل. (۲). تفسیر طبری (۲/ ۴۸۵): ابی البداح. (۳). فق، مر: خواهر. (۴). فق، مب، مر: اما. (۵). لب، مب، مر: بی حرمتی. [.....]. (۶). مب: او را طلب کرد. (۷). مب، مر از. (۸). فق، مب او را. صفحه: ۲۸۵ رحم ایشان گیرد و بیرون نتواند «۱». و «داء» «۲» عضال» گویند دردی بی درمان را. و اعضل الامر اذا أشکل. و هر کاری مشکل را معضل گویند، و منه قول عمر بن الخطاب فی علی: لا کانت معضلة لم یکن لها ابو الحسن. و قال ایضا: اعضل بی اهل الکوفة لا- یرضون بأمر لا- یرضاهم أمیر، و قال الشاعر- و قیل هو للشافعی: إذا المعضلات تصدیننی «۳» کشف حقائقها بالنظر أن ینکحن أزواجهن یعنی الاوّل، که «۴» با زن شوهر «۵» اول باشند به نکاحی مجدد. إذا تراضوا بینهم بالمعروف، چون تراضی باشد میان ایشان. و در آیت تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر چنین است: ان ینکحن ازواجهن بالمعروف اذا تراضوا بینهم، چون از میان ایشان تراضی باشد. «ذلک» اشارت است به آن امر و نهی و بیان مسائل [شرعی]. یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله و الیوم الآخر، به آن پند دهند آنان را که به خدای ایمان دارند و به قیامت [اشاره] «۶» و اینکه هم «۷» از باب تخصیص بالذکر است، کقوله تعالی: هدی للمتتین «۸»، و: إنما أنت منذر من یخشاها «۹». [و وجهی] [اشاره] «۱۰» دگر آن که: کافر با اصرار بر کفر به وعظ متعظ نشود. ذلکم ازکی لکم و اظهر، [ای] [اشاره] «۱۱» ازکی لعلکم «۱۲» و اظهر لقلوبکم «۱۳». «ذا» هم اشارت است به اینکه جمله مقدم که ذکر او رفته است [۳۰۵-ر] [اشاره]، برای آن که «۱۴» در دل ایشان محبت یکدیگر باشد، آنگه منع کند «۱۵» ایشان را از مناکحت یکدیگر، ممکن بود ----- (۱). همه نسخه بدلها: نتواند آمدن. (۲). لب: و را، فق: وی را. (۳). آج، لب، مب، مر: تصدین لی. (۴). آج، لب، فق، مب، مر با شوهران او صلح کنند و. (۵). مج، وز، آج، مب، مر: شوهران. (۱۱-۱۰-۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج، مب: همه. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۲. (۹). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. (۱۲). اساس: لعلکم، وز: لکم، آج: یجعلکم، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۳). اساس: با خطی متفاوت از متن: قلوبکم، با توجه به مج تصحیح شد. [.....]. (۱۴). آج اگر. (۱۵). آج کنند. صفحه: ۲۸۶ که مؤدی بود با ربیبی و تهمت. و الله یعلم و خدای داند مصالح شما را در امور دینی و شرعی، و شما ندانی. و الوالدات یرضعن اولادهن، مفسران گفتند: مراد زنانند که ایشان را طلاق داده باشند، و ایشان از آن شوهر مطلق «۱» فرزند دارند شیر خواره. چون خواهند که فرزند خود را ایشان شیر دهند، اولیت «۲» ایشان باشند. آنگه بیان مدت رضاع کرد، گفت: حویلین کاملین، مدت تمامش دو سال باشد آن کس را که خواهد که رضاعش تمام بود او را. لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ، آنگه باز نمود که، پدر فرزند را واجب بود نفقه

و کسوت او به معروف (۳)، یعنی بر سبیل اقتصاد و میانه، بی اسراف و تقصیر. اهل معانی گفتند، قوله: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ صورت خبر است و معنی امر، برای آن که اگر معنی خبر (۴) بودی دروغ بودی که ما بسیار مادران را می‌یابیم که کودک را بیشتر یا کمتر از دو سال شیر می‌دهند، و تقدیر کلام وجهی بود از دو وجه: اما چنین بود که: یَرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ فِي حَكْمِ اللَّهِ الَّذِي أَوْجَبَهُ عَلَيَّ عِبَادَهُ، و اما تقدیر چنین بود که: لِيَرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ. اما «حول»، اشتقاق او من حال يحول اذا تحوّل، و حال عن العهد اذا نقلت عنه. و حال بين الرجل و كذا اذا منع، و الحول، الانقلاب. و الحيلولة، المنع، و منه الحيلة، و منه الحوالة. و الحول، التحويل، قال الله تعالى: لَا يَبْعُونَ عَنْهَا حَوْلًا (۵). و قوله: كَامِلِينَ برای تحقیق را گفت، تا بدانند که نه بر تقریب می‌گوید، بر تحقیق می‌گوید، و مثله قوله تعالى: تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ (۶). و در آیت بیان دو چیز است: یکی فریضه و یکی سنت. آنچه فریضه است، آن است که باز نمود که اجرت رضاع در دو سال واجب بود، بالای آن واجب نبود. و آنچه سنت است، مدت دو سال شیر دادن است. علما خلاف کرده‌اند در آن که اینکه حدّ هر کودک باشد یا خاص است به بعضی ----- (۱). وز: مطلق. (۲).

مب، مر: اولی. (۳). آج، لب، مر: بمعروف. (۴). مج، وز: خبری. (۵). سوره كهف (۱۸) آیه ۱۰۸. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. صفحه : ۲۸۷ دون بعضی. عكرمة گفت از عبد الله عباس که: اینکه حدّ مولودی است که مادر به او بار بنهد به شش ماه اعتبارا بقوله تعالى: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (۱)، تا چون شش ماه مدّت (۲) حمل بود، و بیست و چهار ماه مدّت رضاع، جمله سی ماه بود. و روایت کرده‌اند که در عهد عمر خطاب (۳) زنی را پیش او آوردند که به شش ماه بار بنهاده بود، عمر فرمود تا او را رجم کنند. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: ان خاصمتك بكتاب الله خصمتك، اگر با تو خصومت کند به کتاب خدای تعالی، تو را غلبه کند (۴). گفت: چگونه! گفت بقوله تعالی: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (۵). و مدّت رضاع دو سال باشد بقوله تعالی [۳۰۵- پ] [اشاره]: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ. چون دو سال مدّت رضاع بروی (۶) مدّت حمل شش ماه ماند، عمر بفرمود تا زن را رها کردند، و در اینکه حکم متابعت فتوای امیر المؤمنین کردند. و چون مدّت حمل هفت ماه باشد، بیست و سه ماه شیر دهد. و چون مدّت حمل هشت ماه باشد، بیست و دو ماه شیر دهد. و چون مدّت حمل نه ماه باشد، بیست و یک ماه شیر دهد. در اینکه جمله مراعات آن آیت می‌کند (۷) که: وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا. و بیشتر علما بر آنند که اینکه مدّت دو سال، مدّت همه کودکان است، و به مدّت حمل اعتبار نیست، و مدّت رضاع بر سنت است اگر نقصان کنند بیشتر از سه ماه نقصان نشاید کردن، و آما بر کودک جور بود، و اگر زیادت کنند بیشتر از دو ماه نباید. ابن جریج و ثوری، و عبد الله عباس به روایت و البی گفت: اگر پدر خواهد که پیش از دو سال از شیرش باز کند او را نبود بی رضای مادر، و همچونین مادر نتواند بی رضای پدر، و چون خلاف باشد میان ایشان پیش از دو سال فطام نشاید تا اتفاق نکنند بر کاری. -----

(۱-۵). سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵. (۲). وز: بمدّت. (۳). در اساس: عبارت «رضی الله عنه» با توجه به نسخه مج سترده شده و کلمه «الله» باقی مانده. (۴). اساس: با خطی متفاوت از متن: «چه گویی»، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). کذا در اساس (!)، مج: بودی، آج، لب، فق، مب، مر، تب: بود. (۷). آج، لب، فق: می‌کنند. [.....] صفحه : ۲۸۸ و بعضی دگر گفتند: مراد به مدّت رضاع آن است تا دلالت کند و باز نماید که چه مقدار بود که از رضاع تحریم آرد، چه هر رضاعی که پس از دو سال بود آن را در تحریم اثری نبود، و حکم رضاع به او ثابت نباشد، و اینکه قول علی و عبد الله عمر و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و علقمه و شعبی (۱) و زهری. و در خبر هست که: لا- رضاع بعد الحولین، رضاع نباشد از پس دو سال، و حکم رضاع به امر حاصل شود از سه امر: یکی آن که چندان باشد که گوشت رویاند و استخوان سخت کند و آلا پانزده رضع متواتر، و آلا شبان روزی پیاپی که در آن میانه فصل نبود به رضع کسی دیگر. و اگر زنی باشد که او را شیر نبود به دارو و غذا شیر دارد (۲) آن را حکمی نبود در تحریم، و باید که در مدّت دو سال بود، چون چنین بود و اینکه شرایط حاصل باشد بمنزلت نسب شود، هر چه از جهت نسب حرام بود از جهت رضاع حرام بود. بعضی دگر گفتند: آن (۳) حدّی است که خدای نهاد که نهایت رضاع است، نبینی که

گفت: لَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعِيَّةَ، و اگر کسی خواهد، زیادت و نقصان کند بر حسب مصلحت کودک. ابو رجاء العطاردی خواند در شاذ: «ان يتم الرضاعة» به کسر «را» و فعالة مصدر باشد و فعالت صنعت باشد، کالحياءة و الخياطة و الصباغة» (۴). و مجاهد و ابن محيصن خواندند: ان يتم الرضعة، و هي المرة الواحدة. و عكرمه و حميد و عون العقبلي می خوانند: «ان تتم» (۵) الرضاعة» [۲-] ر بر بنای فعل ثلاثی لازم مسند با رضاعه به رفع «تا» ی رضاعت بر فاعليت. و عبد الله عباس می خواند: ان تكمل «۶» الرضاعة. و طلحة بن مصرف می خواند: كَسَوْتُهُنَّ به ضم الكاف، و هما لغتان: كالأسوة و الأسوة، و الرشوة و الرشوة. بالمعروف، بالقصد و الوسع، به قدر يسار و طاقت، پدر نفقه کند و مادر حضانت، چه خدای - جل جلاله - تکلیف ما لا يطاق نکند. -----

----- (۱). اساس: شعبي. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: در آید. (۳). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اينکه. (۴). فق، مب، مر: الصنعة. (۵). آج، لب: يتم. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: يكمل. صفحه: ۲۸۹ لا تُكَلِّفُ «۱» لا تُضَارُّ وَالِدَةَ بَوْلِدِهَا. ابو عمرو و ابن كثير و يعقوب، و در شاذ ابن محيصن و شبل «۷» و سلام و قتيبه به رفع «را» ی مشدد می خوانند: لا تضار، عطفا على قوله: لا- تُكَلِّفُ و اصل او «لا تضار» باشد، پس ادغام کردند. و نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه و كسائي و خلف به «را» ی مفتوح «۸» مشدد می خوانند بر نهی غائب، و اصله «لا تضار» آنکه ادغام کردند و تحريك الى الفتحه و هي اخف الحركات. و قراءت عمر بن الخطاب بر اينکه است - به فكه ادغام، بر اصل: لا تضار. و حسن بصری خواند: لا تضار، به «را» ی مكسور مشدد، برای آن که حق او جزم است بلام الامر و المجزوم اذا حرّك حرّك الى الكسر «۹». ----- (۱). مج، وز،

فق، مب، مر: لا- يكلف. (۲). آج: زيد. (۳). مج، وز، لب، فق، مب، مر، ای. (۴). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر باشد. (۵). مج: توانی، وز: توافی، دب، آج، لب، فق، مب، مر: توانایی. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روزی. (۷). آج، لب، فق: شبلي. (۸). همه نسخه بدلها: مفتوحه. [.....] (۹). دب: بالكسر. صفحه: ۲۹۰ و ابان روایت کند از عاصم: لا تضار والدته، به فكه ادغام و كسر «را» بر آن که اسناد فعل با والده باشد. و ابو جعفر خواند: لا تضاره، به «را» ی ساکن مشدد بجمع ساکنین علی حدّه، برای آن که جمع ساکنین علی حدّه شاید، و علی غیر حدّه نشاید. و حدش آن بود که ساکن اول، حرف مدّ و لين باشد، و ساکن دوم حرف اول از مدغم، چه مدغم دو حرف باشد: اول ساکن و دوم «۱» متحرک، مثالش قوله تعالى: وَ لَا الضَّالِّينَ «۲»، و قوله: أ تُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ «۳»، و قوله: لا- تُضَارُّ. و بر قراءت ابو جعفر بر اينکه کلمه وقف کرده باشد او، چه خود [او] [اشاره] «۴»، [۳۰۶-پ] به همه وجه که مدغم خوانند جمع ساکنین باشد علی حدّه - چنان که بیان کرده شد - اما زیادت ابو جعفر وقف است در آخر کلمت. و اما معنی آیت آن است که: مادر «۵» مضرور نباید کردن به فرزند به آن که فرزند را از او باز گیرند او راغب باشد که شیر دهد و قناعت کند به آن که دیگران بستانند از اجرت. و لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ، و نه نیز پدر را مضرور کنند به فرزند به آن که مادر فرزند پیش تو «۶» افگند و گوید: فرزند تو است، دایه‌ای طلب کن تا شیرش دهد، پس از آن که کودک با مادر خو «۷» کرده باشد و الف «۸» گرفته. و گفته‌اند معنی آن است که: مضارت نکنند مادر را به فرزند، یعنی اکراه نکنند مادر را بر رضاع فرزند، چون کودک شیر از دیگری بستاند، و مادر نخواهد که کودک را شیر دهد، برای آن که بر او واجب نیست شیر دادن، بر پدر واجب است. و لَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ، و نه نیز پدر را اضرار کنند به فرزند، یعنی پدر را تکلیف نکنند که مادر را اجرت دهد پیش از آن که معتاد باشد و دیگران بستانند برای مادری. ----- (۱). مب: دویم. (۲). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۷. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۸۰.

----- (۴). اساس: افتادگی دارد، با توجه به مج افزوده شد، وز: چه خواهد او. (۵). همه نسخه بدلها را. (۶). همه نسخه بدلها: پدر. (۷). همه نسخه بدلها: خوی. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: الفت. صفحه: ۲۹۱ اينکه دو قول که گفتیم، بر آن وجه آید که فعل مجهول بود - ما لم يسم فاعله - و پدر و مادر مفعول فعل باشند، اعنی مضارت. و بر آن طریقه که فعل مسند بود با پدر و مادر، و فعل بر اصل خود بود مجهول نبود، معنی آن بود که: مادر مضارت نکند به آن که کودکش را شیر ندهد تا «۱» پدر را طلب دایه و تحکم او باید «۲» بردن، و نه نیز پدر مضارت کند مادر را به آن که فرزند از او بستاند، و گوید: رها نکنم تا تو او را شیر دهی. و بر

تقدیر اول، اصل چنان بود که: لا تضارر، و بر اینکه قول: لا تضارر (۳). و فعل مادر و پدر را باشد، و (۴) اضرار به یکدیگر کنند- چنان که بگفتیم- به سبب فرزند. و شاید که ضرار (۵) راجع باشد با کودک یعنی هر یکی از مادر و پدر نباید تا کودک را اضرار کنند به آن که مادر گوید: من شیر نمی‌دهم که بر من واجب نیست، و پدر گوید: من دایه نمی‌یابم، یا (۶) تحکم دایه نخواهم کشیدن تا کودک مضرور شود. و بر اینکه قول «با» زاید بود، و تقدیر چنین بود که: لا تضارر (۷) والدۀ ولدها، و اینکه اقابیل جمله مروی است از مفسران. و قولی دیگر آن است که: مضارت نکند مادر به منع شوهر از مواقعه با او خوف حمل را. و نیز پدر مضارت نکند بامتناعه عن جماعها شفقۀ علی الولد، و بر اینکه قول مضارت (۸) تعلق به مادر و پدر دارد، و المعنی بسبب الولد و اینکه قول صادق و باقر است- علیهما السلام. وَ عَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ، خلاف کرده‌اند که اینکه وارث کیست و وارث کیست! بعضی گفتند: وارث کودک است، و معنی آن است که: بر وارث کودک، که اگر کودک را وفات بود [۳۰۷-۳] اولی الناس بمیراثه او باشد، بر او همان است که بر پدر. چون کودک را پدر نباشد بر ولی کودک که وارث باشد همچنان اجرت رضاع و تعهد کودک و شیر دهنده او (۹) واجب است که بر پدر باشد. ----- (۱). آج، مب: و یا. (۲). مر: بایش.

(۳). اساس: به صورت «لا تضارر» هم خوانده می‌شود. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر اصل. (۵). مج، وز، فق، مب، مر: اضرار. [.....] (۶). مج، وز، دب، مر: تا. (۷). همه نسخه بدلها: تضار. (۸). اساس: مضار، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). مب، مر را. صفحه: ۲۹۲ آنگه در او خلاف کردند (۱)، بعضی گفتند: عصبه مرد باشند (۲) از مردان دون زنان، چون جد و برادر و پسر برادر عم و پسر عم، و اینکه قول عمر است و ابراهیم و حسن و مجاهد و عطا و مذهب سفیان است، و گفتند: چون او را مالی نباشد عصبه را جبر کنند بر نفقه او آنان را که وارث او باشند. و ابن سیرین گفت: کودکی یتیم را بنزدیک عبد الله بن عتبه آوردند، گفت: رضاع او از مال او باشد، و اگر او را مال نبود از مال ولّیش، الا تری ان الله تعالی یقول: وَ عَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ، و اینکه قول ضحاک است. و بعضی دیگر گفتند: وارث کودک است کائنا من کان من الرجال و النساء. و اینکه قول قتاده است. و الحسن بن صالح (۳) و ابن ابی لیلی و مذهب احمد و اسحاق و ابو ثور، گفتند: هر وارثی بر قدر نصیبشان از میراث جبر کنند بر نفقه او، و اگر عصبه باشند و اگر نه. بعضی دگر گفتند: هر خویشاوندی باشد که محرم کودک باشد از جمله وارثان او. و چون ذو رحم محرم نباشد، بر او واجب نبود، مثلاً چنان که بر خواهر زاده و برادر زاده باشد، بر عم زاده نباشد که ایشان محرم‌اند و اینان نه‌اند، و اینکه قول ابو حنیفه است و ابو یوسف و محمد. و بعضی دگر گفتند: مراد به وارث، کودک است که او وارث پدرش باشد، یعنی مزد رضاع او بر مال خود باشد او را، برای آن که مال او مال پدر است، اگر پدر زنده بودی هم از اینکه مال (۴) او خرج کردی. چون پدر رفت، مال هم آن (۵) است که به فرزند رسید و او وارث است، اگر پدر را مال نباشد مادر را جبر کنند بر نفقه او، و اینکه مذهب مالک است و شافعی که ایشان گفتند: جبر جز مادر و پدر را نکنند بر نفقه کودک، و بنزدیک ما همچونین (۶) بر مادر و پدر باشد- و ان علیا- اگر چه بر بالا می‌شوند از جد و پدران ایشان. و قولی دیگر اصحابان (۷) ما را اینکه است که: بر وارث باشد نفقه و مؤونت کودک ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مر: کرده‌اند. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مراد باشد. (۳). آج، لب: حسن بن صالح. (۴). مج، وز بر، دب، آج، لب، فق، مب، مر برای. (۵). مب، مر: همان. (۶). مج، آج، لب، فق، مر: هم چنین. (۷). آج، لب، فق: اصحاب. صفحه: ۲۹۳ - کائنا من کان- و اینکه ظاهر قرآن است. و بعضی دیگر گفتند: معنی آن است که از اینکه دو گانه- اعنی مادر و پدر- هر کدام مانده باشد (۱) نفقه کودک بر او بود، مِثْلُ ذَلِکَ، ای مثل ما کان علی الألب، مانند آن که بر پدر بود در حیات او از مزد رضاع و نفقه و کسوت. اینکه قول بیشتر علماست. و شعبی و زهری گفتند: مِثْلُ ذَلِکَ من ترک المضارۀ، بر وارث هم چنین واجب است که مضارۀ [۳۰۷-۳] نکند (۲). فَإِنْ أَرَادَا، اگر خواهند- یعنی مادر و پدر. فصلاً، که کودک را از شیر باز کنند پیش از دو سال [عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ، از سر تراضی و مشاورت با یکدیگر. فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا، بریشان بزه نباشد، یعنی اگر] [اشاره] (۳) از سر تراضی و موافقت باشد روا بود، و اگر از سر مضارت باشد روا نبود.

و وارث آن باشد که مستحق ترکه متوفی باشد شرعاً. و مورث متوفی باشد. و ارث و میراث مصدر باشد، و اورثه الشیء کذا اذا عقبه بر سبیل تشبیه باشد، چنان که گویند: اورثه اکل الطین صفره اللون. و «مشورت»، استخراج الزای باشد من قولهم، شرت العسل و اشترته و اشترته اذا استخراجته، قال عدی: حدیث مثل ماذی مشار ای عسل مستخرج، و كذلك: شرت الدایة و شورتها اذا استخراجت ما عندها من العدو، و آن میدان را که اسب را در آن بتازند برای آزمایش آن را مشوار گویند. و إن أزدتم، اگر خواهی. خطاب با پدران است. أن تسترضعوا أولادكم، که برای فرزندانان دایه گیری تا ایشان را شیر دهد، چون مادر شیر ندهد، یا بیمار باشد، یا شیرش نباشد، یا آستن بود، یا مطلقه بود خواهد که شوهر کند، یا خواهی که فرزند پیش شما باشد، فلا جناح علیکم، بر شما حرجی نباشد چون مزد رضاع مادر بدهی به قدر آنچه شیر داده باشد. و گفته‌اند: چون مزد «۴» دایه بدهی. و گفته‌اند: معنی آن ----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: نکنند. (۳). اساس، مج، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت افزوده شد. [.....] (۴). مج: مزد. صفحه: ۲۹۴ است که چون تسلیم کنی کودک را به دایه از سر تراضی و اتفاق، نه بر وجه ضرار «۱»، فذلک قوله: بالمعروف. و بر اینکه وجهها «۲»، «معروف» را معنی آن بود که: آنچه باید دادن و قرار بود به تمام و کمال بدهی، در اجرت طریق قصد مراعات کنی، و هو بین الإسراف و التقصیر. و گفته‌اند: «لام» مضمراست فی قوله: أولادكم، و المعنی لأولادكم، و لکن حذف کرد برای دلالت کلام بر او. و اتقوا الله فیما امرکم به و دعاکم الیه، از خدای بترسی در مخالفت آنچه بیان کرد برای دلالت «۳» شما را، و بدانی که خدای تعالی به آنچه شما می کنی عالم و بیناست. و مراد از اینکه وعظ و زجر، تنبیه است مکلفان را تا مخالفت شرع نکنند، و مراقبت جانب خدای - عز و جل - کنند، فیما یأتون و یدرون - و الله اعلم بمراده. قوله تعالی:

### [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۴ تا ۲۳۹]

#### [اشاره]

و الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْيَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَيَذَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵) لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ قَدْ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷) حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹) [۳۰۸- ر] [اشاره]

#### [ترجمه]

و آنان که بمیرند از شما «۴» و رها کنند زنان را باز ایستند به خود و انتظار کنند چهار ماه و ده روز، چون برسند به وقت خود بزه نیست بر شما در آنچه ایشان کنند در خود به رسم و قاعده، و خدای به آنچه می کنی داناست. [۳۰۸- پ] نیست بزه‌ای «۵» بر شما در آنچه تعریض کنی «۶» به آن از خواستن زنان یا پوشیده‌داری در تنهایتان. داند ----- (۱). همه نسخه بدلها: اضرار. (۲). آج، لب، فق: وجه. (۳). همه نسخه بدلها: بیان کرد از جمله شریعات. (۴). دب، آج، لب، فق:

وفات رسد ایشان را. (۵). اساس: بزه‌ی/ بزه‌ای، معج، وز، آج، لب: بزه. (۶). دب، آج، لب، فق: تعرّض کنی. صفحه: ۲۹۵ خدای که شما یاد می‌کنی ایشان را، و لکن وعده مدهی ایشان را بکامی «۱» مگر که گویی سخنی نیکو، و آهنگ مکنید «۲» به بستن نکاح تا برسد نوشته به وقتش، و بدانی که خدای داند آنچه در تنهای شماس، پرخیزی «۳» از او و بدانی که خدای آمرزگار و بردبار است. نیست، بزه‌ای «۴» بر شما اگر طلاق دهی زنان را تا نزدیکی نکرده باشی با ایشان یا «۵» معین نکرده باشی ایشان را مقداری «۶»، متعه دهی ایشان را، بر توانگر باشد اندازه‌یش و بر درویش اندازه‌یش برخورداری به وجه، واجب بر نیکو کاران. [۳۰۹- ر] اگر «۷» طلاق دهی ایشان را از پیش آن که نزدیکی کنی «۸» با ایشان و باز بریده باشی «۹» ایشان را مهری معین نیمه آنچه بریده باشی مگر عفو کنند «۱۰» یا عفو کند آن کس که به دست او باشد بستن زنا شوهری، و آن که «۱۱» عفو کنی نزدیکتر بود به پرهیزگاری، و فراموش مکنی «۱۲» احسان میان شما که خدای به آنچه کنی بیناست. نگاه داری برای نمازها و نماز میانین و بایستید خدای را فرمان بردار. اگر ترسی پیادگان یا سواران، چون ایمن شوی ذکر خدای کنی ----- (۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق: نکاحی، مب: بنهان. (۲). معج، وز: عزم مکنید، آج، لب، فق: عزم مکنی. (۳). معج، وز، دب، آج، لب: پرهیزید. (۴). اساس: بزه‌ای/ بزه‌ای، معج، وز، آج، لب: بزه. (۵). دب، آج، لب، فق: تا. (۶). معج، وز، آج، لب، فق: و. (۷). دب، آج، لب، فق: و اگر. [.....] (۸). معج، وز، دب، آج، لب، فق: خلوت کنی. (۹). معج، وز، دب، آج، لب، فق: و معین کرده باشی. (۱۰). معج، وز، دب، آج، لب، فق: ایشان. (۱۱). دب: و اگر. (۱۲). اساس: کنی، با توجه به نسخه دب، تصحیح شد، معج، وز: مکنید. صفحه: ۲۹۶ چنان که باز آموخت شما را آنچه شما ندانستی. قوله تعالی: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا - الایة، بدان که اصل «توفی» چیزی تمام بستن باشد [۳۰۹- پ] [اشاره]، یقال: توفیت الشیء و استوفیته اذا اخذته تاماً «۱» و اوفیته حقّه، حقش تمام بدادم. پس «توفی» کنایت باشد از مرگ و به عرف مخصوص به اینکه معنی و مرده را «متوفی» گویند برای آن که جان او تمامی بسته‌اند. و خدای تعالی یک جای قبض روح به خود حوالت کرد فی قوله: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا «۲» ... و یک جای به ملک الموت فی قوله: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ «۳» ... و در اینکه آیات بر فعل مجهول ما لم یسم فاعله فرمود گفتن، و به عرف مشهور «۴» شد توفی الرّجل اذا «۵» قبض روحه. و در قراءت امیر المؤمنین «۶» - علیه السلام - آورده‌اند: «یتوفون» بر فعل راست منسوب با فاعل، و تقدیر آن که: یتوفون اعمارهم، و آنان که عمرهای خود به سر آرند، و بر قراءت عامّه قراء، و آنان که ایشان را جان بستانند. و یتوفون أزواجاً، و رها کنند زنان را. «یذرو» و «یدع» دو فعل باشد که از او بنای ماضی نیاید، و فاعل و مفعول نیاید، لا یقال: وذر و لا ودع و لا آذر، و لا- موزور، از او جز فعل مستقبل نیاید و امر و نهی که بنای آن بر مستقبل است. اگر گویند: خبر «الذین» کجاست! که «الذین» مبتدأست و «یتوفون» صلت اوست، و «یذرون» عطف است بر او اعنی بر یتوفون ازواجاً! گویم از اینکه چند جواب است: یکی «۷» زخّاج گفت: خبر در او مضمّر است، و آن اسمی است که خبر به او ----- (۱). مب، مر: تماماً. (۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. (۳). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱، دب، آج، لب، فق، مب، مر الذی و کلّ بکم. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: معروف. (۵). همه نسخه بدلها: الرّجل ای مات ای. (۶). معج، وز، آج، لب، فق، مر علی. (۷). فق: ندارد. صفحه: ۲۹۷ جمله شود تا «۱» جمله در جای خبر مبتدا باشد، و تقدیر اینکه است که: ازواجهم یتربّصن، بمنزله قولک: زید ابوه منطلق. و قطرب گفت تقدیر چنین است که: ینبغی لازواجهم ان یتربّصن، بمنزله قولک: زید یقوم غلامه. و فزّاء گفت: خبر از زنان به قایم مقام خبر ایشان کرد، چنان که شاعر گفت: لعلی ان مالت بی الرّیح میله علی ابن ابی ذبیان «۲» ان یتندما فقال: لعلی ثم قال ان یتندم، برای آن که معنی اینکه است که: لعلی ابلغ حالاً- یتندم معها ابن ابی ذبیان، و قال آخر: بنی اسد ان ابن قیس و قتله بغیر دم دار المذلّة حلّت خبر «ان» «۳» فرو گذاشت و خبر قتله بگفت، اکتفاء بذکره عن الاوّل، و مثله: نحن بما عندنا و أنت بما عندک راض و الرّای مختلف اخفش گفت: «یتربّصن» خبر است، و تقدیر اینکه است که: یتربّصن بعدهم ازواجهم. بدان که اینکه آیت ناسخ است آن را که پس از اینکه است، من قوله: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا [۳۱۰- ر] وَصِيَّةٌ لِّأَزْوَاجِهِمْ «۴» - الایة، و اگر چه در تلاوت، اینکه

آیت، پیش آن است، و نزدیک ما عدّه المتوفی عنها زوجها، چهار ماه و ده روز باشد سواء اگر دخول بوده باشد و اگر نبوده باشد اگر آزاد بود و اگر برده «۵». اگر آبستن بود عدّتش «۶» بعد الاجلین باشد امّا به وضع حمل و امّا به چهار ماه و ده روز، و اینکه روایت است از امیر المؤمنین «۷» - علیه السلام. و از فقها اصم، موافقت کرد ما را در تمام «۸» عدّت غیر مدخول بها، و جمله فقها ----- (۱). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، طبری (۲/ ۵۱۱): ابی زینان، تیان (۲/ ۲۶۳): ابی دینان. [.....] (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۲۵۱): ابن. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۰. (۵). دب، مب، مر: بنده. (۶). کذا: در اساس، لب: عده‌اش، مب، مر: عدّتش. (۷). فق، مب، علی. (۸). مب، مر: تمام. صفحه: ۲۹۸ خلاف کرده‌اند، و گفتند: دو ماه و پنج روز باشد عدّت پرستار بر نیمه عدّت زن آزاد، و بعضی اصحابان «۱» ما هم اینکه گفتند. و در عدّت آبستن گفتند جماعتی فقها که: وضع حمل باشد، و اگر مرد را هنوز دفن نکرده باشند، و نزدیک ما اینکه عدّت مطلقه باشد. فأما المتوفی عنها زوجها بعد الاجلین باشد - چنان که گفتیم - برای آن که زن آزاد را از شوهر سوک باید داشتن از ترک زینت و سرمه در چشم کردن «۲»، و از خانه بیرون آمدن. و عبد الله عبّاس و ابن شهاب هم چنین گفتند و مذهب شافعی و مالکی اینکه است، و نیز جامه رنگین نپوشد، و جامه سیاه خود همیشه مکروه است پوشیدن، و اگر چه چشمش به درد آید، چیزی در چشم کند که نه سرمه باشد، و در او طیب «۳» نباشد. امّ سلمه روایت کند که: زنی نزدیک پیغامبر - صلی الله علیه و آله - آمد و گفت: یا رسول الله؟ شوهر دخرتم فرمان یافته است، و او را چشم درد می‌کند و رنجور است، دستور باشی «۴» که سرمه در چشم کند! رسول - علیه السلام - گفت: یکی از شما روا می‌داشت که یک سال در خانه بنشیند و جامه کهنه پوشد و زینت رها کند و سرمه رها کند، آنگه بیرون آید و پشکی به سگی «۵» اندازد، یعنی که عدّت شوهر بینداختم. اکنون چهار ماه و ده روز نمی‌تواند صبر کردن؟ و رسول - علیه السلام - گفت: حلال نباشد هیچ کس را که ایمان دارد به خدای «۶» قیامت که بر مرده‌ای «۷» سوک دارد بالای سه روز، مگر زن «۸» که سوک شوهر -----

(۱). آج، لب، فق: اصحاب. (۲). مب، مر: در چشم کشیدن. (۳). فق: داروی طیب، آج، لب، مب، مر: داروی طیب. (۴). دب، مب، مر: دستوری باشد، آج، لب، فق: دستور می‌باشی. (۵). اساس، مج، وز، آج، لب، فق: بسکی، مب: سکی، مر: بسکی، دب: ندارد. اختیار متن از روی اطمینان با توجه به نصّ روایت از تفسیر طبری چاپ مصر (۲/ ۵۱۲) صورت گرفت که از امّ سلمه نقل شده است که زنی همسرش را از دست داد، چشمش درد گرفت خدمت پیامبر آمد و در مورد سرمه سؤال کرد. حضرت فرمود: «لقد کانت احداکن تکون فی الجاهلیة فی شرّ احلاسها، فتمکث فی بیتها حولا اذا توفی عنها زوجها، فیمرّ علیها الکلب فترمیة بالبعرة افلا اربعة اشهر و عشرا». ایضارک: ص ۳۲۶ همین جلد. (۶). مب به روز. (۷). همه نسخه بدلها: مرده. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: زنی. [.....] صفحه: ۲۹۹ دارد چهار ماه و ده روز. سعید بن المسیب گفت: حکمت در تخصیص اینکه مدّت آن است که به اینکه مدّت حیات بیافریند خدای تعالی در فرزند، و برای آن گفت «۱»: «وَعَشْرًا بِي «تا» که لیلی خواست، و عرب حساب بر شب کنند برای آن که بر هلال حساب کنند و آن در شب باشد، از اینکه جا گویند: صمت عشرا، و اگر چه روزه به روز باشد، و آن جا که خبر از شب و روز بود چنان که در آیت هست تغلیب شب را [۳۱۰-پ] دهند چنان که شاعر گفت: فطافت «۲» ثلاثا بین یوم و لیلۃ و کان التّکیر ان تضیف و تجأرا و عبد الله عبّاس خواند: أربعة اشهر و عشر لیلال. مبرّد گفت: برای آن تأیث کرد که مدّت خواست. فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ «اجل» آخر مدّت باشد من قولهم: اجل الدّین، چون عدّت تمام به سر برند. فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ، بزه نیست بر شما، خطاب با اولیای زن است. فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ در آنچه ایشان به خود کنند از نکاح یا زینت یا رغبت در نکاح مادام تا به معروف باشد، یعنی به قاعده شرع. وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، و خدای به آنچه شما می‌کنی داناست. وَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ، بزه نیست بر شما، خطاب با «۳» مردان است. فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ، در آن تعریض که کئی از خواستن زنانی که در عدّت باشند، و اصل «تعریض» تلویح و آرایش سخن و مقدمات حاجت باشد، و آن ضدّ تصریح باشد. و اصل کلمت، من عرض الشّیء و هو جانبه باشد، يقال: ضرب به

عرض الحایط. اما کلمات تعریض چنان که در تفسیر آمده است، آن باشد که او را گوید «۴»: تو را خدای جمالی داده است، تو زنی صالحی و زنی عاقلی، تو را بنگریرد از کسی که در پیش کار «۵» باشد، تو را خدای ضایع نکند، و ان شاء الله که خدای به تو خیر «۶» ----- (۱). مج، وز که. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۲۵۳): أقامت، مجمع البیان (۲/۳۳۷): فطاف. (۳). مب: بر. (۴). وز: گویند. (۵). همه نسخه بدلها تو. (۶). همه نسخه بدلها: خیری. صفحه: ۳۰۰ خواهد «۱»، مرا بر تو شفقتی هست، در عزم من آن است که با تو احسان کنم. و نخعی گفت: روا باشد که او را هدیه‌ای فرستد و به مهمات او قیام کند. ابو عبیده گفت: روا باشد که ولی او را گوید که بی آگاهی من کاری مکن «۲» در تزویج اینکه زن. مجاهد گفت «۳»: مردی زنی را گفت- و او از قفای جنازه شوهر می‌رفت- سبق مبر تو را خود «۴»، یعنی با کسی زبانی مده. گفت: زودتر بایست گفتن، که من زبان بدادم جای دیگر. سکینه بنت حنظله روایت کند که: محمد بن علی الباقر- علیهما السلام- در نزدیک من آمد، و من در عدت بودم، مرا گفت: همانا شناخته باشی قرابت من از رسول- علیه السلام- و حق پدران من، و حق جد علی بو طالب «۵» و قدمت و سابقت او! من گفتم: یا بن رسول الله؟ مرا خطبت می‌کنی و من در عدت، و مردمان فقه و علم از تو می‌آموزند. گفت: ای سبحان الله؟ من خطبتی نکردم، من حدیث جد و پدرم کردم و سابقه ایشان. تو نشنیدی که رسول- علیه السلام- در نزدیک ام سلمه شد و او در عدت پسر عمش بود. ابو سلمه، و حدیث خود و مکان و منزلت خود می‌گفت، بر دست تکیه زده، تا حصیر در دست او اثر بکرد [۳۱۱-ر] [اشاره]، و آن که او کرد خطبه نبود. ابن زید گفت: هر چه دون عزم نکاح باشد، آن «۶» تعریض بود. و خطبه التماس نکاح باشد. و گفته‌اند: خطبه کیفیت از «۷» خواستن بود کالعقد و الزکبه. و گفته‌اند: سؤال الرجل المرأة ان یحببها الی خطبها، و الخطب الامر و الجاجه، تقول «۸»: ما خطبک، ای ما امرک و ما حاجتک، قال فما خطبک یا سامری «۹». اخفش گفت: خطبه، خواستن باشد خطبه، خواندن. -----

(۱). مر: دهد. (۲). مب: نکنی، فق، مر: نکن. (۳). همه نسخه بدلها: گوید. (۴). مج، وز: مرا به خود، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مرا بر خود. (۵). دب، لب، مب: علی ابو طالب، مر: علی بن ابی طالب. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: از، مب: در. (۷). مج، وز: زن. دیگر نسخه بدلها: گفته‌اند زن. (۸). مر: یقول. [.....]. (۹). سوره طه (۲۰) آیه ۹۵. صفحه: ۳۰۱ أو أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ، یا در دل پنهان داری، یقال: كنت الشيء و اكننته «۱» لغتان، و قال ثعلب: اكننت الشيء اذا اخفيته في نفسك، و كننته سترته بشيء. علم الله أنکم ستذکروهن» خدای داند که شما ایشان را در دل یاد می‌کنی. حسن گفت: یعنی خطبه ایشان. و لکن لا تُواعِدوهن سراً، و لکن وعده مدهی ایشان را سر «۲». در «سر» خلاف کردند، بعضی گفتند: زناست و دعوت باحرام، و آن آن بود که مرد در نزدیک زنی شدی و او را بفریفتی به گفتارهای خوب، و گفتی: مرا تمکین کن، تا چون عدت به سر آید آشکارا بر «۳» تو عقد بندم. خدای تعالی از آن نهی کرد، اینکه قول حسن و قتاده و ابراهیم و جابر بن زید «۴» و ضحاک و ربیع و عطاست و روایت عطیه از عبد الله عباس، و دلیل بر اینکه، قول اعشی است: و لا تقربن جاره ان سرها علیک حرام فانکحن او تأبدا و قال الحطیئة: و یحرم سر جارتهم علیهم و یا کل جارهم انف القصاع مجاهد گفت: آن باشد که مرد گوید شوهر مکن که تو را به زنی خواهم کردن. شعبی و سدی گفتند: عهد بکند با زن که به زن من باش چون عدت به سر آید. عکرمه گفت: در عدت او را بنخواهد «۵». سعید جبیر گفت: وعده بدهد «۶» او را به مالی، که به زن دیگری مباح، تا من تو را چندینی بدهم، و اینکه اقوال «۷» متقارب است. و «السر» «۸» بر اینکه قولها نکاح باشد، امرؤ القیس گفت: الا زعمت بسباسة اليوم اننی کبرت و ان لا یحسن السر أمثالی و قال الاعشی: فلم یطلبوا سرها للغنی و لم یسلموها لإزهادها ای نکاحها. ----- (۱). آج، لب، فق: اکننت. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: پنهان. (۳). همه نسخه بدلها: با. (۴). همه نسخه بدلها: جابر بن زید. (۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، تب: بخواهد. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندهد. (۷). همه نسخه بدلها: قول. (۸). همه نسخه بدلها: سر. صفحه: ۳۰۲ کلبی گفت: مراد به «سر» جماع است، یعنی خویشتن را وصف مکنی به قوت بر جماع [۳۱۱-پ] تا گوید: اقوی علی اربع و خمس «۱»، و قال الفرزدق:



موانع للأسرار الّا من اهلها» (۲) و یخلفن ما ظنّ الغیور المشفشف و صفهنّ بالعفّة، و قال رؤیة: فعفّ عن اسرارها بعد الفسق و لم یضعها بین فرک و عشق زید بن اسلم گفت: معنی آن است که در عدّت با ایشان عقد مبندی پنهان، و چون عدّت به سر آید آشکارا کنی. و اصل «سرّ» چیزی پوشیده باشد، و برای آن اینکه چیزها را سرّ می‌خوانند از جماع و نکاح و زنا که پوشیده باشد. و نیز فرج را سرّ خوانند، برای آن که پوشیده باشد. و انشد ابن الاعرابی «۳». لَمَّا رَأَتْ سَرَّی تَغْیِرُ وَ انْحَنِی مِنْ بَعْدِ نَهْمَةٍ نَشَرَهُ «۴» حین انثنی و نصب «سرّ» محتمل است دو وجه را: یکی مفعول به، و یکی صفت مصدری محذوف «۵»، و عدا سرّ. آنکه استثنا کرد از آن گفت: اِلَّا اَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا. گفتند: مراد وعده نیکوست. مجاهد گفت: مراد تعریض است، و «ان» در محلّ نصب است بدل سرّ یا بر استثنا. و لا تَعَزُّمُوا عَقْدَةَ النِّكَاحِ، گفته‌اند: معنی آن است که «لا توجبوا عقدة النکاح»، نکاح به واجب مکنید «۶». و قیل: لا تصحّوا، درست مکنید «۷». زجاج گفت: معنی آن است «و لا تعزموا علی عقدة النکاح»، برای آن که نگویند: عزمت کذا، انما یقال: عزمت علی کذا، و لکن چون حرف جرّ بیفکنند، فعل به مفعول رسید و منصوب بکرد او را، و قال عنتره: و لقد اتیت علی الطّوی و اطلّهُ حتّی اتاک «۸» به کریم المطعم ای و اطلّ علیه. ----- (۱). اساس: اربعة و خمسة، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). آج: الّا هنّ لاهلها. (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابن اعرابی. لَمَّا رَأَتْ سَرَّی تَغْیِرُ وَ انْحَنِی مِنْ دُونَ نَهْمَةٍ شَبْرَهَا حِینِ انْثَنِی. (۴). البیت هکذا فی لسان العرب (سرر). (۵). آج، لب ای. [...] (۶-۷). آج، لب، فق: مکنی. (۸). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۵۶): حتّی اُنال. صفحه: ۳۰۳ حتّی یبلّغ الکتابه اَجَلَه، تا آنکه که نوشته به وقت خود رسد، یعنی تا عدّت به سر آید و برای آنش کتاب خواند، لِأَنَّهَا مَمِّیَا کَتَبَ اللهُ عَلَی النَّسَاءِ، ای فرض الله. و اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بَدَانِید «۱» که خدای داند که شما چه در دل داری از وعده نکاح دادن در عدّت زنان پنهان یا عزم بر نکاح، و حملش بر عموم اولتر باشد، و مراد وعید و تهدید است. فَاحْذَرُوهُ، از او حذر کنی، یعنی از معاصی و مناهی او. و اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ، و بدانی که خدای تعالی آمرزگار «۲» و بردبار است، تعجیل نکنند به عقوبت، امهال کند، برای آن که تعجیل آن کس کند که ترسد که فایت شود، و هو القوی العزیز القادر المقتدر. لا- جُناح عَلَیکُم، اصل [۳۱۲-] ر [اینکه کلمه من جنح اذا مال، بزه و حرج نیست بر شما. خطاب با مردان است که زن کرده باشند و مهری معین نکرده. مفسران گفتند: آیت در حق مردی انصاری آمد که زنی را از بنی حنیفه به زنی کرد و او را مهری معین نکرد، آنکه طلاق داد او را پیش از دخول، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. چون آیت فرو آمد رسول- علیه السّلام- گفت: متّعها و لو بقلنسوتک، گفت: او را ممّتع «۳» کن و اگر به اینکه کلاه باشد که بر سر داری. ما لم تَمْسُوهُنَّ «مس» و «مسیس» کنایت بود از جماع. حمزه و کسائی و خلف خوانند: «تماسوهن» از بنای مفاعله، برای آن که مماسّه از هر دو باشد، و مفاعله میان دو کس بود، و در اینکه حال بشره هر یکی از ایشان مماس بود بشره صاحبش را. و باقی قرآء خوانند: «تمسوهن» بی «الف» از بنای ثلاثی، برای آن که غشیان از فعل مرد بود نظیر قراءت اول «۴» قوله: مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا «۵» نظیر قراءت دوم «۶» قوله: وَ لَمْ يَمَسِّنِی بَشْرٌ «۷». أَوْ تَفَرِّضُوا لَهُنَّ فَرِیضَةً، ای لم تقدروا و لم تعینوا. و «فرض» تقدیر باشد، ایشان را مهری معین مسمّی نکرده باشی، یقال: فرض له السّیطان اذا «۸» عین له رزقا، و فرض ----- (۱). لب، فق، مب: بدانی / بدانید. (۲). همه نسخه بدلها: آمرزنده. (۳). مر: متعه. (۴). آج، لب فی. (۵). سوره مجادله (۵۸) آیه ۳. (۶). مب، مر: دویم. (۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۰. (۸). همه نسخه بدلها: ای. صفحه: ۳۰۴ القاضی لها نفقه. و «فرض» گویند آن را که حاکم معین کند از نفقت زن بر مرد، و فریضه از اینکه جاست برای آن که مقدر است و معین بر مکلف. اگر گویند: چگونه فرمود که بزه نیست بر آن کس که طلاق دهد زن را قبل الدّخول، و اینکه آنکه باشد که بعد الدّخول حرجی باشد، و در شرع اینکه حرج نیست! جواب گوئیم: اینکه دلیل الخطاب باشد، و آن بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. دگر «۱» گفتند: سبب آن بود که ایشان را عادت بودی که طلاق بسیار گفتندی و مراجعه می‌کردندی، رسول- علیه السّلام- از اینکه نهی کرد و گفت: ما بال اقوام یلعبون بحدود الله! چه بوده است اینکه قوم را که به حدودهای «۲» خدای بازی می‌کنند! یکی از ایشان می‌گوید: طلقتك «۳» راجعتک،

طلاق دادم و رجعت کردم. دگر آن که، رسول- علیه السّلام- گفت: لا- تطلقوا نساءکم الّا عن ربه، زن را طلاق مدهی الّا از تهمتی ۴، فان الله لا يحب الذواقین و لا الذواقات»، که خدای تعالی چشندگان را دوست ندارد از مردان و زنان، یعنی آن که هر وقتی زنی نو کند یا شوهری نو. و نیز گفت- علیه السّلام: ابغض الحلال الی الله الطلاق، بغیض تر حلالی ۵، بنزدیک خدای تعالی طلاق است. و نیز گفت- علیه السّلام: انّ الله یبغض کلّ مطلق مذواق، گفت: خدای دوست ندارد مرد ۶، بسیار طلاق ۷، بسیار نکاح را، یکی می کند و یکی رها می کند. چون رسول- علیه السّلام- اینکه حدیثها بگفت، ایشان گمان بردند که به هر طلاق ایشان را اثمی و حرجی خواهد بود. خدای تعالی اینکه اطلاق و اباحت ۸، کرد، گفت: طلاق روا باشد مادام که تا به سنت بود که باشد که در طلاق [۳۱۲-پ] مصلحت جانبین باشد. و گفته‌اند: معنی آن است که لا سیل لهن- علیکم، زنان را بر شما سیلی نیست چون طلاق دهی زن را پیش از دخول و مهری معین نکرده باشی از طلب مهر و نفقه و -----

--- (۱). مب، مر: بعضی دیگر. (۲). همه نسخه بدلها: به حدهای. (۳). مب، مر و. (۴). همه نسخه بدلها: و و الذواقات. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: چیزی. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: مردم. (۷). مب، مر و زن. (۸). مر: طلاق اباحت. صفحه: ۳۰۵ مانند اینکه. و گفته‌اند که: معنی آن است که بزه نیست شما را که چون دخول نکرده باشی زن را طلاق دهی هر وقت که خواهی، اگر حایض باشد و اگر طاهر، و نه چنین است حکم مدخول بها، که او را طلاق نشاید دادن الّا در طهری، که در آن طهر مقاربت نرفته باشد، چه اگر نه چنین کند طلاق واقع نباشد، و مذهب شافعی هم اینکه است. و مَتَّعُوهُنَّ ۱، ایشان را متعه‌ای بدهی. «متعه»، چیزی اندک باشد که بدان انتفاع بگیرند، چون زادی که بقیت راه به آن ببرند. عَلَى الْمُوسِعِ، بر توانگر. یقال اوسع اذا استغنی و صار ذا سعة فی ماله، و اضاق اذا افتقر و صار ذا ضیق. قَدْرُهُ، ابو جعفر و حفص و حمزه و کسائی و خلف و ابن ذکوان: «قدره» خوانند به فتح «دال»، و دیگران به سکون «دال»، و هما لغتان، یقال: قدر و قدر، قال جریر فی القدر: نال الخلفة او کانت له قدر کما اتی ربه موسی علی قدر و قال آخر فی القدر: و ما صب رجلی فی حدید مجاشع مع القدر الّا حاجة لی اریدها و هر دو لغت ۲، قرآن است. قال الله تعالی: ما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۳، ...، و قال تعالی: فَسَأَلَتْ اُودِيَةَ بِقَدْرِهَا ۴، ...، و بعضی دگر گفتند: القدر المصدر، و القدر الاسم. متاعاً، نصب است بر مصدری نه از بنای فعل، «و المقتَر» الفقیر، یقال: اَقْتَرُ فَهُوَ ۵، مقتَر من القتر و هو التّضییق علی العیال فی المعیشة. بِالْمَعْرُوفِ، ای علی الوجه من غیر نقص و لا مطل. حَقًّا، روا بود که نصب بود بر مصدر، لا من لفظ الفعل، و روا بود که نصب بود بر حال، و روا بود که صفت متاعا بود، ای متاعا واجبا علی الْمُحْسِنِينَ. اما کلام در حکم آیت: جمله مفسران گفتند که: آن کس که او زنی بکند و ----- (۱). اساس و همه نسخه بدلها: فَمَتَّعُوهُنَّ، با توجه به ضبط قرآن

مجید تصحیح شد. (۲). مج، وز، آج، لب، مب، مر در، فق از. (۳). سوره انعام (۶) آیه ۹۱. (۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۷. (۵). همه نسخه بدلها: و هو. صفحه: ۳۰۶ مهرش مسمی نکند و طلاقش دهد، او را متعه باشد و فریضه نباشد از مهر معین مقدّر به اجماع علما: آنکه فیما عدا ذلک، در آن که نه اینکه صفت باشد خلاف کردند. بعضی گفتند: متعه هر مطلقه‌ای را باشد بر ۱، سایر وجوه، حاکم به او حکم کند در مال مرد مطلق ۲، چون دیگر حقهای واجب که زن را باشد بر مرد، سواء اگر مدخول بها باشد و اگر نباشد، اگر مفروض الصداق باشد و اگر نباشد، چون طلاق از قبل مرد باشد. و چون [۳۱۳-ر] فراق از جهت زن باشد، زن را نه مهر رسد و نه متعه، و اینکه قول حسن بصری است و سعید جبیر ۳، و ابو العالیه و اختیار محمّد جریر طبری ۴، قالوا لقوله تعالی: وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ ۵، به اینکه آیت و اطلاق لفظ او متعه واجب کرد جمله مطلقات را، و ۶، اینکه وجه که ایشان گفتند، تقدیر آیت چنین باشد که: فلا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن- تفرضوا لهن- فریضه او لم تفرضوا. و بعضی دگر گفتند که: متعه واجب نباشد جز زنی را غیر مدخول بها و لا مفروض لها فریضه، چه اگر او را صداقش ۷، معین باشد، چون طلاقش دهد ۸، قبل الدخول بها، او را نیمه مهر برسد، لقوله تعالی: وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهِنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ، و اینکه قول عبد الله عمر است و نافع و عطا و مجاهد و مذهب ماست و مذهب شافعی، و بر اینکه قول «او» به معنی او بود فی قوله: او لم تفرضوا، کما

قال الله تعالى: أو يزيدون» ۹»، و المعنى و يزيدون. و زهری گفت متعه دو است: حاکم به یکی حکم کند و به یکی نکند، بل مرد را لازم بود فیما بین و بین الله. اما آنچه حاکم به آن حکم کند و بستاند برای زن، اینکه است که در اینکه آیت گفت: حَقًّا عَلَي الْمُحْسِنِينَ، و اما آنچه لازم است او را فیما بین و بین الله، آن است که در اینکه «۱۰» آیت گفت: -----

----- (۱). همه نسخه بدلها: و. (۲). مج، وز: مطلقا. (۳). همه نسخه بدلها: سعید بن جبیر. (۴). آج: محمد بن جریر طبری. (۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۱. [.....] (۶). مج، وز بر. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب: صدیقی. (۸). مب: طلاق او دهند، دیگر نسخه بدلها: طلاقش دهند. (۹). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷. (۱۰). مج، وز، آج، لب، مب، مر، فق: آن. صفحه: ۳۰۷ حَقًّا عَلَي الْمُتَّقِينَ «۱»، و اول در غیر مدخولات و لا- مفروضات باشد، [و دوم در مدخولات مفروضات باشد] [اشاره] «۲». بعضی دگر گفتند: اینکه هیچ واجب نیست، و اینکه بر سبیل تبرع و احسان است، و امر بر وجه ندب است، و اینکه قول ابن سیرین است و مذهب ابو حنیفه. و ابن سیرین روایت کند «۳» که مردی و زنی چونین بنزدیک شریح به حکومت رفتند «۴». شریح گفت: رغبت کن به آن که از جمله محسنان و متقیان باشی و الزام نکرد او را. اکنون در مقدرش خلاف کردند. عبد الله عباس و شعبی و زهری و ربیع بن انس گفتند: برترین آن، خادمی یا خادمه‌ای باشد، و اوسطش سه جامه پیرهن و ایزار پای «۵» و مقنع، و کمترینش وقایه‌ای باشد یا درمی چند، و اینکه مذهب شافعی است، و مذهب ما به اینکه قریب «۶» است، اعلا، برترین آن خادمی باشد یا اسپ، و «۷» میانه جامه‌ای، و کمترین انگشتری و آنچه برابر اینکه بود. و شریح پانصد درم فرمود «۸» توانگران را در متعه. و عبد الرحمن بن عوف که مادر ابو سلمه را طلاق داد، خادمه‌ای بدو داد. و حسین علی «۹» - علیهما السّلام - متعه داد زنی را که طلاقش داد قبل الدخول بها و مهر مسمی نکرده بود ده هزار درم، و گفت: متاع قلیل من حبیب مفارق و ابو حنیفه گفت: [چون زن و شوهر] [اشاره] «۱۰» در مقدار آن «۳۱۳- پ] خلاف کنند، نیمه «۱۱» مهر مثل او بود و از آن بالاتر نبود، و درست آن است که در خور مرد بود و دستگاه او، برای آن خدای مقدر بکرد بر قدر استطاعت مرد از توانگری و درویشی. ----- (۱). سوره

بقره (۲) آیه ۲۴۱. (۱۰-۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: با خطی متفاوت از متن نوشته: گفت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). شریح آمدند به حکومت. (۵). مج، وز، آج، لب، مب: از ار پای، مر: ازاری پای. (۶). آج، لب: قرین. (۷). مب: در. (۸). همه نسخه بدلها بعضی. (۹). مب: حسین بن علی. [.....] (۱۱). مج، وز: تتمه. صفحه: ۳۰۸ و نگفت «۱»: علی قدرها، و قدر، نصف صداق مثلها، پس معلوم شد که اعتبار به حال مرد است نه به حال زن. و صالح بن صالح گفت: پرسیدند از عامر که مقدار متعه چه باشد! گفت: علی مقدار «۲» مال الرجل، اکنون هر کس که او زنی کند از دو بیرون نباشد: [یا مهر مسمی کند یا نکند، و اگر مهر مسمی کند آن مهر بر مرد واجب باشد. آنگه از دو بیرون نباشد] [اشاره] «۳»: یا طلاقش دهد قبل الدخول بها، یا دخول کند پس طلاق دهد. اگر طلاق دهد بعد الدخول و مسمی باشد مهرش، آن مهر مسمی واجب بود بر او، و اگر مسمی نکرده باشد، حاکم حکم کند بر او به مهر مثلها، و اگر طلاق قبل الدخول دهد، یا مسمی باشد یا نباشد. اگر مهر مسمی بود، نیمه آن مسمی واجب باشد، و اگر مسمی نبود متعه واجب باشد او را- چنان که گفتیم- اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی. و اگر مرد را وفات رسد و مهر مسمی باشد بعد الدخول جمله مهر برسد بلا خلاف بین الفقهاء، و اگر قبل الدخول باشد خلاف فقها گفته شد، چون مهر مسمی باشد. و اگر دخول و تسمیه نباشد و مرد را وفات رسد، شافعی را دو قول است: یکی آن که مهر مثلی «۴» رسد او را، و اینکه مذهب اهل عراق است، و حجت ایشان حدیث بروع بنت واشق است که روایت کنند که: او را شوهر بمرد قبل الدخول و تسمیه المهر. رسول- علیه السّلام- حکم کرد به مهر مثل زنان او، لا و کس و لا شطط، و رسول- علیه السّلام- او را عدت فرمود و میراث داد. و قول دوم «۵» شافعی را آن است که: او را عدت تمام باید داشتن و میراثش رسد و مهرش نرسد، بل او را متعه باشد- چنان که گفتیم- و اینکه قول امیر المؤمنین علی است- علیه السّلام- و مذهب اهل البیت است، و علی گفت در حدیث بروع: لا یقبل قول اعرابی من اشجع علی کتاب الله و سنّه رسوله، گفت: قول اعرابی «۶» از -----

----- (۱). مب، مر: بگفت. (۲). همه نسخه بدلها: قدر. (۳). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مر. مهر مثل، مب: مهر را مثل. (۵). مب، مر: دویم. (۶). همه نسخه بدلها: اعرابی. صفحه: ۳۰۹ بنی اشجع قبول نکنند بر کتاب خدای و سنت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله. قوله - عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ اینکه در حق آن کس است که [زن را] [اشاره ۱] طلاق دهد قبل الدخول بها، و تسمیت و مهر معین (۲) کرده باشد. وَ قَدْ فَرَضْتُمْ، «او» حال راست، ای و قد قدرتم و بینتم، لَهْنِ فَرِيضَةً، ای مقدار (۳) معینا و مهرا معلوما. فَنَصَفَ مَا فَرَضْتُمْ، المعنی فلهن نصف ما فرضتم، بلا خلاف، او را نیمه مهر مسمی رسد و بر او عدت نباشد و اگر او را وفات رسد - اعنی مرد را - قبل الدخول [بها] [اشاره ۴] خلاف نیست که او را جمله (۵) مهر برسد، و عدت بیاید داشت (۶) و میراثش رسد [۳۱۴ - ر] [اشاره]. و «مس» در اینکه مواضع مراد جماع است عندنا و عند الشافعی. و ابو حنیفه گفت: اگر به خلوت بنشیند با او مهر جمله واجب شود، و مذهب ما آن است که چون دخول افتد مرد را به زن و پرده فرو گذارند، و یخلی (۷) بینهما، و از میان ایشان تخلیه کنند و گواهان بر اینکه گواهی (۸) دهند، حاکم بر ظاهر حکم کند بجمیع الصادق، به جمله مهر، و اگر چه خلوت نرفته باشد جز آن که زن (۹) را حلال نباشد جمله مهر گرفتن، برای آن که جمله مهر به دخولی واجب شود که به معنی جماع بود، ألما آن جا که حالی ظاهر باشد که حاکم به آن حکم نکنند (۱۰)، و آن، آن بود که زن بکر بود چون بدانند بکارت بر جای بود، حاکم حکم نکنند جز به نیمه مهر، اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی. و حجت ابو حنیفه در اینکه مسأله حدیث عبد الله مسعود است که گفت: قضی الخلفاء الراشدون فیمن اغلق بابا و ارخی سترا ان لها المهر و علیها العدة، گفت: صحابه به اینکه حکم کردند که چون در ببندند و پرده فرو گذارند مهر جمله واجب شود ----- (۴ - ۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه نسخه بدلها: تعیین مهر. (۳). دب: قدر، مب، مر: مقدرا. (۵). اساس: با خطی متفاوت از متن: که زن را، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نباید داشت. (۷). معج، وز: یخلی، آج، لب، فق: تخلیله. (۸). همه نسخه بدلها بجز آج: گواهی. [.....]. (۹). معج: به زن. (۱۰). معج، وز، دب، مر: حکم کند. صفحه: ۳۱۰ و زن را عدت باید داشتن. و حجت ما و شافعی ظاهر قرآن است، و شریح گفت - چون او را از اینکه پرسیدند که (۱) در کلام خدای نمی بینم جایی که دری بسته است و پرده ای فرو گذاشته است، و شریح به مذهب علی - علیه السلام - حکم کردی (۲)، و اینکه مذهب عبد الله عباس است. و گفتند: اینکه آیت ناسخ است آن آیت را که در سورة الاحزاب هست من قوله تعالی: یا ایها الذین آمنوا إذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عده تعتدونها فتمتوهن و سرحوهن سراحا جمیلا (۳)، به ایجاب نیمه صداق در اینکه آیت حکم متعه منسوخ کرد. و اولیتر آن باشد که اینکه آیت را مخصیص آن گویند و ناسخ (۴) نگویند، برای آن که در سورة الاحزاب نگفت که آن زن مفروض لها باشد، و چون چنین بود روا بود که حمل کنند آیت را بر آن که مراد به آیت مطلقاتی اند غیر مسمی لهن، آنگه اینکه آیت یا مجمل باشد (۵) آیت متعه بیانش بود، یا اینکه عموم باشد و آن مخصیص باشد اینکه را و اعتبار با آن افتد. و اصل «فرض (۶)» قطع بود، و آن حزه (۷) را که در چوب کنند (۸) چون چوب سر غراره (۹) و مانند آن فرضه (۱۰) گویند، و «الفرض (۱۱)» اقل منه کما ان القرص (۱۲) اقل (۱۳) من الفرض (۱۴)، و فرض (۱۵) و فرض (۱۶) و قرص و قرض اخوات باشند، و نصف (۱۷) میراث را برای اینکه ----- (۱). کی / که. همه نسخه بدلها: گفت. (۲). آج، لب، فق: حکم کند. (۳). سورة احزاب (۳۳) آیه ۴۹. (۴). مب، مر آن. (۵). معج، ور و. (۶). کذا: ر اساس، همه نسخه بدلها: فرض. (۷). همه نسخه بدلها، بجز مب: حزه. (۸). اساس: کند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). کذا: در اساس، معج، وز، دب: عراره، آج: عراضه، لب، فق، مر: عرازه، مب: عرازه. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فریضه. (۱۱). آج: الفرض. (۱۲). همه نسخه بدلها: الفرض. [.....]. (۱۳). دب، آج، لب، فق: ائقل. (۱۴). معج، وز: القرض، آج: الفرض. (۱۵). معج، وز، فق: قرض، مب، مر، لب: فرض. (۱۶). معج: قرص، لب، مر: قرض. (۱۷). همه نسخه بدلها: نصیب. صفحه:

۳۱۱ فریضه گویند لأنها قطعة فرضت ای قطعت له من المال. و سلمی خواند در شاذ: فنصف ما فرضتم، به ضم «نون» هر کجا باشد، و هما لغتان [۳۱۴-پ] [اشاره]. ثم قال: إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَلَا كَمَا زَانَعُو كُنْتُمْ. و «يعفون» در محل نصب است به «ان»، و «نون» ضمیر جماعت مؤنثات (۱) است در همه حال حاصل باشد بخلاف «نون» تثنیه و جمع که علامت رفع بود، در حال رفع بر جای باشد، و در حال نصب و جزم ساقط [شود] [اشاره] (۲) و آن در پنج جایگاه بود، فی قولک: يَفْعَلَانِ وَ يَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلَانِ وَ تَفْعَلُونَ. قوله: أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ، و اینکه «واو» برای آن منصوب است که عطف است علی فعل منصوب المحل به «ان». و حسن بصری خواند به «واو» ساکن، برای آن که «واو» حرف علت است، و حرکت بر او گران باشد، یا «۳» عفو کند آن کس که عقد نکاح به دست اوست، یعنی ولی زن. و علما در او خلاف کردند. بعضی گفتند معنی «۴» آیت آن است که: خود زن «۵» عفو کند چون عاقله و بالغه و رشیده باشد یا ولی او عفو کند، چون زن نا بالغ باشد یا رشیده نباشد، نیمه مهر «۶» لازم است شوهر را بر او رها کند و او را عفو کند از آن چون در آن صلاح داند، و اگر ولی عفو کند و زن کاره باشد، اگر زن عاقل و بالغ و رشید بود درست نباشد، و اگر نبود، درست بود، و اگر زن عفو کند و ولی کاره باشد هم به بلوغ و رشد اعتبار است، اگر زن عاقل و بالغ باشد و رشیده «۷» کراهت ولی را اثر نبود، و اگر نباشد حکم ولی را بود، و اینکه قول علقمه و اصحاب عبد الله عباس است و ابراهیم و عطا و حسن و زهری و سدی و ابو صالح و ابن زید و ربیع و عبد الله عباس و روایت عوفی و طاووس. و عکرمه گفت: خدای تعالی دستوری داد در عفو و بفرمود و رضا داد اگر زن عفو ----- (۱). مج، وز، دب، فق: مؤنثان، مب، مر: مؤنث. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). دب، آج، لب، مب، مر: تا. (۴). همه نسخه بدلها: خلاف کردند و معنی. (۵). مج، وز: زن خود. (۶). همه نسخه بدلها که. (۷). مب، مر باشد. صفحه: ۳۱۲ کند جایز باشد، و اگر ابا کند ولی او عفو کند و جایز باشد، و نافذ، و کراهت او را اثر نبود، و اینکه مذهب فقهای حجاز است، الا آن است که ایشان عفو ولی بر بکر روان گویند، چون ثیب باشد روا ندارند. و بعضی دگر گفتند: آن که عقد نکاح به دست او باشد شوهر است، و معنی آیت چنین گفتند: إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ (۱)، الا که زنان عفو بکنند هیچ‌ها نگیرند «۲»، یا شوهران عفو بکنند جمله بدهند، و اینکه «۳» قول را معنی بر عکس است، برای آن که عفو اول محمول است علی قولهم: عفا الشيء اذا درس، و عفوته عن كذا اذا تركته عن الاستحقاق. و قول دوم «۴»، عفو در او مأخوذ باشد من: عفا الشيء اذا كثر، و المعنى أَلَا أَنْ يَعْفُونَ أَيْ يَكْتَرُونَ مَالَ الزَّوْجِ بترکها «۵» علیه، او يعفو الذي بيده عقدة النكاح بان يعطى جميع المهر فيكثر مال المرأة. و العفو، من الاضداد [يكون] [اشاره] «۶» بمعنی الدروس و ذهاب الاثر، و يكون بمعنى الاكثار، و منه الحديث: «۷» احفوا الشوارب و اعفوا اللحي، و اینکه قول روایت است از امیر المؤمنین علی و قول سعید بن المسيب و شعبي و مجاهد و قرظی و نافع و ربیع و قتاده و ابن حیان و ضحاک و روایت عمار است از عبد الله عباس. و مذهب فقهای عراق است که: ایشان ولی را حقی نبینند بر مال زن الا به اذن او اگر بکر باشد و اگر ثیب، گفتند: برای آن که اجماع است که اگر ولی [قبل الطلاق ابراء ذمت مرد کند از مهر درست نباشد، فکذلک «۸» بعد الطلاق. و نیز برای آن که اجماع است که اگر ولی] [اشاره] «۹» از مال زن چیزی به شوهر [۳۱۵-ر] زن «۱۰» بخشد درست نباشد، همچونین از مهر، چه مهر مال زن است. و روایت کرده اند از شریح که او گفت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - از من ----- (۱). آج: يعفون. (۲). مب، مر: باز نگیرند. [.....]. (۳). مج، وز: اینکه دو. (۴). دب، مب: دویم. (۵). مج، لب، فق: بترکها. (۶-۹). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس: با خطی متفاوت از متن: اللحية، با توجه به مج تصحیح شد. (۸). لب، فق، مب، مر: همچنین. (۱۰). همه نسخه بدلها: ندارد. صفحه: ۳۱۳ پرسید که: الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ كَيْسَتْ! گفتیم: ولی زن، گفت: نه، شوهر زن است. و روایت کرده اند که: مردی خواهرش را به شوهر داد، شوهر طلاقش داد قبل الدخول بها. برادر عفو بکرد «۱» مرد را از نیمه مهر. شریح اجازت کرد و گفت: من عفو نکنم از زنان بنی مرّه، و شعبي گفت: شریح هیچ حکم از اینکه بدتر نکرد، و گفت: شریح پس از آن از اینکه حکم باز آمد و گفت: آن شوهر باشد و نیز گفتند: مراد

آن است: الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ نِكَاحِهَا «۲»، ای نکاح نفسه، و لکن چون «لام» تعریف در آورد، اضافت ترک کرد، چنان که نابغه گفت: لَهُمْ شِيمَةٌ لَمْ يَعْطِهَا اللَّهُ غَيْرَهُمْ مِنَ النَّاسِ وَ الْإِحْلَامُ غَيْرَ عَوَازِبِ أَيْ وَ إِحْلَامِهِمْ، و قَالَ تَعَالَى: فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى «۳»، ای مأواه، اینکه قول آنان است که قوت آن «۴» کردند که شوهر است. فاقمًا مذهب ما و آنچه از ائمه ما روایت کرده‌اند، از باقر و صادق - علیهما السلام - آن است که: ولی باشد، و ولی بنزد «۵» ما پدر بود و جد با وجود پدر بر بکری که نا بالغ باشد، و اینکه قول نیز در اخبار ما آورده‌اند و معتمد اینکه است، و آنان که قوت اینکه قول کنند، تفسیر چنین دهند: او يعفو الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ نِكَاحِهَا، تا بر آیت و بیت راست باشد، و اینکه ظاهر تر است، [و قرینه‌ای که در آیت هست نیز دلیل قوت اینکه قول می‌کند، اعنی قول اول، من قوله: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى، و قوله: وَ لَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ، و اینکه قرینه‌ها به قول اول لایق باشد که عفو بر ترک تفسیر دهند] [اشاره «۶»]. و بنزدیک فقها عصبه «۷» جمله ولی باشند از برادر و عم و پسران ایشان. قوله «۸»: وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى، در محل رفع است، و المعنی: و عفوها اقرب للتقوى، برای آن که «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد. و شعبی می‌خواند: و ان يعفوا، به «یا» تا خبر باشد عن الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ. ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: نکرد. (۲). دب، مب، مر: عقدَةُ النِّكَاحِ. (۳). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۱. (۴). آج، لب، او. (۵). فق، مر: نزدیک. (۶). اساس: ندارد: با توجه به مع، وز افزوده شد. (۷). دب، فق: عصبه. [.....] (۸). مب تعالی. صفحه: ۳۱۴ و لا- تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ، در شاذ روایت کردند که: امیر المؤمنین علی «۱» خواند «۲»: و لا- تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ، كَقَوْلِهِ: وَ لَا- تَتَابَرُؤْا بِالْأَلْقَابِ «۳». و تفاعل از میان جماعت باشد، كما يقال: تعارضوا و تقاتلوا و تشاتموا. و يحيى بن يعمر خواند: و لا- تنسو الفضل، به كسر «واو» [و قال: لأن المجرور «۴» اذا حَرَكَ حَرَكَ بِالْكَسْرِ، كَقَوْلِهِ: لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا «۵» ...، و امّا ضم الواو فى قراءة العامية فلأن الضمة اخت الواو فحرّكها «۶» بحر كه تليق «۷» بها] [اشاره «۸»]. و معنی «فضل» گفتند اینکه جا که: تمام بدادن مرد است جمله صادق، یا رها کردن زن نیمه صادق، برای آن که هر دو فضل است و احسان و واجب نیست، خدای تعالی هر دو را هم زن را هم شوهر «۹» را فرمود که: فضل کنی و بنگری تا که سابق بود صاحبش را در اینکه فضل که خیر او را باشد. و خدای تعالی به آنچه شما می‌کنی بیناست بر او بنشود «۱۰»، مورد اینکه کلمت «۱۱» از آیت مورد حث «۱۲» است بر خیر [۳۱۵-پ] و فضل و احسان. قوله: حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ، یعنی واطبوا و داوموا «۱۳»، مواظبت و مداومت کنی بر نمازها، و به پای داری آن را به اوقات، و به جای آری به ارکان و شرایط و مواظبت، و حقوق و حدود و واجبات و مندوبات در او به جای آوردن، و شرط خشوع و خضوع در او مراقبت کردن. مفسران گفتند: مراد پنج نماز «۱۴» است. آنگه «نماز وسطی» را تخصیص کرد «۱۵» به ذکر، چنان که گفت: ----- (۱). مب علیه الصلاة و السلام. (۲). دب: خوانده است. (۳). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۱. (۴). مب، مر: المجزوم، آج، لب، فق: المجزون. (۵). سوره بینه (۹۸) آیه ۱. (۶). آج، لب، فق: فحرکتها. (۷). مب، مر: یلیق. (۸). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۹). دب، مر: و هم شوهر، مب: و هم مرد. (۱۰). وز: بشود، دب، مب، مر: بشود. (۱۱). اساس: با خطی متفاوت از متن: کلمات، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). لب، فق، مب، مر: حیث. (۱۳). همه نسخه بدلها: داموا. [.....] (۱۴). مع، وز، دب، آج، لب، مر، فق: نماز پنج، مب: نماز پنجگانه. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر: کردن. صفحه: ۳۱۵ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ «۱» ...، و كَقَوْلِهِ: فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ «۲». و در شاذ خوانده‌اند: و الصَّلَاةُ الْوَسْطَى، بالتَّصْبِ عَلَى الْاِغْرَاءِ. و نافع خواند به روایت قالون: «الوسطی» به «صاد»، برای آن که هر دو حرف اطباقند، و هر دو لغت است: كَالصَّيْرَاطِ وَ السَّيْرَاطِ، وَ الصَّيْرَدُوقِ وَ السَّنْدُوقِ، وَ الصَّيْقَرِ وَ السَّيْقَرِ، وَ الْبِصَاقِ وَ الْبِسَاقِ وَ غَيْرِهَا. و «وسطی» تأنیث اوسط باشد، و وسط الشئ و واسطته خیره و اعدله من واسطه القلادة، و منه قولهم: خیر الامور اوساطها «۳»، و منه قوله تعالى: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا «۴»، ای عدلا. و قوله: قَالَ أَوْسَطُهُمْ «۵»، ای خیرهم و اعدلهم. و اعرابی «۶» می‌گوید در مدح رسول: یا اوسط الناس طرًا فی مفاخرهم و اکرم الناس ائمة برة و ابا علما خلاف کرده‌اند در «صلوات وسطی» که کدام است. سعید بن المسيب گفت: میان اصحاب رسول همچونین «۷» خلاف بود و انگشتان در هم افگند،

گروهی گفتند: نماز بامداد است، و اینکه قول عمر است و معاذ جبل و عبد الله عباس و عبد الله عمر و جابر بن عبد الله انصاری و عطاء و عکرمة و ربیع و مجاهد و ابو امامه، و اینکه مذهب شافعی است. و گفت: برای آنش «وسطی» خواند که از میان دو دو نماز «۸» است: دو نماز به شب و دو نماز به روز. و گفته‌اند: برای آن نماز بامداد را «وسطی» خواند که میان سواد شب و بیاض روز کنند، و برای آن که بیشتر نماز که فایت شود مردمان را آن باشد، برای آن که وقت خواب بود، و برای آن که قصر و جمع در او نشود، و برای آن که در میان دو نماز افتاده است که قصر و جمع در او شود- [من صلاة العشاء الاخرة و الظهر] [اشاره ۹]». و نظیر اینکه آیت در حث بر نماز بامداد و تخصیص او به ذکر قوله تعالی: وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً «۱۰»، ای مشاهده ملائکه ----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۹۸. (۲). سوره رحمن (۵۵) آیه ۶۸. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: اوسطها. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳. (۵). سوره قلم (۶۸) آیه ۲۸. (۶). همه نسخه بدلها: اعرابی. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: همچنین. (۸). مج، لب، فق: میان دو نماز. (۹). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۸. صفحه: ۳۱۶ اللیل و ملائکه النهار. و ابو رجاء العطاردی «۱» گفت: عبد الله عباس نماز بامداد به جماعت بکرد در مسجد بصره [۳۱۶- ر] [اشاره]، و قنوت بکرد در او، و چون فارغ شد گفت: نماز وسطی اینکه است که خدای ما را فرمود که در او قنوت کنی، و اینکه جمله حجت شافعی است. بعضی دگر گفتند: نماز پیشین است، و اینکه قول زید بن ثابت است و اسامه بن زید و ابی سعید الخدری «۲» و عایشه، گفتند: برای آن اینکه نماز را تخصیص کرد به ذکر که «اثقل صلاة علی الناس»، برای آن که وقت گرمگاه و قیلوله باشد، و بعضی مردمان در بازار و معاملات «۳» مشغول باشند. زید بن ثابت گفت: نماز پیشین در قفای رسول وقت بودی که یک صف یا دو صف نماز کردند از اینکه سبب را، تا رسول- علیه السلام- گفت: همت کردم که سرای قومی بسوزند در سر ایشان که نماز پیشین به نماز حاضر نمی‌آیند، بر اینکه «۴» سبب اینکه آیت آمد: حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى، و دلیل ایشان اینکه است که اینکه نماز میانه «۵» روز است، برای آنش نماز میانین می‌خواند «۶». و ابو ذر روایت کند از امیر المؤمنین علی «۷» از رسول- علیه السلام- که گفت: خدای تعالی را در آسمان دنیا حلقه‌ای است میان آسمان، چون آفتاب بدان جا رسد نیمه روز باشد، چون «۸» به آن حلقه به در شود زوال آفتاب باشد، چون آفتاب به آن حلقه بشود همه چیز «۹» خدای را- جل جلاله- تسبیح کند، خدای تعالی برای شرف آن وقت را گفت «۱۰»: آن نماز کنی، و آن وقت را به ذکر، و آن نماز را به ذکر تخصیص کرد، و در آن ساعت درهای آسمان گشاده باشد، و دعا در آن وقت مستجاب بود. و دگر آن که: آن نماز میانین است از نمازهای روز، و از خصایص اینکه نماز آن ----- (۱). اساس: با خطی متفاوت از متن: ابو رجاء العطار، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها: ابو سعید الخدری. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: معاملات. (۴). مب، مر: بدین. (۵). همه نسخه بدلها: میانه. (۶). مب: خواننده. (۷). مب: علی بن ابی طالب. (۸). مج، وز، آج، لب، فق، مب: که چون: مب: که چون آن. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق: چیزی. (۱۰). مب: بگفت که. صفحه: ۳۱۷ است که اول نمازی که خدای تعالی فریضه کرد نماز پیشین بود، و اول نمازی که به آن روی به کعبه کرد رسول- علیه السلام- نماز پیشین بود. و از خصایص او آن که: نماز آدینه «۱» بر اینکه وجه که می‌کنند نماز پیشین باشد، و اینکه مذهب ماست در بعضی روایات اصحاب ما. و قولی دیگر آن است که: نماز دیگر است، و اینکه قول امیر المؤمنین علی است و عبد الله مسعود و ابو هریره و نخعی و زر بن حبیش و حسن بصری و قتاده و ابو ایوب «۲» و ضحاک و مقاتل و کلبی و مذهب ابو حنیفه است، و مذهب ماست به روایت بعضی اصحاب از امیر المؤمنین علی «۳»- علیه السلام- و باقر و صادق- علیهما السلام. و سمره بن جندب روایت کند از رسول- صلی الله علیه و آله- که گفت: صلاة الوسطی هی العصر، گفت: نماز وسطی نماز دیگر است. براء بن عازب گفت: بر «۴» عهد رسول- علیه السلام- چند گاه می‌خواندیم: «حافظوا علی الصلوات و صلاة العصر»، آنکه اینکه قراءت منسوخ شد بقوله تعالی: وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى. و عایشه و حفصه [۳۱۶- پ] روایت می‌کنند «۵» از رسول- علیه السلام- که او گفت:

نماز دیگر است. و روایت می‌کنند «۶» که رسول - علیه السّلام - روز احزاب گفت: شغلونا عن صلاة الوسطی صلاة العصر ملاً لله قبورهم ناراً، ما را مشغول باز کردند از نماز وسطی که نماز دیگر است، خدای گورهایشان «۷» پر از آتش کند. آنکه قضای آن بکرد بین العشائین. عبد العزیز بن مروان «۸» گفت: تنی چند از صحابه مرا بر «۹» رسول فرستادند - و من کودک بودم - تا او را بپرسم از «صلاة وسطی». رسول - علیه السّلام - مرا «۱۰» بگرفت، و ----- (۱). همه نسخه بدلها که کنند. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ابو یوسف. (۳). مب: علی بن ابی طالب. (۴). مب: در. (۵). مب، مر: روایت کردند. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: روایت کردند. [.....] (۷). مج، وز، دب: گورهایشان، فق، مب، مر: گورهای ایشان. (۸). آج، لب، فق، مب، مر: عبد العزیز مروان. (۹). همه نسخه بدلها: به. (۱۰). همه نسخه بدلها: دست من. صفحه: ۳۱۸ انگشت کهین من بگرفت و گفت: اینکه نماز بامداد است. آنکه آن که در بر «۱» آن است بگرفت و گفت: اینکه نماز پیشین «۲»، آنکه انگشت مهین بگرفت و گفت: اینکه نماز شام است، و سبابت بگرفت و گفت: اینکه نماز خفتن است. آنکه گفت: کدام انگشت مانده است «۳»! گفتم: وسطی. گفت کدام نماز بمانده است! گفتم: نماز دیگر. گفت: آن است، و «۴» برای آتش وسطی خواند «۵»: لآنها بین صلاتی لیل و نهار، از میان دو نماز شب است و دو نماز روز. ابو نصره الغفاری «۶» گفت: رسول - علیه السّلام - نماز دیگر بکرد و گفت: اینکه نماز به فریضه کرد «۷» بر آنان که پیش «۸» شما بودند، در آن تقصیر کردند، و هر که بر آن محافظت کند مزدش دوباره بدهند. و از پس اینکه نماز نیست تا ستاره نینند «۹» - یعنی نماز شام. قیصه بن ابی ذؤیب گفت: نماز شام است برای آن که وسطی است من الصلوات از نمازها «۱۰» میانه است کمتر نیست و بیشتر نیست «۱۱»، میانه کمتر و بیشتر است یعنی میانه دو و چهار است، و در سفر بر حال خود باشد. و عایشه روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت: فاضلترین نمازها بنزدیک خدای تعالی نماز شام است، خدای تعالی آن را از مسافر فرو نهد، و از مقیم نماز شب را به آن فتح کرد، و نماز روز را به آن ختم کرد «۱۲». هر کس که او نماز شام بکند. و در عقب آن دو رکعت نماز کند، خدای تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند. و هر کس که از پس آن «۱۳» چهار رکعت نماز کند، خدای تعالی او را گناه بیست ساله یا چهل ساله بیا مرزد. و بعضی دگر علما گفتند: نماز خفتن است از برای آن که از میان دو نماز است ----- (۱). مج، وز، در زیر، دب، فق: در برابر. (۲). همه نسخه بدلها بجز مر است. (۳). مج، وز، دب، مر: نماز بمانده، آج، لب: بماند. (۴). مب: گفت. (۵). لب: خوانند. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: ابو بصرة الغفاری. (۷). همه نسخه بدلها: کردند. (۸). مب، مر از. (۹). آج، لب، فق، مب، مکر: بینند. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: نمازهای. [.....] (۱۱). مب و. (۱۲). وز، مب و. (۱۳). مب: و هر که از عقب او. صفحه: ۳۱۹ که قصر در او نشود. راوی خبر گوید از رسول - علیه السّلام - که: هر که او نماز خفتن به جماعت بکند چنان بود که نیمه شب نماز کرده «۱». و هر که نماز بامداد به جماعت بکند، چنان بود که همه شب نماز کرده «۲». و بعضی علما گفته‌اند یکی است از نمازهای پنجگانه نه «۳» معین. ربیع خثیم را کسی پرسید از نماز وسطی، گفت: اگر بدانی چه کنی! گفت: سخت محافظه کنم به آن «۴». گفت: خدای تعالی به آن نا معین کرد که «۵» بر همه نمازها محافظه کنی طمع نماز وسطی را [۳۱۷- ر] [اشاره]. ابو بکر و راق را پرسیدند، گفت: لو شاء الله لعینها، اگر خدای خواستی معین بکردی، و لکن خدای تعالی خواست تا خلقان را تحریض «۶» کند بر ادای نمازها، و اینکه قولی نیکوست برای آن که خدای تعالی اینکه نماز در میان نمازها پوشیده کرد تا به امید آن همه نمازها بگزارند چنان که شب قدر «۷» در میان شبهای ماه رمضان، و نام مهترین در میان نامها، و ساعت اجابت در «۸» ساعات روز آدینه به فضل و کرم خود بر بندگانش. و در آیت دلیل است بر آن که وتر واجب نیست، برای آن که اجماع اهل قبله است که نمازهای فریضه از هفت کم است و از سه پیش است، و از میان سه و هفت هیچ فرد نیست مگر پنج تا ممکن بود که او «۹» را وسطی بود، و آلا جفت را میانه نباشد. انس روایت کرد که مردی بیامد و رسول را - علیه السّلام - گفت: یا رسول الله! خدای تعالی چند نماز فریضه کرد! گفت: پنج نماز. گفت: بیرون از آن هیچ نماز فریضه هست بر ما! گفت: نه. گفت: به خدایی خدای که من بر آن نیفزایم و نکاهم. رسول - علیه



السَّلام- گفت: ان صدق الرَّجل دخل الجنَّة، اگر راست ----- (۲-۱). فق باشد. (۳).  
 آج، لب، فق، مب: ندارد. (۴). همه نسخه بدلها: محافظت کنم بر آن. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: تا. (۶). لب، فق، مب، مر:  
 تحریص. (۷). فق، مب را. (۸). همه نسخه بدلها میان. (۹). همه نسخه بدلها: آن. صفحه: ۳۲۰ می گوید به بهشت شد «۱». راوی خبر  
 گوید که: مردی بنزدیک رسول آمد از اهل نجد، آشفته موی، آواز می داد و حدیث او دشخوار «۲» مفهوم می شد. چون نزدیک «۳»  
 در آمد، بدانستم که چه می گوید. رسول را- علیه السَّلام- از اسلام می پرسید. رسول- علیه السَّلام- گفت: پنج نماز در شبانروز.  
 گفت: دگر هیچ فریضه هست! رسول- علیه السَّلام- گفت: الَّا که تطوُّع کنی. گفت: روزه ماه رمضان فریضه است. گفت: دگر هیچ  
 فریضه است از روزه! گفت: نه، الَّا که تطوُّع کنی. [و نیز حدیث زکات بکرد. مرد گفت: دگر هیچ فریضه است بر مال من! گفت:  
 نه، مگر که تطوُّع کنی] [اشاره «۴»]. مرد برخاست و می گفت: و اللّٰه که از اینکه بنکاهانم «۵» و در اینکه نپیژایم. رسول- علیه  
 السَّلام- گفت: افلح ان صدق، گفت: نجات یافت اگر راست می گوید. ابن محیرز «۶» گفت: مردی از بنی کنانه- او را مخدج «۷»  
 می گفتند- آمد و گفت: مردمانی در شام می گویند وتر واجب است. گفت: برخاستیم و بنزدیک عباد صامت «۸» شدیم و او را  
 بگفتیم. گفت: دروغ می گویند آنان که اینکه می گویند. از رسول- علیه السَّلام- شنیدم که گفت: خدای تعالی پنج نماز بر بندگان  
 خود فریضه کرد، هر که به جای آرد و ضایع نکند چیزی از آن بر وجه استخفاف «۹» به حقش، او را بنزدیک خدای تعالی عهدی  
 باشد که او را به بهشت برد. و هر که به جای نیارد، او را بنزدیک خدای عهد نبود [۳۱۷-پ] [اشاره]، و اگر خواهد عذابش کند، و  
 اگر خواهد به بهشتش برد. ----- (۱). مب: راست می گوید به بهشت شوید. (۲). مع،  
 وز، آج، مب، مر: دشوار. (۳). همه نسخه بدلها: بنزدیک. [.....]. (۴). اساس، فق: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده  
 شد. (۵). وز، دب: بنکاهانم، لب، فق: بنکاهانم. (۶). اساس: (بدون نقطه)، مع، لب: مخیرر، دب، مب: ابن محرز. (۷). مع، مب:  
 مجدح. (۸). دب: عباد بن صامت. (۹). لب، مب، فق: استحقاق. صفحه: ۳۲۱ عاصم بن صمره «۱» گفت از امیر المؤمنین علی- علیه  
 السَّلام- پرسیدم که: وتر واجب است یا نه! گفت: واجب نیست چون نمازهای فریضه، و لکن سنتی است که رسول- علیه السَّلام-  
 فرمود. و دلیل دیگر بر آن که وتر واجب نیست آن است که عبد الله عمر گفت: رسول خدای را دیدم که وتر می کرد بر شتر  
 نشسته. و اجماع امت است که: نماز فریضه در حال امن بر راحله روا نباشد. وَ قَوْمًا لِلَّهِ قَانِتِينَ، ای مطیعین. «قنوت»، طاعت باشد.  
 اینکه قول شعبی و جابر و عطا و سعید جبیر و حسن و قتاده و طاووس و عبد الله عباس است به روایت عکرمه، و عطیه ابو العالیه و  
 ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند: هر قومی را نمازی بود که در آن نماز قیام کردند «۲»، در خدای عاصی شده «۳»، شما به نماز خود  
 قیام کنی خدای را مطیع. و ابو سعید خدری روایت کند که رسول- علیه السَّلام- گفت: هر قنوت که در قرآن هست به معنی طاعت  
 است. بهری دگر گفتند: «قنوت» سکوت باشد از آنچه در نماز نشاید گفتن. زید ارقم گوید که: ما در عهد رسول- صلی الله علیه و  
 آله- در نماز سخن گفتمانی با یکدیگر. و چون یکی در پهلوی یکی ایستاده بودی از او پرسیدی که: نماز چند کردی! او جواب  
 دادی، و چون کسی در آمدی و سلام کردی، در نماز جواب سلام دادندی. و هر کسی به حاجت خود سخن گفتی، و روا بودی، تا  
 اینکه آیت آمد، سخن گفتن حرام شد، نیز «۴» کسی در نماز سخن نگفت. مجاهد گفت: «قانتین»، ای خاشعین، گفت: و از جمله  
 قنوت طول رکوع باشد و چشم بر هم نهادن، و سکون و وقار به جای آوردن، و تذلل و خضوع کردن خدای را- جل جلاله- و باز  
 ننگریدن به جوانب، و به دست بازی نکردن و حدیث النفس از خود دور داشتن. حسن بصری و ربیع گفتند: «قنوت» قیام باشد در  
 نماز، دلیل آن حدیث جابر که گفت: رسول را- علیه السَّلام- پرسیدند که کدام نماز فاضلتر است! گفت: طول -----  
 ----- (۱). تب: عاصم بن حمزه. (۲). دب و. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: شدند، همه نسخه بدلها به نماز  
 خود. (۴). مر: ندارد. صفحه: ۳۲۲ الله القنوت} ، نمازی که قیامش درازتر بود. عبد الله عباس گفت در روایت جابر «۱» که: «قنوت»  
 دعا باشد، دلیلش آن خبر که روایت کرده اند که: «۲» ان رسول الله قنت علی رعل «و ذکوان، ای دعا علیهم، که پیغامبر- علیه

السلام- بر اینکه دو مرد «۳» قنوت کرد، یعنی دعا کرد برایشان- یعنی نفرین کرد ایشان را. و گفته‌اند: «قنوت» خود نماز باشد [۳۱۸- ر] [اشاره]. وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ، ای مصلّین، دلیلش قوله تعالی: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا «۴» ...، ای مصلّی. و رسول- علیه السلام- گفت: مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القانت الصائم، ای المصلّی الصائم، گفت: مثل مجاهد در سبیل خدای مثل نماز کن روزه‌دار را «۵» بود. قوله: فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا، اگر ترسی نماز کنی پیاده رونده یا سوار بر پشت ستور. و نصب او بر حال بود از فعلی محذوف که کلام بر حذف او دلیل می‌کند، و التقدير: فصلوا رجالا او رکبانا. و «رجال» جمع راجل باشد اینکه جا، کصاحب و صحاب، و قائم و قیام، و صائم و صیام، قال الله تعالی: يَا تُوكَّ رِجَالًا «۶» ...، ای راجلین «۷»، قال الاخطل: و بنو غدانه شاخص ابصارهم یمشون تحت بطونهن رجالا او رکبانا، جمع راکب یا سواران «۸». مفضل «۹» گفت: راکب شتر نشین را گویند، و سوار اسب را فارس گویند، و صاحب خر را حمار گویند، و صاحب استر را بغال. و معنی آیت آن است که: اگر متمکن نباشی از آن که نماز کنی به قنوت- بر اینکه معانی که رفت به حدود و حقوقش برای خوف را- نماز بکنی در آن حال که می‌روی یا بر ستور «۱۰» نشسته باشی، ----- (۱). کذا: در اساس، مج، وز، مب، مر: روایت رجا، دیگر نسخه بدلها: افتادگی دارد. (۲). اساس: رجا، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها (توضیح آن که: رعل و ذکوان نام دو قبیله است). (۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. [.....] (۵). همه نسخه بدلها: ندارد. (۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. (۷). همه نسخه بدلها و. (۸). دب: سوار (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۲۶۹): سوار، این مفضل. (۱۰). فق: می‌روی که بر شتر. صفحه: ۳۲۳ و اینکه نماز خوف بود، به تکبیر احرام روی به قبله کند و آنگه چنان که ستور می‌رود یا مرد «۱» را جهت رفتن باشد می‌رود و اگر چه نه جهت قبله بود، و اینکه یا نماز خوف بود با قنوت عدد، و یا نماز شدت خوف بود در حال مطارده و مسایفه. فاما نماز خوف: چون در لشکر مسلمانان کثرتی باشد که به دو فرقه شوند که هر فرقتی از ایشان با دشمن مقاومت کنند، در سوره النساء بیاید در جای خود- ان شاء الله. و اینکه جا نماز چنان باید کردن که به تکبیر احرام روی به قبله کند، و آنگه چنان که می‌آید رود «۲» یا ستور می‌راند، و قراءت بخواند و رکوع و سجود به ایما و اشارت کند به چشم، و سجودش از رکوع خافض تر باشد، و اینکه نماز شدت خوف بود. و اگر در حال مطارده و مسایفه اینکه قدر نیز نتواند کردن، به بدل هر یک رکعت نماز بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. و مجزی بود، و اینکه روایت سعید جبر است از عبد الله عباس، و مذهب ماست و مذهب شافعی. و مجاهد روایت کند از عبد الله عباس که او گفت: خدای تعالی نمازها «۳» فریضه کرد بر زبان رسولش: در حضر چهار رکعت، و در سفر دو رکعت، و در حال خوف یک رکعت «۴» [۳۱۸- پ] [اشاره]. زهری گفت: چون متمکن نباشد از نماز «۵»، متذکر بود نماز را در دل، یعنی بر نیت باشد که به وقت تمکن قضا کند. فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم، چون ایمن شوی ذکر خدای کنی چنان که شما را باز آموخت آنچه ندانستی، یعنی نماز کنی به ارکان و حدود و شرایط چنان که مشروع است. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۰ تا ۲۴۵]

[اشاره]

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰) وَاللَّمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَكَنُودٌ فَضَلَّ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا

حَسَنًا فَيُضَاعَفُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

### ترجمه

و آنان که وفات آید ایشان را از شما و رها کنند زنان را ----- (۱). چنین است ضبط نسخه اساس. (۲). همه نسخه بدلها: می‌رود. (۳). مب، مر: نمازهای. (۴). همه نسخه بدلها و. (۵). همه نسخه بدلها بجز فق باید که. صفحه: ۳۲۴ اندرز برای زنانشان نفقه «۱» سال جز بیرون کردن، اگر برونند «۲» بزه نیست بر شما در آنچه کنند در خود از نیکی، و خدای قوی و محکم کار است. و زنان طلاق داده را نفقه‌ای هست به وجه، واجب بر پرهیزگاران. همچونین روشن کند خدای برای شما آیتهاش «۳» تا همانا شما بدانی [۳۱۹-ر] [اشاره]. نبینی آنان را که بیرون آمدند از سرایه‌اشان و ایشان هزاران بودند ترس مرگ را، گفت ایشان را خدای. بمیری، پس زنده کرد ایشان را که خدای خداوند نعمت است بر مردمان و لکن بیشترین مردمان شکر نکنند. کالزار «۴» کنی در ره خدای، و بدانی که خدای شنوا و داناست. «۵» کیست آن که قرض دهد به خدای وامی نکو تا دو چندان کند او را زیاده‌ها بسیار، خدای تنگ کند روزی و فراخ کند و با او باز شوید. قوله تعالی: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ، خطاب با مردان «۶» است که چون از جمله شما «۷» وفات رسد [۳۱۹-پ] بهری را و زنان رها کنند. و «ازواج» جمع زوج باشد، و «زوج» نر و ماده را گویند، یقول «۸» العرب: عندی زوجان من الحمام، و مراد در آیت زنانند. -----

(۱). مع، وز تا. (۲). مع، وز، آج، لب، فق: اگر بیرون شوند. (۳). مع، وز، آج، لب، فق: آیتهاش. [.....] (۴). مع، وز، فق: کارزار. (۵). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، رسم الخط پاره‌ای از قرآنهاى جدید به صورت «ببسط» است. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: مردمان. (۷). همه نسخه بدلها: ایشان. (۸). همه نسخه بدلها: تقول. صفحه: ۳۲۵ کسائی گفت: عرب، زن «۱» را بیشتر زوجه گویند، و خدای در قرآن زوج گفت، و جمع زوجه زوجات باشد. وَصِيَّةٌ لِّأَزْوَاجِهِمْ، ابو عمرو و ابن عامر و حمزه، و در شاذ حسن بصری و اعمش می‌خوانند: وصیئه، به نصب علی تقدیر فلیوصوا وصیئه، باید تا وصیت کنند آن مردان «۲». لِّأَزْوَاجِهِمْ، برای زنانشان، و باقی قراء خوانند: وصیئه به رفع، علی تقدیر فعلیهم وصیئه او کتب علیهم وصیئه، بر ایشان است، یا بر ایشان نوشتند اندرزی. و گفته‌اند تقدیر آن است که: لازواجهم وصیئه، و اینکه قول ضعیف است برای آن که مبتدا آنگاه شاید که نکره بود که منفی باشد یا مستفهم عنه، یا موصوف و مخصوص، یا خبرش ظرفی مقدم بر او واجب التقدیم «۳» لا یقال: رجل فی الدار و مال فی الکیس، إنما یقال: فی الدار رجل، و فی الکیس مال «۴» و علیک وقار. و در مصحف عبد الله مسعود: «کتب علیهم وصیئه لازواجهم» است. و گفته [اند] [اشاره] «۵»: لتکن وصیئه، باید تا وصیئت باشد بر آن معنی که «کان» تأمه بود. و در مصحف ابی به جای وصیت، «متاع لازواجهم» است. ابو عبید «۶» گفت: هر جا «۷» که مانند اینکه است در قرآن رفع دیدیم «۸» من قوله تعالی: فَنَصَفَ مَا فَرَضْتُمْ «۹» ...، و قوله: فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ «۱۰» ...، و قوله: فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ «۱۱». «متاعا»، نصب بر مصدر است از فعلی محذوف، و التقدیر: متعوهن متاعا. و گفته‌اند: مفعول به است، و التقدیر: جعل الله لهنّ علیکم متاعا. و گفته‌اند: نصب بر حال است من قوله: وصیئه، ای فلیوصوا وصیئه فی حال کونها متاعا، و شاید که بدل وصیت باشد. و گفته‌اند: مفعول وصیت است، برای آن که مصدر عمل فعل کند و مثله «۱۲» قوله: أو إطعام فی یوم ذی مسعیه، یتیمًا «۱۳» ...، ----- (۱). دب، لب، مب، مر: زنان. (۲). مب،

مر: مردمان. (۳). اساس: التقدیر، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). وز، مع، آج، لب، فق، مب، مر: درهم. (۵). اساس: ندارد، از مع افزوده شد. (۶). دب، مب، مر: ابو عبیده. (۷). مب، مر: کجا. (۸). آج، لب، فق، مر: دیدم. (۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۷. [.....] (۱۰). سوره نساء (۴) آیه ۹۲. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴. (۱۲). مب، مر: مثل. (۱۳). سوره بلد (۹۰) آیه ۱۴ و ۱۵. صفحه: ۳۲۶ و معنی «متاع» «۱» اینکه جا نفقه او باشد و آنچه او را به آن حاجت بود از طعام و کسوت و سکنی، و آنچه حاجت او باشد در سال. و قوله: غَیْرِ إِخْرَاجٍ، نصب بر حال است. و گفته‌اند: بنزع «۲» حرف الصّفه، حرف جرّ از او بستند چنان که گفت: وَ

اختار موسى قومه سبعین رجلاً (۳)... ای من قومه، و التقدير: من غیر اخراج، و اینکه مذهب کوفیان است. اما تفسیر آیت و حکم او، عبد الله عتیس گفت و جمهور مفسران: آیت در (۴) مردی آمد از اهل طایف، نام او حکیم بن الحارث (۵) که او هجرت کرد با مدینه رسول علیه السلام - و پدر با او بود و او زن داشت و فرزندان، فرمان یافت [۳۲۰- ر] [اشاره]. رسول را - علیه السلام - گفتند: زن او چه کند! خدای تعالی اینکه آیت فرستاد. رسول - علیه السلام - میراث او به پدر داد و فرزندان او، و زن را چیزی نداد از میراث جز که از مال او فرمود تا یک ساله نفقه و کسوت به او دادند تا عدت دارد یک سال. و عدت زنان در ابتدای شرع یک سال بودی، عدت المتوفی عنها زوجها. چون یک سال تمام بنشستی و سال به سر آمدی او از خانه بیرون آمدی و پشکی به سگی (۶) انداختی، اشارت به آن که حرمت شوهر مرده و عدت او از او بمنزلت اینکه پشک است که به سگ (۷) انداخت در هوان و خواری، و حدیث عدت سال، شعرا در اشعار خود بگفتند - قال لیبید: المرمالات اذا تناول عامها و نصیب (۸) میراث او از شوهرش هم اینکه نفقه یک ساله بودی و جامه و آنچه وجه حاجت او بودی در یک سال مادام تا از خانه بیرون نیامدی، اگر از خانه بیرون آمدی حق نفقه شوهر باطل شدی. و مرد در جمله وصایا به اینکه وصیت کردی، همچونین می بود تا آیت موارث فرود آمد - اینکه حکم - اعنی نفقه سال منسوخ [بکدر به ربع] ----- (۱). (۲). د: متاعا. (۲). اساس: به صورت «ینزع» هم خوانده می شود. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. (۴). فق حق. (۵). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: حرث. (۶). مب: یشکی، مر: ندارد. (۷). مب: بشک، مر: یشک، ضبط مختار متن قطعی و با توجه به دلایل مضبوط است. رک: ص ۲۹۸. (۸). آج او و، لب و. صفحه: ۳۲۷ یا به ثمن، چنان که در سوره النساء بیان کرد، و مدت یک سال منسوخ [اشاره] (۱) شد بقوله تعالی: يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا (۲)... به چهار ماه و ده روز. و حکم وصیت بنزدیک ما ثابت است منسوخ نیست، جز آن است که علی سبیل الاستحباب باشد دون الوجوب. و اما آن خبر که آوردند: «لا وصیة لوارث»، آن خبر واحد است نسخ قرآن به آن درست نباشد. و اما آیت میراث منافی نیست وصیت را شاید که ناسخ آن بود، و آنچه گفتیم مذهب فقهاست. اما نسخ عدت یک سال به آیت اول که متضمن چهار ماه و ده روز است، قوله: فَإِنْ خَرَجْنَا، اگر بیرون آیند از خویشان. فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ، حرجی نیست بر شما که اولیاء مرده‌ای (۳)، فِيمَا فَعَلْنَا، در آنچه آن زنان کنند در خویشان، مِنْ مَعْرُوفٍ، ای من تعرض للنکاح علی مقتضی الشرع. اما معنی آن که گفت: مردان را (۴) بزه نیست به آن که زنان کنند، دو قول است در او: یکی آن که بزه نیست بر ایشان در قطع نفقه، و قولی دگر آن که در منع نکردن ایشان را از بیرون آمدن، و اینکه قول چنان بوده باشد که ایشان مخیر باشند فی الجلوس و الخروج. و وجوب نفقه موقوف بود بر نشستن ایشان در خانه. چون بیرون آیند نفقه باطل شود، و اینکه مذهب فقهاست، برای آن که بنزدیک ما نفقه عدت متوفی عنها زوجها، واجب نباشد نه بر مال متوفی و نه بر وارثان او تا حمل کنند بر آن که به اینکه آیت واجب بوده است به حکم نسخ [۳۲۰- پ] ساقط شده است، چه حکم آیت به اجماع منسوخ است، و اولیتر آن بود که گویند: به اجماع اهل البیت دانیم که او را نفقه نرسد، و فقها نفقه منسوخ گویند یا به میراث و عدت سال به چهار ماه و ده روز. و خدای - جل جلاله - عزیز و قوی است، غالب همه کس و همه چیز را. و لا یغلبه شیء، و هیچ چیز او را غالب نیست، و حکیم است هر چه کند بر وفق حکمت کند. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۴. [.....]. (۳). مرده‌ای / مرده‌اید. (۴). وز: بر مردان. صفحه: ۳۲۸ و للمطلقات متاع بالمعروف، سعید بن المسيب گفت: اینکه آیت منسوخ است بقوله تعالی: فَنَصِفْ مَا فَرَضْتُمْ (۱)، و بنزدیک ما اعتبار کنند اگر هر دو آیت به یک جا آمده باشند (۲) مخصوص بود و منسوخ نبود، و اگر آن آیت پیش از اینکه (۳) آمده باشد اینکه منسوخ بود برای آن که بنزدیک ما متعه آن را واجب باشد که مدخول بها و مفروض لها نباشد (۴) اگر او را مهری معین کرده باشند قبل الدخول نیمه آن واجب باشد او را، و بعد الدخول جمله، - چنان که شرح دادیم پیش از اینکه. و سعید جبیر و ابو العالیه و زهری گفتند: تکرار (۵) متعه برای آن (۶) کرد که در آیت اول متعه آن را نهاد که غیر مدخول بها باشد، و در اینکه آیت متعه واجب کرد جمله مطلقات را بر عموم، و در

اینکه آیت زیادت فایدتی هست و اینکه مذهب ابو حنیفه است. اما مذهب ما و مذهب شافعی آن است که: متعه الاً غیر مدخول بها و غیر مفروض لها الصیّدات (۷) را نباشد. و ابن زید گفت: سبب تکرار آن است که چون خدای تعالی آیت متعه فرستاد من قوله: فَمَتَّعُوهُمْ (۸) ... بعضی مردمان گفتند: اگر خواهیم بکنیم، و اگر خواهیم نکنیم (۹)، اینکه تبرّعی است از ما، خدای تعالی اینکه آیت فرستاد و بیان کرد که: اینکه واجب است بر جمله متّقیان یعنی «۱۰» مؤمنانی که اتّقاء کنند از شرک، یعنی بر جمله مسلمانان. و وجهی دیگر آن است که، ایاس بن عامر روایت کرد از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که او گفت: لكل مؤمنه مطلقه حره او امه متعه، هر مطلقه‌ی (۱۱) را که نه مدخول بها باشد اگر آزاد بوده باشد (۱۲) یا بنده (۱۳) او را متعه رسد، و اینکه آیت بخواند، و اینکه

----- (۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۷. (۲). همه نسخه بدلها: باشد. (۳). مج، وز، دب:

پس از اینکه، آج، لب، فق، مر: پس اینکه، مب: ندارد. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۵). لب، فق، مب، مر: یکی از. (۶). مب، مر ذکر. (۷). دب: الصیّدات، مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر او. (۸). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹. (۹). مج، آج، لب، فق، مب، مر، عبارت: «اگر خواهیم نکنیم» را ندارد. (۱۰). همه نسخه بدلها بر. (۱۱). مطلقه‌ی / مطلقه‌ای. (۱۲). همه نسخه بدلها: آزاد بود. [.....] (۱۳). مج: اگر برده، وز، دب، آج، لب، فق: و اگر برده، مب، مر: و اگر بنده. صفحه: ۳۲۹ وجهی باشد نکو (۱) در تکرار آیت، و اینکه مذهب ماست. و قوله: بِالْمَعْرُوفِ، معنی آیت آن است که در آیت اول گفت: عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ، و وجهی دیگر (۲) گفتند: من (۳) الاسراف و التّقصیر علی وجه القصد، و قول اول درست تر است. و قوله: حَقًّا، نصب او بر مصدر است، و تقدیر چنین بود که: حَقٌّ لَهِنَّ ذَلِكَ حَقًّا. و گفته‌اند: مصدری است در محلّ حال (۴) و عامل در او اما «بالمعروف» باشد [۳۲۱-ر] [اشاره]، و التّقدیر: عرف ذلك حَقًّا، و اما معنی جمله مبتدا و خبر من قوله: وَلِلْمُطَلَّقَاتِ كَأَنَّهُ تَعَالَى (۵) قال: جعل ذلك لهنّ حَقًّا. و قوله: عَلَى الْمُتَّقِينَ، در او دو قول گفتند، یکی آن که: الْمُتَّقِينَ الشَّرْكَ، تا (۶) جمله مسلمانان باشند (۷). و قول دوم (۸) آن که: از باب تخصیص بالذّکر بود، كما قال (۹) تعالی: هُدِيَ لِلْمُتَّقِينَ (۱۰)، و اینکه طریقه را بیان کرده شد (۱۱) چند جای. قوله: كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ اینکه تشبیه بیان مستقبل است بیان (۱۲) ماضی، یعنی چنان که بیان کردیم آیاتی و احکامی را که پیش از اینکه بود نیز بیان کنیم (۱۳) آن را که پس از اینکه خواهد بودن (۱۴) علی حدّ واحد من الکشف و البیان. و بیان ادله وی بود (۱۵) که به آن فرق کنند میان حق و باطل، و هر چه چیزی به آن ظاهر شود آن را بیان خوانند، و خدای تعالی در همه قرآن از خویشتن بیان حکایت کرد و به او تمدّح کرد، چگونه گویند خدای تعالی تلبیس ادله کند با اینکه همه بیان و ایضاح؟

----- (۱). دب، لب، نیکو. (۲). مج، وز: اگر. (۳). همه نسخه بدلها: بین. (۴). اساس: «حاد» خوانده می شود، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد. (۵). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۶). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: با. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: باشد. (۸). مب، مر: دویم. (۹). آج، لب، فق، مب، مر: الله. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲. (۱۱). مب، مر: بیان کردیم. (۱۲). مج، وز، آج، لب، فق، بیان، مب، مر: نه بیان. (۱۳). مج، کردیم، لب بیان کردیم و کنیم. [.....] (۱۴). مج: پیش از آن خواهد بود، وز: پیش از اینکه خواهد بود، آج، لب، فق، مب، مر: پس از اینکه خواهد بود. (۱۵). مج، لب، مر، مب: ادله بود، وز، آج، لب، فق: ادله بود. صفحه: ۳۳۰ و «آیات»، علامات بود (۱)، و معنی «لعل»، «کی» (۲) باشد، برای آن تا استعمال عقل کنی. و بگفتیم که: «عقل» مجموع علوم ضروری باشد که به آن فرق کنند از میان حسن و قبیح (۳) و با آن ممکن باشد استدلال به شاهد بر غایب. قوله: أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ - الاية، بیشتر مفسران گفتند: دیهی (۴) بود پیش واسط آن را داوردان گفتند (۵). و بعضی گفتند: خود واسط بود، طاعون در آن جا افتاد (۶)، جماعتی از آن جا بیرون آمدند از طاعون می گریختند، و جماعتی بایستادند آن جا، از ایشان گروهی هلاک شدند (۷) بیشتر، و اندک (۸) بماندند. چون طاعون برفت (۹)، آن جا باز آمدند (۱۰) به سلامت، آن جماعت که مانده بودند گفتند: شما حزم کردی و ما خطا کردیم، اگر وقتی دگر (۱۱) اینکه جا (۱۲) طاعون یا وبا باشد، ما نیز بگریزیم و شهر رها کنیم تا زنده مانیم. دگر (۱۳) سال طاعون پدید آمد، برخاستند جمله اهل شهر و شهر (۱۴) رها کردند و

بیامدند به بیابانی فراخ آمدند و آن جا نزول کردند. چون همه فرود آمدند و آب و هوای آن جایگاه بدیدند و بیسندیدند و ساکن شدند و گمان بردند که از مرگ ایمن شدند، خدای تعالی دو فریشته «۱۵» را بفرستاد تا یکی از بالای وادی و یکی از زیر وادی آواز دادند که: «موتوا، فماتوا جميعا»، گفتند: بمیری، همه بمردند. اصمعی گفت: سالی در بصره طاعون پدید آمد، مردی از شهر به در آمد و اهل و عیال را بر خری نشانده «۱۶»، و غلامی حبشی با «۱۷» ایشان بود خر می راند و می گفت: -----

(۱). مج ادله، دیگر نسخه بدلها و ادله. (۲). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: حسن و قبح. (۴). مر: دهی. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتندی. (۶). مب از ایشان. (۷). مب: شد گروهی. (۸). دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اندکی. (۹). مب از. (۱۰). دب: از آن جا بیرون آمدند. (۱۱). مج، وز، دب: دیگر، آج، لب، فق، مب، مر: دارد. (۱۲). آج، لب، فق: آنجا. [.....]. (۱۳). مب: دیگری، مر: دیگر. (۱۴). دب، آج، لب، فق را. (۱۵). وز: فرسته. (۱۶). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: نشانده. (۱۷). آج، لب، فق، مب، مر: بر. صفحه: ۳۳۱ لن تسبق الله علی حمار و لا علی ذی میعه مطار «۱» [۳۲۱- پ] قد یصبح الله امام الساری می گفت: خدای را سبق نتوان بردن برخری و نه بر اسبی تیزرو، که خدای تعالی در پیش مرد شب رو باشد. چون مرد اینکه بشنید، برگردید «۲» و با شهر آمد و گفت: از قضای خدای نتوان گریختن. عبد الرحمن عوف روایت کرد از رسول- علیه السلام- که گفت «۳»: شنوی «۴» که در شهری وباست در آن جا مروی «۵»، و اگر آن جا باشی «۶» از آن جا بیرون میایی «۷». ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند: ایشان از جهاد می گریختند، و آن «۸» آن بود که پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل ایشان را فرمود که: به جهاد کافران شوی «۹». بیرون آمدند و لشکرگاه بزدند، پس بترسیدند از قتال، پادشاه را گفتند که: ما آن جا نمی رویم که اشنیدیم «۱۰» که در آن زمین وباست. خدای تعالی مرگ در ایشان افکند. چون بدیدند که مرگ بسیار شد، از شهر بیرون آمدند و سراها رها کردند و بگریختند. پادشاه که آن دید، گفت: اللهم رب یعقوب و اله موسی، ای خدای یعقوب و موسی عصیان بندگانت می بینی در تو، آیتی به ایشان نمای در تنهای ایشان، تا بدانند که از تو نتوان گریختن. خدای تعالی گفت: موتوا فماتوا جميعا، [بمیرید] [اشاره] «۱۱» همه بمردند، و چهار پایان «۱۲» ایشان نیز بمردند. چون هشت روز بر آمد بر آماهیدند «۱۳» و منتفخ شدند و کس آن جا نتوانست گذشتن ----- (۱). وز: ندارد، کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/ ۲۷۴): خطار. (۲). دب: باز گردید. (۳). همه نسخه بدلها چون. (۴). مب: شنوید. (۵). مروی / مروید. (۶). باشی / باشید. (۷). میایی / میایید. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه. (۹). آج، لب، فق، مر: شوند، مب: روید. [.....]. (۱۰). همه نسخه بدلها: می شنویم. (۱۱). اساس: ندارد، دب، آج، لب، فق: بمیری، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۲). مج، وز: چهار پایهای، آج، لب، فق، مر: چهار پای. (۱۳). آج: بر آماسیدند. صفحه: ۳۳۲ از تن ایشان. مردم از آن شهر بیرون آمدند، خواستند تا ایشان را دفن کنند نتوانستند که بسیار بودند، گرد ایشان حظیره کردند و ایشان را آن جا رها کردند. علما در مبلغ عدد ایشان خلاف کردند. عطاء خراسانی گفت: سه هزار مرد بودند. عبد الله عباس و وهب متبه گفت «۱»: چهار هزار بودند. مقاتل و کلبی گفتند: هشت هزار «۲» بودند. ابو روق گفت: ده هزار «۳» بودند. ابو مالک گفت: سی هزار «۴» بودند. سدی گفت: سی و اند «۵» هزار «۶» بودند. ابن جریج گفت: چهل هزار «۷» بودند. عطاء بن ابی رباح گفت: هفتاد هزار بودند، و ضحاک گفت «۸»: عددی بسیار بودند، و قریرت قولی آن «۹» است که گفتند: بالای ده هزار بودند، برای آن که از «۱۰» سه تا ده جمعش به «آلاف» کنند که جمع قلیل باشد، و بالای آن جمع کثیر بود «الوف» گویند، و از جمع قلیل الف «۱۱» علی وزن افعال چنان که شاعر گفت: کانوا ثلاثة الف و کتیبه الفین «۱۲» اعجم من بنی الفدّام «۱۳» گفت: چون مدّتی دراز به اینکه «۱۴» بر آمد، و ایشان پوسیده شدند، و از ایشان جز استخان «۱۵» نماند، پیغامبری آن جا بگذشت او را حزقیل «۱۶» گفتند- سوّم «۱۷» خلفای بنی اسرائیل بود از پس موسی- علیه السلام- [۳۲۲- ر] برای آن که از پس موسی وصی او یوشع بن نون بود، و از پس او کالب «۱۸» بن یوفنا «۱۹» و از پس او حزقیل «۲۰»- و او را ابن العجوز گفتند برای آن که مادر او پیر شد و از فرزند آیس شد که عقیم شده بود، خدای -----

----- (۱). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: گفتند. (۲-۳). مب، مر مرد. (۷-۶-۴). مب مرد. (۵). مب، مر: سی و نه. (۸). مب که. (۹). همه نسخه بدلها: قول آنان. (۱۰). آج، لب، فق: ندارد. (۱۱). دب، آج، فق، مب، مر بود. (۱۲). اساس: الفان، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۳). اساس و همه نسخه بدلها: بنی المقدام، با توجه به چاپ شعرانی (۲/۲۷۵)، و لسان العرب (۹/۹ ذیل الف) و تفسیر طبری (۲/۵۹۰) تصحیح شد. [.....] (۱۴). همه نسخه بدلها: بر اینکه. (۱۵). مج، وز، دب: استخوان، دیگر نسخه بدلها: استخوانی. (۲۰-۱۶). اساس به صورت «خرقیل» هم خوانده می‌شود. (۱۷). مج، وز، سهام، آج، لب: او، فق: از، مب، مر: و. (۱۸). اساس: کاکب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۹). مج، وز، نوفل، آج، لب، فق: نوفلسا، مب: توفلیا، مر: توفلیا. صفحه: ۳۳۳ را دعا کرد تا او را آن فرزند بداد، برای آنش ابن العجوز خواندند که او از مادر بر «۱» پیری آمد. حسن و مقاتل گفتند: ذو الکفل بود، و او را برای آن ذو الکفل خوانند «۲» که کفالت و پابندانی هفتاد پیغامبر بکرد و ایشان را از قتل برهانید، و ایشان را گفت: شما بروی که اگر مرا بکشند تنها به بود که شما «۳» هفتاد مرد را. چون جهودان آمدند، و گفتند کجا شدند اینان! گفت: ندانم تا کجا شدند، و خدای تعالی ذو الکفل را بپاید «۴» از جهودان. چون حزقیل به آن مردگان بگذشت، در ایشان می‌نگرید و اندیشه می‌کرد، خدای تعالی وحی کرد به او که: ای حزقیل «۵»؟ خواهی که آیتی به تو نمایم که من مرده چگونه زنده کنم! گفت: آری. خدای تعالی ایشان را زنده کرد. اینکه قول سدی است و جماعتی از مفسران. و هلال بن یساف «۶» گفت و جماعتی «۷» علما که: حزقیل دعا کرد، گفت: بار خدایا؟ اگر دستور باشی «۸» دعا کنم تا اینان را زنده کنی تا شهرهای تو آبادان کنند و تو را عبادت کنند. خدای تعالی گفت: تو را چنین می‌باید؟ گفت: آری. گفت: دعا کن. دعا کرد، خدای تعالی ایشان را زنده کرد پس هشت روز، و آن آن بود که چون ایشان بیامدند بر سر روزی چند حزقیل «۹» بر پی «۱۰» ایشان بیامد تا ایشان را با شهر برد، مرده یافت ایشان را، گفت: بار خدایا؟ من در میان قومی بودم که تسبیح و تهلیل می‌گفتند، اکنون تنها ماندم «۱۱» بی قوم، خدای تعالی وحی کرد به او که: من حیات ایشان با دعای تو افکندم، بگو تا زنده شوند. حزقیل «۱۲» گفت: احیوا باذن الله، زنده --

----- (۱). مج، وز، در، فق، مر: به. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: خواندند. (۳). مج، وز، مر را که. (۴). مب، مر: پناه داد، چاپ شعرانی (۲/۲۷۶): بیاید. (۵). اساس به صورت «خرقیل» هم خوانده می‌شود، مج: که یا حزقیل، وز، دب، آج، لب، فق، مب: که یا حزقیل. (۶). دب: یسار، مب: سیاف. (۷). دب، مب از. (۸). همه نسخه بدلها: دستوری باشد. [.....] (۹-۱۲). اساس به صورت «خرقیل» هم خوانده می‌شود. (۱۰). مر: در پی. (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: بمانده. صفحه: ۳۳۴ شوی به فرمان خدای، همه زنده شدند. وهب گفت: سبب آن بود که سالی قحطناک «۱» آمد بر ایشان، و ایشان رنجور شدند «۲»، گفتند «۳»: کاشک «۴» ما «۵» بمردمانی و «۶» از اینکه محنت برستمانی «۷»؟ تمنای مرگ کردند، خدای تعالی وحی کرد به حزقیل «۸»، گفت: یا حزقیل «۹»؟ تمنای مرگ می‌کنند تا برهند، و گمان می‌برند که در مرگ راحت است ایشان را، چه راحت بود در مرگ ایشان را؟ و من هر گه که خواهم ایشان را زنده کنم. و اگر خواهی تا بدانی «۱۰» برو به فلاں زمین که آن جا جماعتی مردگان هستند، و ایشان را آواز ده تا من ایشان را زنده کنم. حزقیل «۱۱» به آن زمین آمد، بسیاری استخوانها «۱۲» پوشیده ریزیده متفرق شده دید، آواز داد که: ای استخوانها «۱۳» پوشیده و گوشت رفته و پوست ممزق شده؟ با هم آیی «۱۴». به فرمان خدای با هم آمدند «۱۵» [۳۲۲-پ] [اشاره]. گفت: ای گوشتهای پوشیده شده؟ بر اینکه استخوانها «۱۶» پوشیده شوی. به فرمان خدای پوشیده شد «۱۷». گفت ای پوستهای ممزق شده؟ بر سر اینکه گوشت پوشیده شوی، به فرمان خدای پوشیده شد. آنکه گفت: ای روحهای جدا شده؟ از اینکه کالدها به اینکه قالبها باز شوی به فرمان خدای. روحهای ایشان به تنهایشان در آمد «۱۸» و زنده شدند و برخاستند و به یک بار تکبیر کردند. منصور بن المعتمر گفت که، مجاهد گفت: چون زنده شدند «۱۹» گفتند: سبحانک -----

----- (۱). مب: قحطناکی. (۲). مب، مر: شدند. (۳). وز، آج، لب، فق: می‌گفتند. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: کاشکی. (۵). مج، وز، دب، مب، مر: تا. (۶). آج، لب، فق: تا. (۷). دب: برستمی. (۸-۱۱). اساس به صورت «خرقیل»

هم خوانده می‌شود. (۹). مج: یا حزقایل. (۱۰). همه نسخه بدلها: بدانند. (۱۲). وز: استخانها، آج، لب، فق، مب، مر: استخوانهای.

[.....] (۱۶-۱۳). وز: استخانهای. (۱۴). اساس: هم ای/ هم آیی، مب، مر: هم آید. (۱۵). دب: آمده، آج، لب، فق، مب: آمد. (۱۷).

دب، مب، مر: آنکه. (۱۸). آج، لب، فق: به فرمان خدای، مب، مر: به فرمان خدای تعالی. (۱۹). آج، لب، فق، مب، مر: باتفاق. صفحه: ۳۳۵ ربنا و بحمدك لا اله الا انت، و برخاستند و با میان قوم شدند و مدتی دراز زندگانی کردند، و می‌دانستند که ایشان مرده بوده‌اند و گونه روی ایشان با حاله «۱» اول نشد، و هر جامه که پوشیدندی «۲» چرب شدی و از ایشان بوی آمدی که اندکی «۳» کراحت داشتی. عبد الله عباس گفت: آن بوی هنوز از فرزندان ایشان که از آن سبط بودند آید تا به وقت آجالی که خدای - عز و علا - حکم کرده بود بماندند و آنگاه «۴» بمرند. قتاده گفت: خدای بر ایشان خشم گرفت برای آن که از مرگ بگریختند، پس ایشان را زنده کرد تا به آجالی مقدر که ایشان را بود. و اینکه آیت دلیل صحت رجعت می‌کند و قطع شغب و تعجب و استبعادی که نمایند «۵»، و استبعاد اینکه، شک در قدرت خدای باشد - جل جلاله - و در اینکه چه تعجب باشد که خدای تعالی در آخر زمان به معجز صاحب معجزی گروهی را زنده کند، چنان که گفت: وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ «۶»، و آن جا که ذکر قیامت کرد گفت: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا «۷». و صادق را - علیه السلام - پرسیدند که: خدای به رجعت که را «۸» زنده کند! گفت دو گروه را: من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا، آن کس که مؤمن خالص باشد یا کافر خالص، مؤمن برای آن تا انتقام کشد از آنان که او را طعنه زده باشند، و کافر برای آن تا ببیند به عیان آنچه منکر بود آن را، و به دلیل مفهوم خود نکرد تا آن دو کس که منازعت کرده باشند و در منازعت برفته «۹»، مقرر منکر را گوید: لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ «۱۰». هذا الَّذِي كُنْتُمْ فِي الْحَيَاءِ «۱۱» تنکره قد كنت تجحده و الآن تبصره -----

----- (۱). مج، آج، لب، فق، مب، مر: حالت. (۲). آج، لب، فق: پوشیده بودند. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: اندک. (۴). آج، لب، فق، مب، مر: آنکه. (۵). مب: می‌نمایند. (۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۳. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۲۲. (۸). اساس و همه نسخه بدلها: کرا/ که را. [.....] (۹). مج، وز، مب، مر: نرفته، باشند، دب: برفته باشند، آج، لب، فق: رفته باشند. (۱۰). سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. (۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۲۷۷): فی الاخبار، که با توجه به سیاق عبارت فارسی در توضیح شعر، مرجح می‌نماید. صفحه: ۳۳۶ آنچه به خبر می‌شنیدی و نمی‌گرویدی، اکنون به عیان بدیدی مشکلت بیان شد و خبرت عیان شد تا تو را باور باشد و مرا باور باشد، و از میان ما هر دو داور «۱» باشد. آن را گمان علم یقین شود، و اینکه را علم یقین عین یقین شود، اینکه، چشم به دیدار او روشن کند، و آن، کنار «۲» از خون دل گلشن کند، اینکه گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا «۳» ...، آن گوید: يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا «۴» ...، [۳۲۳-ر] اینکه «۵» گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ «۶» ...، آن گوید: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا «۷»، اینکه گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَقَفَنِي حَتَّى اتَّخَذَتْ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا، آن گوید: يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا «۸»، اینکه گوید: و انى كنت مذ من طويل ارجى ان اراك و ان ترانى آن گوید: و انى قد اطعت «۹» الجهل دهرا كائى و الردى متعانقان اینکه بگوید: سالیان دراز است تا در قید فراقم و در بند اشتیاقم، آن نیز بگوید: سالیان در هوان هوی «۱۰» بودم و با رداء «۱۱» ردی «۱۲» بودم، امروز که چشم بر کردم «۱۳» کار نه چنان است که من گمان بردم «۱۴». چندان که همی نگه کنم در کارم در دست من امروز بجز حسرت نیست آنکه حاکم از میان ایشان حکم کند، آن را بر آرد و اینکه را فرو برد، آن را بر سر آرد «۱۵» و اینکه را از سر بر آرد آن را بر سریر «۱۶» سروری «۱۷» نشانند «۱۸»، و اینکه را چون هباء در هوا فشانند. -----

----- (۱). لب: یاور. (۲). لب، فق، مب، مر: کار. (۳). سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. (۴). سوره یس (۲۶) آیه ۵۲. (۵). مب، مر: و اینکه. (۶). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۴. (۷). سوره نبأ (۷۸) آیه ۴۰. (۸). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۸. (۹). مب، مر: ابلیغ. (۱۰). دب، آج، لب، مر: هوا. (۱۱). لب، فق: باردار، آج: بارزوی. [.....] (۱۲). دب: ردا، آج: دوا. (۱۳). دب: باز کردم. (۱۴). آج شعر، مب نظم. (۱۵). مر: آن را سر بر آرد. (۱۶). همه نسخه بدلها بجز دب: بسریر. (۱۷). همه نسخه بدلها: سرور. (۱۸). مج، وز،



آج، لب، فق: بر نشاند. صفحه: ۳۳۷ پس قدیم - جل - جلاله - برای قطع شغب ساعیان (۱) و انکار مستنکران (۲) آنچه در اینکه امت ما خواست بودن (۳)، آن را مثالی در امت متقدم بنمود تا راه تعجب بسته شود و زبان استبداع شکسته شود، و بر زبان مبین شرع چنین فرمود که: سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حدو النعل بالنعل و القذة بالقذة، پس رجعت آخر زمان را که در عهد صاحب امر (۴) باشد، در اینکه (۵) آیت مثال کرد تا با او بیندازند چنان که پای نعل با پای نعل و پرتیر با پرتیر. گفت: ألم تر، نبینی، و معنی آن که نمی دانی؟ و اینکه از رؤیت قلب باشد نه از رؤیت چشم، و اینکه از برای مبالغت گفت در تصدیق اخبار او، یعنی تو را به چیزی (۶) که من گویم چنان باید که علم حاصل بود که آن را که معاینه در چیزی می نگرد. و اهل معانی گفتند: اینکه لفظی است موضوع، تعجیب (۷) و تعظیم را، عرب گویند (۸): هل رأیت مثل ما وقع لی، و الم ترالی ما یصنع فلان، تو هرگز دیدی اینکه واقعه که ما را افتاد، و می بینی که فلان چه می کند؟ و غرض از اینکه نه رؤیت قلب باشد و نه رؤیت بصر، و انما مراد آن است که: سامع را تعجب (۹) می آرد، و آن کار در چشم او بزرگ می کند، و سبیل هر چه در قرآن از اینکه معنی هست همه اینکه است. و ابو عبد الرحمن السلیمی در همه قرآن اینکه کلمه به سکون (را) خواند، و اینکه لغت قومی از عرب است چون «یا» به جزم بیفگندند و هم آمد ایشان را که «را» آخر کلمت است، او را ساکن بکردند، قالوا: الم تر، و انشد الفراء: الت سلیمی اشتر لنا دقیقا و اینکه لفظ با «الی» به کار دارند، کأنهم اجره مجری النظر (۱۰) قوله: وَ هُمُ الْوُفُءُ «واو» حال است، و «الوف» جمع کثیر باشد و «آلاف» ----- (۱). همه نسخه بدلها: شاغبان. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: مستکبران. (۳). آج، لب، فق، مر: بودند، وز: خواست بودن (به کسر حرف آخر). (۴). آج، لب، فق، مب، صاحب الامر. (۵). همه نسخه بدلها: به اینکه. (۶). مع، وز، آج: خبری. (۷). آج، لب، فق، مب، مر: تعجب، دب: تبعجیب. [.....]. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوید. (۹). وز، دب: بعجب. (۱۰). مع، وز: التظیر. صفحه: ۳۳۸ جمع قلیل بود، و «واو» حال در جمله ابتدا (۱) و خبر شود [۳۲۳-پ] یا «۲» در جمله فعل و فاعل. حَذَرَ الْمَوْتِ، نصب (۳) است علی انه مفعول له، کما تقول: فعلت ذلك مخافة الشر. ابن زید گفت: وَ هُمُ الْوُفُءُ معنی آن است که: مؤتلفه (۴) قلوبهم، دلهاشان موافق بود. و قوله: فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ «قول» اینکه جا مجاز است که خدای تعالی با ایشان سخن نگفت (۵)، همچنان است که گفت: فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۶)، و اگر شبهتی است (۷) که خدای تعالی با آسمان و زمین (۸) گفت، شبهت نیست که آسمان و زمین با او چیزی نگفتند، و از ایشان قولی نبود. و قوله تعالی: مُوتُوا، صورت امر دارد، و مراد تکوین است، و اینکه جملت عبارت بود از سرعت وجود مقدوری که وجودش مراد بود، کما قال (۹) تعالی: كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۱۰). آنکه تقریر آن کرد که خدای تعالی مفضل است بر بندگان خود در آیت، تقریر نعمت خود و کفران نعمت کافر نعمتان کرد، گفت: من (۱۱) نعمت می کنم، و لکن بیشتر مردمان شاکر نه اند، کافرند. قوله: وَ قَاتِلُوا، در او دو قول گفتند: یکی آن که خطاب ایشان است، و خدای تعالی چون ایشان از جهاد بگریختند ایشان را بمیرانید و زنده کرد، آنکه گفت: با سر جهاد شوی. و بعضی دگر گفتند: اینکه خطاب امت محمد است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - که امر کرد ایشان را به جهاد، و اینکه اولتر است برای آن که با (۱۲) اینکه قول کلام بر وجه خود بود و محتاج نباشد به محذوفی، و بر وجه اول تقدیر محذوفی باید کردن، من قوله: وَ قِيلَ لَهُمْ (۱۳) ...، برای آن که معنی اینکه است که: خدای تعالی ایشان را بمیرانید و پس با زنده (۱۴) کرد، و گفتند، ایشان را، او قال لهم، یا گفت ایشان را که: قتال کنی. ----- (۱). همه نسخه بدلها: مبتدا. (۲). دب: و یا ، مع، وز، لب، فق: تا. (۳). مب، مر: منصوب. (۴). مب، مر: مؤتلفه. (۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت. (۶). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. (۷). همه نسخه بدلها: هست. (۸). همه نسخه بدلها قولی. (۹). فق، مب، الله. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶۵. (۱۱). آج، لب، فق تقریر. [.....]. (۱۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۱۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷. (۱۴). آج، لب، فق، مب، مر: باز زنده. صفحه: ۳۳۹ و «قتال»، مقاتله بود، و مقاتله میان دو کس باشد، کالزار (۱) کردن با یکدگر، فعال به معنی مفاعله بود قیاسی مطرد است، و قتل نقض بنیه (۲) حیات بود. و قوله: فِي سَبِيلِ اللَّهِ مراد جهاد است به اتفاق. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای سمیع

لأقوالکم» (۳) «علیم باحوالکم» (۴)، بدانی که خدای شنواست و دانا، می‌شنود که شما چه می‌گویید، و داناست به احوال شما که در اینکه تعلل که می‌کنی در تقصیر در باب جهاد راست می‌گویی» (۵) یا نه. و وجه اتصال اینکه آیت به آیت مقدم آن است که، خدای تعالی باز نمود که: آنان که ایشان از جهاد بگریختند، با ایشان چه معاملت رفت. آنگه عقب آن جهاد فرمود تا ما را تنبیه باشد و تحذیر از مثل حال ایشان، اگر بگریزند یا تکاسل نمایند. *مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ* «۶»، سفیان ثوری گفت چون اینکه آیت فرود آمد: *مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا* «۷»، رسول- علیه و علی آله السّلام- گفت: رب زد امتی، بار خدایا امت مرا بیفزای؟ [۳۲۴-] ر خدای تعالی اینکه آیت فرستاد «۸»: *مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا*، گفت: بار خدایا؟ بیفزای امت مرا. خدای تعالی آن «۹» آیت فرستاد: *مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ* «۱۰»- الایة، گفت: بار خدایا؟ بیفزای امت مرا، خدای تعالی «۱۱» آیت فرستاد: *إِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ* «۱۲». «من»، استفهامی است. و «ذا» اشارت است، «الَّذِي» اسمی موصول است و ما بعده صله اوست. معنی آن است که کیست «۱۳» که قرض «۱۴» دهد به خدای! و علما خلاف کردند در معنی اینکه «قرض». اخفش گفت: خدای، قرض نه از ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۲). مج، وز، دب: بنیت، لب: بینه. (۳). آج، لب، فق، مب، مر ای. (۴). آج، لب، فق، مر: لأخوالکم. (۵). می‌گویی / می‌گویی، مج، وز، دب، مب، مر: می‌گویید. (۶). همه نسخه بدلها قرضا حسنا. (۷). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰. (۸). مب: فرو فرستاد. (۹). فق: ندارد، دیگر نسخه بدلها: اینکه. (۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱. (۱۱). دب، مب اینکه. [.....] (۱۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰. (۱۳). همه نسخه بدلها بجز مر آن کس. (۱۴). همه نسخه بدلها: قرضی. صفحه: ۳۴۰ سر حاجت می‌خواهد، و لکن چنان است که عرب گوید: لک عندی قرض صدق و قرض سوء «۱»، در کاری که در او مسامت و مسرت باشد، معنی آن که: کیست «۲» که کاری کند که چون قرضی شود، واجب بر خدای تعالی قضا و جزای آن. زجاج گفت: «قرض» در لغت بلای نیکو و بلای بد باشد، قال امیة بن ابی الصیلت: لا تخلطن خبیثات بطیبیة و اخلع ثیابک منها و انج عریانا کل امرئ سوف یجزی قرضه حسنا أو «۳» سیئا و مدین مثل ما دانا و قال آخر: نجازی القروض بأمثالها فبالخیر خیر و بالشر شر کسائی گفت: «قرض» هر عمل نیک یا بد بود که به سلف بدهی، یعنی بکنی تا با تو همچنان کنند. این کیسان گفت: «قرض» آن بود که چیزی بدهی تا «۴» مثل آن با تو دهند. خدای تعالی، اعمال ما را تشبیه کرد به قرض. چون جزای آن «۵» مثل آن در عقب او خواست بودن، پس «قرض» نام آن چیز است که بنده بدهد امید آن را تا عوض آن یا به «۶» از آن با او دهند. تشبیها بالقرض الّذی هو الدّین، قال لیبید: و اذا جوزیت قرضا فاجزه انما یجزی الفتی لیس الجمّل «۷» و اصل «قرض»، قطع بود، و منه المقراض. ناخن براه را مقراض برای اینکه گویند که آلت «۸» قطع باشد. و قرض که وام بود برای آن گویند که قطعه‌ای «۹» باشد که او از مال خود ببرد و بدهد. و «۱۰» اهل معانی گفتند: در آیت حذفی هست، معنی آن است «۱۱»: ----- (۱). اساس: صدق، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). همه نسخه بدلها آن کس. (۳). اساس: و، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). آج، لب، فق: که. (۵). مب، مر: جزای او در. (۶). دب: یابد، مب: پایه. (۷). لب، فق، مب، مر: حمل، تفسیر تبیان (۲/ ۲۸۵): ... غیر الحمل. (۸). همه نسخه بدلها قرض. (۹). اساس: قطعه / قطعه‌ای، آج، لب، فق، مب، مر: قطعه. (۱۰). همه نسخه بدلها بعضی. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب، مب که. [.....] صفحه: ۳۴۱ *مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ* «۱»، ای یقرض عباد الله [و] [اشاره] «۲» المحتاجین من خلقه، کیست که قرضی به بندگان خدای دهد و به محتاجان، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، كما قال: *إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ* «۳» ... و كقوله: *فَلَمَّا آسَفُونَا* «۴» ... و ایذا و ایساف از ما در حق او- جل جلاله- صورت نبندد. معنی آن است که: *يُؤْذُونَ* اولیاء الله و آسفوا انبیاء الله، و چنان که در خبر آمد که: خدای تعالی روز قیامت گوید [۳۲۴- پ] با بعضی بندگان: «۵» «۶» «۷» «۸» «۹» [عبدی] [اشاره] «استطعمتک» فلم «تطعمنی و استطقتک» فلم تسقنی و استکسیتک فلم تکسنی، بنده من؟ از تو طعام خواستم ندادی «۱۰»، شراب خواستم ندادی «۱۱»، جامه خواستم جامه‌ام ندادی. بنده گوید: بار خدایا؟ کی بود و چگونه بود! گوید: فلان بنده گرسنه از تو طعام خواست ندادی، و فلان

برهنه از تو جامه خواست [ندادی] [اشاره] «۱۲»، فلأمنعك اليوم فضلی كما منعته، من امروز فضل خود از تو باز گیرم چنان که تو از او باز گرفتی. پس قدیم - جلّ جلاله «۱۳» - آنچه تو به طعام و شراب «۱۴» به درویش دهی «۱۵» به خود حواله کرد، گفت: اگر طعام است و اگر شراب و اگر کسوت به من می‌دهی، برای آن که برای من می‌دهی. چون گفت در اینکه خبر که: به من می‌دهی «۱۶» و خواهنده منم - به اینکه معنی که رفت - در دگر آیت گفت من می‌گیرم: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ «۱۷» ...، و چون آیت را بر اینکه وجه حمل کنند قرض بر حقیقت خود باشد. و آیت را معنی حث بود بر قرض دادن به مستقرضان، ----- (۱). دب قرضا حسنا. (۱۲-۵-۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۶. (۴). سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۵. (۶). لب، فق: اطعمتك. (۷). آج، مب، مر: فلا. (۸). معج، وز: و استقیتك. (۹). معج، وز: استقیتك، دب، لب، فق: يسقى. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر و. (۱۱). مب، مر و. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت. (۱۴). معج، وز، دب و کسوت. (۱۵). آج، لب، فق، مب، مر از کسوت. (۱۶). معج، وز، آج، لب، فق: به من دهی. [.....] (۱۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۰۵. صفحه: ۳۴۲ برای آن که چنان که صدقه مستحب و مندوب است، قرض هم چنین است، که قرض فاضلتر، لقله - علیه السلام: رأيت مكتوبا على باب الجنة، بر در بهشت دیدم نوشته: «۱» الصدقة بعشرة» و القرض بثمانية» عشر، گفت: صدقه یکی به ده است، و قرض یکی به هژده «۳». گفتیم: یا اخی «۴» جبریل، چرا چنین آمد! و آن که صدقه دهد، نه برای آن دهد تا باز «۵» خواهد، و آن که قرض دهد بر «۶» آن دهد تا باز خواهد. گفت: بلی چنین است، و لکن نه هر که صدقه خواهد از سر حاجت خواهد، و آن که قرض خواهد آلا از سر حاجت نخواهد. بس صدقه باشد. که نه به مستحق رسد، و قرض آلا به مستحق محتاج نرسد. از اینکه سبب «۷» قرض از صدقه فاضلتر آمد. و نیز شاید تا «۸» قرض محمول بود بر صدقه، و برای آن قرض خواند آن را که آن را «۹» جزای خواهد بودن چون قضاء دین. یحیی بن معاذ گفت: عجب لمن یبقی له مال و ربّ العرش یستقرضه، عجب دارم از آن کس که او را مالی باشد در دست و رها کند، و خدای عرش از او قرض می‌خواهد. یکی را از اهل اشارت پرسیدند که: چرا خدای تعالی با استغنائش از ما محتاجان قرض خواست! گفت: تا باز نماید که دوستی ثابت هست از میان ما! برای آن که قرض از دوستان خواهند. و ابو سلمه روایت کند از ابو هریره از رسول - علیه السلام - که گفت: هر که «۱۰» چیزی به قرض به برادر مسلمان دهد، خدای تعالی به هر درمی به وزن کوه احد و ثبیر و «۱۱» طور سینا حسنات بنویسد او را [۳۲۵- ر] [اشاره]. ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز دب: بعشر. (۲). ضبط اساس: «بثمانية»، معج، وز، آج، لب، فق: بثمانية. (۳). دب: هجده، مب: هیجده، مر: هیژده. (۴). همه نسخه بدلها: ندارد. (۵). آج، لب، فق: که تابان. (۶). همه نسخه بدلها: برای. (۷). همه نسخه بدلها: از اینکه کار. (۸). آج، لب، فق: که. (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: که بر آن. (۱۰). همه نسخه بدلها او. (۱۱). دب: و بیشتر از کوه، آج: و بو قییس و، لب، فق، مب، مر: و بیش و. صفحه: ۳۴۳ قوله: قرضاً حسناً، و اقدی گفت: محتسبا طیبه بها نفسه، قرض نیکو آن بود که برای خدای دهد و دلش به آن خوش بود. عبد الله مبارک گفت: قرض نیکو آن بود که مالش حلال بود. عمرو بن عثمان الصّیدفی گفت: آن بود که بدهی و منت نهدی. سهل بن عبد الله گفت: آن بود که عوضی چشم ندارد. فیضاعفه، تا مضاعف کند خدای آن را. قراء خلاف کردند. عاصم خواند و ابن ابی اسحاق و ابو حاتم در شاذ: «فیضاعفه» به نصب «فا» و به «الف». ابن عامر و یعقوب خواندند: «فیضعفه» به نصب «ا» و تشدید بی «الف». ابن کثیر و ابو جعفر خواندند: به تشدید و رفع، باقی خواندند: به «الف» و تخفیف و رفع «فا». آن کس که به رفع خواند، عطف کند علی قوله یقرض الله و گفته‌اند: بر استیناف «۲» علی تقدیر: فهو یضاعفه. و آن که به نصب خواند، به جواب استفهام کند به «فا». و تشدید و تخفیف هر دو لغت است، و حجت تشدید قوله: أضعافاً کثیره، و تفعیل تکثیر فعل را باشد. حسن بصری و سدّی گفتند: اینکه تضعیف جز خدای تعالی نداند، برای آن که آن را که خدای بسیار خواند آن را، چه اندازه باشد! قالوا و هذا كما قال: وَیُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا «۳». وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ یَبْصِطُ «۴»، و خدای تعالی روزی تنگ کند بر آن که خواهد و فراخ کند بر آن که خواهد، و

وقتی بر شخصی تنگ کند، و وقتی فراخ کند بر حسب مصلحت. و «قبض» به معنی امساک آمد فی قوله: وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ «۵»، ای میسکونها عن التَّفَقُّة. و «بسط» به معنی فراخ روزی «۶» آمد فی قوله: وَ لَوْ بَسَّطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ «۷»، و اصل در اینکه باب دست بستن و گشادن باشد، آنگه کنایت کردند ----- (۱). همه نسخه بدلها بجز دب فاء.

(۲). همه نسخه بدلها بجز دب: استثنا. [.....] (۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۰. (۴). کذا در اساس و همه نسخه بدلها: بیسط، قرآن کریم: بیسط. (۵). سوره توبه (۹) آیه ۶۷. (۶). همه نسخه بدلها: روزی. (۷). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷. صفحه: ۳۴۴ به اینکه از بخل و به آن از سخا، و ابو تمام می گوید در اینکه معنی: تعوّد بسط الکف حتی لو أنه ثناها لقبض لم تجبه انا مله و بعضی مفسران گفتند: مراد احیا و اماتت است. «قبض» مراد قبض روح است، و «بیسط» «۱» مراد بسط عمر، و گفته‌اند مراد آن است که: وَ اللَّهُ يَقْبِضُ، ای یقبض «۲» الصدقة، خدای صدقه بستاند و بیسط الخلف، و عوض بگسترد یعنی فراخ دهد و بسیار. و بعضی دگر «۳» گفتند: مراد قبض «۴» دلها و بسط آن است، برای آن که دادن و ندادن به دل تعلق دارد. آن را که خدای خواهد، توفیق دهد تا دلش گشاده و فراخ شود به دادن، و قبض کند دل آن کس که خواهد تا بخل و امساک کند. و مراد از آیت آن بود که: از مِة القلوب بید الله، زمامهای دلها به دست مشیت خداست، چنان که خواهد گرداند [۳۲۵-پ] که مقلب القلوب اوست. وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و مرجع و مآب با خداست، با او برند شما را تا جزا دهد هر کسی «۵» را بر وفق عملش. و قتاده گفت: «ها» راجع است با خاک، کنایه عن غیر مذکور، یعنی با خاک برند شما را، چنان که: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ «۶». و راوی خبر گوید «۷»: چون اینکه آیت فرود آمد، مردی بود در صحابه رسول- نام او ابو الدّحداح- بیامد و رسول را گفت: یا رسول الله؟ خدای از ما قرض می‌خواهد، و او از ما بی‌نیاز است؟ گفت: بلی، می‌خواهد تا شما را به بهشت برد. گفت: یا رسول الله؟ اگر من قرضی «۸» دهم به خدای- عزّ و جل- تو ضمان کنی برای من بهشت! گفت: آری، هر که او صدقه‌ای «۹» بدهد، مانند آتش در بهشت بدهند. گفت: یا رسول الله؟ و اهل من- امّ الدّحداح- با من باشد! گفت: آری. و گفت: اینکه دخترک خرد من دحداحه با من باشد! گفت: آری. گفت: دست به من ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، قرآن کریم: بیسط. (۲). آج، لب، فق،

مر ای یقبل، مب ای یبطل. (۳). مب، مر: دیگر. (۴). مب، مر: قبض. (۵). آج، لب، فق، مب، مر: کس. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. (۷). آج، لب، فق، مب، مر که. (۸). همه نسخه بدلها بجز وز: قرض. (۹). همه نسخه بدلها: صدقه. [.....] صفحه: ۳۴۵ ده. رسول- علیه السّلام- دست در دست او نهاد. او گفت: یا رسول الله؟ مرا دو خرماستان «۱» است، یکی به بالای مدینه و یکی به زیر مدینه، جز آن چیزی ندارم. هر دو قرض کردم بر خدای- عزّ و جل- رسول- علیه السّلام- گفت: نه، یکی قرض کن و یکی رها کن تا معیسه «۲» تو و عیال تو باشد. گفت: یا رسول الله؟ چون چنین می‌فرمایی، گواه باش که از اینکه دو خرماستان «۳» آن که بهینه است خدای راست، و آن حایطی است سیصد «۴» خرما بن در او، رسول- علیه السّلام- گفت: اذا یجزیک الله الجنّة، خدای تعالی به جزای آن بهشت به تو دهد. آنگه ابو الدّحداح بیامد و اهلش و فرزندانش در حدیقه بودند، گرد درختان می‌گردیدند و کاری می‌کردند، آواز داد و اینکه بیتها انشاء کرد: هداک ربی سبل الرّشاد الی سبیل الخیر و السّداد بینی من الحایط لی بالواد «۵» فقد مضی قرضاً الی التّناد «۶» اقرضته الله علی اعتماد بالطّوع لا منّ ولا ارتداد الا رجاء الضّعف فی المعاد «۷» فارتحلی بالنّفس و الاولاد و البرّ لا شکّ فخیر زاد قدّمه المرء الی المعاد «۸» امّ الدّحداح گفت: بارک الله لک فیما اشتریت، خدای تو را مبارک کناد آنچه خریدی. ابو الدّحداح «۹» اینکه بیتها بگفت «۱۰»: بعلک «۱۱» ادى ما لده و نصح انّ لک الحظّ اذا الحظّ وضح [۶۲۳-ر] قد متّع الله عیالی و منح بالعجوة السّوداء و الزّهر «۱۲» البلح ----- (۱). آج، لب، فق، مب، مر: خرما استان. (۲).

همه نسخه بدلها: معیشت. (۳). فق، مر: خرما استان. (۴). مج، دب، آج، مر: ششصد، وز، لب، فق، مب: شصده. (۵). آج، مر: بالزّاد، مب، فق: بالزّاد. (۶). مج، وز، آج، لب، فق: التّنادی. (۷). مج، وز: المعاد. (۸). دب گفت یا رسول الله. (۹). مج، وز: ندارد. (۱۰). مب نظم. (۱۱). اساس، مج، وز، دب: مثلک، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۲). مج، وز، دب: و الزّهو. صفحه:

۳۴۶ و العبد یسعی و له ما قد کدح طول الیالی و علیه ما اجترح امّ الدّحداح آنچه کودکان در دامن و آستین داشتند از ایشان بستد و بریخت، و آنچه در دهن داشتند از دهانشان بگرفت و بینداخت، و بیرون آمدند و با حدیقه دیگر رفتند. رسول- علیه السّلام- گفت: کم من عدق ردّاح و دار فیاح فی الجنّة لابی الدّحداح، گفت: بس درخت بزرگ و سرای فراخ که ابو الدّحداح را خواهد بودن در بهشت. قوله تعالی:

### [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]

#### [اشاره]

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّهُ لَمَلَكَ لَنَا تَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانًا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلًا غَلَبَتْ فِئْتَهُ كَثِيرَةٌ يَبِذْنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامنا وَانصبرنا على القوم الكافرين- (۲۵۰) فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲) [۳۲۶-پ] [اشاره]

#### [ترجمه]

بنی جماعت «۱» را از فرزندان یعقوب از پس موسی، چون گفتند پیغامبری را از ایشان بفرست برای ما پادشاهی «۲» تا کالزار «۳» کنیم در راه خدای، گفت: چنان باشد که اگر بر نویسند «۴» بر شما کالزار «۵» که کالزار «۶» نکنی، گفتند: چه بوده است [ما را] [اشاره] «۷» که کالزار «۸» نکنیم در ره خدای، و بیرون کردند ما را از سرها مان و فرزندانمان، [چون] [اشاره] «۹» نوشتند بر ایشان کالزار «۱۰» برگردیدند مگر اندکی از ایشان، و خدای داناست به بیداد کاران. و گفت ایشان را پیغامبرشان «۱۱»: خدای بفرستاد برای شما «۱۲» طالوت را پادشاه، گفتند: چگونه باشد او را پادشاهی بر ما، و ما سزاوارتریم به پادشاهی از او، و ----- (۱). آج، لب، فق: جماعتی. (۲). مج، وز، آج، لب، فق را. [.....] (۱۰-۸-۶-۵-۳). مج، وز، فق: کارزار. (۴). مج، وز، بر تو نویسند، آج، لب، فق: بنویسند. (۷-۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۱). مج، فق بدرستی که. (۱۲). اساس: ایشان، با توجه به مج و معنی کلمه تصحیح شد. صفحه: ۳۴۷ نداده اند «۱» او را فراخی از خواسته «۲»، گفت که خدای برگزید او را بر شما، و بیفزود او را زیادت در دانش و تن، و خدای بدهد پادشاهیش آن را که خواهد و خدای توانگر و داناست [۳۲۷-ر] [اشاره]. و گفت ایشان را پیغامبرشان که علامت پادشاهی او آن است که به شما آید تابوت، که در او وقار است از خدای شما، و مانده از آنچه رها کرد آل موسی و آل هارون، برگیرند آن را فریشتگان، در آن علامتی باشد «۳» شما را، اگر از جمله مؤمنان باشی. [۳۲۷-پ] چون ببرد طالوت لشکرش را، گفت خدای می‌بازماید شما را به جویی «۴»، هر که باز خورد از او نیست از من، و هر که

بنخورد» (۵) از آن او از من است، مگر آن کس که برگیرد کفی به دستش، باز خوردند از او مگر اندکی از ایشان چون در گذشت از او، و آنان که ایمان داشتند» (۶) با او گفتند نیست توانایی ما را امروز به جالوت و لشکرش، گفت آنان که دانستند که ایشان باز شوند با پیش خدای، بس گروه اندک که غلبه کند» (۷) گروه بسیار را به فرمان خدای، و خدای با شکیبایان» (۸) است. چون بیرون آمدند برای جالوت و لشکرش، گفتند ----- (۱). اساس: نه داده‌اند/ نداده‌اند. (۲).

معج، آج، لب، فق: از مال، وز: به فراخی از مال. (۳). معج، وز و. (۴). کذا در اساس: جوی/ جویی. (۵). آج، لب، فق: نخورد. (۶). معج: ایمان آرند. (۷). آج: غلبه کنند. (۸). معج، وز، آج، لب، فق: شکیبایان. صفحه: ۳۴۸ پروردگارا، بریز» (۱) بر ما شکیبایی و به جای دار پایهای ما، و یاری ده ما را بر مردمان ناگرویده» (۲) [۳۲۸- ر] [اشاره]. بشکستند ایشان را به فرمان خدای، و بکشت داود جالوت را، و بداد خدای او را» (۳) پادشاهی و حکمت، و باز آموخت او را از آنچه خواست، و اگر نه باز داشت خدای بودی» (۴) مردمان را بهری به بهری، تباہ گشتی زمین، و لکن خدای، خداوند فضل است بر جهانیان. اینکه آیتهای خداست که خوانیم ما آن را بر تو بدرستی، و تو از جمله پیغامبرانی. قوله» (۵): «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ، و «مَلَأَ» جماعتی معروفان باشند که یملؤون العیون، که به چشمها» (۶) در آیند، و چشم از ایشان پر شود از سادات و اشراف قوم، و او را از لفظ خود واحد نیامده است کالخیل و الإبل و الرّهط» (۷) و الجیش و النفر و القوم، و گفته‌اند» (۸): جمعش املاء آمده است، قال الشاعر: سط الاملاء و افتتح الدعاء لعل الله یکشف ذا البلاء من بعد موسی، یعنی از پس وفات موسی. إِذِ قَالُوا لَنَبِيِّ آلِهِمْ، چون گفتند پیغامبری را از ایشان. خلاف کردند در آن» (۹) پیغامبر که که» (۱۰) بود! قتاده گفت: یوشع بن نون بن افراییم» (۱۱) بن یوسف بن یعقوب بن [۳۲۸- پ] اسحاق بن ابراهیم بود. -----

----- (۱). لب: بریز. [.....] (۲). فق: ناگرویدگان. (۳). معج، وز، آج، لب، فق: به وی داد خدا. (۴). فق: بوی. (۵). مب تعالی. (۶). مب، مر ایشان. (۷). آج، لب، فق، مب: الرّهبة، مر: الرّهبة. (۸). آج، لب، فق، مب، مر که. (۹). همه نسخه بدلها بجز دب: در اینکه. (۱۰). آج، لب، فق، کی. (۱۱). دب، آج، لب، فق: افراییم. صفحه: ۳۴۹ سدّی گفت: نامش شمعون بود و برای آنش شمعون خواندند که مادر او را از خدا بخواست به دعاء. چون دعای مادرش را اجابت آمد و او را بزاد، گفت: سمع الله دعائی، و «سین» به لغت عبرانی «شین» گردد، و او شمعون بن صفتیه بن علقمه بن ابی یأسف بن قارون بن یصهر بن» (۱) قاهت» (۲) بن لاوی بن یعقوب بود. و دیگر مفسران گفتند: اشمویل» (۳) بود، و اینکه به زبان عبرانی اسماعیل بود، و هو ابن تالی» (۴) بن علقمه بن حام بن النهر بود. و مقاتل گفت: از نسل هارون بود. مجاهد گفت: اشمویل» (۵) بن هلقانا بود» (۶) ابو اسحاق و هب و سدّی و کلبی گفتند: سبب سؤال ایشان آن بود که چون موسی - علیه السلام - با جوار رحمت خدای رفت» (۷)، یوشع بن نون را خلیفه خود کرد، و او در میان قوم حدود توریت و احکام آن بر جای می‌داشت تا با پیش خدای شد. و او کالب را خلیفه کرد، تا به جای او بیستاد» (۸) و هم آن کرد تا خدای تعالی او را قبض روح کرد. از پس او حزقیل را خدای به پیغامبری بفرستاد، در عهد او احداث در بنی اسرایل» (۹) پیدا شد و عهد خدای فراموش کردند و بت پرستیدن گرفتند. خدای تعالی الیاس را به پیغامبری بفرستاد، و اینکه پیغامبران جمله که می‌آمدند به تجدید شرع موسی و اقامت احکام توریت می‌آمدند. و از پس الیاس، الیسع آمد به پیغامبری. چون خدای تعالی او را ببرد، فساد در میان بنی اسرایل» (۱۰) ظاهر شد و ایشان را دشمنی پدید آمد که او را بلشانا» (۱۱) گفتند، و ایشان از جمله قوم جالوت بودند و عمالقه بودند، ساحل بحر روم تا به مصر و فلسطین به دست‌ها گرفتند» (۱۲) و بر -----

----- (۱). معج، وز: مصهر بن، آج، فق: یضربن، لب، مب، مر: نصر بن. (۲). دب، آج، لب، فق: فاهت، مب، مر: فامت. (۳). دب: اشمویل، مب: اشمویل. (۴). معج، وز، آج، لب، فق: بابی، دب: بالی، مب: مالی. [.....] (۵). معج، وز، فق، مب، مر: اشمویل. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد، اساس با خطی متفاوت از متن آورده است. (۷). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: بایستاد، دب: باستاد. (۹-۱۰). معج، وز، دب، لب، مب، مر: اسرایل. (۱۱). مب، ملشانا، دب: بلسانا دیگر نسخه بدلها: بلشتا. (۱۲). دب: فرا گرفتند. صفحه: ۳۵۰ بنی اسرایل» (۱) مستولی شدند، و ایشان را می‌کشتند و برده

از ایشان می‌آوردند تا چهار صد و چهل برده از ملک زادگان<sup>(۲)</sup> ایشان به بردگی ببردند و جزیت بر ایشان نهادند، و توریت از ایشان بستند، و بنی اسرائیل<sup>(۳)</sup> از ایشان بلا و مشقت بسیار دیدند، و ایشان را پیغامبری نبود که تدبیر کار ایشان کند، از خدای می‌خواستند تا پیغامبری بفرستد که در پیش ایشان ایستد و با آن قوم کالزار<sup>(۴)</sup> کند. و سبط نبوت جمله هلاک شده بودند، از ایشان کس نمانده بود مگر زنی آبستن، او را بگرفتند و در خانه‌ای موقوف بکردند، ترسیدند که اگر دختری<sup>(۵)</sup> بزاید پنهان کند و به کودکی نرینه بدل کند از سختی رغبت بنی اسرائیل<sup>(۶)</sup> که می‌دید<sup>(۷)</sup> در پیغامبری که باشد در ایشان. و زن از خدای تعالی می‌خواست به دعا که: بار خدایا! مرا پسری روزی کن. خدای تعالی او را پسری بداد او را اشموئیل<sup>(۸)</sup> نام نهاد و گفت: سمع الله دعائی. و او چون از مادر جدا شد، تکبیر کرد خدای را - عز و جل - مادر او را چون بزرگ کرد<sup>(۹)</sup>، در بیت المقدس به پیری سپرد از جمله علمای بنی اسرائیل<sup>(۱۰)</sup> تا او را تربیت می‌کرد و توریت و علم [۳۲۹-۳۲۹] و احکام شرع<sup>(۱۱)</sup> می‌آموخت او را. چون بالغ شد و خدای تعالی خواست که او را به پیغامبری بفرستد، جبریل<sup>(۱۲)</sup> را فرستاد - و او در پهلوی آن پیر خفته بود - و پیر او را از چشم<sup>(۱۳)</sup> فرو نگذاشتی یک ساعت، و سخت مشفق بود بر او، و کس را بر او استوار نداشتی جبریل<sup>(۱۴)</sup> - علیه السلام - به آواز پیر او را ندا کرد، کودک از خواب بگست و گفت: ای پدر؟ تو خواندی مرا! گفت<sup>(۱۵)</sup>: نه، که ترسید که او بترسد. گفت: بخسب که خیر است. دگر باره آواز داد. کودک گفت: ای پدر؟ تو آواز دادی<sup>(۱۶)</sup> مرا! پیر گفت بخسب، و اگر آوازی شنوی -----

----- (۶-۱). مج، وز، دب، لب، مر: اسرائیل. (۳-۲). م: شاهزادگان. (۴). همه نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۵). همه نسخه بدلها بجز دب: دختر. (۷). دب: می‌دیدند. (۸). مج، وز، لب، فق، م: اشمویل. (۹). مج، وز، دب، م: بزرگ شد. [.....] (۱۰). مج، وز، دب، لب، م: بنی اسرائیل. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب: شرعی. (۱۴-۱۲). مج، وز، دب، م: جبرئیل. (۱۳). دب: از پیش چشم خود. (۱۵). دب، آج، لب، فق، م: پیر گفت. (۱۶). م: تو خواندی. صفحه : ۳۵۱ جواب مده. به بار سدیگر<sup>(۱)</sup> جبریل<sup>(۲)</sup> پیدا شد و گفت: من جبرئیل<sup>(۳)</sup>، و خدای تعالی تو را پیغامبری داد، بر خیز و پیغام خدای به اینکه قوم بر. او بر خاست<sup>(۴)</sup> و پیر را خبر داد. پیر گفت: آنچه خدای فرموده است به جای آر<sup>(۵)</sup>. او برخاست<sup>(۶)</sup> به دعوت کردن در میان قوم. او را باور نداشتند و گفتند: تعجیل می‌کنی<sup>(۷)</sup> به نبوت، و خدای تو را هنوز پیغامبری نداده است، و اگر تو پیغامبر خدایی، ما از تو آیت پیغامبری آن می‌خواهیم که از خدای در خواهی تا برای ما پادشاهی فرستد تا<sup>(۸)</sup> در پیش ما با دشمن ما قتال کند. و قوام کار بنی اسرائیل بر ملوک بودی، و جهاد مفوض<sup>(۹)</sup> به پادشاه بودی، و پیغامبر پادشاه را مشیر و مرشد بودی، و مؤید او به وحی از قبل خدای تعالی. وهب متبه گفت: خدای تعالی اشمویل<sup>(۱۰)</sup> را به پیغامبری بفرستاد<sup>(۱۱)</sup>، چهل سال پیغامبری کرد و کار بنی اسرائیل به استقامت باز آورد. آنگاه جالوت و عمالقه پدید آمدند<sup>(۱۲)</sup>، بنی اسرائیل گفتند: ابَعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. و ابو عبد الرحمن السلمي در شاذ خواند: «يقاتل<sup>(۱۳)</sup>» به «يا<sup>(۱۴)</sup>»، برای آن که فعل ملک را باشد و او مجزوم است به جواب امر. چون قوم چنین گفتند، او گفت: هَلْ عَسَيْتُمْ، «هل» استفهام است و «عسی» فعل مقاربت است. و نافع و حسن و طلحة بن مصرف «عسیتم» خوانند به کسر «سین» در جمله قرآن، و آن لغتی است. و باقی قراء به فتح «سین» خوانند، و آن لغت فصیح است. ابو عبید<sup>(۱۵)</sup> گفت: اگر «عسیتم» روا بودی خواندن، «عسی ربکم» هم روا -----

(۱). آج، لب: سوم. (۲). مج، وز، دب، لب، م: جبرئیل. (۳). آج، فق: جبریل. (۴-۶). دب، لب، م: برخاست. (۵). آج، لب، فق: آور. (۷). آج، لب، فق، م: مکن. (۸). همه نسخه بدلها: که. (۹). مج، وز، آج، لب، فق، م: مفروض. [.....] (۱۰). مج، دب، فق، م: اشمویل، وز: شمویل. (۱۱). آج، لب، م: م: و. (۱۲). م: پدید آمدندی. (۱۳). همه نسخه بدلها فی سبیل الله. (۱۴). همه نسخه بدلها: بالياء. (۱۵). م: ابو عبیده. صفحه : ۳۵۲ بودی. و «عسی» فعلی است جاری مجرای حرف فی امتناع التصریف، از او مستقبل نیاید، و اسم فاعل<sup>(۱)</sup>، و امر و نهی نیاید، جز فعل ماضی از او نیاید. پس اشمویل<sup>(۲)</sup> گفت ایشان را: چنان باشد که اگر قتال و جهاد بر شما نویسند، فرمان نبری و قتال نکنی! جواب دادند و گفتند: ما لَنَا [۳۲۹-۳۲۹] پ [أَلَا نُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

«ما» استفهامیه است، چه بوده است ما را که قتال نکنیم در ره «۳» خدای! وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا، «واو» حال است، یعنی و حال، حالی که ما را بیرون کرده‌اند از خان و مان «۴» و فرزندان خود. اگر گویند: چرا «ان» آورد اینکه جا، و عرب نگوید: مالک ان لا تفعل، و انما گویند: مالک لا تفعل، جواب گوئیم: هر دو لغت صحیح است، و در قرآن هر دو آمد، قال الله تعالی: ما مَنَّكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ «۵»، و قال تعالی: وَ مَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ «۶». کسائی گفت: «فی» مقدر است اینکه جا، معنی اینکه است: ما لنا فی ان لا- نقاتل، چیست ما را در آن که قتال نکنیم. فراء گفت معنی آن است «۷»: ما یمنعنا، چه منع کند ما را از آن که قتال کنیم، چون «ما لنا» به معنی «ما یمنعنا» باشد، لا بد «ان» باید «۸». و بعضی دگر گفتند: «واو» عطف مقدر است، و تقدیر اینکه است: ما لنا و لان لا نقاتل. و چون «واو» باشد، لا بد «ان» باید «۹» برای آن که «ان» مع الفعل در تأویل مصدر باشد، و مصدر اسم بود، و اینکه جا اسم باید تقول: مالک و ان تفعل کذا، و لا تقول: مالک و تفعل کذا. اخفش گفت: «ان» زیادت است «۱۰»، تقدیر اینکه است: ما لنا لا نقاتل فی سبیل الله. و چون «واو» و «لام» اضمار کند «۱۱» معنی آن باشد: ما را چه با آن که -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر نیاید. (۲). دب: اشموئیل. (۳). دب، فق، مب، مر: راه. (۴). لب، فق: خانمان. (۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. (۶). سوره حدید (۵۷) آیه ۸. (۷). همه نسخه بدلها که. (۸). ب، مر: باشد. [.....] (۹). دب که. (۱۰). مب و (۱۱). مب، مر: کنند. صفحه: ۳۵۳ کالزار «۱» نکنیم؟ چنان که: مالک و ان تفعل، تو را با آن چه کار که اینکه چنین کنی «۲»؟ و اینکه همه عبارات طریق تعجب است بر سبیل مبالغه، که چگونه ممکن باشد که با اینکه همه آفت ما کالزار «۳» نکنیم، و ایشان سراها «۴» ما به غضب «۵» فرو گرفته و فرزندان ما را به غارت [و برده] [اشاره] «۶» برده. و عبید بن عمیر خواند در شاذ: «و قد اخرجنا من ديارنا» بر فعل ماضی، چنان که فعل مسند باشد با دشمن، یعنی «۷» دشمن با ما چنین کرد «۸». و ظاهر کلام عموم است، و فحوا «۹» دلیل خصوص می کند برای آن که آنان «۱۰» که اینکه می گفتند ایشان را به بردگی نبرده بودند، و از سرای بیرون نکرده بودند، و لکن چون با خویشان ایشان اینکه معامله رفت، ایشان گفتند با ما رفته است، گفتند: اگر وقتی که عزیز و ممنوع بودیم، قتال نکردیم که حاجت نبود ما را به آن، معذور بودیم. امروز چون مقهور و مضطر شدیم، و پیغامبر هست، و پادشاه باشد، چه عذر آریم که قتال نکنیم؟ حق تعالی گفت با اینکه همه مبالغه که کردند باز نمود «۱۱» چون قتال بر ایشان نوشتند ثبات نکردند و بگریختند «۱۲»، مگر اندکی [۳۳۰-] ر [فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ، و در کلام حذفی هست که سیاق آیت بر او دلیل می کند، و تقدیر اینکه است: «فبعث الله لهم ملکا و كتب عليهم القتال فلما كتب عليهم القتال»، و بر جا «۱۳» بنه ایستادند «۱۴» مگر اندکی، و آن اندکی «۱۵» آن بودند «۱۶» که آب نخوردند از آن جوی که ----- (۳) -

(۱). مج، وز، دب، آج، فق، مب، مر: کارزار. (۲). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: با آن چه که چنین کنی. (۴). دب: کارهای، مج، وز، لب، فق، مب، مر: سراهای. (۵). لب، فق، مب: غضب. (۶). اساس، فق: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). آج، لب، فق، مب، مر و. (۸). وز، دب: کرده، آج، لب، فق، مب، مر: کرده با ما. (۹). اساس: فحوی/ فحوا، مب: فحوای. (۱۰). فق: آن نان/ آنان، دب: آنا. (۱۱). همه نسخه بدلها که. (۱۲). مج، وز، آج، فق، مر و بر جانب ایستادند، لب و بر یک جانب ایستادند. [.....] (۱۳). همه نسخه بدلها: جای. (۱۴). مر: نه ایستادند. (۱۵). دب، آج، لب، فق، مر: اندک. (۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود. صفحه: ۳۵۴ ذکرش بیاید، چون آب نخوردند به آب عبر کردند و برابر دشمن شدند و قتال کردند «۱». و الله عليم بالظالمين، و خدای تعالی ظالمان را به از آن شناسد که ایشان خود را، ایشان «۲» از گمان خود خبر دادند، و علم احوال ایشان بنزدیک خدا «۳» بود. حق تعالی گفت من دانام به احوال ایشان و نیات ایشان. و قال لهم نبيهم، گفت ایشان را پیغامبرشان اشمویل «۴»: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا، که خدای تعالی طالوت را بفرستاد برای شما به پادشاهی. و قصه او آن بود که مفسران گفتند: چون بنی اسرایل اینکه سخن گفتند و اینکه سختی کردند، خدای تعالی جبریل را فرستاد به اشمویل «۵» و عصایی و قرنی - اعنی سروی - روغنی در او کرده که آن را روغن قدس خواند «۶»، و گفت: خدایت سلام می کند و می گوید که پادشاه بنی اسرایل آن بود «۷» که



به بالای اینکه عصا برابر بود، و اینکه روغن بر سر او ریزی، گرد سر او برگردد و به رویش فرو نیاید. و از علامت او اینکه بود که چون از در سرای تو در آید، اینکه روغن «۸» به جوشیدن آید. چون شخصی چنین بود، سر او به اینکه روغن مدّهن بکن و به پادشاه «۹» بنی اسرائیلش کن. اشمویل «۱۰» کس فرستاد و بطون بنی اسرائیل را می خواند، و ایشان می آمدند و خویشتن «۱۱» به عصا اندازه می گرفتند «۱۲»، بالای کس «۱۳» با آن موافق نبود، و روغن در قرن ساکن بود. و طالوت را نام به سریانی ساذل «۱۴» بود و به عبری شاول «۱۵» بود، و از فرزندان ----- (۱). همه نسخه بدلها و ظفر یافتند. (۲). آج، لب، فق: اینان. (۳). همه نسخه بدلها: خدای. (۴). دب: اشمویل، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۵). دب: اشمویل. (۶). دب: گویند. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، مر: باشد. (۸). مج در او سرو، وز، دب، آج در اینکه سرو، لب، فق، مر در اینکه سر. (۹). همه نسخه بدلها: پادشاهی. (۱۰). مج، دب: اشمویل. [.....] (۱۱). مج، وز، دب: آج، لب، فق، مر: تنازل، مر: تناویل. (۱۵). آج، لب، فق: شاول، دب، (۱۳). دب: کسی. (۱۴). مج، وز، فق: ساذل، دب، آج: سازل، لب: شاول، دب: تنازل، مر: تناویل. (۱۵). آج، لب، فق: شاول، دب، مر: تناویل. صفحه: ۳۵۵ بنیامین «۱» بن یعقوب بود، گفتند: مردی دباغ بود ادیم کردی. عکرمه و سدّی گفتند: سقا بود، به چهار پای «۲» آب کشیدی از نیل. و گفته اند: مکاری بود، خربنده بود، خرش گم شد. در طلب خر می گردید با غلامی از آن پدرش، به در سرای اشمویل «۳» رسیدند، غلام گفت: اگر در نزدیک اینکه پیغامبر شویم «۴»، باشد که ما را خبر دهد از احوال اینکه چهار پای. در سرای رفتند، و آن قرن پیش اشمویل «۵» نهاده بود «۶» و روغن در وی. چون طالوت از در سرای در شد، و وجوه و اعیان بنی اسرائیل حاضر «۷»، روغن «۸» جوشیدن گرفت. طالوت بنشست و خواست تا حدیث چهار پای کند. اشمویل «۹» در او نگرید، گفت: بر پای خیز. او بر پای خاست، [۳۳۰-پ] آن عصا به بالای او باز گرفت هم بالای او «۱۰» بود. گفت: پیش من آی. طالوت، پیش «۱۱» رفت، آن روغن قدس بر سر او ریخت روغن گرد سر او چون اکیلی می گشت، و هیچ به روی «۱۲» او فرو «۱۳» نیامد. سر او به آن روغن مدّهن کرد و گفت: برو که تو پادشاه بنی اسرائیلی «۱۴». گفت: چگونه! گفت: خدای تعالی مرا فرموده است که تو را پادشاه «۱۵» بنی اسرائیل کنم. گفت: یا رسول الله! دانسته باشی که من از نزدیکترین اسباط بنی اسرائیل و از جمله اشراف ایشانم! گفت: بلی. گفت: آیت و علامت اینکه حدیث چیست! گفت: آن است که تو با خانه شوی، پدرت چهار پای باز یافته بود. آنگه اشمویل «۱۶» بنی اسرائیل را گفت: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا، خدای ----- (۱). فق: بنیامین. (۲). مج، آج، لب، فق، دب، مر: چهار پا. (۱۶-۹-۳). مج، دب، اشمویل. (۴). آج، لب، دب: شوم. (۵). دب: اشمویل. (۶). آج، لب، فق، دب، مر: نهاده بودند. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، مر: آن، فق، دب بودند. (۸). دب در آن قرن. (۱۰). دب: هم بالا با او، فق: هم بالای او. [.....] (۱۱). دب او. (۱۲). اساس: بروی/ به روی، دب، مر: بر روی. (۱۳). فق: فرود. (۱۴). دب: پادشاهی به بنی اسرائیلی، آج، لب: پادشاهی بینی اسرائیل. (۱۵). مج، دب: پادشاه، وز: پادشاهی. صفحه: ۳۵۶ تعالی طالوت را به پادشاهی بفرستاد و نصب کرد. ای عجب پادشاهی کم «۱» از نبوت و امامت است؟ چون نصب پادشاه از قبل خدای باشد، نصب امام چرا به تو مفوض باشد! ایشان به انکار در آمدند که: أَنِّي يَكُونُ لَهَ الْمُلْكِ عَلَيْنَا، تا بدانی که قدیما بر آنچه خدای کرد منکران بودند، چگونه او را بر ما پادشاهی رسد! وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ، و ما به پادشاهی از او سزاوارتریم - الخنفساء «۲» فی عین امّها رامشنة «۳» - تزکیه خود به زبان خود می کردند که ما حق تریم و اولیتر به پادشاهی از او. ابلیس هم اینکه کرد: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ «۴» ...، و لکن نه با کسی کرد که تلبیس ابلیس بر او برود. آنگه به نقص او در آمدند که: وَ لَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ، او را دست فراخی «۵» در مال نداده اند، گمان بردند که استحقاق تقدّم به سعت مال باشد، ندانستند که به سعادت مآل باشد. نظر نه به مال است به مآل است، نظر به سعت است، و لکن در علم نه در مال. پیشوای «۶» باید تا از مال مایل باشد، نباید که به مال مایل باشد. چون به مال مایل بود. بخیل بود، و چون از مال مایل بود سخی بود، اینکه موجب تقدّم بود، و آن مقتضی تأخر، و لکن از آن جا که همت تو است، نظر تو به مال است و سؤال تو از اینکه «۷» حال است: یقولون ما مالی و مالی و مالهم و ما مال من ما «۸» مال یوما الی مال امالی علم

مالی» ۹ و ممالیء آمالی» آمالی لدی» و اموالی جواب داد: ان الله اصطفیه علیکم، گفت: خدای او را بر شما برگزید. وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، و او را بسطت «۱۰» و زیادت داد «۱۱» در علم و جسم، از شما عالمتر است. و مراد به بسطت «۱۲» جسم، شجاعت و قوت است، آن داند که شما ندانی و آن تواند که شما نتوانی [۳۳۱-ر] [اشاره]. به بالا از شما برتر است از آن، به قدر از شما -----

(۱) - (۱) مج: که. (۲) همه نسخه بدلها: الخنفساء. (۳) مب: راشیه، مر: رامشیه، چاپ شعرانی (۲/ ۲۹۰): ... امها فراشه. (۴) سوره اعراف (۷) آیه ۱۲. (۵) همه نسخه بدلها: دست فراخی. (۶) اساس، مج، وز، دب، لب، فق: پیش وای / پیشوای، آج: پس وی، مر: پیشوایی. (۷) همه نسخه بدلها: حسن. (۸) آج: قد. (۹) لب مالی امالی، فق امالی امالی، چاپ شعرانی (۲/ ۲۹۱) و هو مالی. [.....] (۱۰-۱۲). وز، فق: بسطه، مب: بسط. (۱۱) دب: داند، لب، فق، مب، مر: دارد. صفحه: ۳۵۷ بالاتر است، چون از شما والاتر «۱» است از شما بالاتر «۲» است: تَبَيَّنَ لِي أَنَّ الْقِمَاءَ ذُلَّةٌ وَ أَنَّ عَزَاءَ الرَّجَالِ طَوْلَهَا اِذَا بِيَّغَانَهُ «۳» که در علم بیشتر بود «۴» و به قوت بیشتر «۵»، بر خویشان «۶» و همگنان تقدّمش دادند «۷»، آن کس که به علم بیشتر و به قوت «۸» بیشتر و با اینکه از همه خویشتر «۹» بر بیگانگانش تقدّم نباشد! تا چو «۱۰» او را گفتند که کاری چنین رفت، گفت: به چه علت! گفتند: به علت صحبت. گفت: اگر به صحبت برسد، و به صحبت و قرابت «۱۱» نرسد! أَ تَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّيْحَابَةِ «۱۲» و لا- تکون بالصَّيْحَابَةِ وَالْقِرَابَةَ! ثم انشأ يقول: فَإِنَّ تَكَّ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ يَهْدَا وَالْمَشِيرُونَ غَيْبٌ وَ أَنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حِجَّتْ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَ اقرب گفته‌اند، برای آن گفتند که: أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ که در بنی اسرئیل «۱۳» دو سبط بودند: یکی سبط نبوت، و یکی سبط مملکت. سبط نبوت سبط لاوی یعقوب «۱۴» بود که موسی و هارون از آن سبط بودند، و سبط مملکت سبط یهودا بن یعقوب بود که داود و سلیمان از آن سبط بودند. و طالوت از هیچ دو نبود، از سبط بنیامین بن یعقوب بود، و با اینکه همه درویش است و مالی ندارد. اشمویل «۱۵» گفت: به اینکه چه تعلق دارد، خدای تعالی چو «۱۶» در او صلاحیت اینکه می‌بیند، او را برگزید بر شما و تفضیل و زیادت داد در اینکه دو خصلت، و باز نمود که: -----

(۱) - (۱) همه نسخه بدلها: بالاتر. (۲) همه نسخه بدلها: والاتر. (۳) اساس: بیگانه‌ی، مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: بیگانه. (۴) مج، وز، بد، لب، فق، مب، مر: بیشتراند. (۵) مج، وز، بد، دب، آج بود، دیگر نسخه بدلها اند. (۶) دب خویشتن. (۷) لب، فق: دارند. (۸) مب: که تعلیم او و قوت. (۹) فق: خویشتن، مب، مر: خویش. (۱۰) فق: چون، مب: چه. (۱۱) اساس: قربت، با توجه به مج و نیز فحوای عبارت بعدی، تصحیح شد. (۱۲) لب، فق، مب، مر: و الصَّحَابَةِ. [.....] (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، مر: بنی اسرئیل. (۱۴) همه نسخه بدلها: لاوی بن یعقوب. (۱۵) دب: اشمویل. (۱۶) دب، آج: چون. صفحه: ۳۵۸ او عالمتر از شماست. گفتند: او خر بنده است. گفت: اگر چه چنین است، او داناست و شما نادان، و آن که نادان باشد خر باشد، و خر بنده به هر حال [به از خر باشد و] [اشاره] «۱» بر خر، سایس و مستولی باشد. اگر چه خر بنده است در تحت امر خرش نکنند، خر اولیتر که در زیر امر او باشد. خری داشت بافسار، فسارش «۲» از دست او بستند، و افسری بر سر او نهادند بدل آن، تا پس از آن که «۳» بنده یک خر بود، خداوند سیصد هزار خر باشد «۴». اینکه حدیثها بر قول آن کس است که گفت: کان خر بندجا. وهب متبه گفت: دَبَاغٌ بُوْد، اِگَر چه دَبَاغٌ چَرَبٌ دَسْتُ بُوْد وَ اسْتَادُ «۵»، چو پوست، پوست سگ باشد دباغت پذیرد. کلبی گفت: وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ بِالْحَرْبِ «۶»، مراد به «علم» «۷» حرب است، علم کالزار «۸» نیک دانست تا مطابق و مناسب بسطت «۹» جسم بود که معنی او شجاعت است، اگر چه مردی شجاع بود «۱۰» که علم حرب «۳۳۱-پ» نداند کارش بر نیاید: الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشَّجْعَانِ هُوَ أَوَّلٌ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي وَ قَالَ- عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَرْبُ خَدَعَةٌ، هر دو به جمع در یک شخص کم باشد، آن را که قوت بود علم نبود، و آن را که علم بود قوت نبود: فاذا هما اجتماعا لنفس مرة بلغت من العلیاء کل مکان و چون هر دو به هم مجتمع باشند مرتبه دارند، «۱۱» اول علم باید پس قوت، برای آن که قوت بی علم به کار نیست، و علم بی قوت به کار است، نینبی که تا چگونه گفت: وَ لَرَبِّمَا طَعَنَ الْفَتَى أَقْرَانَهُ بِالرَّأْيِ قَبْلَ تَطَاعَنِ الْاِقْرَانِ اِگَر نه آن است «۱۲» که علم بر همه خصال از شجاعت و جز آن تقدّم دارد، آن -----

----- (۱). اساس، معج، وز، دب: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت افزوده شد. (۲). مب، مر: افسارش. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: خربنده. (۴). مر: شد. (۵). آج، لبز فق، مب، مر حاذق. (۶). معج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: و الجسم. (۷). همه نسخه بدلها علم. (۸). معج، وز، دب، آج، فق، مب، مر: کارزار. (۹). معج، وز، دب، آج، لب: بسطه. (۱۰). آج، لب، فق: شجاع است. [.....] (۱۱). آج، لب، فق، مب، مر او را. (۱۲). همه نسخه بدلها: نه آنتی. صفحه: ۳۵۹ شیری «۱» کز آن کمتر نبود شجاعت و قویتر از آدمی شجاع باشد، پس واجب کردی که از او به بودی: لو لا- العقول لکان أدنی ضیغم أدنی إلی شرف من الإنسان آنکه نیز شجاعان را بر یکدیگر تفاوت نبودی، تفاوت به تفاوت علم است: و لما تفاضلت النفوس و دبرت أیدی الکماء عوالی المران از بی علمی و بی رایبی بود که نادان بر دانا و ضعیف بر قوی، و جاهل بر عالم، و مأمور بر آمر، و رعیت بر امام زبان جهل دراز کرد تا به شکایت حکایت آن نکایت کرد: ۲ «حتی لقد قالت قریش انّ علیاً رجل شجاع لکن لا علم له بالحرب لله هم» هل کان فیهم احد أطول لها مراسا منی و أشد لها مقاساة لقد نهضت فیها و ما بلغت العشرين ثمّ ها أنا ذا قد ذرّفت علی السّین و لکن لا- امر لمن لا- يطاع، و به روایتی دیگر: لا رأی لمن لا يطاع. آنان که اینک گفتند که بودند! آنان بودند که او ایشان را درویشان «۳» می گفت: «۴» قبحا لکم یا اشباه الرّجال، و لا رجال حلوم الاطفال و عقول ربّات الحجال، أیها الشّاهدۃ ابدانهم الغائبۃ عنهم عقولهم المختلفۃ اهوؤهم ما اعزّ الله نصر من دعاکم و لا استراح قلب من قاساکم و لا قرّت عیون من آواکم»، کلامکم یوهن الصّم الصّیلاب، و فعلکم یطمع فیکم عدوکم المرتاب، و یحکم أیّ دار بعد دارکم تمنعون و مع ایّ امام بعدی تقاتلون، المغرور و الله من غرتموه، و من فاز بکم فاز بالسّیهم الاخیب، اصبحت لا- اطمع فی نصرتکم و لا اصدّق قولکم فرّق الله بینی و بینکم، و اعقبنی بکم من هو خیر منکم [۲۳۳-] ر] و اعقبکم بی من هو شرّ لکم امامکم یطیع الله و انتم تعصونه و امام اهل الشّام یعصی الله و هم یطیعونه و الله لوددت انّ معویة صارفنی بکم صرف الدّینار بالدّهرم اخذ منی عشرۃ منکم و اعطانی واحدا من بنی فراس بن غنم و الله لوددت انّی لم اعرفکم و لم تعرفونی لأنّها معرفۃ جرّت ندما- فی کلام طویل. بلی؟ چنین مختّان، چنان مرد را از اینکه جنس سخن گویند، بلی ----- (۱). لب، فق، مب، مر: شتر. (۲). آج: ابو هم. (۳).

دب: در روی ایشان. (۴). معج، وز، آج، لب، فق، مر: اولاکم. صفحه: ۳۶۰ چون جهان با شکونه «۱» گردد کاری در جهان مستقیم کی ماند: اذا وصف الطائی بالبخل مادر و غیر قسا بالفهاهه باقل و قال الشّهی للشّمس أنت خفیة و قال الدّجی یا صبح لونک حایل و طاولت الارض السّماء سفاهة و «۲» فاخرت الشّهب الحصى و الجنادل فیاموت زر إنّ الحیة ذمیمة «۳» و یا نفس جدی انّ دهرک هازل از اینکه حدیث رها کن که وقت برسد و اینکه بنرسد- هذا خطب یطم و امر لا یتم- عدنا الی ما کنا فیہ. و زاده بسطه فی العلم و الجسم، قیل: اراد طول القامة، بنی اسرایل بغایت «۴» دراز بودند و از ایشان به سری و گردنی درازتر بود. در میان جمعی می رفتی از همه سر برداشته «۵» و گردن فراشته بودی، تا پنداری شاعر او را گفت: فجاءت به سبط العظام کأنما عمامته بین الرّجال لواء برای اینکه به بالای آن عصا بود که از آسمان آوردند، بیانش: و زادکم فی الخلق بصطه «۶»، اگر نا اهلی را که نه از خانه نبوت و مملکت بود، چون اینکه دو خصلت در او یافتند اهلیت تقدّم و مملکت بنی اسرایل داشت، آن را که از خانه بود بل که خداوند خانه بود، اینکه دو خصلت با جمله خصال خیر در او بود بر چو «۷» تویی تقدّم نمی رسد او را! قولی دیگر آن است که: مراد به «بسطت جسم» قوت و شجاعت است در اینکه هر دو خصلت اجماع منعقد است که کس با او مقارب نبود او را، چه باشد اگر به طول طالوت نباشد طالوت با طولش از قتال جالوت و جولان با او قاصر و عاجز بود تا داود «۸» با قصر قامت اعلام قیامت به او نمود، نظر به طول نیست و به عرض، نظر به طول است و به عرض چه اگر آن بود و اینکه نبود، «کطول بلا طول و عرض بلا عرض» باشد. -----

----- (۱). دب، آج: باژ گونه. (۲). آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۳). معج، فق، مب، مر: دمیمه. (۴). دب: بسیار. (۵). مب، مر: بودی. (۶). سوره اعراف (۷) آیه ۶۹، کلمه «بسطه» در قرآنها چایی به صورت «بسطه» هم هست. (۷). دب، مر: چون. (۸). همه نسخه بدلها: داود/ داود. [.....] صفحه: ۳۶۱ کسی او را گفت: شجاعتت «۱» را حدی نیست، لو لا قصر

قامتک، اگر نه آنستی که قامتت کوتاه است، گفت: انّ الله تعالی لم یخلقنی طویلا و لا قصیرا لا ضرب الطویل فاقطه» (۲) و اضرب القصیر فاقطه. عبد الله [۳۳۲- پ] عیاس گفت: کانت ضربات علی ابکارا اذا استطال قد و اذا اعترض قط. ابن کيسان گفت: مراد جمال است، و طالوت نیکوتر بنی اسرایل بود و عالتر، و در تقدّم جای (۳) هست که جمال شرط است، آن جا که جماعت در قراءت و فقه و هجرت راست باشند به اقامت (۴) نماز که را پیش دارند! اصبحهم و جهها، آن را که نکو روی تر باشد. و الله یؤتی مُلکَه من یشاء، و خدای تعالی ملک به آن دهد که او خواهد، پس منکر مباحشی که طالوت پادشاه بود، که ملک نه به وراثت باشد، ملک خدا را است، به آن دهد که او خواهد، و به آن خواهد که دهد که سزاوار باشد. و الله واسع علیم، و خدای - جل جلاله - فراخ عطا و داناست، چون دهد بی اندازه دهد، و چون نهد به جای نهد، بخیل وار نهد و جاهل وار نهد. بنی اسرایل گفتند: اکنون آیت و علامت و دلالت پادشاهی او چیست! پیغامبر گفت (۵)، و قال (۶) إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ، علامت پادشاهی او أَنْ یَأْتِیکُمُ التَّابُوتُ، آن است که تابوت به شما آید، و قصه و صفت او - علی ما جاء فی التفسیر و ذکره المفسرون و اهل الاخبار - آن بود که گفتند: خدای تعالی تابوتی بر آدم فرو فرستاد در او صورت پیغامبرانی (۸) که از فرزندان او خواستند بودن (۹)، و خانه‌های ایشان تا (۱۰) به آخر زمان که خانه رسول ما - علیه السّلام - بود در آخر ایشان از یاقوتی صرخ (۱۱) و صورت و شبیح او در آن جا ایستاده در نماز، و حوله (۱۲) اهل بینه و اصحابه، و ----- (۱). همه نسخه بدلها: شجاعت تو. (۲). لب، فق،

مب، مر: فاقطه. (۳). دب، آج، مب: جایی. (۴). مج، وز، دب: امامت. (۵). مب قوله تعالی. (۶). اساس: و قالت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۷). دب، آج: اشموئیل. (۸). آج، لب، فق: در صورت پیغمبری. (۹). آج، لب، فق: خواسته بودند. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: را. (۱۱). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سرخ. (۱۲). آج: حوالیه، لب، فق: حواله، مب، مر: حوالی. صفحه: ۳۶۲ پیرامن (۱) او اهل البیت و اصحاب او بودند، و در پیش او جوانی شمشیر بر دوش نهاده، بر پیشانی او نوشته (۲): هذا اخوه و ابن عمّه المؤید بالنصر من عند الله، اینکه برادر و پسر عم اوست مؤید است به نصرت از قبل خدای - عزّ و جل - و خویشان و بنو اعمام و انصار و خدم و خول (۳) او گرد بر گرد او. نور سم اسب (۴) یکی از ایشان فردا قیامت نور آفتاب را غلبه کند. و اینکه تابوت طولش (۵) سه گز بود (۶) در عرض دو گز، و از چوب شمشاد بود در زر گرفته، به نزدیک آدم بود تا آنکه که او را وفات آمد به وصی خود سپرد شیث، آنکه فرزندان آدم را یک به یک می دادند تا به ابراهیم - علیه السّلام - رسید. چون ابراهیم را - علیه السّلام - وفات آمد، تابوت به اسماعیل سپرد که مهین (۷) فرزندان او بود. چون اسماعیل را وفات آمد، به نزدیک پسرش قیدار بنهاد. فرزندان اسحاق با او منازعه کردند، گفتند: نبوت از شما رفت (۸) تابوت با مدهی (۹)، از آثار نبوت جز اینکه نور با شما نماند، یعنی نور محمد - صلی الله علیه و آله [۳۳۳- ر] [اشاره]. قیدار گفت: اینکه وصیت پدر من است و من به کس ندهم. روزی خواست تا سر آن تابوت باز کند نتوانست و راه نیافت بر آن، و منادی او را ندا کرد که: یا قیدار؟ سر اینکه تابوت مگشای که تو را بر آن سبیل نیست، سر او نگشاید مگر پیغامبری. اینکه تابوت (۱۰) بر گیر و با نزدیک پسر عمّت بر - یعقوب اسرائیل الله، و بدو سپار. او برخاست و تابوت بر گردن نهاد و از زمین حرم بیامد و روی به کنعان نهاد و یعقوب به کنعان بود. چون قیدار (۱۱) به نزدیک یعقوب رسید، تابوت صریری (۱۲) و آوازی بکرد که یعقوب بشنید، فرزندان را گفت: سوگند می خورم که قیدار (۱۳) آمد و تابوت آورد، برخیزی تا به استقبال او رویم. آنکه برخاست و فرزندان با او برفتند. -----

(۱). دب، آج: پیرامن. (۲). مب که. [.....]. (۳). آج: احوال. (۴). آج: نور سیمای. (۵). مب بر. (۶). مج، وز، دب، مب، مر و. (۷). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: مهتر. (۸). همه نسخه بدلها: برفت. (۹). آج: تابوت باید به ما دهی، لب: تابوت ما به ما دهی. (۱۰). مب، مر را. (۱۱). اساس، مج، وز: قیدار. (۱۲). مج، وز: صیرگری. (۱۳). مج، وز: قیدار. صفحه: ۳۶۳ چون چشمش بر قیدار (۱) افتاد، بگریست و او را در بر گرفت (۲) و گفت: یا قیدار (۳)؟ تو را چه رسید که رویت زرد گشته است (۴) و تنت ضعیف! دشمنی به تو رسید یا معصیتی کردی از پس پدرت اسماعیل! گفت: اینکه هیچ نبود، و لکن آن نور که در پیشانی من بود انتقال افتاد، برای

آن چنین ضعیف و متغیر اللون شده‌ام. یعقوب گفت: کجا وضع کردی در دختران اسحاق! گفت: نه در زنی عربی جرهمی نام او غاضره یعقوب گفت: بخ بخ شرفاً لمحمد صلی الله علیه و آله لم یکن الله لیخرجه الا فی العریبات الطاهرات، خدای او را بیرون نیارد الا در زنان عربی پاکیزه. ای قیدار «۵»؟ من تو را بشارت می‌دهم. گفت: به چه! گفت: به آن که غاضره که اهل تو است بار بنهاد به پسری دوش شب. قیدار گفت: تو چه دانی، و تو به «۶» زمین شامی و او به «۷» زمین جرهم «۸» است! یعقوب گفت: به آن می‌دانم که دوش درهای آسمان دیدم که بگشادند، و فریشتگان را دیدم که رحمت و برکت فرو می‌آوردند، و نوری دیدم از میان آسمان و زمین چون نور ماهتاب، دانستم که آن برای شرف محمد است - صلی الله علیه «۹». پس قیدار «۱۰» تابوت به یعقوب تسلیم کرد، و او برگشت و روی به حرم نهاد، اهل او بار بنهاده بود به پسری، و او را حمل نام بر نهاده، و نور محمدی «۱۱» در پیشانی او بود. آنگه تابوت در میان بنی اسرائیل می‌بود تا آنگه که به موسی - علیه السلام - رسید. موسی توریت در آن جا نهادی و چیزی از متاع خود، تا آنگه که او را وفات آمد. آنگه دست به دست می‌گردید «۱۲» تا به اشموئیل «۱۳» رسید، و آنچه خدای تعالی یاد کرد در تابوت بود، و هو قوله: فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ. و در «سکینه» خلاف کردند. از امیر المؤمنین علی «۱۴» روایت کردند که: سکینه ---

----- (۵-۳-۱). اساس، مج، وز: قیدار. (۲). آج، لب، فق، مب، مر و پیرسید. (۴). همه نسخه بدلها: شده است. [.....] (۶-۷). آج، لب، فق، مر: بر، مب: در. (۸). همه نسخه بدلها: حرم، محتمل است اینکه کلمه در نسخه اساس بتوسط ناسخان تغییر داده شده باشد. (۹). مج و سلم، وز، دب، آج، لب، فق، مب و اله. (۱۰). اساس، وز: قیدار/قیدار. (۱۱). مج، وز، آج، لب، فق، مر: محمد. (۱۲). مج، وز: می‌کردند. (۱۳). مج: اشموئیل. (۱۴). دب، مر علیه السلام. صفحه ۳۶۴ بادی «۱» بود سبک جهنده «۲»، آن را دو سر بود، و روی چون روی آدمیان. مجاهد گفت: لها رأس كراس الهزة، سری داشت چون سر گربه و دنبالی چون دنبال گربه، و دو پر داشت. وهب متبه گفت: شکل سر گربه‌ای بود. [۳۳۳-پ] چون کالزاری «۳» بودی از آن جا آوازی پیامدی «۴» چون آواز گربه، ایشان را یقین شدی که ظفر خواهد بودن. سدی گفت: در آن جا طستی «۵» زرین بود. بکار بن «۶» عبد الله «۷» گفت: در آن جا روحی بود که سخن گفتی. چون ایشان را خلافتی پدید آمدی، سخنی گفتی که خلاف ایشان زایل شدی. عطاء بن ابی رباح گفت: آیاتی و علاماتی بود که ایشان شناختندی «۸» و ساکن شدنیدی به آن. قتاده و کلبی گفتند: «سکینه» فعلیه باشد من السكون، ای طمأنینه، یعنی هر جای که تابوت بودی ایشان را به آن تسلی و طمأنینه بودی. ربیع گفت: سکینه ای رحمه من ربکم. و قوله: بَقِيَّتُهُ، فعلیه من البقاء، و «ها» برای مبالغه است. مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ، مفسران گفتند: «آل» صله است اینکه جا، مراد آن است که: مِمَّا تَرَكَ مُوسَى وَ هَارُونَ، چنان که جمیل گفت: بثینه من آل النساء و ائمة یکن لآدنی لا وصال لغائب اراد من النساء. و «آل» در لغت نیز شخص «۹» باشد روا بود که مِمَّا تَرَكَ شخص موسی و هرون. و «آل» در جز اینکه جایگاه سراب بود، و اصل «آل» اهل بوده است ابدال کرده [اند] [اشاره] «۱۰» «ها» را به همزه لقرب مخرجهما «۱۱»، نبینی که چون تصغیر کنند ----- (۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۲۹۷):

ماری، قرطبی ۳/۲۴۹: ربیع. (۲). اساس: به صورت «جمنده» هم خوانده می‌شود. (۳). مج، وز، آج، فق، مب، مر: کارزار، دب: کارزاری. (۴). دب: بر آمدی. (۵). همه نسخه بدلها: طشتی. (۶). لب، مب: زرین بود نگارین. [.....] (۷). آج، فق، مب، مر: عبد الله بن عباس. (۸). لب، فق، مب، مر: ساختندی. (۹). آج، لب، فق، مب: شخصی. (۱۰). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۱۱). وز، آج، لب، فق: مخرجها، دب، مب، مر: مخرجها. صفحه ۳۶۵ گویند: «اهیل» با اصل برند. مفسران گفتند: در تابوت عصا «۱» موسی بود و پاره‌ها «۲» الواح. او «۳» چون الواح بینداخت بعضی از آن «۴» شکسته شد، و پاره‌ای از آن ترنجبین «۵» که از آسمان فرو می‌آمد در تیه، و دو لوح از الواح توریت و نعلین موسی و عمامه «۶» هارون. و تابوت در میان «۷» بنی اسرائیل بود. چون در چیزی خلافت کردند، آوازی از آن جا بیرون آمدی و حکم کردی از میان ایشان. و چون کالزار «۸» بودی بمزلت رایت در پیش داشتندی و به آن طلب فتح و ظفر کردند. چون بنی اسرائیل در خدای عاصی شدند، خدای تعالی عمالقه را بر ایشان مسلط کرد تا تابوت از

ایشان بستند» ۹، و سبب آن بود که: آن پیر را که «۱۰» اشمویل را پرورد- نام او عیلی «۱۱» بود- او را دو پسر بودند، و اینکه پیر حبر و عالم ایشان بود، و صاحب قربانشان بود. او را از آن جا طعمه‌ای «۱۲» رسم بودی. اینکه پسران او دست دراز «۱۳» کردند و خیانت کردند «۱۴» در قربان. و چون زنان در بیت المقدس نماز کردند، در ایشان آویختندی و ایشان را رنجه داشتندی. خدای تعالی وحی کرد به اشمویل که: عیلی «۱۵» را بگو که تو را دوستی فرزندان منع می‌کند از آن که ایشان را زجر کنی از خیانت در قربان من و اظهار فساد در قدس من، بر من است که اینکه مرتبه از تو بستانم، [۳۳۴-] و تو را و فرزندان را هلاک کنم. -----

(۱). مج، وز، مب، مر: عصای. (۲). اساس: بارها/ پاره‌ها، مج، وز، دب، مب، مر: پاره‌های. (۳). همه نسخه بدلها: موسی. (۴). همه نسخه بدلها بجز دب: از او. (۵). ترانجبین. (۶). آج، لب، فق، مر: ابراهیم و روایتی عمامه. (۷). آج، فق: میانه. (۸). مج، وز، آج، فق، مب، مر: کارزار، دب: کارزاری. (۹). آج، لب، فق، بستندی. [.....]. (۱۰). دب، آج، مر: پیر که. (۱۱). وز: عبلی، دب: بلی، مب: علی. (۱۲). مج، وز: ایشان را از اطعمه، دب: و او را، آج، لب، مب، مر: و ایشان را اطعمه، و ایشان را طعمه. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: پسران دست درازی. (۱۴). مب: کردند. (۱۵). دب: عیلا، مب: علی. صفحه: ۳۶۶ اشمویل، عیلی «۱» را خبر داد به اینکه. او بترسید، و دشمنی روی به ایشان کرد با لشکری عظیم. عیلی پسران را با لشکر به کارزار «۲» فرستاد و تابوت با ایشان بفرستاد «۳»، و عیلی ترسان می‌بود از آن احداثی که ایشان کرده بودند که دایره «۴» برایشان بود، او بر کرسی «۵» نشسته بود که یکی بیامد «۶» و خبر داد که: لشکر بنی اسرائیل شکسته شد، و پسران او را بکشتند و تابوت بردند. او از آن کرسی در افتاد و بمرد. کار بنی اسرائیل مختل شد و هرج و مرج پیدا شد، و متفرق شدند تا آنکه که خدای تعالی طالوت را پادشاهی داد، و ایشان را گفت: علامت ملک او آن است که تابوت با دست شما آید، و قصه او آن بود که: آنان که تابوت برده بودند، به دهی آوردند از دههای فلسطین- که آن را اردود «۷» گفتند- و در بت خانه‌ای که آن جا بود بنهادند و با زیر پای بت مهین نهادند. بامداد که در آمدند، بت در زیر تابوت بود و تابوت بر زیر. دگر باره تابوت زیر «۸» نهادند و بت بر زیر، دگر بار بامداد «۹» همچنان بود، بایستادند و پای آن بت به مسمارها بر پشت تابوت دوختند. بامداد که آمدند، دست و پای بت شکسته بود، و در زیر تابوت افکنده، و بتان همه به روی در آمده. تابوت از آن جا به در آوردند «۱۰» و به ناحیتی از نواحی شهر بنهادند. اهل آن «۱۱» ناحیت را دردی در گردن پدید آمد، و بسیاری از ایشان بمردند، گفتند: شما نمی‌دانی که کس با خدای بنی اسرائیل بس نباشد «۱۲»؟ اینکه ----- (۱). دب: عیلا، مب: علی. (۲). اساس: کارزا (کلمه خوردگی دارد، به ظن قریب به یقین کالزار بوده)، همه نسخه بدلها جز لب: کارزار، با توجه به لب و استعمال اینکه کلمه در موارد مشابه تصحیح شد. (۳). همه نسخه بدلها بر عادت. (۴). اشاره است به تعبیری از نوع: «دائرة السوء»، چنان که در قرآن مجید آمده است: سوره توبه (۹) آیه ۹۸ و سوره فتح (۴۸) آیه ۶. (۵). کذا: در اساس (یحتمل: کرسی)، همه نسخه بدلها: کرسی. (۶). مج، وز، مب: می‌آمد، دیگر نسخه بدلها: آمد، همه نسخه بدلها ناگاه. (۷). وز، آج، فق، مب، مر: ازدود. (۸). دب، مب: بر زیر. [.....]. (۹). مج، وز، آج، لب، فق: دگر بامداد، دب، مب، مر: دیگر بامداد. (۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: آن جا بر آوردند. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز دب: اینکه. (۱۲). دب: بر نیاید. صفحه: ۳۶۷ تابوت از اینکه شهر و اینکه ناحیت ببری. از آن جا به شهری دیگر بردند. خدای تعالی در آن شهر جانوری پدید آورد مانند موش، هر که را بزدی بکشتی تا در شبانروز «۱» بسیار مردم بمردند، از آن جا بیاوردند و به صحرا «۲» و جای «۳» در زیر خاک کردند. آنگاه آن جا آمدندی به طهارت کردن. هر کس که آن جا طهارت کردی، او را ناسور و قولنج پدید آمدی، در ماندند. آخر زنی بود از جمله سبی بنی اسرائیل از فرزندان پیغامبران، ایشان را گفت: ممکن نیست که شما را از اینکه بلا خلاص «۴» باشد تا اینکه تابوت در میان شما باشد، اینکه تابوت از زمین خود بیرون کنی تا برهی «۵». برفتند به اشارت آن زن، و گردونی بیاوردند و آن تابوت بر آن گردون نهادند، و در گردن دو گاو قوی بستند، و آن گاوان «۶» از ولایت خود بیرون آوردند، و سر ایشان در بیابان نهادند. خدای تعالی چهار فریشته را موکل کرد بر آن گاوان تا ایشان را [۳۳۴-] پ [

می‌راندند تا به زمین بنی اسرائیل. آنگه رسنها بگسستند و تابوت آن جا رها کردند، و ایشان برگشتند. بامداد که بنی اسرائیل بیرون آمدند از شهر (۷)، تابوت دیدند شادمانه شدند و برگرفتند و به سرای طالوت بردند، و کار او و مملکت او به حضور تابوت مستقیم شد. عبد الله عباس گفت (۸): فریشتگان برگرفتند در هوا و با بیت المقدس آوردند. قتاده گفت: تابوت (۹)، موسی - علیه السلام - در تیه رها کرد بتزدیک یوشع بن نون. او نیز آن جا رها کرد و فریشتگان از آن جا با تزدیک طالوت آوردند. ابن زید گفت: بنی اسرائیل بر کره گردن نهادند طالوت را (۱۰) چون تابوت با تزدیک او آوردند.

(۱). دب: شبانه روزی، لب: شبان روزی. (۲). مچ، وز: و به صحرا آوردند، دب: و به صحرائی آوردند، آج، لب، فق، مر: به صحرا آوردند، مب: و بر صحرا انداختند. (۳). آج، لب، فق، مب، مر: و جایب. (۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خلاصی. (۵). برهی / برهید. (۶). دب، مر را. (۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بنی اسرائیل از شهر بیرون آمدند. (۸). همه نسخه بدلها تابوت، لب را، مب را دیدند. (۹). دب را. (۱۰). دب: به کره طالوت را گردن نهادند، دیگر نسخه بدلها: ندارند. [.....] صفحه: ۳۶۸. *إِنَّ فِي ذَلِكَ،* یعنی در تابوت و قصه او و شأن او. *لَا يَأْتِيَهُ لَكُمْ،* آیتی و علامتی و دلالتی هست شما را. *إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ،* اگر هیچ به خدای ایمان داری، یعنی به آیت و دلالت آن کس منتفع شود که در او نظر و تأمل کند، و اینکه، مؤمنان کنند. عبد الله عباس گفت: تابوت و عصای موسی در بحیره طبریه است در دریای طبرستان، و پیش از قیامت از آن جا بر آرند، و اینکه در عهد صاحب الزمان باشد - علی ما جاءت به الروایة عن الصادقین - عليهم السلام. *فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ* (۱)، چون طالوت لشکر فصل کرد، ای خرج و شخص بهم، چون ببرد ایشان را. و اصل «فصل» قطع بود، یعنی چون ایشان را از قرارگاه خود بیاورد و جدا کرد، نظیره قوله: *وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ* (۲). چون طالوت (۳) لشکر بساخت و از بیت المقدس بیرون آمد، هفتاد هزار مرد مقاتل بودند. و گفته‌اند: هشتاد هزار کس از آن لشکر و از آن شهر باز نه ایستاد (۴) *أَلَّا يَبْرِيَّ* یا بیماری یا ناینایی یا معذوری، برای آن که چون تابوت بدیدند، متیقن شدند به نصرت و ظفر. طالوت گفت: مرا، اینکه جمع و انبوه حاجت نیست، هر کس که او به عمارتی یا به تجارتي یا کدخدایی یا اصلاح معیشتی مشغول بوده است با سر کار خود باید شدن. کسی باید که با من بیاید که جوانی بسیط (۵) باشد، فارغ دل که همه همت او قتال بود. از اینکه شرط هشتاد هزار مرد جمع شدند و به راه بیامدند. گرمای گرم بود و آب کم بود، گفتند: یا طالوت؟ اینکه راهی دراز است و آب کم است، از خدای در خواه تا جوی (۶) آب براند اینکه جا. طالوت گفت: من اینکه در خواهم از خدای و خدای اجابت کند، و لکن ابتلا کند شما را به آن. *إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ،* ای مختبرکم، خدای شما را امتحان و آزمایش می کند به جوی. جمله قراء «بنهر» مفتوحه الهاء خوانند [۳۳۵- ر] [اشاره]، و در شاذ حمید و ابن

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: فلما، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد. (۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۴. (۳). فق: جالوت. (۴). آج، لب: نایستادند. (۵). مچ، وز، دب: نشیط، که بر متن مرجح است. (۶). دب: خوب. صفحه: ۳۶۹. محیصن (۱) «بنهر» ساکنه الهاء خوانند. و اینکه دو لغت است، مثل: «شعر» و «شعر»، و «شمع» و «شمع»، و «صمغ» و «صمغ»، و «فحم» و «فحم». عبد الله عباس و سدی گفتند: جوی فلسطین خواست. قتاده و ربیع گفتند: آبی است از میان اردن و فلسطین خوش. و «ابتلاء» آن بود که گفت: *فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي،* هر که از اینکه جوی آب خورد، از من هیچ نیست، یعنی نه از اهل دین من است، بیانش: *فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي* (۲)، ... ای من اهل دینی. و هر کس که از اینکه آب باز نخورد او از من است، و از اهل دین و طاعت من است. و «طعم» به معنی شرب است اینکه جا. و اصل در طعام باشد، و اینکه جا مجاز است، و برای آن گفت که مراد ذوق است، نظیره قوله: *لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا* (۳)، ... و در اینکه آیت استشهاد اگر حمل بر عموم کنند در مأكول و مشروب اولیتر باشد، و لکن در آیت ما حمل جز بر مشروب نشاید کردن برای قرینه. آنگه استثنا کرد تا حرج نباشد، گفت: *إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ.* نافع و ابو عمرو و ابو جعفر خوانند: «غرفه» به فتح «غین»، و در شاذ جماعتی بسیار هم اینکه قراءت خواندند، منهم: عبد الله بن العباس و ابن ابی اسحاق و سلیمان التیمی و شیبه و ابو بحریه (۴) و ایوب. و باقی قراء «غرفه» بضم الغین خواندند، گفتند: دو لغت است، و

کسائی و ابو عبید «۵» گفتند: میان ایشان فرق آن است که «غرفه» به فتح «غین» مصدر باشد مَرَّةً واحدةً، من غرفت. و «غرفه»، اسم باشد، نام آن مقدار آب بود که در دست گنجد. گفتند: ایشان را که: از اینکه جوی مخورید «۶»، و اگر خورید «۷» بیشتر از کفی مخورید «۸»، امتثال نکردند و التفات نکردند، و همه از آن جوی آب خوردند، و تمام -----

----- (۱). اساس و همه نسخه بدلها: ابن محیص، با توجه به ضبط کلمه در مآخذ و منابع مربوط به اعلام تصحیح شد. (۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶، چاپ شعرانی (۲/ ۳۰۰): و من لم یطعمه فانه منی. (۳). سوره مائده (۵) آیه ۹۳. (۴). کذا: در اساس با، مج: لحرمة (بدون نقطه)، وز: بحرمة، چاپ شعرانی (۲/ ۳۰۱): ابو مخرمه. (۵). مب: ابو عبیده. (۶). دب، آج، لب، فق: مخوری/ مخورید. (۷). دب، آج، لب، فق: خوری/ خورید. (۸). دب، آج، لب، فق: نخوری/ نخورید. [.....] صفحه: ۳۷۰ خوردند الا اندکی که خدای تعالی استثنا کرد از او «۱»: إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ. و نصب او بر استثناست. و عبد الله مسعود به رفع خواند: *الْمَا قَلِيلٌ مِنْهُمْ*، چنان که شاعر گفت: و کل- أخ مفارقة أخوه لعمر أيبك إلا الفرقدان در آن اندک خلاف کردند که از آن آب نخوردند. سدی گفت: چهار هزار بودند، و جمله مفسران گفتند: سیصد و سیزده مرد بودند. و دلیل صحت اینکه قول، حدیث براء بن عازب است که گفت: رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- گفت ما را روز بدر: انتم اليوم على عدد اصحاب طالوت حين عبوا النهر و ما جاز معه الا مؤمن، شما امروز بر عدد اصحابان طالوتی «۲» که به جوی عبر کردند و هیچ کس با او عبر نکرد الا مؤمنی، و ما آن روز سیصد و سیزده [۳۳۵-پ] مرد بودیم. ای عجب اینکه عدد معین در اصحاب طالوت عجب نیست، و در لشکر پیغامبر روز بدر بدیع نیست، در اصحابان صاحب الزمان- عليه السلام- چه اعجوبت آمد و استبداع و استنکار، اگر نه محض عناد است. با یکدیگر گفتند: اینکه محال باشد ما را گفتن که بر کنار آب ایستاده آب مخوری «۳»، بیایی «۴» تا آب تمام باز خوریم و برگیریم، که «۵» از اینکه جا بگذریم دگر آب نباشد: تمتع من شميم عرار نجد فما بعد العشيء من عرار تا فردا «۶» اینکه ابلهان که آب نخورده باشند به «۷» تشنگی بمیرند، ما را مسکت «۸» و قوت باشد. اینکه بگفتند، و آب بسیار باز خوردند، و چهار پایان را سیراب کردند، و آن سیصد و سیزده مرد بهری نخوردند «۹» و بهری کفی آب بیش نخوردند. آنان که آب تمام خورده بودند، تشنگی برایشان غالب شد و لبهایشان سیاه شد. چندان که آب خوردند سیر نشدند، و بر کنار آن جوی بماندند ضعیف و بی قوت، و -----

----- (۱). آج، لب، فق: از ایشان. (۲). مج: طالوتید. (۳). مج، وز، مب، مر: مخورید. (۴). دب، آج، فق، مر: بیا، مب: بیاید. (۵). مب: گر، فق: چو. (۶). دب، مب، مر که. (۷). مب: از. (۸). همه نسخه بدلها: مکنت. (۹). لب، فق: بخوردند، مب، مر: خوردند. صفحه: ۳۷۱ عبر «۱» نتوانستند کردن و به کالزار گاه «۲» نرسیدند و به فتح حاضر نیامدند، و آنان که اندکی «۳» خورده بودند تن درست و قوی به جوی بگذشتند و از تشنگی هیچ زیان نرسید ایشان را. فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ، چون بگذشت به رود- یعنی طالوت- و آن جماعت اندک از مؤمنان سیصد و سیزده مرد که با او بودند، قالوا، گفتند- یعنی آنان که منافقان بودند- که آب بسیار خورده بودند: لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ، ما را طاقت نباشد و قوت با جالوت و لشکرش. اینکه بگفتند و از طالوت برگشتند. آی عجب، الله تعالی، هر وقتی سببی سازد و نشانه‌ای کند تا نفاق «۴» منافقان به آشکارا کند، و پرده از روی کار ایشان بردارد. در بدایت کار، آدم را محکی ساخت که ابلیس منافق «۵» به او از جمله مقدسان حضرت بیرون آورد، و گمانی که در حق او بردند به خیر خلاف آن آشکارا کرد، و سجده آدم در میانه «۶» سبب کرد «۷»، بیانش: أْبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ «۸». در عهد نوح- عليه السلام- غرس خرما نهادن «۹» و دفع هلاک قوم از «۱۰» وقت به وقت سبب ساخت «۱۱» ظهور نفاق منافقان آن امت را. در عهد طالوت، جوی سبب ظهور نفاق منافقان بنی اسرائیل کرد تا آنچه در دل داشتند بر صحرا نهادند. در عهد رسول، هم چنین فرمود: ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب «۱۲»، اگر آن جا جوی سبب کرد، اینکه جا دریای «۱۳» سبب کند. اگر جوی [۳۳۶-ر] اینکه کار را بشاید «۱۴» دریای بهتر بشاید «۱۵» خصوصاً که دریای «۱۶» -----

----- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبور. (۲). مج، وز، دب، آج، مر: کارزار گاه، فق، مب: کارزار.



(۳). آج، لب، فق: اندک، مر: آب. (۴). همه نسخه بدلها قومی. (۵). همه نسخه بدلها را. [.....]. (۶). آج، لب، فق، مب، مر: آدم آن وقت. (۷). دب، آج، لب، فق، مر که. (۸). سوره بقره (۲) آیه ۳۴. (۹). آج، لب، فق: نهادند. (۱۰). همه نسخه بدلها: آن. (۱۱). مر: خاست. (۱۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۹. (۱۳). آج، لب، فق، مب، مر: دریا. (۱۴). معج، دب: نشاید، مر: شاید. (۱۵). مر: شاید. (۱۶). دب، آج، مب، مر: دریا. صفحه: ۳۷۲ دیگر با او پیوندد با دو گردند «۱»: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ «۲». آن جا ایشان را گفتند: آب عذب است، و لکن مخوری که امتحان چنین آمد. و اینکه جا گفتند: آب دریا شور است و تلخ، جز از اینکه مخورید که تکلیف است، و تکلیف خوش نباشد. آنان را که گفتند از آن مخورید، هم «۳» از آن خوردند. و اینان را که گفتند جز اینکه مخوری «۴»، گرد اینکه «۵» نگشتند و یک شربه «۶» از آن نوش نکردند، لا جرم چنان که بخوردن نفاق ایشان ظاهر شد، به ناخوردن نفاق اینان نیز ظاهر شد تا در نفاق اینان برابر ایشان شدند تصدیقا لقول النبی - علیه السلام: سیکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة، از او محکی ساختند تا ابریز «۷» را از غش و دغل «۸» ابراز کنند «۹». اذا ما التبرحک علی المحکک تبین غشه من غیر شک ففینا الغش و الذهب المصفی علی بیننا شبه المحکک منافقان آنکه گفتند: لا طاقه لنا، از سر ضعف بصیرت و فتور عقیدت گفتند: ما طاقت نداریم، همانا بانفاق جمع جبر کردند منافق مجبر بودند، برای آن که خدای ایشان را آن تکلیف کرده بود، و ایشان گفتند: ما را طاقت نیست پس تکلیف ما لا یطاق می گفتند، مؤمنان چه گفتند آنچه خدای از ایشان «۱۰» باز گفت. قال الذین یظنون أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ، گفتند آنان که دانستند و متیقن بودند ملاقات خدای را. «ظن» اینکه جا به معنی علم است، برای آن که اینکه کنایت است از ایمان، و آنچه از باب ایمان بود علم باشد، ظن نباشد. و «ظن» در کلام عرب به معنی علم آمده است، چنان که شاعر گفت: فقلت لهم ظنوا بألفی مدیحج سراتهم فی الفارسی المسرد ----- (۱). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: تا در او گردند، مر: تا دریا گردند. (۲). سوره رحمن (۵۵) آیه ۱۹. (۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: همه. [.....]. (۴). همه نسخه بدلها هیچ. (۵). همه نسخه بدلها: آن. (۶). آج، فق، مب، مر آب. (۷). دب، آج، لب: اینکه نو، فق: آن نور، مب، مر: اینکه زر. (۸). مب، مر: غل. (۹). همه نسخه بدلها: پاک کنند. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای ایشان را. صفحه: ۳۷۳ و «ملاقات» و «لقا» را تفسیر برفت پیشتر از اینکه، و اصل او در لغت مقابله بود تا «۱» مقاربت، و حقیقت آن بر خدای روا نباشد، تقول «۲» العرب: التقی الجمعان، و تلاقی الفریقان اذا تقابلا. و اینکه از صفات اجسام باشد «۳»، و هر کجا در قرآن و اخبار آید کنایت بود از حضور به موقف قیامت برای جزای اعمال، و التقدير: قال الذین یعلمون أَنَّهُمْ مُلَاقُوا ثواب اللّٰه، و کذا قوله: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ «۴» ... ای لقاء ثواب ربّه. و از آن جماعت اندک بودند که با طالوت برفتند «۵»، چه گفتند: کَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ «۶»، ای جماعه [۳۳۶- پ] [اشاره]. و اینکه لفظی است جماعت را، لا واحد له من لفظه، کالقوم و الزهط و الثفر، و یجمع جمع السیلامه علی فئات و فئین. زجاج گفت: اشتقاق «فته» من فأتوت رأسه بالعصا اذا شققته «۷» بها، و فآیته ایضا. پس «فته»، فرقه باشد معنی و اشتقاقا «۸»، گفتند برای توطین نفس را و تسلیه قلب را: بس گروه اندک که ایشان غلبه کنند لشکر بسیار را به فرمان خدای، و خدای - جل - جلاله - با صابران است. حق تعالی در اینکه قصه چند جای «۹»، اندک را بستود، یکی آن جا که «۱۰»: فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ «۱۱» ...، و یکی آن جا که گفت: فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ. دگر اینکه جا که «۱۲»: كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ، بس اندک که غالب آید بر بسیار «۱۳». و دگر جا «۱۴» گفت: وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ «۱۵»، و دگر جا «۱۶» گفت: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ «۱۷» - الی غیر ذلک. ----- (۱). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: یا. (۲). لب، فق: يقول. (۳). همه نسخه بدلها: بود. (۴). سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰. (۵). مب: می رفتند. (۶). همه نسخه بدلها غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ «۷». فق: اشققه، مب، مر: اشققته. [.....]. (۸). معج، وز: اشتقاق. (۹). معج: جایی. (۱۰). همه نسخه بدلها گفت. (۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۶. (۱۲). آج، لب، فق، مب گفت. (۱۳). معج، وز: آید بسیار را. (۱۴). معج، وز، دب، آج، لب، فق: جای، مب، مر: دیگر جای. (۱۵). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. (۱۶). معج: جای، مب، مر: دیگر جای. (۱۷). سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

صفحه : ۳۷۴ و کثیر را بنکوهید» (۱) چند جای، فی قوله: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۲) وَ لَا يَعْقِلُونَ (۳) وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۴) لَا يُؤْمِنُونَ (۵)، و: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ (۶)، تا چندین لاف نرنی به کثرت، و طعن نرنی به قلت، و تکیه نکنی علی السواد الأعظم. دنییت (۷) سواد است و شعارت سواد است، تکیه‌یت (۸) بر سواد است و لاف از سواد است (۹)، سواد اینکه سواد (۱۰) تو را برابر (۱۱) سویدا و سواد است، اعنی سویداء القلب و سواد العین، ترسم کزین همه (۱۲) سیاهی دلت سیاه شده باشد، آنگاه آن (۱۳) سیاهی تعدی کند از دل به روی تا چنان که در دنیا سیاه دلی، در آخرت سیاه روی شوی که: وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ (۱۴) ...، اینکه کثرت مقال تو و کثرت محال تو از کثرت سواد تو است. آن مرد هم (۱۵) فخر به کثرت آورد که: أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا (۱۶) ...، و نمی‌دانی که در کثرتش خیر نیست: به قول ایزد خیر از کثیر دور آمد تو جهد کن که از آل (۱۷) کثیر باشی دور (۱۸) یقین بدان که اگر در کثیر خیرستی به چپ بودی و عقد کثیر عقد کثیر به چپ باشد و ره کثیر به چپ باشد (۱۹)، آن جا که صباء یمن بر اصحاب ----- (۱). فق: نیکوهید. (۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۵ و ۱۰۱، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۴، سوره نمل (۲۷) آیه ۶۱، لقمان (۳۱) آیه ۲۵. (۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۳، و ۹ مورد دیگر تعبیر «لا یعقلون» در قرآن کریم آمده است. (۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۳، سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۸، سوره غافر (۴۰) آیه ۶۱. [.....] (۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۰، سوره هود (۱۱) آیه ۱۷، سوره رعد (۱۳) آیه ۱، سوره یس (۳۶) آیه ۷، سوره غافر (۴۰) آیه ۵۹. (۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۴. (۷). کذا: در اساس «دنییت/ دنیایت»، نسخه به صورت «دنییت» هم خوانده می‌شود، مح: دست افرازت، وز: دست افدازت، دب، آج، لب، فق، مب، مر: دست افرازت. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تکیه‌ات. (۹). همه نسخه بدلها تا. (۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سودا. (۱۱). همه نسخه بدلها: بر اینکه. (۱۲). مب سویدا او. (۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آنگاه اینکه. (۱۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۶۰. (۱۵). همه نسخه بدلها: نیز. (۱۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۴. (۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اهل. [.....] (۱۸). فق، مب، مر: دور باشی. (۱۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر، عبارت: «ره کثیر به چپ باشد» را ندارد. صفحه : ۳۷۵ الیمین آید، شمال شقاوت بر اصحاب الشمال مشتمل شود همه را درهم پیچد، ایشان را که راست بوده باشند به راست ببرند، و ایشان (۱) را که کثر بوده باشند به چپ ببرند، تا ایشان (۲) از اینان، و اینان از ایشان جدا شوند، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (۳)، همچنان که آن عدد اندک منصور و مظفر آمدند- باذن الله- مثل اینکه عدد فردا منصور و مؤید باشند [۳۳۷-ر] بتأیید الله مع امام من اهل بیت (۴) رسول الله، مؤید من عند الله، مظفر من قبل الله، قائم بامر الله، مظهر لدين الله، داع الی کتاب الله، ناصر لاولیاء الله قاهر لأعداء الله، کلمه الله، امان الله، حجة الله القائم بقسط الله، و الذاب عن حریم الله، و الناصر لدين الله الذي قال له النبي- صلى الله عليه و آله: ۵) لو لم يبق من الدنيا الا- يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدی «یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملاً الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما، به کثرت خود و قلت او منکر، که نصرت نه به کثرت است، و ذلت نه به قلت است. نه کثرت موجب نصرت است، و نه قلت علت ذلت است، بل نظر به اینکه است که: كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ. شها همه فتح در سر رایت تست و اینکه نادره باز پسین غایت تست هر چند که لشکر عدو بی عدد است «کم من فئه قلیله» آیت تست قوله: وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ، آنگاه که بیرون آمدند یعنی لشکر طالوت- اینکه سیصد و سیزده مرد. و «بروز» خروج باشد، و «بارز» خارج باشد، و «براز» و «مبارزت» بر یکدیگر به در آمدن باشد قتال را، و «براز» (۶) زمین صحرا باشد، یقال: برز له ای خرج له. برای جالوت و لشکرهای او اینکه جماعت اندک در برابر آن جموع و جنود بایستادند. برای آن که به ایمان و اعتقاد درست رفته بودند. چون سواد ایشان دیدند از بیاض صفای اعتقاد زبان به دعای برگشادند که: «رَبَّنَا، پروردگار ما و سید ما، أفرغ عَلَيْنَا صَبْرًا، ای صب» (۷) علینا، صبر بر ما ریز. ----- (۱). همه نسخه بدلها: اینان. (۲). لب را. (۳). سوره شوری (۴۲) آیه ۷. (۴). مح: اهل البیت. (۵). آج، لب، فق: من اهل بیتی. (۶). مب، مر: برزی. (۷). دب، لب، مب، مر: صبه. صفحه : ۳۷۶ و اصل او از فراغ دلو [باشد] [اشاره] (۱)، یعنی اگر صبر در جایی است مثلا از آن چندان بر ما ریز تا آن جای

فارغ و تهی شود. وَ تَبَّتْ أَقْدَامُنَا، ما را ثبات قدم ده، یای ما بر جای دار. وَ أَنْصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، بار خدایا؟ ما را مدد فرست به دو چیز: به صبر و «۲» نصر، صبر بر ما و نصر «۳» بر دشمنان ما که کافراند. و در اینکه آیت اضممار و اختصاری هست، تقدیر اینکه است «۴»: فَانزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ صَبْرًا وَ نَصْرًا. فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ، ایشان بخواستند، خدای اجابت کرد صبر و نصرت «۵» فرو فرستاد، ایشان لشکر جالوت را به هزیمت کردند. و هزم و هشم و هضم و هضم همه کسر باشد، جز که بعضی از بعضی بیشتر. وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ، داود جالوت را بکشت. مفسران گفتند به الفاظ مختلفه و معانی متفقه که: از جمله آنان که با طالوت به جوی [۳۳۷-پ] بگذشتند، ایشا بود پدر داود- علیه السلام- با سیزده پسر. و داود به سال کمتر بود، روزی پیامد و پدر را گفت: ای پدر؟ من در قفا «۶» گوسپند «۷» می‌روم و قلا سنگ «۸» به دست گرفته هیچ نیست که من خواهم که به قلا سنگ «۹» بزنم و الا اصابت باشد، و هر که را بزنم به قلا سنگ «۱۰» بیفگم. پدر گفت: بشارت باد تو را که خدای تعالی روزی تو در قلا سنگ «۱۱» تو نهاده است. روزی دگر آمد و گفت: ای پدر؟ گوسپند «۱۲» می‌چرانیدم، در بیشه شدم شیری دیدم خفته، برفتم و بر پشت او نشستم و او را بتاختم، و او مرا نیاززد. پدر گفت: اینکه چیزی «۱۳» است که خدای به تو خواست. روزی دگر آمد و گفت: ای پدر؟ من در کوه می‌روم و خدای را تسبیح می‌کنم، هیچ سنگ نیست و الا به تسبیح من خدای را تسبیح می‌کند. پدر گفت: اینکه چیزی «۱۴» است که خدای تو را داده است. ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). معج، وز، دب به. (۳). همه نسخه بدلها بجز معج، وز: نصرت. (۴). همه نسخه بدلها که. (۵). معج، وز، آج، لب: نصر. [.....] (۶). همه نسخه بدلها: قفای. (۷). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مب که. (۸-۹-۱۰-۱۱). مر: فلاسنگ. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز دب: گوسفند. (۱۳). معج: خیری، مب: چیزهایی. (۱۴). معج: خیری. صفحه: ۳۷۷ چون دو لشکر روی به هم آوردند، جالوت کس فرستاد به طالوت تا پیش «۱» من آی به کالزار «۲» یا کسی «۳» را پیش من فرست، اگر او مرا بکشد ملک من شما را باشد، [و اگر من او را بکشم ملک شما مرا باشد] [اشاره «۴»]. طالوت [در ماند] [اشاره «۵»]، بفرمود تا در لشکر او ندا کردند که: کیست که به مبارزت جالوت بیرون شود، و من که طالوتم دختر به او دهم و ملک با او بخشم به دو نیمه! کس اجابت نکرد، که آن ملعون مهیب مردی بود و شجاع و منکر. طالوت پیغامبر را گفت: دعا کن خدای را و از خدای در خواه تا تو را خبر دهد از کار اینکه کافر. اشمویل دعا کرد. خدای تعالی جبریل را فرستاد و قرنی در او روغن قدس و تنوری از آهن، و گفت خدای «۶» می‌گوید: کشنده جالوت مردی باشد که اینکه قرن بر سر او نهند «۷»، روغن در قرن «۸» بجوشد و از قرن بیرون آید، و گرد سر او بر گردد چون تاجی، و به رویش فرو نیاید و در اینکه تنور آهن شود، اینکه تنور یک اندام «۹» او باشد نه بیش و نه کم. طالوت آن جماعت حاضران را بخواند و تجربت کرد، بر هیچ کس راست نبود، خدای تعالی وحی کرد که: اینکه مرد از فرزندان ایشا است، ایشا فرزندان خود را حاضر کرد، دوازده مرد شجاع تمام بالا جسیم و سیم، یک یک را عرضه می‌کردند بر آن قرن، و روغن هیچ نمی‌جنید. و در میان ایشان یکی بود به بالا از همه درازتر و به تن از همه ضخمت «۱۰»، هر بار او را عرض «۱۱» می‌کرد و فایده «۱۲» نبود. خدای تعالی وحی کرد بدو که: چه چشم در اینکه جسیم «۱۳» طویل زده‌ای که: انا لا نأخذ الرجال علی صورهم و -----

----- (۱). معج، وز: یا پیش، دب، آج، لب، فق، مب، مر: که با پیش. (۲). معج، وز، آج، فق، مب، مر: کارزار. (۳). اساس: تا کسی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴-۵). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: خدای تعالی. (۷). همه نسخه بدلها اینکه. (۸). همه نسخه بدلها: روغن در او. (۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲/۳۰۶): تنور باندام. [.....] (۱۰). آج، لب: ضخیتر. (۱۱). معج: عرضه. (۱۲). معج، وز: فایده. (۱۳). وز: جسم. صفحه: ۳۷۸ لکن نأخذهم علی صلاح قلوبهم، ما مردان را به صورت ننگریم و لکن ایشان را به صلاح دل ننگریم. اشمویل، ایشا را گفت: تو را فرزند دگر هست! گفت: نه. جبریل آمد که دروغ می‌گوید. پیغامبر گفت: چرا چونین گویی! خدای تعالی می‌گوید که: تو دروغ می‌گویی. گفت: خدای [۳۳۸-ر] راستیگر «۱» است، من دروغ می‌گویم، مرا پسری است کهترین

فرزندان است برای آن که کوتاه است و حقیر است، شرم داشتم که مردمان او را ببینند داود نام است. خود «۲» در میان مردم نیارم او را. او در کوه گوسپند «۳» می چراند. و داود- علیه السّلام- مردی بود کوتاه و حقیر، و زرد روی و بیمار شکل، ازرق چشم، اندک «۴» موی. طالوت گفت: ما برویم و او را ببینیم. برفت با جماعتی، او را یافت بر کوه گوسپند «۵» می چرانید، ورودی عظیم پیامده بود، و او آن گوسپندان «۶» را دو دو بر گردن می گرفت. و با اینکه کنار «۷» می آورد. چون طالوت او را بدید، گفت: اینکه است لا شک، اینکه که بر بهایم «۸» رحیم است، بر مردمان رحیمتر باشد. او را پیش خواند و آن قرن بر سر او نهاد، آن روغن در او بجوشید و گرد سر او بر گردید مانند اکللی. طالوت او را گفت: تو را افتد که با جالوت کالزار «۹» کنی و او را بکشی و از ملک من نیمه‌ای تو را باشد! و دختر خود را به تو دهم. اگر آن «۱۰» که یک کافر را بکشد با حیات صاحب ملک نیمه «۱۱» ملکش می‌برسد و دختر، آن کس که هزاران کافر را بکشد در حیات ارش دختر نرسد «۱۲» و از پس وفات او ملک. داود گفت: بلی. طالوت گفت: از خویشان هیچ یافته‌ای که قوت اینکه کار داری «۱۳»! گفت: بلی، وقتها شیر بیاید و تعرض گوسپند «۱۴» من کند یا پلنگ یا گرگ، من بگیرم ایشان را و دست در زفر «۱۵» ایشان کنم و بر درم و بیندازم. ----- (۱). مع،

مب، مر: راست گیر، دب: راستگیر، آج، فق: راستگو. (۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر هرگز. (۳-۵-۶). دب، آج، فق، مب، مر: گوسفند. (۴). مع: اندکی. (۷). مع، وز: کناری. (۸). آج، لب، فق، مب، مر چنین. (۹). مب: جنگ، دیگر نسخه بدلها بجز لب: کارزار. (۱۰). مع، وز، دب، آج، لب کس. (۱۱). آج، فق، مب، مر: ملکش یک نیمه. (۱۲). مب، مر: برسد. [.....] (۱۳). مب که با جالوت کارزار کنی. (۱۴). دب: گوسفند، آج، لب، فق: گوسفندان. (۱۵). آج: زیر. صفحه: ۳۷۹ گفت: بیا تا برویم. با لشکرگاه آمدند. داود- علیه السّلام- در راه که می‌آمد، سنگی آواز داد او را که: مرا بردار که من سنگ هارونم که فلان پادشاه را به من بکشت. بر گرفت و در توپر [ه] [اشاره ۱] نهاد. به سنگی دیگر بگذشت، آواز داد که: مرا بردار که من سنگ موسی‌ام که فلان پادشاه را به من کشت «۲». به سنگی دیگر رسید، آواز داد که: مرا بردار که من سنگ توام که هلاک جالوت در من نهادند. خدای تعالی مرا برای تو می‌داشت. بر گرفت و در توپر [ه] [اشاره ۳] نهاد. چون جالوت سلاح در پوشید و صفها کالزار «۴» راست کردند، جالوت بیرون آمد بر اسپ «۵» گرانمایه نشسته، و سلاح تمام پوشیده مبارزه خواست. طالوت اسپ نیکو بیاورد و سلاح تمام «۶»، تا داود «۷» در پوشید و بر نشست و پاره‌ای برفت و باز آمد. مردم گفتند: کودک است، بترسید. گفت: ائها الملک؟ اینکه سلاح نه ساز من است، و من کالزار «۸» به قوت خدای کنم نه به عدت و سلاح. مرا رها کن تا چنان کالزار «۹» کنم که مرا باید، گفت: تو دانی. آن سلاح بکند و پیاده شد، و آن توپر [ه] [اشاره ۱۰] در بر افکند و قلاسنک «۱۱» به دست گرفت و پیش جالوت آمد. و جالوت مردی مذکور بود به قوت و شدت «۱۲» و شجاعت، و به تنها «۱۳» بر لشکرهای گران حمله بردی، و ترک را که بر سر داشت «۱۴» [۳۳۸-پ] سیصد من آهن بود- علی ما جاء فی التفسیر. چون در داود نگرست «۱۵»، ترسی از او در دلش افتاد، گفت: تو آمده‌ای به «۱۶» قتال ----- (۳-۱). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد. (۲). دب بر گرفت،

مب، مر بر گرفت و در توپره نهاد. (۴). مع، وز، فق، مب، مر: صفهای کارزار. (۵). مب: اسب. (۶). دب، آج، لب، فق به او داد. (۷). دب: داود تمام، مب، مر: به داود داد او. (۸-۹). مع، وز، دب، فق، مب، مر: کارزار. (۱۰). اساس: ندارد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، همه نسخه بدلها سنگ. (۱۱). مب: فلاسنگ. (۱۲). مب: شوکت. (۱۳). مع، وز: بتنهایی. [.....] (۱۴). اساس از اینکه جا تا آخر اینکه مجلّد به صورت نو نویس و مغلوط است. (۱۵). آج، لب، فق، مر: نگرید. (۱۶). مع: بر. صفحه: ۳۸۰ من! گفت: بلی. گفت سلاح کجاست! گفت: سلاح من اینکه قلاسنک «۱» است. گفت: سنگ به سگ اندازند. گفت: تو از سگ بدتری «۲». گفت: لا- جرم گوشتت ببخشم از میان سباع زمین و مرغ هوا. گفت: با خدا گوشت تو ببخشیدم «۳». آنکه دست فراز کرد و یک سنگ بر آورد و گفت: به نام خدای ابراهیم و در قلاسنک «۴» نهاد، و دیگری بر آورد و گفت: به نام خدای اسحاق و در قلاسنک «۵» نهاد. و دیگری بر آورد و گفت: به نام خدای یعقوب و در قلاسنک «۶» نهاد، هر سه یکی شد او بینداخت.

خدای تعالی باد را موکل کرد تا آن سنگ را می‌برد تا بر میان ترک جالوت آمد، و به ترک فرو شد و به سر و پیشانی او بیرون شد» (۷) و از قفایش بیرون افتاد و در «۸» قومی آمد که در پس پشت او نشسته بودند، و سی مرد را بکشت و جالوت بیفتاد «۹» مرده، و لشکر به هزیمت رفتند «۱۰». داود بیامد و به پای جالوت در آویخت و او را پیش طالوت کشید و بیفگند، و مسلمانان شاد «۱۱» شدند و او را «۱۲» دعا کردند. چون با شهر آمدند، داود گفت طالوت را: وفا کن با آن وعده که کردی «۱۳». طالوت گفت: تو می‌خواهی «۱۴» دختر «۱۵» ملک را به حکم خود کنی بی‌صدائی! گفت: تو بر صدق «۱۶» شرط نکردی پیش از کشتن جالوت، و من چیزی ندارم که به صدق دختر تو دهم. طالوت گفت: من از تو چیزی نمی‌خواهم که «۱۷» نداری، که تو مرد کارزاری «۱۸»، و ----- (۴-۱). مب، مر: فلاسنگ. (۲). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بتری. (۳). مج، وز، دب، لب، فق: ببخشید، آج: ببخشید، مر: بخشیدم. (۵-۶). ضبط اساس در اینکه قسمت که به صورت نو نویس است «فلا سنگ» می‌باشد، با توجه به ضبط همین حکم در صفحات قبل اساس و به ضبط با قیاس مج، وز، دب، آج، لب، فق تصحیح شد. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: فرو شد. (۸). همه نسخه بدلها: بجز مر: و بر. (۹). مج: بیوفتاده. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: شدند، مب، مر: کردند. (۱۱). مج، وز، دب، آج، فق: شادمانه، لب، مب، مر: شادمان. (۱۲). همه نسخه بدلها بجز مر: و داود را. (۱۳). مب: ندارد، دیگر نسخه بدلها بجز مر: که مرا دادی. [.....] (۱۴). مج، وز، تا، دب، آج، لب، فق، مب که. (۱۵). مب با. (۱۶). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: صدائی. (۱۷). همه نسخه بدلها تو. (۱۸). دب، لب: مردی کالزاری. صفحه: ۳۸۱ ما را در اینکه کوهستان دشمنان «۱» هستند اغلف، یعنی ختنه نا کرده، چون دویست مرد از ایشان [بکشی] [اشاره «۲»] و به علامت غلفه «۳» ایشان با پیش من آری، من دختر به تو دهم. او بیامد به آن جا رفت، و ایشان را «۴» هر که را یافت می‌کشت و غلفه ایشان با رسته می‌کرد تا تمامی دویست کس را بکشت، و نشان را با پیش طالوت آورد. طالوت دختر به او داد و انگشتری ملک در دست او کرد، و داود بر سریر سروری بنشست و به عدل مشغول شد، و مردم به او اقبال کردند و مایل شدند به او. جماعتی مفسران روایت کردند که طالوت حسد برد بر داود، قصد کشتن او کرد. داود بگریخت و در کوهی پنهان شد، و طالوت در طلب او عالم خراب کرد، و هر کس از علما و احبار بنی اسرائیل که او را نهی کردند از کشتن او «۵»، او را بکشت تا در همه بنی اسرائیل جز یک زن نماند از نژاد علما، او را پنهان کردند- فی خرافات طویلۃ- که ظاهر قرآن از آن مانع است، من قوله تعالی: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ «۶»، و خدای تعالی اینکه معنی جز با کسی نکند از اطلاق لفظ «اصطفا» و آنچه آیت متضمن آن است که او معصوم باشد. و بعضی مفسران گفتند: [طالوت] [اشاره «۷»] پیغمبر بود، و اگر اینکه روایت درست باشد صغیره و کبیره در حق او ممنوع بود، پس اولی «۸» باشد که کتاب را صیانت «۹» کنند از حدیثهای مطعون. و گفته‌اند: طالوت چهل سال پادشاهی کرد و ملک به داود سپرد و با پیش خدای تعالی شد، و کار «۱۰» داود در ملک مقرر شد، و بنی اسرائیل جمله به او «۱۱» مجتمع ----- (۱). مج، وز، دب: دشمنانی. (۲). اساس که در اینکه قسمت نو نویسی است، ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: حلقه، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: و از ایشان. (۵). آج، لب، فق، مب: داود. (۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۴۷. (۷). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۸). مج، وز، دب: اولیتر آن، آج، لب، فق: اولیتر. (۹). اساس که نو نویس است: صلیبه، با توجه به مج تصحیح شد. [.....] (۱۰). اساس: و در کار، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب: بر او. صفحه: ۳۸۲ شدند. وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ، و خدای تعالی او را ملک «۱» داد و پادشاهی و نبوت، و او از فرزندان یهودا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم- علیه السلام- بود. ای «۲» عجب حق تعالی از داود «۳»، کشتن جالوت باز گفت، و عقیب «۴» او گفته «۵». من او را ملک دادم و حکمت، اگر آن که یک کافر را بکشت، [او را] [اشاره «۶»] ملک دنیا و پیغمبری رسید، آن که هزار «۷» را بکشت او را امامت و ملک آخرت نرسد! بلی، هم امامتش داد و هم ملک، و هر دو به لفظ ملک گفت، امّا امامت فی قوله تعالی: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكَاً

عَظِيمًا» (۸)، «کتاب» قرآن است، و «حکمت» نبوت، و «ملک» ملک امامت. اما ملک آخرت ففی قوله: وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا» (۹). وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ، باز آموخت او را (۱۰) آنچه خواست. بعضی مفسران دیگر (۱۱) گفتند: مراد صنعت (۱۲) درع (۱۳) است یعنی زره کردن. بیانش: وَ عَلَّمَنَاهُ صِنْعَهُ لِيُبْسِلَ لَكُمْ (۱۴). گفتند: هر روز درعی پرداختی و مبلغی فروختی تا از آن جا مالی عظیم جمع کرد. و بعضی مفسران دیگر گفتند: بیشتر از یک سال آن صنعت نکرد، و هر روز یکی تمام کردی، سیصد و شصت درع تمام بکرد. و درع نیک به او منسوب است و شعرا [۳۳۹-] در نظم و نثر بیاوردند. بعضی دیگر گفتند: مراد منطق الطیر و کلام النمل (۱۵) است. و گفته‌اند: زبور ----- (۱). دب، آج، لب، فق و حکمت. (۲). مب: اینکه. (۳). آج و. (۴). آج، لب، فق: عقب. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق، آن گفت. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: هزاران. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۵۴. (۹). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۰. (۱۰). مج، وز از. (۱۱). کذا: در اساس، مر، دیگر نسخه بدلها: ندارد. (۱۲). اساس که نو نویس است، صفت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۱۳). مج، وز، آج: دروع. (۱۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۰. (۱۵). اساس: النحل، مج، وز: الحکل و النمل، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۸۳ است، و گفته‌اند: آواز خوش است که حق تعالی کس را آواز چنان نداد که داود را. و (۱) چون در زبور خواندن آمدی، وحوش و سیاح پیرامن صومعه او بایستادندی، و طیر (۲) در هوا صف بر کشیدندی تا اگر کسی ایشان را به دست بگرفتی بی‌خبر بودندی. اگر آواز او به آب روان رسیدی، آب از رفتن و باد از جستن باز ایستادی. و آنان که آواز او شنیدند در عهد او مزامیر و انواع او تار و ملاحی بساختند. ضحاک گفت از عبد الله عباس که: مراد آن سلسله است که خدای تعالی برای او از آسمان فرو گذاشتی، روز حکم او چون در هوا حادثه پدید آمدی، آن سلسله بجنیددی و آواز کردی و او خبر یافتی از آن حادثه. و سر اینکه سلسله به مجزه پیوسته بود، و آخرش به بالای سر داود بود به قامت مردی ذی قوت، و احکامش قوت آهن بود، و رنگش رنگ آتش بود، و حلقه‌هایش گرد بود مفضل (۳) به انواع جواهر، مسمر به قضیها (۴) لؤلؤتر، هیچ خداوند عاقت و بیماری دست در او نزدی الا شفا یافتی. و آن سلسله در عهد داود- علیه السلام- به جای بینه و سوگند بود بین المدعی و المدعی علیه. چون کسی بر کسی دعوی کردی، پیش او حاضر آمدندی، او دعوی بشنیدی، آنکه مدعی را گفتی: بر خیز و سلسله بگیر. او دست بکشیدی، اگر بر حق بودی دستش به سلسله رسیدی، و اگر بر حق نبودی سلسله بر بالا شدی تا آنکه که بر آن مکر و خدیعت بساختند. و آن، آن بود که: مردی (۵) جوهر (۶) گرانمایه بود ودیعت پیش کسی بنهاد، به وقت مطالبت مرد گفت: ودیعت با تو دادم. به حکومت پیش داود افتاد [ند] [اشاره] (۷). مرد ودیعت دار بایستاد و عصا بگرفت و مجوف کرد، و آن جوهر در میان عصا بنهاد. چون مرد او را به حکومت پیش داود برد و دعوی کرد، او گفت: اینکه ودیعت که او می‌گوید، من به او داده‌ام. ----- (۱). آج، لب، فق: او. (۲). مج، وز: طیور. (۳). دب، آج، لب، مب، مر: مفصل. (۴). آج: فصها. (۵). دب، مر را. (۶). مج: ندارد، وز، دب، آج، لب، فق: جوهری. (۷). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۳۸۴ داود اول مدعی را گفت: برخیز و دست به سلسله دراز کن. مرد برخاست و گفت: بار خدایا؟ اگر دانی که من در اینکه دعوی بر حقم و اینکه ودیعت با او سپرده‌ام، و او را واجب است که با من دهد، دست من به سلسله رسان. دست دراز کرد و سلسله بگرفت. داود- علیه السلام- مدعی علیه را گفت: برخیز تو نیز دست به سلسله (۱) کن. او برخاست (۲) و آن عصا به دست گرفته (۳)، صاحب ودیعه را گفت: اینکه عصای من دار (۴) تا من اینکه سلسله بگیرم. آنکه گفت: بار خدایا؟ اگر دانی که اینکه ودیعت که او دعوی می‌کند به او رسیده است، و در دست او حاصل شده است، بار خدایا دست من به سلسله رسان. اینکه بگفت و سلسله به دست گرفت. داود- علیه السلام- از آن کار تعجب فرو ماند. جبریل آمد و گفت: دانی که اینکه مرد چه مکر کرد؟ و اینکه قصه شرح داد. داود- علیه السلام- مرد را بخواند. و جوهر از او بستد و مکر او بر مردمان آشکارا کرد، خدای تعالی اینکه (۵) سلسله برداشت. و خدای تعالی او را به کشتن جالوت صنعت درع در آموخت (۶) او را درع کردن و آیین (۷) درع در پوشیدن، او

درعی کرد که پیش از «۸» او کسی چنان درع نکرده بود. و «۹» درعی در پوشید که پیش از او و پس از او کس چنان درع در پوشیده بود، و آن درعی بود که سینه داشت و پشت نداشت. او را گفتند: ما بال درعک لا ظهر لها! قال: اذا ولّیت فلا ولّت «۱۰». و اگر او را حکمت داد از موعظه زبور، اینکه را حکمتی داد در مواظب بلیغه که فصحای عرب و عجم آن را گردن نهادند و بگفتند: کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق ما عدا کلام رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. و اگر داود را آواز دادی «۱۱» که مرغ از آواز او در هوا بماندی، او را آوازی داد که ----- (۱). مب دراز. (۲). اساس: برخواست، با توجه به معج تصحیح شد. (۳). معج، وز و. (۴). فق: نگه‌دار. [.....]. (۵). معج، وز: آن. (۶). همه نسخه بدلها: درع آموخت. (۷). مب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: و اینکه را. (۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. (۹). همه نسخه بدلها: و اینکه. (۱۰). آج: ولیت، معج: والت. (۱۱). همه نسخه بدلها: آوازی داد. صفحه: ۳۸۵ به یک نعره جانهای شجاعان از تن «۱» جدا شدی و روان گشتی. و اگر داود را در حکومت سلسله داد، اینکه را در حکمت گشایشی داد که هر حکمی که در اشکال «۲» سلسله بسته‌تر بودی «۳» به او گشاده شدی، تا رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت او را: اقضاکم علی، و صحابه گفتند «۴»: لا کانت معضله لم یکن لها ابو الحسن، در جهان مشکل مباد که نه آن را ابو الحسن باشد. وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ، ابو جعفر و نافع و یعقوب خواندند، و شبیه «۵» و ایوب در شاذ: «دفاع»، به کسر دال [۳۳۹-پ] و به «الف» اینکه جا و در سورة الحج، و دیگران بی «الف» خواندند، و اینکه اختیار ابو عبیده است برای آن که خدای - جل جلاله - دافع است و او را مدافع نیست. و قراءت اول اختیار ابو حامد «۶» است، و گفت: مفاعله چنان که از میان دو کس باشد از یکی باشد، چنان که: احسن الله عنک الدّفاع و عفاک الله، و طارقت الثعل و عاقبت «۷» اللّص و ناول الشیء. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: اگر نه دفع خداست مشرکان و کافران را، به مجاهد [ان] [اشاره] «۸» و مرابطان زمین را خراب کردند، و مسجدها بسوختندی و مسلمانان را بکشتندی. دیگر مفسران گفتند: مراد آن است که اگر نه خدای بلا دفع کردی به مؤمنان و ابرار از کفار و فجّار، زمین و هر چه در زمین بودی هلاک شدی. و رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی دفع کند به نمازکنان آنان را که نماز نکنند، و [به] [اشاره] «۹» زکات دهان از آنان «۱۰» که زکات ندهند، و به روزه داران از آنان که ----- (۱). همه نسخه بدلها: تنها. (۲). معج، وز، آج از. (۳). اساس: شدی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). معج، وز: می گفتند. (۵). اساس، مب، مر: شبه، آج: شیب، لب، فق: شیب، با توجه به معج تصحیح شد. (۶). معج، وز: ابو حاتم. (۷). اساس که نو نویس است: بما فیه، با توجه به معج تصحیح شد. [.....]. (۸). اساسی: ندارد، از معج افزوده شد. (۹). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۱۰). مر: آنان را. صفحه: ۳۸۶ روزه ندارند، و به حاجیان از آنان که حج نکنند، و [به] [اشاره] «۱» مجاهدان از آنان که جهاد نکنند. و اگر مردم همه جمع شوند. بر ترک اینکه اشیاء که قواعد دین است، خدای تعالی یک ساعت مهلت ندهد ایشان را. آنکه رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اینکه آیت را «۲» بخواند: وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ. و رسول - علیه السلام - گفت: لو لا عباد الله رّکع و صبیة رّضع و بهائم رّضع لصب علیکم العذاب صبا، اگر نه آنستی که خدای را بندگانی هستند راکع، و کودگانی شیر خواره، و بهایمی چرنده «۳»، عذاب بر شما ریختندی ریختنی. بارع جرجانی اینکه معنی برگرفت و نظم کرد: لو لا عباد للاله رّکع و صبیة من الیتامی رّضع و مهملات فی الفلات رّضع صب علیکم العذاب الأوجع محمد بن المنکدر روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفت: خدای تعالی به صلاح «۴» مسلمانان «۵» فرزندان «۶» را به صلاح دارد، و فرزند [زاد] [اشاره] «۷» گانش را و اهل سرایش را، و آن سراها «۸» که پیرامن او باشد، اینکه «۹» در حفظ و نگاهداشت خدای تعالی باشند تا او در میان ایشان باشد. قتاده گفت [خدای تعالی] [اشاره] «۱۰»: به کافر مؤمن را ابتلا کند، و به مؤمن کافر را ابتلا کند، و به مؤمن کافر را در عافیت دارد. عبد الله عمر گفت از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شنیدم که خدای تعالی به برکت بنده صالح بلا را از صد همسایه «۱۱» بگرداند. آنگاه عبد الله عمر اینکه آیه بخواند: وَلَکِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعَالَمِینَ، و خدای تعالی «۱۲» خداوند فضل و کرم و رحمت

است بر جهانیان، آنان که مستحق‌اند و آنان که مستحق‌نمانند، از آن جا که رحمت او واسع است بر مؤمن و کافر و بر و فاجر. ---  
 ----- (۱۰-۷-۱). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۲). همه  
 نسخه بدلها بجز مر: ندارد. (۳). لب: چرانده. (۴). معج، وز، آج مرد. (۵). معج، وز، دب، آج، لب، مر: مسلمان. (۶). همه نسخه بدلها:  
 فرزندان. (۸). همه نسخه بدلها: سربا. (۹). مر: ندارد، معج، وز، دب، آج، لب، فق: ایشان. (۱۱). معج، وز او. (۱۲). همه نسخه بدلها  
 بجز م: خدای عز و جل. صفحه: ۳۸۷ تلک آیات‌الله، اینکه آیات خداست، اشارت به آیات متقدم است از آنچه رفت از احکام  
 حلال و حرام و مسائل شرع و قصص اوایل و عبر و مواظ در او. نَلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ و ما بر تو می‌خوانیم بدرستی و راستی، یعنی  
 رسول ما که جبریل است از قبل ما و به فرمان ما بر تو می‌خواند. وَإِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ، و تو از جمله پیغام گذارندگان «۱» تا اینکه  
 آیات پیغام به خلقان گذاری «۲» تا ایشان را حجت نماند، حجت مرا باشد بر ایشان. قوله تعالی:

### [سوره البقره (۲): آیات ۲۵۳ تا ۲۵۷]

#### [اشاره]

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ  
 لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتِ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلُوا وَ  
 لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خَلَّةَ وَ لَا شَفَاعَةَ وَ الْكَافِرُونَ  
 هُمْ الظَّالِمُونَ (۲۵۴) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ  
 إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا  
 وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى  
 لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ  
 يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

#### [ترجمه]

[آن فرستادگانند به تفضیل «۳» دادیم بهری را بر بهری از ایشان. کس بود که سخن گفت خدای با او و برداشت بهری را پایه‌ها «۴»،  
 بدادیم ما عیسی پسر مریم را معجزها، و دست او قوی کردیم به جبریل «۵»، و اگر خواستی خدای کارزار «۶» نکردی آنان «۷» که از  
 پس ایشان بودند از پس آن که به ایشان آمد حجتها، و لکن مختلف شدند، از ایشان کس هست که ایمان دارد و از ایشان کس  
 هست که کافر است، و اگر خواستی خدای کارزار نکردندی و لکن خدای بکند «۸» آنچه «۹» خواهد [اشاره] «۱۰». ای آنان که  
 بگرویده‌اید هزینه کنید «۱۱» از آنچه ما روزی دادیم شما را پیش از آن که آید روزی که فروخت نباشد در او و نه -----  
 ----- (۱). وز، دب: پیغام گزارندگان. [.....] (۲). وز: گزاری. (۳). وز، دب، آج، لب، فق: تفضیل.  
 (۴). اساس: ندارد، معج، وز، آج، لب: پایها/ پایه‌ها. (۵). دب، آج، لب، فق امین. (۶). آج، لب: کالزار. (۷). معج: آیات، با توجه به  
 وز تصحیح شد. (۸). دب، آج: خدای کردی، فق: خدای می‌کند. (۹). فق می. (۱۰). اساس که نو نویس است، ترجمه ندارد، از معج  
 افزوده شد. (۱۱). فق: نفقه کنی. صفحه: ۳۸۸ دوستی و نه شفاعت، و ناگرویدگان «۱» ایشان بیداد گاران «۲» اند [اشاره] «۳». [۳۴۰-  
 ر] [خدای نیست خدای مگر او زنده پاینده، نگیرد او را «۴» خواب اندک و بسیار، مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در  
 زمین است، کیست آن کس که شفاعت کند بنزدیک او مگر به فرمان او، داند آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است، و



محیط نشوند» (۵) به چیزی از علم او مگر به آنچه او خواهد، فراخ شود علم او «۶» به آسمانها و زمین، گران بار نکند او را نگاه داشتن آن، و او بزرگوار و بزرگ است [اشاره] (۷). [زور نیست در دین، پدید آمد ایمان از کفر، هر که کافر شود به آنچه دون خداست و ایمان آرد به خدای دست در آویخته باشد به بند استوار، بریدن نیست آن را، و خدای شنوا و داناست] [اشاره] (۸). [خدای دوست آنان است که ایمان آرند] (۹) بیرون آرد ایشان را از تاریکی به روشنایی، و آنان که کافر شدند دوستان ایشان بتانند، بیرون آرند ایشان را از روشنایی به تاریکی، ایشان اهل دوزخ‌اند، ایشان در آن «۱۰» همیشه باشند [اشاره] (۱۱). -----

----- (۱). دب، آج، لب: ناگروندگان. (۲). مج: بیدادکان، با توجه به وز تصحیح شد. (۳). اساس که نو نویس است، ترجمه ندارد، از مج افزوده شد. (۴). مج عبارت «نگیرد او را» را ندارد، با توجه به وز افزوده شد. [.....] (۵). دب: نشود. (۶). دب، آج، لب، فق و ملک او. (۷-۸-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۹). دب، آج، لب، فق: ایمان دارند. (۱۰). وز، دب، آج، لب، فق جا. صفحه: ۳۸۹ قوله تعالی: تِلْكَ الرُّسُلُ، اشارت است به پیغمبرانی «۱» که نامهای ایشان در آیات مقدم برفت. و «رسل» جمع رسول باشد، و رسول پیغامگذار «۲» باشد، ما بهری را بر بهری تفضیل دادیم. قدیم- جل جلاله- در اینکه آیت باز نمود که: اگر چه ایشان از روی نام پیغمبری «۳» یکسانند، از روی درجه و پایه و منزلت متفاوتند به اعمالی که ایشان را هست و مقاماتی و اجتهاداتی، بر قدر آن ایشان را نزدیک من منزلت و درجت «۴» است. بعضی از ایشان مخصوص اند به آن که به ایشان سخن گفتیم بی واسطه، چون موسی - علیه السلام - و چون رسول ما - صلی الله علیه و آله «۵». مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ، اخفش گفت: مفعول از کلام بیفکنند، و تقدیر آن است: «من کلمه الله»، و چنین بسیار گویند «۶»، و در قرآن از اینکه بسیار است، منها قوله تعالی: أهدا الذی بعث الله رسولاً «۷»، و التقدیر: «بعثه الله»، و قوله: فیها ما تشتهیه الأنفس «۸»، و التقدیر: «تشتهیه النفس». و چون ابراهیم - علیه السلام - که او را به خلّت تخصیص کرد فی قوله تعالی: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا «۹»، و چون رسول ما صلی الله علیه و آله - که او را به کافه جنّ و انس فرستاد فی قوله: وَ ما أرسلناک إلا کافّة للناس «۱۰»، و اینکه قول مجاهد است. و مراد «۱۱» تفضیل، بیان درجات و استحقاق و منازل ایشان است بعضی بر بعضی. وَ رَفَعَ [بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ، و بعضی را به درجاتی و منازلی] [اشاره] «۱۲»، رفعت داد چون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سیدهم محمد - صلی الله علیه و آله و سلم «۱۳». آنگه از -----

----- (۱). مج، وز، دب، آج، لب: پیغمبرانی. (۲). وز: پیغام گزار. (۳). مج، وز: پیغمبری. (۴). مب: منزلتی و درجتی. (۵). مج، وز، دب، آج، لب: صلوات الله علیه. (۶). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بسیار کنند. (۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۱. (۸). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱، اساس و همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی (۳۱۳/۲): ما تشتهی النفس، انتخاب متن مبتنی بر ضبط قرآن مجید است. نیز قراءت مورد نظر ابو الفتوح همچنان که مرحوم شعرانی نیز بدان توجه داشته، ما تشتهی النفس بوده تا با جمله تقدیری بعد مناسب داشته باشد، ولی آیه‌های به صورت ما تشتهی النفس در قرآن مجید وجود ندارد. (۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۵. [.....] (۱۰). سوره سبأ (۳۴) آیه ۲۸. (۱۱). مج، وز به. (۱۲). اساسی: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۱۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: علیه و علیهم. صفحه: ۳۹۰ اینان باجماع «۱» پیغمبر «۲» ما بهتر است و فاضلتر، و از او فرود ابراهیم - علیه السلام - و علی ما جاء فی الاخبار - و ما را به تفضیل اینکه، راه نباشد، برای آن که تفضیل مکلفان بهری بر بهری به زیادت ثواب باشد نزدیک خدای تعالی، بیانش قوله تعالی: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ «۳» ...، دگر به زیادت علم باشد، لقوله تعالی: وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ «۴»، و قوله: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ «۵»، برای آن که ما را از روی عقل طریقی نیست، جز به سمع ندانیم. وَ آتینا عیسی ابن مریم البیّنات، و ما عیسی مریم را بیّنات دادیم، یعنی معجزات و دلالات از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص، و جز آن از معجزات او. وَ اَیْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ، خلاف کردند در او. بعضی گفتند: مراد جبریل است که «۶» روح نام جبریل است، و القدس هو الله، اضافه او با خود کرد: کعبد الله و رسول الله و بیت الله، اینکه قول حسن بصری است. عبد الله عباس گفت: «روح القدس» آن نام بود که [او] [اشاره] «۷» به آن احیاء موتی کردی چون او خدای را به آن نام بخواند [ی] [اشاره] «۸»، خدای تعالی مرده زنده کردی به دست او،

به دعای او، به معجزه او. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَيَّا أَقْتَلِلِ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، و اگر خواستی خدای قتال نکردندی با یکدیگر از پس اینکه پیغمبران «۹»، یعنی از پس آمدن ایشان به آیات و معجزات. آنچه بیان کرد که: مراد به «بعدهم» نه ظرف است و نه جهت است، مراد آیات و دلالات و بینات است، بقوله: مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ، و اینکه مَشِيَّتِ الْجَا «۱۰» باشد که خدای تعالی خبر می‌دهد از آن که کافران و عاصیان به اینکه نافرمانی که می‌کنند از اعجاز من نمی‌کنند، و من از منع ایشان عاجز نه‌ام «۱۱»، چه اگر خواهم «۱۲» ایشان را به قهر منع کنم و ----- (۱). اساس: با جماعتی، با توجه به معجزه و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). وز: پیغامبر. (۳). سوره حجرات (۴۹) آیه ۲۸. (۴). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱. (۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۹. (۶). مع، وز: چه. (۷-۸). اساس: ندارد، از مع افزوده شد. (۹). مع، وز، دب، آج، لب: پیغامبران. (۱۰). اساس: آنجا، با توجه به مع تصحیح شد. (۱۱). فق: نیم. [.....] (۱۲). مع، وز: خواهی. صفحه: ۳۹۱ ملجأ گردانم که جز مراد من نکنند، و لکن من چنان می‌خواهم که ایشان آنچه کنند و نکنند [از اختیار کنند] [اشاره] «۱»، نا مستحق جزای آن فعل شوند از نیک و بد. و همچنین بود تفسیر قوله «۲»: وَ لَوْ شِئْنَا لَأَتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا «۳» ...، و قوله: لَوْ شَاءَ [۳۴۰-پ] رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً «۴» و دلیل بر آن که «۵» اینکه مَشِيَّتِ او اکراه [و] [اشاره] «۶» الجاء است، نه مَشِيَّتِ اختیار، قوله تعالی بلا- فصل عقیب «۷» اینکه: أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ «۸»، تو اگر اکراه خواهی کردن مردمان را بر ایمان! یعنی نتوانی، من توانم «۹»، قوله تعالی: وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً «۱۰»، جمله اینکه اخبار آیات «۱۱» است از قدرت او بر منع ایشان و قهر و جبر ایشان. و آنچه گفت: اگر من خواهم نکنند، دلیل آن نکنند که چون می‌کنند او می‌خواهد، برای آن که معنی اینکه است که: باز نمودیم، و اینکه چنان بود که یکی از ما گوید «۱۲»: اگر سلطان خواهد جهودان به کنشت نشوند روز شنبه، و ترسایان خدای را ناسزا نگویند، و گبرکان نکاح محرمات نکنند، مراد نه آن باشد که سلطان می‌خواهد تا ایشان آن کنند، معنی آن باشد که سلطان اگر خواهد منع کند ایشان را به قهر، و لکن نمی‌خواهد تا منع به قهر کند برای صلاحی را، و اینکه روشن است. وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا، بینی که حوالت اختلاف به ایشان کرد، و همچنین حوالت ایمان و کفر فی قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ، «من» تبعیض راست، و «من» نکره موصوفه است، و التقدير: فبعضهم و «۱۳» فرقه آمنت و اخری کفرت، وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا، اینکه «۱۴» معنی دارد که گفتیم. وَ لَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ، و لکن خدای تعالی بکند آنچه خواهد چو از فعل او باشد، و او را مانعی نبود، یعنی کس او را از ----- (۶-۱). اساس: ندارد، از مع افزوده شد. (۲). مع، وز، دب، آج، لب، فق: قوله تعالی. (۳). سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. (۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۹. (۵). مع بر ایمان. (۷). دب، آج، لب، فق: عقب. (۸). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۹. (۹). مع، وز، دب، آج، لب و. (۱۰). سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۸. (۱۱). مع، وز، دب، آج، لب، فق: اینکه آیات اخبار. (۱۲). آج، لب: می‌گوید. (۱۳). مع، وز: ندارد. (۱۴). مع، وز، دب، آج، لب، فق: هم اینکه. [.....] صفحه: ۳۹۲ فعل خود بر حسب مراد خود منع نتواند کردن، و او همه کنندگان «۱» را اگر خواهد از آنچه می‌کنند منع تواند کردن تا اوّل و آخر آیت در معنی مطابق باشد. در خبر است که: مردی با امیر المؤمنین علی- علیه السلام- در حرب صفین بود، او را گفت: یا امیر المؤمنین؟ اخبرنا مسیرنا الی الشام اکان بقضاء من الله و قدر «۲»، خبر ده ما را «۳» از رفتن ما «۴» به شام «۵» به قضا و قدر خدای بود یا نه! گفت: و الله ما هبطنا وادیا و لا علونا تلعة و لا وطننا موطننا الا بقضاء من الله و قدر، گفت: به خدای که هیچ بلند بر نشدیم، و هیچ نشیب فرو نیامدیم، و پای بر هیچ جای ننهادیم الا به قضا و قدر خدا. مرد شامی گفت: یا امیر المؤمنین؟ فعند الله احتسب عنایی، پس رنجی که مرا در اینکه راه رسید همانا بر خدای نویسم که مرا در آن مزدی نباشد، چون می‌گویی به قضا و قدر خداست. امیر المؤمنین گفت: نه: ان الله قد اعظم لكم الاجر فی مسیرکم و انتم سایرون [و فی مقامکم و انتم مقیمون و لم تكونوا فی شیء من حال- تکم مکرهین و لا- ایها مضطربین و لا- علیها مجبرین، خدای تعالی] [اشاره] «۶» مزد شما عظیم «۷» کرد بر رفتگان «۸» در آن حال که می‌رفتی، و بر مقامتان در آن حال که مقیم بودی، برای آن که در هیچ حال مکره نبودی و ملجأ و مضطر نبودی. شامی گفت: یا امیر المؤمنین؟ کیف ذلک و القضاء و القدر

ساقانا و عنهما کان مسیرنا و انصرافنا، چگونه باشد اینکه قضا و قدر ما را به آن جا راند و از قضا و قدر رفتیم و آمدیم! و امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: «۹» یا اِخا اهل الشَّام لعلَّک ظننت قضاء لازما و قدرا «حتما لو کان ذلک کذلک لبطل الثَّواب و العقاب و سقط الوعد و الوعد من الأمر من الله و النّهی و ما کان المحسن اولی بثواب الاحسان من المسیء و لا ----- (۱). اساس: کند کار را، با توجه به مع تصحیح شد. (۲). چاپ شعرانی (۳۱۴/۲): قدره. (۳). اساس که نو نویس است: مرا، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: من، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). مع، وز تا. (۶). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد. (۷). مع، وز، دب، آج، لب، فق: بعظیم. (۸). آج: رفتنتان. (۹). لب، فق و. ۱» صفحه: ۳۹۳ الله المسیء اولی بعقوبه الذّنب من المحسن تلک مقاله عبده الاوثان و حزب الشیطان و خصماء الرّحمان و شهداء الرّور و قدریة هذه الامیة و مجوسها، انّ الله تعالی امر عباده تخیرا «و نها هم تحذیرا و کلف یسیرا، و لم یلزم عسیرا و اعطى علی القلیل کثیرا، و لم یطع مکرها و لم یعص مغلوبا، و لم یرسل الانبیاء لعبا، و لم ینزل الکتب الی عباده عبثا، و لم یخلق السّموات و الارض و ما بینهما باطلا، ذلک ظنّ الذّین کفروا فویل للذّین کفروا من الثّار، گفت: ای برادر اهل شام؟ همانا قضاء لازم و قدری حتم گمان بردی، اگر چنین بودی ثواب و عقاب باطل شدی، و وعد و وعید ساقط گشتی، و امر و نهی بی فایده بودی، و محسن به ثواب احسان اولی «۲» نبودی از مسیء و نه مسیء اولی «۳» بودی به عقوبت اساءت از محسن، اینکه مقاله بت پرستان است و لشکر شیطان و خصمان رحمان و گواهان دروغ و قدریان اینکه امت و مجوسیان. خدای تعالی بندگان را امر به تخیر کرد و نهی کرد به تحذیر و تکلیف آسان کرد، و الزام دشخوار «۴» نکرد، و بر تکلیف اندک آلایت «۵» بسیار داد، و طاعت او [۳۴۱-] به اکراه نداشتند، و معصیت او به غلبه بر او نکردند، و پیغمبران «۶» را به بازی نفرستاد، و کتابها به هرزه انزله نکرد، و آسمان و زمین و آنچه در میان آن است باطل «۷» نیافرید، اینکه گمان کافران است به خدای، وای بر «۸» ایشان از آتش دوزخ. شامی گفت: یا امیر المؤمنین؟ پس اینکه قضاء که فرمودی چیست! گفت: آن امر خداست به طاعت، و نهی او از معصیت، و وعده ثواب است بر آن، و وعید عقاب است بر اینکه، و ترغیب و ترهیب به طاعت و معصیت، و تمکین از فعل حسنه، و خذلان اهل عصیان بر معصیت، اینکه قضاء خداست افعال ما را، و قدر اوست اعمال ما را. امّا بیرون از اینکه ظنّ مبر، که ظنّ آن، عمل را احباط کند. شامی بر پای خاست «۹» شادمان، و گفت: یا امیر المؤمنین؟ فرجت عنّی فرج الله ----- (۱). اساس: تخیر، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲-۳). مع، وز، دب، آج، لب، فق: اولیتر. (۴). مع، وز: دشوار. (۵). آج: آلاء. (۶). مع، وز، دب، آج، لب: پیغامبران. [.....] (۷). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: بیاطل. (۸). مع، وز: ندارد. (۹). اساس: خواست، مع، وز: خاست. صفحه: ۳۹۴ عنک، مرا از [اینکه] [اشاره] «۱» شبهه فرج دادی که خدای تو را از مکاره فرج دهد، و اینکه بیتها انشا کرد- شعر: انت الامام الذی نرجوا «۲» بطاعته یوم المآب من الرّحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربّک بالاحسان احسانا ابو حنیفه النّعمان بن ثابت گوید: روزی در نزدیک صادق جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام «۳»- شدم، و او را سلام کردم. چون به در آمدم، موسی جعفر را دیدم در دهلیز سرا [به کتاب] [اشاره] «۴» نشسته- و سخت کوچک بود «۵»- خواستم تا او را امتحان کنم، گفتم: یابن رسول الله؟ اینکه یحدث الغریب عندکم، غریبی که به شهر شما رسد کجا قضای حاجت کند! گفت: از کنار جویها و زیردار میوه‌ها و پیرامن سرایها و رهگذرها و مسجدها اجتناب کند، و آن جا که خواهد جز اینکه قضای حاجت کند. گفت: چون اینکه بشنیدم از او در چشم من افتاد ترفع «۶» تمام، گفتم: یابن رسول الله؟ نیکو گفتی. مسأله دیگر بیرسم به دستوری! گفت: بیار. گفتم: معصیت بنده از کیست! در من نگرید و مرا گفت: بنشین تا تو را خبر دهم. من بنشستم، گفت: حال معصیت از چند وجه بیرون نیست: یا از خداست، یا از بنده، یا از خدا و بنده. اگر از خداست دون بنده، خدا از آن عادلتر است که بنده را به فعلی که او نکرده باشد مؤاخذه کند، که بس «۷» اینکه ظلم باشد «۸». و اگر از خدا و بنده است، پس او شریک بنده باشد «۹»، و قوی اولی «۱۰» باشد به انصاف و «۱۱» بنده ضعیفش. و اگر از بنده است تنها: فعلیه وقع الامر و الیه توجه النهی، و له حق

الثواب و العقاب، و وجب الجنة و النار، لا جرم امر به اوست، و نهی او راست، و ثواب و ----- (۱-۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). مج، وز: نرجو. (۳). اساس: علیهم السّلام، با توجه به مج تصحیح شد. (۵). مج، وز، فق: بودم. (۶). مج، وز، مب، مر: توقع، دب، آج، لب، فق: بوقع. (۷). مج، وز، دب، مب، مر: پس. (۸). مب: او ظلم کرده باشد. (۹). مج: شریک باشد با بنده. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: اولیتر. (۱۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. صفحه: ۳۹۵ عقاب متعلّق به اوست، و بهشت و دوزخ برای اوست. ابو حنیفه گفت، چون اینکه بشنیدم گفتم: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)، و بهری اهل علم اینکه معنی به نظم آوردند و گفتند «۲»: لم تخل أفعالنا اللّٰتی نذم بها احدی ثلاث خصال حین نأتیها إما تفرّد» (۳) «بارینا بصنعتها فیسقط اللّوم عنا حین ننشئها او کان یشرکنا فیها فیلحقه ما سوف یلحقنا من لایم فیها او لم تکن لالی فی جنایتها ذنب فما الذّنب الّا ذنب جانئها قوله: یا أئیّها الذّین آمنوا أنفقوا ممّا رزقناکم، خطاب است جمله مؤمنان را به انفاق و نفقه کردن. و خلاف کردند در او: حسن بصری گفت: مراد زکات است برای دو وجه: یکی امر خداست، و امر او بر وجوب باشد. و دگر آن که گفت: به وعید مقرون بکرد، و وعید [بر] [اشاره] «۴» ترک واجب باشد. و جماعتی دیگر گفتند: مراد نفقه عیال است، و امر بر وجه استحباب است و وعید نیست، در آیت بیشتر از اخبار نیست عن عظم یوم القیامه، و اینکه اختیار «۵» ابو القاسم بلخی است. و بعضی دیگر گفتند: عام است در زکات و صدقه و نفقه، و اینکه اولی «۶» است برای عموم فایده را. و حدّ رزق بگفته‌ایم پیش از اینکه: هر چه کسی را باشد که به آن منتفع شود، و کس را نبود که او را از آن منع کند. من قبل أن یأتی یوم» (۷) [پیش] [اشاره] «۸» از آن که [روزی آید که در او] [اشاره] «۹» بیع نباشد و دوستی نباشد و شفاعت نباشد. ابو عمرو و ابن کثیر می‌خوانند: لا بیع فیهِ ولا خُلَّةٌ ولا شَفَاعَةٌ - به فتح، ----- (۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۳۴. [.....] (۲). مج، وز: آورد و گفت: که بر اساس مرجح است. (۳). اساس: یفسر، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹-۸-۴). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۵). اساس: اخبار، با توجه به مج تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: اولیتر. (۷). مب لا- بیع، دب، آج، لب، فق یعنی روز قیامت. صفحه: ۳۹۶ بی تنوین، و باقی قرآء به رفع و تنوین. و «بیع»، استبدال المتاع بالثمن باشد، و نقیض او «شراء» بود، و به معنی «شراء» آید نیز. و لا- خُلَّةٌ، «خَلَّت» دوستی خالص باشد، کأنه من خلال القلب. و الخُلَّةُ الحاجه، و الخُلَّةُ الخصلة، و الخُلَّةُ ما کان حلوا من المرعی، و خلال الشّیء وسطه، و الخلل [۳۴۱-پ] شقّ فی الشّیء، و الخلّ الخلیل، و الخلّ الطّریق فی الرّمل، و الخلیل من الحیب من الخلّاه، و الفقیر من الخلّاه و هی الحاجه، قال الشّاعر - شعر: و ان أتاه خلیل یوم [مسئله] [اشاره] «۱» [یقول] [اشاره] «۲» لا- غایب مالی و لا حرم و لا شَفَاعَةٌ، و اصله من الشّفع و هو خلاف الوتر [برای آن که دوم] [اشاره] «۳» صاحب حاجت باشد، و نظر به اینکه معنی را گفت امیر المؤمنین «۴» - علیه السّلام: الشّفع جناح الطّالب، و آیت [به] [اشاره] «۵» اجماع مخصوص است برای آن که خلاف نیست از میان امت که شفاعت خواهد بودن. ما را با اصحاب وعید خلاف در آن است که ایشان گفتند: در زیاده «۶» و منافع باشد، و ما گفتیم: در اسقاط مضار، و قطع است که به کفّار نرسد، و ما گفتیم: به فساق اهل صلاه «۷» رسد، لقوله - علیه السّلام: شفاعتی لاهل الكبائر من امتی، و ایشان گفتند: به تایین رسد. فاما در آیت کس نگفت که اصلا شفاعت نخواهد بودن، یا معنی آن باشد که: لا- شفاعه لاحد فی الکفّار، و اما، لا شفاعه فی الفساق الا باذنه. و الکافرّون هم الظالمون، لانهم یضعون العباده فی غیر موضعها، کافران ظالمانند برای آن که نه عبادت به جای خود می‌نهند، و روا بود که گوئیم معنی آن است که: ظالم نفس خوداند، به آن معنی که به فعل کفر «۸» مستحق ضرر عقوبت‌اند. قوله: اللّٰه لا إله الا هو - الایه، ابی بن کعب گفت، رسول - صلّی اللّٰه علیه و آله - مرا پرسید که کدام آیت در کتاب خدا عظیمتر است یا ابا المنذر! من گفتم: اللّٰه ----- (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد، لسان العرب (۱۱/۲۱۵): مسغبه. (۲-۳-۵). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۴). فق، مب علی. (۶). دب، آج، لب، فق: ندارد. (۷). مب: صلوات. (۸). اساس، دب، لب، فق، مب، مر: کس، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۳۹۷ اعلم و رسوله «۱»، دیگر باره

پرسید تا سه بار، من گفتم» (۲): خدا و پیغمبرش اعلم‌اند، گفتم: آیه الکرسی است. رسول - صلی الله علیه و آله - دست بر سینه من نهاد و گفت: هنیئاً لك العلم یا ابا المنذر، گوارنده باد تو را علم. آنکه گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که اینکه آیت را زبانی است که تقدیس و تنزیه خدای می گوید بنزدیک ساق عرش. و رسول - علیه السّلام - گفت: هر کس او آیه الکرسی بخواند در عقبه «۳» هر فریضه، تولای قبض روح او خدای بکند - جل جلاله - و چنان باشد که با پیغمبران خدای تعالی جهاد کرده باشد تا شهادت یافتن. و عبد الله مسعود گفت که، رسول - علیه السّلام - گفت: [آیه الکرسی] و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عظیمتر است از همه چیزی که دون خداست - جل جلاله. و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت [اشاره] «۴»: سید آیتهای قرآن آیه الکرسی است «۵». و امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - گفت: کدام عاقل «۶» باشد که به وقت خفتن آیه الکرسی بخواند و آخر سوره البقره، یعنی قوله: آمَنَ الرَّسُولُ «۷» - تا به آخر سوره که آن از کنز عرش است. و محمد بن جعفر الصادق - علیه السّلام - روایت کند از پدرش امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که او فرمود «۸» که، رسول - علیه السّلام - گفت که: چون آیه الکرسی فرود آمد، گفت: آیتی فرود آمد از کنز عرش که هر بتی که در مشرق و مغرب بود به روی در آمد «۹»، و ابلیس بتسید و گفت قومش را که: امشب حادثه «۱۰» عظیم افتاد، بباشید تا من در مشارق و مغارب بگردم تا چه حادثه است؟ بگردید تا به مدینه رسید، مردی را -----

----- (۱). آج، لب: الله و رسوله اعلم. (۲). مع، وز، آج، مب، مر: می گفتم. [.....] (۳). همه نسخه بدلها: عقب. (۴). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد. (۵). دب، آج، لب، فق، عبارت ما قبل را چنین آورده: و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و عظیمتر است از همه چیزی که دون خدای عز و جل است. و ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت: سید آیتهای قرآن آیه الکرسی است. (۶). اساس به صورت «عاقل» هم خوانده می شود. (۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. (۸). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: گفت. (۹). اساس، مب، مر: در آمدند، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). فق، مب: حادثه ای. صفحه: ۳۹۸ دید، گفت: چه حادثه افتاد دوش! گفت: رسول «۱» - علیه السّلام - ما را گفت آیتی فرود آمد از کنزهای عرش که اصنام عالم برای آن به روی در آمدند. ابلیس بنزدیک «۲» اصحاب آمد و خبر داد. و رسول - علیه السّلام - گفت: اینکه آیت در هیچ سرایی «۳» نخوانند «۴» و الا شیاطین «۵» سه روز گرد آن سرای نگردند «۶». باز «۷» گفت: سی روز، و هیچ جادویی در آن جا راه نیابد چهل شبانه روز «۸». ای علی؟ اینکه آیت پیاموز «۹» که هیچ آیت از اینکه بزرگوارتر فرو نیامد. امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - روایت کرد که: رسول را دیدم بر اینکه چوبهای منبر «۱۰»، می گفت: هر کس که آیه الکرسی در قفای هر نماز فریضه بخواند، او را از بهشت «۱۱» منع نکنند، الا مرگ، و کس بر اینکه مواظبت نکند الا صدیقی یا عابدی، و هر کس که اینکه آیت بخواند عند آن که بخوهد «۱۲» خفتن، خدای تعالی او را ایمن بکند «۱۳» بر نفس خود و خانه خود و خانه چند همسایه که پیرامن او باشد. و جابر عبد الله «۱۴» روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت، خدای تعالی وحی کرد به موسی عمران که: هر کس که مداومت کند بر آیه الکرسی در عقب هر نمازی، خدای تعالی او را دل شاکران دهد و مزد پیغمبران «۱۵» و عمل صدیقان، و دست رحمت بر او گشاده کند، و هیچ منع نباشد او را از آن که به بهشت رود الا مرگ. موسی - علیه السّلام - گفت: [و] [اشاره] «۱۶» که باشد «۱۷» که بر آن مداومت کند! گفت: نکند الا پیغمبری «۱۸» یا صدیقی یا مردی که من از او خشنود باشم، یا مردی که من او را شهادت -----

----- (۱). آج، لب، فق خدا. (۲). همه نسخه بدلها بجز دب، مب: با نزدیک. (۳). مع، دب، آج، لب، فق: سرای. (۴). همه نسخه بدلها بجز مب: نخوانند. (۵). آج، لب، فق: شیطان. (۶). آج، لب، فق: نگردد. [.....] (۷). مب، مر: تا، دیگر نسخه بدلها: یا. (۸). مع، وز، دب، آج، لب، فق، مب: شبان روز. (۹). مع، وز، آج، لب، فق و فرزندان را پیاموز و همسایگان را. (۱۰). همه نسخه بدلها بجز، مر که. (۱۱). آج، لب، فق هیچ. (۱۲). اساس، مب: خواهد، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۳). فق: گرداند. (۱۴). مع، وز: جابر بن عبد الله. (۱۵). مع، وز: پیغمبران. (۱۶). اساس: ندارد، با توجه به مع افزوده شد. (۱۷). دب، آج، لب، فق: کی باشد. (۱۸). مع، وز، دب، آج، لب: پیغمبری. صفحه: ۳۹۹ - یعنی شهیدی - روزی کرده

باشم. ابو هریره روایت کرد<sup>(۱)</sup> که رسول - علیه السّلام - گفت: هر کس که آیه الکرسی بخواند، چون از خانه به در آید خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بفرستد تا برای او استغفار می‌کنند<sup>(۲)</sup> و او را دعا می‌کنند. و چون به خانه باز آید، بخواند، خدای تعالی درویشی از پیش چشم او ببرد<sup>(۳)</sup>. راوی خبر گوید که: جماعتی صحابه در مسجد رسول - صلی الله علیه و آله - [۳۴۲-] ر نشستند، و ذکر فضایل قرآن می‌کردند که: کدام آیت فاضلتر است! یکی می‌گفت: آخر براءت<sup>(۴)</sup>، و یکی می‌گفت: آخر بنی اسرائیل، و یکی می‌گفت: «کهیص»، یکی می‌گفت: «طه». امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - گفت: اینکه انتم عن آیه الکرسی! شما از آیه الکرسی کجایی<sup>(۵)</sup> که من از رسول - صلی الله علیه و آله - شنیده‌ام که گفت: ای علی! آدم سید البشر است، و من سید عربم و لا فخر،<sup>(۶)</sup> و سلمان سید پارس است. و صهیب سید روم است، و بلال سید حبشه است، و طور سینا سید کوههاست. و سدره سید درختان است و ماههای<sup>(۷)</sup> حرام سید ماههاست. و روز آدینه سید روزهاست، و قرآن سید کلامهاست، و سوره البقره سید قرآن است. و آیه الکرسی سید سوره البقره است، در اینکه جا پنجاه کلمت است، در هر کلمتی پنجاه برکت است. عمرو بن المقدام<sup>(۸)</sup> گفت از باقر - علیه السّلام - شنیدم که گفت: هر که آیه الکرسی یک بار بخواند<sup>(۹)</sup>، خدای تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا از او بگرداند، و هزار مکروه ----- (۱). همه نسخه بدلها: کند. (۲). اساس: می‌کند، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۳). معج، وز، دب، آج، لب، فق: بردارد، مب: برد. (۴). اساس و یکی می‌گفت آخر براءت، معج، وز دیگری می‌گفت آخر براءت، با توجه به دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت زاید می‌نماید. (۵). معج، وز، مب، مر: کجایید. (۶). اساس: بلا شک، با توجه به معج و همه نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). معج: ماه. (۸). اساس، آج، لب، مر: عمرو بن المقدام، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۹). معج، وز، دب، آج، لب: بخواند یک بار. صفحه: ۴۰۰ از مکاره آخرت<sup>(۱)</sup>. خوارترین مکاره دنیا درویشی باشد، و خوارترین مکاره آخرت عذاب گور باشد. ابو المتوکل النّاجی روایت کند که ابو هریره گفت: کلید خانه صدقه در دست من بود. یک روز در باز کردم، خرمای صدقه کم بود [مقدار کفی] [اشاره<sup>(۲)</sup>]. و دوم<sup>(۳)</sup> روز همچنین بود<sup>(۴)</sup>. برفتم و رسول را - صلی الله علیه و آله - بگفتم. مرا گفت: یا ابا هریره؟ خواهی که آن دزد را بگیری! گفتم: بلی یا رسول الله. گفت: چون در بگشایی بگوی<sup>(۵)</sup>: سبحان من سخّرك لمحمّد، سبحان آن خدایی که تو را مسخّر محمّد کرد<sup>(۶)</sup>. من دیگر بار در خانه شدم، خرما کم بود. من اینکه کلمه بگفتم. شخصی سیاه منکر را دیدم بر سر آن خرما از آن می‌خورد. من در او در<sup>(۷)</sup> آویختم، گفتم: تو را بنزدیک رسول - صلی الله علیه و آله - برم. گفت: دست از من بدار که با تو عهد<sup>(۸)</sup> کنم که دگر معاودت نکنم، تا مانند اینکه عهد کرد من دست از او نداشتم. مدتی بر آمد با سر کار شد، من رسول را باز گفتم. رسول - صلی الله علیه و آله - مرا گفت: تو نیز با سر<sup>(۹)</sup> کلمه شو. من در خانه شدم<sup>(۱۰)</sup>، گفتم: سبحان من سخّرك لمحمّد. دیگر باره بگرفتم او را، گفتم: یا عدوّ الله؟ نه با من عهد کردی<sup>(۱۱)</sup> که دیگر مثل اینکه نکنی! گفت: آری خطا کردم، مرا رها کن که دیگر اینکه نکنم. من در او آویختم و گفتم: دست از تو باز ندارم تا تو را پیش رسول - صلی الله علیه و آله - برم<sup>(۱۲)</sup>. گفت: دست از من بدار تا تو را چیزی آموزم که تو چون آن برخوانی هیچ کس از جنیان - خورد<sup>(۱۳)</sup> و بزرگ و نر و ماده - گرد تو و متاع تو نگردند. من گفتم: کدام است ----- (۱). مب که. (۲). اساس: ندارد، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۳). اساس: دو، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). کذا در اساس: همه نسخه بدلها: گفت. (۵). معج، وز، دب، مب که. (۶). همه نسخه بدلها: بکرد. (۷). معج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد. [.....] (۸). معج، وز: که من با تو عهدی. (۹). معج، وز آن. (۱۰). معج، وز، دب، آج، لب، فق: من چون در خانه رفتم. (۱۱). وز: کرده‌ای. (۱۲). معج، وز: نبرم. (۱۳). وز، دب، آج، لب، فق: خرد. صفحه: ۴۰۱ آن! گفت: آیه الکرسی است. من دست از وی نداشتم، و اینکه حدیث رسول را بگفتم. مرا گفت: تو ندانستی ای ابا هریره<sup>(۱)</sup> که چنین باشد؟ من<sup>(۲)</sup> آیت بر آن جا خواندم، دیگر شیطان گرد آن خرما نگشت. عبد الله بن عون گفت: شبی در خواب دیدم که قیامت برخاسته<sup>(۳)</sup> بود و خلائق را در صعید سیاست بداشته بودند. مرا بیاوردند و حسابی آسان بکردند،

آنگاه مرا به بهشت بردند و کوشکها بر من عرضه کردند که از جمال و بهای آن متحیر بماندم. گفتند: درهای اینکه کوشکها بشمار. بشمردم، پنجاه در بود. گفتند: خانه‌هایش «۴» بشمار، بشمردم صد و هفتاد و پنج خانه بود. مرا گفتند: اینکه تو راست. من از آن شادی از خواب در آمدم و خدای را شکر کردم، و بامداد با نزدیک محمد بن سیرین شدم، و اینکه خواب با او بگفتم. مرا گفت: چنان تواند بودن که تو آیه الکرسی بسیار خوانی، گفتم: بلی چنین است، و لکن از کجا گفتی! گفت: برای آن که اینکه پنجاه کلمت است و صد و هفتاد و پنج حرف است. مرا عجب آمد از حفظ و زیرکی او، آنگاه مرا گفت: هر که اینکه آیت بسیار خواند، سكرات موت «۵» بر او آسان بود. و در آثار می‌آید، عن ابی بکر بن روح، گفت از پدرم شنیدم که گفت: مرا دوستی بود در نهروان، مرا حکایت کرد و گفت مرا عادت بود که: هر شب از دکان «۶» برخاستمی «۷» آیه الکرسی بر خواندمی و باد بر آن جا دمیدمی. شبی در بیستم و بیامدم و فراموش «۸» کردم که اینکه آیت خوانم. وقت خفتن «۹» یادم آمد، در خانه بخواندم و باد بر آن جا دمیدم و دل مشغول بخفتم، و بر دگر روز بغلس «۱۰» برخاستم «۱۱» و به دکان آمدم، در دکان گشاده دیدم، و آنچه در دکان بود جمع کرده و نهاده و مردی آن جا نشسته. او را گفتم: تو کیستی! و اینکه جا چه کار داری! و خواستم «۱۲» که بانگ «۱۳» بردارم «۱۴»، مرا ----- (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: ای با هریره. (۲). مج، وز، دب، لب، مب، مر: برخواسته. (۴). اساس: خانهایش / خانه‌هایش. (۵). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: مرگ. (۶). وز: دوکان. (۷). اساس، مج، لب، فق، مب، مر: برخواستمی. (۸). مب: فراموشی، مر: فرموش. [.....] (۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به. (۱۰). اساس: سحر، با توجه به مج تصحیح شد. (۱۱). اساس، دب، لب، مب، مر: برخواستم. (۱۲). آج، فق: خاستم. (۱۳). همه نسخه بدلها: تا بانگ. (۱۴). مج، وز: بر آرم. صفحه: ۴۰۲ گفت: ساکن باش که من چیزی از آن تو نبرده‌ام، و بنگر تا متاعت همه بر جاست، [۳۴۲-پ] و قصه من بشنو؟ گفت: من دوش به اول شب بیامدم و در اینکه دکان باز کردم و اینکه متاع جمع کردم و در هم بستم. چون برگرفتم تا بروم، چندان که طلب کردم ره در «۱» نیافتم. چون متاع بنهادم راه یافتم «۲»، باز در نشان کردم «۳» و بیامدم و متاع برداشتم، خواستم تا بروم دیگر باره «۴» در نیافتم. همه شب در اینکه به سر بردم تا اکنون که تو آمدی. اکنون اگر دانی که مرا عفو باید کردن که توبه کردم که مانند اینکه نکنم. من دست از دزد «۵» برداشتم و خدای را شکر کردم. لیث بن سعد روایت کند از عبد الله «۶» بن ابی جعفر که گفت: مرا بیماری سخت بود و دردی عجیب، و طیبیان از آن عاجز، من در شبی از شبها رنجور بودم. اندیشه می‌کردم، گفتم به جزوی «۷» از قرآن استشفای کنم، آیه الکرسی بخواندم و باد بر خود دمیدم. مرا خواب ببرد. در خواب دو مرد را دیدم از پیش من ایستاده، با یکدیگر می‌گفتند: اینکه مرد آیتی بخواند که در آن جا سیصد و شصت «۸» پنج رحمت است، و اینکه مرد را هنوز به یک رحمت رسید «۹» و از آن هیبت «۱۰» من از خواب در آمدم «۱۱»، دردم ساکن شده بود- و اخبار و آثار در فضایل اینکه بسیار است. اکنون به تفسیر آیت ابتدا کنیم: بدان که قدیم - جل - جلاله - در اینکه آیه اثبات ----- (۱). فق. راه در، مب، مر: ره. (۲). مج، وز: ره در نیافتم، دب، آج، لب، فق: ره نیافتم، مب: بنهادم و بیامدم ره نیافتم، مر: ره در نیافتم. (۳). آج، لب: بیافتم و نشان بکردم. (۴). مب ره. (۵). مج، وز: از دزدی، مب، مر: از او. (۶). اساس: ابی عبد الله، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۷). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: به چیزی. (۸). آج، لب، فق: شست، همه نسخه بدلها بجز مج و [.....] (۹). مج، وز: رسید بدو، دب: رسیدند، آج، لب، فق: رسانیدند. (۱۰). اساس: و هیمه (شاید: هیمه، یا: همهمه)، مج: هم، وز، دب: همه، مر: همت، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). مج: بر آمدم. صفحه: ۴۰۳ الهیت خود کرد و نفی هر چه دون اوست، از آن جا نام «اله» بر او نهادند به دروغ، گفت: الله لا اله الا هو الحي القيوم، خدا قادر بر اصول نعم که به کردن آن مستحق عبادت آمد، جز یکی نیست که با او «اله» نیست، و مستحق عبادت و سزاوار پرستش نیست مگر او. «الله» مرفوع است به ابتدا و خبر او در لا-اله الا هو است، تقدیر آن است که: الله واحد مستحیل المثل، و «لا» نفی جنس راست برای آن است با او بر فتح بنا کرد [و] [اشاره] «۱» «هو» در محل رفع است برای آن که استثناء غیر موجب است، کما قال

تعالی: وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ (۲). و «حی»، ذاتی بود حاصل بر صفتی که امکان آن صفت محال نبودی که عالم و قادر باشد، و اینکه صفت خدای راست «۳» - جل جلاله - ذاتی است با مقتضی صفت ذات، و وزن او فعل است، کالحدذر و الطمع، «یا» اول «۴» ساکن کردند و در «یا» ادغام کردند. و «قیوم» فاعول باشد من القیام، و در او سه لغت است: «قیام»، و آن قراءت عبد الله مسعود است. و «قیوم»، و آن قراءت علقمه است. و «قیوم»، و آن قراءت عامه است. و اصل «قیوم» قیوم «۵» بوده است، قلب کرده‌اند، پس ادغام کرده‌اند، کما یقال: دیار و دیور و دیر، و اینکه هر سه بنا بر «۶» مبالغت است. مجاهد گفت: القائم علی کل شیء، به همه چیز او قیام نماید، یعنی تولای همه کار او کند. سعید جبیر گفت: «قیوم» آن باشد که ابتدایش نبود، و تفسیر قیام وجود «۷» کرد. ضحاک گفت: دایم باشد و به معنی، هر دو قول یکی است، جز آن که در گذشته گفت و اینکه در ناآمده.

----- (۱). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. (۳). مج، وز: را. (۴). مج، وز را. (۵). اساس که نو نویس است: قیوم، وز، آج: قیوم، با توجه به مج تصحیح شد. (۶). همه نسخه بدلها: ندارد. (۷). اساس: خود، با توجه به مج تصحیح شد. صفحه: ۴۰۴ ابو روق گفت: الّذی لا یبلی، و آن خداست که تغییر نپذیرد، لم یزل عما کان علیه و لا یزال. ربیع گفت: «قیوم» قیوم باشد بر همه چیزی به روزی و حفظ. همه را او روزی دهد و او نگاه دارد. کلبی گفت: القائم علی کل نفس بما کسبت، به جزای خلقان او قیام نماید. ابو عبیده گفت: الّذی لا یزول، باقی است که او را زوال نبود، و قال امیه بن ابی الصیلت: لم یخلق السماء و النجوم و الشمس معها قمر یعوم «۱» قدرها المهیمن القیوم و الحشر و الجنه و النعمیم لا لأمر شأنه عظیم أنس بن مالک گوید: بیشتر دعای رسول الله - صلی الله علیه و آله - اینکه بودی: یا حی یا قیوم. عبد الله عباس گفت: مهمترین نامهای خدای تعالی «الّحی القیوم» است، و اینکه دعای اهل دریا «۲» است که گویند ایشان: یا هیئا شراهیا «۳». ابو امامه روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: نام مهمترین خدای در سه سوره قرآن است: البقره، و آل عمران، و طه. عمر بن ابی سلمه گفت: اندیشه کردم هیچ اسم ندیدم که در اینکه [سه] [اشاره] «۴» سوره به مطابقه باز آمد جز اینکه نامها در البقره: اللّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ، [و در آل عمران فاتحه اوست: الم، اللّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ «۵»، و در طه: وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ «۶»] [اشاره] «۷».

----- (۱). آج، مب: یقوم. (۲). اساس، مب، مر: دیار، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). چاپ شعرانی (۳۲۲/۲) آورده است: «أهی أشر أهی، هستم کسی که هستم، عبارت عبرانی در تورات است که چون حضرت موسی بن عمران با خدای تعالی گفت که: اگر بنی اسرائیل از من بپرسند خدای تو چیست و کیست، به آنها چه بگویم! خداوند به او وحی فرستاد: هستم آنچه هستم...» نیز در لسان العرب (۵۰۶/۱۳) پاورقی ۱ صحیح آن را چنین آورده است: اهیأ شراهیا، معنی الّزلیّ الّذی لم یزل. نیز در متن لسان العرب همان صفحه گوید: هیأ شراهیا، معناه یا حی یا قیوم بالعبرائیه. [.....] (۷-۴). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۵). سوره آل عمران (۲) آیه ۱ و ۲. (۶). سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱. صفحه: ۴۰۵ لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لا نَوْمٌ مفسران گفتند: «سنه» خوابی باشد سبک، و «نوم» خواب باشد تام «۱»، و حدّ خواب اینکه بنهاندند متکلمان: سهو یلحق الانسان مع فتور الاعضاء من غیر علّة، سهوی که با مردم «۲» رسد با فتور و سستی اندامها بی بیماری [۳۴۳-ر] [اشاره]. و مرجع [او] [اشاره] «۳» با نفی است. و «سهو» نا بدن «۴» علم باشد، و «فتور» اعضاء به شرط کرد تا احتراز [بود از] [اشاره] «۵» سهوی که در حال بیداری باشد، و نفی علّت و بیماری به شرط کرد تا احتراز بود از مغمی علیه. و علما از میان «سنه» و «نوم» فرقی «۶» کرده‌اند به اقوال «۷» متقارب حسن بصری گفت: «سنه» کسل باشد، و «نوم» خواب، و اصم گفت: «سنه» غفلت باشد، و «نوم» خواب، ای لا یغفل و لا ینام. دیگر مفسران گفتند: «سنه» اول خواب بود که مرد بین النائم و الیقظان باشد، نبینی که عدی بن الرّقاع چگونه گفت: و سنان أقصده النّعاس فرّقت فی عینه سنه و لیس بنائم یقال منه: و سن یوسن و سنا و سنه، فهو و سنان. و قدیم - جل جلاله - نفی کرد از خود سنه و نوم، بر سبیل تمدّح. گفتند: برای آن که آفت است، و آفت بر او روا نیست، و تغییر «۸» است و تغییر «۹» بر او روا نیست، و قهر است و قهر بر او روا نیست، و برای آن که او ضدّ علم است و اضداد [علم] [اشاره] «۱۰» بر او روا نیست «۱۱»، و برای آن که او آسایش از





است که: داند آنچه پیش ایشان است از کار دنیا، و آنچه پس ایشان است از

(۱). اساس له، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید. (۲). چاپ شعرانی (۲/۳۲۴): و من لا یملک. (۳). مج، وز، دب، آج، لب، فق: نیامد. [.....] (۴). اساس: می، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). آج، با خطی متفاوت از متن افزوده: دیگری، چاپ شعرانی (۲/۳۲۵) دیگری گوید. (۶). اساس: غیره، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۰۸ کار آخرت. ضحاک و کلبی بر عکس اینکه گفتند: ما بین ایدیهیم، کار آخرت برای آن که آخرت در پیش دارند، و روی آن جا دارند، و باز گشت «۱» آن جاست. و ما خلفهم، آنچه پس ایشان است از دنیا که با پس پشت افکنده‌اند. مقاتل و واقدی گفتند: آنچه پیش ایشان بوده است، یعنی پیش خلق عالم و فریشتگان، و آنچه پس خلق عالم بوده باشد. و گفتند: ما بین ایدیهیم، آنچه در میان آنند «۲» از خیر و شر، و آنچه پس ایشان است، یعنی آنچه خواهند کردن. و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء، و خلقان را احاطه نبود به چیزی از علم «۳» الا «۴» به آنچه او خواهد. احاطه چو «۵» با علم مقرون باشد معنی عالمی باشد بر وجه تأکید چون کسی چیزی داند به تفصیل، چنان که چیزی از علم او به در نشود گویند: احاط علمه بكذا و احاط بكذا علما، پنداری علم او به گرد آن معلوم در آمد، و رها نکرد که چیزی از آن بیرون شود. و «علم» در آیت به معنی معلوم است تا اشاعره را تمسک نباشد، یقال: هذا الكتاب فی «علم فلان، ای معلومه. و اینکه مسأله از علم شافعی است یا از علم ابو حنیفه، یعنی از معلوم ایشان است برای آن که علم ایشان در دل ایشان باشد. و «علم» آیت «۷» به معنی عالمی. چنان که: و ان الله قد احاط بكل شیء علماً «۸»، علم او محیط است به همه چیز یعنی عالمی او. و در اینکه آیه علم به معنی معلوم «۹». دگر در آیت دلیلی ظاهر هست بر اینکه که ما گفتیم، و آن آن است که گفت: کس به «۱۰» علم او محیط نشود الا به آنچه او خواهد. [و معنی آن است که: الا به آنچه او خواهد] [اشاره «۱۱» که اطلاع دهد بر آن از آن که راه نماید و دلیل انگیزد و خلق علم «۱۲»] - (۱). مج، وز، با، دب، آج، لب، فق، مر به. (۲). فق: آن‌ند. (۳). دب، آج، لب، فق او. (۴). مج، وز و. (۵). آج: چون. (۶). دب، آج، لب، فق فی. (۷). وز: آید. (۸). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. (۹). مج، وز، دب، آج، لب، فق است. (۱۰). اساس: کسب، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. [.....] (۱۲). اساس، مب، مر: عالم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۰۹ ضروری کند، و اطلاع دهد به وحی و خیر، و اینکه ممکن نیست در علم حقیقی، که علم او بنزدیک آن که او را علم اثبات کند قایم باشد به ذات [او] [اشاره «۱»]، و آنچه قایم بود به ذات او احاطه به آن محال بود. و سع کرسیه السموات و الارض، ای ملاً و احاط. و در «کرسی» خلاف کردند. عبد الله عباس و سعید جبیر و مجاهد گفتند: مراد به کرسی علم است، و از اینکه جا دفتر علم را کراسه خوانند، و از اینکه جاست قول را جز در وصف صیادی - شعر: تی اذا ما جاء [ها] [اشاره «۲»] تکرسا ای علم، و عالمان را «کرسی» خوانند چنان که شاعر گفت - شعر: تحف بهم بیض الوجوه و عصبه کراسی بالاحداث حین تنوب ای علماء بها. و بعضی دیگر گفتند: مراد به «کرسی» عظمت و سلطان است، و عرب ملک قدیم را کرسی خوانند «۳»، و الکرس «۴» اصل کل شیء، یقال: فلان کریم الکرس «۵»، ای الاصل، قال العجاج: و قد علم القدوس مولی القدس ان ابا العباس اولی نفس فی معدن الملک القدیم الکرس و در بعضی تفاسیر می‌آید که: «کرسیه» ای سره، قال الشاعر: ما لی بأمرک کرسی اکتامه و لا یکرس علم الله مخلوق «۶» محمد بن جریر الطبری گفت که: «کرسی» اهل باشد، ای وسع عبادة السموات و الارض، ابو موسی و سدّی گفتند: «کرسی» حقیقی خواست «۷»، و خدای تعالی کرسی از لؤلؤ آفرید، و هفت آسمان «۸» در جنب کرسی چون هفت درم است که بر - (۱). اساس: ندارد، با توجه به مج افزوده شد. (۲). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد، طبری (۳/۱۱): اذا ما احتازها. (۳). فق: خواند. (۴). مب، مر: و الکرسی. (۵). مب، مر: الکرسی. (۶). اساس به صورت: «المخلوق»، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۷). اساس، وز: به صورت: «خداست» هم خوانده می‌شود. (۸). مج، وز، آج، مب، مر: آسمانهای هفت، فق: آسمانها هفت است. صفحه: ۴۱۰

سپری افکنند. و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: هر قائمه آن از قوایم کرسی چندان است که هفت آسمان و هفت زمین، و کرسی در پیش «۱» عرش است، و حاملان کرسی چهار فرشته‌اند، و هر فرشته چهار روی دارند «۲»، قدمهای ایشان بر آن صخره نهاده است که در زیر هفت «۳» زمین است به پانصد ساله راه، یک «۴» روی ایشان چون روی آدمیان است، بدان روی، روزی آدمیان خواهند «۵»، و رویی بر صورت گاو است بدان روی، روزی بهایم خواهند، و رویی بر صورت شیر است و بدان روی، روزی سباع و دد خواهند، و رویی بر صورت کرکس «۶» است بدان روی، روزی مرغان خواهد. و ابو ادريس خولانی روایت کند از ابو ذر غفاری - رحمه الله علیه - که گفت، از [۳۴۴- ر] رسول - علیه السلام - پرسیدم که: خدای تعالی کدام آیت بر تو انزال «۷» کرد که از آن بزرگتر نیست! گفت: آیه الكرسی. آنکه گفت: نیست هفت آسمان در جنب کرسی - آله چون حلقه‌ای در بیابانی. و در اخبار می‌آید که: از میان عرش و کرسی هفتاد حجاب است از نور و هفتاد حجاب است از ظلمت، اگر آن حجابها نبودی جمله «۸» کرسی از نور جمله «۹» عرش بسوختندی. حسن بصری گفت: مراد به «کرسی» عرش است. بعضی علما گفتند: «کرسی» نام فرشته‌ای «۱۰» است که خدای تعالی او را با خود اضافه کرد - اضافه «۱۱» تخصیص، و مراد به اینکه تنبیه بندگانش علی اعظم «۱۲» خلقه، که او را خلقی باشد که آسمانها و زمینها به او پر شود. ----- (۱). مج، وز: کرسی نزد. (۲).

مج، وز، مب: دارد. (۳). مج، وز: هفتم. (۴). مج، وز: یکی. (۵). اساس، آج، لب، فق، مب: خواهد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها و سیاق عبارت تصحیح شد. [.....] (۶). اساس، لب، فق کرک، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۷). مج: انزله کرد، که بر متن مرجح است. (۸). همه نسخه بدلها: جمله. (۹). آج، لب، دب، فق: جمله. (۱۰). دب: فریشته. (۱۱). آج، لب، فق به. (۱۲). مج، وز، دب: عظم. صفحه: ۴۱۱ و لا یؤدّه ای لا یجهدّه، به رنج نیفکنند او را نگاه داشتن زمین و آسمان، و دشخوار «۱» نباشد بر او، و قالت الخنساء: و حامل الثقل بالاعباء قد علموا اذا یؤود رجالا بعض ما حملوا و گفته‌اند: «یؤده»، ای یسقطه من ثقله، او را بیفکنند از گران باری، قال الشاعر: ائی و ما نحروا غداه منی عند الجمار یؤده الثقل «۲» حفظهما، یعنی حفظ آسمان و زمین. و هو العلی العظیم، [واو] [اشاره] «۳» بزرگوار و رفیع است بالای همه خلق نه به جهت و مسافت و لکن به تدبیر و قدرت. العظیم، بزرگوار است نه از روی جرم و جثه، و لکن از روی کبریا و عظمت. علما گفته‌اند: در اینکه آیت چند فواید و ادله است بر اصول دین از توحید و عدل، منها قوله: الله، دلیل است بر ذات و صفات خدای تعالی بر آن «۴» که تا بر صفت کمال نباشد استحقاق عبادت ندارد. و دوم قوله: لا اله الا هو، دلیل است بر بطلان «۵» همه مشرکان «۶» از ثنویان [و گبرکان] [اشاره] «۷» و ترسایان که بدون خدای تعالی الهی «۸» اثبات کردند. سهام «۹»، قوله: الحی، دلیل بطلان قول بت پرستان است که ایشان جماد و موات پرستیدند، و از اینکه کار ابراهیم - علیه السلام - بر ایشان عیب کرد «۱۰»: یا اَبْتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا «۱۱». چهارم قوله: القیوم، دلیل بطلان قول فلاسفه و طبایعان «۱۲» است «۱۳»، گفتند: بیشتر ----- (۱). مج، وز، مب، مر: دشوار. (۲). اساس، مج، وز، دب، لب، فق، مب، مر: العقل، با توجه به آج تصحیح شد. (۳). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۴). مج، وز، دب، آج، لب، فق: دلیل بطلان قول. (۵). مج، وز، دب، آج، لب، فق است. (۶). اساس، مب، مر: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. [.....] (۸). الهی / آله‌های. (۹). فق، مر: سیم. (۱۰). مب که. (۱۱). سوره مریم (۱۹) آیه ۴۲. (۱۲). وز، مر: طبایعان. (۱۳). مج، وز که. صفحه: ۴۱۲ چیزها به طبع محل حاصل می‌آید، حق تعالی باز نمود که: من قیوم، یعنی قائم «۱» به تولای افعال خود. پنجم: لا تأخذُه سنه و لا نوم، دلیل بطلان قول جهودان است که گفتند: خدای، عالم به شش روز بیافرید «۲»، خسته شد فاستراح یوم السبیت، روز شنبه بیاسود، دیگر دلیل است بر بطلان مذهب جهم «۳» که گفت: خدای تعالی عالم است به علمی محدث، سهو بر او روا باشد. ششم قوله تعالی: له ما فی السماوات و ما فی الأرض، دلیل بطلان مذهب مفضیه است که گفتند: خدای تعالی تفویض [خلق] [اشاره] «۴» عالم کرد با «۵» شخصی محدث که او را بیافرید و به نیابت خود بداشت. هفتم قوله تعالی: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، دلیل کرد بر بطلان قول آنان که نفی

شفاعت کردند. هشتم قوله تعالی: **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ**، دلیل می‌کند بر بطلان قول آنان که [گفتند] [اشاره] «۶» خدای تعالی عالم است به علم، برای آن که در اینکه آیت باز نمود که: معلومات او ما لا یتناهی «۷» است، و معلومات ما لا یتناهی «۸» را علوم ما لا یتناهی باید، و آن در وجود محال بود. نهم قوله: **وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ**، دلیل «۹» بطلان قول کاهنان و منجمان می‌کند که ایشان گفتند: ما غیب می‌دانیم از سیر کواکب بی اعلام خدای تعالی. دهم قوله: **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**، رد است بر مذهب فلاسفه که گفتند: عالم خود زمین است و افلاک که بدان محیط است فی «۱۰» و رای آن چیزی «۱۱» ————— (۱). مج، وز، دب، آج، فق: قایم، مب: یعنی توانا و قایم. (۲). مر و. (۳). اساس: جهیم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴-۶). اساس: ندارد، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. (۵). دب، فق: یا، آج، لب: با (بی نقطه). (۷). مج، وز، دب، آج، لب، فق: لا- یتناهی. (۸). مج: لا یتناهی. (۹). من، مر بر. [.....] «۱۰». مج، وز: و. (۱۱). همه نسخه بدلها بجز مب: آن دگر چیز. صفحه: ۴۱۳ نیست. نفی عرش و کرسی و لوح و قلم کردند. یازدهم «۱»: **وَلَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهُمَا**، دلیل بطلان قول جهودان کرد که گفتند: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَعْيَىٰ** «۲» بخلق «۳» السموات و الارض فاستراح. دیگر دلیل بطلان قول آنان که گفتند: خدای تعالی قادر است به قدرت، [۳۴۴-پ] که به قدرت فعل مخترع نشاید کردن. دوازدهم قوله: **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**، دلیل است بر بطلان قول ثویان «۴» چه اگر با او الهی بودی ممانعت کردی او را و مستعلی نبودی بر اشیاء، همانا عظم «۵» موقع اینکه آیت برای کثرت ادله اوست «۶» بر اصول مسلمانی از توحید و عدل. قوله: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**، مجاهد گفت: آیت در مرد [ی] [اشاره] «۷» انصاری آمد که غلامی سیاه داشت او را صبیح گفتند، او را اکراه می‌کرد بر اسلام. سدی گفت: در حق مردی انصاری آمد که او را ابو الحصین گفتند، او دو پسر داشت. جماعتی از بازرگانان از شام به مدینه آمدند و آن پسران او را دعوت کردند با ترسایی. ترسا شدند و با ایشان برفتند. او بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله؟ کسی از عقب «۸» ایشان بفرست و ایشان را باز آر و زجر کن تا [با] [اشاره] «۹» مسلمانی آیند. خدای تعالی اینکه آیت بفرستاد: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**. آن مرد انصاری را خوش نیامد، و در دلش از رسول خدای چیزی بود «۱۰»، آیت آمد: **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ** «۱۱» الایة، و اینکه پیش از آیت قتال بود، آنکه اینکه آیت به سوره براءت منسوخ شد فی قول «۱۲» ابن مسعود و ابن زید. و دیگر مفسران گفتند: آیت منسوخ نیست. ————— (۱). مج، وز، دب، آج، لب، فق قوله. (۲). اساس: مب، اعماء، مر: عماء، مج، وز، فق: اعنی، با توجه به آج تصحیح شد. (۳). مب: لخلق. (۴). اساس، مب: ثویان، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). دب، لب، فق، مب: عظیم. (۶). دب: است. (۷-۹). اساس: ندارد، از مج افزوده شد. (۸). همه نسخه بدلها: قفا. (۱۰). مب، مر اینکه. (۱۱). سوره نساء (۴) آیه ۶۵. (۱۲). اساس، مب، مر: قوله، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۱۴ سعید جبیر گفت از عبد الله عباس «۱» که: در انصاریان چون زنی بودی که او را فرزند بنماندی، او گفتی بر سیل نذر که: اگر مرا فرزندی بماند به جهودانش دهم، و اینکه پیش اسلام بود. چون اسلام پدید آمد، از اینان جماعتی در بنی النضیر «۲» بودند. چون خدای تعالی جلا بر ایشان نوشت که بروند و خان و مان رها کنند، انصاریان گفتند: یا رسول الله؟ فرزندان و برادران ما، خدای تعالی اینکه آیه فرستاد: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**. رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی ایشان را مخیر بکرد، اگر مسلمانی خواهند اینکه جا بباشند، اگر جهودی خواهند با ایشان بروند. قتاده «۳» و عطا و ضحاک و ابو روق و واقدی گفتند مراد آن است: لا- اکراه فی الدین بعد اسلام العرب، برای آن که عرب امتی بودند امی، ایشان را کتابی نبود، خدای تعالی رسول را- علیه السلام - فرمود که: از عرب قبول مکن الا اسلام، یا تیغ فرود آر بر ایشان «۴». اهل کتاب را حکمی دیگر نهاد و آن جزیه «۵» بود، گفت: اینان را اکراه مکن بعد قبول جزیه «۶»، یا ایمان آرند یا جزیه «۷» دهند. و اقوالی دیگر «۸» گفتند در سبب نزول آیت متقارب المعنی، و مرجع با اینکه است که ما گفتیم. زجاج گفت: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**، من قول العرب: اکرهت فلانا اذا نسبته الی الکره، کما یقال: اکفرته و افسقته و اظلمته اذا نسبته الی الکفر و الفسق و الظلم، قال الکمیت: فطایفه قد اکفرونی بحبکم و طایفه قالوا

مسئله و مذنب و معنی آن است که: آن را که در اسلام آید، مگوی «۹» تو مکرهی «۱۰» ایمان اکراه ----- (۱). اساس، مر: انصار، مب: انصاری، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] (۲). اساس، دب، لب، فق، مر: بنی النسیر، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس گفت معج: عبارت را ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۴). معج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: تیغ فرود ایشان، یا تیغ بر ایشان فرود آر. (۷-۶-۵). معج، وز، آج، لب، فق: جزیت. (۸). معج، وز، دب، آج، لب، فق: دگر. (۹). مر: مگویید. (۱۰). اساس، مب، مر: مکروهی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۱۵ آوردی او را نسبت مکنی «۱» با اکراه، کما قال تعالی: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «۲». قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، ای ظهر الاسلام من الکفر، و الهدی من الضلالة، و الحق من الباطل، حق از باطل پیدا شد و ایمان از کفر. حسن و مجاهد و اعرج خوانند «۳»: «الرشد»، به فتح «را» و «شین»، و آن دو لغت است: کالحن و الحزن، و البخل و البخل. و عیسی بن عمر خوانند: «رشد» به ضمّین، و آن دو لغتند: کالزعب و الزعب، و السحت و السحت. فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ، هر که کافر شود به طاغوت. عبد الله عباس گفت: شیطان است. مقاتل و کلبی گفتند: «صنم» است، و گفته اند: «کاهن» است، و گفته اند هر چه بدون خدای پرستند، و آن فاعول باشد من الطغیان، «لام» فعل از او بیفکنند [ند] [اشاره] «۴» برای آن که حرف علت بود، و بدل او «تاء» باز آوردند که حرفی صحیح بود، کقولهم «۵»: حانوت و تابوت. اهل اشارت گفتند: طاغوت هر کسی نفس اوست، بیانہ قوله تعالی: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ «۶» [۳۴۵- ر] [اشاره]. وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، بیان کردیم پیش از اینکه که: «ایمان» تصدیق به دل، و «کفر» جحود به دل باشد. و ایمان در شرع بر اصل «۷» لغت مانده است، و «کفر» از اسماء منقوله است، و اینکه اخبار که آوردند من قوله - علیه السلام: الايمان تصديق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان، مراد ایمان است و توابع او از اسلام «۸»، و شعار هر دو بر پای داشتن. ----- (۱). اساس: کنی، معج، وز، مر: مکنید، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). سوره نساء (۴) آیه ۹۴. (۳). معج، وز: خواندند. (۴). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۵). آج، لب، فق جالوت. (۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳. (۷). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: به اصل، با توجه به معج تصحیح شد. [.....] (۸). اساس، مب، مر است، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. صفحه: ۴۱۶ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ، «فا» برای جزای شرط آمد که فعل ماضی است، ای «۱» تمسک، او دست در آویخته باشد. بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، به بند استوارتر. و «عروه» انگلک «۲» باشد که گوی گریبان در او افتد. و فعلی، تأنیث افعال تفضیل باشد، و اینکه استعارتی است که خدای تعالی کرد بر طریق کلام عرب، گفت: هر که به طاغوت کافر شود و به خدای مؤمن، تمسک او به بند استوارترین باشد، به بندی «۳» که هرگز گسسته نشود «۴». و «انقسام» «۵»، انقطاع باشد، و انقسام «۶» [از او] [اشاره] «۷» بلیغتر باشد، و اینکه بشارتی است که خدای تعالی مؤمنان را داد. وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، و خدای شنواست اقوال ایشان را، و عالم است به احوال «۸» ایشان. قوله تعالی: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا، خدای تعالی ولی مؤمنان است، [و] [اشاره] «۹» گفته اند: مراد ناصر است، یعنی یار مؤمنان است. و گفته اند: مراد دوست است، دوست ایشان است. و گفته اند: یعنی متولی کار ایشان است. و گفته اند معنی آن است که: اولی و احق بهم، و همه معانی و اقوال را مرجع با اینکه است، لِأَنَّهُ مِنْ وِلِيَةِ الْأَمْرِ إِذَا تَوَلَّيْتَهُ بِنَفْسِكَ، و الولی القرب، و الولاية الامارة، و الولی من المطر الّذی یلی الوسمی، باران دوم «۱۰» را برای آن ولی خوانند که در بر «۱۱» وسمی باشد، و «وسمی» باران اول باشد. پس از روی لغت و اشتقاق و عموم فواید تفسیر، ولی بر اولی دادن اولیتر «۱۲» است، فالاولی ان یفسر بالاولی «۱۳». ----- (۱). اساس: یعنی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۲). اساس، آج، لب، دب، فق، مب، مر: ان کلک، وز: انکلنک، با توجه به معج تصحیح شد. (۳). وز: باشد عندی. (۴). آج، با خطی متفاوت بالای سطر افزوده: لَا انْقِصَامَ لَهَا (۵). اساس، دب، لب، فق، مب، مر: اعصام، با توجه به معج، وز، تصحیح شد. (۶). وز، مب: انقسام. (۷-۹). اساس: ندارد، با توجه به معج افزوده شد. (۸). اساس، مب، مر: اقوال، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰). مب: دویم. (۱۱). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر:

در او، با توجه به معج، وز تصحیح شد. (۱۲). اساس، مب، مر: اولی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها و استعمال کلمه در موارد دیگر از همین متن، تصحیح شد. (۱۳). اساس، مب، مر: بالولی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۴۱۷ حسن بصری گفت: ولی هدیهیم، هدایت ایشان را از الطاف و توفیق او تولاً کند، چه آن، کار جز او نباشد» ۱. «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، و اینکه بر سیل مبالغت است، و مراد الطاف و توفیق و آنچه جاری مجرای آن باشد که بنده به ایمان نزدیک شود و از کفر دور شود، فعلی که خدای تعالی کند که عند آن بنده از کفر بیرون آید و به ایمان در» (۲) شود. چون خدای تعالی کند گفت: خود» (۳)، «مخرج منم، چنان که در باب سوره گفت: وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ (۴) ...، الی قوله: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَأَدَتْهُمْ إِيْمَانًا (۵) ...، یعنی ازدادوا عند نزولها [ایمانا] [اشاره]. (۶) «وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَأَدَتْهُمْ رِجْسًا (۷) ...، در هر دو آیت اضافه زیادت ایمان و کفر با سورت کرد، و سورت فعل نکند، یعنی ایشان عند نزول سورت در کفر و ایمان بیفزودند، و دلیل بر آن که چنین است قرینه آیت: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ. و از جمله طاغوت که بدون خدای پرستند بل بیشتر و غالبتر» (۸)، اصنام و اوثنان و اشجار و احجار باشد و آفتاب و ستاره و آتش، و اینکه همه جمادند، فعل از ایشان درست نباشد. و آن که شیطان» (۹) است و رؤسای ضلالت بر سیل حقیقت اخراج نکنند کسی را از ایمان به کفر، و لکن اغراء و اغواء و تزیین کنند چون کافران عند اغرای ایشان خروج کنند از ایمان به کفر، حق تعالی اطلاق کرد و گفت: اخراج خود طاغوت کردند. واقدی گفت: هر نور و ظلمتی که در قرآن است مراد بخش» (۱۰) ایمان و کفر است، مگر آن که در سوره الانعام است که مراد بخش» (۱۱) شب و روز است. ----- (۱). مب قوله تعالی. [.....]. (۲). اساس، دب، مب، دور، با توجه به معج و

دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۳). اساس، مر: چون، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴-۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴. (۶). اساس: ندارد، از معج افزوده شد. (۷). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۵. (۸). اساس، مب، مر و، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید. (۹). اساس، لب، مب، مر: سلطان، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۱۰-۱۱). دب: بخشش. صفحه: ۴۱۸ عبد الله عتّاس گفت: آیه در حق قومی [که] [اشاره]» (۱) کافر بودند به عیسی. چون رسول- علیه السّلام- بیامد، به او ایمان آوردند. خدای تعالی ایشان را به ایمان به مصطفی از کفر به دیگر پیغمبران» (۲) به در آورد. واسطی گفت: ایشان را از ظلمات نفس خود بیرون آورد به اخلاق مرضیه» (۳) به در آورد ایشان را از کذب به صدق، و از حرص به قناعت، و از سخط به رضا، و از طلب به توکل، و از جهل به معرفت. ابو عثمان التّهدی» (۴) گفت: ایشان را بیرون آورد از دیدن [۳۴۵-پ] افعال به دیدن افضال، یعنی آنچه» (۵) کنند از طاعات و قربات، از خود نبینند از او بینند. و بهری دیگر گفتند بیرون آورد ایشان را از ظلمات» (۶) وحشت و فرقت به نور وصلت و قربت. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ، حسن بصری خواند: «الطّواغیت» علی الجمع. ابو حاتم گفت: در عرب طاغوت به واحد و جمع و مذکر و مؤنث کند» (۷)، در واحد مذکر گفت: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ (۸) ...، و در مؤنث گفت: وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا (۹) ...، و در جمع گفت: يُخْرِجُونَهُمْ. عبد الله عتّاس گفت: مراد به «طاغوت»، شیطان است. مقاتل گفت: مراد رؤسای ضلال» (۱۰) اند، چون: کعب اشرف و حی اخطب و جز ایشان. يُخْرِجُونَهُمْ، ای یدعونهم، ایشان را دعوت می کنند. «اخراج» در آیت به معنی دعوت است، بیانش: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (۱۱) ...، یعنی ادعهم. ----- (۱). اساس: ندارد، از معج افزوده شد.

(۲). معج، وز، دب، آج: پیغامبران. (۳). اساس، مب، مر: فریضه، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۴). اساس: الهندی، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۵). وز طلب. (۶). اساس: ظلمه، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....]. (۷). دب: کنند. (۸). سوره نساء (۴) آیه ۶۰. (۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷. (۱۰). معج، وز، دب: ضلالت. (۱۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵. صفحه: ۴۱۹ اگر گویند، چگونه گفت خدای تعالی: يُخْرِجُونَهُمْ، ایشان را بیرون می آرند! و اینکه کسی را گویند که در ایمان باشد، و کافران در ایمان نبوده اند، چگونه لفظ اخراج گفت! گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که قتاده گفت و

مقاتل که مراد جهودانند پیش بعثت رسول ما- علیه السلام- به او ایمان داشتند [از] [اشاره] «۱» آنچه در کتب خود دیده بودند از نعت و صفت او، چون بیامد به او کافر شدند و جحود کردند، بیانش قوله تعالی: فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ «۲». باقی «۳» مفسران گفتند: آیت عام است در جمله کفار، و منع شیطان ایشان را از دخول در آن اخراج خواند، و اینکه چنان «۴» باشد که یکی از ما گوید- چون پدر او را از نصیب میراث بیفگند: اخرجنی ابی من ماله، و او در مال نبوده باشد، و مانند اینکه قوله [تعالی] [اشاره] «۵» حکایه عن یوسف- علیه السلام: إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ «۶»... و یوسف هرگز بر ملت کافران نبود، و مانند اینکه قول امرؤ القیس است: [و ماء] [اشاره] «۷» کلون البول قد عاد اجنا قليل بها «۸» الأصوات ذی کلا مخرلی گفت: قد عاد اجنا، و آن «۹» پیش [از] [اشاره] «۱۰» آن آجن نبود، و مثله قوله تعالی: وَ مِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أَرْضِ الْعُمُرِ «۱۱»... و مرد هرگز پیش از پیری پیر «۱۲» نبوده است، و کذا قول الشاعر: اطعت العرس فی الشّهوات حتّی أعادتني «۱۳» عسیفا عبد عبد و قال آخر: فان تكن الايام احسن مرّة الی فقد عادت لهن ذنوب - ----- (۱۰-۷-۵-۱). اساس: ندارد، از مع افزوده شد. (۲). سوره بقره (۲) آیه ۸۹. (۳). مع، وز، دب، آج، لب، فق: و باقی. (۴). اساس، مب، مر: چنین، با توجه به مع و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. (۶). سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۷. (۸). مع، وز: به. (۹). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: از، با توجه به مع و وز، تصحیح شد. (۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۷۰. (۱۲). مع، وز: ندارد. [.....] (۱۳). اساس، دب، لب، فق، مب، مر: اعدتی، با توجه به مع و وز، تصحیح شد. صفحه: ۴۲۰ أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون، اینکه آیت و مانند اینکه آن بود که ما بدانیم از سمع که عقاب کفار مؤبد «۱» خواهد بودن، و در عقل دلیل نیست بر اینکه، بل از جهت عقل عفو ایشان مجوز و مستحسن است، و از جمله آیات «۲» قوله تعالی: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا «۳». تم «۴» الجزو الثالث و يتلوه فی الزّابع بعون الله تعالی: [أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبراهيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ] [اشاره] «۵» ----- (۱). وز، لب، فق: مؤید. (۲). دب، آج، لب، فق: از جهت اثبات. (۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۸. (۴). اساس: تمت، با توجه به مع تصحیح شد. (۵). اساس: ندارد، از مع افزوده شد، مب و الحمد لله رب العالمین. (۵). اساس: ندارد، از مع افزوده شد، مب و الحمد لله رب العالمین.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهدوا بأموالكم و أنفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید



## ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

